

زندگینامه

رجال و مشاهیر ایران

(۱۲۹۹-۱۳۲۰ ه.ش)

تألیف: حسن مرسلوند



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



□ زندگینامه رجال و مشاهیر ایران (۱)



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

زندگینامهٔ رجال و مشاهیر ایران (۱۲۹۹ - ۱۳۲۰ هـ. ش)



جمع‌داری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ش-اموال: ۵۰۶۳۷

نوشته:

حسن مرسل‌وند

۳۵

کتابخانه

مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت: ۰۳۶۳۱۶

تاریخ ثبت:



انتشارات الهام

زندگینامه رجال و مشاهیر ایران (۱) فروردین

- تألیف : حسن مرسلونند
- حروفچینی : مؤسسه پروجردی
- لیتوگرافی : رنگین کمان
- چاپخانه : پیام
- صحافی : دهخدا
- چاپ دوم : بهار ۱۳۷۶
- تیراژ : ۲۲۰۰ جلد
- ناشر : انتشارات الهام، خیابان انقلاب مقابل دانشگاه تهران
خیابان فروردین، خیابان وحید نظری، شماره ۲۳۴
تلفن ۶۴۰۸۴۴۱

شابک ۵ - ۰۱ - ۶۰۷۱ - ۹۶۴ (جلد اول) - ۵ - ۰۱ - ۶۰۷۱ - ۹۶۴
شابک ۲ - ۰۸ - ۶۰۷۱ - ۹۶۴ (دوره) - ۲ - ۰۸ - ۶۰۷۱ - ۹۶۴

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.

بسم الله الرحمن الرحيم

یادداشت ناشر

کندوکاو در زندگی گذشتگان برای ساختن آینده، همانند کاویدن زمین برای کاشتن است. کاشتن، بی کاویدن کاری است بیهوده، و سعی در راه ایجاد جامعه‌ای انسانی و سالم بدون لختی ایستادن و واپس نگرستن، تلاشی است سترون و بی‌نتیجه. از این رو باید برگهای تاریخ را ورق زد و در لابلای آن، فراز و نشیب‌ها و افت و خیزهای زندگی یک ملت را نگرست تا بتوان زمین و زمان فرهنگ امروز را آماده بارور شدن کرد و زمینه رشد آن را فراهم آورد.

قرآن کریم در این باب «قصص» را مطرح می‌کند و با بیان سرگذشت گذشتگان، از آیندگان می‌خواهد که آن را آینه عبرت دانند و با نگاه در آن، سرنوشت خویش را رقم زنند: لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ.

در کنار اهمیت تاریخ، از مشکلات تاریخنگاری نیز باید سخن گفت. این مشکلات بر ارباب نظر پوشیده نیست؛ اما مهمترین مشکل آنست که تاریخنگار، امروز می‌خواهد درباره دیروز بنویسد؛ می‌خواهد از زیر غبار گذشت سالها و از پس پرده‌های زمختی که بر سیمای گذشتگان و رویدادها افتاده، چهره آنان را برآورد و زلال و شفاف به ما نشان دهد. البته روشن است که اینکار تا چه اندازه سخت و ناهموار می‌باشد.

کتاب حاضر که «زندگینامه رجال و مشاهیر ایران» نام دارد، به عنوان بخشی از تاریخ این سرزمین، بر آنست تا حجاب از چهره پرده‌نشینان مقطعی از زمان و زمین برگردد و قصه آنان را برای ما بنگارد. بی‌تردید، همه ناهمواریهای تاریخنگاری سر راه نویسنده حاضر بوده است.

ما ضمن تقدیر از زحمات نویسنده و آرزوی موفقیت برای ایشان، باتوجه به این نکته که به خود اجازه دخل و تصرف در تتبع و کندوکاو ایشان نداده‌ایم، به عنوان توضیح واضح می‌گوییم که مسئولیت کلیه مندرجات کتاب بر عهده نویسنده است و در کنار تحمل همه مشکلات این راه، پاسخگوی اشکالات نیز خواهد بود. سهم ما این است که اگر از سوی صاحب‌نظران چیزی به عنوان توضیح یا تکمیل برسد، آن را پذیراییم و در چاپهای بعد ضمیمه خواهیم کرد.

وهوالمستعان
انتشارات الهام

تقدیم به روح مطهر مادرم
غنچه‌ای که شکفته پژمرد.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بنام خداوند جان و خرد

مقدمه مؤلف

تاریخ سیاسی ایران مملو است از پیچیدگی‌ها و رازورمزهایی که همچنان نهفته مانده و کسی را یارای آن نیست که به روشنی بگوید در این جویانگه سیاست قدرت‌های بزرگ چه رویدادهایی به وقوع پیوسته و کدامین رویداد به نفع ایرانیان بوده و کدامین به ضرر آن. این پیچیدگی تاریخ سیاسی ایران از آنجا ناشی می‌شود که این سرزمین تا مدت‌ها همسایه دو قدرت بزرگ جهانی (روس و انگلیس) بوده و از آن پس تا کنون نیز از یک سو به یک قدرت بزرگ جهانی (شوروی) و از سوی دیگر به آبراه حیاتی خلیج فارس وصل است. با پیدایش نفت، این منبع عظیم و انحصاری انرژی نیز که قرار بود قاتق نان باشد ولی قاتل جان شد، علت دیگری پدید آمد تا منافع عظیم اقتصادی قدرت‌های بزرگ ایجاب کند که در امور داخلی این سرزمین نفوذ خود را گسترش دهند. در مجموع عوامل بسیاری دست‌به‌دست هم داد و صحنه سیاسی ایران را هم‌اوردگاه قدرت‌های بزرگ جهانی کرد. نفوذ قدرت‌های بزرگ در این سرزمین تا بدان حد بود که در دوران قاجاریه، عزل و نصب وزراء، حکام ولایات و حتی مقامات بسیار پایین‌تر از آنان نیز با صلاحدید یکی از دو سفارت روس و انگلیس انجام‌پذیر بود. طبیعی است که در چنین شرایطی، آنان که هوای ریاست، وزارت و بلندپروازی در سر داشته‌اند، می‌بایستی عشو‌ها به کار برده باشند تا دل سفارت‌خانه‌ای را به دست آورده باشند. و این جالبست که اسرار بسیاری از این مردمان که به میهن خود و مردم خویش خیانت ورزیده‌اند، هنوز هم همچنان حفظ گردیده است. اسناد و مدارک وابستگی بسیاری از رجال دوره قاجاریه و پهلوی همچنان مخفی مانده و از سوی آرشیوهای وزارت خارجه دول بزرگ چاپ و منتشر نگردیده است. البته شاید این توقع ما بی‌جا باشد و با منافع قدرت‌های بزرگ هم‌آهنگی نداشته باشد!

این درست که بسیاری از سیاستمداران دوره قاجاری بازیگران روی صحنه سیاست خارجی بوده‌اند، ولی اگر مطلق‌گرا نباشیم و نیک بیندیشیم و بررسی کنیم می‌بینیم که رجال آزاده و میهن‌دوستی نیز بوده‌اند که در همان محیط رشد کرده و تربیت شده‌اند و مصدر خدماتی نیز بوده‌اند و گل‌هایی بوده‌اند در مرداب، به هر جهت آزمایشگاه مردان سیاسی دوره قاجار، جنبش مشروطه بود که معلوم کرد چه کسانی در صف مردمند و چه کسانی در صف استبداد و استعمار.

مجموعه‌ای که در پیش رو دارید، تلاشی است برای شناساندن عده‌ای از مردان سیاست، هنر و ... که در مقطع خاصی از تاریخ ایران (۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ خ) در صحنه بوده‌اند. این مقطع از تاریخ ایران که سرآغازش کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و پایانش شهریور ۱۳۲۰ است از حساسیت خاصی برخوردار است. برای شناختن رجال سیاسی این دوره بهتر است نگاهی بیندازیم به واقعه کودتا و علل آن. چرا در ایران کودتا شد؟ کودتای چیان سوم اسفند چه کسانی بودند؟ کودتا چه اهدافی را دنبال می‌کرد؟ آیا کودتا صرفاً یک مسئله داخلی بود و هیچ ارتباطی با سیاست خارجی نداشت؟ به همه این پرسش‌ها باید در این مجموعه پاسخ داده شود. در مقدمه باید گفت که پس از انقلاب اکتبر شوروی در سال ۱۹۱۷ میلادی که سخن تازه‌ای می‌گفت و داعیه دیگری داشت، توجه بسیاری از مبارزان ایرانی به این کشور همسایه جلب شد و این دولت نوپای جدید که جای دولت نیرومند روسیه تزاری را گرفته بود، شور تازه‌ای در محافل روشنفکری ایران افکند. این هیجان نه به دلیل تمایلات کمونیستی در ایران، بلکه به خاطر از میان رفتن دولت جابر روسیه تزاری که سالیان دراز در مقدرات سرزمین ما صاحب نفوذ بود و خون‌ها ریخته و عهدنامه‌ها تحصیل کرده بود پدید آمده بود. دولت جدید شوروی به منظور آشکار ساختن روابط دولت روسیه تزاری با استعمارگران جهانی از جمله انگلستان و چپاول مشترک کشورهای جهان سوم از جمله ایران، دست به افشاء قراردادها و موافقت‌نامه‌های روسیه با انگلیس و سایر دول استعمارگر زد. از جمله قراردادهایی که افشاء شد قرارداد سال ۱۹۱۵ روسیه و انگلستان مبنی بر تقسیم منطقه بی‌طرف ایران بین این دو کشور بود. شوروی قرارداد فوق را باطل کرده و اعلام کرد که نیروهای نظامی خود را از ایران فرا خواهد خواند (در آن تاریخ نیروهای انگلیس و روسیه ایران را تحت اشغال داشتند) و این امر از ژانویه ۱۹۱۸ (دی ۱۲۹۶ خ) تا مارس (فروردین) همان سال تحقق پیدا کرد.

انگلستان برای سد کردن راه نفوذ کمونیسم به سایر نقاط گیتی، تصمیم گرفت که دور تا دور اتحاد جماهیر شوروی را با ایجاد کشورهای دست‌نشانده و ضد کمونیست و در

عین حال مقتدر، پوشش امنیتی بدهد. بدین منظور انگلستان با عقد قرارداد ۱۹۱۹ با «وئوق الدوله» تلاش کرد تا ضمن دخالت مستقیم در امور ایران، این سرزمین را در مقابل کمونیسم حفظ نماید. طی قرارداد مذکور، ارتش و مالیه ایران تحت سرپرستی دولت انگلستان قرار می گرفت و انگلستان رسماً به عنوان قیم و ایران به صورت تحت‌الحمایه شناخته می شد. پس از عقد قرارداد، دولت انگلستان بدون فوت وقت و بدون منتظر ماندن برای تصویب مفاد قرارداد در مجلس شورای ملی، مستشاران مالی و نظامی خود را راهی ایران کرد. گروه مالی «آرمیتاز اسمیت» و هیئت نظامی شامل «ژنرال دیکسون»، «ژنرال آیرون ماید»، «کنل اسمیت»، «کنل اسمایلز» و چند افسر عالی رتبه انگلیسی وارد ایران شدند.

مخالفت مردم و روشنفکران ایران با قرارداد ۱۹۱۹ و فشار افکار عمومی علیه قرارداد موجب شد که دولت وئوق الدوله ساقط، و کابینه ضد قرارداد مشیرالدوله روی کار بیاید. میهن‌دوستان ایرانی در این نمایش قدرت، شایستگی خود را در تصمیم‌گیری سیاسی به جهانیان ثابت کردند. جنبش‌های ملی ایران نیز که در دو نقطه آذربایجان و گیلان به پیشوایی دو روحانی مذهبی، شیخ محمد خیابانی و میرزا کوچک خان جنگلی به وقوع پیوسته بود، در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ وئوق الدوله به اوج خود رسید. موج مخالفت با انگلستان سراسر ایران را فرا گرفته بود و لازم به نظر می آمد که قوای انگلیس نیز از ایران خارج شود؛ البته تصمیم‌گیری در مورد خروج ارتش انگلیس از ایران، به خاطر مسائل بین‌المللی و مشکلات داخلی دولت انگلستان بود و چندان ارتباطی با قرارداد نداشت. تاریخی که برای خروج نیروهای انگلیسی از ایران در نظر گرفته شده بود، اول آوریل ۱۹۲۱ بود. فرماندهان نظامی انگلیس سخت در این اندیشه بودند که پس از خروج آنها از ایران، چگونه می توان حرکت جنگلی‌ها را به سمت مرکز جلوگیری نمود، جنگلی‌ها که اخیراً در مصاف با قزاق‌های دولت مرکزی، شکست سختی به نیروهای دولتی وارد کرده و به تازگی کمونیست‌ها و بلشویک‌ها نیز در صفوفشان رخنه کرده و اتحاد جماهیر شوروی نیز ظاهراً از ایشان پشتیبانی می کرد، خطری جدی برای منافع دولت انگلستان محسوب می شدند. سرانجام فرماندهان نظامی انگلیس در ایران، به این نتیجه رسیدند که بایستی قبل از ترک ایران (اول آوریل ۱۹۲۱) با انجام یک کودتا، دولتی مقتدر و ضد کمونیست در ایران روی کار بیاورند تا بتواند در غیاب حضور نظامی انگلیس از نفوذ کمونیسم در ایران جلوگیری نماید و در ضمن مفاد قرارداد ۱۹۱۹ را به نحوی دیگر که منافع دولت انگلستان در آن رعایت شده باشد به موقع اجرا گذارد. نامزدهای کودتا در ابتدا جمفرقلی خان سردار اسعد و

نصرت الدوله فیروز بودند. نصرت الدوله فیروز پسر فرمانفرما شانس بیشتری برای رهبری کودتا داشت، زیرا خانواده وی و خود او روابط دیرینه و بسیار دوستانه‌ای با انگلستان داشتند و حتی او صاحب نشان دولت بریتانیای کبیر بود و به علاوه او از دوستان نزدیک «لرد کرزن» وزیر امور خارجه وقت انگلستان به حساب می‌آمد. او که یکی از عاقدین قرارداد ۱۹۱۹ محسوب می‌شد (او ۴۸ ساعت قبل از امضاء قرارداد، به وزارت خارجه منصوب شده بود!) مورد خشم افکار عمومی ایرانیان قرار گرفته بود و به همین دلیل در اروپا اقامت داشت. نصرت الدوله فیروز جهت رهبری کودتا به ایران خوانده شد، ولی دانسته نیست که از چه روی نتوانست خود را در مهلت مقرر به تهران برساند؛ شاید از خشم و نفرت عمومی نسبت به خود نگران بوده، شاید هم به روایت برخی، برف و راه‌بندان مانع حرکت سریع او به طرف تهران بوده، به هر جهت وی نتوانست به موقع به تهران بیاید و فرماندهان نظامی انگلیس عجولانه به دنبال مهرة دیگری بودند، تا این که این شخص توسط «ژنرال آبرون ساید» کشف و معرفی گردید. ژنرال نامبرده در قسمتی از خاطرات خود می‌نویسد: «... پس از مصاحبه‌ای که امروز با رضا داشتم اداره امور قزاقان ایرانی را به طور قطع به او واگذار کردم. این مرد واقعاً مرد است و تاکنون افسر ایرانی ندیده‌ام که این اندازه صریح‌اللهجه و بی‌غل و غش باشد. برایش توضیح دادم که خیال دارم به تدریج از قید نظارت خود آزادش کنم و او از همین حالا باید ترتیبات و تدارکات لازم را با سرهنگ اسمایس بدهد که اگر شورشیان گیلان، پس از خروج قوای ما از منجیل، خواستند به قزوین یا تهران حمله کنند جلویشان را بگیرد. در حضور اسمایس یک فقره مذاکره طولانی با رضا داشتم. اول می‌خواستم تعهدنامه کتبی ازش بگیرم ولی بالاخره به این نتیجه رسیدم که گرفتن سند کتبی در این مورد فایده ندارد، چون اگر بخواهد زیر قول‌هایی که به ما داده بزند همین قدر کافی است ادعا کند که در دادن آن سند مجبور بوده و هر چه نوشته چون تحت فشار بوده، باطل و بلا اثر است؛ مع الوصف دو نکته را کاملاً برایش روشن کردم:

۱- یکی اینکه مبدا به این خیال بیفتد که با همین اسلحه‌ها و مهماتی که در اختیارش می‌گذاریم خود ما را از پشت سر مورد حمله قرار دهد چون در آن صورت نابودش خواهیم کرد.

۲- باید قول بدهد که پس از گرفتن تهران، شاه را به هیچ عنوان از سلطنت بر ندارد. رضا هر دو درخواست مرا با خوشرویی و میل آشکار پذیرفت. پس از ختم مصاحبه با هم دست دادیم و او رفت. به اسمایس گفته‌ام جلو اقدامات این مرد را نگیرد و بگذارد که او قوای خود را به تهران ببرد...».

سرانجام طرح کودتا به راهنمایی و مساعدت فرماندهان نظامی انگلیس در ایران در سحرگاه سوم اسفند ۱۲۹۹ به عمل درآمد. قوای کودتاجویان به تهران وارد شد و کابینه متزلزل و محلل سپهدار رشتی سقوط کرد و فرمان نخست‌وزیری به نام سیدضیاءالدین طباطبایی که خود از عاملین مهم کودتا و واسطه بین سفارت انگلیس و قزاقان مستقر در قزوین بود، صادر شد. از روز چهارم اسفند یعنی فردای کودتا، دستگیری‌ها آغاز شد. تقریباً اکثر افراد سرشناس، رجال سیاسی و روزنامه‌نگاران مشهور توسط نیروهای کودتا به زندان فرستاده شدند. رضاخان میرپنج که پس از کودتا به لقب «سردار سپه» ملقب گردیده بود، سریعاً به سازماندهی ارتش پرداخت. وی بزودی موفق شد به وسیله درآمدهای مشروع و نامشروع به وضع ارتش سروسامان دهد و نیروهای نظامی نیز بزودی دریافتند که تنها ناجی آنان از فقر و شکست و گرسنگی، همین نظامی کودتاجوی است و از همین روی ارتش و نظام چند ماهی پس از کودتا به بازوی نظامی سردار سپه تبدیل شد. سردار سپه در ترمیم کابینه سیدضیاء به وزارت جنگ منصوب شد و در این سمت نیز همچنان به ساخت و ترمیم بدنه ارتش و تربیت نیروهای وفادار به خود پرداخت. عمر کابینه سیدضیاء کوتاه بود و کابینه او در خردادماه ۱۳۰۰ خورشیدی بر اثر فشار افکار عمومی، فشار دربار و چراغ سبز سردار سپه ساقط شد و پس از او قوام السلطنه در ۱۴ خرداد ۱۳۰۰ مأمور تشکیل کابینه شد. از این تاریخ تا آبان‌ماه ۱۳۰۲ خورشیدی مشیرالدوله، قوام السلطنه، مستوفی الممالک و مجدداً مشیرالدوله هر کدام چند ماهی کابینه‌ای تشکیل دادند، ولی در اثر کارشکنی‌ها و قانون‌شکنی‌های مکرر سردار سپه و طرفدارانش در مجلس، کابینه‌ها پشان یکی پس از دیگری ساقط شد و بالاخره در ۶ آبان ۱۳۰۲ خورشیدی، احمدشاه قاجار بالاجبار حکم ریاست وزرایی سردار سپه را صادر نمود. سردار سپه پس از دستیابی به تشکیلات دولت درصدد برآمد تا خاندان قاجاریه را از سلطنت خلع نموده و خود به جای پادشاه قاجار منشأ قدرت گردد.

این شیرمردان که ملک الشعراء بهار نام می‌برد، در مجلس ۹ آبان ۱۳۰۴، علیرغم تهدیدات نظامی طرفداران سردار سپه، به مخالفت با ماده واحده خلع قاجاریه از سلطنت پرداختند. اولین مرد، مرحوم مدرس بود. وی در حالی که فریاد می‌زد: «اگر صد هزار رأی هم بدهید خلاف قانون است!» مجلس را ترک کرد و پس از او سیدحسن تقی‌زاده در مخالفت با طرح گفت: «... بنده غیر از این یک کلمه چیزی عرض نمی‌کنم و برای این همه چیز را فدا می‌کنم و خدا را شاهد می‌گیرم و ملت و مملکتی که مرا وکیل کرده است شاهد می‌گیرم و در مقابل تاریخ و در مقابل نسل‌های آینده می‌گویم که این کار به این ترتیب مطابق قوانین اساسی مملکت نیست و مطابق صلاح مملکت هم نیست. بیشتر از این

حرف زدن هم صلاح نیست، همه می دانند. آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است.» و او هم از مجلس خارج شد. پس از او علانی به سخن پرداخت و گفت: «آقایان همه می دانند که بنده شهوت کلام ندارم و ماجراجو هم نیستم و حتی المقدور میل دارم که قضایا به خو سردی گذشته باشد. ولی در عین حال وجدان یک نفر وکیل هیچ اجازه نمی دهد که در مقابل جریانات خلاف قانونی سکوت اختیار کرده و تسلیم قضایا و حوادث شود. بنده بطور واقع و مختصر عرض می کنم که ماها هیچ اختیار نداریم که وارد در این مذاکره و طرح این مسأله بشویم، زیرا رأی دادن به همچو طرحی را بنده به کلی مخالف قانون اساسی که ما حافظ آن هستیم می دانم. این پیشنهاد را مخالف صلاح مملکت می دانم زیرا یک بابی مفتوح خواهد شد که برای مملکت مضر خواهد بود.» علانی نیز پس از گفتن این جملات به عنوان اعتراض مجلس را ترک کرد. و پس از او دکتر محمد مصدق به میدان درآمد. او طی سخنان شجاعانه ای گفت: «بنده در سال گذشته در حضور نمایندگان محترم به کلام الله مجید قسم یاد کردم که به مملکت و ملت خیانت نکنم. آن ساعتی که قسم خوردم مسلمان بودم و حالا هم مسلمان هستم و از آقایان تمنا دارم به احترام این قرآن برخیزند (در این موقع کلام الله مجید را از بغل خود بیرون آورد و حضار قیام نمودند) و در حضور همه آقایان بنده شهادت خودم را می گویم: اشهدان لا اله الا الله، اشهدان محمداً رسول الله اشهدان علیاً ولی الله. من شخصی بوده ام مسلمان و به این کلام الله قسم یاد کرده ام و این ساعت هم این کلام الله خصم مرا بکند اگر در عقیده خودم یک اختلاف و تفاوتی حاصل کرده باشم. من همان بودم که هستم و امروز هم یک چیزی برخلاف مصالح مملکت به عقل ناقص خود ببینم خودم را ناچار می دانم که برای حفظ مملکت و حفظ قومیت و بقای اسلامیت از اظهار عقیده خودداری نکنم. بنده همه آقایانی را که اینجا تشریف دارند، غیر از آقایانی که از ملل متبوعه هستند، همه را مسلمان و هواخواه مملکت و طرفدار اصلاحات می دانم و خودم هم نمی توانم از اظهار عقیده خودداری کنم. آقایان می دانند که بنده حرفم از روی عقیده است و هیچ وقت تابع هوا و هوس و نظریات شخصی نیست. امروز هم روزی نیست که کسی در اینجا نظریات شخصی به خرج بدهد و اگر کسی پیدا شود که نظریات مملکتی و ملتی و اسلامی خود را اظهار نکند، بنده او را پست و بی شرف و مستحق قتل می دانم! اول لازم است که بنده یک عقیده نسبت به شخص آقای رئیس الوزرا اظهار کنم، بعد نسبت به سلاطین قاجار و بعد هم عقیده خود را درباره اصول قانون اساسی عرض کنم. اولاً راجع به سلاطین قاجار بنده عرض می کنم که کاملاً از آنها مأیوس هستم زیرا آنها در این مملکت خدماتی نکرده اند که بنده بتوانم اینجا از آنها دفاع

کنم و گمان هم نمی‌کنم کسی منکر این باشد. همین سلطان احمدشاه قاجار بنده را در فارس گرفتار سه هزاروپانصد پلیس جنوب کرد! پس از آنکه من استعفا کردم، بعد از بیست و هفت روز نوشت که به تصویب جناب رئیس الوزراء، آقا سیدضیاءالدین، استعفای شما را قبول کردم و فوری به طرف تهران حرکت کنید. مقصودش این بود که من بیایم به تهران و مرا آقا سیدضیاءالدین بگیرد و حبس کند! بنده مدافع این طور اشخاص نیستم. بنده مدافع اشخاصی که برای وطن خودشان کار نمی‌کنند و جرات و جسارت حفظ مملکشان را نداشته باشند و در موقع خوب از مملکت استفاده بکنند و در موقع بد از مملکت غایب بشوند، نیستم! اگر دوست حقیقی و قوم‌خویش خودم هم باشد یا از آن هم بالاتر باشد، وقتی که این طور شد، بنده مدافع او نیستم. اما نسبت به آقای رضاخان پهلوی، بنده نسبت به شخص ایشان عقیده مند هستم و ارادت دارم و در هر موقع آنچه به ایشان عرض کردم در خیر ایشان و صلاح مملکت بوده و خودشان هم تصدیق عرایض بنده را فرموده‌اند، نه اینکه در حضور من فرموده باشند، بلکه اشخاصی که با ایشان خیلی مربوط بوده‌اند، به آنها فرموده‌اند. ایشان یک مقامی دارند که از من و امثال من هیچ ملاحظه ندارند. اگر یک فرمایشی بخواهند در غیاب من بفرمایند در حضور من هم ممکن است بفرمایند. ولی احتیاطاً عرض می‌کنم آن اشخاصی که فرمایشات ایشان را به من فرموده‌اند حکایت از این می‌کرده که خودشان هم دانسته‌اند که عرایضی که عرض کرده‌ام از روی نظریات شخصی نبوده و مبتنی بر مصالح مملکت و وطن‌خواهی بوده است که از این حیث ایشان به بنده معتقدند. اما اینکه ایشان یک خدماتی به مملکت کرده‌اند، گمان نمی‌کنم بر احدی پوشیده باشد. وضعیت این مملکت وضعیتی بود که همه می‌دانیم. اگر کسی می‌خواست مسافرت کند اطمینان نداشت یا اگر کسی مالک بود امنیت نداشت و اگر یک دهی داشت بایستی چند نفر تفنگچی داشته باشد تا بتواند محصول خودش را حفظ کند. ولی ایشان از وقتی که زمام امور مملکت را در دست گرفته‌اند یک خدماتی نسبت به امنیت مملکت کرده‌اند که گمان نمی‌کنم بر کسی مستور باشد و البته بنده برای حفظ خودم و خانه و کسان و خویشان خودم مشتاق و مایل هستم که شخص رئیس الوزراء، رضاخان پهلوی نام، در این مملکت باشد؛ برای اینکه من یک نفر آدمی هستم که در این مملکت امنیت و آسایش می‌خواهم و در حقیقت از پرتو وجود ایشان، در ظرف این دوسه سال اینطور چیزها را داشته‌ایم و اوقاتمان صرف خیرعمومی و منافع عامه شده و هیچوقت ما در چیزهای خصوصی وارد نشده‌ایم و بحمدالله از برکت وجود ایشان خیالمان راحت شده و می‌خواهیم یک کارهای اساسی بکنیم. این هم راجع به آقای رئیس الوزراء. اما راجع به این موضوع بنده باید عقیده خودم را

عرض کنم. تغییر قانون اساسی یا تجدیدنظر در قانون اساسی دو جنبه دارد. یکی جنبه داخلی که باید فهمید تغییر قانون اساسی نسبت به امور داخلی چه اثری می کند؟ یکی هم جنبه خارجی که باید دید نسبت به امور خارجی در روابط بین المللی چه اثری خواهد داشت؟ اما نسبت به جنبه داخلی. اگر آمدیم و گفتیم خانواده قاجاریه بد است، بسیار خوب، هیچکس منکر نیست باید تغییر کند... البته امروز کاندیدای مسلم شخص رئیس الوزرا است. خوب، آقای رئیس الوزرا سلطان می شوند و مقام سلطنت را اشغال می کنند. آیا امروز، در قرن بیستم، هیچکس می تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است پادشاهش هم مسئول است؟ اگر ما این حرف را بزنیم، آقایان همه تحصیل کرده و درس خوانده و دارای دیپلم هستند، ایشان پادشاه مملکت می شوند، آنهم پادشاه مسئول! هیچکس چنین حرفی نمی تواند بزند و ما باید سیر قهقرایی بکنیم و بگوییم: پادشاه رئیس الوزرا و حاکم و همه چیز است. این ارتجاع و استبداد صرف است! ما می گویم که سلاطین قاجاریه بد بودند، مخالف آزادی بودند، مرتجع بودند. خوب، حالا آقای رئیس الوزرا پادشاه شد، اگر مسئول شد که ما سیر قهقرایی می کنیم. امروز مملکت ما بعد از بیست سال و اینهمه خونریزی ها می خواهد سیر قهقرایی بکند و مثل زنگبار بشود! گمان نمی کنم در زنگبار هم اینطور باشد که یک شخص هم پادشاه باشد و هم مسئول مملکت باشد! اگر گفتیم که ایشان پادشاهند و مسئول نیستند، آن وقت خیانت به مملکت کرده ایم، برای اینکه ایشان در این مقامی که هستند مؤثر هستند و همه کار می توانند بکنند. در مملکت مشروطه رئیس الوزرا مهم است نه پادشاه. پادشاه فقط و فقط می تواند به واسطه رأی اعتماد مجلس یک رئیس الوزرای را به کار بگمارد. خوب اگر ما قایل شویم که آقای رئیس الوزرا پادشاه بشوند، آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد، شاه هستند، رئیس الوزرا هستند، فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه ام بکنند و آقا سید یعقوب هزار فحش به من بدهد زیر بار این حرفها نمی روم، بعد از بیست سال خونریزی! آقای آفاسید یعقوب! شما مشروطه طلب بودید، آزادی خواه بودید، بنده خودم شما را در مملکت دیدم که بالای منبر می رفتید و مردم را دعوت به آزادی می کردید. حالا عقیده شما اینست که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد هم رئیس الوزرا، هم حاکم! اگر اینطور باشد که ارتجاع صرف است، استبداد صرف است! پس چرا خون شهدای راه آزادی را بی خود ریختید، چرا مردم را به کشتن دادید؟ می خواستید از روز اول بیابید بگوید که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی خواستیم، آزادی نمی خواستیم؛ یک ملت است جاهل و باید با

چماق آدم شود! اگر مقصود این بود که بنده هم نوکر شما و مطیع شما هستم. ولی چرا بیست سال زحمت کشیدیم؟ و اگر مقصود این بود که ما نیز خودمان را در عرض ملل دنیا و دول متمدنه آورده و بگوییم از آن استبداد و ارتجاع گذشتیم، ما قانون اساسی داریم، ما مشروطه داریم، شاه داریم، ما رئیس الوزرا داریم، ما شاه غیرمسئول داریم که به موجب اصل ۴۵ قانونی اساسی از تمام مسئولیت مبرا است، و فقط وظیفه اش اینست که هر وقت مجلس رأی عدم اعتماد خودش را به موجب اصل ۶۷ قانون اساسی به یک رئیس دولت یا یک وزیری اظهار کرد، آن وزیر می رود توی خانه اش می نشیند، آن وقت مجدداً مجلس یک دولتی را سرکار می آورد. خوب، حالا اگر شما می خواهید که رئیس الوزرا شاه بشود، شاه با مسئولیت، این ارتجاع است! و در دنیا هیچ سابقه ندارد که در مملکت مشروطه پادشاه مسئول باشد و اگر هم شاه بشود بدون مسئولیت، این خیانت به مملکت است برای اینکه یک شخص محترم و یک وجود مؤثری که امروز این امنیت و آسایش را برای ما درست کرده و این صورت را امروز به مملکت داده است برود بی اثر شود؟ هیچ معلوم نیست کسی به جای او می آید؟ و اگر شما یک کاندیدایی دارید و کسی را از پیش معین کرده اید بفرمایید ببینم! بعد از آنکه ایشان شاه غیرمسئول شدند، آن رئیس الوزرای که مثل ایشان بتواند کار بکند و خدمت کند و بتواند نظریات خیرخواهانه ایشان را تعقیب کند کی است؟ اگر چنین کسی را آقای آقاسید یعقوب به بنده نشان بدهید، بنده نوکر شما، چاکر شما، مطیع شما هستم. من که در این مملکت همچو کسی را سراغ ندارم و اگر بود تا حالا سردرآورده بود. پس امروز که این نفر از بین تمام مردم سردرآورده و اظهار منیت می کند و خدماتی هم کرده است، بنده به عقیده خودم خیانت صرف می دانم که شما وجود مؤثری را بلا اثر بکنید. پس خوب است یک کسی که بتواند قائم مقام او بشود معلوم کنید، بعد این کار را بکنید. اول چاه را بکنید بعد منار را بدزدید...» دکتر محمد مصدق پس از سخنرانی، به عنوان اعتراض مجلس را ترک گفت. و پس از اویحیی دولت آبادی نیز در مخالفت با ماده واحده، سخنان اعتراض گونه ای را بیان داشت و سرانجام در این محیط رعب و وحشت علیرغم قانون اساسی موجود، رأی گرفته شد و تصویب ماده واحده خلع قاجاریه از سلطنت با شلیک چند گلوله توپ به مردم اعلام شد!!

احمدشاه قاجار که در این زمان در اروپا بسر می برد، طی اطلاعیه ای، رژیم سلطنتی جدید را غیرقانونی اعلام کرد و نظر بسیاری از حقوق دانان و سیاستمداران ایرانی و غیرایرانی نیز همین است. به هر جهت پس از تشکیل مجلس مؤسسان و تفویض سلطنت به رضاخان پهلوی، دوره جدیدی از تاریخ ایران آغاز می گردد.

پهلوی اول، در ابتدای سلطنتش از آنجایی که شخصیتی نظامی و فاقد آگاهی های سیاسی و دانش اجتماعی و تربیت سلطنتی بود، ناچار برای اداره امور از رجال کهنه کار دوره قاجاریه بهره جست و آن رجال نیز علی الظاهر تحت تأثیر شعارهای جذاب و ملی گرایانه و اصلاح طلبانه شاه جدید با او همکاری کردند؛ ولی رفته رفته که مسائل سیاسی روشن تر شد، از همکاری با او اجتناب کردند. هر چند که شاه هم رفته رفته از ناحیه این رجال سیاسی احساس خطر کرد و به تدریج سیاستمداران جدیدی را جایگزین رجال دوره قاجاریه نمود. رجال جدید دوره رضاشاه اکثراً افرادی بودند که پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، برای خود در عرصه سیاست ایران جایی پیدا کرده بودند و برخی نیز نظامیانی بودند که در به قدرت رساندن رضاشاه نقش مهمی ایفا کرده بودند.

در یک برخورد مقایسه ای بین رجال دوره قاجاریه علی الخصوص رجال پس از مشروطه، با رجال عهد رضاشاهی به خوبی درمی یابیم که در میان رجال دوره مشروطه می توان عناصر وطن خواه، میهن دوست و تربیت شده ای همچون مشیرالدوله ها و مستوفی الممالک ها یافت که می توان اینان را تربیت شدگان مشروطیت ایران دانست. اما در نظام رضاشاهی از آنجایی که پهلوی اول سفته پرور و رذل پرور بود، دیگر نشانی از رجال ملی و آزاده باقی نماند. واقعیت اینست که رضاشاه در مقابل خود «شخصیت» نمی توانست ببیند و این امر تقریباً ویژگی همه دیکتاتورهای بزرگ است. دیکتاتور نمی تواند وزیر، وکیل یا رجل سیاسی صاحب رأی و صاحب نظر را تحمل کند، دیکتاتور کسی را برای کارمی طلبد که فاقد شخصیت و در مقابل او امر او تسلیم محض باشد. پهلوی اول هم بنا به خصیلت دیکتاتور مآبانه خود ترجیح می داد که در دستگاه سیاسی اش «آلت فعل» داشته باشد نه شخصیت سیاسی.

به هر جهت دوره سلطنت رضاشاه در شهریورماه ۱۳۲۰ خورشیدی با ورود قوای متفقین به ایران و تبعید رضاشاه به خارج پایان یافت و سیاستمدارانی که موفق شده بودند از دوره رضاشاهی، جان سالم به در ببرند به شاه جدید (محمد رضا پهلوی) پیوستند. اما آنچه که به این کتاب ما مربوط می شود، زندگینامه رجال و مشاهیری است که در این مقطع (۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ خ) زیسته اند. ملاک برای برگزیدن زندگینامه افراد، شغل داشتن، در صحنه بودن و یا مرگ افراد در این دوره است، در نتیجه تعدادی از مردان مشروطه نیز در این مجموعه گنجانده اند. در راستای بحث در مورد این مجموعه لازم است به نکات زیر توجه شود:

۱- نگارنده به هیچ وجه این نظر را ندارد که این مجموعه کامل و یا خالی از اشتباه

است، بسیاری از مسائل دربارهٔ افراد بحث شده در این مجموعه به دلیل فقدان مدارک و اسناد کافی ناگفته مانده و ممکن است بسیاری از گفته‌ها هم بیهوده باشد، بلکه نگارنده این نظر را دارد که بایستی این کار می‌شد و کسی باید آغازگر این راه می‌بود، و این آغاز کار است نه همهٔ کار، نگارنده همین فرصت را مفتنم شمرده و از کلیه کسانی که اطلاعاتی در زمینه رجال این دوره دارند و یا اسناد و مدارکی در اختیار دارند، دعوت می‌نماید که منت نهاده و به‌عنوان یک وظیفهٔ ملی، اطلاعات خود را در اختیار این مجموعه بگذارند تا در پایان این مجلدات در جلد جداگانه‌ای به‌صورت دانسته‌های تکمیلی چاپ شده و در چاپ‌های بعدی این مجموعه در متن گنجانده شود.

۲- در مورد منابع و مآخذ استفاده شده در این مجموعه بایستی گفت که نگارنده تلاش نموده تا بسیاری از کتب و بعضی از نشریات چاپ شدهٔ مربوط به آن دوره را ببیند، همچنین تلاش‌های بسیاری شد که با افراد بازمانده از آن دوره و یا بازماندگان آنان تماس حاصل شود، غیر از تعداد بسیار کمی، دیگران بنابه دلایلی حاضر به همکاری نشدند. نگارنده در همین جا تقاضا دارد، چنانچه کسی منبع یا منابعی می‌شناسد که در این مجموعه از قلم افتاده و یا خاطرات خصوصی‌ای دارد که ذکرش باعث تکمیل این مجموعه می‌شود، اعلام آمادگی نماید تا نسبت به استفاده از دانسته‌های او اقدام گردد. در این مجموعه بیوگرافی‌هایی هستند که منبع واحد دارند و قبلاً در کتاب‌ها و یا نشریاتی این بیوگرافی‌ها چاپ شده است، که جهت تکمیل شدن مجموعه از همان منابع عیناً در این مجموعه استفاده شده است. در زیر هر مقاله، منبع یا منابع مورد استفاده با علامت (م) ذکر گردیده، ولی دانسته‌های شخصی و شفاهی که از افراد مختلف کسب گردیده در زیر مقاله بدان اشاره نگردیده است.

۳- از آنجایی که در دورهٔ رضاشاه، ادارهٔ ثبت احوال دایر گردیده و گزیدن نام خانوادگی اجباری گردیده است، بیوگرافی افراد در این مجموعه، براساس نام خانوادگی آنان و با ذکر القاب در علامت [] آورده شده است، مگر افرادی که قبل از تاریخ تشکیل ثبت احوال فوت کرده باشند که از آنان با لقب یا نام مشهور یاد شده است.

۴- در این مجموعه تلاش گردیده که به مناسبت‌هایی در بیوگرافی افراد، وقایع و حوادث مهم این دوره نیز ذکر گردیده و تاریخ گونه‌ای از این مقطع خاص تاریخی تهیه گردد. در پایان مجلدات نیز گاه شماری مفصلی از این دوره آورده خواهد شد.

۵- اطلاعات فرعی و حاشیه‌ای دربارهٔ افراد، در قسمت پانویس آمده. پانویس‌ها

بیشتر خاطرات افراد، یا ذکر حوادث جنبی است که اتفاق افتاده و افراد در آن به نوعی نقش داشته اند.

در خاتمه مجدداً از صاحب نظران و افرادی که می‌تواند در تکمیل این مجموعه نگارنده را یاری نمایند، تقاضا می‌نماید که فتوکپی اسناد، مدارک و یا نظرات کتبی خود را به آدرس ناشر ارسال دارند تا در یک جلد تکمیلی مورد استفاده قرار گیرد. امید است که این عمل خیر آنان باعث گردد تا مجموعه‌ای کامل و شایسته از زندگینامه رجال و مشاهیر ایران تهیه شده و در دسترس محققین و نسل‌های معاصر و آتی این مرز و بوم قرار گیرد.

حسن مرسل‌وند

پائیز ۱۳۶۸

مهرشهر کرج



مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

سپاس از همکاری

لازم است در این جا از بزرگوارانی که در زیر نام برده می شوند و در تهیه این مجموعه راهنمایی و همکاری داشته اند، سپاسگزاری نمایم و می دانم که اگر الطاف آنان نبود هرگز این منظور عملی نمی گردید.

۱- از استاد و فاضل محترم جناب آقای دکتر مهیار خلیلی به خاطر راهنمایی، ارشاد و در اختیار گذاردن منابع بسیار و ترتیب مصاحبه های حضوری نگارنده با افراد صاحب نظر و غیره بسیار سپاسگزارم. بزرگواری ایشان و زحمتشان در راه تهیه این مجموعه به قدری است که نگارنده شرمسار از توضیح است.

۲- از دوست و محقق محترم آقای کاوه بیات به خاطر راهنمایی و در اختیار گذاردن منابع متعدد بسیار سپاسگزارم.

۳- از دوست و محقق محترم آقای مجید تفرشی به خاطر محبت های بی شائبه و در اختیار گذاردن منابع متعدد و بازخوانی مقالات و تصحیح آن ها بسیار سپاسگزارم.

۴- از جناب آقای یوسف افتخاری سپاسگزارم. ایشان که رهبر اعتصاب نفت آبادان در دوره رضاشاه بوده و خود سال ها در زندان آن دوره بسر برده است، ضمن در اختیار قراردادن بیوگرافی خود و مرحوم برادرشان، اطلاعات جالبی از وقایع آن دوران و مسائل زندان و تشکیل گروه های چپ در اختیار نگارنده گذاشته است.

۵- از خانم نرگس کارگر و آقای عبدالله شریفی به خاطر کمک در استخراج فیش های لازم سپاسگزارم.

۶- از سازمان اسناد ملی ایران و مسئولین محترم آن سازمان، به ویژه آقای کامران طیرانی که بی دریغ و با رغبت اسناد مربوط به این مجموعه را در اختیار نگارنده گذاشتند بی نهایت سپاسگزارم.

۷- از دوست عزیزم جناب آقای مهندس سیدعلی سیدزاده به خاطر پشتیبانی مالی و تهیه امکانات لازم برای ایجاد این مجموعه بسیار متشکرم. به جرأت می توانم بگویم چنانچه پشتیبانی مالی و تدارکاتی ایشان نبود هرگز این کتاب به رشته تحریر در نمی آمد و ایشان این فداکاری را در زمانه ای انجام دادند که برادر را با برادر کاری نبود و همه حافظ منافع خود بودند.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

آبکار، پطروس

پطروس آبکار فرزند خاچیک در سال ۱۲۶۳ خورشیدی در جلفا بدنیا آمد. هنگامیکه «کامیل مولیتور» بلژیکی بعنوان مستشار و مدیر کل پست به ایران آمد، اولین اقدام او این بود که اداره پست را در اختیار اقلیت های مذهبی ایران بگذارد. این رئیس بلژیکی، آبکار ۱۸ ساله را به اداره پست آورد و شغل مهمی را به وی واگذار نمود. پطروس آبکار در دوره شانزدهم مجلس، نماینده ارمنه جنوب در مجلس شورای ملی بود.

وی فارسی را خوب تکلم نمی کرده و در اواخر عمر به شغل تجارت مشغول بوده است.

م: ۱- مجله یادگار، صاحب امتیاز اقبال آشتیانی، عباس.

آتش اصفهانی، میرزا حسن

میرزا حسن آتش اصفهانی فرزند «ملا محمد صادق میرزا آقا» در سال ۱۲۷۹ یا ۱۲۸۶ قمری در «اصفهان» بدنیا آمد. پس از فراگیری فارسی و مختصری از مقدمه عربی به کار ادبی و فرهنگی پرداخت.

در سرودن شعر از سبک صائب تبریزی پیروی می کرد.

آتش اصفهانی در سال ۱۳۴۹ قمری درگذشت و در تخت فولاد اصفهان مدفون

گردید.

اثر بجا مانده از وی:

۱- دیوان شعر.

م: ۱- مشا، خانابا، مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۲.

آجودانی، قاسمعلی [سرتیپ]

قاسمعلی آجودانی فرزند میرزا ابراهیم خان آجودانباشی (سردار انتظام) در تیر ماه ۱۲۸۰ خورشیدی در تهران متولد شد. مادرش ربابه خانم (شاهزاده آغا خسروانی) از شاهزادگان قاجاری بود.

آجودانی تحصیلات خود را در دانشکده افسری تهران به پایان رسانده و با دیپلم مهندسی فارغ التحصیل می شود. پس از اتمام دانشکده افسری، در سال ۱۳۰۲ خورشیدی به گردان تیپ یک گارد انتقال یافته و سپس در هنگ مهندسی به فرماندهی گردان می رسد. او پس از انجام مأموریت‌های مختلف نظامی به کارگری ستاد ارتش منتقل می شود. نامبرده تا مقام معاونت و کفالت اداره نظام وظیفه عمومی نیز ارتقاء یافته و در سال ۱۳۳۵ بازنشسته می گردد.

سرتیپ قاسمعلی آجودانی زبان فرانسه و کمی عربی می دانسته و دربارهٔ تاریخ نظامی نیز کتابی نگاشته و منتشر کرده است. وی به پاداش خدمت به رژیم پهلوی، چند قطعه نشان از جمله: نشان آجودانی مخصوص «محمد رضا پهلوی»، نشان «لیاقت» درجه دوم و سوم، نشان «افتخار» درجه دوم و سوم، نشان «دانش»، نشان «خدمت» درجه یکم، نشان «یادگار تاجگذاری» و چند مدال دیگر دریافت می دارد.

م: ۱- چهره‌های آشنا، انتشارات کیهان.

آخوند، رجب [حاج]

حاج رجب آخوند فرزند الله قلی خان در سال ۱۲۳۷ قمری در دهکدهٔ «بلخان» از توابع ترکمن صحرا چشم بجهان گشود.

رجب دوران کودکی خود را در بلخان گذراند و تحصیلات خود را از مکتب‌خانه آن دهکده آغاز کرد. پس از چندی چون دید که دیگر مکتب‌خانه برایش کافی نیست راهی بخارا شد، زیرا مدارس آن‌جا در آن زمان در تمام ترکستان شهرت داشت. پس از چند سال تحصیل به درجه آخوندی نایل گردید و اجازه‌نامه تدریس را از استاد خود گرفت.

بعد از تحصیلات در بخارا به «بلخان» زادگاه خود مراجعت کرد و در آن‌جا مکتب‌خانه‌ای دایر نمود و به تدریس علوم دینی پرداخت. ولی به علت کم بودن تعداد طلبه‌ها پس از چندی راهی شهرک «حسینقلی» شد.

تا آن تاریخ آبادی حسینقلی رسماً به دست روسها نیفتاده بود و روسها تا «چکشلر» پیش آمده بودند ولی بر آن‌جا ادعای مالکیت داشتند. رجب آخوند که شهرتی در میان اهالی حسینقلی کسب کرده و مورد احترام بود، مردم را علیه روسیه تحریک کرده و «حسینقلی» را متعلق به ایران دانست. بدنبال این رفتار آخوند، روسها توسط کنسول خود در گرگان (استر آباد) که نفوذ فراوانی در منطقه داشت، چندین بار آخوند را دستگیر و زندانی ساختند. بالاخره آخوند به همراه عده‌ای از طلبه‌های خود بطرف مرکز ایران آمده و در محلی بنام «تازه آباد» مستقر می‌شود. این محل حد فاصل بین «حسینقلی» و «کومش تپه» بوده است.

رجب آخوند در سال ۱۳۲۲ قمری به «کومش تپه» رفته و در مدرسه‌ای که فرد خیری بنام «حاج مظفر» برای درس و استراحت طلاب ساخته بود، به تدریس می‌پردازد.

در کومش تپه چون روسها در آن زمان سالیانه شش منات به طور سرانه از مردم باج می‌گرفتند، رجب آخوند مردم را از باج دادن منع نموده و در نتیجه مجدداً به دستور کنسول روس در گرگان دستگیر و در جزیره «آشوراده» محبوس گردید. ولی پس از مدتی روسها وی را از این حبس آزاد کردند.

در ۱۵ رمضان ۱۳۲۷ قمری که مشروطه خواهان پس از فتح تهران، «محمد علی شاه قاجار» را از ایران اخراج کردند، وی پس از مدتی از طریق دریای خزر به «خواجه نفس» واقع در دهانه رودخانه گرگان که با کومش تپه فاصله چندانی ندارد می‌رود و با کمک روسها آن‌جا را پایگاه موقتی خود قرار می‌دهد و از تراکمه می‌خواهد که به کمک او برخیزند. اغلب ریش سفیدان و رؤسای طوایف ترکمن در صدد کمک به پادشاه مخلوع برمی‌آیند ولی آخوند که مخالف استبداد و طرفدار مشروطیت بود و در میان تراکمه محبوبیت و احترام خاصی داشت ایشان را از این کار منع می‌کند.

در سال ۱۳۰۴ خورشیدی حاج رجب آخوند از طرف تراکمه به نمایندگی مجلس

مؤسسان انتخاب شده و وارد مجلس می‌شود و در سال ۱۳۰۵ «رضا شاه» که می‌رود تا پایه‌های قدرت استبدادیش را بر سراسر ایران محکم کند و در این راه به حامیانی نیاز دارد، به پاس ضدیت آخوند با روسها و «محمد علی شاه» قاجار، برای وی فرمان قاضی القضاتی طوایف ترکمن را صادر می‌کند.

حاج رجب آخوند سرانجام در سال ۱۳۱۴ خورشیدی درگذشت و در زادگاهش بخاک سپرده شد.

م: ۱- مجله خاطرات وحید، شماره ۲۶- مقاله عبدالقادر آهنگری، صاحب امتیاز سیف‌الله وحیدنیا.

آذرخش، حسنعلی [دکتر]

دکتر حسنعلی آذرخش فرزند «اسدالله» متخلص به «شکیبا» در سال ۱۲۹۸ خورشیدی بدنیا آمد. تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان «امیر اتابک» و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان «ادب» و «دارالفنون» به پایان رسانید. سپس به دانشکده پزشکی تهران وارد شده به ادامه تحصیل پرداخت. پس از آن به فرانسه رفته و دورهٔ مدرسهٔ «سانته پوبلیک پاریس» را گذرانید. او پس از پایان تحصیلات، بعنوان دستیار پرفسور «مولاره» استاد کرسی بیماریهای عفونی «اورنیورسیته پاریس» در بیمارستان «کلود برنارد»، به کار پرداخت. دکتر آذرخش علاوه بر پزشکی به شعر و شاعری علاقه داشته و اشعاری هم سروده بود.

دکتر آذرخش پس از بازگشت به ایران ابتدا سمت ریاست بخش بیماریهای عفونی بیمارستان لشکر لرستان را بعهده داشت. سپس به وزارت بهداشت منتقل شد و از آغاز نهضت مبارزه با ترک تریاک، سرپرست امور مبارزه با مواد مخدر بود. پس از آن به ریاست اداره اطلاعات و آموزش بهداشت در وزارت بهداشت رسید.

اثر بجا مانده از وی:

۱- آفت زندگی، مبارزه با تریاک و الکل و سیفلیس و فحشاء.

م: ۱- مشار، خانابا. مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۲.

آذری، میر سید علی

میر سید علی آذری فرزند «میر ولایت» در سال ۱۲۸۲ خورشیدی در «بادکوبه» متولد شد. او اهل «سراسکندر» کرسی نشین هشتروند آذربایجان بود. تحصیلات مقدماتی خود را در مدارس ابتدایی آذربایجان و مدرسه «رحیمیه» مشهد و تحصیلات متوسطه را در مدرسه متوسطه «دانش» گذرانید. در سال ۱۲۹۹ خورشیدی به علت از دست دادن پدر، ترک تحصیل نمود و به خدمت اداره فواید عامه و فلاح و تجارت خراسان درآمد.

آذری در حین خدمت بعثت علاقه به تحصیل در محضر دانشمندان وقت به کسب فضائل پرداخت. در سال ۱۳۰۹ خورشیدی به تهران منتقل شد و در وزارت راه و وزارت مالیه به کار پرداخت. در سال ۱۳۱۹ خورشیدی به راه آهن دولتی منتقل شده و در سال ۱۳۳۴ خورشیدی به خواست خود بازنشسته گردید.

آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

- ۱- عشق و سرنوشت.
- ۲- پایمردی (شعر).
- ۳- اپرای زن در قرن دیگر.
- ۴- انقلاب بیرنگ یا قیام کلنل محمدتقی پسیان در خراسان.
- ۵- زندگی حکیم ابوالقاسم فردوسی.
- ۶- فردوسی و امیر ابوعلی سیمجور.
- ۷- قیام خیابانی پیشوای تجدد و آزادی ایران در تبریز.
- ۸- وصلت‌های گوناگون.
- ۹- خورشیدی که در تاریکی تبخیر درخشید.
- ۱۰- اپرا وعده زرتشت یا روح سلحشوری ایرانیان.

م: ۱- مشار، خانابابا. مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۴/۴.

آراسته، نادر میرزا

شاهزاده نادر میرزا آراسته در ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۰۳ قمری در تبریز به دنیا آمد. خدمات کشوری را از محرم ۱۳۲۸ با سمت مترجم دوم روسی در دارالترجمه شروع

کرده و در ۱۱ رجب همانسال به مقام مترجم اول روسی نائل می‌گردد و در ۲۰ محرم ۱۳۳۰ به نیابت قنصلگری حاج طرخان منصوب می‌شود.

نادر میرزا آراسته قبل از تصرف رشت توسط قوای میزا کوچک خان جنگلی، شهردار رشت بوده و در آنجا نشریه‌ای به نام «بلدیه» منتشر می‌ساخته است. (۱۳۳۷ق).
وی سالهای زیادی در خدمت وزارت خارجه بوده است. مشاغل او در این وزارتخانه عبارت است از:

مستشار سفارت ایران در لندن، از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷ میلادی (۱۳۰۲ تا ۱۳۰۶خ). و از ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۴ خورشیدی، وزیر مختار ایران در لهستان. وزیر مختار ایران در آرژانتین، از مرداد ۱۳۱۴ تا فروردین ۱۳۱۶. و سرانجام، وزیر مختار ایران در آلمان، از ۱۳۱۶ تا ۱۳۱۹.

وی همچنین چندین بار به وزارت رسیده است، برای اولین بار در چهارم آذرماه ۱۳۲۳ در کابینه اول «مرتضی قلی بیات» به وزارت پست و تلگراف، و سپس در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۲۴ در کابینه اول «ابراهیم حکیمی» (حکیم الملک)، به وزارت راه منصوب شده است. پس از سقوط کابینه حکیمی و تشکیل کابینه «محسن صدر» (صدرالاشراف) در ۲۲ خردادماه ۱۳۲۴، مجدداً به وزارت راه رسیده و در کابینه «عبدالحسین هژیر» که در ۲۳ خردادماه ۱۳۲۷ تشکیل گردید، پست وزارت پست و تلگراف را عهده‌دار شد. سرانجام در ۳۰ آبان‌ماه ۱۳۲۷ در کابینه چهارم «ساعد» برای سومین بار به وزارت پست و تلگراف رسید، که در ترمیم کابینه در تاریخ ۱۳۲۸/۲/۲۵ جای خود را به «حمید سیاح» داد.

نادر آراسته، ترجمه‌هایی نیز از زبان روسی به فارسی دارد. اولین کار ترجمه او نمایشنامه کمدی «بازرس» اثر «گوگول» نویسنده روس بود که برای اولین بار در تأثر ملی ایران به نمایش درآمد.

م: ۱- ممتحن الدوله شقاقی، میرزا مهدی خان و میرزا هاشم خان. رجال وزارت خارجه در عصر ناصری.

۲- رابنوی، لویی. دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، ترجمه میرزا صالح، غلامحسین.

۳- فخرانی، ابراهیم. سردار جنگل.

۴- ملک‌پور، جحشید. ادبیات نمایشی در ایران، ج/۲.

آرتا، فضل الله [سرهنگ]

سرهنگ فضل الله آرتا در سال ۱۲۷۳ خورشیدی بدنیا آمد. پس از اتمام دوره متوسطه تحصیلی در سال ۱۲۹۴ خورشیدی به خدمت شهربانی وارد شده و مشاغل مختلفی را بدین ترتیب عهده‌دار گردید: ریاست شهربانی بندر پهلوی، ریاست شهربانی گیلان، ریاست شهربانی کرمانشاهان، ریاست اداره کارپردازی تهران در سال ۱۳۱۵ خورشیدی، ریاست اداره اطلاعات، معاونت شهربانی کل کشور به مدت یکسال از سال ۱۳۲۳ خورشیدی. ریاست قسمت اداره بازرسی و تمرکز آمار، ریاست سازمان قسمت بازرسی. سرهنگ آرتا در طی دوره خدمت جهت انجام وظایف محوله، یک قبضه هفت‌تیر، دو مدال و یک نشان دریافت نمود.

م: ۱- خلیلی عراقی، محمدرضا. تاریخ شهدای ژاندارمری.



آرمین، کمال‌الدین [دکتر]

دکتر کمال‌الدین آرمین در سال ۱۲۹۴ خورشیدی تولد یافت. پس از پایان تحصیلات مقدماتی وارد دبیرستان «ثروت» در تهران شده تحصیلات متوسطه را در این دبیرستان به پایان رسانید. پس از اتمام دوره متوسطه وارد دانشکده پزشکی تهران شد و تحصیلات عالی خود را در سال ۱۳۱۹ خورشیدی در این دانشکده به پایان رسانید. پایان نامه تحصیلی او در زمینه «روند چسبندگی سخت شامه در کاسه سر کودک کان و اهمیت جراحی آن» بود. پس از پایان تحصیلات به ترتیب عهده‌دار این مشاغل گردید:

دستیار آسیب شناسی، رئیس درمانگاه آسیب شناسی، دانشیار کرسی آسیب شناسی، استاد بی کرسی.

آثار بجا مانده از نامبرده عبارتند از:

- ۱- آسیب شناسی لنفرگرانولوماتوز بدخیم در ایران.
- ۲- آسیب شناسی آزرده گی گانگلیون استر.
- ۳- سرطان شناسی.
- ۴- آسیب شناسی آزرده گیهای سیستم رتیکولو آندوتلیال.

- ۵- بیماریهای دهان و دندان.
 ۶- آسیب شناسی آزردهی سوزنال غده فوق کلیوی.

م: ۱- مشار، خانبابا، مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۵.

آریان پور، عباس

عباس آریانپور در سال ۱۲۸۵ خورشیدی بدنیا آمد. وی فرزند ماشاءالله خان کاشی راهزن معروف است. تحصیلات مقدماتی خود را در مدرسه «سیروس» به اتمام رسانید و سپس برای طی دوره متوسطه وارد مدرسه «امریکایی» شد و تا کلاس ششم این مدرسه را گذرانید. پس از آن در تاریخ ۱۳۰۷ خورشیدی به مدیریت داخلی مجله «عالم نسوان» منصوب شد و تا سه سال در این سمت باقی بود. او سپس به شرکت نفت وارد شده، در سال ۱۳۱۴ خورشیدی در امتحانات دوره متوسطه شعبه بازرگانی شرکت نموده و موفق به اخذ دیپلم گردید. پس از مدتی مجدداً به کار در شرکت نفت پرداخت. مدتی نیز به تدریس علوم بازرگانی در دبیرستان «ادب» اصفهان اشتغال داشت. آریانپور پس از طی مراتب مذکور به ترتیب عهده دار این مشاغل گشت: مدیر بازرگانی کارخانه خسروی مشهد، رئیس اداره نیازمندیها، رئیس اداره قماش، معاون آمار و اطلاعات مالیات بر درآمد، بازرس وزارتتی.

عباس آریانپور در سال ۱۳۳۵ خورشیدی برای مطالعه امور مالیاتی، مدت ۶ ماه در امریکا بود و در طی سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۶ خورشیدی به دریافت لیسانس قضایی از دانشگاه تهران نائل آمد. در سرودن شعر به زبان فارسی و انگلیسی نیز توانا بود. وی بنیانگذار مدرسه عالی ترجمه در ایران و دانشگاه مکاتبه ای زبان انگلیسی در امریکاست. آریان پور در سال ۱۳۶۳ خورشیدی در امریکا درگذشت.

آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

- ۱- اشتباهات خنده دار.
- ۲- زمینه دانش در علوم طبیعی.
- ۳- سگ با وفا.
- ۴- عروس مدی.

- ۵- کتاب شادمانی.
 ۶- کجا میروی؟
 ۷- ماشین زندگی.
 ۸- نخستین بانوی پزشک.
 ۹- فرهنگ آریان پور جیبی (یک جلدی، دوجلدی و پنج جلدی) انگلیسی به فارسی و فارسی به انگلیسی.
 ۱۰- تاریخ کلیسای شرق.

م: ۱- مشار، خانابا. مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۳.

آزاد، میرزا حسین خان [دکتر- حکیم باشی]

میرزا حسین خان آزاد پسر میرزا یوسف خان مستشارالدوله، تحصیلات خود را در رشته طب در دانشگاه لندن به اتمام رساند.
 در سال ۱۳۰۰ قمری که وی به ایران بازگشت جزء پزشکان ویژه «ناصرالدینشاه» گردید و پس از چندی به استخدام «مسعود میرزا ظل السلطان» پسر بزرگ ناصرالدینشاه که حکمران اصفهان و توابع بود در آمد و از وی لقب «حکیم باشی» گرفت.
 دکتر حسین خان آزاد با دیدن فجایع دستگاه «ظل السلطان» و فساد اخلاقی مستولی بر ایرانیان، تاب و تحمل اقامت در ایران را از کف داد و در سال ۱۳۱۷ قمری برای همیشه ایران را بسوی فرانسه ترک گفت و تا آخر عمر در پاریس ماندگار شد.
 وی مثنوی «مولوی» را از فارسی به فرانسه برگرداند و موفق شد مجموعه ای از کتب خطی فارسی را گردآوری کند. این مجموعه نفیس، پس از مرگ او توسط انتشاراتی معروف «کواریچ» در لندن حراج شد و اینگونه از دست رفت.
 معروف است که وی از هموطنان خود بشدت متنفر بوده و با هیچ یک از آنان مراوده نداشته است.
 دکتر حسین خان آزاد در ماه مارس ۱۹۳۶ برابر با ۱۳۵۵ قمری در اثر تصادف با اتومبیل در پاریس درگذشت.

م: ۱- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/۱.

آزاد، علی محمد

علی محمد آزاد همدانی در سال ۱۳۰۲ قمری در همدان متولد شد. او سنین جوانی را به فرا گرفتن علوم فارسی و عربی گذرانده و یک دوره از صرف و نحو و بیان و بدیع و کلام و ادبیات و قسمتی از فقه و اصول و منطق را فرا گرفت. او از همان اوان جوانی، عشق وافر و بی‌ترویج فرهنگ و تعلیم و تربیت جوانان کشور از خود نشان می‌داد.

در سال ۱۳۰۰ خورشیدی، به سمت ریاست فرهنگ «کاشان» منصوب و به اصلاح امور فرهنگ و افتتاح «انجمن ادبی» پرداخت و پرچم علم و ادب در آن سامان برافراخت و در اثر مجاهدت در ترویج علم و ادب به حدی مورد توجه اهالی کاشان قرار گرفت که خود را بنده احسان «آزاد» می‌شمردند. در این موقع خبر وحشت اثر مرگ ناگهانی فرزند ارشدش، از سنندج رسید و مرگ این جوان، آزاد را پیر و از زندگانی سیر نمود، ناچار به تهران منتقل شد.

در سال ۱۳۱۳ خورشیدی به سمت مدیریت ادبیات و بازرسی اداره فرهنگ همدان منصوب و در سال ۱۳۱۵ به مدیریت دبیرستان «شاهپور» کرمانشاه برگزیده شد و دو سال هم به تربیت و تعلیم دانشجویان آنجا انجام وظیفه کرد.

در سال ۱۳۲۳ به ریاست فرهنگ همدان منصوب و هم خود را به اصلاحات امور فرهنگی این شهرستان مصروف داشت. او در ۹ تیرماه ۱۳۲۴ خورشیدی درگذشت. قطعه شعر زیر از آثار اوست:

ای شمع به بزم امشب اشک از تو و آه از من
 آراستن مجلس گاه از تو و گاه از من
 فرمود به میر عشق شاهنشاه ملک حسن
 در غارت شهر دل حکم از تو و سپاه از من
 ای لطف توام شامل وی چه بر توام در دل
 تا بوده چنین بوده عفو از تو و گناه از من
 ای چرخ اگر داری با من سر هم چشمی
 بنمای که بنمایم مهر از تو و ماه از من
 بی شبهه جفا زشت است خواه از من و خواه از تو
 البته وفا خوب است خواه از تو و خواه از من
 این راه به هر تدبیر بایست بپایان برد
 تا چند گران جانی خواه از تو و خواه از من

باقی چون نخواهد ماند دوران غم و شادی
 آن صبح سفید از تو این شام سیه از من
 «آزاد» چو این بستان سرسبز نخواهد ماند
 آن به که به هم سازیم گل از تو گیاه از من

م: ۱- سالنامه غرب، کرمانشاه، مدیر مؤسس: رکن الدین حجتی

آزاد مراغه، ابوالقاسم

ابوالقاسم آزاد مراغه فرزند «ثقه العلماء حاج میرزا عبدالمحمد» در سال ۱۲۶۱ خورشیدی در «مراغه» بدنیا آمد. پدرش از مجتهدین آذربایجان بود و او را نیز برای تحصیل در رشته فقهی تربیت کرد. آزاد مراغه پس از اتمام تحصیلات مقدماتی علوم عربی به «نجف» رفت و بیش از ۵ سال در آنجا مشغول تحصیل بود. در نجف در حوزه‌های درس «آخوند ملا کاظم خراسانی» و «شیخ حسن ممقانی» و «فاضل شریانی طاب ثراه» حضور پیدا کرد. او در پایان تحصیلات به ایران بازگشت و عمامه را به کلاه تبدیل نمود و جهت ادامه تحصیل راهی اروپا شد. مدت ۱۱ سال در «روسیه» و «ترکیه» و «یونان» و «فرانسه» و «انگلستان» و «بلژیک» و «هلند» و «مصر» و «حجاز» و «هندوستان» بسربرد.

آزاد مراغه پس از این مدت در اواسط جنگ اول جهانی به وطن بازگشت و در تهران به روزنامه‌نگاری پرداخت. ابتدا مجله «نامه پارسی» که همه مقالاتش به فارسی و بدون واژه‌های عربی بود و سپس روزنامه «آسایش» را در تهران و روزنامه «آزاد» را در تبریز و بعد مجله «نامه بانوان» را در تهران انتشار داد. در زمان انتشار مجله «نامه بانوان» بعلت طرفداری از کشف حجاب تبعید شد. تألیفاتش در حدود ۹ جلد می‌باشد که مهمترین آنها «فرهنگ آزاد» از عربی به فارسی و انگلیسی می‌باشد.

آزاد در اواخر عمر جمعیتی بنام «گروه الفبای آسان» را تشکیل داد و خود دبیر آن گروه بود.

ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای در ۵ خرداد ۱۳۲۵ خورشیدی در «تهران» درگذشت. از جمله آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

۱- الفبای آسان شاهراه رستگاری ایرانست.

۲- رهنمای نوعروسان.

۳- فرهنگ آزاد

م: ۱- مشار خانبا. مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۱.

۲- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج/۱.

آزاده گیلانی، علی

علی آزاده گیلانی فرزند «شیخ علی اکبر مجتهد» در سال ۱۲۷۴ خورشیدی در «نجف اشرف» بدنیا آمد. پدرش از علماء و محترمین گیلان بود. آزاده تحصیلات مقدماتی را در گیلان گذرانید. به جهت علاقه به مشروطیت در بهمن ۱۳۰۲ خورشیدی امتیاز روزنامه «قرن چهارده» را گرفت و بمدت ۲ سال آنرا انتشار داد ولی روزنامه توقیف گردید. آزاده در نیمه دوم سال ۱۳۰۵ امتیاز روزنامه «فکر جوان» را گرفت و به مدت ۴ سال مرتباً آنرا منتشر ساخت. و پس از آن به موجب حکم شهربانی، از نشر و چاپ روزنامه جلوگیری بعمل آمد، و تا شهریور ۱۳۲۰ گرفتار توقیف غیرقانونی بود و آزاده نیز در تبعید بسر می برد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ مجدداً به انتشار روزنامه «فکر جوان» پرداخت تا دیماه ۱۳۲۱ که بموجب قانون مطبوعات «احمد قوام» روزنامه مجدداً تحت توقیف درآمد.

قانون مطبوعات «قوام» بدینصورت بود که: امتیاز تمام جراید لغو میشود و کسانی حق گرفتن امتیاز دارند که واجد شرایطی چون داشتن لیسانس و سپردن ۵ هزار تومان در بانک باشند.

آزاده گیلانی با تلاش زیاد در آذر ۱۳۲۲ خورشیدی مجدداً امتیاز نشر روزنامه «فکر جوان» را کسب و از ۹ آذر ۱۳۲۲ خورشیدی مجدداً به انتشار آن پرداخت.

م: ۱- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج/۴.

آزادی، جواد

جواد آزادی فرزند محمد حسین حیات مدیر روزنامه «حیات» در سال ۱۲۷۵ خورشیدی در شیراز بدنیا آمد.

پدرش از مشروطه خواهان بنام و چندین بار از طرف مقامات فارس توقیف و حبس

شده بود، «معارف فارس» و «دبیرستان حیات» در شیراز از تأسیسات فرهنگی او بوده است. جواد آزادی در سن ۲۷ سالگی که تحصیلات قدیم و جدید خود را به پایان رسانیده بود به مدیریت مدرسه‌ای که پدرش مؤسس آن بود برقرار و سمت معلمی نیز داشته است. وی در سال ۱۲۹۹ خورشیدی اقدام به تأسیس روزنامه «عصر آزادی» در شیراز نمود که شماره اول آن در تیرماه سال مذکور منتشر و از طریق انتشار همین نشریه وارد عرصه سیاست شد.

جواد آزادی چند دوره متوالی (از دوره نهم تا چهاردهم) نماینده مردم لار در مجلس شورای ملی و اکثراً عضو هیأت ریسه مجلس بود. او در شهریور ۱۳۲۳ در تهران وفات یافت.

م: ۱- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج/۴.

آزم، اسمعیل [دکتر]

دکتر اسمعیل آزم در سال ۱۲۸۶ خورشیدی متولد شد. تحصیلات مقدماتی خود را در ایران گذرانید. پس از پایان تحصیلات مقدماتی به فرانسه رفت و تحصیلات متوسطه را در آن کشور طی نمود. او سپس وارد مدرسه فلاحتی «گرینسیون» گردیده، دوره ۲ ساله آن را طی نمود و موفق به دریافت دیپلم مهندسی کشاورزی شد.

آزم سپس به انگلستان رفت و وارد دانشگاه «ادیمبورگ» شده به تحصیل «بیولوژی» پرداخت. دو سال در «انستیتوزنتیک حیوانی» کار کرد تا در سال ۱۹۳۸ میلادی از دانشگاه مزبور دیپلم دکتری دریافت نمود.

پس از پایان تحصیلات به ایران بازگشت و به ترتیب عهده‌دار این مشاغل شد: تدریس بیولوژی و ژنتیک در دانشکده پزشکی و دامپزشکی، دانشیار دانشکده پزشکی، استاد بی‌کرسی بیولوژی حیوانی وابسته به کرسی انگل‌شناسی.

آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

- ۱- تئوریهای اساسی ژنتیک.
- ۲- جانورشناسی سیستماتیک.
- ۳- چند بخش از بیوفیزیک.
- ۴- حالت کلونید ماده.

۵- ساختمان فیزیکی و ترکیب شیمیایی پرتوپلاسم.

۶- کلیاتی راجع به موجود زنده.

م: ۱- مشار، خانبابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۱.

آشتیانی، میرزا اسماعیل

میرزا اسماعیل آشتیانی فرزند مرحوم حاج شیخ مرتضی آشتیانی، و نوه حاج میرزا حسن آشتیانی، مجتهد مشهور، در سال ۱۲۷۱ خورشیدی در تهران متولد گردید. مادرش خیرالنساء (آقازاده خانم) دختر «سید محمد طباطبایی» روحانی مترقی مشروطه‌خواه بود.

استاد اسماعیل آشتیانی پس از طی دوره مدرسه ابتدایی و مدرسه دارالفنون به مدرسه عالی صنایع مستظرفه رفته و در خدمت مرحوم «کمال الملک» به فرا گرفتن هنر نقاشی پرداخت. در سال ۱۳۳۳ قمری موفق به اخذ دیپلم مدرسه صنایع مستظرفه گردید و در عین حال به سمت معلمی در همانجا انتخاب گردید.

وی در سال ۱۳۳۶ قمری علاوه بر معلمی، افتخار معاونت مرحوم «کمال الملک» را یافته و تا پایان کار مدرسه به همین سمت برقرار بود.

پس از استعفای مرحوم «کمال الملک» در تاریخ ۲۶ مهرماه ۱۳۰۷، ریاست کل صنایع مستظرفه ایران به او واگذار گردید.

وی در سال ۱۳۰۹ طی مسافرتی به اروپا نزدیک به دو سال در کشورهای مختلف به مطالعه و مشاهده سبکهای گوناگون نقاشی پرداخت. پس از مراجعت از اروپا موقتاً در دبیرستان دارالفنون مشغول کار شده و سپس به دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی انتقال یافت.

در سال ۱۳۲۴ خورشیدی، آشتیانی با کمک جمعی از اهل هنر موفق به تأسیس «انجمن هنرمندان» و ایجاد هنرستانی به نام «هنرستان کمال الملک» گردیده و به ریاست انجمن و هنرستان انتخاب شد.

وی در تاریخ هشتم مردادماه ۱۳۲۵ از طرف وزارت فرهنگ و هنر رسماً «دکتر» شناخته شد و فرمان دکتری برایش صادر گردید.

دکتر اسماعیل آشتیانی در سال ۱۳۲۸ خورشیدی به عضویت دائمی شورای عالی

فرهنگ و هنرهای زیبا برگزیده شد و در سال ۱۳۳۱ به عضویت انجمن ادبی فرهنگستان درآمد.

او در سال ۱۳۳۲ بنا به دعوت دولت اتحاد جماهیر شوروی همراه چند تن از رجال ایران رهسپار مسکو شد و مورد تجلیل محافل هنری آنجا قرار گرفت.

آثار علمی و ادبی وی عبارتند از:

۱- «سفرنامه اروپا»، در دو جلد.

۲- کتابی در مناظر و مرایا (پرسپکتیو)، که توسط دانشگاه تهران چاپ و منتشر

گردیده است.

۳- تصحیح و تنقیح دیوان منوچهری دامغانی.

۴- «دیوان اشعار»، با تخلص «شعله».

۵- «احسن الادعیه».

۶- «فوائد الصلوه».

۷- «الاسماء الحسنی».

م: ۱- هفتگی وحید، سال پنجم، شماره ۱۴. صاحب امتیاز سیف الله وحیدنیا.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد

آشتیانی، مرتضی [حاجی شیخ]

حاج شیخ مرتضی آشتیانی فرزند ارشد حاج میرزا حسن آشتیانی که در واقعه تحریم تنباکو شخصیتی مشهور است در سال ۱۲۸۰ قمری در تهران زاده شد. وی دوران نوجوانی خود را صرف تحصیل علوم مذهبی در نزد پدر و سایر رؤسای مذهبی نمود.

در انقلاب مشروطیت ایران او از رهبران روحانی مشروطه خواه به شمار می آمد و بهمین دلیل پس از واقعه «مسجد شاه» در روز چهارشنبه ۱۶ شوال ۱۳۲۳، وی به همراه روحانیون معروف: «سید محمد طباطبایی»، «سید عبدالله بهبهانی»، «صدرالعلماء»، «سید جمال افجه‌ای»، «میرزا مصطفی آشتیانی»، «سید صادق کاشانی»، «شیخ محمدرضا قمی» و جمع کثیری از طلاب حوزه‌های دینی و کسبه به حضرت عبدالعظیم رفته و در آنجا متحصن می‌شوند. هدف آنان از این تحصن، مبارزه با استبداد و گرفتن مجوز جهت برقراری عدالتخانه و کسب آزادی بود.

«عین الدوله» جهت تضعیف روحانیون مخالف و تشویق روحانیون طرفدار استبداد، و پاداش به آنها، تولیت مدرسه «خان مروی» که از بهترین مدارس قدیم تهران بود و نیز امامت مسجد «خازن الملک» را که هر دو مکان مذهبی تحت ریاست حاج شیخ مرتضی آشتیانی اداره می شد به «امام جمعه» و «آخوند آملی» که مستبد و ضد مشروطه بودند واگذار کرد، (۱۳۲۳ قمری).

حاج شیخ مرتضی آشتیانی و آقایان: «طباطبایی»، «ملک المتکلمین»، «سید جمال افجه‌ای»، «بهبهانی»، «حاج شیخ مصطفی آشتیانی»، «سید جمال الدین»، «سید محمد رضا مساوات»، «حاج شیخ مهدی کاشی» و چند نفر دیگر پس از مراجعت از حضرت عبدالعظیم برای حسن جریان نهضت مشروطیت و هماهنگی عمومی، مجمعی تشکیل دادند و همه شب گرد هم جمع می شدند و در اطراف سیاست روز و راهی که باید در پیش بگیرند مشورت می کردند. این مجمع که در حقیقت مجلس شورای ملیون بود تا روزی که ایران مشروطه شد در یک فضای صمیمی مرتب منعقد می شد.

حاج شیخ مرتضی آشتیانی پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان و قبل از کودتای اسفند ۱۲۹۹ «رضا خان»، به مشهد رفته و مقیم آن دیار می گردد، بطوریکه بعدها یکی از رؤسای روحانیون آنجا می شود.

پس از به قدرت رسیدن «رضاشاه»، وی که در اثر سفر به ترکیه و دیدار از «مصطفی کمال آتاتورک» سخت تحت تاثیر مدرنیته شدن ترکیه جوان واقع شده بود، تصمیم گرفت که در ایران نیز سریعاً تمدن غربی را به شکل ظاهری آن پیاده کند. ابتدا از لباس افراد شروع کرد و مردان را وادار به استفاده کردن از لباس متحدالشکل و کلاههای پهلوی و فرنگی نمود، و زنان را برخلاف معتقدات مذهبی و سنتی ایرانیان با اعمال زور و خشونت، به کشف حجاب واداشت. این عمل مورد اعتراض روحانیان و بخش عظیمی از مردم قرار گرفت. این اعتراض در شهر مذهبی مشهد که مدفن امام هشتم شیعیان در آن دیار قرار دارد به انفجار توده ها منجر شد. در این شهر مردم به خانه علماء دینی از جمله حاج شیخ مرتضی آشتیانی پناه برده و خانه رؤسای روحانی را پایگاهی برای مبارزه با رژیم ساختند.

حاج شیخ مرتضی آشتیانی به همراه هفت تن دیگر از روحانیون مشهد تلگرافی خطاب به رضا شاه ارسال نموده و طی آن از وی خواستند که طرح «حجاب زدایی» و «تغییر لباس مردان» را متوقف سازد. پاسخ او به این تلگراف، دستور حمله و کشتار مردم بی دفاع در مسجد گوهرشاد مشهد بود. در نیمه شب شنبه ۲۱ تیرماه ۱۳۱۴ نعره شیدی مسجد گوهرشاد که

مرکز تجمع و تظاهرات مردم بود از طرف سربازان «رضاخان» به گلوله بسته شد که در نتیجه تعداد زیادی از مردم کشته و زخمی شدند.

دستگیری رؤسای مذهبی و مردم از طرف رژیم آغاز شد و رضا شاه طی تلگرافی به مشهد، دستور دستگیری هفت تن از هشت نفر امضاء کنندگان تلگراف به او را صادر کرد. یک نفر باقیمانده، حاج شیخ مرتضی آشتیانی بود که بخاطر نفوذ و مقام روحانی اش، «رضاخان» در هراس افتاد و از دستگیریش چشم پوشید.

حاج شیخ مرتضی آشتیانی در ۲۸ آبان ماه ۱۳۲۵ (مطابق با ۲۴ ذی الحجه ۱۳۶۵ ق) در مشهد، در سن ۸۵ سالگی دارفانی را وداع کرد و در همان شهر نیز به خاک سپرده شد.

م: ۱- ملک زاده، دکتر مهدی. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج/۱.

۲- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/۶.

۳- قزوینی، محمد. یادداشتهای قزوینی، ج/۸-۷.

۴- واحد، سینا. قیام گوهرشاد.



آشتیانی، میرزا مهدی

میرزا مهدی آشتیانی در سال ۱۳۰۶ قمری در تهران متولد شد. وی فرزند میرزا جعفر مشهور به میرزا کوچک آشتیانی، برادرزاده و داماد مرحوم میرزا حسن آشتیانی مجتهد معروف در قضیه تحریم تنباکو است.

میرزا مهدی آشتیانی چندی نزد پدر به آموختن علوم مذهبی پرداخته و بعد از تکمیل علوم عقلیه و نقلیه در نزد علمای تهران در سال ۱۳۲۷ قمری به نجف رفته و به حوزه درس آخوند «ملا محمد کاظم خراسانی» راه یافت. پس از مدتی به علت ابتلاء به بیماری ناشناخته‌ای به ایران، و سپس مجدداً به عراق مراجعت نموده و در حوزه درس «علامه یزدی» حاضر و چندی نیز در حوزه درس مرحوم «فیروز آبادی» و «نایینی» و «آقا ضیاء عراقی» و «آیت الله اصفهانی» شرکت می‌نماید. او ضمن تحصیل به تدریس علوم معقول و منقول مذهبی نیز می‌پردازد.

میرزا مهدی آشتیانی پس از آن به ایران برگشته و پس از مسافرت‌هایی به اروپا جهت معالجه و مطالعه، به شهر مذهبی قم رفته و در حوزه علمی آن شهر به تدریس مشغول می‌شود. میرزا مهدی آشتیانی سرانجام در سال ۱۳۷۲ قمری وفات یافت و جنازه‌اش در قم،

نزدیک قبر مرحوم «آیت الله حایری» به خاک سپرده شد.

آشتیانی، میرزا هاشم

میرزا هاشم آشتیانی متولد سال ۱۲۵۰ خورشیدی، پسر سوم میرزا حسن آشتیانی مجتهد معروف آشتیانی الاصل ساکن تهران بوده. دوره جوانی را در دستگاه روحانی پدر به رتق و فتق امور می پرداخته و در دوره سوم مجلس شورای ملی (۱۳۳۳ ق) به نمایندگی مردم تهران وارد مجلس می شود. وی با توجه به اینکه به لحاظ مشی سیاسی جزء فرقه اعتدالیون محسوب می گردیده لیکن از طرف فرقه کاندید نمایندگی نبوده و منفرداً موفق به وکالت می گردد. در دوره چهارم مجلس نیز از سبزواری به وکالت می رسد. نامبرده همچنین در دوره های پنجم، ششم، هفتم و هشتم نیز جزء نمایندگان مجلس بوده است.

وی به اتفاق مرحوم «سید حسن مدرس» و چند تن دیگر از رجال آزادیخواه مجلس، هسته «اصلاح طلبان» را بنیاد نهاده و به مبارزه با دشمنان درونی و برونی کشور می پردازد. در تاریخ ۱۶ ربیع الاول ۱۳۳۹ قمری در مجلس مشاوره عالی که با حضور «احمدشاه» برای پاسخگویی به یادداشت دولت انگلیس و اعلام موضع بیطرفی ایران در جنگ بین الملل اول تشکیل گردیده، بیانیه ای به امضاء شش نفر از علماء به شرح ذیل قرائت می گردد، که میرزا هاشم آشتیانی یکی از امضاء کنندگان آن است: «دولت علیه ایران مکرر از مقامات رسمی مطابق تمایلات عامه ملت تصمیم قطعی بر بیطرفی گرفته و نسبتاً تمام دول، خصوص دولتین مجاورین به نظر دوستانه می نگرد، مطابق آن تصمیم بر دولت و ملت لازم است که تصمیم خود را محترم دانسته و نقض نمایند و در خصوص مسأله ای که اخیراً از طرف دولت فخریه انگلیس دوستانه پیشنهاد شده است، داعیان بعد از اطلاع از مسایل جاریه و بالخصوص اقدامات مأمورین دولت ایران در روسیه با مطالعات لازمه عقیده خود را در صورت لزوم اظهار خواهیم نمود.»

پس از کودتای ۱۲۹۹ رضا خان و روی کار آمدن سید ضیاء (کابینه سیاه)، میرزا هاشم به مخالفت با کودتا برخاسته و به دستور «سید ضیاء الدین» بازداشت می شود. میرزا هاشم با توسل به سردار سپه (رضا خان) به مبارزه با کابینه سیاه پرداخته و ناخودآگاه راه را برای رئیس الوزرای و نهایتاً سلطنت رضا خان هموار می سازد.

در مجلس پنجم شورای ملی (۲۲ بهمن ۱۳۰۲ خ) با اعتبارنامه آشتیانی از طرف «تدین» که مهمترین مهره سیاسی رضا خان در مجلس شمرده می شود، مخالفت شده و در

جواب مخالفت «تدین»، مرحوم «مدرس» به دفاع می‌پردازد و نهایتاً اعتبارنامه ایشان به تصویب می‌رسد.

در سال ۱۳۰۲ خورشیدی که غوغای جمهوریّت از طرف رضا خان و شیفتگانش گوش فلک را کر کرده، در مجلس شورای ملی، میرزا هاشم یکی از مخالفین سرسخت «جمهوری» است. وی در کنار «مدرس» و «مشیرالدوله» علناً به مخالفت با این قضیه می‌پردازد. پس از شکست رضا خان در قضیه «جمهوری» و مخالفت همه جانبه با آن، وی تصمیم می‌گیرد که توسط عمّالش در مجلس، ماده واحده‌ای را به تصویب رساند که در آن، خلع قاجار و سلطنت رضا خان پیشنهاد شده است، «اقلیت» مجلس با تصویب این ماده واحده نیز مخالفت می‌ورزد. رضا خان به زور و تهدید متوسل شده و شخصاً به آشتیانی و فرد دیگری به نام «عراقی» تکلیف می‌کند که «ماده واحده» را امضاء کنند، آشتیانی خودداری کرده و گفته بود: «هر کاری مدرس کرد منم خواهم کرد» و نهایتاً قول داده بود که در جلسه داد و فریاد راه نیندازد.

سرانجام در جلسه نهم آبان‌ماه ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی، علیرغم نطق و اعتراض «مدرس»، «تقی‌زاده» و «دکتر مصدق» و خروج همراه با اعتراضشان از مجلس «ماده واحده» به تصویب رسید. در این جلسه نیز آشتیانی غایب بوده و به ماده مذکور رأی نداد. پس از به سلطنت رسیدن رضا شاه، انتخابات دوره ششم مجلس شورای ملی که در کابینه «فروغی» شروع شده بود در تاریخ پنجم تیرماه ۱۳۰۵ خاتمه یافت و میرزا هاشم آشتیانی با ۷۰۱۰ رأی به نمایندگی مردم تهران انتخاب شد. لازم به تذکر است که در این دوره، «مدرس» لیست دوازده نفره‌ای از اسامی نمایندگان مورد اعتماد خود را منتشر و در دسترس عموم قرار می‌دهد که نهایتاً ۹ نفر از لیست پیشنهادی وی به مجلس راه می‌یابند که یکی از آنها نیز میرزا هاشم بوده است.

در انتخابات دوره هفتم نیز وی یکی از حائزین اکثریت آراء تهران بوده است (۱۴ مهرماه ۱۳۰۷).

در واقعه ترور «مدرس» به دست عمّال رضا خان، وی در مجلس نطق مفصل و مهیجی ایراد می‌کند و خواهان دستگیری و مجازات عاملین ترور می‌گردد.

میرزا هاشم آشتیانی سرانجام در سال ۱۳۲۸ خورشیدی در سن ۷۸ سالگی درگذشت و گفته می‌شود که از وی املاک و مستغلات زیادی به جای مانده و ثروت فراوانی برای وراثت خویش نهاده است. در ضمن او یکی از بزرگترین پرورش دهندگان قناری در ایران

بوده که نسل قناری های خوش آواز تربیت شده توسط او شهرت تام دارد.

- م: ۱- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج/۱ تا ۵.
 ۲- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تلاش آزادی.
 ۳- ملک الشعراء بهار، محمدتقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج/۱ و ۲.
 ۴- علوی، سیدابوالحسن. رجال عصر مشروطیت.
 ۵- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/۴.

آصف، فرج الله [سردار معظم کردستانی]

فرج الله آصف ملقب به سردار معظم فرزند آصف دیوان در سال ۱۲۶۰ خورشیدی بدنیا آمد.

در سال ۱۳۰۴ وی بنماینده گی از سوی مردم کردستان وارد مجلس مؤسسان گردیده و در شعبه ششم به فعالیت می پردازد.

فرج الله آصف در دوره های ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴ و ۱۵ نماینده سنندج در مجلس شورای ملی بوده است.

مرگ وی در سال ۱۳۳۳ خورشیدی در ۷۳ سالگی اتفاق افتاد.

م: ۱- شجعی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی ...

۲- اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی. از انتشارات مجلس شورای ملی.

آصف تاجبخش، محمد قلی [آصف الحکماء]

دکتر محمد قلی تاجبخش ملقب به «آصف الحکماء» فرزند «حاج علی قلی خان» فرزند «حیدر خان» فرزند «حاج محمد قلی آصف الدوله» وزیر دربار فرزند «حاج الهیار خان آصف الدوله» صدراعظم فرزند «امیر کبیر میرزا محمد خان تاجبخش» نائب السلطنه «آقا محمد خان» فرزند «قره خان قاجار دولو» ایلخانی ایل قاجار فرزند «جان محمدخان» ایلخانی فرزند «شاه قلی خان» ایلخانی ایل قاجار در سال ۱۲۶۳ خورشیدی در «تهران» بدنیا آمد. تحصیلات دوره ابتدایی و متوسطه را در مدرسه «دارالفنون» به انجام رسانید. سپس رشته طبابت را نزد پدر بزرگ خود «دکتر علی خان» و «دکتر محمد کرمانشاهی» معروف به

«کفری» به اتمام رسانید. پس از اتمام تحصیل در تهران به طبابت پرداخت. او انجمن محلی بخش ۷ تهران را از زمان تأسیس تا زمان فوت هفته‌ای یکبار در منزل شخصی خود اداره می‌کرد. ریاست انجمن همکاری خانه و مدرسه دبستان «اعتصام» و ریاست افتخاری کمیته پیشاهنگی آنرا برعهده داشت.

آصف الحکماء در دوره‌های ۱۱، ۱۲، ۱۳ از سوی شاهرود نماینده مجلس شورای ملی بود. سرانجام در ۱۸ اسفند ۱۳۴۷ خورشیدی در تهران درگذشت. جنازه‌اش در «نجف اشرف» در مقبره خانوادگی آصف الدوله به خاک سپرده شد.

نسب نامه خانواده‌های دولو تاج بخش نوشته «محمد حسن خان تاج بخش سالار همایون»:

پدید آورد آدم از تیسره خاک
خرد داد و روشن روان آفرید
به گیتی بلندی و سنی از اوست
دهم آبرو نسامه و خامه را
که بودند با دین و آئین و داد
پذیرید گفتم ز پیر و جوان
از او گوهر اصل و آبسای ما
امیر علانی و فتحی بخوان
چو بهبود امیر نظامی وفا
یکی آصفی آن یک آزاد راد
چو سرداری و تائیبی آصف جاه راد
یکی نیک بخت است و دیگر مشار
همه تاج بخشند و نسل جهان
بدوینند این خاندان منتسب
به هم داشتند الفت و اعتماد
به فروبه شوکت همه همنشین
همه عزت از الفت است و داد
نفویر نوای چرخ نیلوفری
هم از مهتر و کهنه‌مرد وزن
نکوباد آغاز و فرجامشان
همه روزه از صبح تا گناه شام

بنام خداوند بکتای پاک
توانا خدایی که جان آفرید
جهان آفرینی که هستی از اوست
نگارم کنون این نسب نامه را
وزان نامداران نیکونهاد
شما جمله اعضای این خاندان
قره خان بود جد اعلائی ما
دولو علامیر برزین پندان
عمیدی و بیکلر بیگی و صفا
دگر حاجبی اعتمادی و داد
مماضد چو جرجانی بهنژاد
چو بهرامی ارفاقی پایدار
زیک نسل باشند این بخردان
همه از قره خان گرفته نسب
چو با یکدیگرشان بدی اتحاد
سعادت به ایامشان بد قرین
همه نیک بختی بود ز اتحاد
ندانم کجا رفت آن سروری
...زد افراد این خاندان کهن
در این صفحه آمد کنون نامشان
چهل سال زحمت کشیدم مدام

بسی پرسش از این و آن کرده شد
بزحمت فراهم شد این نامها
که این نامها گسرد آورده شد
نبد روشن آغاز و انجامها

م: ۱- مجله وحید، شماره ۲۲۸ و ۲۲۹. صاحب امتیاز سیف الله وحیدنیا.

آصف وزیری، محمد جعفر [سرهنگ]

سرهنگ محمد جعفر آصف وزیری در سال ۱۲۷۹ خورشیدی متولد و در سال ۱۲۹۸ وارد خدمت شهربانی شد. در سال ۱۳۰۱ با سمت ریاست شهربانی به «کردستان» رفت و مدتی هم ریاست شهربانیهای «اراک» و «همدان» را عهده دار بود. هنگامی که به درجه سروانی رسید، چندی نیز سمت آجودانی ریاست شهربانی را به عهده گرفت، تا اینکه در فروردین ۱۳۰۹ به درجه سرگردی ارتقاء یافت.

آصف وزیری مدتی رئیس شهربانی «مازندران» بود تا این که به مرکز منتقل و معاونت اداره بازرسی را به او واگذار نمودند و در فروردین ۱۳۱۰، سرهنگ گردید. پس از شهریور ۱۳۲۰ رئیس اداره سرکلانتری شد و بعداً به ریاست اداره بازرسی منصوب و در ۱۳۲۲ به ریاست اداره زندان تغییر شغل یافت. او در سال ۱۳۲۳ بنا به تقاضای خود بازنشسته شد و به «کردستان» رفت و پس از چندی در آنجا درگذشت.

آقاخان محلاتی



سر سلطان محمد شاه معروف به آقاخان سوم فرزند سلطان علیشاه آقاخان دوم، در

سال ۱۲۵۶ خورشیدی در کراچی زاده شد، وی پس از مرگ پدر (۱۲۶۴خ) در سن هشت سالگی به امامت فرقه اسماعیلیه رسید.

جد آقاخان محلاتی موسوم به آقاخان اول پسر ارشد شاه خلیل الله رئیس فرقه اسماعیلیه، که در سن سیزده سالگی جانشین پدر و پیشوای فرقه اسماعیلیه شده بود، مورد توجه و استمالت فتحعلیشاه قاجار قرار گرفت، شاه قاجار برای دلجوئی از این مرشدزاده محلاتی، یکی از دختران خود را به عقد او در آورد و مبلغ بیست و سه هزار تومان وجه نقد و حکومت قم و محلات را به وی بخشید. در زمان سلطنت محمد شاه قاجار نیز بنا به توصیه قائم مقام فراهانی، آقاخان مورد توجه محمد شاه قرار گرفت و به حکومت کرمان رسید. ولی به مجرد اینکه محمد شاه به هرات لشکرکشی کرد، آقاخان در جنوب طغیان و آشوبی بر پا نموده و قصد داشت قسمتی از خاک ایران (کرمان و سیستان) را به تحریک انگلیسیها از ایران تجزیه نماید.

آقاخان اول در قیام کرمان توفیقی نیافت و باناکامی و شکست مواجه شد. انگلیسیها ناچار در صدد برآمدند که او را از راه قندهار به هندوستان ببرند و در آنجا طرح و سیاست تازه‌ای را برای اوپی ریزی نمایند.

آقاخان اول در ۱۷ ذی‌قعدة ۱۲۵۷ قمری باشکوه فراوان وارد قندهار شد و بنا به نوشته خود وی در کتابش «عبرت افزا» از طرف دولت انگلستان خرج مهمانی او را خشکه از قرار روزی یکصد روپیه مقرر کردند.

از طرف انگلستان تصمیم بر این گرفته شده بود که شهر هرات به دست آقاخان تسخیر گردد و به حکومت آن نشانده شود، اما شورش دلیرانه افغانان و کشت و کشتاری که از انگلیسیها در کابل شد آن نقشه را بر باد داد. لاجرم انگلیسیها به همراه دست نشانده خود آقاخان، به هندوستان رفتند و در آنجا نیز آقاخان در راه هدف امپراتوری انگلستان مصدر خدماتی گردید. و بدین ترتیب رهبران بعدی فرقه اسماعیلیه نیز در هندوستان ساکن شدند، به طوری که آقاخان سوم نفوذ زیادی در هندوستان از جبال نپال تا زنگبار پیدا کرده و در زنگبار که سابقاً مستعمره آلمان بود و از سال ۱۹۱۸ میلادی مستعمره انگلیس گردید، آقاخان کاخی دارد که از کاخهای عالیة دنیاست.

سر محمد شاه آقاخان سوم در سال ۱۹۰۶ میلادی «اتحادیه مسلمانان تمام هند» را تشکیل داد تا طرفداری مسلمانان هند را به حکومت بریتانیا در آن کشور جلب کند. از دهه ۱۹۳۰ میلادی به بعد نیز نماینده هند در جامعه ملل بود.

وی گاهگاهی نیز بطور مستقیم و غیرمستقیم در سیاستهای مربوط به ایران دخالت می‌کرد. هنگامی که احمدشاه، آخرین پادشاه قاجار در اروپا بسر می‌برد و رضاخان، رئیس‌الوزراء در صدد خلع سلطنت از قاجاریه بود، آقاخان محلاتی طی ملاقاتی با وی از او می‌خواهد که به ایران باز نگردد و در اروپا بماند.

در سال ۱۳۲۷ خورشیدی محمد شاه آقاخان سوم از دولت ایران مجدداً درخواست تابعیت نمود، و در جواب، محمد رضا پهلوی شاه مخلوع ایران، تلگرافی به این شرح به وی مخابره نمود: «تلگرافیکه مبنی بر تقاضای تابعیت ایران مخابره نموده بودید، واصل گردید. دولت همیشه شما را ایرانی شناخته است و این تقاضا در کمال خوشوقتی پذیرفته شد و عنوان رسمی شما را حضرت والا نمودیم.»

آقاخان سوم یکی از بزرگترین تربیت کنندگان اسب بود و اکثراً اسبهایی که از طرف وی در مسابقات بزرگ اسبدوانی جهان شرکت میکردند برنده می‌شدند. وی همچنین بسیار عیاش و زنباره بوده و چندین بار با ستارگان مشهور سینما و خوانندگان اروپایی و امریکایی ازدواج کرده است.

سرانجام وی در سال ۱۹۵۷ میلادی در ژنو درگذشت و بجای او، نوه اش کریم خان به عنوان آقاخان چهارم، در سن ۲۱ سالگی در لوزان بر حسب وصیت پدر بزرگ خود جانشین و پیشوای اسماعیلی ها گردید.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد

- ۴: ۱- رحیم زاده صفوی، اسرار سقوط احمد شاه. به کوشش بهمن دهگان.
- ۲- مجله وحید (۱۰۰ شماره)، شماره دوازدهم. صاحب امتیاز سیف‌الله وحیدنیا.
- ۳- بیست و هشت هزار روز تاریخ ایران و جهان، ضمیمه روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۵.
- ۴- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج/۳.
- ۵- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/۳.

آقا زاده، میرزا محمد [آیت الله]

میرزا محمد آقازاده ملقب به آقازاده نجفی فرزند آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، یکی از بنیانگذاران مشروطیت در ایران و از مراجع سه گانه مقیم نجف، در نیمه شعبان ۱۲۹۴ قمری در شهر نجف بدنیا آمد.

وی علوم مذهبی را نزد پدر خویش تحصیل کرده و از محضر ایشان موفق به گرفتن

درجه اجتهاد می‌گردد. در سال ۱۳۲۵ قمری به خراسان آمده در مشهد مقیم می‌شود و مجلس درسی در مسجد گوهرشاد برای تدریس علوم دینی به طلاب دایر می‌کند.

آیت الله آقازاده در برقراری و تقویت مشروطیت در ایران در کنار پدر خویش بسیار کوشید و پس از اقامت در مشهد نیز همواره با کژیهای دولت‌های مشروطه از آنجمله استقراض دولت ایران از بیگانگان سخت مخالفت ورزید. (۱)

منزل آیت الله آقازاده در مشهد محل حل و عقد مسایل و آمد و شد بزرگان و ملجأ کسانی بود که جان خود را در خطر می‌دیدند، و چون او را مردی آزاده و روشنفکر می‌دانستند به خانه او پناه می‌بردند. (۲)

گرچه آقازاده در سال ۱۳۰۴ خورشیدی از شهر سبزوار به عنوان نماینده مجلس مؤسسان برگزیده می‌شود و در روز چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ در مراسم تاجگذاری رضا شاه در کاخ گلستان حضور می‌یابد (۳) ولی از سالهای ۱۳۱۰ به بعد وی یکی از مخالفین جدی «رضا شاه» محسوب می‌شود.

با گذشت زمان و استقرار دیکتاتوری «رضا شاه»، خصوصاً همزمان با اجرای طرحهای «تغییر لباس» و «حجاب زدایی»، بخشی از روحانیون از جمله آیت الله آقازاده چنانکه گفته شد به صف مخالفین رضا شاه پیوستند.

در سال ۱۳۱۴ خورشیدی هنگامیکه قانون تغییر لباس و استفاده از کلاه بین‌المللی «شاپو» با خشونت و اعمال زور اجراء شد و زمزمه‌های «حجاب زدایی» از طرف مقامات مملکتی در جشن‌ها و سخنرانیها مطرح گردید، رهبران روحانی که با این تغییرات مخالف بودند طی سخنرانیهایی برای مردم، از آنان خواستند که نسبت به این تغییرات با جمع شدن و تظاهرات خود ابراز مخالفت نمایند.

در شهر مذهبی مشهد روحانیان با تجمع در منزل «آیت الله یونس اردبیلی» تصمیم می‌گیرند که نماینده‌ای از سوی حوزه علمیه مشهد انتخاب، و برای مذاکره با «رضا خان» به تهران بفرستند. در این جلسات «آیت الله حسین قمی» برگزیده شده و او با گفتن این جمله: «من می‌روم تا با این شاه صحبت بکنم، شاید که او را از تصمیمش منصرف گردانم، و شما باید مردم را آگاه کنید و هشیار نمائید که چه توطئه عظیمی در کار است.» راهی تهران می‌شود. ولی ایشان در شهرری در باغ سراج‌الملک که توقفگاهشان بوده بازداشت و ممنوع‌الملاقات می‌گردند. به مجرد رسیدن این خبر به مشهد، مردم در مسجد گوهرشاد تجمع کرده، ضمن دادن شعارهایی علیه سلطنت «رضا خان» و بی‌حجابی، خواستار آزادی

«آیت الله قمی» می‌شوند. در این میان شخصی بنام «بهلول» با سخنرانیهای مهیج و محرک خود باعث طغیان و شورش مردم می‌گردد. این هیجان‌ات عمومی سرانجام بدانجا می‌انجامد که در نیمه شب شنبه ۲۱ تیرماه ۱۳۱۴ عمال نظامی «رضا خان» به مسجد ریخته و مردم متحصن در مسجد را به گلوله می‌بندند و تعداد بسیاری از مردم بیدفاع کشته و زخمی شدند. بلافاصله، روز بعد (یکشنبه ۲۲ تیرماه ۱۳۱۴) بازداشت روحانیون و مردم از طرف مقامات انتظامی شهر آغاز می‌گردد.

آیت الله محمد آقازاده نیز در یکشنبه ۲۲ تیرماه توسط «سرهنگ نوایی» و «پاکروان» بازداشت و به یزد تبعید می‌گردد. پس از چهارماه مجدداً به مشهد برگردانده شده و بعد از چند روزی حبس در زندان مشهد، به تهران انتقال می‌یابد. ایشان در محاکمات ابتدایی تهران به اعدام محکوم می‌شوند، لکن بخاطر نفوذی که در حوزه علمیه نجف داشت و نیز تلاش کسانی چون مرحوم «حاج میرزا مهدی» و غیره در نجف، و تلگراف به شاه، این حکم لغو شد. در محاکمه مجدد که در دیوان ارکان حرب (دادگاه نظامی) (۴) بعمل آمد ایشان را به اقامت اجباری در تهران محکوم می‌کنند. آیت الله آقازاده در منزلی در خیابان ری تهران تحت مراقبت دایم «حسن خان» و «موسی خان» دو تن از پرسنل نظمی قرار گرفته و ممنوع‌الملاقات می‌شود. تنها کسانی که اجازه ملاقات با ایشان را داشتند عبارت بودند از: ۱- «آقای مجتهدی»، داماد ایشان. ۲- «میرزا ابوالحسن»، پسر «شریف العلماء». ۳- برادر ایشان، «آقای حسن کفایی». ۴- «شاهزاده افسر»، که دخترش عروس ایشان بود.

آیت الله آقازاده در تهران همچنان تحت‌الحفظ بودند تا اینکه در ۱۳ ذی‌قعدة ۱۳۵۶ (۱۳۱۶خ)، دو سال پس از واقعه خونین گوهرشاد، بدنبال یک بیماری، در اثر تزریق نوعی آمپول مشکوک به ایشان توسط پزشکی مجهول‌الهویه (بعدها همسر ایشان با دیدن عکس «پزشک احمدی» جانی در روزنامه‌های تهران، اظهار داشته‌اند که پزشک مزبور همان پزشک احمدی بوده) چشم از جهان فرو بست. پیکر ایشان در حرم حضرت عبدالعظیم، در مقبره ناصرالدین‌شاه به خاک سپرده شد، و اولین مراسم سوگواری اش پس از شهریور ۱۳۲۰ در مسجد گوهرشاد مشهد برگزار گردید.

ایشان تألیفاتی نیز از قبیل «القضا و الشهاده» و مبحث «الفاظ» دارند. همچنین بر کتاب «کفایه الاصول» مرحوم «آنخوند ملا محمد کاظم خراسانی»، پدرشان، حاشیه‌ای نگاشته‌اند.

سوم راجع الیهم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی اهل البیت من محمد و آله الطهارین

و تسبیحهم بعد از نماز هر روز واجب است

مدت خواندن هر روز در هر دو رکعت است

و در هر دو رکعت هر روز در هر دو رکعت است

کعبه السلام بر همه و در این کتب قواعد بر همه

و این کتاب نیز در هر دو رکعت واجب است و کتب دیگر

در این کتاب در هر دو رکعت واجب است و این کتاب نیز

در هر دو رکعت واجب است و این کتاب نیز

در هر دو رکعت واجب است و این کتاب نیز

در هر دو رکعت واجب است و این کتاب نیز

در هر دو رکعت واجب است و این کتاب نیز

در هر دو رکعت واجب است و این کتاب نیز

در هر دو رکعت واجب است و این کتاب نیز

در هر دو رکعت واجب است و این کتاب نیز



اجازة اجتهاد آیت الله آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی صادر شده است.

م: ۱- واحد، سینا، قیام گوهرشاد.

۲- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج/۳.

۳- ملک الشعراء بهار، محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج/۱.

آق اولی، نقی



مرکز تحقیقات کامپیوتری

نقی آق اولی فرزند اسدالله خان در سال ۱۲۶۴ خورشیدی در تهران بدنیا آمد. وی پس از فراغت از تحصیل در مدرسه ادب تهران، برای انجام فعالیت‌های فرهنگی و ایجاد مدرسه، همراه «علی نقی خان آصف اعظم» راهی کردستان شد. در آن استان مدتی به تدریس و مدیریت مدارس مشغول بود و سپس به تهران بازگشت. نقی آق اولی در زمانی که «مرتضی قلی صنیع الدوله» وزیر مالیه بود به خدمت آن وزارتخانه درآمد و تا آخر عمر در همانجا مشغول خدمت بود. او در آغاز مشروطیت روزنامه «بهلول» را تأسیس کرد. بعد از عقد قرارداد ۱۹۱۹ «وثوق الدوله» با انگلیس، که بر طبق آن ایران رسماً تحت حمایت انگلستان قرار می‌گرفت، نقی آق اولی که از مخالفین قرارداد مذکور بود دستگیر و تبعید گردید. یکبار هم ترور شد ولی از این واقعه جان سالم بدر برد.

تقی آق اولی طبع شعر داشت و «بینش» تخلص می‌کرد، و گاهی نیز مقالاتی در روزنامه‌ها می‌نوشت.

او در سال ۱۳۲۵ خورشیدی در سن ۶۱ سالگی در تهران درگذشت.

م: ۱- بامداده مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/۶.

آق اولی، فرج الله [سرلشکر - سپهد]

سپهد فرج الله آق اولی (۵) در سال ۱۲۶۷ خورشیدی در اصفهان متولد شد. او فرزند دکتر امان الله خان، طبیب سرشناس مقیم اصفهان و پزشک مخصوص «بانو عظمی» خواهر ظل السلطان مسعود میرزا حاکم اصفهان است. دکتر امان الله خان پسر میرزا اسدالله خان، یکی از چهل و دو نفر شاگردان دارالفنون و عضو دسته سوم محصلین اعزامی به اروپا بود که در سال ۱۲۷۵ قمری به دستور ناصرالدین شاه قاجار به اروپا رفتند.

فرج الله آق اولی تحصیلات خود را در تهران انجام داده و به زبانهای فرانسه و انگلیسی نیز تاحدودی آشنا بوده است.

وی در سال ۱۲۹۰ خورشیدی وارد اداره ژاندارمری شده و در سال ۱۳۰۱ خورشیدی با درجه سپهدی به ریاست ستاد لشکر غرب (همدان) منصوب می‌شود. در سال ۱۳۰۴ خورشیدی حاکم نظامی گیلان، و سرانجام در سال ۱۳۰۷ استاندار نظامی می‌گردد.

نامبرده در ابتدای خدمتش در سازمانهای نظامی و لشکری کشور، کمکهای شایانی به استقرار رژیم رضاخان نموده ولی در سالهای آخر مأموریت خود متهم به جانبداری از ایلات و کوتاهی در قلع و قمع آنان می‌شود، و به همین جهت جای خود را به دیگری می‌دهد، سپس در سال ۱۳۰۹ جزء لیست بازنشستگان قرار می‌گیرد. و در سال ۱۳۱۱ با سمت مدیر عامل اداره ثبت احوال به مشاغل غیرنظامی می‌پردازد.

آق اولی در سال ۱۳۲۲ خورشیدی بدخواست متفقین توسط پلیس ایران دستگیر و زندانی شد و چنان شهرت دادند که او طرفدار آلمان بوده است.

وی در دولت قوام السلطنه (از ۳ بهمن تا ۵ دی ۱۳۲۶ خ) مدتی به وزارت کشور می‌رسد، و پس از سقوط قوام و به روی کار آمدن کابینه حکیم الملک (از ۶ دی ۱۳۲۶ تا ۲۵ خرداد ۱۳۲۷ خ) نیز مدتی در همان پست ابقاء می‌گردد، تا بالاخره جای خود را به سپهد امیراحمدی می‌دهد.

مجموعهٔ مشاغل دوران حیات وی را می‌توان به این ترتیب نگاشت:
 معلمی، ریاست ستاد ژاندارمری، ریاست اداره نظام وظیفه، ریاست ستاد ارتش،
 وزارت کشور، تأسیس و ریاست بانک سپه، ریاست هیأت کمک به آسیب دیدگان در
 جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران، و در اواخر عمر ریاست هیأت مدیره انجمن آثار ملی
 ایران.

سپهبد فرج الله آق اولی روز دوشنبه ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۳ در بیمارستان «مهر» تهران،
 پس از چهل روز بیماری جهان را بدرود گفت. لازم به تذکر است که پس از مرگ وی،
 استاد جلال‌الدین همایی خطابه‌ای نوشته و استاد امیری فیروز کوهی شعری سروده است. (۶)

م: ۱- مجلهٔ یغما، سال بیست و هفتم. صاحب امتیاز حبیب یغمایی.

۲- مکی، حسین. تاریخ بیست سالهٔ ایران، ج/۵.

۳- مجلهٔ آینده، سال سیزدهم، شماره ۱۲-۸. صاحب امتیاز ایرج افشان

آقایان، الکساندر [دکتر]

الکساندر آقایان از ارامنهٔ ایران بوده و در انقلاب مشروطیت از آزادیخواهان بشمار
 می‌آید. هنگامیکه مجاهدین گیلان بسمت تهران در حرکت بودند تا با سرنگونی محمد علی‌شاه
 قاجار، پادشاه مستبد و ضد مشروطه، اساس مشروطیت ایران را پایه‌ریزی کنند، الکساندر
 آقایان در دسته‌ای از مجاهدین که تحت فرماندهی پیرم خان ارمنی بود حضور داشت.

پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان، او به سویس رفته و در دانشگاه لوزان در
 رشته حقوق تا اخذ درجهٔ دکترای تحصیل می‌نماید و پس از آن به ایران مراجعت می‌کند.

دکتر آقایان تا قبل از تشکیلات جدید عدلیه که در سال ۱۳۰۵ خورشیدی وسیله «داور»
 وزیر عدلیه بوجود آمد، تنها وکیل دادگستری بود که تحصیلات عالی حقوق را در اروپا پایان
 رسانده بود. «آقایان» در موقع تشکیلات جدید عدلیه از مشاوران و همکاران نزدیک «داور»
 بشمار می‌رفت و در تنظیم قوانین و راهنماییهای دیگر نقش مؤثری داشت. او در میان وکلاء
 دادگستری نیز دارای موقعیت و احترام خاص بود. مراجعات خارجیان در مورد امور مربوط به
 دادگستری در ایام جنگ و سالها بعد از آن با او بود و به همین مناسبت محافل سیاسی
 خارجی او را می‌شناختند چون در موضوع کارهای حقوقی آنان، مورد مشورت بود.

دکتر آقایان در دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی از طرف ارامنه شمال به وکالت

برگزیده شد و هم در این دوره مجلس بود که نامش به عنوان یکی از امضاء کنندگان ماده واحده در رابطه با انقراض سلطنت قاجاریه و تشکیل مجلس مؤسسان در تاریخ ثبت گردید (۱۳۰۴/۸/۷ خ).

در آذرماه ۱۳۰۴ نیز به هنگام تشکیل مجلس مؤسسان، دکتر آقایان نماینده منتخب ارامنه جنوب بود. پس از دوران نمایندگی مجلس، مشاغل عمده وی عبارتند از وکالت دادگستری و استادی دانشگاه.

وی در سال ۱۳۱۲ خورشیدی وکالت «امین التجار اصفهانی» را در دادگاهی که برای رسیدگی به موضوع رشوه دادن «امین التجار» به «تیمورتاش» (وزیر دربار و مرد شماره ۲ ایران که به دلایل سیاسی مورد غضب رضا خان واقع شده بود) تشکیل شده بود، بعهده داشت.

همچنین در سال ۱۳۱۴ که گروه کمونیستی «۵۳ نفر» دستگیر و زندانی شدند، دکتر آقایان وکالت «دکتر بهرامی» یکی از اعضای پنجاه و سه نفر را به عهده گرفت. در این دادگاه وی شجاعت خود را در دفاع از متهم به خوبی نشان داد و در یکی از جلسات دفاع از متهم فریاد زد: «شما اینهارا بگناه کتاب خواندن محاکمه می‌کنید، در حالیکه ما در دانشگاه دنبال دانشجویی می‌گردیم که کتاب بخواند.» و پس از این جلسه دادگاه بود که وزیر عدلیه به وی دستور داد که دیگر اینگونه نطق‌ها را ایراد نکند و با تذکر این جمله که «شما از بلشویسم دفاع می‌کنید» به او حالی کرد که اگر رویه خود را عوض نکند او را از کار بیکار خواهد کرد.

یکی دیگر از مدافعات جنجالی وی، دفاع از «سر پاس مختاری» رئیس شهربانی خونریز رضا خان بود که پس از شهریور ۱۳۲۰ دستگیر و مورد محاکمه قرار گرفته بود. دکتر الکساندر آقایان در دوره ۱۴ مجلس شورای ملی نیز از طرف ارامنه جنوب

انتخاب شده و به مجلس راه یافت.

م: ۱- خامه‌ای، انور. پنجاه نفر و سه نفر.

۲- معتضد، خسرو. پلیس سیاسی.

۳- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تلاش آزادی.

۴- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج/۵.

۵- علوی، بزرگ. ۵۳ نفر.

۶- ملک زاده، دکتر مهدی. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج/۷-۶.

۷- خاطرات وحید، دوره سیزدهم، شماره هشتم صاحب امتیاز سیف‌الله وحیدنیا.

آملی، محمد تقی [شیخ]

حاج شیخ محمد تقی فرزند حاج شیخ محمد آملی از علمای بزرگ تهران، در ۱۱ ذی القعدة ۱۳۰۴ قمری در تهران متولد شد.

مقدمات و سطح راز علمای مذهبی تهران فرا گرفته و در سال ۱۳۳۹ به نجف مهاجرت و مدت ۱۴ سال از حوزه درس مرحوم «آیت الله نائینی» و «عراقی» و دیگران استفاده نموده، در سال ۱۳۵۳ قمری به تهران مراجعت و در محله حسن آباد مقیم می‌گردد.

تالیفات و رساله‌های او در حکمت و فلسفه و امور مذهبی عبارتند از:

- ۱- شرح و حاشیه بر مکاسب «شیخ انصاری».
 - ۲- شرح بر منظومه «حاج ملاهادی سبزواری» در حکمت و فلسفه.
 - ۳- کتاب «الصلوه» از تقریرات استادش مرحوم «نائینی» در سه جلد.
 - ۴- شرح بر عروه الوثقی.
 - ۵- شرح بر اشارات.
 - ۶- رساله‌ای در احکام رضاع.
- حاج شیخ محمد تقی آملی در سال ۱۳۹۱ قمری در تهران در گذشته است.

م: ۱- مشار، خانابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی.

آموزگار، حبیب الله

حبیب الله آموزگار فرزند «محمد حسین» در سال ۱۲۶۹ خورشیدی در اصطهبانات فارس دیده به جهان گشود. در پنج سالگی پدرش راز دست داد. در سن ۱۲ سالگی به شیراز رفته به تحصیل علوم پرداخت و مقدمات و فقه و اصول و منطق و فلسفه را در شیراز فرا گرفته در سال ۱۲۹۰ خورشیدی جهت ادامه تحصیل به تهران آمد.

آموزگار در تهران به جرگه مطبوعات وارد شده و به سردبیری روزنامه «آفتاب» و بعد روزنامه «صدای ایران» و همچنین به مدیریت مجله‌های «رهنما»، «علم و اخلاق» رسید.

پس از طی دوره سردبیری، وارد فرهنگ شده و ابتدا به ریاست مدرسه دولتی «ادب» منصوب شد. تا سال ۱۳۰۲ که به سمت ریاست فرهنگ فارس (شیراز) رسید و بدان شهر رفت. او تا سال ۱۳۰۴ خورشیدی به این سمت اشتغال داشت و سپس به «تهران»

احضار شد. در زمان وزارت «داور» به وزارت دادگستری انتقال و مشاغل مختلفی را برعهده گرفت. از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۹ خورشیدی در وزارت دادگستری مستشاری دیوانعالی کشور را برعهده داشت. قبل از رسیدن به این مقام مشاغل از عضویت استیناف و ثبت کل و بازرسی قضایی و دادپاری و بازرسی عالی تمیز را عهده دار بود.

آموزگار مدتی نیز صاحب امتیاز مجله «روزنامه آینده» بود. در سال ۱۳۳۰ خورشیدی به وزارت فرهنگ رسید و چند دوره نیز سناتور شد. آموزگار نزدیک به ۲۰ جلد کتاب و همچنین چند کتاب درسی تألیف نمود.

برخی از آثار وی عبارتند از:

- ۱- آموزش و پرورش.
- ۲- ابومسلم خراسانی.
- ۳- اصلاحات اجتماعی.
- ۴- تاریخ اسلام.
- ۵- جهان و روح آفرینش.
- ۶- رهنمای تربیت یا اصول تعلیم و ترجمه.
- ۷- زن در جامعه.
- ۸- صرف عربی.
- ۹- عالم ارواح.
- ۱۰- فرهنگ فارسی آموزگار.
- ۱۱- فلسفه روحی.
- ۱۲- لغت عربی به فارسی آموزگار.
- ۱۳- ملکه اسلام.
- ۱۴- منطق آموزگار.
- ۱۵- نحو عربی - عمده النحو.

- م: ۱- مشار، خانابابا. مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۲.
- ۲- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج/۴.
- ۳- آدمیت، رکن زاده. سخن سرایان و دانشندان فارس، ج/۱.

آوانس خان [مساعد السلطنه]

آوانس خان ماسیان ملقب به مساعد السلطنه در سال ۱۲۴۳ خورشیدی در تهران تولد یافت. پس از پایان تحصیل در مدرسه ارامنه تهران به پاریس رفته و در آنجا زبان فرانسه و بعضی علوم دیگر را فراگرفت و پس از مراجعت به ایران در سال ۱۳۰۱ قمری در زمره مترجمین مخصوص ناصرالدین شاه درآمد.

در سال ۱۳۰۴ قمری همراه با هیأتی که از ایران جهت تبریک گویی برای پنجاهمین سال سلطنت ملکه ویکتوریا یا عازم انگلستان بود به لندن مأمور شد و در سال ۱۳۱۱ با هیأتی دیگر به مناسبت تاجگذاری نیکلای دوم امپراتور روسیه عازم پترزبورگ گردید.

آوانس خان بار دیگر در سال ۱۳۱۸ قمری برای شرکت در جشن هشتادمین سال تولد ملکه ویکتوریا، به لندن مأمور شده و پس از بازگشت، از طرف وزارت امور خارجه به عنوان مستشار سفارت ایران به برلین می رود و مدت یازده سال در آن شهر با همین سمت و یا به سمت معاونت سفارت می زیسته. بعد به ایران آمده و چندی ریاست دفتر ابوالقاسم خان قراگوزلونیاب السلطنه را در تهران عهده دار می شود.

آوانس خان در سال ۱۳۳۰ قمری به مقام سفارت ایران در برلین انتخاب شده، پس از آن به همین مقام به لندن رفته و سرانجام سفیر ایران در توکیو می شود.

در اواسط سال ۱۳۱۰ خورشیدی آوانس خان از توکیو به تهران احضار شده و در مراجعت چون به «خاربین» از شهرهای «منچوری» می رسد در آنجا در تاریخ ۲۷ آبان ماه ۱۳۱۰ در حالیکه ۶۷ سال داشت وفات یافت. و چون جنازه او به سبیری رسید اولیای امور محلی به خیال آنکه سفیر ایران مسلمان بوده پیکرش را به آداب اسلامی تشییع کردند.

جسد آوانس خان را در قبرستان ارامنه در ده ونک، از روستاهای شمال غربی تهران به خاک سپردند.

آوانس خان در زبان انگلیسی کمال مهارت را داشت. ترجمه هایی که او از تمام نوشته های شکسپیر به ارمنی کرده جزء آثار ادبی زبان ارمنی محسوب است. وی قسمتی از منظومات شکسپیر را به فارسی نیز ترجمه نموده. او غیر از کتاب «ایران و ایرانیان» تألیف «بنجامین» و بعضی از نمایشنامه های شکسپیر، کتاب «سفرنامه برادران شرلی» را نیز از انگلیسی به فارسی برگردانده که این ترجمه در سال ۱۳۳۰ قمری در تهران به چاپ رسیده است.

م: ۱- مجله یادگار، شماره ۶. صاحب امتیاز عباس اقبال آشتیانی.

آهنین، ابوالحسن [سرتیپ]

سرتیپ ابوالحسن آهنین فرزند «دکتر حسین کحال» در سال ۱۲۷۹ خورشیدی در «تهران» متولد شد. پدرش «دکتر حسین خان» مدیر روزنامه «استقلال ایران» بود. او تحصیلات خود را قبل از نظام، در مدرسه علمیه، مدرسه عالی «ایران و آلمان» و مدرسه «سن لویی» گذراند. در دوره نظام، ابتدا دبیرستان نظام و سپس دانشکده افسری و دانشگاه جنگ را طی نمود.

آهنین در سال ۱۲۹۹ خورشیدی وارد خدمت ارتش شد و پس از طی مشاغل مختلف به درجه سرتیپی نایل آمد. او بعد از ۳۰ سال خدمت بازنشسته گردید. در زمان اشتغال به خدمت از درجه ستوان یکم، در مجله ارتش و روزنامه «مهر ایران» مقالات اخلاقی و نظامی می نوشت.

آثار بجا مانده از او عبارتند از:

۱- پند و لبخند.

۲- دروازه های ایران قفل است.

م: ۱- مشار، خانبابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۱/۱.

مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

آهی، مجید



مجید آهی فرزند ابوالقاسم خان آهی مترجم سفارت روسیه در تهران، بسال ۱۲۶۵ خورشیدی در تهران تولد یافت.

تحصیلات ابتدایی را در تهران بپایان رساند و در سال ۱۲۸۶ برای ادامه تحصیل در سن ۲۱ سالگی راهی مسکو شد. در سال ۱۲۹۶ پس از اخذ مدرک فارغ التحصیلی در رشته حقوق و گرفتن لیسانس قضایی از دانشگاه مسکوبه تهران بازگشت.

اولین شغل رسمی وی پس از بازگشت به ایران، استادی مدرسه علوم سیاسی تهران بود و پس از آن در سال ۱۲۹۸ خورشیدی به مأموریت شیلات (لیانوزوف) گمارده می شود و مدت دو سال در بندر انزلی با این سمت باقی می ماند. پس از بازگشت به تهران و مدتی بیکاری، از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ به سمت مدیر کل وزارت معارف منصوب می شود.

مجید آهی یکی از طرفداران طرح «جمهوری» بوده که از طرف عوامل «رضا خان» برای انقراض سلطنت قاجار و ریاست جمهوری مادام العمر سردار سپه به مجلس پیشنهاد شده بود که در مجلس با مقاومت «مدریس» و همفکرانش با شکست مواجه شد. آهی در سال ۱۳۰۴ خورشیدی به نمایندگی مجلس مؤسسان از دماوند برگزیده می شود و در شعبه سوم آن مجلس به فعالیت می پردازد. وی در ضمن، سمت مستشاری دیوان عالی کشور را نیز ب مدت چهار سال عهده دار بود.

مجید آهی در سال ۱۳۱۲ به والیگری فارس منصوب شده و بیش از دو سال در این سمت باقی می ماند. در کابینه «محمود جم» (۱۳۱۴) مجید آهی به عنوان وزیر طرق و شوارع (راه) معرفی می گردد و این سمت تا روز هشتم آذرماه ۱۳۱۷ که وی بدلیل کسالت استعفا می کند ادامه می یابد. او در شرایطی وزارتخانه مذکور را تحویل گرفته بود که راه آهن سراسری ایران نزدیک به اتمام بود و متصل ساختن خطوط سراسری در زمان وزارت وی انجام گرفت.

در سال ۱۳۱۸ مجید آهی مدت کوتاهی گویا به علت اختلاف در موضوع اراضی روستای «آه» و چشمه آبعلی به زندان افتاد و پس از چندی آزاد شد. هنگامی که کابینه «علی منصور» در سال ۱۳۱۹ تشکیل شد از ۱۸ تیرماه به بعد آهی به سمت وزیر دادگستری در آن کابینه منصوب شد. (۷)

در شهریور ۱۳۲۰ که قوای انگلستان و شوروی از جنوب و شمال در حال پیشروی بسوی تهران بودند، «رضا شاه» که بشدت از ارتش سرخ وحشت داشت در بامداد روز سوم شهریور طی ملاقاتی با اعضای هیأت دولت گفت: «مصلحت در این می باشد که دولت

تغییر پیدا کند و منصور برود و آهی که زبان آنها را می داند وزن او هم روس می باشد بعنوان نخست وزیر عهده دار امور دولت شود.» آهی عذر آورد و «فروغی» رابه جای خود پیشنهاد کرد. شاه بدنبال فروغی فرستاد و فرمان نخست وزیری وی را صادر نمود. در کابینه «فروغی» (۵ شهریور ۱۳۲۰) آهی به عنوان وزیر دادگستری معرفی گردید.

پس از استعفای «رضا شاه» از سلطنت و بر تخت نشستن پسرش «محمد رضا پهلوی»، رجال و آزادیخواهان ایران که در ابتدا این شاه جوان تحصیل کرده خارج را دمکرات می پنداشتند به دولت فروغی فشار آوردند که جنایتکاران دوره رضا خانی را دستگیر و محاکمه نموده و کلیه زندانیان سیاسی را رها سازد.

در اثر فشار افکار عمومی، شاه جدید ناچار تا حدی به خواسته های مردم گردن نهاد و عفو عمومی زندانیان را اعلام نمود. پس از اعلام عفو عمومی از طرف شاه جدید، مطابق قانون، او حق داشت تمام محکومیت زندانیان سیاسی و یا قسمتی از آن را ببخشد، اقا برای زندانیان عادی فقط می توانست یک درجه تخفیف بدهد یا یک چهارم مدت حبس آنها را ببخشد، از این رو برای اینکه بدانند چه کسی زندانی سیاسی محسوب میشود و چه کسی زندانی عادی، کمیسیونی تشکیل دادند مرکب از کسانی که خود نیز در دوره «رضا خان» مصدر کار و آلوده بودند، افرادی از قبیل «سرهنگ نیرومند» و دیگران. مجید آهی وزیر دادگستری نیز عضو این کمیسیون بود. نتیجه تصمیم گیری این کمیسیون آن شد که هر کس در دادگستری محاکمه شده زندانی عادی است و هر کس در دادسرای ارتش محاکمه شده زندانی سیاسی. بدینسان جاسوسها، راهزنان و اشرار مسلح که بیشتر آنها از سیاست حتی یک کلمه هم نمی دانستند، سیاسی شدند و افرادی از قبیل گروه ۵۳ نفر و کسانی که طبق قانون مقدمین علیه سلطنت یا بعنوان انتشار اکاذیب و توهین به مقام سلطنت محکوم شده بودند غیرسیاسی شناخته شدند. که البته در نتیجه فشار از طرف نمایندگان مجلس و رجال آزادیخواه کلیه زندانیان سیاسی آزاد شدند. اقا بازداشت و محاکمه عوامل اختناق و کشتار دوره «رضا خانی» ابتدا از طرف آقای «دکتر جلال عبده» دادستان جوان وقت آغاز شد. وی با نظر خوشبینانه نسبت به آهی می گوید: «... خوشبختانه در کابینه «فروغی»، کابینه ای که در شهریور تشکیل شد «مجید آهی» وزیر دادگستری بود. خود او از کسانی بود که ماههایی را در زندان «رضا شاه» گذرانده بود، با ایشان مشورت کردم و ایشان نظر اینجانب را در این امر نایید کردند...».

اقا عملاً این محاکمات به جایی نرسید و غیر از «پزشک احمدی» که به اشد

مجازات (اعدام) محکوم شد، بقیه از جمله «سر پاس مختاری» رئیس شهربانی «رضا خان» مدت کوتاهی را محترمانه در زندان گذرانیدند. در جریان محاکمات، «مختاری» با اتومبیل شخصی و شیک خود بدادگاه آورده می‌شد و هنگام ورود با احترام نظامی و پذیرایی گرم استقبال می‌شد. این رفتارهای محترمانه نسبت به «مختاری»، مورد اعتراض روشنفکران و آزادیخواهان قرار می‌گیرد و مجید آهی وزیر دادگستری وقت در مقابل اعتراض مخالفین می‌گوید: «... دستور رعایت ادب و نزاکت بطور کلی از بنده صادر شده و در این مورد بخصوص تأکید نیز کرده‌ام... تا لازم نیاید که حالا هم هر سوءظن بیجا و هر اتهام بی‌مأخذی نسبت به هر بیگناهی موجب شدت و بدرفتاری و اهانت ناروای مأمورین باشد...».

الثبه بد رفتاری و بی‌ادبی نسبت به متهم و حتی مجرم، عمل ناپسند و غیراخلاقی شمرده می‌شود، ولی مجازات بزه‌کاران و قاتلان و عاملان استبداد و دیکتاتوری نیز از واجبات تزکیه اجتماعی بحساب می‌آید.

پس از استعفای کابینه «فروغی» در اسفند ۱۳۲۰، وکلای مجلس به دو گروه پارلمانی تقسیم شدند. عده‌ای خواستار زمامداری آهی و عده‌ای طرفدار زمامداری «علی سهیلی» بودند. «فروغی» هم توصیه کرده بود که بین آهی و «سهیلی» یکی را انتخاب کنند. این بود که مجلس نسبت به دو نفر نامبرده توجه پیدا کرد و بالاخره روی «سهیلی» اتفاق نظر حاصل شد و آهی هم در این مورد کمک کرد. «سهیلی» موفق شد روز ۱۸ اسفند ۱۳۲۰ اعضای اولین کابینه خود را به مجلس معرفی کند، مجید آهی در این کابینه همان وزارت دادگستری راعهده‌دار بود. این دوره وزارت آهی تا پنجم مرداد ۱۳۲۱ که وی استعفای خود را تقدیم نخست‌وزیر نمود ادامه یافت.

پس از استعفا، مجید آهی بعنوان سفیر ایران در مسکو از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵ خورشیدی را در اتحاد جماهیر شوروی گذراند. از وقایع مهم دوران سفارت او، مذاکرات ایران و شوروی پیرامون واگذاری نفت خوریان به شوروی بود که در سال ۱۳۲۳ اتفاق افتاد، همچنین مذاکرات پیچیده سیاسی ایران با شوروی در مورد تخلیه خاک ایران از قوای ارتش سرخ در زمان سفارت او بوده است.

مجید آهی در ۱۴ شهریور ۱۳۲۵ به علت کسالت شدید از مسکوراھی تهران شد و در روز جمعه ۲۲ شهریور ۱۳۲۵ در اثر بیماری قلبی در شصت سالگی وفات یافت.



- م: ۱- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج/۷ و ۸.
- ۲- رابینو، لویی. دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، ترجمه غلامحسین میرزا صالح.
- ۳- سالنامه دنیا، سال شانزدهم، صاحب امتیاز عبدالکریم طباطبایی.
- ۴- خامه ای، انور. پنجاه نفر و سه نفر.
- ۵- گلین، محمد و شریفی، یوسف. محاکمه محاکمه گران.
- ۶- جامی، ن. گذشته چراغ راه آینده است.
- ۷- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/۵.
- ۸- مجله آینده، سال سیزدهم، شماره ۱۲-۸ صاحب امتیاز ایرج افشار.
- ۹- مجله یادگان شماره ۳. صاحب امتیاز عباس اقبال آشتیانی.

آیت الله زاده خراسانی، مهدی [آقا میرزا]

آقا میرزا مهدی، آیت الله زاده خراسانی. فرزند آخوند ملامحمد کاظم خراسانی یکی از بنیانگذاران مشروطیت در ایران و از مجتهدین سه گانه ساکن نجف، در سال ۱۲۹۲ قمری در نجف اشرف قدم به عرصه وجود گذاشت.

میرزا مهدی مقدمات را خواند و کتاب «فصول» را نزد «شیخ زین العابدین شاهرودی» که از نزدیکان پدرش بود فراگرفت و سپس وارد مرحله فقاقت شد، آقا بر اثر کسالت شدید چشم از ادامه تحصیل باز ماند و وارد خدمات اجتماعی و سیاسی شد.

در سال ۱۳۱۹ قمری سفری به ایران نمود و در همه جا مورد استقبال شایان قرار گرفت. در تهران با «مظفرالدینشاه» ملاقات کرد و سپس برای زیارت به مشهد مقدس رفت، او چهل روز با اسب در راه بود تا به مشهد رسید.

پس از مراجعت به نجف، همزمان با انقلاب مشروطیت در ایران، وی عصای دست پدر و همکار سیاسی آن مرجع بزرگ شمرده می شد و برای استقرار مشروطیت، چه در زمان حیات پدر و چه بعد از آن، بسیار فعالیت کرد (۸). خدمات سیاسی او نه تنها در مشروطیت ایران بلکه در استقلال عراق نیز مشهود است. (۹)

در سال ۱۳۲۷ قمری که خاک ایران مورد تجاوز قوای روسیه قرار گرفت، میرزا مهدی به قصد مبارزه با اشغالگری روس، از نجف به کاظمین رفت و در آنجا از طرف علمای مذهبی به ریاست هیأتی انتخاب شد که مأموریت آن رسیدگی به مسایل جهاد و تماس با دولت ایران به منظور اخراج روس ها از کشور بود.

آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و دیگر علما ضمن مبارزات خود بر ضد روسها، کوشش می کردند که برخی از دولتهای غربی از جمله انگلیس را نیز وادار نمایند تا نفوذ خود را به سود ایران بکار برده، به روسها توصیه کنند که نیروهای خود را از خاک ایران بیرون برند. آنان چهارتن را برگزیدند تا از سرکنسول انگلیس در بغداد دیدن کرده و درباره تجاوز روسیه با او به گفتگو بنشینند (۱۰). این چهارتن عبارت بودند از: ۱- میرزا مهدی آقا، فرزند «آخوند خراسانی» ۲- «میرزا محسن» داماد «سید عبدالله بهبهانی» ۳- «میرزا ابراهیم» مترجم کنسولگری ایران ۴- «میرزا محمد»، محرر «آخوند خراسانی».

در مدتی که «میرزا مهدی» و سایر علما در کاظمین بسر می بردند بین او و هیأت دولت و «نایب السلطنه» ایران تلگرافهای زیادی رد و بدل گردید (۱۱). همه این تلگرافهای

صادره از طرف علمای ایرانی ساکن نجف بیانگر خواسته آنان مبنی بر اخراج هر چه سریعتر قوای روس و حفظ استقلال مملکت بوده است.

در هنگامه جنگ جهانی اول نیز هنگامیکه قوای انگلیس به عراق هجوم برده و مردم عراق به رهبری روحانیون مذهبی به ایستادگی در مقابل انگلستان پرداختند، آقامیرزا مهدی آیت الله زاده به اتفاق «شیخ فتح الله اصفهانی» و «سید مصطفی کاشانی» پدر «آیت الله ابوالقاسم کاشانی» که منطقه نفت خیز خوزستان را در خطر اشغال انگلیس می دیدند، طی نامه ای به «شیخ خزعل» حاکم منطقه خوزستان از او خواستند که برای مقابله با کفار قیام کند.

در سال ۱۳۴۲ قمری که علمای ایرانی ساکن عراق به ایران تبعید شدند، او همراه آنان تا قم آمده بود، و از قم به بغداد بازگشت تا از نفوذی که در ملک فیصل اول پادشاه عراق داشت استفاده کرده و ترتیب مراجعت علما را بدهد و در این کار نیز موفق بود.

میرزا مهدی به ایران و مسایل ایران دلبستگی تام داشت و هر از چند گاهی به ایران مسافرت می نمود. آخرین باری که به ایران سفر کرد در سال ۱۳۲۴ خورشیدی بود و منظورش از آمدن به ایران رفتن به مشهد برای زیارت بود.

وقتی میرزا مهدی به تهران رسید مورد استقبال عموم طبقات واقع گردید ولی قبل از حرکت به سوی مشهد، در تهران سخت بیمار شد و سرانجام در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۲۴ خورشیدی در تهران دارفانی را وداع گفت.

بمناسبت درگذشت او مجالس ترحیم زیادی در ایران و عراق بر پا گردید. در تهران مردم بازار را تعطیل و از جنازه او تجلیل بسیار نمودند. سپس جسد او را به مشهد برده و در «دارالسعاده» در جوار حرم امام رضا (ع) به خاکش سپردند.

م: ۱- مجید کفایی، عبدالعسین، مرگی در نور.

آیت الله زاده شیرازی، جلال الدین

جلال الدین آیت الله زاده شیرازی فرزند «آقا شیخ جعفر مجتهد محلاتی» در ۲۱ ذیقعده سال ۱۳۳۰ قمری در «شیراز» بدنیا آمد. تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه «شریعت» به اتمام رسانیده و علوم دینی را نزد «حاج حکیم» و «شیخ احمد دارابی» و

«شیخ محمد علی موحد حکیم» و «شیخ محمد رضا» آموخت. سپس برای ادامه تحصیل به «اصفهان» رفت و اصول فقه و مقداری حکمت الهی را نزد «شیخ میرزا حسن قاضی عسکر» و «آقا سید صدرالدین کوپالی» فرا گرفت. همچنین کفایة الاصول و سطوح فقه و اصول را نزد «آقا میرزا محمد علی شاه آبادی» تکمیل نمود. پس از آن به زراعت پرداخت. آیت الله زاده خدمات اجتماعی زیادی برای اهالی فارس انجام داد، از قبیل بنیاد پلهای فهلیان و شاپور و تصویب راه کازرون به اهواز در اتصال شیراز به خرمشهر، تأسیس دانشکده پزشکی و دانشسرای کشاورزی در شیراز.

م: ۱- آدمیت، رکن زاده. سخن سرایان و دانشمندان فارس، ج/۱.

آیتی، عبدالحسین [آواره]



عبدالحسین آیتی فرزند حاج شیخ محمد مشهور به «حاج آخوند» از روحانیون مشهور یزد در سال ۱۲۸۸ قمری در تفت یزد بدنیا آمد.

تحصیلات مقدماتی را در مکتبخانه بیابان برد و در ۱۵ سالگی به یزد رفته و دوره صرف و نحو و منطق و معانی و بیان را تکمیل نمود. پس از فوت پدرش که از روحانیون

بلندپایه یزد بود، در سال ۱۳۱۱ قمری به تقاضای اهالی یزد بر مسند پدر نشست و امامت دو مسجد و حل و عقد امور شرعی مردم را عهده دار شد.

در سی سالگی به مسلک بهائیت گروید و این عقیده را در حدود بیست سال حفظ کرد و پس از آن دوباره به آئین اسلام گروید. آیتی خود در شرح واقعه قبول بهائیت، در خاطراتش می نویسد: «در آن موقع بهائیان دام برایم گسترده و به وسائل عدیده کتب خودشان را تحت مطالعه ام قرار دادند. بعضی از مشایخ و مقتدایان محلی مطلع شده پیش از آنکه بطرفی از رد و قبول بگرایم متهم ساختندم چندانکه نه تنها ریاست و محراب و منبرم در خطر افتاد بلکه جانم نیز در معرض خطر بود و کارم به مهاجرت کشیده بهمان نسبت که مشایخ محلی و مریدانشان مرا از حوزه اسلامی دور می کردند بهمان نسبت وجوه بایه و بهائیه بغل گشوده مرا در آغوش می کشیدند. این جذر و مده مذهبی مرا در مدت بیست سال به اطراف جهان کشیده در سلک مبلغین و مبشرین و داخل در بساط حل و عقد امور بهائیت درآورده امواج حوادث گاهی به ساحل قبولم می کشید و دم دیگر در وادی رد و نکولم می افکند تا در سفر دوم که سه ماه مقیم کوی رئیس ایشان عبدالبهاء عباس گشتم در حیفاً، کاملاً بر بطلان دعوی او و پدرش از جنبه مذهبی آگاه گشته تنها از جنبه وطن خواهی و نعمات صالح جوئی و فلسفه نفوذ ایشان در عالم غرب قرین حیرت و منتظر کشف حقیقت بودم تا پس از مرگ عبدالبهاء در زمامداری سبط کبیرش شوقی افتندی موفق به سفر اروپا شدم و از آن حیث نیز آسوده خاطر گشته یقین کردم که این دروغ هم عطف بر دروغهای مذهبی شده نفوذی در جهان غرب نداشته اند و اگر گاهی عده قلیلی توجهی نموده اند از اثر خیانت حضرات و نتیجه سیاست بیگانگان است نه چیز دیگر و چون عبدالبهاء را خائن ایران هم از حیث مذهب و هم از حیث استقلال و سیاست شناختم دل از مهرشان برداختم و خود را در زحمت و خطر دیگری انداخته چند هزار نفر بهائی متعصب را دشمن خود گردانیدم...»

عبدالحسین آیتی هنگامی که بهائی بوده کتاب «کواکب الدریه فی مآثر البهائیه» را در دو جلد نگاشته که شرح پیدایش بهائیت است. خود درباره این کتاب می گوید: «دو جلد کواکب الدریه که انشاء بنده است و مواد تاریخی آن را با هزاران اختلاف و تقلب رؤسای بهائیه داده اند لهذا خودم آنرا معتبر نمی دانم و قطعاً استفاده تاریخی از آن نمی توان کرد چه مسائل مسلمه ای که حتی مانند ادوارد براون در کتب خود نوشته و من هم کاملترش را نوشته بودم از کتابم در موقع طبع آن در مصر حذف کرده اند زیرا به ضررشان تمام می شده و تعبیرات جعلیه را جانشین آن قرار داده اند.»

عبدالحسین آیتی پس از فوت «عبدالبهاء» پیشوای بهائیان در سال ۱۳۴۰ قمری به همراه جمعی دیگر از بهائیان، دوباره مسلمان شد و از آئین بهائیت روی گرداند. او پس از اسلام آوردن کتاب «کشف الحیل» را در سه جلد در رد بهائیت نگاشت. خود درباره این کتاب می‌گوید: «دو جلد کتاب کشف الحیل طبع تهران در رد بهائیت که اگر چه با قلم زهرآگین و تند و تلخ نگاشته شده ولی یک کلمه بی حقیقت و متزلزل و شبهه‌ناک در آن گنج‌نیده نشده بلکه افتضاحات فزون از شماری دارند که عفت قلمی و مقتضیات محیط مانع از ذکر آن بوده است».

آیتی پس از سال ۱۳۴۰ قمری به خدمت وزارت فرهنگ درآمد و حدود ده سال به تدریس علوم ادبی در دبیرستانهای تهران پرداخت. او در سال ۱۳۰۸ خورشیدی مجله «نمکدان» را منتشر کرده بود که این امر سالها دوام یافت. پس از مدتی تدریس در تهران به یزد انتقال یافت و در دبیرستانهای یزد به تدریس و تعلیم همت گماشت.

آیتی شاعری خوش سخن بود و در جوانی بنا بر توصیه پدرش تخلص «ضیائی» داشت پس از گرویدن وی به کیش بهائیت، بنا بر توصیه «عباس افندی» تخلص «آواره» را انتخاب کرد. آیتی در این باره می‌گوید: «اما تخلص آواره را عبدالبهاء عباس بر من روا داشت و فلسفه اش این بود که کلمه ضیاء نزد او ناپسند بود به سبب اینکه یک برادرش ضیاء الله نام داشت و او کاملاً با عباس افندی مخالفت کرده زیر بار خدائیش نرفته بود از این رو هر کس نامش ضیاء یا لقبش ضیائی بود نام و لقبش را عوض می‌کرد و پس از آنکه بعضی از اشعار مرا دید به من نوشت که تخلص شما من بعد آواره باشد. و این منتهی منتهی بود که بر من داشت چه او و پدرش بدین لقب ملقب بوده همیشه می‌نوشتند «ما آوارگان» ولی باید دانست که در مدت معاشرت با ایشان کم شعر گفته‌ام...».

عبدالحسین آیتی سرانجام پس از عمری پر ماجرا در سال ۱۳۳۲ خورشیدی، ضمن سفری که به تهران کرده بود بیمار گشت و رخت به سرای دیگر کشید و جنازه او در قم بخاک سپرده شد.

تعدادی از آثار او عبارتند از:

- ۱- آتشکده یزدان، تاریخ یزد.
- ۲- اشعه حیات.
- ۳- تاریخ فلاسفه.
- ۴- انشاء عالی یا چهار فصل آیتی.

- ۵- چکامه شمشیر.
 - ۶- فرهنگ آیتی در لغت.
 - ۷- خرد نامه.
 - ۸- روش نگارش یا موضوع نویسی.
 - ۹- سیاحت نامه دکتر ژاک امریکایی.
 - ۱۰- کتاب نبی یا قرآن فارسی.
 - ۱۱- گفتار آیتی.
 - ۱۲- الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه.
 - ۱۳- کشف الحیل.
 - ۱۴- ملکه عقل و عفریت جهل.
 - ۱۵- نغمه دل.
 - ۱۶- هوگوی ایرانی یا نخستین پرواز بشر.
- نمونه ای از اشعار آیتی:

دل را تو مپندار که در بند نماز است	بر قبله ابروت گرم روی نیاز است
درویشم و بر گوی توام روی نیاز است	نوشاهی و خاک در تو کعبه اعمال
کوتاه سخن رشنه امید دراز است	گردست من از دامن وصلت شده کوتاه
زوروی فروپوش که نامحرم راز است	مجرم طلبد حاجت اگر ز آن خم ابروی
روشن بودم باز که بر روی تو باز است	صد تیرز مژگان تو بر چشم دلم خورد
در بادیه عشق نشیب است و فراز است	که اوج مرا آمد و گه موج مرا برد
آنکس که خود آواره و آواره نواز است	چون شد به وطن آینی از خشم برا و ناخت

- م: ۱- مشار، خاتنابا، مؤلفین کتب چاپی «فارسی و عربی»، ج/۳.
- ۲- صدر هاشمی، مجلد، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج/۴.
- ۳- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، ج/۵.
- ۴- مجله یقما، سال بیستم، صاحب امتیاز حبیب یغمایی.
- ۵- مجله وحید، شماره ۲۴۲، صاحب امتیاز صیف الله وحید نیا.

آیرم، محمد حسین [سرلشکر]



سرلشکر محمد حسین آیرم در حدود سال ۱۲۶۱ خورشیدی متولد شده، وی فرزند یکی از ایرانیان مهاجر قفقازی (اهل شهر ایروان) است. تحصیلات خود را در تهران و روسیه پایان برده و سپس وارد شغل سپاهیگری شده و در سال ۱۲۸۰ خورشیدی مأمور دسته پیاده دیویزیون قزاق می‌گردد. در سال ۱۲۹۱ خورشیدی به درجه سرهنگی رسیده و سپس افسر ستاد مرکزی دیویزیون قزاق می‌شود. در سال ۱۲۹۷ به سبب داشتن روابط نامشروع با زنی، دچار

پس از کودتای ۱۲۹۹ «رضا خان» آیرم مورد توجه و علاقه سردار سپه قرار می گیرد و مدتی به عنوان فرمانده بریگاد مستقل شمال در رشت به خدمات نظامی می پردازد، و سپس به جای سر لشکر «امیر طهماسبی» که مورد سوءظن سردار سپه قرار گرفته بود امیر لشکر آذربایجان می شود.

آیرم در آذربایجان اعمالی انجام می دهد که مورد خشم و نفرت عمومی قرار می گیرد و موجب می شود که «آیت الله انگجی» پیشوای دینی اهالی تبریز سر خشم آموه و شورشی را بر علیه او پدید آورند.

پس از شورش تبریز، رضا خان که اکنون به سلطنت رسیده است، سپهبد «امیر احمدی» را به قصر گلستان احضار و وی را مأمور رسیدگی به بلوای تبریز می نماید، سپهبد نامبرده به تبریز رفته و طی تماسی با آیت الله انگجی ظاهراً به نام توقیف اقا باطناً به منظور حفظ جان آیرم، او را به همراه چند تن محافظ از پادگان تبریز خارج و روانه تهران می نماید. آیرم در سال ۱۳۰۶ خورشیدی رئیس بازرسی ارتش شد و پس از آن در سال ۱۳۰۹ عازم اروپا گردید. (۱۲)

پس از مراجعت از اروپا ابتدا به اشاره رضا شاه به ریاست بازرسی پلیس منصوب و پس از مدت کوتاهی به جای سرتیپ «صادق کوپال» رئیس کل شهربانی رضا خان می شود. او در تشکیلات پلیس صاحب قدرت مطلقه و بلامنازع گردید و از ارکان قدرت شاه به شمار می رفت و در دولت شاه هیچکس از او نیرومندتر نبود.

با گرایش رضا خان به سمت آلمان، دستگاههای کشوری و لشکری او خصوصاً ارتش و پلیس سیاسی نیز به سمت الگوبرداری از مظاهر فاشیستی پلیس آلمان متمایل شد. آیرم به شدت تلاش می کرد که سیستم پلیسی گشتاپورا در ایران مشابه سازی نماید، و در این رابطه گفته می شود که چند بار نیز به آلمان سفر کرده و سازمان پلیسی آنجا را دقیقاً مطالعه نموده است. جاسوسی، افتراء، شکنجه، قتل، ترور و ضبط اموال، اعمالی است که در زمان ریاست آیرم کراراً در مورد مردم، آزادیخواهان و روشنفکران این مرز و بوم اعمال شده است. روایتهای بسیاری از رفتار وحشیانه و غیرانسانی دستگاه پلیس رضا خان به ریاست آیرم با مردم عادی و مخالفین نقل گردیده (۱۳) که جای تعجب نیست، بلکه عجیب آن است که این رفتار پلیس با دوستان و کسانی که در به قدرت رساندن رضا خان سهم به سزایی داشتند

نیز اعمال می شده. در این رابطه می توان از حبس و قتل «تیمورتاش» وزیر دربار رضا خان و «سردار اسعد بختیاری» (جعفر قلی خان) نام برد.

نقش دیگر آیرم در شهربانی رضا خان، شرکت و دخالت در معاملات اجباری رضا خان و ضبط املاک مردم به نفع شاه بوده است.

آیرم در هنگام فرمانروائی بر دستگاه ترور و وحشت شهربانی رضا خان ثروت هنگفتی اندوخت و در این راه از هیچ شیوه غیراخلاقی و غیرانسانی کوتاهی نکرد. اخاذی، رشوه خواری، سرقت و تقلب، روشهای پیش پا افتاده ای برای کسب درآمد آیرم بود. (۱۴)

در یکی از روزهای سال ۱۳۱۴ ناگهان به شاه اطلاع دادند که سرلشکر آیرم، رئیس مقتدر شهربانی آنچنان سخت به بیماری عجیب و مرموزی مبتلا گشته که قادر نیست برای عرض گزارش روزانه به دربار شرفیاب یا حتی در پشت میز کار خودش حاضر شود. این بیماری ناشناخته روزها و روزها ادامه یافت، پزشکان مختلفی از وی عیادت کرده و پس از معاینه گلوی متورم او، اظهار می داشتند که از شناختن این نوع بیماری عاجزند و بهتر است که وی جهت معالجه به آلمان اعزام شود. آیرم، خانه نشین و منزوی گشته و از پذیرش و دیدار همه کس، به بهانه اینکه قادر به تکلم نیست خود را محروم ساخته بود.

بالاخره شاه که در آغاز، مخالف خروج آیرم از کشور بود به او اجازه خروج داد، و آیرم در حالیکه سر و روی خود را در باند پیچیده و دو نفر زیر بازوهای او را گرفته بودند عصا زنان از منزل خارج شده و با یک اتومبیل کرایه ای! تهران را به سمت انزلی ترک می کند. در انزلی هم پس از توقفی کوتاه بر کشتی مسافربری «میکایان» نشسته به باکومی رود و بدین ترتیب ده روز بعد او در آلمان بود و به محض قدم گذاشتن به خاک آلمان، تمارض و بیماری مرموز مصلحتی جای خود را به سلامت و تندرستی داد.

و با این نیرنگ سرلشکر حسین آیرم که پرونده های خیانت و جنایتش در شرف افشاء بود، جان خود را برداشته و از چنگ رضا خان پادشاه قلدری که اخیراً تیغ به کمر بسته و حتی به جان دوستانش نیز کوچکترین رحمی نمی کند، می گریزد. (۱۵)

رضا خان در ابتدا متوجه جریان نبوده چندین بار نامه و تلگراف برای او ارسال می کند و در آنها از وی تقاضای مراجعت سریعتر می نماید. آیرم در جواب می نویسد از آنجاییکه امکانات مالی جهت بازگشت به ایران ندارد نمی تواند حرکت کند، و برای آخرین بار رضا خان هزار لیره برایش می فرستد، لیکن آیرم پول را هم گرفت و نیامد. می توان حدس زد که

چه حالی می‌تواند داشته باشد دیکتاتور بزرگی چون رضا شاه که از طرف رئیس شهربانیش فریب خورده باشد. (۱۶)

آیرم در اروپا نیز مورد توجه آلمان فاشیستی قرار گرفت، مخصوصاً در شهریور ۱۳۲۰ که کشور ما از طرف قوای بیگانه به اشغال درآمد، آیرم رسماً تحت حمایت پلیس «اس.اس» و شخص «هیملر» قرار گرفت.

«شولمبرگ» معاون آن روز وزارت خارجه آلمان که مدتی در اوائل سلطنت رضا شاه سفیر آلمان در ایران بوده و با آیرم خصوصیتی تمام داشته، مأمور می‌شود که آیرم را در تشکیل دولت در تبعید و اعلام «حکومت ایران آزاد» یاری نماید. آیرم سعی می‌کند توجه مقامات آلمان را در این راه به «حسین دادگر» (عدل‌الملک) که چندین دوره رئیس مجلس شورای ملی بوده و اکنون به حالت تبعید در پاریس اقامت دارد جلب نماید. «فون پاپن» سفیر آلمان در ترکیه که در آلمان به سر می‌برد به اتفاق «شولمبرگ» در پاریس عدل‌الملک را ملاقات نموده و سعی می‌کنند نظر موافق وی را جلب نموده و با اتحاد بین او و آیرم «حکومت ایران آزاد» را تشکیل داده و اعلام نمایند. حسین دادگر (عدل‌الملک) زیر بار نرفته و خود را از این جریان کنار می‌کشد.

گفتنی است که این انقلابیگری نیز برای آیرم صرفاً محل «دخول» و پولسازی بوده است. از طرفی بودجه‌ای هنگفت توسط دولت آلمان در اختیار او قرار می‌گیرد و از طرف دیگر آیرم از تجار و بازرگانان ایرانی مقیم اروپا با تهدید و تطمیع جهت کمک به «حکومت ایران آزاد» اخاذی می‌نماید. (۱۷)

از آنجاییکه آیرم نتوانست کادر تشکیلاتی منظمی ساخته و خواسته‌های آلمانیها را که عمدتاً عبارت بود از خرابکاری در داخل ایران بر علیه قوای متفقین، برآورده سازد، مورد سوءظن مقامات آلمان قرار گرفته و بازداشت می‌گردد و چند ماه قبل از پایان جنگ و ورود قوای متفقین به خاک آلمان، از زندان مرخص می‌شود.

پس از تسلیم آلمان در جنگ و ورود متفقین به آلمان، آیرم به یکی از روستاهای مرزی آلمان به نام «ول کنشتیز» رفته و تبعه آن امیرنشین می‌گردد. و سرانجام در همانجا می‌میرد.

۴: ۱- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۶ و ۵.

۲- اسکندری، عباس. کتاب آرزو.



از راست به چپ سرتیپ مرتضی بزدان پناه - سرتیپ محمد حسین آبرم - سرتیپ احمد امیر احمدی

- ۳- ملک زاده، دکتر مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج/۲.
- ۴- ملک الشعراء بهار، محمد تقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران ج/۲.
- ۵- گلین، محمد و شریفی، یوسف، محاکمه محاکمه گران.
- ۶- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، ج/۳.
- ۷- مجله آینده، سال سیزدهم، شماره ۱۲-۸، صاحب امتیاز ایرج افشار.
- ۸- مجله وحید (مخاطرات)، شماره اول، صاحب امتیاز سیف الله وحیدنیا.

آیرم، نصرت الله [سرتیپ]

سرتیپ نصرت الله آیرم فرزند سرتیپ عباس آیرم ملقب به امیر احتشام در روز هشتم فرودین ماه ۱۲۹۲ در تهران تولد یافت.

وی پس از اتمام تحصیلات ابتدایی، به دانشکده افسری رفته و پس از اتمام دوره افسری وارد هنگ آهن می شود. نامبرده سپس با سمت فرماندهی گروهان پنج هنگ پهلوی، راهی فارس می شود و در آنجا به مدت شش ماه به قلع و قمع عشایر می پردازد. وی به فرماندهی سرلشکر شیبانی در شیراز نیز به سرکوبی عشایر اقدام می کند و به همین مناسبت به درجه ستوان یکمی مفتخر می گردد. پس از دو سال به تهران آمده و در هنگ آهن مشغول خدمت می شود و به درجه سروانی می رسد.

وی در سال ۱۳۱۴ خورشیدی مفضوب رضا شاه شده و به بلوچستان تبعید می شود. پس از یکسال مورد عفو قرار گرفته و دوباره به تهران بازگشته و در لشکر ۲ پیاده مشغول خدمت می شود و به فرماندهی گردان و فرماندهی ارباب جنگی لشکر می رسد.

سرتیپ نصرت الله آیرم پس از فرار رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰، به فرمانداری نظامی منتقل و با درجه سرهنگی به مشاغل دادستانی و قضاوت دادگاه پرداخته و سپس مجدداً به لشکر دوم منتقل شد و ضمن حفظ مقام های دادستانی و قضاوت، به سمت بازرس لشکر مذکور منصوب گردید. در سال ۱۳۲۷ به درجه سرتیپی رسیده و در سپاه یک مرکز، فرمانده خدمات ناحیه سپاه می گردد.

سرتیپ نصرت الله آیرم یکی از مهره های نظامی رضا خان و پسرش بوده که در جهت سرکوب مخالفین رژیم های پهلوی نقش به سزایی داشته، وی چندین بار موفق به اخذ نشان های مختلف لیاقت، افتخار و خدمت گردیده است. او سرانجام در سال ۱۳۳۸ بازنشسته گردید.

م: ۱- چهره های آشنا، از انتشارات کیهان.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

ابتهاج، آقاخان

آقا خان ابتهاج فرزند ارشد ابراهیم ابتهاج الملک در سال ۱۲۷۴ خورشیدی در گیلان زاده شد.

وی برادر بزرگتر «غلامحسین» ابتهاج است و خدمات دولتی را از وزارت مالیه (دارایی) آغاز کرد. در وزارت مالیه بسرعت ترقی کرده و در اندک مدتی در ردیف مدمران سرشناس این وزارتخانه قرار می‌گیرد. آقا خان ابتهاج مدتی نیز رییس آبیاری گیلان بوده و سپس به ریاست بیمارستان پورسینا منصوب می‌شود.

خاندان ابتهاج به «بهایی گری» مشهورند، بطوری که ابراهیم ابتهاج الملک پدر آقا خان، در سال ۱۲۹۷ خورشیدی به این علت که جملاتی موهن درباره ظهور امام دوازدهم شیعیان بکار برده، توسط یک مسلمان بنام «سید پله آقا» در قریه «دگور» با داس به قتل می‌رسد.

آقا خان ابتهاج سرانجام در سال ۱۳۲۲ خورشیدی در سن ۵۸ سالگی وفات یافت.

م: ۱- قاسمی، ابوالفضل. صد خانواده حکومتگر ایران.

۲- مجله وحید، شماره ۱۱ دوره ۱۴. صاحب امتیاز سیف الله وحید نیا.

ابتهاج، غلامحسین

غلامحسین ابتهاج پسر دوم ابراهیم ابتهاج الملک در سال ۱۲۷۷ خورشیدی زاده شد وی تحصیلات خود را در رشت آغاز کرده و سپس برای ادامه تحصیل رهسپار بیروت و فرانسه

می‌شود. پس از بازگشت به ایران مدتی مانند پدرش در خدمت گمرکات بوده و از سال ۱۲۹۷ خورشیدی بعنوان مترجم در پادگان انگلیس در گیلان بکار می‌پردازد. در جنبش گیلان به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی، ابتهاج علیه هموطنان خود و به نفع نیروهای انگلیسی به جاسوسی می‌پردازد. در جمادی الثانی ۱۳۳۶ قمری، هنگامی که «کاپیتان نوئل» عضو انتلیجنت سرویس انگلستان با دستگیری «میجر آکشوت» رئیس بانک شاهنشاهی رشت و «ماک لارن» کنسول انگلیس در گیلان متهم به توطئه و سوء قصد به جان میرزا کوچک خان جنگلی شده و پس از دستگیری توسط جنگلی‌ها در محلی موسوم به «فتر بند» زندانی بودند، توسط غلامحسین ابتهاج که مترجم و جاسوس افسران انگلیسی بود موفق به فرار می‌شوند.

پس از واقعه جنگ منجیل به تلافی شکستهای پی در پی قوای انگلیسی از نیروهای جنگلی، همه روزه نقاط مختلف جنگل توسط دو فرزند هواپیمای انگلیسی که از باند قزوین به پرواز در می‌آمد بمباران می‌شد، اما یکبار که سران جنگل وارد «کلاشم» شده بودند همانروز هواپیماهای انگلیسی بدون توجه به سایر نقاط، پکراست در آسمان کلاشم ظاهر شده و عمارت مسکونی سران جنگل را زیر آتش بمب و مسلسل گرفتند. آنروز بین مرگ و حیات نهضت جنگل فاصله زیادی وجود نداشت و تصادفی بودن این واقعه را کسی باور نکرد، زیرا بودند کسانی که از خارج و داخل به نفع دشمن جاسوسی میکردند و با توجه به سوابق، بیش از همه نام غلامحسین ابتهاج برده می‌شد. جنگلی‌ها او را در انزلی دستگیر و به جنگل اعزام کردند، موجی از خشم و نفرت در اطرافش برخاسته و اصرار می‌شد که در محاکمه و مجازاتش درنگ نشود. اما «احسان الله خان» و «رضا افشار» رئیس مالیه گیلان با مجازات وی مخالفت کرده و او را مرخص می‌کنند. ابتهاج پس از آزادی به کنسول انگلیس در رشت پناه برده و به کمک او راهی تهران می‌شود.

وی در تهران ابتدا منشی نخست‌وزیری (۱۳۰۰-۱۲۹۹خ)، و پس از آن منشی استانداری گیلان (۱۳۰۱-۱۳۰۰خ)، و سپس در سال ۱۳۰۱ به وزارت فواید عامه منتقل می‌شود. در وزارت فواید عامه به دستگیری مشاور آمریکایی «کلنل موریس» تعیین شد. سرانجام در سال ۱۳۰۷ وی به سبب نادرستی از این پست برکنار می‌شود.

غلامحسین ابتهاج مدتی نیز در کمپانی «اولن» سازنده راه آهن در جنوب ایران مشغول بکار بوده تا اینکه در سال ۱۳۱۰ به استخدام وزارت خارجه درمی‌آید. در سال ۱۳۱۰ خورشیدی با سمت دبیر اول سفارت ایران در لندن راهی انگلستان

می شود و در سال ۱۳۱۱ با همین سمت به قاهره می رود. وی بعلت دخالت و راهنمایی شرکت انگلیسی «ادسی» در رابطه با امتیازنامه این شرکت با دولت ایران مدتی از کار معلق می شود.

ابتهاج در سال ۱۳۱۳ به وزارت کشور منتقل شده، سپس مدیر اداره سیاحان و همچنین رییس کلوپ جهانگردی ایران می شود. او در سال ۱۳۱۵ برای تنظیم امور جهانگردی سازمان «این توریست» به مسکو سفر می کند. مشاغل بعدی ابتهاج ریاست امور شهر و معاونت شهرداری بوده و عاقبت شهردار تهران می شود و در همین شغل است که پرونده خدمات دولتی او برای همیشه بسته شده و تا آخر عمر با بدنامی زندگی می کند. پرونده اختلاسی که «محمودی» باز پرس دیوان کیفر برای او تشکیل داده حاکی از چهل میلیون ریال اختلاس از اموال دولتی است که از پرونده معاملات قیر، تصرف غیرقانونی اموال شهرداری و اراضی بلوار شهر کرج و معامله اراضی مهمانخانه شهرداری برای ابتهاج حاصل شده است.

در زمان نخست وزیری رزم آرا، به استناد قانون «تصفیه کارمندان دولت» مصوب اول تیرماه ۱۳۲۸ خورشیدی ابتهاج در بند «ب» قرار گرفته و به خدمت او در مشاغل دولتی پایان داده می شود.

غلامحسین ابتهاج در دوره های ۱۶ و ۱۹ مجلس شورای ملی بنماینده گی از بندر انزلی و لاهیجان تعیین می شود.

او سرانجام در مرداد ماه سال ۱۳۴۴ خورشیدی در سن ۶۶ سالگی وفات یافت.

م: ۱- فخرانی، ابراهیم. سردار جنگل.

۲- جامی، ن. گذشته چراغ راه آینده است.

۳- اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی، انتشارات مجلس شورای ملی.

۴- شیفته، نصرالله. رجال بدون ماسک ایران.

۵- قاسمی، ابوالفضل. صد خانواده حکومتگر ایران.

۶- بیست و هشت هزار روز از تاریخ ایران و جهان، ضمیمه روزنامه اطلاعات، شماره ۳۵۸.

ابراهیمی، ابوالقاسم [شیخ، سرکار آقا]



ابوالقاسم ابراهیمی فرزند حاج زین العابدین در سال ۱۲۷۴ خورشیدی تولد یافت. وی پس از پدر، در سال ۱۳۱۹ خورشیدی جانشین وی و پیشوای «شیخیه» گردید و مدت ۲۹ سال این سمت را داشت. او مردی کارداران و کارآمد در امور شیخی گری بود و چون زمان و ابزار کار و رسانه های روز را می شناخت، با شیوه نوینی به اداره امور مریدان خود می پرداخت.

برای آشنایی با طرز تفکر او بهتر است جوابی را که وی در دفاع از شیخیگری به «سید حسن تقی زاده» داده است در اینجا بیاوریم. «تقی زاده» به عنوان ایراد به اندیشه و پندارهای شیخیه می نویسد: «از آن جمله برای مثال اسامی که ملائکه درج می کند کافی است مانند ملکی که اسم او دارای حروف را و نون و ده غین متوالی در آخر نیل است و ملائکه دیگر مانند ظلطعائیل و حصدغائیل و هکتائیل و هکخائیل و هکذا که از ترتیب حروف جعل و موهومات جفری ساخته است و خلف معروف او در کتاب بزرگ دیگری که بعنوان شرح بر قصیده عبدالباقی افندی موصلی نوشت و در سنه ۱۲۷۰ قمری در تهران به طبع رسید برای مدینه علم که لابد در آسمان است بیست و دو محله شمرده و در وسط محله بیست و دوم ۱۶۰ کوچه به اصطلاح او بند ذکر کرده با نام و نشان و صاحب هر یک از آن بندها را با

اسمی عجیب که شبیه به کلمات مهمل و هذیان و مرکبات جعلی از حروف تهجی است یاد کرده است...»

ابوالقاسم ابراهیمی در کتاب عقیدتی خود به تقی زاده چنین پاسخ می دهد: «... این حقایق اسباب تعجب حقیر شد که چطور آن حقایق را خرافه پنداشته اند و مثال آورده اند به بعضی از اسماء ملائکه مثل هکتائیل و هکخائیل و حصدغائیل و چند اسم دیگر از این قبیل که آن بزرگوار از اساتید فن روایت فرموده باشند یا خود استخراج فرموده باشند و برای اهل علمش ذکر فرموده اند و مورخ محترم فرض کرده اند همه علم همین علوم مادی است و دیگر علمی نیست ولی اینطور نیست این مطالب هم علمی است و علم استخراج اسماء ملائکه که جمیع امور این عالم بر دست آنها جاری می شود که یک طریقتش هم از راه علم جفر است و گاهی این علم بنام علم سیمیا خوانده می شود... و همچنین از لفظ مدینه علم تعجب کرده اند و استهزا نموده اند و نوشته اند (لابد در آسمان است) و معلوم است که العیاذ بالله مقصودشان استهزاء به فرمایشات جد بزرگوارشان است نه تنها شیخ و سید (منظور شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی بنیانگذاران شیخیه است) که دو نفر از بندگان کوچک جد بزرگوارشان و ائمه اطهارند. تعجب است ایشان که اهل علم و مطالعه هستند آیا این همه اخبار که در آسمان و در غیب این دنیا خداوند شهرها خلق فرموده و چه جمعیت ها و بهشت ها و قصرها و دروازه ها و لشکر در آنها قرار داده ندیده اند... این ستارگانی که در آسمانند شهرهایی هستند مثل شهرهایی که در زمین هستند که هر شهری مربوط به عمودی از نور است که طول آن عمود در آسمان به اندازه مسیر دوپست و پنجاه سال است. آیا اسامی شهرهای جابلقا و جابلسا که در هورقلیا هستند و انبیاء و حکماء قدیم خبر از وجود آنها داده اند و آل محمد علیهم السلام در اخبار خودشان تأیید فرموده اند نشنیده اند پس اشکالی ندارد که شهر در آسمان هم باشد و شهر هر جا باشد خانه ها دارد پس محله ها دارد و محله ها راه ها بهم دارد که کوچه ها خواهد بود و البته هر محله سرپرست و کدخدا دارد و شهر حاکم دارد و شهرها پادشاه دارند و پادشاه عساکر خدم دارد و ملک خدا در همه جا بر نظم و نسق واحد است...»

شیخ ابوالقاسم ابراهیمی در مباحثه ای که با «محمد باقر فلسفی» نماینده مرجع تقلید تشیع انجام می دهد (۱۳۲۸خ) شیخی گری را پیرو اصول تشیع می خواند و رکن رابع را که «اصل الاصول شیخیه» است دگرگون کرده و می گوید: «اینکه مراد ما از رکن رابع شخص معینی است تهمتی است که به ما بسته اند و شایعه ایست که برای تشویش اذهان و القاء اختلاف و دشمن نمودن حکام و علما با ما نموده اند... نظر مذهبی حقیر همان نظر مذهبی

شماست...»

درباره خصوصیات اخلاقی او «مهدی بامداد» در شرح حال رجال ایران می نویسد:
 «نامبرده مردی بود تربیت شده، خیلی تمیز، دارای مبادی آداب، متین و مهربان...»
 از تألیفات او «فهرست کتب مشایخ» در دو جلد را می توان نام برد که در شهر
 کرمان چاپ شده است.
 شیخ ابوالقاسم ابراهیمی «سرکار آقا» در سال ۱۳۴۸ خورشیدی در سن ۷۴ سالگی
 درگذشت.

م: ۱- قاسمی، ابوالفضل، صد خانواده حکومتگر ایران.
 ۲- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، ج/۵.

اتابکی، احمد [مشیراعظم]

احمد اتابکی ملقب به [مشیراعظم] فرزند حجت الاسلام حاج سیدجواد است.
 او دارای تحصیلات قدیم در حدود سطح بوده و از ملاکین شمرده می شود. حاج میرزا
 احمدخان در دوره پنجم مجلس شورای ملی که طی آن بازی «جمهوریت» و «ماده واحده
 انقراض سلطنت قاجاریه» از طرف رضاخان به مجلس پیشنهاد شد، که اولی رد و دومی
 تصویب گردید نماینده مردم فسا بود. دوره پنجم مجلس یکی از حساسترین ادوار مجلس
 شورای ملی بوده است و بهترین محک سنجش شهامت و ایستادگی مردان سیاسی ایران
 بحساب می آید. در این دوره «سیدحسن مدرس» فراکسیون «اقلیت» و مخالف «رضا خان»
 را در مجلس تشکیل داد و در بازی جمهوریت (۱۸) موفق شد که طرح «رضا خان» را
 به شکست بکشاند. احمد اتابکی در کنار «مدرس» یکی از سرشناس ترین افراد مخالف
 جمهوری بوده است که در مجلس نیز همین موضع را حفظ می کند.

اتابکی در کابینه «مستوفی الممالک» (خرداد ۱۳۰۵) به مقام وزارت پست و
 تلگراف رسید و در ترمیم کابینه نیز (شهریور ۱۳۰۵) همچنان در پست خود باقی ماند.

م: ۱- شجعی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی.

۲- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران.

۳- سالنامه دنیا، سال شانزدهم. صاحب امتیاز عبدالکریم طباطبایی.

اتابکی، محمد صادق

محمد صادق اتابکی فرزند، «وکیل السلطنه محمد قاسم» در سال ۱۲۶۶ خورشیدی در «تهران» متولد شد. او برادرزاده «میرزا علی اصغرخان اتابک» بود. تحصیلات ابتدایی خود را در ایران گذرانیده سپس برای ادامه تحصیل به «روسیه» رفت. در «روسیه» دوره متوسطه و همچنین عالی تحصیل را گذرانیده و پس از پایان تحصیلات خود به ایران بازگشت.

اتابکی پس از بازگشت به ایران به سمت معلمی و مترجمی و سایر کارهای دولتی در قنصلگریهای خارجی و وزارت خارجه و ادارات دولتی و موسسات فرهنگی به کار پرداخت. در ۷ سال پایان عمر در دبیرستان نظام و دانشکده افسری تدریس تاریخ و ادبیات فارسی را عهده دار بود، در ضمن در وزارت کشاورزی نیز خدمت می کرد.

محمد صادق اتابکی در ۲۵ فروردین سال ۱۳۲۵ خورشیدی درگذشت. آثار بجا مانده

از وی عبارتند از:



۱- اردوکشی نادرشاه به هندوستان.

۲- دستور کشت ذرت.

۳- جنگ شاهپور ذوالا کتاف و امپراطور روم.

۴- کمکهای اولیه در موقع جنگ و صلح.

م: ۱- مشار، خانابابا. مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۳.

اجاق، حسن [سید]

سید حسن کزازی معروف به «اجاق» فرزند حاج سید اسماعیل اجاق در سال ۱۲۴۸ خورشیدی بدنیا آمد.

او دارای تحصیلات قدیم در حدود مدرسی و از منسوبین به طریقه نعمت الهی است. در دوره پنجم مجلس شورای ملی، سید حسن اجاق از کرمانشاه به وکالت مردم برگزیده شد. در این دوره مرحوم «سید حسن مدرس» رهبری جناح اقلیت را بعهده داشت و از مخالفین جدی «رضا خان» سردار سپه محسوب می شد و در همین دوره مجلس بود که ماده واحده خلع قاجاریه از سلطنت و تشکیل مجلس مؤسسان طرح و تصویب شد؛ (۹ آبان

۱۳۰۴). سید حسن اجاق در مجلس پنجم جزء گروه اقلیت و در کنار مدرس بود. هنگامیکه «احمد شاه قاجار» در اروپا بسر می‌برد و مرحوم «مدرس» و سایر آزادیخواهان تلاش می‌کردند که وی را دوباره بر تخت سلطنت نشانده و دفع شر «رضا خان» کنند، «رحیم‌زاده صفوی» در ملاقات خود با «احمد شاه» در «نیس» از قول «مدرس» می‌گوید: «هرگاه ما بتوانیم تا دو میلیون تومان اعتبار در دست داشته باشیم به مجرد ورود اعلیحضرت همایونی به پشتکوه، یک قوه عشایری آماده خواهید یافت و از آن اعتبار، کسر و نقصان آن قوه جبران خواهد شد. از طرفی برای آنکه راه عزیمت اعلیحضرت از حدودی نباشد که کمپانی بهانه‌جویی کند، قوای تبلیغاتی ما راه کرمانشاه را آماده ساخته و «سیداجاق» تعهد کرده است ایلات و مردم آن سمت را برای خدمتگزاری اعلیحضرت آماده داشته باشد...». سید حسن اجاق در کرمانشاه رابط بین «احمد شاه» قاجار و «سیدحسن مدرس» بود. نامه‌ها و پیامهای «احمد شاه» توسط «رحیم‌زاده صفوی» برای سید حسن اجاق در کرمانشاه ارسال می‌شد و او آنها را به «مدرس» می‌رساند. پس از چندی این روش برای قوای انتظامی کشف شد و سید حسن اجاق تحت مراقبت قرار گرفت.

سید حسن اجاق طبق تعریف «ملک الشعراء بهار» مردی روحانی، کریم، نوعپرور و مستغنی بود.

مرکز تحقیقات کاپیتان سردی

م: ۱- شجعی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی.

۲- رحیم‌زاده صفوی. اسرار سقوط احمد شاه. به کوشش بهمن دهگان.

۳- ملک الشعراء بهار، محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران.

احسان‌الله خان [دستدار]

احسان‌الله خان که در ایام نوجوانی تا حدودی زبان فرانسه آموخته بود، تا قبل از جنبش مشروطه در ایران، معلم فرانسه فرزندان «حاجی میرزا یحیی خان املشی» بود. در آغاز مشروطه به سلک مجاهدین مشروطیت درآمد. او در این دوره از حیات خویش، مجاهدی شجاع و فعال، و آزادیخواهی از جان گذشته بشمار می‌آمد.

پس از جنگ جهانی اول و ورود قوای اشغالگر روسیه به ایران، او نیز به‌مراهی بسیاری از آزادیخواهان به مهاجرت رفت و پس از اندک توقفی در کرمانشاه تهران مراجعت کرد.

مجاهدین دوران مشروطه و آزادیخواهانی که از انحراف اصول مشروطیت در ایران و نفوذ عوامل خارجی و طرفداران استبداد در هیأت حاکمه ایران بتنگ آمده و خواستار حکومتی ملی و مستقل بودند، در سال ۱۳۳۵ قمری هسته تشکیلات سری و محرمانه‌ای را تحت عنوان «کمیته مجازات» پی‌ریزی کردند. این کمیته ابتدا به همت «ابوالفتح زاده» و «منشی زاده» و «مشکوة الممالک» تشکیل شد و بعدها «علی اکبر ارداقی» و «عمادالکتاب» نیز به این هیأت پیوستند.

هدف این کمیته از میان برداشتن خائنین، عوامل خارجی و کسانی بود که سد راه اجرای اصلاحات وطنخواهان بودند. این جمعیت سری، ابتدا دست به ترورهای زد که موافق هدف اعلام شده آنان بود. ولی اندک‌اندک با نفوذ عوامل مشکوک در کمیته، ترورها صورت تصفی‌ه حساب سیاسی و شخصی پیدا کرد، که سرانجام منجر به فروپاشی تشکیلات و دستگیری و اعدام عده‌ای از سران آن شد. کمیته مجازات در ترور این افراد دست داشت: «میرزا اسماعیل خان» رئیس انبار غله، «متین السلطان ثقفی» مدیر روزنامه عصر جدید، «آقا سید محسن مجتهد» داماد مرحوم «آیت الله بهبهانی»، «منتخب الدوله» خزانه‌دار کل و «کریم دوانگر». قابل ذکر است که «کریم دوانگر» ضارب «حاج شیخ فضل الله نوری» (قبل از فتح تهران)، خود یکی از عوامل مهم کمیته مجازات بود که ترورها با دست او آغاز شده بود. لیکن پس از مدتی با توجه به فقر مالی و مراجعات مکرر جهت اخذ وجه از روسای کمیته و جواب منفی شنیدن، تلاش می‌کند که با وصل شدن به «وثوق الدوله» اسرار کمیته مجازات را فاش نماید؛ که مهلت نیافت و بدست رفقای خود ترور شد.

احسان‌الله خان که عملیات چنین کمیته‌ای را با اهداف و آرمانهای خود منطبق می‌بیند، تلاش می‌کند که به نوعی به کمیته مزبور وصل شود. ولی از آنجا که اعضا کمیته مجازات، مخفی و ناشناخته بودند تصمیم می‌گیرد که با یک حرکت خودسرانه و ناگهانی توجه اعضاء کمیته را بخود جلب نماید. او به اتفاق «حسین‌الله» که از مجاهدین صدر مشروطیت و چهره معروفی در بین مشروطه‌خواهان بود دست به ترور «آقا سید محسن مجتهد» می‌زند. «عمادالکتاب» که از سران کمیته مجازات بود در اعترافات خود پس از دستگیری، از قول «حسین‌الله» واقعه ترور را چنین نقل می‌کند: «ما امروز به درب خانه میرزا محسن رفتیم و تحقیق کردیم معلوم شد از منزل خارج شده است قبلاً در محلی مقداری عرق نوشیدیم و سپس من (حسین‌الله) به اتفاق احسان‌الله خان در کمال جلدی و چالاکی حرکت کردیم و حاج علی عسکر هم دنبال ما آمد تا رسیدیم به جلوخوان مسجد شاه که میرزا

محسن سوار بر الاغ در معیت جمعی از مریدانش در حرکت بود پس از عبور از مسجد شاه از در مسجد شاه خارج شده در سر راه به آقای میرزا محسن برخورد کردیم. احسان الله خان یواشکی از من سؤال کرد بزنم؟ من به او جواب دادم و اسلحه برونیک را بیرون آوردم و شلیک نمودم تیر اول خارج نشد و من تا زفتم فشنگ را از برونیک خارج کنم احسان الله خان از پشت سر من میرزا محسن را هدف گلوله قرار داد و من هم بدنبال او تیری خالی کردم و برگشتم دیدم احسان الله خان در حرکت است. پس از اینکه اطمینان حاصل کردم کار میرزا محسن خان تمام شده است عباى احسان الله خان را که با یک شانه فشنگ روی میز افتاده بود برداشته به احسان الله خان ملحق گردیدم...». «عمادالکتاب» در دنباله اعترافات خود چنین اظهار می‌دارد:

«... روز دیگر ابوالفتح زاده از فرط خوشحالی روی مرا بوسید و سپس جلسه‌ای در منزل منشی زاده تشکیل و در خصوص همکاری حسین خان لله و احسان الله خان و همکارانش بحث و تبادل نظر شد و قرار شد فعلا این عده دورادور مطیع و فرمانبردار کمیته باشند...» احسان الله خان که در این مدت غالباً در منزل «معتصم الملک» پیشکار «نصرت الدوله» بسر می‌برد، در اثر بی احتیاطی «مهدی خان» خواهرزاده «حسین خان لله» که در ابتدای خیابان سعدی فعلی آرایشگاه مردانه داشت، مورد شناسایی مأمورین نظمی قرار گرفت و بازداشت شد اما با تهدیداتی که از طرف رؤسای کمیته مجازات نسبت به «عبدالله بهرامی»، رییس تأمینات اعمال شد، او دستور آزادی احسان الله خان و چند نفر دیگر از اعضای کمیته مجازات را صادر کرد. پس از آن، به هنگام دستگیری اعضای کمیته مجازات در ۲۱ مرداد ماه ۱۲۹۶ با فرار احسان الله خان به گیلان، پرونده فعالیت او در کمیته مزبور بسته شد.

احسان الله خان به رشت گریخت و به نهضت جنگل پیوست. او بوسیله شخصی بنام «محمود رضا» که از همشاگردیهای «میرزا کوچک خان» و از طلبه‌های مدرسه جامع رشت بود به «میرزا» معرفی شد. «محمود رضا» با احسان الله خان روابط صمیمانه‌ای داشت و اندیشه‌های این دو نفر در مورد «انقلاب» تقریباً شبیه به هم بود. احسان الله خان بعزت ابراز لیاقت بزودی از نزدیکان و معتمدین «میرزا کوچک خان» شد و با همه اصراری که «وثوق الدوله» برای تسلیمش می‌کرد، «کوچک خان» به تسلیم کردنش رضایت نداد.

احسان الله خان که از ابتدای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تحت تأثیر افکار تند و انقلابی بلشویکها قرار داشت، در این زمان تلاش می‌کرد که به مرکزیت جنبش گیلان نزدیک شده و

افکار تند و چپ‌روانه خود را بر جنبش حاکم نماید. او هر چه بیشتر به مقامات شوروی نزدیک شد، با آنان باب مراوده و مکاتبه را باز نمود و خود را یکی از کمونیست‌های دو آتش ایران معرفی کرد. در حالیکه در «کمیترن» به احسان‌الله خان «باکونین» ایران لقب داده بودند، یعنی او را آنارشینست مشهور ایران می‌شناختند. افکار و اندیشه‌های کمونیستی احسان‌الله خان با تفکر مذهبی و ناسیونالیستی «میرزا کوچک خان» هیچ سازشی نداشت و سرانجام با وقوع کودتای سرخ در نهضت جنگل، احسان‌الله خان از دشمنان سرسخت «میرزا کوچک خان» شد. این کودتا ضربه‌ای سخت بر پیکر جنبش جنگل فرود آورد و رهبری نهضت را به شکل ملوک‌الطوایفی در آورد.

سرانجام احسان‌الله خان فریب توطئه «ساعداالدوله» پسر «سپهسالار تنکابنی» را خورده و خودسرانه با نفراتش برای فتح تهران عازم می‌شود. «ساعداالدوله» به وی گفته بود که چنانچه از راه تنکابن به تهران حمله شود او حاضر است واحدهای چریکش را در اختیار بگذارد. لذا احسان‌الله خان بفرماندهی سه هزار نفر روس و ایرانی در اردیبهشت ماه ۱۳۰۰ خورشیدی بدنبال اجرای این نقشه رفت و هنوز از محلی بنام «پل زغال» دور نشده بود که ناگهان نیروی قزاق بفرماندهی «رضا خان» سردار سپه و واحدهای جنگی «ساعداالدوله» از دو طرف او را محاصره کردند و جنگ سختی بینشان درگرفت که منتهی به هزیمت نیروهای احسان‌الله خان شد. احسان که بزحمت جانش را از خطر نجات داده بود به رشت مراجعت کرد و نیروهای متواری شده وی را «ساعداالدوله» یک‌یک و دسته‌دسته با فرصت کافی خلع سلاح کرد. بالاخره با توافقهایی که بین دولتین انگلیس و شوروی شد، طومار حیات سیاسی نهضت جنگل نیز درهم پیچیده شد و قوای دولت مرکزی ایران با یک‌یورش، جنبش انقلابی جنگل را خاموش کرد. «میرزا کوچک خان» بهنگام فرار از مهلکه در کوه‌های پرفرف ایران از سرما یخ بست و عده‌ای تسلیم قوای دولتی شدند، عده‌ای نیز به شوروی گریختند.

احسان‌الله خان جزء دسته سوم بود. او به‌مراه «حاجی محمد جعفر کنگاوری» «رضا خواجوی»، «سید ابوالقاسم دره» و تعداد دیگری از سران نهضت با کشتی به باکور رفتند و عمری در آن کشور با مقرری ماهیانه‌ای که از طرف دولت شوروی برایشان معین شده بود زندگی کردند. عده‌ای گرفتار حبس و تبعید و تیرباران شدند، عده‌ای هم زیر قطار رفتند و... «حسن مهری» یکی از مجاهدین گیلان که از وضع مهاجرین ایرانی در بادکوبه اطلاعات جالبی داشت نقل می‌کند که روزی احسان‌الله خان و «حاجی محمد جعفر

کنگاوری» به ملاقات «نریمان اف» صدر کمیسرهای ملی آذربایجان رفته بودند تا درباره انقلاب کشور خود و ارزیابی نسبت به جریانهای گذشته بحث کنند. «کنگاوری» مانند روتیه همیشگی اش در گیلان، کلتی به کمر بسته و چموشی پیاداشت. «نریمان اف» که از لحن سخنانش پیدا بود که استهزاء آمیز است، به «کنگاوری» چنین می گوید: «آقای حاجی محمد جعفر! آمده ای باد کوبه را فتح کنی؟». «کنگاوری» که از این سؤال متعجب می شود، می پرسد چطور؟ «نریمان اف» که از غضب کمی سرخ شده بود جواب می دهد: «مگر نمی دانید حمل اسلحه برای افراد غیرمسئول ممنوع است؟ این کلت را چرا شما در شوروی بکمر بسته اید؟ اصلاً شما با این اسلحه اینجا چکار می کنید؟ و چرا در ایران نماندید تا مورد استعمال برای این طپانچه داشته باشید؟»

روش دولت شوروی با مهاجرین کم و بیش توهین آمیز و بد بود. کما اینکه «عبدالله بهرامی» در خاطرات خود از عاقبت کار احسان الله خان در شوروی می نویسد: «... از آنجا [شوروی] گاهی [احسان الله خان] بتوسط مسافرین و آشنایان برای من پیغام می فرستاد و در همانجا تأهل اختیار کرده و دارای چندین پسر شده بود که در قشون سرخ خدمت می کردند. اخیراً معلوم شد که در یکی از تصفیه های معمولی بالشویک او را هم توقیف و تبعید نموده و در محبس فوت کرده است».

مرکز تحقیقات کهنه سواران روسی

- م: ۱- فخرانی، ابراهیم. سردار جنگل.
 ۲- راثین، اسماعیل. حیدرخان عمو اوغلی، ۲ جلد.
 ۳- صدر، محسن. خاطرات صدرا لاشراف.
 ۴- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱/ ۶۹.
 ۵- ملک الشعراء بهار، محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱.

احسانی طباطبائی، محمد علی [سرتیپ، دکتر]

سرتیپ دکتر محمد علی احسانی طباطبایی فرزند «محمد رضا» مشهور به «سید میرزا» در سال ۱۲۸۲ خورشیدی متولد شد. تحصیلات ابتدایی خود را در «اصفهان» گذراند، سپس به «تهران» آمد و دوره کامل متوسطه را در مدرسه «دارالفنون» شعبه علمی و دانشکده پزشکی را در سال ۱۳۱۰ خورشیدی به اتمام رسانید و بدریافت دیپلم دکترای طبی و تخصص در

بیماریهای عفونی نائل آمد. دکتر محمدعلی احسانی طباطبایی به مدت ۳۰ سال در طب نظام از درجه سرگردی تا سرتیپی خدمت نمود و مشاغل مختلفی از جمله پزشک گردان و هنگ و سرلشکر و معاونت بهداری ارتش و بمدت چند ماه کفالت بهداری ارتش را بعهده داشت. در ۲ سال آخر خدمت خود مأمور امور بازرسی بهداشت و سایر امور اجتماعی در سازمان برنامه هفت ساله بود.

سرتیپ احسانی در سال ۱۳۳۹ خورشیدی بازنشسته شده، به شغل طبابت و نویسندگی پرداخت.

اثر بجا مانده از وی:

۱- چننه درویش در ۲ جلد

م: ۱- مشارخانیا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۴/۱.

احمد شاه قاجار



احمد شاه فرزند محمدعلیشاه قاجار در سال ۱۲۷۵ خورشیدی مطابق با ۲۷ شعبان ۱۳۱۴ قمری تولد یافت. مادرش «ملکه جهان» بود و پدرش محمدعلیشاه قاجار، در سال

۱۲۸۸ خورشیدی همزمان با ورود قوای مشروطه خواهان به تهران، از سلطنت خلع شد. پس از خلع پدر، احمدشاه در همان سال به تخت سلطنت جلوس کرد.

چند سال ابتدای سلطنت احمدشاه، بدلیل صغر سن، به کمک دو نایب السلطنه انجام امور سلطنتی گذشت. در آغاز «عضدالملک» قاجار، و پس از او «ناصرالملک قراگزلو» به نیابت سلطنت رسیدند.

احمدشاه قاجار در ۲۸ شعبان ۱۳۳۲ رسماً تاجگذاری کرد، و خود زمام امور سلطنت را بدست گرفت. او مردی وطن پرست و خواهان استقلال ایران بود. او که به چشم خویش عاقبت کار پدر مستبد خود را دیده بود، هرگز علاقه نداشت که با اتخاذ روش دیکتاتوری و استبداد، به همان سرانجام دچار گردد. در سال ۱۳۲۹ قمری، هنگامیکه پدرش محمدعلیشاه مخلوع، برای کسب مجدد سلطنت و حکومت به ایران آمد، او پادشاه بود و هیچ اقدامی در جهت کمک به پدر انجام نداد، تا اینکه دولت مشروطه موفق به سرکوب پدرش و نیروهای ضدانقلاب شد. واقعه اولتیماتوم روسیه برای اخراج «مورگان شوستر» مستشار امریکائی در سال ۱۳۲۹ قمری و اشغال نظامی آذربایجان به وسیله قوای متجاوز روسیه، عقد قرارداد خائنانه ۱۹۱۹ و ثوق الدوله با انگلستان، کودتای سوم ۱۲۹۹، نخست وزیرری سردار سپه در مهر ۱۳۰۲، همه وقایع مهلکی هستند که در هنگام سلطنت کوتاه مدت او بوقوع پیوست.

پس از اعلام مفاد قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله، احمدشاه در کنار منیون و آزادیخواهان ایران فرار گرفت و مخالفت صریح خود را با این قرارداد اعلام کرد. او در مجموع طرفدار نوعی سیاست موازنه منفی در روابط خارجی بود، و برای ایجاد این موازنه دست دوستی بجانب دولت سوسیالیستی تازه تولد یافته شوروی دراز کرد، ولی این دولت جوان، بسیار پرشور و انقلابی بود و نمی توانست با پادشاه و پادشاه زاده ها دوستی کند.

احمدشاه به عمده عناصر انگلیسی (آنگلوفیل) را از دربار خود دور می کرد و در عوض از سوسیالیستهای نظیر «سلیمان میرزا اسکندری» حمایت می کرد. این نوع حمایت از سوسیالیستها بود که سبب شد مرحوم مدرس بگوید: «پادشاهی که به سوسیالیسم رأی بدهد خودبخود منزل است». احمدشاه غافل بود از اینکه این سوسیالیستها دست در دست سردار سپه دارند و با او پیمان به قدرت رسیدن و حاکمیت بسته اند.

دولت انگلستان که از طرفی نمی توانست پادشاه مستقل و مخالف قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله را در ایران تحمل کند، و از طرف دیگر میل آن دولت بر استقرار یک حکومت مرکزی مقتدر در ایران قرار گرفته بود، سرانجام با حمایت از یک افسر قزاق بنام «رضاخان

میر پنج» تدارک یک کودتای نظامی را در ایران دید. این کودتا در سوم اسفند ۱۲۹۹ به سرکردگی «رضاخان میر پنج» و «سیدضیاءالدین طباطبائی» (روزنامه‌نگار مشکوک الهویه سیاسی) با اشغال نظامی تهران توسط دیویزیون قزاق مستقر در قزوین بوقوع پیوست.

پس از کودتا و سقوط کابینه فتح‌الله اکبر (سپهدار رشتی)، دولت کودتا بر سرکار آمد و این کابینه که در تاریخ ایران بنام «کابینه سیاه» مشهور است پس از حدود چهار ماه ساقط شد، طی این مدت رضاخان با یکپارچه کردن قوای نظامی ایران موفق شد به صورت یک فرمانده محبوب نظامی متجلی گردد. او از این محبوبیت استفاده کرده و ابتدا با سرکوب شورش‌های مختلف و از بین بردن ملوک‌الطوایفی و تأمین امنیت برای مردم ایران خود را به صورت منجی ایران نشان داد. و سپس با نمایش‌های مذهب‌گرایانه از قبیل شرکت در دسته‌های سینه‌زنی و رفتن به اماکن مذهبی با سروپای برهنه و... توجه روحانیون و عناصر مذهبی را نیز بخود جلب نمود.

رضاخان طرفدارانی نیز در مجلس و در سطوح مختلف سیاسی و مذهبی ایران بدست آورد، با دولتهای مختلف به مخالفت برخاست و مدارج ترقی را از وزارت جنگ شروع کرد و پس از آن در مهر ماه ۱۳۰۲ حکم نخست‌وزیری را از احمدشاه گرفت.

در مدت رئیس‌الوزرائی سردار سپه، کشمکشهای نهانی بر سر قدرت بین او و احمدشاه جریان داشت، رضاخان ابتدا «جمهوری» شدن ایران را مطرح کرد و با بیان این نکته که جمهوری مترقی‌تر از سلطنت است می‌خواست که حریف را از میدان بدر کرده و به ترفندهایی پست مادام‌العمر ریاست‌جمهوری را مانند «مصطفی‌کمال آتاتورک» از آن خود سازد. این حيله سردار سپه با ایستادگی مرحوم «مدرس» در مجلس و غوغای مردم که نمی‌دانستند جمهوری چیست بلکه فقط این شیوه حکومت سیاسی را مخالف مذهب خود تشخیص می‌دادند، عملی نشد و سردار سپه به اندیشه قبضه سلطنت در ایران افتاد.

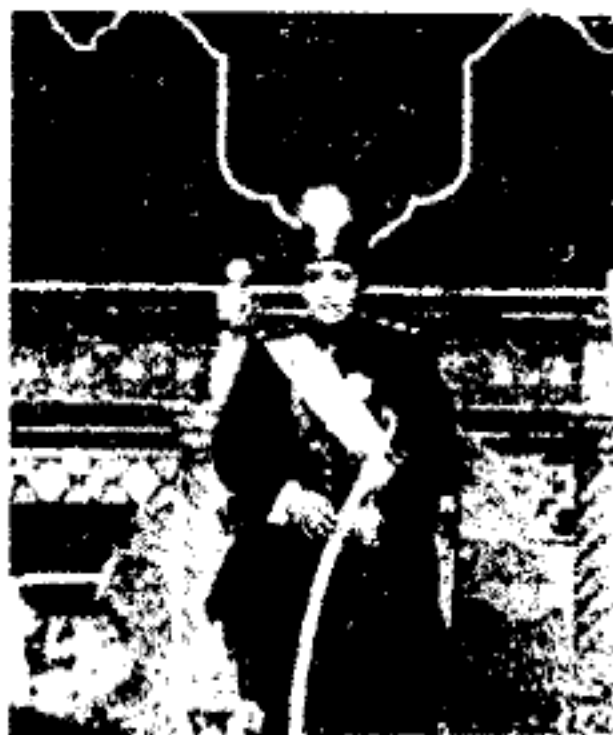
احمدشاه قاجار خود می‌گفت که می‌خواهد طبق قانون اساسی ایران عمل کند و کاری خلاف قانون انجام ندهد اما واقعیت این است که حتی در سمت پادشاه مشروطه نیز او قدرتی ضعیف و ترسو بود. در مقابل فشارهای سردار سپه، سه بار به مسافرت فرنگ رفت و هر بار مدتی در اروپا اقامت نمود.

سرانجام طومار پادشاهی احمدشاه قاجار در جلسه تاریخی آبان ماه ۱۳۰۴ در مجلس شورای ملی با تصویب ماده واحده خلع قاجاریه از سلطنت و سپردن حکومت موقتی به رضاخان پیچیده شد. احمدشاه خود در تحلیلی برای «رحیم‌زاده صفوی» این واقعه را چنین

بازگو می‌کند: «و اما در این سفر، من با مخاطرات بزرگتری روبرو شدم، زیرا یک سیاست خارجی نیرومند در مقابل بود و سیاستهای داخلی کور و جاهلانه. از طرفی برای پیش آمدن رضاخان و زمامداری او، فشار سخت و حتی تهدید خونریزی و تحریکات بود و از جانبی، افکار عمومی بر علیه من مسموم می‌شد و تبلیغات قوی در کار بود که شورش مصنوعی بر علیه دربار بسازند و من خبر داشتم که نغمه جمهوری را در همان روزها می‌خواستند بلند کنند. در آن حال یا می‌بایستی من از حدود قانونی تجاوز نمایم و دست به آنتریک و دسیسه برم و به یک سیاست خارجی دیگری تکیه نمایم که البته در صورتی هم که یقین به موفقیت داشتم، برای من پسندیده نبود و خود را نزد تاریخ و ملت و نزد وجدان خود شرمنده می‌یافتم.»

بهنگام تشکیل مجلس مؤسسان (۱۳۰۴ خ)، او به صدور یک اطلاعیه بسنده کرد و مخالفت جدی با حکومت جدید نمود (۱۹).

احمدشاه قاجار سرانجام در ۲۶ رمضان ۱۳۴۸ قمری در فرانسه بدلیل بیماری کلیه فوت کرد و جنازه او طبق وصیتش در کربلا دفن شد. هنگام ورود جنازه، در بغداد کلیه سفارتخانه‌های مقیم بغداد (غیر از سفارتخانه ایران که بیرق آن تمام افراشته بود) بیرقهای خود را به احترام ورود جنازه، نیمه افراشته نموده احترامات رسمی معمول گردید، و از طرف دولت عراق نیز احترامات نظامی بوسیله گارد احترام بعمل آمد.



احمدشاه قاجار به هنگام
جلوس بر تخت سلطنت



احمدشاه و محمدحسن میرزا ولیعهد

۱- مگی، حسین. زندگانی سلطان احمدشاه.

۲- رحیم‌زاده صفوی. اسرار سقوط احمدشاه.

۳- بهنود، مسعود. دولتهای ایران از سید ضیاء تا پختیار.

احمدی، احمد [پزشک]

احمد احمدی مشهور به پزشک احمدی فرزند محمدعلی در حدود سال ۱۲۶۱ خورشیدی در مشهد تولد یافت.

نام پزشک احمدی برای رجال سیاسی معاصر ایران، نامی آشنا و بسیار وحشت‌انگیز است. پزشک احمدی طبیب مخصوص زندان قصر در دوران «رضاشاه» بوده و قتل‌های سیاسی بسیاری بدمست او و با تزریق آمپول هوا صورت گرفته است.

وی متهم به قتل «جعفر قلی‌خان بختیاری» (سردار اسعد)، «خان‌باباخان اسعد» (برادر سردار اسعد)، «محمد فرخی یزدی» (شاعر و مدیر روزنامه طوفان)، «دکتر تقی ارانی» (رهبر گروه کمونیستی ۵۳ نفر) و «تیمورتاش» (وزیر دربار رضاشاه) بود. پزشک احمدی تحت فرمان دوریس شهربانی، «آیرم» و بعد «مختاری» خدمت کرده است و این دوریس شهربانی عوامل کشتار، لختناق و سرکوب مخالفین «رضاشاه» بودند. بخشی از جنایات آنان مربوط به زندانیانی بود که از طریق قانونی نمی‌توانستند اقدام به نابودی آنان کنند، و ناچار با شیوه‌های بسیار محرمانه در زندان توسط پزشک احمدی بقتل می‌رسیدند.

پس از شهریور ۱۳۲۰ که نیروهای متفقین خاک ایران را اشغال کردند و «رضاشاه» پس از استعفا، از ایران تبعید شد؛ موقتاً آزادی‌های سیاسی در ایران دوباره طلوع کرد، و در اثر فشار افکار عمومی و شجاعت برخی از دست‌اندرکاران دستگاه قضائی، از جمله آقای «دکتر جلال عبده» (۲۰) دادستان وقت دیوان کيفر، عاملین کشتار زمان «رضاخان» از قبیل پزشک احمدی، «سرپاس مختاری»، «مصطفی راسخ» و «حسین نیرومند» بپای میز محاکمه کشیده شدند.

پزشک احمدی پس از شهریور ۱۳۲۰ به عراق گریخته بود ولی پس از مدتی دستگیر شده و به ایران آورده شد.

در رابطه با قتل «جعفر قلی‌خان بختیاری»، دادستان دلایل مختلفی را به دادگاه ارائه داد که تعدادی از دلایل عبارت بودند از:

۱- نامه‌هایی بخط «سردار اسعد» که در زندان مخفیانه نوشته و در جعبه اصلاح خود جاسازی کرده بود، که پس از مرگ او و تحویل جعبه اصلاح به خانواده وی، یادداشتها کشف، و پس از شهریور ۱۳۲۰ همراه با شکوائیه‌ای تحویل مقامات قضایی شده است. متن این نامه‌ها نشان می‌دهد که مقامات زندان از اواخر اسفند ۱۳۱۲ تصمیم به قتل

«سردار اسعد» در زندان گرفته‌اند و غذای او را آلوده به سم می‌نمایند. وی در یکی از یادداشتها نوشته: «دوم فروردین ۱۳۱۳ - امشب در حال سلامت خوابیدم صبح بیدار شدم با اسهال سخت، قی گیج، خسته. علی‌حسین گماشته من با چند نفر از رفقای او که از شام من خوردند قی اسهال همه را از پا افکند. ناهار نخوردم. امشب شام که آوردند بطری آب بقدر یکمصد دانه چیزهای کبود رنگ خاکی توی آب بوده معلوم بود سم ریخته‌اند ولی حل نشده است. یاور عمادی صاحب‌منصب کشیک را خواستم به او نشان دادم که شما نظامی هستید من خدمات فوق تصور به ایران نموده‌ام و همچنین در طلوع اعلیحضرت پهلوی. چرا مخالف شرافت رفتار می‌کنید؟...»

۲- اظهارات و گواهی عده‌ای زندانی از قبیل «عباس قبادیان»، «کلهر»، «احمد همایون» و «علی دیوسالار» مبنی بر اینکه نامبردگان در آن تاریخ زندانی بوده و شنیده‌اند غذای مسموم به «سردار اسعد» داده شده و کسانی که از آن غذا خورده‌اند مسموم شده‌اند.

۳- اظهارات دکتر رسدبان یکم «محمد» فرزند زکی، پزشک زندان مبنی بر اینکه دیده‌است اشخاصی از غذای «سردار اسعد» خورده‌اند که بیمار و بستری شده و یکی از آنها پس از ابتلا به فلج آرسینکی فوت کرده است و «رسدبان وزیری» هم که از آن غذا می‌خورد سخت مریض می‌شود، و او همچنین اظهار عقیده کرد که دکتر احمدی در زندان داوطلب آدم کشی بوده است.

۴- اظهارات و گواهی «علی اصغر وزیری» پزشک زندان، مبنی بر اینکه: «از شام سردار اسعد خوردم سخت بیمار شدم و علی‌حسین و خلیل ملکزاد هم خوردند و مسموم شدند حالت استفراغ به ایشان دست داد».

۵- اظهارات «علی حسین منصوری» مبنی بر مسمومیت او در اثر خوردن از غذای «سردار اسعد».

۶- اظهارات «ابوالقاسم حایری» پزشکیار زندان، مبنی بر تأیید گفته‌های «علی حسین منصوری» و شهادت بر این مطلب که مدت چهار روز «سردار اسعد» از غذای زندان نخورده و از وی نان و پنیر گرفته است.

۷- گواهی و اطلاعات «محمد ابراهیم بیک» سرپاسبان زندان، که مراقب زندان شماره ۱ تأمینات و اطاق «سردار اسعد» بوده است، بدینقرار: «روزی که می‌خواستند سردار اسعد را به زندان شهر بیاورند تمام روزنه و سوراخهای اطاق او را بدستور رییس زندان گرفته و کوچک‌ترین منفذی در در و دیوار و سقف زندان سردار باقی نگذاشته دستور اکید داده شد که

کسی جز دکتر احمدی اگر به اطاق سردار برود کمترین مجازاتش اعدام است. و او صریحاً اقرار می‌کند که در زمان نگهبانی وی دکتر احمدی چندین بار به اطاق سردار اسعد رفته است و دفعه اخیر که بعد از نصف شب بوده، دنبال دکتر احمدی به اطاق سردار می‌رود و به محض اینکه احمدی درب را باز می‌کند سردار نگاهی به احمدی کرده، می‌گوید: آمدی آقا انا لله و انا الیه راجعون. وی مشاهده کرده که دکتر احمدی گردی از کیف خود بیرون آورده، در آب ریخته و بوسیله انژکسیون به دست سردار اسعد تزریق کرده و خارج می‌شود.»

دادستان در پرونده فوق‌الذکر ۲۶ دلیل بر قتل عمدی «سردار اسعد» توسط پزشک احمدی اقامه می‌کند، که به برخی از آنها اشاره شد. در مورد قتل «فرخی یزدی» شاعر آزاده و وطنخواه نیز دادستان ۶ دلیل بر قتل عمد «فرخی» توسط احمدی ارائه می‌نماید. همچنین پزشک احمدی را عامل قتل «دکتر تقی ارانی» به دادگاه معرفی می‌کند.

«ارسلان خلعتبری» وکیل ورثه «سردار اسعد» نیز در دادگاه، اتهاماتی را به پزشک

احمدی وارد کرد (۲۱)

سرانجام دادگاه دیوانعالی جنایی، پزشک احمدی را قاتل عمدی «فرخی یزدی» و جعفر قلی‌خان بختیاری، شناخت و به اعدام محکوم نمود. و بالاخره بقول «سید احمد کسروی» وکیل مدافع پزشک احمدی در دادگاه، این «پلیدک» در سحرگاه یکی از روزهای سال ۱۳۲۲ خورشیدی در میدان توپخانه تهران به دار مجازات آویخته شد.

م: ۱- گلین، محمد و شریفی، یوسف. محاکمه محاکمه گران.

۲- معتضد، خسرو. پلیس سیاسی.

فدای خورشیدی

سید مبارک محضرت چهل و شش سالگی در ایران در خاندان

مبارک ایلی که مبارک بود در سن ۱۰۰۰ کینه با دوستی بی اولاد صغیر و بزرگ

در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰

از سن ۱۰۰۰ تا سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰

انسان عجم در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰

فدای خورشیدی در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰

فدای خورشیدی در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰

فدای خورشیدی در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰

فدای خورشیدی در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰

فدای خورشیدی در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰

فدای خورشیدی در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰

فدای خورشیدی در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰

فدای خورشیدی در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰

فدای خورشیدی در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰

فدای خورشیدی در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰

در طهران با نو فاطمه محمد در در چهار نفر همایونی پسران و بی بی بار بار در سن ۱۰۰۰
در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰ در سن ۱۰۰۰

تقریر پیش نویس
 موضوع پیش نویس
 پست
 پاکتویس کنندہ



شماره عمومی ۱۴۶
 جزو مدان
 پروندہ

تاریخ تقریر: ۱۳۲۱/۱۲/۲۱ تاریخ پاکتویس: تاریخ خروج: ۱۳۲۱

ای-ب-ک

ادارہ کھربانی
 دستخط: *[Signature]*
 درجہ: *[Rank]*
 ۲۳ ۴۹۶ ۴۴۴ ۵
 آن اداره بنیاداً و مستنداً
 ۲۱ ۹ ۴۳
 درجہ: *[Rank]*
 درجہ: *[Rank]*
 درجہ: *[Rank]*

[Signature]

دستخط: *[Signature]*
 ۱۱/۶

۲۸
[Signature]

(۹۰۳۰)



مختص وزیر

۲۵ / ۹ / ۴۴
۵۴۴۴ / ۶۶۷۰

ذات مختص

میرزا محمد علی (۳۵۴۰) عرفی، از ناظمین عهد پهلوی است

که در زمان ناصر شاه مقدم و سر دفتر بود. به طبع شعر و نثر کردیم که نثری بر طبع

است. او با میرزا محمد علی (۳۵۴۰) که نثر و شعر را به اعدام رسانید

و در کمال عجز از زنده ماندن و سرش را بر زمین گذاشت.

میرزا محمد علی (۳۵۴۰) از املاک ناصر شاه (۱۳۱۱) در املاک احمد شاه (۱۳۱۴)

که در آن زمان در آنجا بود که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

ان وقت که او که سر در راهش گذاشت و او را با او با او با او با او با او با او با او با او

میرزا محمد علی (۳۵۴۰) در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

میرزا محمد علی (۳۵۴۰) در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

بتاریخ ۳/۱۹/۳۰ ۱۳

شماره ۱۹۷۱۵



نخست وزیر
کارواندازان
وزارت معارف

وزارت کشور

عین غریبه بانوفاطمه همسر مرحوم پزشک احمدی کسه
به پیشگاه مبارک ملوکانه تقدیم نموده بضمیمه رونویس است
نزارش اداره کل شهر یاسی راجع بوضعیت خانواده نامبرده
داده است به پیوست فرستاده واستعلام میشود آیا برای
محل گذران بازماندگان پزشک مزبور ممکن است مساعدت
بعمل آورند تا فرزند آن ارباب تا مین امر معیشت بتوانند مشغول
تحصیل گردند. لاجلاً نخست وزیر

۱۳۵۵
۱۳/۱۰/۳۰

۶۷۸۹
(۱۰۰۰)

عین غریبه
۱۰/۷

بیت...

احمدی، سید منیرالدین

سید منیرالدین احمدی فرزند «فاضل کاشانی» در سال ۱۲۷۷ خورشیدی در «کاشان» متولد شد. تحصیلات ابتدایی خود را در آن شهر گذرانید و سپس برای ادامه تحصیلات به «تهران» آمد. او ابتدا در مدرسه «آلیانس» و سپس در مدرسه «سن لویی» و پس از آن در «دارالفنون» به مدت ۲ سال به تحصیل پرداخت. احمدی پس از پایان تحصیلات به تدریس «فیزیک» و «علوم طبیعی» در مدرسه «سیروس» مشغول شد و در ضمن به تکمیل تحصیلات انگلیسی خود در مدرسه امریکایی پرداخت. در سال ۱۲۹۶ خورشیدی به سمت عضو دارالترجمه در وزارت فرهنگ به کار پرداخت. پس از دو سال خدمت در فرهنگ به وزارت دارایی منتقل شد. همچنین در دوره اول دانشکده حقوق نام نویسی کرده پس از اتمام دوره آن به دریافت لیسانس نائل آمد. و سپس به خدمت در وزارت دارایی پرداخت.

اثر بجا مانده از وی:

۱- فیزیک دوره متوسطه

م: ۱- مشاره، خانیابا، مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۶.



احمدی بختیاری، عبدالحسین

عبدالحسین احمدی بختیاری فرزند «حاج ابوالفتح» ملقب به «سیف السلطنه بختیاری» و فرزندزاده «حسینقلی خان ایلخانی» در سال ۱۲۸۰ خورشیدی در «چهار محال بختیاری» بدنیا آمد.

در سال ۱۳۰۵ خورشیدی با سمت مترجم وارد خدمت وزارت دارایی شد و به عنوان معاون دایره عملیات به کار پرداخت. دو سال بعد به دادگستری منتقل شد و با سمت مستنطق شعبه ۶ دادسرا مشغول کار شد. او تا سال ۱۳۲۵ خورشیدی در مشاغل مختلف قضائی بود و پس از آن به بانک صنعتی و معدنی مأموریت یافت؛ و به عضویت هیئت مدیره آن بانک درآمد. در سال ۱۳۲۶ خورشیدی به ریاست بنگاه رفاه اجتماعی منصوب گشت و به مدت ۱۰ سال ریاست هیئت مدیره و مدیریت عامل سازمان بیمه های اجتماعی را عهده دار بود.

در سال ۱۳۳۷ خورشیدی به دادگستری بازگشت و به سمت ریاست شعبه ۱۱ دیوانعالی کشور منصوب شد. مدتی نیز ریاست هیئت سه نفری اصلاح قانون اراضی دولت و

شهرداریها و اوقاف را بر عهده داشت و چون تسلیم اوامر و دستورات خلاف مجریان امور نشد لذا از این کار کناره گرفته و در سمت ریاست شعبه دیوان کشور به کار ادامه داد.

احمدی طبع شعر داشت و اشعاری از وی در مجلات «مهر»، «ارمغان» و «آرمان» به چاپ رسیده است.

نمونه ای از اشعار وی این چنین است:

گذر کرد از زیر تاکی بلیند	یکی رویه اندر دیار حلب
نگه کرد هر سودر آغوش رز	فروخفته دوشیزگان عنیب!
یکی خوشه انگور رخسار دیده	فروزان چو پروین به هنگام شب!
یکی عقد برگردن تاک دید	درخسارنده چون برفلک ذوقنیب!
روانش بس فرسود از رنج راه	برون غرق آب و درون ملتنب
به حیلت همی خواست آرد بدست	یکی خوشه زان میوه منتخب
ولیکن از آن جایگاه بلیند	چو کوتاه می دید دست طلب
بپیچید بر خویش و شد خشمگین	به دندان لب خود گزید از غضب!
زنومیدی او را زبان شد دراز	به دشنام بگشود آنگاه لب!
که آه زین ترش غوره جانگزی	به طب دیدهم زوست صفرا و تب!
بسوزد از آن جسم و گشاید روان	فزاید وز آن رنج وزاید تعب!
حرام است آتش به فتوای شرع	شنیدم چنین از فقیهی عرب
چنان خوانده ام در «حبیب السیر»	چنین دیده ام در «مروج الذهب»
کسی را که مطلوب ناید بدست	از آن عیب جویی کند زین سبب
فرومایه مردی بخواند از حسد	ادیبی گرانمایه را بی ادب
ادب چون در او مرد دانا ندید	نیامد ز گفتارش او را کرب
چنین است آئین ناپسخردان	ز بد گوهران بد نباشد عجب
مجبوسی از فرومایگان مردمی	که از شاخ حنظل نجیبی رطب

احمدی در دوران جوانی به ترجمه آثار نویسندگان بزرگ نیز می پرداخت و در این زمینه کتاب «شاتودوشیون» تألیف «لرد بایرون» و بخشی از اشعار و بخشهایی از نوشته های «لامارتین»، «راستین» و «کرنی» را از فرانسه به فارسی ترجمه نمود.

او در سال ۱۳۵۰ خورشیدی بازنشسته شد و در روز ۲۲ اسفند ۱۳۶۱ خورشیدی

درگذشت.

احیاء الملک، محمد [شیخ]



شیخ محمد خان احیاء الملک فرزند علینقی صنیع الممالک زرگرباشی در سال ۱۲۴۳ خورشیدی در تهران زاده شد. تحصیلات مقدماتی را در تهران آموخت و علوم قدیمه را نزد اساتید وقت فرا گرفت و آنگاه وارد مدرسه «دارالفنون» شده و در رشته طب به تحصیل پرداخت، پس از اتمام دوره دارالفنون، به پاریس رفت و دوره طب را آنجا تکمیل کرد.

احیاء الملک در سال ۱۳۰۷ قمری به ایران بازگشت و به عنوان پزشک مخصوص، وارد دربار «ناصرالدین شاه» شد و تا پایان عمر ناصرالدینشاه در همین سمت باقی ماند.

موقعیکه «ناصرالدینشاه قاجار» در حرم حضرت عبدالعظیم هدف گلوله «میرزا رضا کرمانی» واقع و مقتول شد، احیاء الملک ملتزم رکاب بود و بعدها طی دعوتی از رجال و اشراف، دستمالی را که روز قتل «ناصرالدینشاه» از جیب شاه بیرون آورده و در قلب تیرخورده او داخل و خارج نموده بود، همان دستمال را به موزه معارف تقدیم داشت.

او پس از کشته شدن ناصرالدینشاه به خدمت صدراعظم وقت «علی اصغر خان اتابک» درآمد و تا کشته شدن اتابک (۱۳۳۵ قمری) همواره در خدمت او بود. مدتی نیز در بحبوحه انقلاب مشروطیت ایران، توسط «عین الدوله» بجرمی واهی به اروپا تبعید شد (۱۳۲۴ ق). پس از کشته شدن اتابک، دکتر احیاء الملک طیب مخصوص «حاج علیقلیخان» سردار اسعد بختیاری و پس از درگذشت «سردار اسعد» در سال ۱۳۳۵

قمری طیب و رفیق و ندیم «جعفر قلیخان بختیاری» سردار اسعد سوم شد، و در این سمت بود تا اینکه سردار اسعد در دشت گرگان دستگیر و پس از انتقال به زندان قصر تهران مقتول شد. او حتی در دشت گرگان نیز در آخرین دقایق در کنار سردار اسعد بود.

دکتر محمد احیاء الملک در دوره هشتم مجلس شورا از «سیرجان» و در دوره نهم از «لار» به نمایندگی برگزیده شد و دوران نمایندگی خود را بدون هیاهو پایان برد. مجموعاً او بقول دکتر مهدی ملک‌زاده: «گوشش برای حرف‌های نو و فکرش از کارهای سیاسی فرسنگها دور بود».

او مدت‌ها نیز در رشته تحصیلی خود به مطالعات مختلف پرداخت و چند سالی نیز به سمت استاد کالبدشناسی در شعبه طب دارالفنون تهران تدریس نمود تا اینکه در سال ۱۳۱۷ خورشیدی در تهران درگذشت و پیکرش در امامزاده عبدالله در مقبره سعدالدوله بخاک سپرده شد. از وی کتابی بنام «طب الناظرین» بیادگار باقی مانده است.

- م: ۱- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۳/ ۲
 ۲- مشار، خانابابا. فهرست کتب چاپی فارسی و عربی
 ۳- ملک‌زاده، دکتر مهدی. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱/ ۱
 ۴- فرخ، سید مهدی. خاطرات سیاسی فرخ پیرزاده سردی



مرکز تحقیقات و اسنادپژوهی علوم اسلامی

اخگر، احمد

احمد اخگر فرزند حاجی میرزا ابراهیم معروف به ملباشی در سال ۱۲۶۷ خورشیدی در تهران بدنیا آمد.

او در سال ۱۲۷۵ به مکتب‌خانه رفت و نزد «شیخ احمد» مکتب‌دار تحصیلات مقدماتی معمول را فراگرفت و پس از آن در ۱۲۷۷ خورشیدی به مکتب «گذر عزت الدوله» منتقل و نزد «میرزای گرگانی» به تحصیل پرداخت. پس از یکسال و نیم به مدرسه «ادب» رفت و سپس در ۱۲۸۰ راهی مدرسه «دارالفنون» شد.

احمد اخگر همزمان با خیزش مشروطه‌خواهی در ایران، به صف ملیون پیوست و بر علیه استبداد به مبارزه پرداخت و پس از فتح تهران توسط مشروطه‌خواهان (۱۲۸۸ خ) با درجه ملازم سوم (نایب سوم) به اداره ژاندارمری رفت که تحت ریاست «مظفر اعلم» سردار

انتصار، بتازگی تشکیل گردیده بود. پس از شش ماه کار در ژاندارمری استعفا کرد و پس از چندی بیکاری در سوم اردیبهشت ۱۲۸۹ با سمت محاسب در اداره محاسبات باغات دولتی با حقوق ماهی سیصد ریال استخدام گردید. پس از چند ماه باز هم استعفا نمود و به تحصیلات پرداخت.

او در فروردین ۱۲۹۰ وارد خدمت نظام شد و دوره مدرسه کادر را تمام کرد و پس از اتمام دوره با درجه وکیل اولی به ریاست رسدوم یکی از گروهان‌های پیاده نظام منصوب شد.

در جریان جنگ اول بین الملل که تجاوز اجنبی در خاک وطن، عرصه را بر مبارزین تنگ نموده بود، با ۳۰۰ نفر از سربازان تحت فرمانش در جبهه جنوب به اقدامات نظامی علیه قوای انگلیس پرداخت و با همکاری «یاور علی قلی خان پسیان» و سایر مبارزین خطه جنوب منجمله «رئیس علی دلواری» مدت ۴ سال از نفوذ دشمن در خاک میهن جلوگیری، و به مجرد شکست قوای خودی در لباس درویشی با پای پیاده از کازرون بسوی جبهه غرب رهسپار گردید و تا پایان جنگ بر علیه دولتین متجاوز به پیکاری بی‌امان همچنان ادامه داد.

پس از پایان جنگ به پاس خدماتش به‌عنوان نماینده مردم از طرف اهالی دشتی و دشتستان به دور پنجم مجلس شورای ملی راه یافت. در مجلس هر چند احمد اخگر جزو فراکسیون اقلیت و در کنار مرحوم «مدرس» بود، دانسته نیست از چه رو او یکی از امضاء کنندگان ماده واحد خلع قاجاریه از سلطنت است. او همراه مدرس با تنی چند از آزادیخواهان در مجلس پنجم فراکسیون اقلیت را بنیان گذارد و علیه رضاخان به مبارزه علنی پرداخت و چون از ذوق ادبی برخوردار بود به همکاری با اهل قلم و روزنامه‌نگاران مخالف رضاخان پرداخت که نمونه آن در روزنامه «قرن بیستم» متعلق به «مرحوم میرزاده عشقی» بیادگار مانده است.

پس از شکست ملیون و مرگ مرحوم «مدرس»، رضا شاه احمد اخگر را به اجبار در ارتش جدید به خدمت گماشت و با هرگونه ارتقاء درجه او مخالفت نمود و او مدت ۲۱ سال بدون ترفیع درجه با عنوان سرهنگی تحت مراقبت بود. اخگر که در هیچ زمانی نمی‌توانست ساکت بماند، در دوران رضا شاه به چاپ و انتشار کتب اخلاقی و مذهبی پرداخت که نمونه آن کتابهای «بی‌چون‌نامه» و «اسرار خلقت» است که به‌صورت نظم در اختیار مردم قرار گرفت.

پس از برکناری رضاشاه بدست متفقین و بروز جنگ جهانی دوم، اخگر در جهت مبارزه با قوای متجاوز شوروی و انگلستان درصدد بوجود آوردن تشکیلاتی نظامی - مخفی برآمد که این حرکت بوسیله جاسوسان انگلیس کشف و کلیه مبارزین دستگیر و روانه بازداشتگاه اراک که بوسیله متفقین اداره می‌گردید شدند. دوران زندان فراغتی بود از کارهای روزانه و اگرچه مأمورین انگلیسی و هندی با رفتاری ناشایست شرایط طاقت‌فرسایی بوجود آورده بودند لیکن فرصت مناسبی بود تا او به مطالعه و تحقیق پرداخته و نزد «آیت‌الله کاشانی» در مسائل دینی به درجه والا و شایسته‌ای نائل آید که نتیجه این سالهای زندان کتابهای «علم عروض»، «علم قافیه» و «ترانه‌های اخگر» می‌باشد.

بعد از خاتمه جنگ اخگر بدون دادن تعهد (خواست متفقین چنین بود که کسانی را آزاد کنند که متعهد بشوند بر خلاف مصالح دولتین روس و انگلیس اقدامی انجام ندهند) از زندان آزاد شد و چون دولت وقت تحت نفوذ سیاسی بیگانه قرار داشت او را از کار برکنار و بازنشسته کردند.

از آن پس اخگر به فعالیتهای فرهنگی پرداخت و روزنامه و سالنامه اخگر را که در فرهنگ سیاسی - ادبی ایران اثری بجای گذاشته است به چاپ رسانید. ضمناً در حین فعالیتهای فرهنگی از کمک به مبارزین و مخالفین دولت که در لباس نظامی مشغول فعالیت بودند غافل نبود. او با عنوان رئیس کانون وکلای مدافع ارتش، جانهای بسیاری را از مرگ رهانید.

احمد اخگر یکبار هم به عتبات عالیات سفر کرد و پس از کسب اجازه از حضرت «آیت‌الله حکیم» و «آیت‌الله کاشانی» به چاپ «قرآن کریم» پرداخت، که یکی از نفیس‌ترین چاپهایی است که تا کنون از کلام الله مجید بعمل آمده است. در جریان ملی شدن صنعت نفت بار دیگر مستقیم به صحنه سیاست پای نهاد. او از طرف مردم بوشهر یکبار دیگر به نمایندگی مجلس هفدهم انتخاب و در کنار رهبر ملی ایران مرحوم «دکتر محمد مصدق» و «آیت‌الله کاشانی» جهت تحقق بخشیدن به حقوق حقه ملت ایران وارد صحنه پیکار گردید.

پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به وسیله عمال شاه دستگیر شد و به زندان افتاد و پس از خلاصی از زندان گوشه گیر و تحت مراقبت و تعقیب بود. لیکن باز هم از فعالیت بازنایستاد و با حضور در انجمن‌های ادبی و چاپ قرآن مجید به فعالیت فرهنگی دست زد.

احمد اخگر بالاخره در دوم بهمن ماه ۱۳۴۸ در بیمارستان شماره ۲ ارتش چشم از جهان فرو بست و پیکرش در امامزاده عبدالله بخاک سپرده شد.

- م: ۱- اخگر، احمد. زندگی من در هفتاد سال تاریخ معاصر ایران.
۲- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تلاش آزادی.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

اخوت، یوسف

یوسف اخوت در سال ۱۳۰۵ قمری در «بوشهر» متولد شد. ابتدا در مکتب خانه‌ها و سپس نزد اساتید وقت به تحصیل پرداخت. در ۲۰ سالگی به شغل «خرازی» پرداخت. پس از چهار سال تجارت داخلی و روابط بازرگانی، ابتدا با بنادر و عربستان و سپس با سایر نقاط روابطی ایجاد و رسماً به تجارت پرداخت.

اخوت در سال ۱۳۲۴ قمری به جرگه اصلاح طلبان درآمد. در سال ۱۳۳۶ قمری پس از ضرر هنگفتی که در زمینه تجارت به وی وارد شده بود، در نزد یکی از تجار به منشی‌گری پرداخت. کم‌کم سرمایه خود را افزایش داده مجدداً به تجارت پرداخت ولی پس از دو سال بعثت و رشکستگی دو تن از تاجران طرف معامله با وی، مجدداً ضرر نمود.

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ انجمنی بنام «انجمن اخوت بوشهر» تأسیس نمود که از اقدامات این انجمن تأسیس دبستان «اخوت» در ۸ کیلومتری بوشهر بود. اما در سال ۱۳۰۴ خورشیدی انجمن منحل شد. اخوت در سال ۱۳۰۸ خورشیدی موفق بدریافت امتیاز روزنامه «خلیج ایران» گردیده آنرا ابتدا بصورت هفتگی و از سال ۱۳۱۷ خورشیدی هفته‌ای دو شماره و بعداً بصورت روزانه انتشار داد.

ادیب الدوله، محمد حسن خان

محمد حسن خان ادیب الدوله فرزند «محمد حسین خان» در سال ۱۲۸۸ قمری بدنیا آمد. تحصیلات خو را در «دارالفنون» به اتمام رسانید و مدتی با سمت آجودانی در «دارالفنون» خدمت نمود. در زمان ریاست «جعفر قلیخان نیرالملک» به نظامت «دارالفنون» و بعدها به ریاست آن مدرسه منصوب گردید.

ادیب الدوله تا پایان عمر سمت ریاست «دارالفنون» را داشته و در سال ۱۳۵۳ قمری برابر با ۱۳۱۳ خورشیدی درگذشت.





مرکز تحقیقات و اسناد در مطالعات اسلامی

ادیب پشاورى، سید احمد [رضوی]



سید احمد رضوی فرزند «سید شهاب الدین» (شاه بابا) که نسبش به «شیخ شهاب الدین سهروردی» از فلاسفه بزرگ اسلامی می‌رسد، در سال ۱۲۶۰ قمری در کشور هندوستان (سرحد بین پشاور و افغانستان) چشم به جهان گشود.

در ایام کودکی توسط پدرش به مکتب خانه‌ای سپرده شد و به تحصیل علوم مختلف همت گماشت:

که پادش روان شاد مینوی در	به‌نگام خریدیم فرخ پدر
چومه گشت نوماهیان شمرد	به یک پرهیز پارسیم سپرد
بسدانش بسود زنده جان و روان	چنان چونک‌ش زنده گردد به جان

پس از تحصیلات مقدماتی به کار کشاورزی پرداخت و هنگامیکه هندوستان توسط قوای متجاوز و اشغالگر انگلستان، تحت اشغال در آمد، او هم مثل سایر اهالی سرحدات غربی هند با سپاهیان انگلیس به نبرد پرداخت (۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲ میلادی). در این نبرد پدر، عموها و اغلب بستگان ادیب به قتل رسیدند. ادیب به اصرار خانواده به طرف کابل روانه شد و طی دو سال اقامت در آن سرزمین، نزد «آخوند ملا محمد» مشهور به «آل ناصر» دانش آموخت. سپس به «غزنین» رفت و در باغ فیروزه (آرامگاه حکیم سنائی غزنوی) اقامت گزید. او مدت دو سال و نیم در «غزنین» ماند و در این مدت نزد «ملا سعد الدین غزنوی» که در جمیع فنون ادب و حکمت استاد بود به تلمذ پرداخت. پس از آن به «هرات» رفت و بعد از ۱۴ ماه اقامت در آنجا راهی «تربت جام» شد و یکسال و اندی نیز در آن شهر اقامت کرد.

ادیب در ۲۲ سالگی به مشهد آمد و نزد «شیخ عبدالرحمن مدرس» مؤلف «تاریخ خراسان» و «ملا غلامحسین شیخ الاسلام» ریاضی و حکمت خواند. ادیب در این اوان هم خود را صرف آموختن کرد و چنانکه خود گوید:

اگر چه جهان چون شب تار بود	بدین دیده من که بیدار بود
نشد خفته چشم به تاریک شب	نبستم ز تلسفین و تکرار لب

شب و روز به تحصیل مشغول بود.

ادیب در سال ۱۲۸۷ قمری به «سبزوار» آمد و از محضر «حاج ملاهادی سبزواری» فیلسوف مشهور استفاده برد و پس از رحلت مرحوم «سبزواری» (۱۲۹۰ قمری) مجدداً به مشهد بازگشت و در مدرسه «میرزا جعفر» اقامت گزید و به «ادیب پشاور» شهرت تام یافت. او بشدت مورد توجه «میرزا سعید خان گرمرویدی» نایب التولیه آستان قدس رضوی قرار

گرفت و بنا به تقاضای ایشان، ادیب در سال ۱۳۰۰ قمری به تهران مهاجرت کرد و میهمان «محمد خان قوام الدوله» شد.

ادیب در تهران بزودی صاحب نام شد و در جلسات مختلف ادبی و هنری شرکت جست. او در فقر و تنگدستی زیست و لذا اید جهان مادی را ترک گفت. چنانکه خود می‌گوید:

خرد چیره بر آرزو داشتم	جهان را به کم مایه بگذاشتم
چو هر داشته کرد باید بده	من ابدون گمانم همه داشتم
چو تخم امل بار رنج آورد	نه ورزیدم این تخم و نه کاشتم
سپردم چو فرزند مریم جهان	نه شامم مهیا و نه چاشتم
ازیراست کاند در صف قدسیان	درخشان یکی پرچم افراشتم

ادیب تمام عمر خود را صرف تعلیم و تعلم کرد. برای نخستین بار باقیمانده تاریخ «ابوالفضل بیهقی» را با دقت تصحیح و به چاپ رساند. منظومه «قیصر نامه» را به هنگام جنگ جهانی اول (۱۳۳۲ ق) سرود. این سروده‌ها قطعاتی بود از منظومه حماسی شامل دلیربهای قیصر «ویلhelm دوم» و سرداران او و عزم و اراده ملت آلمان. لازم به تذکر است که دیدگاه سیاسی ادیب، برخاسته از کینه ورزی عمیق او نسبت به انگلستان بود. بطوریکه چون «مشروطه» را زائیده سیاستهای استعماری انگلستان میدانست، در رثاء «شیخ فضل الله نوری» روحانی ضد مشروطه ایران، اشعاری سرود که بر سنگ نبشته قبر او در «قم» نقر شده است. علاوه بر این ادیب، «اشارات» ابوعلی سینا را با نثری محکم، ترجمه نموده و رساله‌ای در بیان قضایای بدیهیات اولیه و رساله نقد حاضر بر دیوان ناصر خسرو را نیز تألیف نمود. از حافظه ادیب سخنها گفته‌اند، از جمله اینکه به هنگام اقامت در خراسان تقریباً شش دفتر مثنوی را از حفظ داشت و مرحوم «فروینی» در «بیست مقاله» خود می‌نویسد: «من از ملاحظه حافظه ادیب به یاد حماد روایه می‌افتادم که در کتب ادبیه درباره وی نوشته‌اند که فقط از شعراء جاهلین به عدد هریک از حروف معجم قصیده طویل سوای قطعات از حفظ داشت تا چه رسد به شعرای اسلامی».

ادیب در سال ۱۳۰۹ خورشیدی در «تهران» درگذشت و جنازه او را با تجلیلی تمام از طرف مردم و دولت ایران در امامزاده عبدالله به خاک سپردند.

م: ۱ - آریان پور، یحیی. از صبا تا نیما، ج/۲.

۲ - مجله خاطرات، شماره ۳ - مقاله پارسای تویسرکانی، صاحب امتیاز سیف الله وحید نیا.

ادیب طوسی، محمد امین

محمد امین ادیب طوسی فرزند حاج شیخ محمد حسین گیلانی در سال ۱۲۸۳ خورشیدی در «مشهد» متولد شد. پدرش «شیخ محمد حسین» اهل «تنکابن» و از شاگردان مرحوم «شیرازی» و جزو علما بود. ادیب طوسی تحصیلات مقدماتی را در مکاتب آن زمان گذراند. سپس به تحصیل علوم دینی در مدارس قدیم پرداخت. علوم ادبی را نزد «عبدالحواد ادیب نیشابوری» و حکمت را نزد «حاج میرزا عباسعلی» معروف به «فاضل» و فقه را در نزد پدر خود فرا گرفت.

ادیب طوسی بین سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷ خورشیدی طی مسافرتهایی که به هند، ایران، ترکستان، عربستان، مصر، شامات و آسیای صغیر نمود، به زبانهای رایج عربی، ترکی، اردو، انگلیسی و فارسی و همچنین السنه قدیم چون سنسکریت، اوستایی، پهلوی، عبری، کلدانی آشنایی کامل پیدا نمود. در فراگیری زبانهای مختلف شاگرد «هرتسفلد» آلمانی، مستر «ویلسن» امریکایی و پرفسور «مار» روسی و «جکسن» امریکایی بود.

ادیب طوسی بعدها در «تبریز» اقامت نمود مجله «ماهتاب» را در سال ۱۳۱۶ خورشیدی در «تبریز» به مدت یکسال انتشار داد. و کتب زیادی به رشته تحریر درآورد. از جمله آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

- ۱- تاریخ دینی ایران از قدیمترین روزهای عصر حاضر در ۲ دوره و ۲۲ جلد.
- ۲- دستور زبان فارسی در سه دوره برای دبستانها، دبیرستانها و دانشکده ها.
- ۳- بودا در هند.
- ۴- تخت سلیمان.
- ۵- ایام کودکی.
- ۶- آموزش و پرورش از نظر غزالی.
- ۷- انتقام عشق، در ۳ جلد.
- ۸- پیام فردوسی.
- ۹- لغات آذری.
- ۱۰- دخمه های سیاه یا کلبه بدبختان.
- ۱۱- لهجه های محلی.
- ۱۲- رابطه اوزان شعر یا ترانه های محلی ایران.

۱۳ - مهر شاه و میهن.

۱۴ - نقد الادب.

۱: م - صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج/۴.

۲ - مشار، خانابابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۱.



مرکز تحقیقات کامپیوتر و علوم اسلامی



ادیب نوبری تبریزی، ابراهیم

ابراهیم ادیب نوبری تبریزی در سال ۱۲۹۱ قمری در تبریز بدنیا آمد. پس از پایان تحصیلات به فراگیری اصول جدید تدریس پرداخت. و سپس در مدرسه «نوبر» با سمت معلمی به کار پرداخت. پس از مدتی به مدیریت مدرسه انتخاب شد. از سال ۱۳۳۸ قمری تدریس «فارسی» در مدارس متوسطه را نیز بعهده گرفت. بعدها به نظامت و کفالت «دارالمعلمین تبریز» رسید.

ادیب نوبری در آبان ماه ۱۳۰۸ خورشیدی در ۵۶ سالگی درگذشت. آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

- ۱ - در مکتون در علم بدیع.
- ۲ - دستور زبان برای مدارس متوسطه.
- ۳ - دستور زبان برای پنجم ابتدایی.

م: ۱ - مشان خانابا. مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۱/۱.

ادیب نیشابوری، عبدالجواد [شیخ]



شیخ عبدالجواد ادیب نیشابوری متخلص به «ادیب» فرزند «ملا عباس» در سال ۱۲۸۱ هجری قمری برابر با ۱۲۴۲ خورشیدی در «نیشابور» بدنیا آمد. خانواده وی در «نیشابور» به زراعت روزگار می‌گذرانیدند. ادیب در ۴ سالگی بر اثر بیماری آبله چشم راست و قسمتی از چشم چپ خود را از دست داد. علوم مقدماتی را تا سن ۱۶ سالگی در «نیشابور» آموخت. سپس در سال ۱۲۹۷ قمری جهت ادامه تحصیل به «مشهد» رفت. در «مشهد» ابتدا در مدرسه «خیرات خان» و بعد در مدرسه «فاضل خان» و مدرسه «نواب» اقامت نمود. علوم ادبی و لغت و شعر عربی را آموخته و بیشتر اوقات خود را به مطالعه کتب ادبی عربی می‌گذرانید.

ادیب از معروفترین شعرای نیمه اول قرن چهاردهم بود که پس از احاطه بر ادبیات و شعر عرب به مدت ۴۳ سال در «مشهد» به تدریس پرداخت. او تا پایان عمر مجرد زیست. در شعر ابتدا پیرو «قائنی» بود و سپس شیوه «خراسانی» را برگزید. به زبان عربی و فارسی هر دو شعر می‌گفت و دیوان وی در حدود ۶۰۰۰ بیت است که تحت عنوان «لئالی مکنون» با همت «عباس زرین قلم» به چاپ رسیده است. نمونه‌ای از اشعار او بدین شرح است:

گناه گیننی و آب عنب چیست
فراز گنبد نه توقیب چیست
مزاج اعتزالی را سبب چیست
وصول و خلسه و جذب و طلب چیست
نهاد کعبه را فرض ادب چیست
شما را دور از او این تاب و تب چیست

نمیدانم که انده یا طرب چیست
فرود توده غمرا چه دارد
اگر برهان پیدا اشعری راست
اگر صوفی خدا را یک شناسد
اگر هر سو کنی رو، روسوی اوست
اگر بیمار خود را خود طبیب است

اگر داند که جز کوش ندانی
 گراز حسن ازل این جلوه‌ها خاست
 دگرها نیز گفتند این سخنها
 چه خوش فرمود هر کس بود فرمود
 «شمال از جانب بغداد خبزد
 ادبیا، با چنین خویی که اوراست
 دلش بر ما نمی‌سوزد سبب چیست
 گناه لمتببان نوش لب چیست
 نه تنها من همی گویم، غصب چیست
 از این به برتن برهان سلب چیست
 گناه مردم شط العرب چیست»
 عجب نبود که خون ریزد عجب چیست

تنها شعر سیاسی که ادیب دارد، قصیده‌ای است دربارهٔ قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روس و تقسیم ایران به مناطق نفوذ، و ابیاتی از آن چنین است:

که گمان داشت که بنگاه فریدونی را
 از چپ و راست کند دشمن چونین تقسیم
 کی روا بود که رامشگه نوشیروانی
 از چپ و راست زد و پهلو گردد به دونیم
 این همه نیست مگر از روش مردم او
 که به یکویند از خود نیاکان قدیم
 چه کهنسال و چه برنا همه شایسته تیغ
 همگی چه زن و چه مرد سزای دژخیم
 خواب نادانی جاویدی ایرانیهها
 سرد از یاد که مه سخن کھف ورقیم

ادیب نیشابوری رساله‌ای در جمع بین عروض فارسی و عربی و رساله‌ای در شرح
 معلقات سبع و چند جزوه در تلخیص شرح خطیب تبریزی بر حماسهٔ ابوتمام نوشته است.
 ادیب در ۱۲ ذی القعدة سال ۱۳۴۴ قمری برابر با ۱۳۰۵ خورشیدی درگذشت.

۱: م - معین، دکتر محمد، فرهنگ فارسی، ج ۵/۵.

۲ - آرنین پوره یحیی، از صبا تا نیما، ج ۲/۲.

۳ - فرهنگ دانش و هنر.

ادیب هروی، محمد حسن اشخ

شیخ محمد حسن ادیب هروی فرزند «محمد تقی» در سال ۱۳۰۲ قمری در مشهد بدنیا آمد. مقدمات عربی و علوم ادبی را در سال ۱۳۱۹ قمری فرا گرفته، سپس شروع به تحصیل در حوزه درس «میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری» نمود. به مدت ۴ الی ۵ سال از محضر درس وی استفاده نموده در ضمن در محاضرات دیگر استادان منجمه «آخوند ملا علی تونی» به تحصیل علم فقه و اصول پرداخت.

ادیب هروی پس از اتمام تحصیلات در سال ۱۳۲۵ قمری وارد خدمت وزارت فرهنگ مشهد گردیده با سمت معلمی در مدارس به کار پرداخت.

آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

- ۱- احسن القصص.
- ۲- تاریخ انقلاب طوس.
- ۳- دستور حسن.
- ۴- صرف متوسطه.
- ۵- نحو مقدماتی.
- ۶- تاریخ پیدایش مشروطیت.
- ۷- حدیقه الرضویه.

اراکی، ضیاء الدین [آقا شیخ]

آقا شیخ ضیاء الدین اراکی [عراقی] فرزند «ملا محمد کبیر» در سال ۱۲۸۷ قمری در خانواده‌ای روحانی در «سلطان آبان عراق» بدنیا آمد.

پس از انجام تحصیلات مقدماتی در موطن خود، به «اصفهان» رفت و سطوح فقه و اصول و کلام را در آنجا نزد «آخوند کاشی»، «جهانگیر خان» و «شیخ محمد باقر» آموخت. سپس رهسپار «نجف» گشت و به تحصیلات خود ادامه داد. او از شاگردان مبرز «ملا محمد کاظم خراسانی» بوده و فقه و اصول و سایر علوم مذهبی را نزد اساتیدی چون «آقا سید محمد اصفهانی» و «آقا سید کاظم یزدی» و «شیخ حبیب الله رشتی» فرا گرفت.

عراقی در حسن بیان و طلاقت زبان از مدرسینی که همزمان با او بودند بهتر بوده در این زمینه شهرت داشت. حدت ذهن و وجودت قریحه و قدرت و لطف بیان و وارستگی و سماجت خلقی وی، او را استاد مسلم داشته و در «نجف» با دایر نمودن حوزه درس برای طلاب علوم دینی، عده زیادی از طلاب را بسوی خود جذب نمود. سطح تدریس وی آنچنان بود که گفته‌اند حدود سیصد تن از دانشمندان و مجتهدین مذهبی در درس وی حاضر می‌شدند. از معروفترین شاگردان حوزه درسش می‌توان از: «سید محسن حکیم» [مرجع تقلید]، «شیخ محمد تقی آملی» [از علمای بزرگ تهران]، «شیخ هاشم آملی» [از مدرسان بزرگ قمی]، «سید محمد کاظم عصار» [استاد دانشگاه تهران]، «سید محمد تقی خوانساری» [از مدرسین بزرگ قم]، «آقا شیخ محمد تقی بروجردی» و عده‌ای دیگر نام برد. در زمان حیاتش گروه انبوهی به او گرویده و از وی تقلید می‌نمودند و در «نجف» یکی از مراجع بزرگ تقلید شیعیان محسوب می‌شد.

از حرفهای اوست که گفته است: «هر مرجع تقلیدی که فوت می‌کند من بجای اینکه یک قدم جلو بروم چهار قدم عقب‌تر می‌روم».

آقا ضیاء الدین اراکی در سال ۱۳۲۰ خورشیدی برابر با ۲۹ ذی‌الحجه ۱۳۶۱ قمری در «نجف» وفات یافت و در حجره متصل به دالان صحن از درب سلطانی مدفون گشت. برخی آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

- ۱- بدایع الافکار فی الاصول.
 - ۲- رساله فی لباس المشكوك.
 - ۳- القضاء.
 - ۴- شرح تبصره علامه در قسمت بیع.
 - ۵- مقالات الاصول.
 - ۶- رساله فی تعاقب الایدی.
 - ۷- حاشیه بر رسائل.
 - ۸- حاشیه بر کفایه.
 - ۹- حاشیه بر عروة الوثقی.
 - ۱۰- کتابی در انسداد.
 - ۱۱- کتابی در بقاء موضوع در استصحاب.
 - ۱۲- کتابی در جوائز جائز.
 - ۱۳- کتابی در اخذ اجرت بر واجبات.
 - ۱۴- کتابی در تقیه.
 - ۱۵- کتابی در دعاوی.
 - ۱۶- کتابی در قاعدة لا ضرر.
 - ۱۷- کتابی در نیت.
 - ۱۸- تقریرات اصول فقه [دو جلد، چاپ نجف، توسط «آقا شیخ محمد تقی بروجردی»].
 - ۱۹- تقریرات اصول فقه [چاپ نجف، توسط «آقا شیخ هاشم آملی»].
 - ۲۰- تقریرات اصول فقه [دو جلد، چاپ نجف، توسط «شیخ ابراهیم کلباسی»].
 - ۲۱- تقریرات اصول [چاپ نجف، توسط «سید محمد رضا طباطبایی»].
 - ۲۲- منتهی الاصول [چاپ نجف، توسط «میرزا حسن بجنوردی»]. در مقدمه آن نوشته شده که تقریرات میرزا حسن نائینی و آقا ضیاءالدین عراقی است [
- م: ۱- مشا، خانابا. مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۴.
- ۲- معین، دکتر محمد. فرهنگ فارسی، ج/۵.
- ۳- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/۶.

اراکي سلطان آبادي، شيخ محمد [سلطان العلماء]

سلطان العلماء شيخ محمد اراکي سلطان آبادي فرزند «محمد علي» در سال ۱۲۹۶ قمری در «اراک» تولد يافت. تحصيلات مقدماتي را در «اراک» گذرانیده پس از آن براي ادامه تحصيلات به «اصفهان» رفت. سطح را در آنجا تکميل نموده سپس به عتبات رهسپار شد. در آنجا نزد «ميرزا محمد تقی شیرازی» و «آخوند ملا محمد کاظم خراسانی» تلمذ نمود.

پس از پايان تحصيلات به «اراک» بازگشته به تدریس و اداره حوزه علميه «اراک» پرداخت.

سلطان العلماء در ۲۱ رمضان ۱۳۸۲ قمری وفات يافت.

اثر بجا مانده از نامبرده:

۱ - الحاشيه علي كفاية الاصول.

م: ۱ - مشاره، خاتبا با. مولفين كتب چاپي فارسي و عربي، ج/۵.

اراک‌نی نجفی، عبدالنبی [آیت‌الله، عراقی]

آیت‌الله اراک‌نی نجفی در ۲۷ رجب ۱۳۰۸ قمری در اراک تولد یافت و پس از طی دوران کودکی به همدان رفت و پس از دو سال توقف و تحصیل، از آنجا به اراک مراجعت کرده و حدود چهارسال سطوح را تحصیل نمود و دو سال از حوزه درس «آیت‌الله آقا نورالدین عراقی» بهره جست.

او در سال ۱۳۲۷ به نجف رفت و دو سال از درس اصول «آخوند ملا محمد کاظم خراسانی» و چند سالی از درس فقه «علامه یزدی» استفاده کرد. او در ضمن از درس‌های «شریعت اصفهانی»، «آقا ضیاءالدین عراقی»، «آقا شیخ علی قوچانی»، «آقا شیخ مهدی مازندرانی» و هشت سال از فقه و اصول «آیت‌الله نائینی» استفاده کرد و در پایان جنگ جهانی دوم به ایران آمد و پنج ماه توقف در زادگاه خود اراک کرد و آنگاه به نجف بازگشت و چندین سال به تدریس خارج فقه و اصول در مسجد «هندی» و مسجد «شیخ مرتضی» پرداخت.

آیت‌الله اراک‌نی (عراقی) در سال ۱۳۶۸ قمری به عزم زیارت مشهد رضوی به ایران آمد و بنابر تقاضای عده‌ای از هوادارانش در اراک ساکن شد و به تدریس خارج فقه و اصول پرداخت تا در سال ۱۳۸۷ قمری در بیمارستان «فیروزآبادی» شهر ری وفات یافت و جنازه‌اش پس از تشییع در مسجد «بالاسر» قم بخاک سپرده شد.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

ارباب جمشید



ارباب جمشید فرزند بهمن زردشتی، اولین نماینده زردشتیان در اولین دوره مجلس شورای ملی بوده است.

شغل اصلی وی صرافی بوده و از صرافان معتبر و معروف تهران بشمار می‌آمده.

ارباب جمشید را می‌توان نمونه کامل قربانی سیستم غلط و استعماری بانکداری در ایران شمرد، او که در دهه آخر سال ۱۲۹۰ خورشیدی یکی از ثروتمندترین و معتبرترین صرافان تهران بود و عملیات صرافان اغلب تاجران بزرگ ایرانی و بعضی از ادارات دولتی را

انجام می‌داد، در اثر فشار بانک استقراضی روس که طلبکار عمده «موسسه صرافی جمشیدیان» بود به ورشکستگی کشیده شد. بانک مزبور اصرار کرد که شش کرور تومان مطالبات خود را وصول نماید. «جمشیدیان» از عهده پرداخت برنیامد و متوقف گردید و در نتیجه آن ضرر هنگفتی به مردم وارد آمد. در این کار بانک استقراضی تنها نبود، بلکه بانک شاهنشاهی هم با آن همکاری می‌نمود و هر دو بانک به جمع آوری فته طلب‌های اشخاص از ارباب جمشید در بازار اقدام کردند. سرانجام مبلغ هشتصد هزار تومان طلب باقیمانده را با بهره هنگفتی به حساب بدهی دولت ایران وارد نمودند.

م: ۱ — بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران.

۲ — محبوبی اردکانی، دکتر حسین، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران.

ارباب کیخسرو شاهرخ



ارباب کیخسرو فرزند شاهرخ در سال ۱۲۵۳ خورشیدی در کرمان تولد یافت. جد پدری او «ملا گشتاسب»، منجم مشهور و طرف توجه «آقا محمد خان قاجار» بود. «اسکندر» جد ارباب کیخسرو نیز ستاره شناس و مرجع کارهای خاص و عام بود و «شاهرخ» پدر کیخسرو سمت آموزگاری دبستان‌های کرمان را داشت.

ارباب کیخسرو در شش ماهگی از مهرپدري محروم گردید. تحصیلات مقدماتی را تحت توجه مادر خود «پیروزه» در دبستان کرمان پایان رساند و در سن ۹ سالگی به تهران آمد و سه سال به ادامه تحصیل پرداخت. سپس به سفارش «مانکجی هاتریا» با برادر کوچکتر خود به «بمبئی» رهسپار شد و در آن دیار به حمایت و سرپرستی «دینشاه» رئیس «انجمن اکابر صاحبان پارسی» به تحصیل پرداخت و پس از اتمام تحصیل در حدود سال ۱۲۶۷ خورشیدی از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسی با حقوق سالیانه سیصد روپیه (حدود نهصد ریال) به آموزگاری دبستان کرمان منصوب گردید. مدتی در کرمان دست به اصلاحات فرهنگی زد و سپس از راه «مشهد» و «عشق آباد» بجانب روسیه رفت و تقریباً یکسال و اندی در «ادسا» بسربرد و سپس به تهران آمد و جزو مدیران اداره «ارباب جمشید» شد.

در نهضت مشروطه ایران او نیز همانند سایر همکیشان خود فعالانه شرکت کرد و پس از پیروزی، در انتخابات دوره دوم مجلس (۱۲۸۸خ) بجای «ارباب جمشید» به نمایندگی از طرف همکیشان خود به مجلس راه یافت. و از همان دوره بدلیل درستکاری و امانت داری به مباشرت و کارپردازی مجلس برگزیده شد که تا پایان زندگی و دوره دوازدهم (اوجماً یازده دوره نماینده مجلس بود از دوره دوم تا دوازدهم) بهمان سمت باقی ماند. در مورد درستکاری وی، «مدرس» در یکی از جلسات مجلس پشت تریبون چنین گفته بود: «در مجلس شورای ملی، فقط یک نفر مسلمان پیدا می شود آنهم ارباب کیخسرو است».

در بحبوحه جنگ جهانی اول و هنگام اشغال ایران از سوی متفقین، او نیز به همراه سایر آزادیخواهان مهاجرت آغاز کرد و در قم به نمایندگی از طرف «مستوفی الممالک» با اعضای کمیته «دفاع ملی» به مذاکره پرداخت و در سال قحطی نیز از طرف دولت مأمور خرید غله شد.

هنگام عقد قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله با انگلستان، یکی از منتقدین سرسخت قرارداد، ارباب کیخسرو بود که در آن هنگام در امریکا بسر می برد و به مجرد رسیدن خبر قرارداد، او در آنجا بنام یک نفر نماینده مجلس شورای ملی علیه قرارداد و مفاد آن مقالاتی منتشر کرده و نطق های غرایبی در مجلس امریکا ایراد نمود و سپس به ایران بازگشت و به محض ورود به تهران، نمایندگان مجلس را به تشکیل جلسات خصوصی دعوت کرد و سرانجام در جلسه ای که در منزل وی در خیابان نادری تشکیل شد، اصل اعلامیه الغای آن قرارداد بخط خود او نوشته شده و به امضای عده ای از نمایندگان رسیده و شبانه چاپ و صبح روز بعد در تهران منتشر گردید.

در پائیز سال ۱۳۰۱ خورشیدی، ارباب کیخسرو به همراه تنی چند از رجال دانشمند درجه اول ایران، برای تقویت حس ملی و تجلیل از بزرگان علم و ادب ایران و حفظ آثار باستانی و ابنیه تاریخی جمعیتی بنام «انجمن آثار ملی» تأسیس کرد. نخستین اقدامی که انجمن بدان مبادرت کرد ساختن «آرامگاه فردوسی» بود که برای رسیدن به این منظور جمع آوری اعانه را از توانگران و طندوست و مدارس تهران آغاز کردند. اعانه‌ها تسلیم ارباب کیخسرو خزانه دار انجمن گردید و وی در اردیبهشت سال ۱۳۰۵ از سوی انجمن به «طوس» اعزام شد تا مدفن «فردوسی» را بطور دقیق مشخص سازد. وی توانست با استفاده از اسناد تاریخی و تحقیقات خود، محل دقیق قبر «فردوسی» را یافته که پس از خاکبرداری آثار قبر ظاهر شد.

ارباب کیخسرو شاهرخ جزو کمیسیون بود که از طرف دولت برای رسیدگی به مسئله جواهراتی که گفته می‌شد «احمد شاه» قاجار با خود برده است تشکیل شد، که پس از رسیدگی و تحقیقات معلوم شد که شاه کوچکترین چیزی از جواهرات سلطنتی را با خود نبرده و این هیاهو برای متزلزل کردن کابینه «مشیرالدوله» بر پا شده است. ارباب کیخسرو همچنین در زمان تشکیل مجلس مؤسسان (۱۳۰۴ خ) از طرف زردشتیان به وکالت رسید، و در آن مجلس نیز عضو هیأت رئیسه بود.

او در تفکر سیاسی خود از انگلیس و روسیه، دورقیب سرسخت و استعمارگر ایران بشدت بیزار بود و بهمین خاطر بسوی «امریکا» کشور متمدن و صنعتی نوپا گرایش پیدا کرده بود و نزدیکی به امریکا را بهترین راه برای نفی سیاست نه روس و نه انگلیس می‌دانست. «مورگان شوستر» امریکائی مستشار ایران دوست در کتاب خود «اختناق ایران» درباره وی می‌نویسد: «همان روز به شخصی معرفی شدم که از عزیزترین و بهترین دوستان صمیمانه و صادقانه بود که امریکائیها در مدت توقفشان در ایران پیدا کرده بودند. شخص مذکور ارباب کیخسرو تاجر محترم زرتشتی بود که در خارجه تحصیل کرده و به ایران مراجعت نموده. ارباب کیخسرو با دولتیان همدست شده و از طرف زرتشتیان ایران در دوره دوم مجلس به سمت وکالت منتخب شده بود. ارباب مزبور نماینده زرتشتیان و تاجری جذاب القلوب و محبوب عامه بود و مهارت تامی در زبان انگلیسی داشت از آن تاریخ ببعده در مواقع امتحان و معارک خطرناک هیچ تزلزلی در رأی راسخ و جرأت ثابتش راه نیافت».

هنگامیکه در سال ۱۳۰۶ خورشیدی رضا شاه خواست دکتر «میلیسپو» را از ریاست کل مالیه ایران برداشته و بجای او هموطن دیگرش «مستر مکاسکی» امریکائی را منصوب

نماید، ارباب کیخسرو که می دانست زیر این کاسه نیم کاسه‌ای هست در مجلس طی نطقی با این عمل رضا شاه مخالفت کرد (۲۳).

ارباب کیخسرو مدتی نیز رئیس شرکت تلفن بود که اولین قرارداد تهاتری ایران را با سوئد منعقد کرد. او همچنین نماینده شخصی رضا شاه در تحویل گرفتن راه آهن ایران از آلمانیها و آمریکائیها بود.

ارباب کیخسرو شاهرخ سرانجام پس از ۶۶ سال زندگانی در سه شنبه شب ۱۱ تیرماه ۱۳۱۹ هنگامیکه از مجلس عروسی باز می گشت بطور اسرار آمیزی کشته شد و بامداد روز بعد بدن بی روح او را در خیابان کاخ تهران یافتند.

در باره قتل او، مهدی بامداد در «شرح حال رجال ایران» می نویسد: «در جنگ جهانی دوم شاهرخ پسرش در اداره تبلیغات آلمان در برلن کار می کرد و گوینده اخبار به زبان فارسی بود و در ضمن نقل اخبار، از اعمال شاه و هیأت دولت ایران سخت تنقید می نمود. شاه از این موضوع بسیار عصبانی و نسبت به ارباب کیخسرو خیلی بدبین شد و در اواخر سخت زیر نظر بود. ارباب کیخسرو قضیه را درک کرد و از این موضوع بسیار نگران بود و یکی دو بار هم به محتشم السلطنه (حسن اسفندیاری) رئیس مجلس وقت متشبث و متوسل شد تا بلکه او برایش کاری انجام دهد و از این گرفتاری که برای او ایجاد شده بود نجات یابد. از قرار معلوم او هم با شاه مذاکره کرد و بعد معلوم شد که وساطت و مذاکراتش نتیجه ای نبخشیده است. چند بار اداره شهربانی دستور داشت به وسایلی او را تلف کند، لکن شهربانی موفق نگردید و محظوراتی در پیش داشت تا اینکه در یکی از شبهای تیرماه ۱۳۱۹ به وسایلی که قبلاً تهیه شده بود در مجلس عروسی او را دستگیر و در همان شب او را کشتند و نعشش را در مسیر خانه اش افکندند».

کیخسرو شاهرخ طبع شعر نیز داشته (۲۴) و آثار قلمی چندی نیز از او بجا مانده که

عبارتند از:

۱ - آئین پارسیان، جمشید جی، ترجمه.

۲ - آئینه آئین مازدیسنی.

۳ - فروغ مازدیسنی.



م: ۱ - مشار، خانیا با. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی.

۲ - مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴.

- ۳- شوستر، مورگان. اختناق ایران.
 ۴- مجله وحید شماره ۱۲ دوره سیزدهم. صاحب امتیاز سیف الله وحید نیا.
 ۵- ملک الشعراء بهار. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج/۱.
 ۶- باستانی پاریزی. تلاش آزادی.
 ۷- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/۴.
 ۸- شهردان، رشید. تاریخ فرزندگان زرتشتی.

ارباب، میرزا محمد [آیت الله]

حاج میرزا محمد ارباب فرزند محمدتقی بیگ از مجتهدین بزرگ حوزه دینی قم بود که در قم تولد یافته و در ابتداء جوانی به طهران مهاجرت نموده و نزد اساتید هر فن بهره گرفته و سپس به نجف سفر نمود و در آن دیار در حوزه درس اساتید علوم دینی همچون «آیت الله کفائی» و «ملا محمد کاظم خراسانی» شرکت نمود.

آیت الله ارباب پس از رسیدن به اجتهاد به قم بازگشت و به تدریس و امامت جماعت مشغول گردید و تا قبل از تأسیس حوزه و ورود «آیت الله حایری» ریاستی بزرگ و مرجعیتی تمام پیدا نمود تا در سال ۱۳۴۱ قمری که در قم وفات نمود و در گورستان شیخان بزرگ مدفون گردید.

از آثار و تألیفات اوست کتاب اربعین الحسینیه که به چاپ رسیده است. آیت الله طبع شعر نیز داشته و از سروده های اوست:

به امید رسند امیدواران
 بسدیدار آید اندر بزم یاران
 بسبارد ابر رحمت آب یاران
 چشند آب حیاتی تشنه گمان
 کنند پرواز اندر شاخساران
 خلیل و داوود قربان جانان
 منم پیغمبر آخر زمانان
 خدایا در رسان خورشید تابان
 که خستند از تعب آئینه داران
 زسالوسی این گندم نمایان

چه خوش باشد که بعد از انتظاری
 جمال الله شود از غیب طالع
 دمد از قرن قدرت نفعه صور
 اگر اسکنند دوران بیاید
 به آواز انبیا الحق مرغ توحید
 همی گوید منم آدم منم نوح
 منم موسی منم عیسی بن مریم
 جهان شد تیره چون شبهای تاریک
 نوای جان جهان رخساره بنما
 جهان ویران ز جور جوفروشان

خدا را سوی ما روکن شتابان
گرفتار شکنج روزگاران
بکش وانگه بکش فرعون و هامان
زجا خیزای پناه بی پناهان
به خونخواهی و از خون نیاکان
سرپر خون زدست نیزه داران
بکش تیر از گلسوی شیرخواران
دگر جمی نماند از شه سواران
جدا کردند از تن ساریانان

توای مرآت نیکوی خدائی
ببین ما را اسیر بند کفار
تو موسی وار شمشیر خدایی
توای عدل خدا کن دادخواهی
برون کن ز آستین دست خدا را
قدم در کربلا بگذار و بستان
توای دست خدا از شصت قدرت
خبرداری که از سم سنوران
شنیدستی چسان دست خدا را

م: ۱ - رازی، محمد شریف. گنجینه دانشمندان، ج/ ۱.

ارداقی قزوینی، علی اکبر

علی اکبر ارداقی قزوینی فرزند «حاج شیخ محمد تقی» در سال ۱۲۶۱ خورشیدی در «ارداق قزوین» بدنیا آمد. در ۳ سالگی پدرش را از دست داد. در ۱۵ سالگی به «قزوین» و از آنجا به «تهران» آمد. در «تهران» وارد مدرسه «افتتاحیه» گردیده به تحصیل پرداخت.

ارداقی در جریان مشروطه همراه با برادر خود «قاضی ارداقی» در سلک مشروطه خواهان درآمد. پس از بمباران مجلس در واقعه باغشاه گرفتار شد. برادرش «قاضی ارداقی» کشته شد و خودش را به «رشت» تبعید کردند. در آنجا به علت پخش شب نامه مورد سوءظن واقع شده و به زندان رفت. پس از مدتی او را به خارج ایران تبعید کردند و به «باد کوبه» و «ترکیه» رفت و پس از کشته شدن حاکم «گیلان»، به ایران بازگشت.

پس از بازگشت به ایران در «تهران» وارد کمیته مجازات شد. دختر ارداقی در کتاب «اسرار کمیته مجازات» تألیف «جواد تبریزی» در این زمینه اینگونه می نویسد: «برای اینکه به طرز فکر و روحیه او [ارداقی] پی ببریم لازم می داند قسمتی از نامه ای را که به یکی از نخست وزیران نوشته است ذیلاً نقل کند: ... البته مسبوق هستید که در کابینه وثوق الدوله آثار شومی برای ایران باقی ماند که تشکیل پلیس جنوب و اشغال قسمتی از خاک ایران وسیله قشون تزاری و توقف آنها در پشت دروازه پایتخت یکی از آثار شوم کابینه مذکور

لاستار ادرم قربانت شوم تاریخ از کمان تا هموار از صوفی
 از عرش آفتاب بطور نبرد قطره رخ بر شمشیر کمان بر کوه ساقی
 نه در دریا با از طرف غم از طبیعت بوسید یک ایستاد از سحر طبع
 بر کوه بگریز نه در بگذریم آن متوسط جابجا در صورت گرفته
 مغز اگر خاتم اردا بی نام راجه کنیم بود و ضایع جابجا با کمال
 قدرتی این باب نیز معجزه یعنی بدانین حضرت ساعت بیدار
 این جانب خاتم در لغت بود

با کمال فراموشی نیز همه اید بر این شمس و اظفار مکران
 در صوم ۱۵ رتبه ها تک معجزه با یک طرف به وضع تیره
 شرف بی یکی بواسطه خود از نظر پرو بگریز از طرف های
 معجزه در این از انسانی است بر طرف کعبه کور تا سر و دست
 عدت گرفت و در این است هم در از کمان تا کمان کمان
 همه و نماند بعنوان ما در است خایه و قهر صبر بر همه در کسر
 بر سر شمشیر و اید در حال عرواس از آفتاب جابجا با ادرم خود
 فراموش معجزه اینم بر طرف معجزه بر طرف خود در ادرم
 در این تا یک سینه احدی صفت می توان کرد ایان بر اثر

با کمال در صوم ۱۵ رتبه ها تک معجزه با یک طرف به وضع تیره
 عدت گرفت و در این است هم در از کمان تا کمان کمان

فردا حضرت را ترغیب فرایند و معطی می این من اتقان را غنیمت
 شود بدین وسیع فریض را در خاطر مرم یاد آور میوم با قسم اخر ایان
 خاتمه علی اکبر اردا

۲۴/۵/۳۱

نامه ای است از علی اکبر ارداقی به مستشارالدوله. ارداقی در این نامه گوشه هایی از مصایب خود را بازگو نموده است.

بود و نیز می دانید که اغلب سیاستمداران آن دوره دانسته یا ندانسته! ایرانی بدبخت را، سوار بر اسب مهاجرت نموده و به یک نقطه موهوم سوق می دادند که لازم نیست عواقب وخیم این نهضت بچگانه را برای شما تشریح نمایم و بنابر این کمیته مجازات و انجمنهای دیگر بنا به علل فوق تشکیل گردید. پدرم نظرات و عقاید خود را درباره کمیته مجازات و علت تشکیل آن بارها برایم اینطور تعریف و نقل می کرد: ... عملیات کمیته مجازات به ظاهر یک امر جنایی بود و شک نیست که اصولاً جنایت و آدمکشی یک عمل مذموم و عاملین آن باید به کیفر اعمال غیرانسانی خود رسیده و محکوم به مرگ می شدند. در این صورت با توجه به اینکه من باین مسائل وقوف کامل داشته و از عواقب وخیم کار کمیته مجازات آگاه بودم ولی چون می دانستم دولت امپراطوری انگلیس موجبات برقراری یک حکومت مقتدری باکی را فراهم ساخته که قرارداد ۱۹۱۹ مقدمه ایجاد چنین حکومتی بود که کورکورانه دستورات اربابان خود را به مرحله اجرا می گذارد، لذا لازم دیدم با وجدانی پاک و فکری بی آرایش و ایمانی راسخ در برانداختن این ریشه فساد و خیانت قدمی بردارم». بدلیل فعالیت در این کمیته، ارداقی در یکشنبه ۲۱ مرداد ۱۲۹۶ خورشیدی دستگیر شد. پس از دستگیری دفاعیه ای نوشت (۲۵) و طی آن اعتقادش به ترور را تکذیب کرد. او مدت ۴ سال زندانی بود و پس از این مدت به «قم» تبعید شد. یکسال و نیم در آنجا بود، سپس به «تهران» بازگشت.

در بازگشت به تهران ابتدا به خدمت وزارت کشور درآمد و سپس به وزارت دادگستری انتقال یافت.

علی اکبر ارداقی در هفتم دیماه سال ۱۳۳۶ خورشیدی درگذشت و در «قم» مدفون گردید.

- م: ۱ - مشار، خانابابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۴.
 ۲ - تبریزی، جواد. اسرار تاریخی کمیته مجازات.

اردبیلی، سید یونس [آیت الله]

آیت الله سید یونس اردبیلی فرزند سید محمد تقی فرزند امیر سیفعلی موسوی در سال ۱۲۹۶ قمری تولد یافت.

او دوران مقدماتی تحصیل را در زنجان گذراند و سپس در سال ۱۳۱۹ قمری به قصد

تکمیل تحصیلات مذهبی راهی نجف شد. مدتها در حوزه درس «شریعت اصفهانی» و «فاضل شریانی» و چهاره سال تمام در حوزه درس «آخوند ملا محمد کاظم خراسانی» شرکت نمود و در اواخر دوران تحصیل به کربلا رفته و در حوزه درس «آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی» حضور بهم رسانید.

سید یونس اردبیلی پس از تکمیل تحصیلات خود در نجف، به ایران بازگشت و در اردبیل به رتق و فتق امور مذهبی مردم آن شهر پرداخت. او در سال ۱۳۱۴ خورشیدی از اردبیل به مشهد رفت و ۲۵ روز پس از ورود ایشان به مشهد قضیه کشتار مسجد گوهرشاد پیش آمد. در سال ۱۳۱۴ خورشیدی، هنگامیکه دستور تغییر لباس به مشهد رسیده بود، مراجع روحانی که از این امر سخت ناراحت بودند جلساتی در منزل آیت الله سید یونس اردبیلی برای بحث و گفتگو درباره تغییر لباس و سختگیریهایی که درباره معمین بموقع اجرا گذارده بودند تشکیل دادند، در یکی از این جلسات که «آیت الله حاج حسین قمی» و «آیت الله آقازاده» و آیت الله سید یونس اردبیلی و جمعی دیگر از مراجع روحانی حضور داشتند، تصمیم گرفته شد که «آیت الله حاج حسین قمی» به تهران رفته و با «رضا شاه» وارد مذاکره شود و او را از تصمیم تغییر لباس درباره مردم مشهد، منصرف نماید، لکن «حاج حسین قمی» پس از ورود به شهری، در باغ سراج الملک دستگیر و سپس به عتبات تبعید می شود.

هنگامیکه خبر گرفتاری «آیت الله قمی» به مشهد می رسد، اجتماعات و اعتراضات مردم شدیدتر شده و طی اجتماع در منزل آیت الله سید یونس اردبیلی، از وی و سایر روحانیون می خواهند که جهت آزادی «آیت الله قمی» اقدامی بشود. سرانجام ازدحام مردم به جایی می رسد که دیگر منزل آیت الله اردبیلی گنجایش نداشته و ناگزیر مردم به مسجد گوهرشاد منتقل می گردند. در مسجد گوهرشاد «شیخ بهلول» نامی برای مردم موعظه می کند و طی سخنان تندی از مردم می خواهد که در مقابل رژیم پایداری نمایند و تسلیم مسأله تغییر لباس نشوند. سرانجام در نیمه شب شنبه ۲۱ تیرماه ۱۳۱۴ بدستور رضا شاه، مأمورین مسلح انتظامی به مسجد ریخته و تعداد بسیاری را کشته و مجروح می نمایند.

یک روز پس از کشتار مسجد گوهرشاد (۲۲ تیر ۱۳۱۴) آیت الله یونس اردبیلی به همراه عده دیگری از روحانیون دستگیر و روانه زندان شدند. وی پس از چند روز که در مشهد بوده به همراه بیست و سه نفر دیگر به تهران منتقل می شود و پس از مدتی تحمل زندان در تهران، آزاد شده و تحت نظر اداره سیاسی قرار می گیرد که این امر تا شهریور ۱۳۲۰ ادامه می یابد.

آیت الله سید یونس اردبیلی در مدت حبس و بازجویی از خود جسارت و شهامت بسیاری نشان داد، بطوریکه «آیت الله سید عبدالله شیرازی» که خود از دستگیر شدگان واقعه مسجد گوهرشاد و طی دوران بازداشت در کنار آیت الله اردبیلی بود در خاطرات خود درباره وقایع زندان می گوید: «یک روز که ما را می بردند چند نفر بودیم. رئیس تأمینات گفت بنا بود امر از دربار بیاید و آقایان آزاد شوند، لکن این رئیس نظمیه که تازه رفته مشهد یک راپرت های تازه ای داده لذا در آزادی تأخیر افتاده. تا این را گفت، آقای سید یونس کله اش را تکان تندی داد و گفت چه گفتی؟ راپرت تازه آمده؟ راپرت تازه آمده؟ مگر ما چه را انکار کردیم؟ گفتید تلگراف کردید گفتیم کردیم، گفتید چند دفعه رفتید باز هم جواب دادیم، ما از حبس نمی ترسیم یک سال باشد و دو سال باشد هر چقدر باشد، نه از شاه می ترسیم نه از کس دیگری، خیال کردید چه؟ حبس علما یک یا دو روز است، چه فرض کردید؟ فلان کس آیت الله شیراز است و فلان کس آیت الله کجا و کجا... ما از حبس نمی ترسیم، لکن ترتیب این است. خودم الان دویست نفر عمال زکوات دارم در اطراف اردبیل...».

آیت الله اردبیلی پس از دستگیری، مدتی در تهران بود و سپس به اردبیل فرستاده شد و در سال ۱۳۶۱ قمری مجدداً به مشهد مهاجرت کرده و حوزه دینی در آن شهر مذهبی تشکیل داد و به تعلیم و تربیت طلاب علوم دینی پرداخت. در سال ۱۳۶۸ قمری به زیارت کعبه و در سال ۱۳۷۶ قمری به کربلا رفت.

آیت الله اردبیلی قصد داشت در پایان عمر در نجف اقامت نماید ولی اجل مهلتش نداد، پس از چندی اقامت در نجف به بستر بیماری افتاد و برای رفع کسالت عازم تهران شد و در این شهر در ۲۱ ذی القعدة ۱۳۷۷ درگذشت. جنازه ایشان به شهر مشهد حمل و در آنجا به خاک سپرده شد.

برخی از تألیفات ایشان در فقه و اصول عبارت است از:

۱ - رساله عملیه بنام «وجیزه».

۲ - القاصر فی صلوٰة المسافر.

۱: ۱ - تاریخ دانشمندان اردبیل.

۲ - واحد، سینا. قیام گوهرشاد.

۳ - مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج/۶.

۴ - مجله سروش، سال دوم شماره ۹۰.

اردبیلی، عبدالله [غمگین]

عبدالله اردبیلی فرزند «علی» معروف به «غمگین» در شعبان سال ۱۳۰۶ قمری تولد یافت. غمگین از سال ۱۳۲۷ قمری که تاریخ غارت «اردبیل» بدست عشایر است، به سرودن اشعار ترکی پرداخت. گفته می‌شود که او بیشتر اشعارش را در خواب سروده پس از بیداری فوراً می‌نوشت. در حدود ۹۰۰۰ بیت شعر سروده که بیشتر اشعار در زمینه مصائب و مناقب و تفسیر اخبار آل محمد (ص) به زبان ترکی و مقدار کمی بزبان فارسی می‌باشد. شغل غمگین در «عالی قاپو» بقالی بود. نمونه‌ای از غزلیات وی چنین است:

اسر سمت گلستانه نسیم صبح روح افزا	دم باد صبائیلن گل و گلشن اولا احیا
چمنده رهنمالیق بلبه ایلر گلون عطری	ناپار گلزاری آواره دولا نماز بلبل شیدا
جهاندا چکمه سون هجران وصال یاره بنمزسن	دیبه «غمگین» بیچاره بو اشعاری هوا بازمش

غمگین اشعار «سید علی حکاک اردبیلی» را در سال ۱۳۷۴ قمری تصمین نمود.
او در سال ۱۳۸۸ قمری وفات یافت.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علمی

م: ۱ - تاریخ دانشمندان اردبیل.

اردبیلی، عبد مناف [ملا مناف]

میرزا عبد مناف اردبیلی حکیم الهی فرزند «صفار» در سال ۱۲۸۵ قمری در «اردبیل» بدنیا آمد. علوم مقدماتی را در «اردبیل» آموخته سپس برای ادامه تحصیل به «قم»، «استانبول» و «نجف» رفته پس از مدتی در زبان فارسی و عربی مهارت کافی بدست آورده و شروع به تألیف در این دو زبان نمود.

عبد مناف معروف به «ملا مناف» پس از اتمام تحصیل به شغل تجارت پرداخته در انجام کار خود به روسیه و اروپا سفرهایی داشت و در این مسافرتها زبان روسی، انگلیسی و فرانسه را آموخت. در جریان جنگ جهانی اول بواسطه زیانی که از تجارت بدو وارد شد، تجارت را رها نموده به دار و فروشی پرداخت. ملا مناف به جفرورمل وارد بود، چنانکه گفته می‌شود روزی راجع به عمرش سؤال می‌کنند و حدس می‌زند که وفاتش مشرف است و چنین می‌سراید:

ای طایر خجسته همایون پیکرم
 دنیا اگر ز بهر کمال وجود بود
 گیرم شدم به فضل فلاطون بوالعلی
 فضل و کمال در بلد اردبیل ما
 ای پیک راه عشق خدا را بمن بگو
 هر چند غرق معصیت در وجود خویش
 شاید شفاعتم بکند حضرت رسول

عبد مناف اردبیلی در سال ۱۳۴۵ قمری درگذشت. آثار باقی مانده از وی بدین شرح است.

تصنیفات:



مرکز تحقیقات و اسناد دیجیتال

- ۱ - نصیحة الرضائیه.
 - ۲ - کتاب اخلاق الاولین.
 - ۳ - کتاب المعیشه.
 - ۴ - کتاب الاخلاق.
 - ۵ - کتاب الکیمیا.
 - ۶ - دیوان شعر - مقامات.
- کتابهایش:
- ۱ - کتاب اقتصاد.
 - ۲ - کتابی در امور تجارت.
 - ۳ - کتاب رمل و ادعیه.
 - ۴ - تفسیر سوره توحید.
 - ۵ - علم رمل و جفر.
 - ۶ - علم قیافه شناسی.
 - ۷ - نصایح ابن صفار حکیم الهی.
 - ۸ - حکمت.
 - ۹ - صنعت صابونسازی.
 - ۱۰ - علم کیما.

م: ۱ - تاریخ دانشمندان اردبیل.

اردبیلی، میرزا علی اکبر

میرزا علی اکبر اردبیلی فرزند «محسن» فرزند «عبدالله» در سال ۱۲۶۹ قمری بدنیا آمد. در محضر استادان زیادی حاضر نشده ولی مطالعات فراوان او باعث شد در ردیف علماء قرار گیرد. او عالم، فاضل، ادیب، کامل، عارف به حکمت و کلام و حدیث و فقه و اصول بود. در برخی از مؤلفات خود به بعضی از علماء که نسبت به مراسم آگاهی نداشته، چون «ملا محمد کاظم خراسانی» طعن بسیار زده بدین جهت بعضی از علما از وی دوری می‌کردند.

اردبیلی در ماه شعبان سال ۱۳۴۶ قمری درگذشت.

آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

- ۱- اثبات تقلید میت.
- ۲- صورت سؤال و جواب راجع به واقعه زید.
- ۳- رساله فی بیان البعث و النشور و القیام من الاحداث القبور.

م: ۱- مشار، خدایابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۴.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد

اردکانی، علی اکبر [حقیقت]

علی اکبر اردکانی متخلص به «حقیقت» فرزند «حاج میرزا محمد باقر» امام جمعه «اردکان» در سال ۱۲۷۶ خورشیدی در «اردکان» بدنیا آمد. پدر و اجدادش از فقهاء و پیشوایان مذهبی و مادرش سیده و از سادات «اینجو» بوده اند.

علی اکبر تحصیلات مقدماتی و مقدمات عربی را در مکتب خانه های «اردکان» آموخت. پس از آن به «شیراز» رفت و در محضر درس «حاج مدرس انوار» و «حاج سید علی حکیم کازرونی» چند سالی به تحصیل علوم متداول مشغول شد. او به زبان عربی مسلط بود و خط زیبایی داشت.

حقیقت بمدت بیش از ۱۰ سال در اداره فرهنگ و اوقاف فارس و دادگستری خدمت نمود، سپس از طرف وزارت کشور به فرمانداری شهرستانهای مختلف ایران از جمله «جهرم»، «شهرضا»، «آباد»، «بخنیری» و «فسا» منصوب شد. مدال درجه یک «رشادت» را از ستاد ارتش دریافت نمود. پس از چند سال بازنشسته گردیده به مطالعه و

تألیف پرداخت. در سرودن شعر بخصوص مثنوی تبحر داشت. از جمله اشعار اوست:

باز گیننی شده بهشت برین
 ابر در آسمان بشور و شمعب
 خاک نیره ز باد و آتش رعد
 موسم دی گذشت و گل آمد
 بانوی پیر دهر گشت جوان
 باغ شنند از نسیم آبستن
 هر دو در با آمداد زائیدند
 یکی اندر لباس بوقلمون
 در خیابان باغ و در صحرا
 یکی اندر فراق گریه کنان
 بانوی پیر جشن بر پا کرد
 پر گل و غنچه گشت دشت و دمن
 باغ شد همچو صحف انگلیون
 ضیمران و شقائق و موسن
 سوری و اطلسی و سینبیر
 چشم نرگس ز گریه شد بیمار
 آن یک از فطره های شبنم صبح
 برگهای سه برگه گسترده
 برش از سرخ گل چوبنم و دم
 دختران چمن ز راه عفاف
 بلبل از یکطرف بشور و نوا
 فهقه کبک و چهچه بلبل
 اینچنین فصل و اینچنین ایام

همگان سرخوشید و خوشدل و شاد
 جز حقیقت که ناخوش و غمگین

اردلان، ابوالحسن [فخرالملک]



حاج ابوالحسن اردلان [فخرالملک] فرزند «رضا قلی خان» و «طوبی خانم» در سال ۱۲۷۹ هجری قمری در «تهران» بدنیا آمد. پدرش والی «کردستان» و مادرش دختر «عباس میرزا نائب السلطنه» بود.

اردلان در کودکی ابتدا جزو غلام بچه‌گان و بعد جزو پیخدمتهای «ناصرالدینشاه» بود. بعدها در زمره درباریان «ناصرالدینشاه» و «مظفرالدینشاه» در آمد. اردلان در سال ۱۳۰۶ هجری قمری در سفر «ناصرالدینشاه» به اروپا همراه وی بود و پس از بازگشت از این سفر از سوی «ناصرالدینشاه» ملقب به «فخرالملک» گردید.

«محمد حسن اعتماد السلطنه» در یادداشتهای خطی خود راجع به ابوالحسن خان چنین می نویسد: «شنبه ۱۱ صفر ۱۳۰۵ ق... قبله عالم به ابوالحسن خان، که پدر بر پدر حرام زاده هستند، فرمودند...» و نیز می نویسد: «جمعه ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۰۷ از قراریکه مذکور شد،... ابوالحسن خان دوست اشرفی بتوسط آغا محمد خان خواجه پیشکش داده و لقب فخرالملکی گرفت».

فخرالملک در سال ۱۳۱۲ هجری قمری رئیس فوج عرب و عجم بسطام شد. در

سال ۱۳۱۴ قمری به حکومت «همدان» و در سال ۱۳۱۶ قمری بحکومت عراق (اراک) منصوب شد. در سال ۱۳۱۹ قمری منصب امیرتومانی گرفت و به ریاست ایل و سواره دویرون خمه رسید. اردلان در سال ۱۳۲۱ قمری وزیر تجار یا تجارت گردید. و در سال ۱۳۰۵ خورشیدی در سن ۶۶ سالگی در تهران درگذشت.

م: ۱ - بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/۱.

اردلان، امان الله | حاج عزالممالک |

امان الله اردلان فرزند ابوالحسن اردلان «فخر الممالک» از خانواده‌های کهن و سرشناس کرمانشاه بود.

او در دور دوم مجلس شورای ملی (۱۳۲۶ قمری) نماینده و از یاران مرحوم مدرس بود و در دور سوم مجلس از طرف اهالی کرمانشاه، با وجود مخالفت شدید فرمانفرما والی غرب، با او، انتخاب شد. در جنگ جهانی اول که ایران مورد تجاوز قوای روسیه واقع شد و آزادیخواهان از تهران بطرف قم و کرمانشاه مهاجرت کردند و دولت «ایران آزاد» را تشکیل دادند، او وزیر مالیه کابینه آزاد «نظام السلطنه مافی» بود.

امان الله اردلان در سال ۱۳۰۱ خورشیدی بهنگام ریاست وزرایی «مشیر الدوله» مدیر کل وزارت دارایی بود و بعد به پیشکاری مالیه فارس منصوب شد. در سال ۱۳۰۲ خورشیدی به نمایندگی دور پنجم مجلس شورای ملی انتخاب شد. او برای اولین بار در کابینه سردار سپه (۱۶ آبان ۱۳۰۲) به عنوان وزیر فواید عامه و تجارت معرفی شد. در زمستان سال ۱۳۰۵ خورشیدی همراه خانواده‌اش به زیارت عتبات رفت، سپس به قصد دیدار فرزندانش راه اروپا را در پیش گرفت، در بین راه اتوموبیل او به گودالی افتاده، او بشدت زخمی می‌شود و همراهش نیز فوت می‌کند. او پس از مدتی بستری شدن در بیمارستانی در «کازمین» به تهران مراجعت می‌کند و پس از چندی، به حضور رضا شاه میرود و دوباره اجازه مسافرت گرفته، با هواپیما به «باد کوبه» و از آنجا با قطار، به اروپا میرود. در سال ۱۳۱۴ خورشیدی، زمانی که علی اصغر حکمت وزیر کشور بود، او مدیر کل شهرداریهای ایران شد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ و استعفای رضا شاه از سلطنت و به وجود آمدن جو موقت دموکراتیک، «حزب توده» توسط «سلیمان میرزا اسکندری» و تعدادی از اعضای ۵۳ نفر،

بنیانگذاری گردید، حاج عزالممالک در جلسه مؤسسان حزب در منزل شخصی «سلیمان میرزا»، شرکت کرد. اردلان بر پایه دوستی با سلیمان میرزا، در این جلسه شرکت کرد و از آن پس دیگر هیچگاه، به حزب توده رفت و آمد نکرد.

اردلان در کابینه دوم علی سهیلی (۲۸ بهمن ۱۳۲۱) وزیر بهداری بود و در کابینه سوم او (۲۳ آذر ۱۳۲۲) به وزارت دارایی منصوب شد. پس از آن در کابینه اول محمد ساعد (۸ فروردین ۱۳۲۳) به وزارت بازرگانی و پیشه و هنر رسید و در کابینه اول مرتضی قلی بیات (۴ آذر ۱۳۲۳) به وزارت دارایی منصوب شد. در ۲۹ آذر ۱۳۲۴ (کابینه دوم ابراهیم حکیمی) اردلان بعنوان وزیر دادگستری معرفی شد و در کابینه سوم حکیمی (۶ دی ۱۳۲۶) به عنوان وزیر راه.

امان الله اردلان آخرین پست وزارت خود را در کابینه رزم آرا (۵ تیر ۱۳۲۹) با عنوان «وزیر کشور» طی کرد. او در دور هیجدهم و نوزدهم نیز، وکیل مجلس شورای ملی بود. او در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۷ به همراه «دکتر اقبال» حزب ناموفق «ملیون» را پی ریزی کرد و پس از آن، از کار سیاست بیکباره کناره گیری کرد و بازنشسته شد. مدتی نیز، نیابت ریاست «کانون شکار ایران» را عهده دار بود.

امان الله اردلان نقاشی چیره دست و ورزیده بود. او خاطرات زمان مهاجرت خود را به قم تحت عنوان «اولین قیام مقدس ملی» چاپ و منتشر نمود و سرانجام در حالیکه احتمالاً بیش از یکصد سال عمر داشت در سال ۱۳۶۶ خورشیدی در خارج از ایران فوت کرد.

م: ۱ - صفایی، ابراهیم. رهبران مشروطه.

۲ - طبری، احسان. کژراهه.

۳ - مجله وحید شماره ۳۶. صاحب امتیاز سیف الله وحیدنیا.

۴ - فخرانی، ابراهیم. سردار جنگل.

۵ - مجله وحید (خاطرات) شماره ۴. صاحب امتیاز سیف الله وحیدنیا.

۶ - وحیدنیا، سیف الله. خاطرات و اسناد.

اردلان، سیف الله [صارم السلطان]

سیف الله خان اردلان فرزند حبیب الله خان، فرزند عباسقلی خان مرتیپ، فرزند امان الله خان والی اردلان، در سال ۱۲۵۴ خورشیدی در سنندج متولد شد.

تحصیلاتش را در سنندج و مناطق دیگر به انجام رسانید و سپس وارد خدمت ارتش شد و تا درجه سرهنگی ارتقاء یافت.

سیف الله اردلان به شعر و ادبیات علاقه وافر داشت و در اوقات آزاد بیشتر به مطالعه دواوین شعر و کتب ادبی می پرداخت و گاهی در مجامع و انجمن های ادبی نیز شرکت می جست و خود نیز شعر می سرود و «صارم» تخلص می کرد. از اشعار اوست:

دلیم از حلقه گیسوی نووانتوان کرد

پسای دیوانه ز زنجیرها نتوان کرد

گفتمش مشک خنابرسرگیسوی زدی

گفت خاموش که تشبیه خطا نتوان کرد

خواستیم دل بنهم در سرزلفش دیدم

بسکه دل بر سرهم ریخته، جان نتوان کرد

در وجودی به ودیعت بسود اریک جوجود

چیست کام دل سائل که روان نتوان کرد

ذره ای نیور هدایت بودت گرد در دل

نیک دانی که طلب جز خدا نتوان کرد

گر بپرسند زمن حد نکوکاری چیست

گویم آنست که تحفیق که تا نتوان کرد

قسمتم روز ازل کرد قضا خون جگر

چون کنم چاره که تغییر قضا نتوان کرد

هست «صارم» زنونومید که حافظ فرمود:

«نکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد»

* * *

آنکه پشت همه عالم به عبارت خم از اوست

خالق کون و مکان است و همه عالم از اوست

شادی و غم همه مخلوق وی اند و ما را

گر نشاط است هم از اوست و گرماتم از اوست

آنچه در ما زبند و نیک عیان می گردد

که بدان نام گذاریم سرور و غم از اوست

رزق مقسوم کم و بیش به هر کس برسد

کم نما ناله و فریاد که بیش و کم از اوست

بسر در بند گشیش روی تضرع بسگذار
 زخم اگرمی رسدت باز بدان مرهم ازوست
 نه همان نغمه به داوود کرامت فرمود
 هر صدا خیزد از آفاق ز زیر ویم ازوست
 سستی پایه بیمان نکویان زودان
 عاشقان را همه بنیاد وفا محکم ازوست

صارم در سال ۱۳۱۰ خورشیدی در سن ۶۵ سالگی در تهران وفات یافت.

م: ۱ - بابا مردوخ روحانی «شیوا». تاریخ مشاهیر کرد، ج ۲/۲.

ارفع، رضا [سرتیپ، جنرال آجودان

حضور همایون، معین الوزاره،

امیر تومان، ارفع الدوله،

پرنس، سرداره امیر نویان،

تخلص شعری «دانش»



مرکز تحقیقات و اسناد در تاریخ جمهوری اسلامی ایران

پرنس ارفع الدوله فرزند حاج شیخ حسن مهاجر ابروانی در سال ۱۲۷۰ قمری در تبریز بدنیا آمد.

پس از تحصیل مقدماتی در فارسی و عربی به عزم تکمیل تحصیل، سفری به اسلامبول کرد ولی چون نتوانست در آنجا به تحصیل پردازد، پس از چندی به «تفلیس» رفت

و زبان روسی را فرا گرفت. در «تفلیس» او بخدمت محمود خان «علاءالملک دیبا» سرکنسول ایران در «تفلیس» در آمد و پیشخدمت خصوصی او شد و از آن پس بزودی ابتدا مترجم کنسولگری شد و سپس مقام «کنسول یاری» را بدست آورد.

در سال ۱۲۹۶ قمری او به منصب آجودانی خاصه سرکاری از طرف ولیعهد (مظفر الدین میرزا) تعیین شد و بعد در سال ۱۳۰۰ قمری مجدداً بموجب فرمان ولیعهد به منصب «نایب اول آجودان باشی سرکاری» معین می شود. در سال ۱۳۰۲ قمری هنگامیکه «سلیمان خان افشار صاحب اختیار» برای تحدید حدود مرزی مأمور خراسان شد، رضا ارفع نیز به سمت مترجمی اعضای هیات همراه او بود. اعضای هیأت عبارت بودند از: ۱ - سلیمان خان افشار ۲ - رضا ارفع ۳ - میرزا صادق امین نظام ۴ - میرزا علی خان منشی وزارت خارجه. این هیأت نمایندگی برای تحدید حدود و تعیین علامات مرزی شمال شرقی ایران با روسها که از «استرآباد» و «ترکمن صحرا» تا «سرخس» و «مرو» را شامل می گردید اعزام شده بود.

مأموریت این هیأت سه سال بطول انجامید و در نتیجه با وجودیکه متصرفات روسها در ترکستان و شمال خراسان و تجاوزات نظامی آنها به سرزمین های ایران از بیست سال قبل به آن حدود، در ساحل دریای خزر به «خلیج حسینقلی» که در سواحل شرقی خزر قرار دارد و رود «اترک» که به همین خلیج می ریزد و تقریباً در سراسر شمال خراسان جاری است محدود و مسلم بوده و کار حقیقی هیأت محدود به قسمتی از شمال خراسان از جایی که «اترک» دیگر مرز آبی نبود تا «مرو» خلاصه می شد و باید تکلیف اراضی «پنج ده» واقع در گوشه شمال شرقی ایران که به وضوح داخل خاک ایران است را نیز تعیین می نمودند ولی مشهور است که این هیأت در نتیجه گرفتن رشوه ای کلان و قابل توجه که به ارفع الدوله و «امین نظام» پرداخت شده، یکی از شاخه های فرعی رودخانه اترک که اراضی شمال خراسان را مشروب می نمود، بنام «نهر مهدی خانی» را بجای «اترک» چا زدند و این شمالی آن را که از آبادترین مناطق خراسان است تحویل روسها دادند و در نتیجه تمام سواحل غربی سواحل خزر و تمام سواحل شرقی را نیز که نه تنها شهر تاریخی «مرو» بلکه «سرخس» را هم جزو متصرفات روسها شناختند.

میرزا رضا خان ارفع الدوله در سال ۱۳۰۳ قمری پس از بازگشت از این مأموریت افتخار آفرین! بعنوان «آجودان حضور همایون» و اخذ فرمان و نشان «شکل مبارک» مفتخر گردید! و سال بعد سرکنسول قفقاز و بعد وزیر مختار «پترزبورگ» شد.

در سفر سوم ناصرالدین شاه به فرنگ (۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ قمری) او ملتزم رکاب بود و

در این سفر موفق شد که برای خود در دل شاه و صدراعظم جایی باز کند و موجبات ترقی خود را فراهم نماید. در مورد این سفر و شرکت ارفع الدوله، محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های خود می‌نویسد: «میرزا رضا خان نایب سفارت ایران در پترزبورگ که این سفر فرنگ در رکاب بود شرحی دارد که وقتی خواهم نوشت، ملقب به معین الوزاره شد و ژنرال قنصل ایران مقیم تفلیس شد. همینقدر می‌نویسم که اصلاً ایروانی و رعیت روس است. در همین تفلیس وقتی که میرزا محمود خان [علاءالملک دنیا] آنجا بود و این میرزا رضا خان جوان مزلف بود خانه شاگرد خانه میرزا محمود خان بود»

در سال ۱۳۰۷ قمری که «امینه اقدس» زن سوگلی ناصرالدین شاه برای معالجه چشم خود به «وین» می‌رود، شاه چندین فرمان نشان سفید مهر بدون تعیین درجه به او می‌دهد که در مسافرت به اروپا به هر کس که میل دارد آنها را بطور انعام بذل و بخشش کند، ارفع الدوله که از قضیه مطلع می‌شود، تعداد زیادی از آن فرامین را برای استفاده خود از «امینه اقدس» گرفته و بعد هر یک از آنها را به بهای گراف در روسیه و جاهای دیگر به سود خویش بفروش می‌رساند.

پرنس ارفع در حدود سال ۱۳۱۴ علاوه بر سمت وزیر مختاری در دربار روسیه به وزیر مختاری سوئد و نروژ نیز منصوب شد در سال ۱۳۱۶ قمری از طرف دولت ایران نماینده مجلس «صلح لاهه» تعیین و اعزام گردید و بعد از این سفر بود که به لقب «پرنس» ملقب گردید.

با روی کار آمدن امین السلطان (۱۳۱۶ق) ارفع الدوله دلال گرفتن وام از دولت روسیه بود، که این عمل بدنامی بزرگی را نزد آزادیخواهان و روشنفکران ایران برای او به ارمغان آورد.

از سال ۱۲۸۰ خورشیدی رضا ارفع الدوله به اسلامبول رفت و تا سال ۱۲۸۶ خورشیدی سفیر کبیر ایران در عثمانی بود و مدتی نیز برای شرکت در جشن تاجگذاری «آلفونس سیزدهم» پادشاه اسپانیا به آن کشور رفت.

پس از عزل او از سفارت کبیرای اسلامبول، او به «موناکو» رفت و در قصر عالی و گران قیمتی که خودش ساخته و اسمش را «دانشکده» گذاشته بود (دانش + کده) اقامت گزید. در ۱۶ شعبان ۱۳۳۱ به ایران آمده و چندی بجای «ممتازالدوله» وزیر عدلیه کابینه اول علاءالسلطنه شد. و در سال ۱۳۳۳ قمری بعد از تاجگذاری احمد شاه، به سمت سفیر کبیر فوق‌العاده مأمور اعلان تاجگذاری شاه بدر بارهای اروپا شد.

شخصیت و کاراکتر ارفع الدوله، بخوبی نمایانگر چگونگی رشد مردان سیاسی ایران در دوران خفقان و استبداد است. او مردی لاف‌زن، بی‌پرنسیپ، پشت هم‌انداز، چاپلوس، متملق، دروغگو و حقه‌باز است. و بهمین خاطر در شوره‌زار سیاست ایران خوب رشد میکند و به مقامات عالی میرسد.

ارفع الدوله در سال ۱۳۱۶ خورشیدی در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت.

- ۱- ممنحن الدوله شقاقی و میرزا هاشم. رجال وزارت خارجه در عهد ناصری و مظفری.
 ۲- رابینو، لویی. دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، ترجمه غلامحسین میرزا صالح.
 ۳- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۱/۱.
 ۴- علوی، ابوالحسن. رجال عصر مشروطیت.

ارفع قوامی، اسدالله [سرلشکر]

اسدالله ارفع قوامی در مهرماه سال ۱۲۷۴ خورشیدی در شیراز بدنیا آمد. او فرزند مصطفی عظیم‌الدوله پسر میرزا علیخان قوام‌الدوله یکی از افراد سرشناس آشتیان بود که در زمان «ناصرالدینشاه» قرب و منزلتی در دستگاه نظام قاجار داشت.

وی تحصیلات کاملی نداشت و مدتی در مدرسه‌های «سن لویی» و «آلیانس» در تهران کمی زبان فرانسه آموخت. ارفع قوامی در زمانی که «مشیرالدوله» وزیر جنگ بود (۱۲۹۷ - ۱۲۹۶ خ) بخدمت ارتش وارد شد و بزودی به درجه افسری نایل آمد. او پس از کودتای ۱۲۹۹ «رضا خان» مورد توجه قرار گرفت و از افسران نزدیک و مورد اعتماد سردار سپه شد، بطوریکه امور محرمانه ارتش به او واگذار می‌شد.

در سال ۱۳۱۴ خورشیدی هنگامیکه «رضا شاه» بدعوت «کمال آتاتورک» راهی ترکیه بود، ارفع قوامی نیز یکی از ملتزمین رکاب بود. و پس از آن طی یک مأموریت نظامی به عراق رفت. وی در سال ۱۳۲۰ خورشیدی زمانیکه قوای متفقین، ایران را اشغال کردند رییس دفتر ستاد جنگی «رضا شاه» بود و بعد از شهریور به درجه سرلشکری ارتقاء یافت.

سرلشکر ارفع قوامی یکی از مهره‌های نظامی دو رژیم دیکتاتوری (رضا خان و پسرش) محسوب می‌گردد و طی خدماتی که به نظام استبدادی نموده به دریافت نشان‌های درجه ۱ و ۲ لیاقت، درجه ۱ و ۲ و ۳ افتخار، آذربایجان، درجه ۱ رستاخیز و «۲۸ مرداد»

نابل می‌گردد. و «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

م: ۱ - چهره‌های آشنا. از انتشارات کیهان.

ارفعی، جلیل [سرتیپ]

جلیل ارفعی فرزند عبدالرزاق در جمادی الثانی ۱۳۱۲ قمری در تبریز متولد شد. وی پس از گذراندن دوره تحصیلات ابتدایی خود در ایران، به ترکیه رفته در رشته مهندسی فارغ التحصیل و وارد ارتش عثمانی می‌شود. در جنگ بین المللی اول در جبهه قفقاز در سپاه شانزدهم که تحت فرماندهی «مصطفی کمال پاشا» (آتا تورک) بوده، شرکت داشته است. در اواخر جنگ جزء مستحفظین استحکامات «بسفور» بوده و پس از پایان جنگ به ایران باز می‌گردد.

جلیل ارفعی در سال ۱۳۰۰ خورشیدی داخل ارتش ایران شده و مدت بیست سال در لشکر شمال غرب و کردستان مأمور سرکوب اکراد بوده. اولین مأموریت نظامی وی، جنگ با طوایف شاهسون در سال ۱۳۰۱ خورشیدی بود که منجر به قتل «امیر تومان» و دستگیری «امیر نوروز» و «امیر فیروز» گردید. سپس بدستور امیر لشکر «طهماسبی» مأمور سرکوبی عشایر خلخال می‌شود و پسران «امیر عشایر خلخال» و عده‌ای دیگر را دستگیر نموده و به زندان «نارین قلعه» می‌سپارد.

او در سال ۱۳۰۵ مأمور تعلیم و تربیت پادگان تبریز و سپس بفرماندهی ستون اعزامی در جنگ با «اسماعیل آقا سیمتیقو» رئیس طایفه شکاک، شرکت می‌کند. در سال ۱۳۰۸ خورشیدی بسمت مترجم در کمیسیون امنیت حدود ایران و ترکیه شرکت کرده و سپس برای انجام مأموریت‌های مختلف به کردستان می‌رود. در سال ۱۳۰۹ به سمت کمیسر سرحدات آستارا «بیله سوار»، و سپس به کمیسری سرحدی جلفا منصوب می‌شود.

جلیل ارفعی در سال ۱۳۱۱ کمیسری سرحدات خداآفرین، و در سال ۱۳۱۳ کمیسری سردشت را عهده‌دار بود و در سال ۱۳۱۵ به کفالت فرماندهی گردان مستقل ۵ مهندسی لشکر ۵ کردستان منصوب گردیده به سنج می‌رود.

در سال ۱۳۲۰ به اداره آموزشی مهندسی منتقل شده و عهده‌دار ریاست شعبه تمجده می‌گردد. سپس در اداره دادرسی ارتش بخدمت می‌پردازد و در سال ۱۳۲۵ ریاست شعبه ۹ بازپرسی را عهده‌دار شده و مأمور رسیدگی به جرایم مربوط به نظامیان می‌شود. در سال

۱۳۳۳ رییس دادگاه عادی شماره ۱ و سپس رییس دادگاه تجدید نظر شماره ۲ که مأمور محاکمه افسران حزب توده بود شد. او در همین سال در دادگاه تجدید نظر «دکتر محمد مصدق» پیشوای نهضت ملی ایران، شرکت داشته و در محاکمات وی از اعضای دادگاه بود. سرهنگ جلیل ارفعی سپس به ریاست دادگاه تجدید نظر جنایی و جنحه منصوب و بعد طبق دستور شاه مخلوع (محمد رضا پهلوی) رییس دادگاه تجدید نظر فرمانداری نظامی می‌شود. در فروردین ۱۳۳۶ رییس دادگاه عادی فوق‌العاده و مأمور رسیدگی به تخلفات نظامی در تبریز می‌شود و سرانجام در آذرماه سال ۱۳۳۶ بازنشسته می‌گردد. سرتیپ جلیل ارفعی یکی از مهره‌های نظام دیکتاتوری پهلوی (پدر و پسر) بود که بدست او تعداد زیادی از روشنفکران و آزادیخواهان مخالف رژیم به حبس و زجر و اعدام دچار گردیدند. وی پس از کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از عوامل مهم حقوقی نظام پهلوی در سرکوبی مردم بشمار می‌آید.

م: ۱ - چهره‌های آشنا. از انتشارات کیهان.



استرآبادی، سیدمحمد [آیت‌الله]

حاج سیدمحمد استرآبادی فرزند حاج سید نصرالله استرآبادی در سال ۱۲۹۵ در دشت گرگان به دنیا آمد.

پس از رشد و طی مقدمات در گرگان به مشهد رضوی سفر کرد و حدود ده سال از علماء دینی آن سامان استفاده کرد. وی پس از تکمیل دوره فقه و اصول در مشهد به نجف رفت و در آنجا از حوزه درس «آخوند خراسانی» و «طباطبایی یزدی» استفاده کامل نمود. او پس از کسب اجازه اجتهاد در سال ۱۳۳۰ قمری به ایران مراجعت کرد و در تهران سکونت اختیار نمود.

آیت‌الله سیدمحمد استرآبادی در تهران در مسجد جمعه واقع در بازار به امامت جماعت و بحث و تدریس فقه و اصول پرداخت تا در ربیع‌الاول ۱۳۶۵ دعوت حق را لیک گفت و جنازه‌اش به قم حمل و در صحن عتیق در یکی از حجرات غربی مدفون گردید. از آثار اوست:

۱- تقریر درس فقه و اصول آیت‌الله خراسانی.

۲- تقریر درس فقه و اصول آیت الله یزدی.

م: ۱- رازی، محمدشریف. گنجینه دانشمندان، ج/۴.

استخر، محمد حسین

محمد حسین استخر فرزند «اسدالله» در سال ۱۳۰۶ قمری در یکی از دهات «بوانات فارس» متولد شد. از اوان کودکی نزد پدر به آموختن خواندن و نوشتن فارسی پرداخت. در ۱۶ سالگی به «شیراز» آمد و در مدرسه «آقاخان» شیراز به تحصیل علوم متداول و ادبیات فارسی و عربی پرداخت. زبان عربی را در حد کمال آموخت.

استخر پس از پایان تحصیلات و تکمیل مقدمات به سمت آموزگار مدرسه «شریعت» منصوب گردید. در ضمن تدریس به تحصیلات خود در علوم جدید و کلاسیک ادامه داد و به مطالعه کتب عربی چاپ «مصر» و «بیروت» پرداخت. و در امور اجتماعی و تاریخ و فلسفه تبحر کافی بدست آورد.

استخر در سال ۱۳۲۴ قمری در آغاز مشروطیت به حزب دمکرات شیراز پیوست و روزنامه سیاسی و اجتماعی و ادبی «استخر» را در سال ۱۳۳۶ قمری (۱۲۹۷ خورشیدی) به منظور راهنمایی مردم انتشار داد و در ضمن مدیر مدرسه دولتی «رحمت» و کفیل مدرسه ملی «ناظمیه» بود.

در سال ۱۳۰۶ خورشیدی در زمان «داور» به وزارت عدلیه منتقل شد و به مدت ۱۲ سال در «شیراز» و «اصفهان» و «اهواز» و «بروجرد» به این کار اشتغال داشت. از سال ۱۳۲۰ خورشیدی مجدداً به وزارت فرهنگ منتقل شد و در این زمان بجای «استخر» هفتگی، هر هفته دو شماره انتشار داد و در انجمن روزنامه نگاران و انجمن ادب «شیراز» شرکت نمود.

استخر در دوره هجدهم و نوزدهم مجلس از طرف اهالی فارس به نمایندگی مجلس شورا انتخاب شد.

محمد حسین استخر سرانجام در مهرماه ۱۳۴۸ بدرود حیات گفت.

آثار بجا مانده از نامبرده عبارتند از:

۱- پیشوایان فکر

۲- فرهنگ اسلام

- ۳- چهل مقاله تاریخ تصوف
 ۴- مظاهر محمدی
 ۵- مهمانیها و پذیرائیهای شاهانه
 ۶- مجموعه یادداشتهای رضا شاه
 ۷- چند صفحه از تاریخ بزرگترین تحولات علمی
 ۸- روابط ایران و عرب قبل از اسلام و بعد از اسلام

- م: ۱- مشار، خانابابا، مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۲.
 ۲- آدمیت، رکن زاده. سخن سرایان و دانشمندان فارس، ج/۱.
 ۳- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج/۱.
 ۴- مجلهٔ یغما، سال ۲۲. صاحب امتیاز حبیب یغمایی.

اسدی، محمد ولی خان [مصباح دیوان. مصباح السلطنه]



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

محمد ولی اسدی فرزند میرزا علی اکبر در سال ۱۲۵۷ خورشیدی در بیرجند تولد یافت. او در دوران جوانی مدتها پیشکار و مستوفی «امیر شوکت الملک علم» والی قاینات و سیستان بود.

هنگامیکه «امیر شوکت الملک» با اختیارات کافی از مرکز، دستور دفع قیام «کلنل

محمد تقی خان پسیان» (۱۳۰۰خ) را با اعمال قوه قهریه داشت، برای احتراز از خونریزی، محمد ولی خان اسدی را به مشهد فرستاد تا طی ملاقاتی با «کنل محمد تقی خان» از او بخواهد تا خود را تسلیم کند. هر چند اسدی در این مأموریت ناموفق بود لیکن نامش بر سر زبانها افتاد و آهسته آهسته جزء رجال سرشناس بیرجند و مشهد شد.

اسدی با کمک و تقویت «امیر شوکت الملک» توانست سه دوره متوالی (۴ و ۵ و ۶) از سیستان به وکالت مجلس شورای ملی برگزیده شود.

وی در دور پنجم مجلس شورای ملی (۱۳۰۴ - ۱۳۰۲ خ) پایش به بازی «جمهوریت رضا خان» کشیده شد و زیر ورقه طرح قانونی تبدیل رژیم مشروطه به جمهوری را امضاء نمود؛ (۲۶). هر چند که این طرح با مخالفت «مدرس» و شورش عمومی مواجه و بایگانی شد ولی به لحاظ سیاسی اسدی را در صف «رضا خان» و مقابل «مدرس» قرارداد. در جلسه تاریخی نهم آبان ۱۳۰۴ که «رضا خان سردار سپه» با اعمال زور و فشار، ماده واحده خلع قاجاریه از سلطنت را بتصویب رساند، گفته می شود که اسدی مایل نبوده در این جلسه شرکت کند و «تیمورتاش» به او گفته بود: «شما عیال دارید؟ اولاد دارید؟ علقه دارید یا نه؟» اسدی در پاسخ گفته بود: «ندارم». «تیمورتاش» پرسیده بود: «آیا علم (امیر شوکت الملک) را هم ندارید؟». اسدی در جواب گفته بود: «دارم». «تیمورتاش» می گوید: «اگر خود حضرت اشرف (سردار سپه) علم را دار بزند که چرا اسدی را انتخاب کردی شما چه خواهید کرد؟» گفته بود: «علم دارم و وارد جلسه می شوم». بهر جهت وارد مجلس شده و رأی هم داده بود.

اسدی در سال ۱۳۰۴ خورشیدی بهنگام تشکیل مجلس مؤسسان جهت تغییر پاره ای از مواد قانون اساسی و تفویض سلطنت به «رضا خان» از سیستان بوکالت برگزیده شد و در شعبه ششم این مجلس به فعالیت پرداخت.

او از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۴ خورشیدی نایب التولیه آستان قدس رضوی شد و در مشهد اقامت گزید. اسدی در این پست، گام به گام بر نفوذ اجتماعی و سیاسی خود افزود و در دل سخت «رضا شاه» رسوخ کرد. او طوری مورد توجه و علاقه پهلوی اول قرار گرفت که یکروز شاه در حضور عده ای گفت: «اگر من ده نفر نوکر مثل اسدی داشتم ایران را آباد می کردم!».

در مدتی که اسدی نایب التولیه آستان قدس رضوی بود اشخاص بسیاری از جمله: «دادور»، «شریف الدوله بنی آدم»، «ظهیر الملک»، «محمود جم»، «سید حسن تقی زاده» و «دبیر اعظم بهرامی» استاندار خراسان شدند که همگی آنان پس از مدت کوتاهی

احضار یا معزول شدند و احضار یا عزل ایشان دور از اقدامات و تحریکات اسدی نبود. او استانداری و فرمانروایی خراسان را حق مسلم خود می دانست و حاضر نبود این منصب را با دیگری قسمت کند.

اسدی در خراسان دست به یکسری فعالیت‌های کشاورزی، عمرانی و بهداشتی نیز زد، از جمله: ایجاد بیمارستانی بنام «رضا شاه» بود که در سال ۱۳۱۳ خورشیدی افتتاح شد. محمد ولی خان برای افتتاح بیمارستان از «شاه» دعوت نمود و تقاضای وی مورد قبول واقع شد و شاه به مشهد رفت. می‌گویند هنگامیکه وی به حرم حضرت رضا(ع) رفت، در کفش کن، اسدی را احضار و وقتی که چکمه‌های شاه را از پایش در می‌آوردند به اسدی تکیه نموده و دست خود را بر روی شانه‌های او گذاشته بود.

در سال ۱۳۱۴ خورشیدی که «رضا شاه» تصمیم گرفت طرح تغییر لباس و حجاب‌زدایی را در ایران اجرا کند، به اسدی نیز از مرکز حکم شد که طرح را بمورد اجرا بگذارد. او از اجرای این حکم طفره رفته و اعلام کرد که در شهر مذهبی و مقدسی چون مشهد عجالتاً این طرح غیرقابل اجراست و از آن صرف نظر شود. ولی به او دستور دادند که امر شاه است و باید انجام شود. آتش قیام خونین مسجد گوهرشاد از همینجا برافروخته شد.

در مشهد روحانیون و بخش عظیمی از مردم که بلحاظ اعتقادات مذهبی، سخت مخالف این طرح بودند، ابتدا در منزل «آیت الله بونس اردبیلی» مجتهد با نفوذ مشهد تجمع کرده و سپس «آیت الله حاج آقا حسین قمی» را بنماینده‌گی از طرف خود راهی تهران کردند تا شاه را قانع کند که از این تصمیم خود صرف نظر نماید. «آیت الله حسین قمی» بسمت تهران حرکت و در شهری در باغ سراج الملک سکونت می‌کند که باغ از سوی نظمیه محاصره و او بازداشت می‌گردد.

با رسیدن خبر دستگیری «آیت الله قمی» به مشهد، هیجانات عمومی تندتر شده و مردم در مسجد گوهرشاد متحصن و خواستار آزادی آیت الله قمی و عدم اجرای طرح تغییر لباس می‌شوند. در مسجد، شیخ «بهلول» نامی به منبر رفته و به احساسات عمومی دامن می‌زند. صبح روز جمعه ۲۰ تیرماه ۱۳۱۴ قوای قزاق برای متفرق ساختن مردم وارد عمل شده و به روی مردم بی‌محابا تیراندازی می‌کنند، که در این واقعه با اینکه چندین تن کشته و زخمی شدند اما مردم متفرق نگشته و مقاومت می‌نمایند. مردم به‌مراه روحانیون سرشناس مشهد همچنان به تحصن خود در مسجد گوهرشاد ادامه می‌دهند.

روز شنبه ۲۱ تیرماه از تهران به قوای انتظامی مشهد فرمان می‌رسد که به هر طریق

ممکن به ناآرامی پایان داده شود. سران قشون و شهربانی و آگاهی مشهد نیروهای خود را هماهنگ کرده و قرار می‌شود که بعد از نیمه شب حمله را آغاز کنند. محمد ولی خان اسدی که از نقشه آنان باخبر است طبق تصمیم خود یا طبق فرمان، با حيله‌ای روحانیون سرشناس را از مسجد به دارالتولیه می‌کشاند تا از گزند بعدی محفوظ بمانند. و در نیمه شب همان شب قوای انتظامی به شکل وحشیانه‌ای به مسجد ریخته و مردم بیدفاع را به رگبار گلوله می‌بندند. در اثر این عمل ددمنشانه تعداد بسیاری مقتول و مجروح بجای ماند و از فردای آنروز تعدادی از روحانیون و مردم دستگیر و روانه زندان شدند (۲۷). از جمله کسانی که تحت تعقیب بود و از واقعه گریخت «شیخ بهلول» بود که گفته می‌شود با اتومبیل اسدی و راننده وی از طریق مرز افغانستان به آن کشور رفت و سالها در آنجا اقامت کرد. (۲۸)

پس از واقعه خونین مسجد گوهرشاد، «فتح الله پاکروان» استاندار خراسان و رقیب سیاسی و مخالف اسدی، موقعیت را مغتنم شمرده و سریعاً علیه اسدی به پرونده سازی می‌پردازد و او را یکی از عاملین این قیام و انمود می‌کند. بفرمان «رضا شاه»، رئیس شهربانی وقت طی تلگرافی به اسدی از او می‌خواهد که در اجرای اوامر مطاع مبارک همایونی به محض وصول تلگراف او، خودش را در اختیار شهربانی مشهد قرار دهد. اسدی نیز تلگراف را بوسیده و خود را به شهربانی معرفی می‌کند. «سرهنگ بیات» رئیس شهربانی خراسان به مرکز احضار و حسب الامر شاه، «سرهنگ رفیع خان نوایی» که قبلاً رئیس نظمیّه خراسان بود و به دنائت طبع و خبث طبیعت مشهور بود و ضمناً از دشمنان اسدی نیز شمرده می‌شد، مجدداً مأمور خراسان گردید و رسیدگی به پرونده نایب التولیه به او محول شد.

«سرهنگ نوایی» با همدستی «فتح الله پاکروان» پرونده‌ای علیه اسدی ساختند و او را یکی از عوامل مهم قیام قلمداد کردند و بدین ترتیب ابتدا در روز سه شنبه چهارم آذر ۱۳۱۴ او را دستگیر و به مجلس نظمیّه بردند و پس از بازجویی های بسیار، روز شنبه ۲۹ آذرماه ۱۳۱۴ وی را به جوخه اعدام سپردند.

موضوع قیام گوهرشاد به تیرباران اسدی ختم نشد بلکه دامنگیر «محمد علی فروغی» نخست وزیر وقت هم شد. می‌گویند وقتی اسدی در مشهد گرفتار می‌شود برای نجاتش به «فروغی» که نسبتی نیز با او داشته [پسر اسدی داماد فروغی بود] متوسل می‌شوند. «فروغی» در جواب نوشته:

«در کسف شیر نر خونخواره‌ای غیر تسلیم و رضا کوچاره‌ای؟»

البته برخی هم گفته اند که این عبارت را «فروغی» طی نامه ای برای اسدی نوشته که در تفتیش منزل اسدی پس از دستگیری او به دست عوامل حکومت افتاده، به هر جهت این بیت دستنوشته «فروغی» را به نظر شاه می‌رسانند و او در عین خشم و غضب با گفتن عبارت «زن ریش دار» به مرحوم «فروغی» او را از کار برکنار می‌نماید و دیگر شغلی به او نمی‌دهد، تا اینکه دست احتیاج روزی او را با کمال ذلت و حقارت بدنبال «فروغی» می‌کشاند؛ و آن روز یکی از روزهای گرم شهریور ماه سال ۱۳۲۰ خورشیدی بود.



- م: ۱- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج/ ۴ و ۶ و ۷.
 ۲- واحد، سینا. قیام گوهرشاد.
 ۳- میرزا صالح، غلامحسین. جنبش کلنل محمدتقی خان پسیان.
 ۴- ملک الشعراء بهار، محمدتقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج/ ۱.
 ۵- معتضد، خسرو. پلیس سیاسی.
 ۶- اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی. از انتشارات مجلس.
 ۷- پامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/ ۴ و ۵.

اسعد، محمد تقی خان [امیر جنگ، ضیاء السلطان]

محمد تقی خان اسعد بختیاری [امیر جنگ] فرزند حاج علی قلی خان سردار اسعد، در سال ۱۲۹۷ خورشیدی زاده شد. پدرش سردار اسعد بختیاری از سران مشروطه و سرکرده مجاهدین بختیاری در فتح تهران بود.

محمد تقی خان اسعد در فتح تهران (۱۳۲۷ ق) فرماندهی گروهی از بختیاری ها را بعهده داشت و پس از فتح تهران و استقرار دولت مشروطه، مأمور سرکوب ارتش ضد انقلاب «سالار الدوله» شد. و در صدر مشروطه به مأموریت های مختلفی از طرف دولت گمارده شد. او در جوانی مبتلا به بیماری سل استخوان شد و برای معالجه به لندن رفت و پس از مدتی به ایران بازگشت. (۱۳۳۲ ق)

محمد تقی خان اسعد در دوره های پنجم، ششم، هفتم، هشتم، نهم و چهاردهم مجلس شورای ملی از سوی اهالی ساوه، زرنند و دزفول به نمایندگی برگزیده شد. او در مجلس پنجم (۱۳۰۴ خ) یکی از امضا کنندگان ماده واحده انقراض سلطنت قاجاریه و تشکیل مجلس مؤسسان بود. در سال ۱۳۰۴ نیز به نمایندگی از طرف مردم ساوه وارد مجلس مؤسسان شد و در شعبه دوم آن به فعالیت پرداخت.

برادر بزرگتر او «جعفر قلی خان سردار اسعد»، در حالیکه وزیر جنگ «رضا شاه» بود در پاییز سال ۱۳۱۲ خورشیدی در دشت گرگان به دستور شاه بازداشت و روانه زندان قصر تهران شد، که پس از چند هفته در زندان به قتل رسید. همزمان با دستگیری «جعفر قلی خان» کلیه سران بختیاری از جمله محمد تقی خان اسعد، «سردار بهادر اسعد»، «خان بابا اسعد»، «منوچهر خان اسعد»، «محمد خان اسعد»، «امیر حسین ایلخان»، «سردار اقبال اسفندیاری» و جمعی دیگر دستگیر و روانه زندان شدند. (۲۹)

محمد تقی خان اسعد در حالی دستگیر شد که نماینده مجلس (دوره نهم) بود و از نظر قانونی مصونیت پارلمانی داشت، البته این مشکل قانونی را نیز «رضا شاه» با تنها منطبق و قانون دیکتاتوری یعنی «زور» حل کرد، بدین ترتیب که پس از دستگیری و بازداشت اسعد، لایحه سلب مصونیت او را به مجلس برد و به تصویب رساند.

امیر جنگ در زندان شرایط سخنی را گذراند. دو برادرش «جعفر قلی خان» و «خان بابا خان اسعد» را در زندان به وضع فجیعی کشتند و او همیشه در خطر نابودی بود.

در شهریور ۱۳۲۰ که نیروهای متنفذین خاک ایران را اشغال کردند و «رضا شاه»

مستبد مجبور به استعفا و فرار شد، محمدتقی خان اسعد نیز همچون سایر زندانیان سیاسی از بند رست.

محمدتقی خان اسعد در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی (اسفند ۱۳۲۲) مجدداً به وکالت ملت برگزیده و رییس سنی مجلس شد.

- م: ۱ - مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج/۵.
 ۲ - اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی. از انتشارات مجلس.
 ۳ - مخبرالسلطنه هدایت، مهدیقلی. خاطرات و خطرات.
 ۴ - مجله خاطرات، شماره ۳۰. صاحب امتیاز سیف الله وحیدنیا.

اسعد بختیاری، جعفر قلیخان [سردار بهادر - سردار اسعد سوم]



مرکز تحقیقات کتب و اسناد

جعفر قلیخان بختیاری، پسر ارشد «حاج علیقلی خان سردار اسعد» در سال ۱۲۵۸ خورشیدی تولد یافت. او تحصیلات متوسطی داشت و با زبان فرانسه آشنا بود و در نوجوانی سوارکاری خوب و فطرتاً دلیر بود. پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان (تیر ۱۲۸۸) با جمعی از سواران تازه نفس بختیاری به کمک پدر آمد و شورش عناصر ضدانقلاب و طرفداران

محمد علیشاه مخلوع را در زنجان و اهر و سراب و قراچه داغ با همکاری «یفرم خان» سرکوب نمود. در مراجعت به تهران استقبال باشکوهی از وی به عمل آمد. سردار بهادر یکی از ده تن قضات دادگاه عالی انقلابی بود که اشخاصی مانند: مفاخرالملک، صنیع حضرت، میرزا اسماعیل خان آجودان باشی، میرهاشم و حاج شیخ فضل الله نوری را محاکمه کرده و پس از رأی به محکومیت با تنفیذ هیأت مدیره انقلاب آنان را اعدام نمود. وی همچنین بنا بدستور دولت مشروطه، با کمک و همراهی «یفرم خان» مجاهدین آذربایجانی را در پارک اتابک محاصره و خلع سلاح نمود که در این عملیات ستارخان قهرمان ملی و آزاده ایرانی از ناحیه پا مجروح و به همین جراحت پس از چندی درگذشت. جعفر قلیخان پس از فوت پدرش در سال ۱۳۳۶ قمری به لقب «سردار اسعد» ملقب گردید. او در کابینه مستوفی الممالک (۲۷ دی ۱۲۹۶) برای اولین بار به مقام وزارت پست و تلگراف رسید و این پست را تا تاریخ دهم اردیبهشت ماه ۱۲۹۷ حفظ کرد. و در سال ۱۳۳۸ حاکم کرمان و چندی بعد حاکم خراسان گردید.

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سردار اسعد که خود یکی از فرماندهان اصلی انقلاب مشروطه بود و زمانی رضا خان با درجه گروهبانی تحت فرمان او بود، در کمال فروتنی و خلوص به رضا خان نزدیک شد و از آن پس همیشه در کنار او و یار سفر و حضر او محسوب می شد (۳۰). سردار اسعد هر چه در توان داشت برای بقدرت رسیدن رضا خان تلاش کرد و در مراسم تاجگذاری او نیز، وی حامل تاج مروارید نشان شاه شده بود (۱۳۰۵خ).

سردار اسعد در کابینه سردار سپه (۷ شهریور ۱۳۰۳) مجدداً به وزارت پست و تلگراف منصوب شد و این سمت را پس از پادشاهی رضا شاه، در کابینه اول فروغی نیز همچنان حفظ کرد. (۲۸ آذر ۱۳۰۴). پس از آن وی در کابینه مخبرالسلطنه (۱۰ خرداد ۱۳۰۶) به وزارت جنگ رسید و این مقام را در کابینه دوم فروغی (۲۶ شهریور ۱۳۱۲) نیز حفظ کرد و تا روز دستگیریش همچنان وزیر جنگ بود. او چند دوره هم از طرف ایل بختیاری به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد. بهنگام شورش عشایر و بختیاری ها او همچنان در کنار رضا شاه ماند و علیرغم اتحاد تقریباً اکثر سران ایل چهار لنگ و هفت لنگ و اولاد ایلخانی و حاج ایلخانی علیه شاه، او همچنان در عقیده خود پا برجا ماند.

در اثنای جنگ «تامرادی» بین عشایر و قوای دولتی، جعفر قلی خان به اتفاق چهارصد سوار بختیاری از طریق «فلارد» به منطقه رفت و در حوالی «سمیرم» بین او و «صولت الدوله» ملاقاتی پیش آمد. گویا در گفتگوهای محرمانه ای که بین آن دو صورت

گرفت، صولت الدوله با پیش کشیدن امکان اتحاد عالی ایلات، یکسره کردن کار رضا شاه و افراد نظامی را مطرح ساخته بود. سردار اسعد با اظهار اینکه «با طناب ایلات به چاه نباید رفت»، اعتقاد چندانی به کاربرد نیروهای عشایری نشان نداده بود و لذا توافقی حاصل نشد. پس از دستگیری و حبس «تیمورتاش» وزیر دربار رضا شاه، سردار اسعد تنها کسی بود که جرأت می‌کرد از دوست قدیمی خود در زندان ملاقات کند و برای او در پیش شاه شفاعت کند. غافل از اینکه این سرنوشت شوم در انتظار خود او هم هست. درباره علت مغضوب شدن و دستگیری و قتل سردار اسعد سخنان بسیاری گفته شده است. برخی این قتل را به جریان مالکیت خانواده اسفندیاری بر حوزه‌های ننتی ربط می‌دهند، بعضی دیگر می‌گویند چون رضا خان تمام کسانی را که روزی در به قدرت رساندن او نقش داشتند می‌کشت، او را هم به قتل رساند. عده‌ای می‌گویند چون در اوائل مشروطه، رضا خان به لحاظ سازمان ارتش زیر دست سردار اسعد بوده، با تحریک عقده‌های آن دوران دست به این اقدام زده، و بالاخره عده‌ای هم معتقدند که سردار اسعد دست اندر کار توطئه‌ای علیه جان شاه بوده (۳۱). بهر جهت دلیل اصلی این واقعه بر ما روشن نیست.

در روز ۲۶ آبان ۱۳۱۲ برابر معمول هر سال رضا شاه عازم دشت گرگان شد تا در مراسم اسب‌دوانی شرکت کند. در پایان مراسم رضا شاه اعطای جوایز مسابقه را به وزیر جنگ خود سردار اسعد واگذار نمود، سردار اسعد پس از توزیع جوایز به کاخ سلطنتی شاه در گرگان رفت و شب را آنجا ماند. صبح روز بعد شاه بجای رفتن به بهشهر تغییر مسیر داده و به بابل رفت. سردار اسعد در بابل به منزل بزرگ خود رفت و در همانجا بود که مأمورین شهربانی اطراف خانه را محاصره کرده و سرهنگ حسن سهیلی رئیس تأمینات او را بازداشت و با اتومبیل روانه تهران کرد. پس از دستگیری سردار اسعد، عده‌ای از خوانین بختیاری مقیم تهران از جمله «سردار بهادر اسعد»، «خان باباخان اسعد»، «منوچهرخان اسعد»، «محمد خان اسعد» و «سردار اقبال اسفندیاری» به اتفاق جمع دیگری از خان‌زادگان بختیاری در فاصله چند ساعت توقیف شدند.

سردار اسعد ماههای آذر و دی و بهمن و اسفند را در زندان قصر گذراند. در اواخر سال ۱۳۱۲ تصمیم به نابودی او گرفته شد. ابتدا در روز اول فروردین ۱۳۱۳ در غذای او سم ریختند و بعد نیز چند بار این عمل تکرار شد تا اینکه سردار اسعد متوجه شد و دیگر لب به غذا نزد. او را به بهانه ملاقات رئیس شهربانی (آیرم) به زندان موقت شهربانی در میدان توپخانه آوردند و در آنجا با فجع‌ترین وضعی به زندگیش خاتمه دادند.

صفحه اول دستنوشته سردار اسعد در زندان قصر.

دستنوشته سردار اسعد در زندان قصر، صفحه اول. متن به خط نستعلیق نوشته شده و شامل عباراتی است که در تصویر به وضوح دیده می‌شود:

به پهل کوه خسته
 مع من که گشته بیجا
 زنده بمانم هر چه در دستم
 ز زار و فغانه زوار کورم
 در راه پندیده و پندیده
 در راه پندیده و پندیده

در تصویر همچنین عبارت "دستان" در گوشه بالا سمت راست و عبارت "سردار اسعد" در گوشه بالا سمت چپ به چشم می‌خورد.

سردار اسعد جعبه کوچکی داشت که اسباب اصلاح و لوازم شخصی خود را در آن می گذاشت، سردار با استفاده از مایع رنگ مویی که در این جعبه بود و پنج برگ یادداشت زندان و چوب کبریت، مطالبی حاکی از مشاهدات خود در روزهای آخر و موضوع مسموم شدنش را نوشته بود و یادداشت ها را در جوف مخمل جعبه جا داده بود. پس از به قتل رسیدن سردار، مأمورین جعبه را بدون توجه به خانواده اش بازگرداندند و پس از هشت سال، وقتی رژیم رضا شاهی سقوط کرد، خانواده سردار اسعد ضمن دادخواستی که به دادگستری بردند، این اوراق را در اختیار وکیل خصوصی پرونده گذاشتند که در دادگاه عرضه شد. متن یادداشت های سردار اسعد چنین است:

متن یادداشت اول — دوم فروردین ۱۳۱۳. امشب در حال سلامت خوابیدم صبح بیدار شدم با اسهال سخت، فی، گیج، خسته، علی حسین گماشته من با چند نفر از رفقای او که از شام من خوردند فی اسهال همه را از پا افکند. ناهار نخوردم امشب شام که آوردند بطری آب بقدر یکصد دانه چیزهای کبود رنگ حاکی توی آب بود معلوم بود.

متن یادداشت دوم بقیه یادداشت اول — سم ریخته اند ولی حل نشده است عمادی صاحب منصب کشیک را خواستم به او نشان دادم که شما نظامی هستید ایرانی هستید من خدمات فوق تصور به ایران نموده ام بهمچنین در طلوع اعلیحضرت پهلوی چرامخالف شرافت رفتار می کنید بطری را برداشت ببرد پیش رئیس محبس ای خواننده اگر جرئت مرا و توکل مرا ببینید حیرت می کنید که با چه قسمی برای مرگ حاضرم.

متن یادداشت سوم — تفصیل مسموم بودن شام رابه نایب عمادی نایب سید عباسخان به اطلاع رئیس محبس رسانیدم امروز هم به سرتیپ زاده مدیر محبس اطلاع دادم. بهمچنین به دکتر هاشمی برای آنکه همه اطلاع داشته باشند تا ممکن است غذا نمی خورم، آب نمی خورم مگر تخم مرغ حضور خودم پخته شود اما هر تصمیمی دارند اجرا می نمایند پناه بر خدا. ای خواننده اگر کاغذ را...

امروز دوم فروردین امر شد غذای مرا کسی نخورد بیرون می برند. دقت کنید چه حالی دارم، ساعات را چه قسم می گذرانم، خیلی گریه آور است کسی که هر ساعت منتظر چنین مرگ فجیعی باشد، پس از مرگ من نمی دانم این کاغذ را ملاحظه می کنید یا خیر.

متن یادداشت چهارم — ای خواننده که بعد از این ملاحظه می کنید فکر کنید حال مرا هر قدر بتوانم غذا و آب نمی خورم، این قدرها هم از مرگ نمی ترسم، دلیم بحال خدمات گذشته و فامیلم مخصوصاً ملک [همسر سردار اسعد] خیلی می سوزد که خبر مرگ من چه اثر

بر آنها می‌نماید، اگر بداتید چه حالی دارم. با قلبی پاک و شرافت پناه بخدا برده تسلیم قضا و قدر هستم این است نتیجه فداکاری به ملت. اسعد بختیاری

متن یادداشت پنجم — امروز شنبه چهارم است، اولاً نمی‌دانم نوشته مرا کسی پیدا خواهد کرد، دو روز است حال من خیلی بد است. پریشان هر ساعت پس از آنکه چند نفر از غذای من بحال مرگ رفته دستور داده شد غذای مرا که از اطاقم برمی‌گردد دست نزده بیرون ببرند دقت کن حال مرا. ای خدا بفریاد من بی کس ناتوان برس. کاغذها هم تمام شد دیگر نمی‌توانم بنویسم.



- ۱- صفائی، ابراهیم. رهبران مشروطه، ج/۱.
- ۲- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/۱.
- ۳- کاتوزیان، دکتر محمد علی (همایون). اقتصاد سیاسی ایران.
- ۴- ملک الشعراء بهار، محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج/۱.
- ۵- بیات، کاوه. شورش عشائری فارس.
- ۶- معتضد، خسرو. پلیس سیاسی.
- ۷- بهبودی، سنیما. خاطرات سلیمان بهبودی.
- ۸- بیست و هشت هزار روز تاریخ ایران و جهان، ضمیمه روزنامه اطلاعات، شماره ۴۱.
- ۹- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج/۴.

اسعد بختیاری، خان باباخان

خانباباسعد، پسر حاج علی قلی خان سردار اسعد و برادر جعفر قلی خان سردار اسعد. وزیر جنگ رضا شاه بود که در آبان ۱۳۱۲ همراه برادرش و عده زیادی از خونین بختیاری در تهران دستگیر و روانه زندان شد.

خانبابا اسعد در دوران جوانی به تحصیلات عالی پرداخت و مدتی نیز در انگلستان مشغول تحصیل بود. نامبرده صاحب قریحه و ذوق و استعداد ادبی بود.

او به موجب حکم دادرسی ارتش به شش سال حبس به اعمال شاقه محکوم شد که مدت پنج سال آن را با آرامش در زندان قصر گذرانید و با خانواده خود مرتب اجازه ملاقات داشت. او در طول مدت زندان بیکار ننشست و با وارد کردن انواع کتاب‌ها از فرنگ، وقت خود را به مطالعه گذراند. زبان آلمانی را در زندان یاد گرفت، ضمناً به عده‌ای از زندانیان نیز انگلیسی یاد داد.

از فروردین ماه سال ۱۳۱۷ که «حسین نیرومند» با سمت ریاست زندان به قصر رفت، آرامش زندانیان برهم خورد. نیرومند در ابتدا با جستجوی اتاق‌ها، کتاب و سایر لوازم شخصی خانبابا را از او گرفت و سپس با یک روش جاسوسی بسیار کثیف توانست یادداشت‌های خصوصی اسعد را که در آن وی از رضا شاه و حکومتگران به بدی یاد کرده بود کشف نماید.

با کشف یادداشت‌های خصوصی خانبابا، توسط نیرومند به «سرپاس مختاری» رئیس شهربانی رضاشاه گزارش داده می‌شود که او هم عیناً گزارش این واقعه را طبق گفته خودش

در دادگاهی که پس از شهریور ۱۳۲۰ برای محاکمه او برگزار می‌شود، به رضا شاه می‌دهد. رضا شاه اظهار می‌دارد: «خان بابا اسعد هم نباید بعد از انقضای محکومیت مرخص شود، او را منفرداً زندانی کنید و غذای زندان به او بدهید نه اینکه مجموعه‌گیری کرده و از منزلش هر روز شام و ناهار بیاورند». پس از دستور رضا شاه، خان بابا اسعد در ۱۳ شهریور ماه ۱۳۱۷ از زندان قصر به زندان موقت شهربانی در میدان توپخانه منتقل می‌شود و در اتاق کوچکی که جنب مستراح بوده زندانی می‌شود. تمام روزنه‌های سلول او را به منظور منع ورود هوای سالم و نور آفتاب می‌گیرند. دستور داده می‌شود که احدی نباید به او کمک مالی و غذایی بکند؛ هر روز اتاق او را بازرسی می‌نمایند که اگر کسی چیزی به او رسانده باشد، از او گرفته و متخلف را به عقوبت شدید برسانند. کلیه لباس‌هایش را گرفته بودند و او را با یک پیرامه روی «سمنت» مرطوب می‌خواباندند. غیر از نان و آب غذایی نداشت. بعضی از رفقا و دوستان زندانی او، گاهی از سوراخ مستراح چیزی می‌دادند که آنهم اگر می‌دیدند چه غوغایی پیا می‌شد. درباره گرفتن خوراک از سوراخ مستراح قطعه شعری بدین مضمون سروده:

نه طاقت تحمل زندان و نه شکیب
از سختی زمانه و از جور روزگار
آفت شده است بر سر و جانم، لسان من
گشتند دزد و قاتل و سارق، کسان من
نفویض یا که جبر ندانم، چه حکمت است
سوراخ مستراح شده روزی رسان من

پس از باخبر شدن رساندن کمک غذایی از سوراخ مستراح، بدستور نیرومند رئیس زندان، آن سوراخ را نیز بستند.

در یادداشت‌های بجا مانده از خان بابا اسعد در مورد دوران زندان خود، چنین نوشته است: «... خریدنی چیزی نیست مگر چای، آنهم قدغن است به من بفروشد... کفیل زندان با من خصومت دارد... حتی مانع معالجه من می‌باشد. می‌خواهد مرا تلف کند. اگر تیکه تیکه شوم از این آدم خواهش نمی‌کنم. مقصودش این است که از او خواهش بکنم... عین عبارت یارو [نیرومند] به من این بود در چهل روز قبل: «افتخار می‌کنم اینقدر قدرت دارم که شما را یکسال اضافه در زندان نگاهدارم، روزهای جمعه که من می‌آیم، دراز می‌شوی پتو روی سر می‌کشی» من هم از آن روز، روزهای جمعه خوابم زیادتر شده است و همیشه خوابم...»

در پرونده او که در اداره سیاسی شهربانی ضبط است، مشاهده می‌شود که در یکی از تحقیقات می‌گوید: «... چنانچه وضع حال و لباس پاره پاره بنده را مشاهده می‌نمایند،

معلوم است که بنده علاوه بر ملاقات، حق غذای خارج و لباس هم ندارم، وقتی چایی و سیگاری که تمام زندانیان حق دارند و مصرف می‌کنند، برای بنده قدغن است. خودم هم در زندان انفرادی می‌باشم و کلید آنهم نزد پایور نگهبان است، فقط روزی دو مرتبه برای دادن غذا باز می‌کنند، حتی دویبی که دکتر اداره زندان برای بنده تعیین کردند، اجازه داده نشد که از پول خودم تهیه کرده و یا اقوام برای بنده تهیه کنند، یا خود بیمارستان زندان تهیه کند».

در تاریخ نوزدهم خرداد ماه ۱۳۱۹، موقعی که از خان بابا اسعد در اداره سیاسی راجع به موضوع خیاری که از لوله آفتابه در اتاق او کشف شده بود تحقیق می‌کنند، می‌گوید: «... در تابستان مرا در آن اتاق تنگ تاریک انداخته بودند که بدترین اتاق‌های زندان شناخته می‌شود. در و پنجره و سوراخ مستراح را با آجر و گچ گرفته بودند. چون هوا خیلی خفه و گرم بود، در زمستان بنده لخت و بدون رختخواب، پوستین را از من گرفته بودند... حالا پنجره بالا را هم باز کرده‌اند، ولی سوراخ مستراح همانطور گرفته مانده است که بوی تعفن اذیت می‌کند».

سرانجام پس از ماهها بیماری و ممانعت از معالجه توسط مقامات زندان، خانبابا اسعد در بهمن ماه ۱۳۱۹ بعلت ابتلاء به روماتیسم و بیماری قلبی، ابتدا به بهداری زندان منتقل و پس از چند روز فوت کرد. پس از فوت او و جریان محاکمه «نیرومند» پس از شهریور ۱۳۲۰ «دکتر هاشمی» پزشک زندان در دادگاه چنین شهادت داد: «موقعی که در زندان قصر خان بابا را دیدم، وضعش خیلی خوب بود، مشارالیه بنیه‌ای قوی داشت. در زندان موقت هر وقت برای دیدن و معاینه او به کریدور می‌رفتم، به اتفاق سر پاسبان یا رسدبان یا رئیس زندان موقت بوده، و در اتاق او را قفل کرده کلیدش را به پایور نگهبان می‌دادند. اغلب پنجره مستراح او که وصل به حیاط عمومی بود، بسته بود. پنجره طرف کریدور را نیز مسدود کرده بودند. از حیث لباس در مضیقه بود لباسش منحصر بود به همان پیرامه. از هواخوری و غذای خارج ممنوع و محروم بود. لذا رفته رفته به علت محرومیت‌ها ضعیف شد. تقاضای هواخوری را برای او کردم، ترتیب اثری به درخواستهایم داده نشد. تا اینکه گرفتار تب شدیدی گردید، و قلق و اضطراب سختی به او عارض شده، از اداره زندان تقاضا کردم که او را به بیمارستان انتقال دهند. [اداره] زندان گفت که بایستی اداره سیاسی اجازه بدهد، لذا به بهداری شهربانی نوشتم. و دکتر پورمند رئیس بهداری مکاتباتی در این باب نمود، بالاخره اداره سیاسی اجازه انتقال را صادر نمود. در آن زمان بیماری تب دار مشکوک به تیفوس بود، لذا احتمال داده شد که او هم مبتلا به تیفوس شده باشد. در بیمارستان معالجات مؤثر واقع

نشد و مرد. علت و سبب مرگ همان محرومیت هاست. چه با ضعف و تحلیل و قوا، مختصر
مرضی انسان را از پا می افکند».

م: ۱ - بیات، کاوه، شورش عشایری فارس.

۲ - مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۵/۵.

۳ - گلبن، محمد و شریفی، یوسف. محاکمه محاکمه گران.

اسفندیاری، حسن | حاجی محتشم السلطنه |



حسن اسفندیاری [محتشم السلطنه] فرزند میرزا محمد خان صدیق الملک در سال
۱۲۸۳ قمری در تهران بدنیا آمد (۳۲).

جدش مرحوم «میرزا عبدالله نوری» در خدمت «عباس میرزا» نایب السلطنه منشی
مخصوص بود و پدرش «میرزا محمد» ملقب به صدیق الملک (میرزا محمد رئیس نوری) در
دوره سلطنت فتحعلیشاه قاجار از سال ۱۲۹۳ قمری وارد خدمات دولتی گردید.

او تحصیلات مقدماتی را نزد آموزگاران خصوصی و تحصیلات متوسطه را در «دارالفنون» گذرانید و مقدمات عربی و ادبیات فارسی و دوره‌ای از فقه و اصول و حدیث را در مدارس دینی آموخت.

حسن اسفندیاری در سن نوزده سالگی (۱۳۰۲ق) به وزارت خارجه رفت و در قسمت ادارهٔ کشورهای غیر همجوار بکار پرداخت و یکسال بعد به عضویت سفارت ایران در «برلن» منصوب شد، و به اتفاق «مؤید السلطنه» وزیر مختار ایران در آلمان عازم آن کشور گردید و مدت پنجسال در آن پست باقی ماند و در راه بازگشت به ایران پس از سفر «حج»، مجدداً در ادارهٔ کشورهای غیر همجوار با سمت ریاست مشغول کار شد (اواخر ۱۳۰۷ق).

حسن اسفندیاری در سال ۱۳۱۲ قمری از طرف «ناصر الدینشاه» به لقب «محتشم السلطنه» ملقب گردید و سپس با سمت کنسول ایران در «بمبئی» عازم هندوستان گردید. او سه سال در هندوستان بود تا اینکه در سال ۱۳۱۵ قمری به تهران احضار شد و ریاست یکی از ادارات وزارت امور خارجه به او محول گردید و سال‌ها در این مقام بود. او در سفر سوم «مظفر الدینشاه» به فرنگ، به عنوان نمایندهٔ وزارت خارجه در صف همراهان شاه بود.

در خیزش مشروطه خواهی او کسی بود که دستخط اول شاه را مبنی بر پذیرش مشروطه و تقاضای مردم به سفارت برد تا برای پناهندگان قرائت کند و آنان را به رفع تحصن و ادار نماید، ولی متحصنین او را به سفارت راه ندادند و هر چه اصرار کرد حاضر به شنیدن مفاد دستخط شاه نشدند و با او خشونت کردند. او بطور کلی مرد میانه‌رو و محافظه کاری بود که نقش میانجیگری را میان مشروطه خواهان و مستبدین بازی می‌کرد، البته با مراعات حال مردم و با تکیه بر اخلاق.

پس از صدور فرمان مشروطه و صدارت «میرزا نصرالله خان مشیر الدوله» او هم برای تنظیم نظامنامهٔ انتخابات دعوت شد و در این کار با «صنیع الدوله»، «مخبر السلطنه»، «مشیر الملک» و «مؤتمن الملک» همکاری کرد و بعد از افتتاح مجلس، بسمت معاون ریاست وزراء برگزیده شد و نخستین هیئت وزیران حکومت پارلمانی را از طرف «مشیر الدوله» به مجلس معرفی کرد ولی نمایندگان، حاضر نشدن «مشیر الدوله» را اهانتی تلقی کرده و به محتشم السلطنه تندی و اعتراض کردند.

پس از بازگشت اتابک ازاروپا و آغاز زمامداری او در دورهٔ مشروطه (۱۲۸۶ ح)، محتشم السلطنه به معاونت وزارت داخله برگزیده شد (وزرات داخله با خود اتابک بود) و از

طرف اتابک گاهی برای ادای توضیحاتی در مجلس حاضر می شد. در اواخر کابینه اتابک برای رفع اختلاف مرزی ایران و عثمانی، محتشم السلطنه بریاست هیأتی عازم ارومیه گردید و پس از چندی از طرف محمد علیشاه قاجار (مخلوع: ۱۲۸۸ خ) ابتدا فرمان حکومت «تبریز» و سپس فرمان حکومت «ارومیه» بنام وی صادر شد.

محتشم السلطنه در «ارومیه» ماند و انجمن ولایتی را تقویت کرد، اما پس از چندی به دستور مرکز، انجمن ولایتی را بست و جلو تلاش مشروطه خواهان را گرفت. از اینرو مشروطه خواهان با وی به ستیزه برخاستند؛ سرانجام مجاهدان، ارومیه را در اداره و اختیار خود در آورده؛ محتشم السلطنه و چند نفر از همکاران نزدیکش را توقیف کردند تا وقتی که «امیر حشمت نیساری»، از «خوی» به «ارومیه» تاخت و آنجا را تصرف کرده، محتشم السلطنه و «ناظم الملک» را محترمانه به «سلماس» فرستاد و از آنجا او را روانه تهران کرد. محتشم السلطنه پس از ورود به تهران در کابینه دوم مشیر السلطنه (۱۷ خرداد ۱۲۸۷) به سمت وزرات عدلیه انتخاب شد، که این پست را در ترمیم کابینه (دوم تیرماه ۱۲۸۷) نیز همچنان حفظ کرد.

در واقعه بمباران مجلس شورای ملی (۱۲۸۷ خ) گرچه او عضو هیأت دولت بود و مسئولیت این واقعه بعهد او نیز بود؛ اما با تلاشی که او جهت استخلاص مجوسین باغشاه از خود نشان داد، قدری از گناه و تقصیر خویش کاست.

پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان (۱۲۸۸ خ) محتشم السلطنه چندی مخفی شد و سپس تحت حمایت سیاسی «سید عبدالله بهبهانی» از خفا خارج و آزادانه در مجامع سیاسی کشور شرکت جست.

حسن اسفندیاری در کابینه دوم مستوفی الممالک (۶ آبان ۱۲۸۹) ابتدا تا ۱۲ دی ماه ۱۲۸۹ وزیر عدلیه و پس از آن تا اسفند ماه ۱۲۸۹ وزیر خارجه بود.

محتشم السلطنه پس از استعفای کابینه «مستوفی» و روی کار آمدن سپهدار اعظم (۲۰ اسفند ماه ۱۲۸۹) مجدداً به وزارت امور خارجه برگزیده شد، لیکن عمر کابینه «سپهدار» بسیار کوتاه بود و با ماجرای بازگشت محمد علیشاه مخلوع به ایران، دولت سپهدار و شخص محتشم السلطنه از طرف دموکراتها و تندروها متهم به سازش با محمد علیشاه شدند؛ بطوری که وقتی او در کابینه صمصام السلطنه (۷ آذر ۱۲۹۰) مجدداً به وزارت عدلیه رسید، در مجلس شورای ملی بهنگام معرفی هیأت دولت به مجلس، «سلیمان میرزا اسکندری» رهبر جناح «دمکرات» مجلس او را «مرتجع» نامید و به صلاحیت او ایراد گرفت. هر چند که در

برابر این اتهام خود محتشم السلطنه سکوت کرد، ولی «صمصام السلطنه» با گفتن این جمله که: «می‌گویم بختیاری‌ها بیایند و همه دمکرات‌ها را بکشند»، جواب قانع کننده‌ای به سلیمان میرزا داد!

حسن اسفندیاری در ترمیم کابینه صمصام السلطنه (۱۴ خرداد ۱۲۹۱) به وزارت داخله منصوب و پس از آن با گذشت مدتی بیکاری، در تاریخ ۲۶ مرداد ۱۲۹۲ در کابینه «مستوفی الممالک» به وزارت مالیه رسید.

پس از استعفای مستوفی الممالک، محتشم السلطنه باز چندی بیکار بود تا اینکه در ۱۰ اردیبهشت ۱۲۹۴ در کابینه اول «عین الدوله» مجدداً به وزارت امور خارجه منصوب شد. در این اوقات پرنس «رویس» وزیر مختار آلمان در ایران از سفر آلمان به تهران بازگشت و چند روز بعد کنت «کایتز» اتاşe نظامی آلمان وارد تهران شد، این ایام مقارن بود با ورود «فن آتر» وزیر مختار جدید روسیه به تهران و محیط سیاست خارجی در تهران بسیار حساس و ظریف بود. و در همین روزها «فن کاور» رئیس بانک استقراضی روس در خیابان چهار باغ اصفهان مورد سوء قصد واقع شده، به قتل رسید و سفارت روس به وزارت خارجه سخت اعتراض کرد. محتشم السلطنه ناچار خود به سفارت روس رفته، اظهار تأسف و عذرخواهی نمود. عاقبت «عین الدوله» در مقابل فشارهای سیاسی مجبور به استعفا شد و «مستوفی الممالک» به رئیس‌الوزرای انتخاب گردید (۲۶ مرداد ۱۲۹۴)، محتشم السلطنه نیز همچنان در پست وزارت باقی ماند.

در دولت «مستوفی الممالک»، فشار متفقین از سویی و فشار متحدین از سوی دیگر باعث می‌شد تا دولت بیطرف نمانده و به نفع یکی از دو بلوک موضعگیری کند، بغض دیرین ایرانیان نسبت به روس و انگلیس و تعدیات و تجاوزات آنان و اعتماد به پیروزی نهایی امپراطوری آلمان باعث شد که اتحاد با آلمان را ترجیح دهد؛ در این گرایش محتشم السلطنه که در کابینه «عین الدوله» با «پرنس رویس» وزیر مختار آلمان مناسباتی بهمرسانیده بود، تأثیر داشت. سرانجام مذاکرات محرمانه و مهم مستوفی و محتشم السلطنه با «پرنس رویس» و «کاردف» منجر به عقد قرارداد محرمانه همکاری نظامی و اقتصادی با آلمان گردید (۱۰ نوامبر ۱۹۱۵).

با آغاز جنگ جهانی اول و اشغال خاک ایران توسط متفقین، جمعی از آزادیخواهان به «قم» مهاجرت کردند، بنابر این بود که پایتخت ایران از تهران به اصفهان منتقل شود ولی گروهی از رجال و احمد شاه قاجار نپذیرفتند، در قم کمیته «دفاع ملی» تشکیل شد، وزیر

مختار آلمان نیز در قم به مهاجرین پیوست و تلاش‌های محتشم السلطنه برای کشاندن او به تهران بی نتیجه ماند (۳۳). او در ۱۵ خرداد ۱۲۹۶ در کابینه دوم «علاء السلطنه» نیز مدت کوتاهی به وزارت مالیه رسید.

پس از خاتمه جنگ و به روی کار آمدن دولت «وثوق الدوله»، محتشم السلطنه که مدتی پس از استعفای مستوفی الممالک، خانه نشین بود به اتفاق «ممتاز الدوله» و «ممتاز الملک» و «مستشار الدوله» جمعیت «ودادیون» را تشکیل داده و برای آغاز انتخابات و دفاع از آزادی به فعالیت‌های کم اثری پرداختند، تا آنکه «وثوق الدوله» قرارداد ننگین ۱۹۱۹ را به اتفاق «سرپرسی کاکس» وزیر مختار انگلستان امضاء کرد.

این قرارداد، سیل اعتراض و انتقاد ملیون را بدنبال داشت، وثوق الدوله جهت جلوگیری از اعتراض، اعلام حکومت نظامی کرده و تنی چند از رجال مخالف قرار داد را توقیف نمود؛ از آن جمله محتشم السلطنه بود که در شهریور ۱۲۹۸ دستگیر و به «کاشان» تبعید شد. با تبعید محتشم السلطنه، خانواده او در مضیقه مالی افتادند، تا جایی که به فروختن فرش و اثاثیه زندگی خود پرداختند. وثوق الدوله پس از اطلاع، برای آنان ماهی دوست تومان مقرری تصویب کرد و حکم آن را برای «مهر الدوله» همسر محتشم السلطنه فرستاد؛ ولی همسر محتشم السلطنه، کمال عزت نفس را آشکار ساخته، شرحی به رئیس الوزراء نوشت و با یاد آوری شعر حافظ «ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم»، از قبول کمک وثوق الدوله امتناع ورزید.

حسن اسفندیاری سرانجام در مرداد ۱۲۹۹، پس از سقوط کابینه وثوق و به هنگام حکومت «مشیر الدوله» به تهران بازگشت و پس از آن در کابینه ضعیف «سپهدار رشتی» معروف به کابینه «محلل» چند روز به کودتا مانده، به وزارت خارجه منصوب شد (۲۸ بهمن ۱۲۹۹).

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به سرکردگی رضا خان میر پنج و سید ضیاء الدین طباطبایی، محتشم السلطنه نیز همراه سایر رجال سیاسی دوره قاجار، دستگیر و راهی زندان شد و تا سقوط کابینه «سید ضیاء الدین» معروف به «کابینه سیاه» همچنان در توقیف باقی ماند.

او پس از رهایی از توقیف، در کابینه اول قوام السلطنه (۱۴ خرداد ۱۳۰۰) به وزارت امور خارجه منصوب شد و در این کابینه نسبت به تنظیم عهد نامه ایران و افغان که متن آن بین او و «سردار عبدالعزیز خان» وزیر مختار افغان تنظیم شد، کوشش شایسته ای کرد.

محتشم السلطنه پس از آن در کابینه مستوفی الممالک (۱۶ بهمن ۱۳۰۱) به وزارت علوم و اوقاف منصوب شد که در این دوره وزارت خود، برای تدریس شرعیات و انجام نماز در مدارس دستورهای داد.

او در دولت «مشیر الدوله» شغلی نداشت، ولی در آخرین کابینه مستوفی الممالک (۲۴ شهریور ۱۳۰۵) به وزارت مالیه منصوب شد و تا بهمن ماه همان سال در آن شغل باقی ماند و این آخرین باری بود که وی به وزارت می رسید.

او در سال ۱۳۰۱ به اتفاق تنی چند از رجال ایران دوست و وطن خواه، جهت تقویت حس ملی و تجلیل از بزرگان مملکت، حفظ آثار باستانی و ابنیه تاریخی، اقدام به تأسیس انجمنی بنام «انجمن آثار ملی» نمود. نخستین کاری که انجمن به آن مبادرت ورزید، ساختن آرامگاه فردوسی بود که بنای آن از سال ۱۳۰۷ شروع و در سال ۱۳۱۳ خورشیدی به اتمام رسید.

محتشم السلطنه در غوغای «جمهوری» سردار سپه، یکی از امضاء کنندگان صورت جلسه جمهوری خواهی بود، ولی پس از پی بردن به مقاصد رضا خان، پای خود را از این ورطه کنار کشید.

او در دوره هشتم مجلس شورای ملی به وکالت مردم تهران برگزیده شد، و این سمت را تا دوره سیزدهم نیز حفظ کرد. البته از دوره دهم به بعد متوالیاً رئیس مجلس شورای ملی بود.

او فعالیت های اجتماعی از قبیل: «ریاست نمایشگاه امته وطنی»، «ریاست کنگره مستشرقین در جشن هزاره فردوسی»، «ریاست جمعیت طرفدار جامعه ملل»، «عضو فرهنگستان» و «عضویت شورای عالی مجمع شیر و خورشید سرخ ایران»، نیز داشت که بخوبی از عهده انجام این گونه فعالیت های اجتماعی بر می آمد.

پس از آنکه در ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴، برداشتن اجباری چادر و آزادی زنان عملی گردید و مجالس مختلف برای برپایی جشن «نهضت بانوان» ترتیب داده شد، اسفندیاری هم عصر ۲۱ دی ماه در مجلس شورا، جشنی برپا داشت که تا پاسی از شب ادامه داشت و وزیران و نمایندگان و رؤسای کشوری و لشکری با بانوانشان، بدون حجاب در این جشن شرکت کرده و در جالبیکه موزیک مترنم بود، صرف شیرینی و شربت شد. این کار حاجی محتشم السلطنه، در محافل مذهبی ایران انعکاس نامطلوبی داشت؛ زیرا او با روحانیون نزدیک بود و خود مشرب آخوندی داشت. فقه و اصول می نوشت و به «آخوند اعیان» اشتها داشت. با

چنین خصوصیتی، آن دعوت زنانه از وجاهت او کاست و کار به جایی رسید که «حاج مخبر السلطنه» نیز این عمل او را تقبیح کرد.

محتشم السلطنه در سال ۱۳۱۶، برای شرکت در مراسم تاجگذاری «ژرژ ششم» به انگلستان رهسپار شد و هنگام بازگشت به برلن رفت. رئیس مجلس شورای ملی ایران، پس از ورود به برلن به اتفاق وزیر مختار ایران به ملاقات «هیتلر» رفت (۳۴). همچنین از طرف «گورینگ» وزیر هواپیمایی آلمان نازی، مراسم پذیرایی به عمل آمد. دکتر «شاخنت» وزیر اقتصاد و رئیس «رایش بانک» نیز ضیافت ناهاری به افتخار ورود او داد، که در این ضیافت، بین حسن اسفندیاری و «مکنزن» معاون وزارت اقتصاد امور خارجه و «پوس» معاون وزارت اقتصاد ملی آلمان وعده‌ای از رجال و زمامداران امور صنعتی و بانکی ملاقاتهایی اتفاق افتاد.

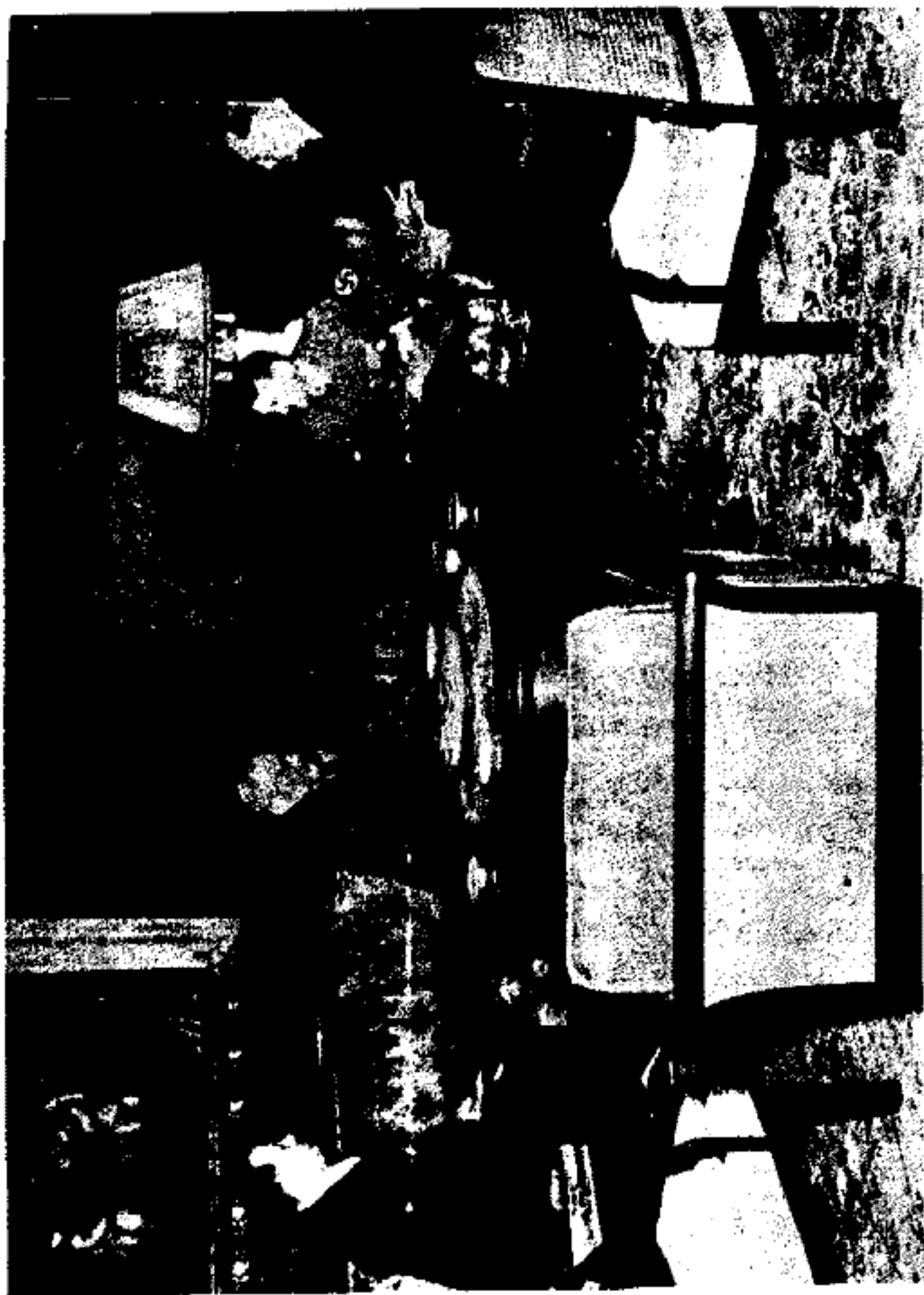
محتشم السلطنه در ۲۷ خرداد ۱۳۱۶، از «برلن» به طرف «ورشو» حرکت کرد و سپس وارد ایران شد. او در سال ۱۳۱۸ نیز مدت چند هفته، برای انجام مراسم وصلت بین خاندان سلطنتی ایران و مصر، رهسپار «مصر» شد. او در این سفر گذشته از وظیفه رسمی که بعهدہ داشت با علمای روحانی و بزرگان «جامع الازهر» مانند «شیخ طنطاوی» و «شیخ مصطفی المراغی» ملاقات و برای رفع تفرقه و اختلاف بین تسنن و تشیع مذاکراتی بعمل آورد.

پس از خاتمه مجلس سیزدهم، محتشم السلطنه دیگر شغلی نداشت (بدلیل بالا بودن سن و غیر قانونی بودن انتخابش به نمایندگی مجلس) و اوقات خود را در منزل بسر می برد. ولی در آخرین روزهای مجلس سیزدهم، ماده واحده‌ای از تصویب گذشت و ماهی یکهزار تومان، حقوق مادام العمری برای او برقرار گردید. همین امر بهانه بدست مخالفین او داد و همیشه این مسأله بصورت نوعی تحقیر برای او مورد استفاده قرار گرفت.

اواخر بهمن ۱۳۱۳ بیماری شدیدی بر او عارض شد و برای عمل جراحی به بیمارستان «رضانور» منتقل گردید و عاقبت روز پنجم اسفند در همان بیمارستان درگذشت و جنازه او با تشریفات رسمی از طرف دربار و دولت و مجلس، تشیع و در جوار حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد.

مرحوم محتشم السلطنه شعر نیز می سروده (۳۵) و از آثار قلمی او که بیادگار مانده می توان اینها را نام برد:

عکسی از ملاقات تاریخی حاج محشم السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس شورای علی با هیتلر پیشوای آلمان نازی در سال ۱۳۱۶ خورشیدی



عکسی از ملاقات تاریخی حاج محترم السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس شورای ملی به همراه وزیر مختار ایران در آلمان با آدولف هیتلر پیشوای آلمان نازی در سال ۱۳۱۶ خورشیدی. این ملاقات در برلن صورت گرفت



اعتبارنامه نمایندگی دوره هفتم مجلس شورای ملی، منعلق به حاجی محترم لسلطنده. ۱۴

اعتبارنامه نمایندگی محترم طهران و تبرع

انجمن نظارت مرکزی انتخابات حوزه طهران و تبرع رشمیرانات کن درون دروا

و شیرتک دولهانات و قصران در چهار و غمره بکه موافق نامه ۱۱۰ قانون

انتخابات مصوبه ۲۱ شهریور ۱۳۲۹ تشکیل شده و اعضای آن در زیر منحصراً کرده است

و زیر تصدیق می کند

۱- انتخابات حوزه فوق الذکر در طهران در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۴ شروع

۲- شرح نوشتار تنظیم کرده که پیوسته است

۳- عدد تعرفه کثیرتکانات مطابق بود ۲۱۱۷

۴- عدد درآمد در تقسیم نهم باشد به بود مطابق بود ۱۷۴۰۳

۵- عدد درآمد در موافق ماده ۳۲ و ۳۳ قانون ۳۱۹

۶- درآمد در قانون منتخب بود ۱۷۰۱۴

۷- درآمد در ماده ۳۲ و ۳۳ قانون در باره تقاضای شرح محترم لسلطنده مطابق بود ۱۵۹۲۵

علیهذا انجمن نظارت موافق ماده ۲۴ قانون فوق این استنداد کرده است

و در وقت با شرح محترم لسلطنده به هر چه در حق است و در وقت با شرح محترم لسلطنده به هر چه در حق است



۲ - علل بدبختیها و علاج آن.

۳ - قواعد الاحکام.



- م: ۱ - صفائی، ابراهیم. رهبران مشروطه، ج ۲/۲.
 ۲ - مخبر السلطنه هدایت، مهدیقلی. خاطرات و خطرات.
 ۳ - مجله یادگار، شماره ۸. صاحب امتیاز عباس اقبال آشتیانی.
 ۴ - مجله وحید (خاطرات)، دوره سیزدهم. صاحب امتیاز سیف الله وحیدنیا.
 ۵ - مجله یغما، سال پنجم شماره نهم. صاحب امتیاز حبیب یغمایی.
 ۶ - بیست و هشت هزار روز تاریخ ایران و جهان. ضمیمه روزنامه اطلاعات، شماره ۳۵۳.
 ۷ - لنجافسکی، ژرژ. غرب و شوروی در ایران. ترجمه حورا باوری.

اسفندیاری، عباسقلی [سرتیپ]

سرتیپ عباسقلی اسفندیاری فرزند «محتشم السلطنه» در سال ۱۲۷۰ قمری بدینا آمد. او در «سن سیر» فرانسه تحصیلات خود را انجام داد. کاردانی سپاهگیری او در جنگ جهانی اول در جبهه «مارن» مورد توجه مقامات ارتشی فرانسه قرار گرفت و از سوی دولت فرانسه مورد تشویق قرار گرفت. اسفندیاری پس از ورود به ایران مشاغل مختلفی را عهده دار شد. فرمانده پیاده نظام هنگ ۲ ژاندارمری، رئیس عملیات لشکر جنوب، رئیس عملیات لشکر غرب، رئیس رکن ۲ ستاد ارتش، رئیس رکن ۴ ستاد ارتش، سرپرست

نیروی هوایی، مدیر دروس دانشکده افسری، سرپرست دبیرستان نظام مرکز، رئیس رکن ۱ ستاد ارتش.

م: ۱- قاسمی، ابوالفضل. الیگارشی، ج/۲.

اسکندری، سلیمان میرزا [سلیمان محسن]



شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری فرزند محسن میرزای کفیل الدوله در حدود سال

۱۲۵۵ خورشیدی در تهران بدنیا آمد.

پدرش محسن میرزای کفیل الدوله فرزند حاجی محمد طاهر میرزا و او فرزند اسکندر میرزا پسر ششم عباس میرزا پسر فتحعلیشاه بود.

سلیمان میرزا اسکندری تحصیلات خود را در تهران انجام داد و سپس وارد اداره نظمیّه شد، در حدود سال ۱۳۳۴ قمری در «کرمانشاه» از کارمندان اداره گمرک و رئیس پست بود.

او در سال ۱۳۲۵ قمری مدیر روزنامه «حقوق» بود؛ در دوره دوم مجلس شورای ملی از اراک انتخاب، ولی اعتبار نامه او رد شد و بعداً در جلسه ۲۳ مورخ چهارشنبه هشتم ذیحجه ۱۳۲۷ از طرف مجلس شورای ملی بجای برادرش «یحیی میرزا» انتخاب و وارد مجلس شد. اسکندری در مجلس دوم به فرقه «دموکرات» پیوست و پس از مدت کوتاهی «لیدر» پارلمانی فرقه مذکور شد. حزب دموکرات از اوایل تشکیل مجلس دوم با رقابت شدید حزب «اعتدال» روبرو شد و بر اثر کشمکش آنها وقایعی در تاریخ ایران روی داد که در سرنوشت مشروطه مؤثر واقع شد و شاید اهم آنها، واقعه قتل «سید عبدالله بهبهانی» یکی از سران مشروطیت ایران (بنا بر شواهدی این قتل به تحریک دموکراتها بوقوع پیوست) و متعاقب آن واقعه، کشتن «میرزا علی محمد خان تربیت» و «سید عبدالرزاق» به تلافی قتل «سید عبدالله» بوده است. در سال ۱۳۲۹ قمری بدستور «ابوالقاسم خان ناصر الملک» نایب السلطنه وقت، مجلس شورای ملی تعطیل شد و عده‌ای تحت تعقیب قرار گرفتند، از آنجمله سلیمان میرزا اسکندری نیز به جرم ایجاد آشوب و هرج و مرج سیاسی بازداشت و به «قم» تبعید شد که پس از چند ماه اقامت در آن شهر به تهران بازگشت.

سلیمان میرزا اسکندری در حدود سال ۱۳۳۱ قمری به ریاست امورات مرکز در وزارت داخله منصوب شد و سپس در دوره سوم مجلس شورای ملی (۱۳۳۲ ق) از «اصفهان» به وکالت برگزیده شد. او پس از انشعاب در فرقه «دموکرات» حزب «سوسیالیست» را تشکیل داد و خود لیدر آن حزب شد.

در محرم ۱۳۳۴ که قشون «روسیه» خاک ایران را مورد تجاوز قرار داد (جنگ بین المللی اول) و از «قزوین» به سمت تهران حرکت نمود، به مجرد رسیدن قوای متجاوز به «کرج»، سران آزادی و مشروطه ایران چاره را در مهاجرت به سمت غرب کشور دیدند، دموکراتها نیز که از مخالفین روس و انگلیس و موافقین «آلمان» در جنگ بین المللی اول بودند، همراه آنان بطرف «قم» مهاجرت کردند و از آنجا به «اصفهان» و «کرمانشاه» رفتند. سلیمان میرزا در این سفر از طرف ملیون به ریاست «کمیته دفاع ملی» منصوب شد.

شاهزاده سلیمان میرزا در غرب کشور از طرف پلیس انگلستان بجرم مخالفت با انگلیس و طرفداری از آلمان در جنگ، بازداشت شد و انقلابیون «جنگل» نیز در شمال ایران به تلافی این عمل دولت انگلستان «کاپیتان نونل» عضو اینتلیجنت سرویس و «مک لارن» کنسول انگلیس در گیلان و «میجر آکسوت» رئیس بانک شاهنشاهی رشت را که در ضمن متهم به دخالت در توطئه‌ای علیه جان «میرزا کوچک خان» بودند به گروگان گرفتند. در باب گرفتاری این افراد از طرف مقامات انگلیسی به دولت ایران اعتراض شد ولی دولت ایران پایداری کرد و در پاسخ طی نامه ۲۸ مارس ۱۹۱۸ خود نوشت که مسئولیت واقعی این اتفاق متوجه نظامیان انگلیسی است که با وجود بیطرفی ایران در جنگ بین الملل، سلیمان میرزا و همراهانش را دستگیر ساخته‌اند (۳۶). البته سرانجام گروگان‌ها به لطف جاسوس انگلیسی ایرانی تبار «ابن‌هاج» از دام جنگلی‌ها سلامت گریختند.

سلیمان میرزا پس از رفع توقیف و پایان رسیدن جنگ بین الملل به تهران آمده و در سال ۱۳۰۰ خورشیدی به نمایندگی از طرف مردم تهران وارد مجلس چهارم شورای ملی شد. در مجلس چهارم نمایندگان به دو گروه «اقلیت» و «اکثریت» تقسیم شده بودند. اقلیت را سلیمان میرزای سوسیالیست رهبری می‌کرد، او که تا حدودی در سیاست بین المللی تمایلات آلمانی داشت مورد خشم و نفرت انگلستان بود. تا آن زمان هیچ کدام از احزاب چپ نفوذی در میان توده نداشت ولی بعد از اینکه سلیمان میرزا همه آنها را یک پارچه کرد، حزب جدید سوسیالیست از پشتیبانی مؤثر اتحادیه‌های کارگری برخوردار شد.

از وقایع مهم مجلس چهارم، مبارزه «مدرس» و سلیمان میرزا بود در مورد «قوام السلطنه». مدرس طرفدار رئیس الوزرای «قوام السلطنه» و سلیمان میرزا مخالف حکومت او بود و تلاش می‌کرد تا با برکناری «قوام السلطنه»، سردار سپه را به کرسی ریاست وزرای نزدیک کند.

سلیمان میرزا اسکندری پس از کودتای ۱۲۹۹ رضا خان، جذب شعارهای سوسیالیستی - ناسیونالیستی رضا خان شده و او را تنها «ناجی» ایران و ویرانگر پایه‌های اشرافیت و فئودالیسم می‌پندارد؛ از اینرو وی در مجلس چهارم و پنجم همواره مجری سیاست‌های رضا خان در مجلس بود. رضا خان نیز در اوایل کارش، این شاهزاده سوسیالیست را محترم داشته و در اولین کابینه‌اش (۱۶ آبان ۱۳۰۲) او را بسمت وزیر علوم و اوقاف منصوب می‌نماید. در همین وزارتخانه بود که اسکندری بنا به قول مشهور گفته بود: «من وزیر چهل هزار سر نیزه هستم» و این سخن نشان می‌دهد که او حتی با مشی سیاسی

سوسیالیستهای شوروی نیز آشنا نیست و «دیکتاتوری» پرولتاریا را با «دیکتاتوری» رضا خان اشتباه گرفته است. او در سمت وزیر علوم و اوقاف تنها تغییری که توانست به روال کهنه آموزش و پرورش بدهد این بود که «یک روز در موقع سرکشی به یک مدرسه چوب و فلک را آتش زد و این مجازات را در مدارس نسخ نمود».

در اوایل ریاست وزرایی سردار سپه کمیته‌ای بنام «کمیته تحولات و انقلابات» به ریاست سردار سپه تشکیل گردید که اعضاء این کمیته عبارت بودند از:

«رضا خان سردار سپه»، «سید محمد تدین»، «زین العابدین رهنما»، «ناصر ندامانی»، «سید محمد صادق طباطبایی»، «میرزا کریم خان رشتی»، «سرلشکر خدایار خان»، «دبیر اعظم بهرامی»، «امان الله خان اردلان» و سلیمان میرزا اسکندری.

محل تشکیل جلسات این کمیته خانه شخصی سردار سپه بود و جلسات در ساعت چهار بامداد و پیش از اذان صبح تشکیل می‌گردید. ماحصل این جلسات پیمان‌نامه‌ایست که به امضای رضاخان، سید محمد صادق طباطبایی، سلیمان میرزا اسکندری، کریم‌خان و خدایرخان رسیده است (۳۷).

«زین العابدین رهنما» مدیر روزنامه «ایران» که خود در جلسات شرکت داشته در سالنامه دنیا می‌نویسد: «در همین جلسه و در میان همین جماعت تمام حوادث و تغییرات ایران نو و تغییر قاجاریه و غیره مورد مذاکره قرار می‌گرفت و سپس طبق آن عمل می‌شد. افراد این کمیته در روز اول تشکیل آن، دست اتحاد و یگانگی را در حلقه تسبیح دست خود اعلیحضرت فقید بهم دادند که در هدف اصلی این گروه که تغییر سلسله قاجاریه و ایجاد ایران نو باشد تا آخرین سرحد امکان وفادار و صمیم باشند...».

نکته قابل توجه اینجاست که سلیمان میرزا اسکندری، با احمد شاه قاجار نیز روابط حسنه‌ای داشت، بطوریکه در انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی، احمد شاه به درباریانی که معروف بود هزار رأی دارند سپرده بود که به شاهزاده سلیمان میرزا رأی بدهند. مشهور است که چون «مدرس» این توصیه را شنید گفت: «پادشاهی که به سوسیالیسم رأی بدهد خود بخود منعزل است». سلیمان میرزا به دور پنجم شورای ملی نیز راه یافت (۱۳۰۴ - ۱۳۰۲).

در زمان رئیس الوزرایی سردار سپه، هنگامیکه دسته بندیهای مخالفین بر علیه رضا خان شدت گرفت و نامه احمد شاه مبنی بر عزل سردار سپه به دست او رسید، سردار سپه تصمیم گرفت استعفا کند و برای همیشه ایران را ترک گوید. طبق نوشته‌های «سرکشیک

زاده اتحاد»، این سلیمان میرزا بود که در آخرین لحظات سردار سپه را از این منظور خود منصرف کرد. سرکشیک زاده می نویسد: «وصول این تلگراف (۳۸) و دسته بندیهای مخالفین طوری سردار سپه را مأیوس کرد که تصمیم گرفت ایران را با وجود مخالفت اطرافیان خود ترک نماید! روزی که بار سفر خود را بسته و تصمیم قطعی به مسافرت فرنگ گرفته و اتومبیلش را آماده کرده بودند، یک عده بیست نفری از دوستان خصوصی ایشان در آنجا حضور داشتند، من هم حاضر بودم... وقتی می خواست سوار اتومبیل شود، مرحوم سلیمان میرزا حرف آهسته ای زد. سردار سپه به اتفاق آن مرحوم به طرف غربی عمارت سالاریه رفتند، مدت نیم ساعت این ملاقات طول کشید. وقتی مراجعت کردند، قیافه سردار سپه بشاش بنظر می رسید. سلیمان میرزا در این ملاقات وعده صریح و جدی داده بود که وسایل تحصیل رأی اکثریت را برای او در مجلس فراهم نماید و به این وسیله رئیس الوزراء را از مسافرت منصرف کرد. این ملاقات نیم ساعته تحول تاریخی را به وجود آورد. سردار سپه بطور تعرض به روده رفت و طرفدارانش در مجلس جدیت کرده و بد نتیجه به تحصیل اکثریت موفق شدند».

در مجلس پنجم، او یکی از امضاء کنندگان مادهٔ واحد خلع فاجاریه از سلطنت بود. پس از تصویب مادهٔ واحد مذکور، مجلس تعطیل و انتخابات مجلس مؤسسان آغاز شد. سلیمان میرزا اسکندری در مجلس مؤسسان بود که متوجه شد رضا خان آن اصلاح طلب و ناسیونالیست مورد نظر نیست و همهٔ این شعارهای اصلاح طلبانه و تجدید خواهانه برای قبضه کردن قدرت و رسیدن به سلطنت می باشد و باز نه تنها سلطنت خود، بلکه او سلطنت فرزندان خویش را نیز می خواهد. مجلس مؤسسان در آن زمان در مجلس مؤسسان به مخالفت برخاست و مخالفت او در آن بجهت هیچ سودی نداشت (۱۳۹).

سلیمان میرزا در مجلس مؤسسان به سلطنت سردار سپه رأی نداد و تا سال ۱۳۲۰ خورشیدی که رضا شاه از ایران خارج شد، در عرصهٔ فعالیتهای سیاسی ظاهر نشد. فقط پس از خروج دیکناتور بود که وی نیز همانند سایر رجال و مردم ایران در سایهٔ دموکراسی موقت نفی براحتی کشید و بلافاصله به فکر تأسیس حزبی با مرام سوسیالیستی افتاد.

سلیمان میرزا اسکندری پس از شهریور ۱۳۲۰ با کمک تعدادی از اعضای گروه ۵۳ نفر که اخیراً از زندان آزاد شده بودند و با جلب موافقت دولت شوروی، اقدام به تأسیس «حزب توده ایران» نمود و اولین جلسهٔ حزب توده در مهر ماه ۱۳۲۰ و در منزل شخصی سلیمان میرزا با حضور تعدادی از گروه ۵۳ نفر و عده ای از اعضای سابق حزب «اجتماعیون» تشکیل شد. تا زمانی که سلیمان میرزا زنده بود، نام او به عنوان عنصری «ملی» و «غیر کمونیست»

متن عهدنامه بین سلیمان میرزا اسکندری و چند تن دیگر با رضاخان سردار سپه.

بسم الله الرحمن الرحیم

بمضاکیمان در این عهدنامه که در حال حاضر در دست است و در این عهدنامه که در دست است

یعنی هر یک از آن که در این عهدنامه که در دست است و در این عهدنامه که در دست است

۱- رات عظمی برین حکان... که در این عهدنامه که در دست است

۵- اولاد این عهدنامه که در دست است... که در این عهدنامه که در دست است

۲- هر یک از آن که در این عهدنامه که در دست است... که در این عهدنامه که در دست است

۴- یکبار عضا... که در این عهدنامه که در دست است... که در این عهدنامه که در دست است

۵- ازین عهدنامه که در دست است... که در این عهدنامه که در دست است... که در این عهدنامه که در دست است

۶- هر چند ایام گه گم گردد هر قدر که در پیشگاهش میسر داد بدست آن شخص که در نشانی و سبک بسیار
 ابره قنصلت قیام کرده و تمام محبت خود را در پیشگاهش گذاشته و در آن روزها در پیشگاهش
 قائم رتبه باشد

۷- بعضی که کارهای دولتی و حاکمان را که با او میسر میسر دادند و در پیشگاهش رتبه باشد که در آن روزها
 تهنیت باشد

۸- چرا که بعضی در پیشگاهش در روزها که در آن روزها با او میسر میسر دادند و در پیشگاهش رتبه باشد
 در پیشگاهش رتبه باشد که در آن روزها که در آن روزها با او میسر میسر دادند و در پیشگاهش رتبه باشد

۹- نسبت به بعضی که در آن روزها که در آن روزها با او میسر میسر دادند و در پیشگاهش رتبه باشد

۱۰- عوارض و محرم میسر میسر دادند و در آن روزها که در آن روزها با او میسر میسر دادند و در پیشگاهش رتبه باشد

و عوارض و محرم میسر میسر دادند و در آن روزها که در آن روزها با او میسر میسر دادند و در پیشگاهش رتبه باشد

بکسی که در آن روزها که در آن روزها با او میسر میسر دادند و در پیشگاهش رتبه باشد

۱۱- هر چه در آن روزها که در آن روزها با او میسر میسر دادند و در پیشگاهش رتبه باشد

۱۲- هر چه در آن روزها که در آن روزها با او میسر میسر دادند و در پیشگاهش رتبه باشد

بسیار گشته و در آن روزها که در آن روزها با او میسر میسر دادند و در پیشگاهش رتبه باشد

تفاسی ۱۱ خرداد ۱۳۴۲ هر چه در آن روزها که در آن روزها با او میسر میسر دادند و در پیشگاهش رتبه باشد

و در آن روزها که در آن روزها با او میسر میسر دادند و در پیشگاهش رتبه باشد

در آن روزها که در آن روزها با او میسر میسر دادند و در پیشگاهش رتبه باشد

باعث جذابیت حزب می شد و تا آنجائیکه ظاهراً دیده می شد، مسلمان معتقد و مراعی موازین شرعی بود و بهمین جهت با شرکت زنان در حزب شدیداً مخالفت داشت.

در انتخابات دوره ۱۴، حزب توده موجودیت خود را اعلام و ارکان اصلی آن هم ۵۳ نفر محکوم و محبوس دوران سلطنت پهلوی بودند که شاهزاده سلیمان میرزا (سلیمان محسن) هم با سوابق سیاسی مخصوصاً لیدری حزب تندرو «دموکرات» در رأس هیأت اجرایی آن بود، اما سلیمان میرزا اسکندری در ۱۶ دی ماه ۱۳۲۲ و پیش از افتتاح مجلس چهاردهم فوت کرد.

- م: ۱ - یادداشتهای قزوینی، ج ۸/۸: به کوشش ایرج افشار.
- ۲ - طبری، احسان، کژراهه.
- ۳ - فخرانی، ابراهیم، سردار جنگل.
- ۴ - مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲/۳ و ۳.
- ۵ - کاتوزیان، دکتر محمد علی (همایون)، اقتصاد سیاسی ایران.
- ۶ - بهبودی، سلیمان، خاطرات سلیمان بهبودی.
- ۷ - باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، تلاش آزادی.
- ۸ - فرخ، سید مهدی، خاطرات سیاسی فرخ.
- ۹ - سالنامه دنیا، ج ۱۶/۱۶، صاحب امتیاز عبدالکریم طباطبائی.
- ۱۰ - مجله آینده دوره یازدهم، صاحب امتیاز ایرج افشار.

اسکندری، نصرت الله | امیر نصرت |

امیر نصرت، نصرت الله اسکندری متولد حدود ۱۲۶۸ خورشیدی، فرزند اسکندر خان فتح السلطان، کشیکچی باشی محمد علیشاه است. فتح السلطان از خوانین متشخص «آلان» از محال تبریز بود و محمد علیشاه به وی نهایت درجه اعتماد داشت و محرم اسرار شاه بود.

امیر نصرت از بدو جوانی وارد خدمت دولت گردید و در اثر ثبات رأی و مشی، یکی از اعیان ذی نفوذ تبریز گشت. در دوره ششم تقنینیه، با اینکه دولت می خواست وکلای بخصوصی را به آذربایجان تحمیل کند، با وجود مخالفت دولت، به زور خود به نمایندگی مجلس انتخاب شد و به ضرب شست خود، بالاخره به مجلس راه یافت. چون مخالفت دولت با وی شدید نبود و در مجلس ششم نیز قدمی علیه دولت برنداشت، در دوره های بعدی (۷ و ۸

۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۸ و ۱۹) نیز چند بار وکیل شد. او در حقیقت وکیل طبیعی طبقه مالکین و خرده مالکین تبریز بود.

در اواخر دوره رضا شاه، در موقعیکه وکیل مجلس بود، به حکومت اصفهان منصوب شد. در آنجا با صحت عمل و دلسوزی مشغول کار شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضا شاه، بهمراهی «آقا حاج شیخ اسدالله ممقانی» و آقای «هیئت» در تأسیس «کلوپ آذربایجان»، اقدام کرد.

در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، با وصف مخالفت نهایی روس ها به وکالت مجلس انتخاب شد. وی در مجلس مزبور با اینکه جزو دست راستی های افراطی نبود و حتی از مخالفین کابینه «صدر الاشراف» هم بود؛ همواره مورد حمله روزنامه های چپ و طرفداران «پیشه وری» بود.

پیشه وری، رد شدن اعتبار نامه خود را در اثر تشبثات وی می دانست؛ این بود که در غالب نطق های خود به وی حمله می کرد و املاک فراوان او را مصادره نمود. پس از سقوط «پیشه وری»، در دوره پانزدهم از شهر تبریز به نمایندگی انتخاب گردید.

م: ۱ - مجتهدی، مهدی. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت.

مرکز تحقیقات و پژوهش های

اسمعیل بیگی شیرازی، ضیاء الدین [دکتر]

دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی شیرازی فرزند «حاج محمد کریم» فرزند «محمد اسمعیل» در سال ۱۲۸۴ خورشیدی در «شیراز» بدنیا آمد. تمام افراد این خانواده در «شیراز» تجارت پیشه بودند. پدر ضیاء الدین مردی ادیب و باذوق و اشعار عربی و فارسی فراوانی را حافظ بود و در ادبیات فارسی و عربی تبحر داشت و سالها کارمند اداره دادگستری «شیراز» بود. مادرش «رقیه بیگم» دختر «شیخ عبدالجبار» مجتهد اعلم زمان «ناصر الدینشاه» بود.

ضیاء الدین تحصیلات مقدماتی خود را در «شیراز» در مدرسه «مؤیدیه» به اتمام رسانید و سپس به سمت معلمی در همان مدرسه رسید. در سال ۱۳۰۰ خورشیدی برای آموزگاری به مدرسه ای جدید التاسیس در «بوشهر» انتخاب شد. به مدت ۴ سال ناظم مدرسه و سپس مدیر مدرسه گردید. در سال ۱۳۰۵ خورشیدی کفیل معارف بنادر جنوب شد.

در سال ۱۳۰۶ خورشیدی برای ادامه تحصیل به «تهران» آمد و در دارالمعلمین به تحصیل پرداخت و در پایان دوره به دریافت لیسانس «فیزیک» نائل آمد. پس از آن در

امتحان اعزام قبول شده به خرج دولت به «فرانسه» رفت. در آنجا به مدت ۶ سال به تحصیل در دانشکده علوم «نانسی» پرداخت و در نهایت موفق بدریافت درجه دکترای فیزیک گردید. در سال ۱۳۱۶ خورشیدی به «تهران» بازگشت و با سمت استاد درس فیزیک در دانشکده علوم به کار پرداخت و در مدت خدمت از سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۸ خورشیدی به معاونت و سپس کفالت دانشکده علوم رسید. از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰ خورشیدی با سمت نمایندگی علوم در شورای دانشگاه به کار پرداخت. و سپس به تدریس در دانشکده علوم، دانشکده پزشکی و دانشسرایعالی و دانشکده افسری پرداخت.

در سال ۱۳۳۰ بنا به دعوت دولت امریکا به آنجا رفته و بمدت یکسال در مؤسسه فنی «ماسا چوست» واقع در شهر «کمبریج امریکا» و پس از آن در دانشگاه کاتولیک شهر واشنگتن به تحقیقات علمی پرداخت و نتیجه تحقیقات خود را در دو مقاله در انجمن رسمی «اکوستیک» امریکا به چاپ رسانید. مدت ۶ ماه نیز به مطالعه سازمان دانشگاههای امریکا پرداخت و نتیجه را به صورت رساله در «تهران» توسط دانشگاه به چاپ رسانید.

آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

- ۱- رساله تحقیقی در خواص ترمونانیتیکی فریت دو مانیزیم.
- ۲- رساله در شرح دستگاه ادرار.
- ۳- رساله تحقیقی در خواص ترمانیتیکی اکسیدهای آهن.
- ۴- رساله راجع به دانشگاههای امریکا.
- ۵- جلد اول اکوستیک (صوت) راجع به ارتعاشات و سرعت صوت.
- ۶- جلد دوم اکوستیک مربوط به خواص صوت و سرعت صوت.
- ۷- جلد سوم بنام الکترو اکوستیک.
- ۸- رساله تحقیقات راجع به مواد جاذب صوت.
- ۹- رساله تحقیقات راجع به اثر اولتراسون روی چشم و اجزای آن.

م: ۱- آدمیت، رکن زاده. سخن سرایان و دانشمندان فارس، ج ۱/۱.

اشتری، احمد [امور، یکتا]

احمد اشتری فرزند میرزا مهدی در سال ۱۲۹۹ قمری در جوشقان زاده شد.



او در سال ۱۳۱۹ قمری همراه پدر خود به تهران آمد و به تدریج مدارج ترقی را طی کرد. مدتی دادستان بود، مدتی حاکم گیلان، زمانی معاون وزارت دادگستری و زمانی نیز کفیل شهرداری تهران بود.

از حوادث مهم زندگانی وی، مدت حکومت او در گیلان بود. او که بجای «تدین» به گیلان رفته بود، مأموریت داشت تا از وجاهت ملی خود استفاده کرده و با سران نهضت جنگل به گفتگو بنشیند و صلح و آرامش را در منطقه حاکم گرداند.

هنگامیکه ارتش شوروری خاک گیلان را تحت اشغال درآورد (۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹)، دولت ایران از یک طرف به پیاده شدن ارتش سرخ در خاک ایران اعتراض نمود و از طرف دیگر با اعزام هیأتی به مسکو به منظور ایجاد روابط دوستانه اقدام کرد. ضمناً شکایتی هم به سطح وزارت امور خارجه و تشکیل مجمع عمومی را برای رسیدگی به این تجاوز خواستار شد.

دولت ایران به انستری دستور داد تا زمان اخذ نتیجه و روشن شدن افق سیاست، با قوای اشغالگر و جنگلی‌ها ممانعت نماید. احمد اشتری نیز به تشکیل جلسات بحث و مشاوره پرداخت و چون محرز شده بود که جنگلی‌ها دیر یا زود به رشت خواهند آمد و زمام

امور را به دست خواهند گرفت بنابر این به منظور جلوگیری از حوادث ممکن الوقوع و از جهت اینکه از مخالفین نهضت جنگل به حساب نیاید، مهیا شد که «میرزا کوچک خان» را به رشت دعوت کرده و زمام امور را به دست او سپارد.

میرزا احمد خان اشتری با عده‌ای از اهالی رشت که قبلاً با آنها مذاکره نموده بود بمنظور گفتگو با سران جنگل به قریه «بسیخان» شش کیلومتری رشت رفت و طی ملاقاتی با میرزا کوچک، خان از وی خواست که به رشت آمده، زمام امور را در دست بگیرد.

میرزا کوچک، خان که قبلاً خود را برای این کار آماده نموده بود، پذیرفت و به رشت آمد (۱۶ رمضان ۱۳۳۸).

احمد اشتری شعر نیز می‌سرود و در اشعارش «یکتا» تخلص می‌کرد. او نقاش، هنرمند و باذوق و قریحه بود و سرانجام در سن ۷۴ سالگی در سال ۱۳۴۴ خورشیدی در تهران درگذشت و در صفائیه شهرری به خاک سپرده شد.

م: ۱ - بامداد، مهدی. طرح حال رحال ایران، ج ۲.

۲ - فخرایی، ابراهیم. سردار جنگل.

۳ - فرخ، - ر. مهدی. اطرافات، ج ۱، ص ۱۰۳.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

اشراقی، محمدتقی | حجت الاسلام |

میرزا محمدتقی اشراقی فرزند آیت الله آقامیرزا محمد ارباب در سال ۱۳۱۳ قمری در قم تولد یافت.

مقدمات و سطح را نزد پدرش و سایر مدرسین مانند «حاج شیخ ابوالقاسم کبیر» فرا گرفت و سپس در سلک شاگردان «آیت الله حائری» در آمد و عمده تحصیلات خود را نزد ایشان نموده و از برجسته‌ترین شاگردان آن روحانی بزرگ به شمار می‌آمد. او پس از ندتی تحصیل به مقام اجتهاد نائل آمد و در فقه و اصول و حکمت و فلسفه و منطق و عرفان صاحب نظر گردید و در زمان حرات «آیت الله حائری»، به تدریس فقه و اصول و کلام و حکمت در حوزه دینی پرداخت.

محمدتقی اشراقی در ۲۵ ماه رمضان ۱۳۶۸ ق در تهران سکنه قلبی نمود و پس از فوت، پیکرش به قم حمل و در مسجد «بالاسر» به خاک سپرده شد. تالیفاتی که از او چاپ

شده عبارتند از: تفسیر سوره یوسف و سوره ن والقلم. او صاحب طبع شعر نیز بوده، نمونه ای از اشعار او چنین است:

از زندگی خویش پشیمانم	زیراک به مردگان همی مانم
رازبست در درون این گیتی	کش من بسی خزانده و خواهانم
لیکن به گور جهل همی اندر	بگرفته مارومور گریبانم
جهل که زایدم همگی حیرت	در سه خلقت است زرحمانم
رحمان اینهمه درد ورنج	داده است از چه سهم فراوانم
بی دانی من نه زدانشهاست	کز این دانش ها چوسلیمانم
صرف و معسطی و نحو و فقه	عرفان و فلسفه همه می دانم
گاهی لطیف و فرشته وار	گاهی پلید و پست چو حیوانم
گاهی چوتارشت بود عهدم	گاهی چوکوه سخت به پیمانم
گاهی به اوج ذره لاهونم	
گاهی به مهوی عالم امکانم	

م: ۱- رازی، محمد شریف. گنجینه دانشندان، ج ۲/۲.

اشرف الدین حسینی گیلانی، محسن نسیم شمال

سید اشرف الدین گیلانی متخلص به «ساعی» فرزند احمد قزوینی حسینی در سال ۱۲۸۸ قمری در قزوین دنیا آمد. ششماهه بود که پدرش را از دست داد و در یتیمی چون ملک و مال و خانه اش را غصب کردند دچار فقر و تنگدستی شد. مقدمات دانش را در قزوین تحصیل کرد و در حدود سال ۱۳۰۰ قمری جهت تکمیل تحصیلات خود به نجف رفت و به تحصیل فقه و اصول پرداخت. بعد از پنج سال به ایران بازگشت و پس از مدتی، در بیست و دو سالگی به تبریز رفت و در آنجا با پیر روشن ضمیری آشنا شد.

در ره تبریز با سوز و تعب	خدمت پیری رسیدم نیمه شب
کرد تعلیم همه اسرار حق	گشت روشن روحم از انوار حق

در سال ۱۳۲۴ قمری به گیلان رفته و ساکن رشت شد، او در آنجا از شغل کتابت امرار معاش می نمود و در ضمن روزنامه «نسیم شمال» را هم راه اندازی کرد، اولین شماره «نسیم شمال» در تاریخ دوم شعبان ۱۳۲۵ بیرون آمد و تا انحلال مشروطه دایر بود. او در

دوران مشروطه عضو «کمیته ستار» بود و اشعار او در مجامع ملی و وطنی خوانده می شد. وقتی که مجلس شورای ملی در سال ۱۲۸۷ خورشیدی بفرمان پادشاه مستبد قاجار، محمد علی شاه به توپ بسته شد و مشروطه و انجمن ها موقتاً تعطیل شد، «نسیم شمال» نیز توقیف گردید تا در سال ۱۲۸۸ خورشیدی که مشروطه خواهان بر نیروهای استبداد چیره شده و پادشاه مستبد را عزل کردند، با کمکهای مادی و معنوی «محمد ولی خان سپهسالار» دوباره انتشار یافت. سید اشرف الدین در سال ۱۳۳۳ قمری با «فتح الله اکبر» سپهدار اعظم، به تهران آمد و روزنامه نسیم شمال را در تهران دایر کرد.

مندرجات نسیم شمال را که غالباً اشعار فکاهی و انتقادی بود از سطر اول تا سطر آخر، خود سید اشرف الدین می نوشت و اشعار دیگران را در آن چاپ نمی کرد. اشعار سید اشرف الدین متجاوز از بیست هزار بیت است که تعدادی از آن بنام «باغ بهشت» مکرراً در بمبئی و تهران چاپ شده است.

سید اشرف الدین در ضلع شرقی مدرسه «صدر» و در جلونخان مسجد شاه حجره ای تنگ و تاریک داشت. اثاثیه محقر و پاکیزه ای از فروش روزنامه اش تدارک کرده بود. زمستانها کرسی کوچک یکنفری پاکیزه ای می گذاشت و روی آن جاجیمی سبز و سرخ می کشید؛ بسیار تهیدست و فقیر بود، اما بی نیاز و گردنکش.

حبیب یغمائی در مورد دیدار «پروفسور محمد اسحاق» با سید اشرف الدین می نویسد: «در حدود سال ۱۳۱۲ خورشیدی که پروفسور محمد اسحاق هندی (مدیر مجله بزم ایران در هند، و مؤلف کتاب سخنوران ایران در عصر حاضر و کتب دیگر) در تهران می زیست و شبانه روز با هم بودیم، اشتیاق و اصرار تمام داشت که به ملاقات سید اشرف الدین برویم. در انتهای کوچه آبشار، گذر سربازخانه نایب السلطنه، در خانه ای بسیار مخروبه و محقر سید را زیارت کردیم که با جامه ای فرسوده بر دیواری کاهگلی تکیه داده بود. فقر و بیچارگی و بینوایی و مکنت از در و دیوار خانه می بارید. یک ساعت یا بیشتر در خدمت سید بودیم. اما حال درستی در گفتگو نداشت. قطعه ای هم ارتجالاً بنام آقای دکتر محمد اسحاق ساخت و به خط خود نوشت که هنوز بیادگار دارم».

در مورد بیماری و مرگ وی، استاد جمالزاده طی مقاله ای می نویسد: «سرانجام گرفتار همان عواقبی شد که نتیجه طبیعی و مسلم این گونه مردان بزرگست. او را به تیمارستان «شهرنو» بردند که در آن زمان دارالمجانین می گفتند. اطاقی در حیاط عقب بیمارستان به او اختصاص دادند. بارها در آنجا به دیدن و دلجویی و پرسش و

پرستاری او رفتیم. من نفهمیدم چه نشانه جنونی در این مرد بزرگ بود. همان بود که همیشه بود. مقصود از این کار چه بود، این یکی از بزرگترین معماهای حوادث دوران زندگی ماست. خبر مرگ او را هم به کسی ندادند... این مرد نزدیک هفتاد سال در میان مردم زیست... گویا او نیز از دیده‌ها پنهانست و کسی نمی‌داند کجا او را به خاک سپردند.»

اشرف الدین چند سالی به حال بیماری و فقر و تنگدستی زیست تا سرانجام در فروردین ۱۳۱۳ خورشیدی (ذیحجه ۱۳۵۲ ق) درگذشت. روزنامه نسیم شمال پس از فوت او از روز پنجشنبه ۱۰ خرداد ۱۳۱۳ به صاحب امتیازی «ح. حریرچیان» و سردبیری «محسن الحسنی حریرچیان ساعی» مجدداً انتشار یافت. درباره اشعار سید اشرف الدین می‌توان گفت که قسمتی از اشعارش اقتباس یا ترجمه آزادی است از اشعار «میرزا علی اکبر طاهرزاده صابر» شاعر قفقازی ترک زبان و صاحب «هوپ هوپ نامه». بطوریکه «ملک الشعراء بهار» درباره سبک سید اشرف الدین می‌گوید:

سبک اشرف نازه بود و بی بدل
لیک هپ هپ نامه بودش در بقل
بود اشعارش سحر

در این زمینه «یحیی آیین پور» در جلد دوم کتاب خود «راز صبا تا نیما» می‌نویسد: «هر چند ممکن است بگوییم که سید اشرف نمی‌دانسته است اشعاری که به امضاهای مستعار در روزنامه ملانصر الدین چاپ می‌شود از صابر است، اما شرط امانت این بود که لااقل یک بار در نسیم شمال اشاره کند که مضمون اشعار خود را از کدام منبع گرفته است، چنانکه صابر در یگانه شعری که از نسیم شمال ترجمه کرده مأخذ آن را صریحاً به دست داده است. به هر حال این غفلت و تسامح عیب و نقصی برای او شمرده می‌شود. به اندیشه من چون هر دو روزنامه غرض سیاسی و تبلیغاتی واحدی داشتند و مضمون اشعار از روح مردم سرچشمه می‌گرفت و از زبان آنان سخن می‌گفت، کوچکترین توجهی به این که گوینده کیست نداشتند و تنها به این خرسند بودند که زن و مرد و پیر و جوان و باسواد و بیسواد آنها را بخوانند و دست به دست بگردانند. به هر حال اقتباس و استقراض نسیم شمال از صابر اگر از قدر هنری این اشعار تا حدی بکاهد، از قدر خدمت بزرگ گوینده آنها که رسانیدن این مضامین به ایرانیان و کمک به آزادی ایران باشد، هیچ نخواهد کاست...»

در زیر نمونه‌ای از اشعار خوب و اصیل سید اشرف الدین آورده می‌شود:

گردیده وطن غرقه اندوه و مچن وای
 خیزید، روید از پی تابوت و کفن وای
 از خون جوانان که شده کشته در این راه
 خونین شده صحرا و تل و دشت و دمن وای
 کوهمت و کوه غیرت و کوه جوش فتوت؟
 دردا که رسید از دو طرف سیل فتن وای
 افسوس که اسلام شده از همه جانب
 مشروطه ایران شده تاریخ زمن وای
 تنها نه همین گشت وطن ضایع و بدنام
 پژمرده شد این باغ و گل و سرو و سمن وای
 بلبل نبرد نام گل از واهمه هرگز
 سرخند از این غصه سفیدان چمن وای
 بعضی وزرا مسلکشان راهزنی شد
 گشته علما غرقه در این لای و لجن وای
 سوزد جگر از ماتم خلخال خدایا
 یک جامه ندارند رعیت به بدن وای
 گاهی خبر آزند که سر عسکر رومی
 گه استره ویران شده از شاهسون وای
 افسوس از این خاک گهر خیز گهرزا
 از چار طرف خاک به از مشک ختن وای
 کوبلخ و بخارا و چه شد خبوه و کابل؟
 شام و حلب و ارمن و عمان عدن وای
 یک ذره ز ارباب ندیده است معیت
 کارش همه فریاد حسین وای حسن وای
 اشرف بجز از لاله غم هیچ نسوید
 ای وای وطن وای وطن وای وطن وای

ای وای وطن وای
 ای وای وطن وای
 رنگین طبق ماه
 ای وای وطن وای
 کوه جنبش ملت؟
 ای وای وطن وای
 پامال اجانب
 ای وای وطن وای
 گمنام شد اسلام
 ای وای وطن وای
 نرگس شده فرمز
 ای وای وطن وای
 سری علسنی شد
 ای وای وطن وای
 محشر شده آیا؟
 ای وای وطن وای
 آمد به ارمی
 ای وای وطن وای
 گردید سجزا
 ای وای وطن وای
 کوبایل و زابل؟
 ای وای وطن وای
 بیچاره رعیت
 ای وای وطن وای
 هر لحظه بگوید:
 ای وای وطن وای



سید اشرف الدین به همراه نگهبانان در دارالمجانین

- م: ۱- آرین پور، یحیی. از صبا تا نیما، ج/۲.
 ۲- مشار، خانبابا. فهرست کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۱.
 ۳- مجله سپید و سیاه، شهریور ۱۳۴۴. مقاله استاد سعید نفیسی.
 ۴- مجله یغما، سال سیزدهم، شماره خرداد ماه. مقاله محمد علی جمالزاده.

اصطهباناتی، احمد [شیخ المحققین ذهبی]

احمد اصطهباناتی ملقب به «شیخ المحققین ذهبی» فرزند «حاج میرزا ابوالحسن محقق العلماء» فرزند «اسمعیل» در سال ۱۲۹۱ قمری در «اصطهبانات» بدنیا آمد. سالهای زیادی در نزد پدر و «حاج سید علی حکیم کازرونی» در «شیراز» به آموختن علوم پرداخت. نویسنده «اوصاف المقربین» وی را جزومریدان «مجد الاشراف» و از پیروان ذهبیه

می‌دانست، شیخ المحققین خود در ربیع الثانی سال ۱۳۳۸ قمری در این مورد چنین نگاشته: «قریب پانزده سال است که به شرف نوبه و تلقین از محضر مبارک حضرت مسیطاب ولایت مآب قطب السالکین و جمال العارفين و سيد الواصلين جلال الدين محمد الشيرازي المشهور بمجد الاشراف قدس سره السني السامی مشرف و باین سعادت مستعد آمد... هر چند خود را شایسته اسم فقر و عنوان سلوک نمی‌داند لکن بمفاد فرمایش «المرء مع من احب» امید است که بمحبت فقراء سلسله مبارکه ذهبیه رضویه مرتضویه کبرویه علی صاحبها آلاف الثناء و التحیه زاده‌ها الله قدراً و شرفاً از ایشان و با ایشان باشد.» شیخ المحققین از دوستان آزاده مشهور «سید عبدالحسین مجتهد لاری» بود و به خواهش وی رساله‌ای در وجوب نماز جمعه نوشت.

احمد اصطهباناتی شیخ المحققین در روز ۴ شعبان ۱۳۵۴ قمری در تهران درگذشت و در جوار امامزاده عبدالله در شهری مدفون گشت.

آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

۱- بیان الحق.

۲- تنبیهات عشر.

۳- کشکول الادباء.

۴- کشکول العرفاء.



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

م: ۱- آدمیت، رکن زاده. دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۱/۱.

اصطهباناتی، اسدالله حکیم باشی

اسدالله اصطهباناتی حکیم باشی فرزند «حاج سید ابوالحسن ناظم الشریعه» در سال ۱۲۳۸ خورشیدی بدنیا آمد. از ابتدای جوانی به «شیراز» رفته به آموختن علوم معقول و منقول و طب قدیم پرداخت. پس از آن با مطالعه کتب طبی چاپی بیروت و مصر با طب جدید نیز آشنا شد.

حکیم باشی از سال ۱۲۶۰ تا ۱۳۰۰ خورشیدی به طبابت به سبک قدیم و جدید اشتغال داشت و در انجمنهای طبی و کمیسیونهای بهداشتی محلی نیز شرکت می‌کرد. به مدت ۲ سال نیز پزشک مخصوص «رکن الدوله» والی فارس بود. او در خرداد ماه ۱۳۱۱ خورشیدی درگذشت. فرزندش «فیلسوف ناظمی» در رثاء و تاریخ فوت او چنین سروده است:

دردا که برفت آنکه بهر دردِ دوا بود
 در هر مرضی واسطه براء و شفا بود
 در طب جدید از همه جدی تر و ساعی
 هم پیشقدم در ره طب قدمها بود
 چون بوعلی و رازی و جالینوس و بقراط
 خود مبتکر حاوی و قانون و شفا بود
 در غرب اگر پاستور و بیشا بدو برنارد
 در شرق هم این دکنر پرهوش و ذکاء بود
 سید اسدالله حکیم باشی مشهور
 کاوازه علم و هنرش در همه جا بود
 خرداد هزار و سه صد و یازده خندان
 از دار فنا رفت که خواهان بقا بود

اثر بجا مانده از وی عبارتند از:

- ۱ - رساله در طب مخصوصاً امراض زنان.
- ۲ - رساله متضمن بعض نسخه ها و داروهای مجرب.
- ۳ - رساله سفینه النجاة در طب و ادویه مرکبه.
- ۴ - مقدمه و شرح و حواشی بر کتب قدیمه و جدیده طبی.
- ۵ - منتخب نظم و نثر و کلمات قصار و پاره ای یادداشتهای علمی و فنی و تاریخی به خط خودش.
- ۶ - تاریخچه ای شامل شرح حال خودش و بعضی از وقایع کشور.

م: ۱ - آدمیت، رکن زاده. سخن سرایان و دانشمندان فارس، ج ۱/۱.

اصفهانی، جمال الدین | حاج آقا |

حاج آقا جمال اصفهانی از علمای طراز اول تهران بود که در اوایل جنگ جهانی اول
 بعلت مخالفت با روسیه تزاری، از اصفهان به تهران تبعید شد. وی از یاران «مدرس» و مدتی
 امام جمعه تهران بود. در واقعه ترور «مدرس» در مریضخانه نظمیة مرحوم «مدرس» برای
 وصیت نامه خود قلم و کاغذی خواسته و با دست راست که یک گلوله خوده بود وصیت نامه

مختصری مرقوم داشت و در همانجا به حاجی آقا جمال اصفهانی داده، ایشان هم مهر و تصدیق نمودند.

او از مخالفین سردار سپه بود و هنگامی که بدستور سردار سپه، درب مساجد بازار را «در قضیه جمهوری» قزاق بست، تا از تجمع مخالفین جلوگیری نمایند، او به اتفاق «خالصی زاده» در بازار تهران نماز گزاردند و پس از نماز هياهو مخالفت با سردار سپه بلند شد.

در اواخر حیات سیاسی مدرس که علمای طراز اول تهران از دور او پراکنده می شدند و برای حفظ مقام و صیانت شئون ظاهری، دست کم بی طرفی را اختیار می نمودند، تنها کسی که تا حدی جانب مدرس را نگاهداشته بود، آقا جمال اصفهانی بود که برخلاف انتظار بعضی ها، از خود عقیده راسخ و ثبات قدم بزرگی نشان داد و زحماتی نیز متوجه او شد. حاج آقا جمال اصفهانی پس از روی کار آمدن رضا شاه، بدلیل مخالفت هایش با وی به اصفهان تبعید شد و در آن جا درگذشت. چنان شهرت پیدا کرد که او توسط عوامل رضا شاه مسموم شده است، الله اعلم.

م: ۱ - رحیم زاده صفوی، اسرار سقوط احمد شاه، به کوشش بهمن دهگان.

۲ - ملک الشعراء بهار، محمد تقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱ و ۲.

۳ - بیست و هشت هزار روز تاریخ ایران و جهان، ضمیمه روزنامه اطلاعات شماره ۱۰۵.

اصفهانی، حسنعلی [حجت الاسلام]

حاج شیخ حسنعلی اصفهانی فرزند آخوند ملاعلی اکبر اصفهانی در نیمه ذی القعدة ۱۲۷۹ قمری در شهر اصفهان تولد یافت. وی تا یازده سالگی، مقدمات را نزد پدرش و دیگران تحصیل نموده و سپس زیر نظر «حاج میرزا محمدصادق» به سیر و سلوک عارفانه پرداخت. او در سنین جوانی، ادبیات و قسمتی از ریاضیات مانند حساب و هیئت را نزد «آخوند کاشی» و فلسفه را نزد «میرزا جهانگیرخان قشقایی» تحصیل نمود و سپس راهی عتبات عالیات شد و در نجف به ادامه تحصیل پرداخت.

حجت الاسلام حسنعلی اصفهانی پس از باگشت به وطن، به اصفهان رفته و پس از مدتی برای اقامت دایمی شهر مذهبی مشهد را برگزید و در آن شهر ساکن شد تا در صبح روز هیجدهم شعبان ۱۳۶۱ قمری پس از چهل روز کسالت در محله سعدآباد مشهد رحلت نمود.

درباره خصوصیات روحی او «محمد شریف رازی» می نویسد: «مرحوم حاج شیخ حسنعلی دارای مقامات و کرامات کثیره است که شرح آن صحیفه مفصله خواهد بود که از عهده این مختصر خارج است. این بزرگوار از سن هفت سالگی تا آخر عمر تمامی ایالی شب جمعه را بدون تعطیل احیاء به عبادات از فرایض و نوافل می داشته و در تمام این مدت یعنی هفتاد و پنج سال ایام البیض همه ماهها را صائم بوده اند و بعضی از سنوات در ایام البیض ذی الحججه هر سه روز را با آب افطار و سحور نموده و اقتداء به امیرالمؤمنین و صدیقه طاهره و حضرت حسنین علیهم السلام و در بعضی اوقات تا هیجده ساعت متوالی مشغول به نماز و ادعیه و اذکار و اوراد بودند بدون احساس کمترین خستگی و در این عصر سالک مرتاض متشرعی مانند ایشان دیده نشده. اوقات شریفه این بزرگوار مقدار اندکی به تدریس فقه مانند شرح لمعه و درس تفسیر و گاهی هم هیئت و حساب مصروف می شد و باقی اوقاتشان به قضاء حوائج مؤمنین مراجعین از دعا و دوا برای رفع بیماری های متنوعه و رفع گرفتاریهای مختلفه مشغول بوده».



م: ۱- رازی، محمد شریف. گنجینه دانشمندان، ج ۷

اصفهانی، سید ابوالحسن [آیت الله]



سید ابوالحسن اصفهانی فرزند سید محمد در سال ۱۲۷۷ قمری در یکی از روستاهای
نجان اصفهان بنام «مدیسه» بدنیا آمد.

تحصیلات اولیه خود را در اصفهان به انجام رساند و از محضر ابوالمعال کرباسی
(متوفی ۱۳۱۵ ق) استفاده کرده سپس به نجف رفته و در آنجا مجتهد جامع شرایط شد. او
از شاگردان «آخوند ملا محمد کاظم خراسانی» و «میرزا تقی شیرازی» بشمار می رفت و
رسالة عملیه اش بنام «صراط النجات» مشهور است.

سید ابوالحسن اصفهانی در دور دوم مجلس شورای ملی، بعنوان یکی از پنج تن
علمای طراز اول به مجلس راه یافت ولی او در ذیحجه ۱۳۲۸ بدون حضور در مجلس استعفا
کرد.

در سال ۱۳۰۲ خورشیدی، قراردادی بین انگلستان و «امیر فیصل» حاکم عراق
منعقد شد که این قرارداد قیمومیت بریتانیا را بر بین النهرین مدلل می ساخت، و این قرارداد
مورد اعتراض ملیون و روحانیون ساکن عراق قرار گرفت. بالاخره آخرین نیت حکومت داخلی
و دولت انگلستان که اجرای انتخابات و تشکیل مجلس مؤسسان و تصدیق قرارداد مزبور از
طرف مجلس ملی عراق بود، مورد تحریم روحانیون از جمله سید ابوالحسن اصفهانی و «آیت
الله نائینی» واقع شد. در این باره در گزارش رسمی مأمورین انگلیسی عراق چنین آمده است:
«از مدتی پیش ارتباطهایی میان علماء بویژه شیخ مهدی خالصی در کاظمین، ابوالحسن
اصفهانی و میرزا حسین نائینی در نجف برقرار گردیده پیرامون لزوم بیرون دادن فتوایی بر ضد
شرکت در انتخابات رایزنی می کنند... شیخ مهدی خالصی همواره از صدور چنین فتوایی
طرفداری می کرده است ولی آن دو مجتهد دیگر که نامشان در بالا آمد مخالف صدور فتوا
بودند. ولی این مخالفت آنان دیری نپایید و روز ۸ نوامبر ۱۹۲۲ حاکم شهر کربلا در ضمن
تلگرافی آگاهی داد که ابوالحسن اصفهانی فتوای تحریم شرکت در انتخابات را امضاء و
میرزای نائینی نیز از او پیروی کرده است و... فتوای یاد شده نزد شیخ مهدی خالصی
فرستاده شد. او و سپس بقیه علماء کاظمین از جمله سید حسن صدر زیر آن فتوا را مهر
کردند...»

با تحریم انتخابات از طرف روحانیون، مقامات انگلیسی و ملک فیصل تصمیم به
تبعید آنان گرفتند و در این راستا «شیخ محمد خالصی زاده» فرزند «شیخ مهدی خالصی» و
«سید محمد صدر» را از عراق به ایران تبعید کردند و در ذیقعد ۱۳۴۱ «شیخ مهدی خالصی»
نیز به حجاز تبعید گردید. بدنبال این رفتار مقامات انگلیسی با روحانیون، سید ابوالحسن

اصفهان، «آیت الله حسین نائینی»، «آقا میرزا مهدی آیت الله زاده خراسانی»، «آقا میرزا احمد آیت الله زاده»، «آیت الله شهرستانی»، «حسین طباطبایی»، «عبدالحسین شیرازی»، «صاحب جواهر» و عده ای دیگر بعنوان اعتراض بطرف ایران حرکت کردند.

علمای تبعیدی در ایران با استقبال گرم دولت و مردم ایران روبرو شدند و تلگرافات خیرمقدم از سوی «احمد شاه» و دولت برای آنان مخابره شد (۴۰). سید ابوالحسن اصفهانی نیز مانند بقیه تبعید شدگان به شهر مذهبی قم رفت و برای مدتی در آنجا ساکن شد. سردار سپه که در آن هنگام رئیس الوزراء بود بخوبی توانست از وجود بعضی از علمای تبعیدی مانند آیت الله ابوالحسن اصفهانی و «آیت الله نائینی» به نفع خود بهره برداری سیاسی و تبلیغی نماید، بطوریکه در سال ۱۳۰۳ که طرفداران او خواهان «جمهوری» نمودن سیستم حکومتی ایران بودند و به نفع جمهوری تظاهرات و راه پیمایی ها در سراسر ایران برپا بود، این تغییر سیستم به مذاق مرحوم «مدرس» و جمعی از آزادیخواهان و روحانیون خوش نیامد و علماً علناً به مخالفت با آن برخاستند و در نتیجه سردار سپه شکست سختی در این قضیه خورد، ولی طی سفری به قم و دیدار با آیت الله ابوالحسن اصفهانی و سایر روحانیون موفق شد که دو بیانیه در رابطه با نفی جمهوریت از طرف روحانیون و خودش صادر نماید (۴۱).

سرانجام علماء تبعیدی که نمی توانستند برای همیشه در ایران بمانند، تصمیم گرفتند به عراق باز گردند. در این رابطه دو تن از همراهان خود، «میرزا مهدی خراسانی» و «شیخ جواد جواهری» را به عراق فرستادند و ضمن پیامی به «ملک فیصل» از وی خواستار شدند که وسایل بازگشت آنان را به عراق فراهم سازد.

ملک فیصل نامه ای به تاریخ ۲۶ رجب ۱۳۴۲ و پیامهایی شفاهی وسیله همان دو تن و «سید باقر سرکشیک» برای «نائینی» و ابوالحسن اصفهانی فرستاد. «فیصل» همچنین پیامهایی شفاهی وسیله «سید باقر سرکشیک» برای سردار سپه داد. «فیصل» در نامه اش به علماء صریحاً اعلام کرد که در صورتی علماء خواهند توانست به عراق بازگردند که تعهد کتبی بدهند که در امور سیاسی عراق هیچگونه دخالتی نخواهند کرد. از تعهد نامه سید ابوالحسن اصفهانی و نامه «مهدی خراسانی» و «جواد جواهری» به «فیصل» چنین برمی آید که پادشاه عراق از موقعیت استفاده کرده یکی دیگر از شرایط بازگشت علماء به عراق را این قرار داده بود که «نائینی» و اصفهانی سردار سپه را بر به رسمت شناختن عراق و ادار سازند و آن دو مجتهد نیز قول مساعد دادند. بنابر این، چهار تن از سران علماء تبعیدی، یعنی «نائینی»، «سید عبدالحسین طباطبایی»، «سید حسن طباطبایی» و سید ابوالحسن

اصفهانی، تعهد نامه‌ای با مضامین تقریباً همسان به «ملک فیصل» تسلیم کردند و علاوه بر تصریح بر عدم درگیری‌شان در امور کشور عراق و گوشه‌گیری از سیاست و قول مساعد برای انجام خواسته‌های دیگر «فیصل»، افزودند که کمک به سلطنت هاشمی عراق بر طبق مقتضیات اسلام از مبادی دینی آنان بشمار می‌آید. در این رابطه سید ابوالحسن اصفهانی نوشت: «و ان كنا قد اخذنا علی عاتقنا عدم المداخلة فی الامورا سیاسیه و اعتزال عن کلما یطلبه العراقیون و لسنا بمسؤولین عن ذلک و انما المسؤول عن مقتضیات الشعب و سیاسته جلالتکم لکن المؤازره للملوکیة الهاشمیة حسبما تقتضیه الدیانة الاسلامیة ذالک من مبدئنا الاسلامی».

پس از بهبود روابط سیاسی علماء تبعیدی با پادشاه عراق، سرانجام در دؤم اردیبهشت ماه ۱۳۰۳ علماء تبعیدی و آیت‌الله ابوالحسن اصفهانی به نجف بازگشتند و مورد استقبال «ملک فیصل» قرار گرفتند و حوزه‌های درس آنان در نجف و سایر شهرهای عراق برقرار گردید.

پشتیبانی «آیت‌الله نائینی» و آقا سید ابوالحسن اصفهانی از سردار سپه همچنان ادامه یافت. «آیت‌الله نائینی» با فرستادن نامه و تمثال علی بن ابی طالب و یا بقولی شمشیر حضرت عباس، برای سردار سپه، موقعیت او را مستحکم‌تر کرد. هنوز بیش از یک سال از انتشار نامه و داستان عکس حضرت علی یا شمشیر حضرت عباس نگذشته بود که یک بیانیه مشترک به دو زبان عربی و فارسی به امضای «آیت‌الله نائینی» و آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی در مطبوعات ایران پراکنده شد که مخالفان دولت سردار سپه را از دشمنان اسلام خوانده بود. متن فارسی آن بیانیه چنین است:

«بر کافه مسلمین مخفی نماناد که هر کس بر علیه حکومت ایرانی قیام نماید مثل کسی می‌ماند که در روز بدر و حنین بر علیه پیغمبر خدا قیام نموده باشد و منزله او بمنزله کسانی است که خداوند تبارک و تعالی در کتاب مجید درباره آنها فرموده است (می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خدای متعال نور خود را به اکمال می‌رساند هر چند که مشرکین مخالف آن باشند) و جزاء مشرک در دنیا قتل است و در قیامت عذاب. بنابراین لازم است به آنها ابلاغ شود که بر حوزه محمدی که ناشر علم رایت اسلامی است تعرض ننمایند و هر کسی که بر خلاف این امر رفتار نماید از جمله کفاری که محو و اضمحلال این دین مبین را خواهان باشند خواهد بود و بر طبق احکام و دلایل قرآنی تکفیر آنها واجب می‌گردد».

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی مدتی نیز به علت کسالت مزاج برای استراحت و معالجه به «بعلبک» لبنان رفت و سرانجام در سیزدهم آبان ماه ۱۳۲۵ خورشیدی در کاظمین عراق در سن ۸۸ سالگی بدرود حیات گفت. برای تشییع جنازه او «سمعی» رئیس تشریفات دربار از طرف شاه و «محمد رضا آیت الله زاده» عازم عراق شدند و محمد رضا پهلوی (شاه سابق) در مجلس ترحیم او در مسجدشاه تهران شرکت کرد.

در مورد محاسن اخلاقی او «مخبر السلطنه هدایت» در کتاب خود «خاطرات و خطرات» می نویسد: «حکایتی از اورنگ شنیدم که دلیل بر نهایت برخورد به حقیقت دیانت [سید ابوالحسن اصفهانی] دارد. گفت سیدی از تلامیذ آن مرد سعادت مند، مورد بی لطفی شد، کارش به منتها درجه پریشانی کشید. من در خدمت آن مرحوم آبرویی داشتم. وقتی عرض کردم بیچارگی فلان طلبه بی اندازه شده است. فرمودند این بدبخت دست از فضولی بر نمی دارد، همیشه از فسق مردم صحبت می کند، آخر خداوند فسق فساق را بهتر از من و تو می داند بلایی بر آنها نمی فرستد، ترا چه می رسد که جاسوسی کنی و از فسق مردم خبر بدهی و از کجا بر صحت خبر آگهی داری. تعهد کردم او را ملامت و نصیحت کنم. اظهار لطف فرمودند».



- م: ۱ - حائری، عبدالهادی. تشیع و مشروطیت در ایران.
 ۲ - بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۱/۱.
 ۳ - صدر، محسن: خاطرات صدرالاشراف.
 ۴ - مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲/۲ و ۳.
 ۵ - ملک الشعراء بهار، محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱/۱.
 ۶ - مخبر السلطنه هدایت، مهدیقلی. خاطرات و خطرات.
 ۷ - مجله وحید، سال ۴، شماره ۱۱. صاحب امتیاز سیف الله وحیدنیا.

اصفهانی، سید حسن [آیت الله]

آیت الله سید حسن اصفهانی فرزند «آیت الله سید ابوالحسن موسوی اصفهانی» در سال ۱۳۱۹ قمری در خانواده ای روحانی بدنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را نزد اساتید وقت آموخت و همواره از تعلیمات پدرش نیز بهره مند بود. پس از تکمیل دوره مقدمات و سطح و خارج، در سنین جوانی به درجه اجتهاد رسید.

در سال ۱۳۴۰ قمری وقتی پدرش «سید ابوالحسن» را به همراه «شیخ محمدحسین غروی نائینی» به مدت یکسال به ایران تبعید کردند، وی عهده دار شهریه و نان حوزه علمیه گشته و حوزه را اداره نمود. آیت الله سید حسن در شب ۱۶ صفر ۱۳۴۹ قمری وقتی بین دو نماز مغرب و عشاء مشغول خواندن تعقیبات بود، توسط «شیخ علی اردهالی» به قتل رسید. «اردهالی» پس از بریدن سر وی خود را تسلیم نمود. دو سال در زندان بود، سپس حالت جنون بدو دست داد و در زندان فوت کرد.

پس از درگذشت سیدحسن، «نجف اشرف» بمدت یکماه و چهل روز غزاخانه شد. آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

- ۱ - شرح بر کفایة الاصول آخوند خراسانی.
- ۲ - حاشیه بر رسائل شیخ مرتضی انصاری.
- ۳ - کتابی درباره طب و طبابت.

م: ۱ - ربانی خلخالی، علی. شهدای روحانیت شیعه، ج/۱.



اصفهانی، محمد حسن [ادیب الدوله]

محمد حسن ادیب الدوله اصفهانی فرزند «محمدحسین» در جمادی الاول سال ۱۲۸۸ قمری تولد یافت. پس از پایان تحصیلات مقدماتی وارد «دارالفنون» گردید و تحصیلات خود را در آنجا تکمیل نمود.

پس از پایان تحصیلات به ترتیب عهده دار این مشاغل گشت: معلمی، آجودانی، نظامت، مدیریت و ریاست «دارالفنون». او مناصب مختلف را تا امیرتومانی پیمود و حدود ۴۰ سال به تعلیم و تربیت شاگردان در دارالفنون اشتغال داشت.

ادیب الدوله در ۲۳ اردیبهشت سال ۱۳۱۳ خورشیدی درگذشت.

آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

- ۱ - کتاب آبی.
- ۲ - مسافرت استانلی به افریقا.

م: ۱ - مشاره خانبابا. مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۲.

اصفهانی، نورالله [آیت الله]

حاج آقا نورالله اصفهانی فرزند چهارم «شیخ محمد باقر» فرزند «شیخ محمد تقی نجفی اصفهانی» می باشد. مادرش «زمرم بیگم» دختر «سید صدرالدین عاملی» است. در زمان «محمد شاه قاجار» جد اعلای او ساکن قصبه «ایوان کی» و از مردم معمولی بوده است. پسرش شیخ محمد تقی، در سلک طلاب علوم دینی درآمد و به اصفهان عزیمت می کند و تدریجاً به مقام اجتهاد می رسد و مسجد و محرابی برایش تدارک می شود. چون حوزه درس «شیخ محمد تقی» در «مسجد شاه» و محل سکناى او نیز در همان پشت «مسجد شاه» بود از این رو خاندان او به «مسجد شاهی ها» یا «مسجد شاهی» نیز معروف شد. از او فرزندی بنام «شیخ محمد باقر» به وجود می آید که او هم دنبال تصمیم و عمل پدر را گرفته تدریجاً به مقام اجتهاد می رسد و در نظر مردم زمان مقام زهد و تقوای او بی نهایت بوده است.

شیخ محمد باقر شش پسر داشته: «شیخ محمد تقی» معروف به آقا نجفی، «شیخ محمد علی»، «شیخ محمد حسین»، «شیخ جمال الدین»، «شیخ نورالله» و «شیخ اسماعیل».

حاج آقا نورالله اصفهانی در آغاز عمر به تحصیل علوم و معارف اسلامی پرداخت. چند سالی هم در کربلا و نجف زیست و به کسب فقه و اصول و علوم و ادب پرداخت و مجتهدی بزرگ گردید. وی مردی نیک نفس و بلند همت، باهوش و با استعداد، بلند نظر، دلیر و صریح اللمحه بود. سری پرشور و طبعی ماجراجو داشت و ابداً خستگی در او پیدا نمی شد و همیشه پشت و پناه ملت و مردم ایران بود. بهیچوجه عوامفریب و ریاکار نبود و رفاه خویش و سعادت و شادکامی همه را طالب بود، زندگی او مجلل و پیوسته لباس های فاخر و نظیف می پوشید.

وی یکی از آزادیخواهان و فداکاران بزرگ مشروطیت ایران بحساب می آید. هنگامیکه از طرف «محمد علیشاه قاجار» (مخلوع: ۱۲۸۸ خ)، «اقبال الدوله کاشی» به حکومت اصفهان منصوب شد، حاج آقا نورالله و «سید حسن مدرس» به همراه جمعی دیگر از آزادیخواهان، انجمن سری تشکیل داده خود را برای مبارزه با استبداد آماده نمودند.

در شعبان ۱۳۲۶ قمری «سردار اسعد بختیاری» که از اروپا آمده بود با حاج آقا نورالله ملاقات کرد و قرارها گذاشته شد، تا اینکه مجاهدین شهر به رهبری حاج آقا نورالله در شب هشتم ذیحجه ۱۳۲۶ مسجد شاه را اشغال کرده و عاقبت شهر را به کمک «ضرغام

السلطنه» تصرف کردند. «صمصام السلطنه» و «ضرغام السلطنه» به دعوت حاج آقا نورالله به اصفهان آمده بودند تا با کمک مجاهدین اصفهان شهر را از لوٲ عوامل استبداد پاک کنند. در اوائل انقلاب مشروطیت نفوذ و اقتدار حاج آقا نورالله در نواحی اصفهان به حد اعلاء رسید و «شاه نورالله» خوانده شد و تا اوان جنگ بین الملل اول، مدام فراز و نشیب های وادی سیاست و ریاست را می پیمود و با حوادث گوناگون دست به گریبان بود. در سال ۱۳۲۹ قمری حزب دموکرات در اصفهان قوت گرفت و مشروطه خواهان افراطی که در تهران «سید عبدالله بهبهانی» را کشتند، دموکراتهای اصفهان نیز به مخالفت با شیخ نورالله برخاستند و قصد جاننش را کرده و به هلاکتش کمر بستند. بنابراین خود را در معرض خطر یافت و به قول خودش «خائفاً یتربق» از اصفهان گریخته به عراق هجرت کرد، و زیاده بر سه سال در کربلا اقامت نمود.

در پایان سال ۱۳۳۲ قمری که از طرفی نفوذ احزاب افراطی کاهش یافته، زمام امور ایران، خاصه اصفهان بدست حزب «اعتدال» و امثال آن افتاده و بختیارها یگانه متصرف متنفذ در امور گردیده بودند و از طرف دیگر هم «آقا نجفی» برادر شیخ نورالله وفات یافته بود، او موقعیت را مغتنم شمرده و به اصفهان بازگشت. حاج آقا نورالله اصفهانی پس از فوت برادرش آقا نجفی (متوفی در ۱۳۳۲ ق. او به طرفداری از استبداد شهرت دارد)، در اصفهان «آیت الله مطلق» نامیده شد و خانه او پناهگاه ستمدیدگان و نیازمندان گردید.

به هنگام اشغال خاک ایران در جنگ جهانی اول (۱۳۳۴ ق) و مهاجرت اغلب وکلای مجلس و سرشناسان آزادیخواه تهران به اصفهان، حاج آقا نورالله به کمک مهاجرین شتافت و با همدستی آنان و اداره ژاندارمری، به متفقین اشغالگر اعلان جنگ داده در سراسر اصفهان به منافع دولت انگلستان ضربات سختی وارد کردند. «گرسر» کنسول پیر و کهنه کار انگلیس طی یک ترور ناموفق، هدف گلوله واقع شد و گریخت؛ کنسولگریها تعطیل و بانک شاهی مورد مصادره قرار گرفت. بالاخره لشکر روسیه از تهران به طرف اصفهان حرکت کرده و شهر را پس از زد و خورد کوتاهی با آزادیخواهان تصرف کرد. شیخ نورالله به همراه سایر آزادیخواهان و خانواده اش از اصفهان گریخت و به خاک بختیارها پناهنده شد و پس از چند ماه آوارگی در بختیاری به مرز «خانقین» رفته و از آنجا به کربلا گریخت.

پس از جنگ جهانی و اعلان عفو عمومی از طرف انگلستان در اوائل سال ۱۳۳۶ قمری، حاج آقا نورالله اصفهانی از کربلا به اصفهان آمد و مجدداً بر مسند ریاست شرعی و

محبوبیت عمومی تکیه زد.

در سال ۱۳۴۱ قمری که سلطان احمد شاه قاجار از فرنگستان به ایران باز می‌گشت و از طریق بوشهر و شیراز به اصفهان آمد، شیخ نورالله و گروهی از علماء دینی اصفهان در جلو باغ «هزار جریب»، باغ مسکونی شیخ نورالله به استقبال رفتند. شاه از اتومبیل پیاده شد، حاج آقا نورالله به شاه خوش آمد گفت و شاه لحظاتی چند به منزل شیخ نورالله در آمد و وی را به تهران دعوت کرد.

چند ماه بعد شیخ نورالله به عزم زیارت آستان حضرت رضا (ع) با شکوه و جلال عازم تهران شد. سران بختیاری در کهریزک ناهار مفصل و مجللی ترتیب دادند و به استقبال رفتند و بیش از سی هزار نفر از اهالی تهران نیز از مجتهد بزرگ اصفهان استقبال نمودند. او در شهرری به زیارت حضرت عبدالعظیم رفت و در همانجا کالسکه سلطنتی مخصوص احمد شاه با نماینده تشریفات دربار به استقبالش آمدند. شیخ نورالله به ملاقات شاه و «محمد حسن میرزا» ولیعهد رفت و پس از یک اقامت طولانی به اصفهان بازگشت.

در سال ۱۳۰۶ خورشیدی وقتی «مشار الدوله حکمت» استاندار اصفهان بود، اداره «نظام اجباری» در اصفهان تأسیس شد و صورت مشمولان سربازی آگهی گردید. انتشار این آگهی، اصفهان را متشنج کرد، تعطیل عمومی شروع شد و تظاهرات بر ضد قانون نظام اجباری آغاز گردید و توده مردم برای چاره جویی به خانه شیخ نورالله و «ملا حسین فشارکی» و «سید العراقین» و «شریعتمدار» روی آوردند.

شیخ نورالله که شخصاً اجرای قانون نظام اجباری را با آن صورت که بود، صلاح نمی‌دانست و مقاومت در برابر دولت را هم مصلحت نمی‌دید پس از رایزنی با سایر روحانیون، مردم را به آرامش دعوت کرد و قول داد که برای انجام تحواسته‌های مردم و مذاکره با دولت به «قم» مهاجرت نماید و تا مقاصد مورد نظر انجام نشود در مهاجرت باقی بماند.

بدین ترتیب حاج آقا نورالله، آقا کمال الدین نجفی (شریعتمدار)، فشارکی، سید العراقین و بیش از یکصد نفر روحانی و طلبه به همراه گروهی از مردم در میان مشایعت شکوهمند مردم به قم مهاجرت نمودند.

شیخ نورالله از قم دعوتنامه‌ای برای تمام مجتهدان و روحانیون ایران فرستاد و همه را به قم دعوت کرد تا متحداً در پیشرفت هدفی که به عقیده او وظیفه شرعی و به نفع عامه مردم بود اقدام کنند. بعضی از روحانیون از شهرهای مختلف، این دعوت را پذیرفتند و در آبان ۱۳۰۶ به گروه روحانیون مهاجر در قم پیوستند در چند شهر از جمله شیراز و مشهد تعطیل

عمومی شد و تلگرافهایی از طرف روحانیون و مردم به دولت مخابره گردید و خواسته‌های هیئت علمیه مهاجر قم را تأیید کردند؛ مخصوصاً در شیراز تظاهرات به رهبری «آقا سید نورالدین مجتهد» دامنه دار بود. تلگرافهایی از طرف «شیخ نورالله» به مجلس شورای ملی و رئیس الوزراء مخابره شد که در آن تلگرافات او به مجلس و دولت گوشزد می‌کرد که «تعلیم اجباری بهتر از نظام اجباری است و نظام داوطلب باید برقرار شود».

مدتها تبادل تلگراف و نامه بین دربار و رئیس مجلس و رئیس دولت با هیئت مهاجرین قم ادامه داشت و واسطه‌هایی در رفت و آمد بودند تا آنکه «شریعتمدار» به شهری آمد و رئیس الوزراء از او دیدن کرد و بعد از تماس با «رضا شاه»، «حاجی مخبر السلطنه هدایت» و «تیمورتاش» وزیر دربار به اتفاق «امام جمعه تهران» و «ظهیر الاسلام» به دستور شاه عازم قم شدند و بعد از مذاکرات مفصل با مهاجرین، عاقبت توافق شد و این مواد توسط دولت پذیرفته شد: ۱ - تجدید نظر در قانون نظام اجباری ۲ - انتخاب پنج نفر از علماء در مجلس ۳ - تعیین ناظر شرعیات در کلیه ولایات ۴ - جلوگیری از منهیات ۵ - اجرای مواد مربوط به محاضر شرع. این پیشنهادها را رئیس دولت به تهران آورد و به شاه عرضه کرد و موافقت شد. از طرف علماء تلگراف سپاسگزاری به شاه مخابره گردید. دستخط تلگرافی نیز در دلجویی از آقایان به تاریخ سی ام آذر ماه ۱۳۰۶ صادر شد و قرار بر این بود که از طرف دولت لایحه مقتضی در زمینه اصلاحات مورد نظر هیئت علمیه تهیه و به مجلس تقدیم شود.

حاج آقا نورالله اصفهانی و سایر اعضای مهاجرین، مراجعت از قم را موکول به تصویب قانونی مواد و پیشنهاد خودشان نمودند. این لایحه از طرف دولت تهیه و به مجلس تقدیم شد، اما قبل از آنکه در مجلس طرح شود، در شب چهارم دی ماه ۱۳۰۶ (غرة رجب ۱۳۴۶) حال شیخ نورالله ناگهان منقلب شده و درگذشت. مرگ او را جمعی معنول عوارض کسالت دیرین می‌دانستند، ولی شهرت بیشتر این بود که پلیس قم او را به وسیله آشپز مخصوصش مسموم کرده است.

به مناسبت فوت او در اصفهان یک هفته مدارس و بازار و دکان‌ها تعطیل بود و دسته‌های سینه‌زن جنازه شیخ نورالله اصفهانی را روی دوش از قم به نجف حمل کردند و در آنجا بخاک سپردند. با مرگ او هیئت مهاجرین قم نیز از هم پاشیده شد و اصلاحات مورد نظر او و سایر روحانیون هرگز در مجلس مطرح نگردید. از شیخ نورالله اصفهانی دو اثر قلمی مشهور بجا ماند: ۱ - تفسیر ۲ - خصال الشیعه. همچنین او با خریدن قطعه زمینی که بنام «باغ آلبالو» در اصفهان مشهور و وصل به کوچه «پشت مطبخ» بود با کمک چند نفر از

خیرین اصفهان با ساختن چند اتاق خشتی، بنای اول شفاخانه خورشید «بیمارستان کحالی و مقاربتی و زهروی» را ریخت.



از راست به چپ

شیخ هادی کربلایی - حاج سید اسماعیل ریزی - شیخ محمد تقی آقاجفی - حاج آقا نورالله اصفهانی - سید سراج الدین صدر

- م: ۱ - کتابی، دکتر محمد باقر، رجال معروف علم و ادب اصفهان (از قرن دهم تا قرن حاضر).
 ۲ - باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، تلاش آزادی.
 ۳ - مجله وحید، شماره پنجم، دوره سیزدهم، صاحب امتیاز: سیف الله وحید نیا.
 ۴ - نسخه خطی نسب نامه محمد باقر الفت، برادرزاده حاج آقا نورالله اصفهانی.
 ۵ - صفائی، ابراهیم، رهبران مشروطه.
 ۶ - مکی، حسین، تاریخ بیست ساله، ج ۴.
 ۷ - بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، ج ۴.
 ۸ - مشار، خانبابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی.

اعتبار، احمد [اعتبار الدوله]

میرزا سید احمد خان اعتبار [اعتبار الدوله] فرزند سید حسن خان در سال ۱۲۶۹ خورشیدی بدنیا آمد.

تحصیلات را در حد متعارف فرا گرفت و دوران نوجوانی را به خدمات دولتی پرداخت. او از دوره پنجم تا سیزدهم (۹ دوره متوالی از ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۲ خ) وکیل و نماینده مردم بروجرد در مجلس شورای ملی بود. همچنین در سال ۱۳۰۴ خورشیدی وی نماینده بروجرد در مجلس مؤسسان بود.

در سال ۱۳۱۶ به رعایت اجرای قانون مصوب آبان همانسال مقرر شد جواهرات سلطنتی وارسی و بازدید شده، قسمتی به بانک ملی ایران و قسمتی که جنبه تاریخی دارند در کاخ گلستان در اتاق موزه نگهداری شود. از مجلس احمد اعتبار و «مؤید احمدی» برای این منظور انتخاب و معرفی شدند.

احمد اعتبار در ۲۸ بهمن ۱۳۲۱ در کابینه «علی سهیلی» بعنوان وزیر کشاورزی وارد هیأت دولت شد. بار دیگر در ۲۲ خرداد ۱۳۲۴ «محسن صدن» (صدرالاشراف) او را به وزارت پست و تلگراف برگزید، اما وی پس از معرفی بلافاصله استعفا نمود.

م: ۱ - شجعی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری.

۲ - مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج/۴.

۳ - سالنامه دنیا، سال شانزدهم. صاحب امتیاز عبدالکریم طباطبایی.

اعتصام الملک، میرزا یوسف

یوسف آشتیانی ملقب به اعتصام دفتر و بعد اعتصام الملک، فرزند میرزا ابراهیم خان آشتیانی (اعتصام الملک) در حدود سال ۱۲۹۴ قمری در تبریز بدنیا آمد.

پدرش از مستوفیان آذربایجان بوده و اغلب سمت پیشکاری مالیه ولایات آذربایجان را داشت. میرزا یوسف خان در زمان پدر به لقب اعتصام دفتری منصوب بود و پس از فوت پدرش به اعتصام الملک ملقب گردید.

در دور دوم مجلس شورای ملی، وی بجای «میرزا اسماعیل خان نویری» از طرف مجلس به نمایندگی برگزیده و راهی تهران شد.

پس از به توپ بستن مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۹ قمری توسط «محمد علیشاه» وی مجله «بهار» را می‌نوشت که از پر ارزشترین کارهای اوست. این نشریه حاوی قطعات ادبی، شعر، بیوگرافی شخصیتها و مخصوصاً ترجمه آثار نویسندگان کلاسیک که اکثراً توسط خود اعتصام الملک تهیه می‌شدند بود.

میرزا یوسف با اینکه داخل در امور سیاسی نمی‌شد ولی می‌توان گفت که مسلک «اعتدالی» داشت.

تحصیلات عربی و فارسی او بسیار عالی و بویژه در ترجمه عربی به فارسی مهارت کامل داشت. بعضی از تألیفاتش که به زبان عربی است گویا در مصر چاپ شده است. او همچنین مؤلف فهرست بسیار نفیس کتب خطی کتابخانه مجلس است. از عربی و فرانسه نیز چند کتاب به فارسی ترجمه کرده است و به زبان عربی غیر از شرح «اطواق الذهب» زمخشری، داستانی بنام «الثورة الهندیه» ترجمه نموده که در مصر به طبع رسیده است. از مهمترین ترجمه‌های وی از زبان فرانسه می‌توان ترجمه کتاب معروف «بینویان» اثر «ویکتور هوگو» را نام برد، که در سال ۱۳۰۸ خورشیدی به چاپ رسید و تأثیر زیادی در سبک نثر نویسی فارسی بجای گذاشت. جز آنچه تا کنون ذکر شد آثار دیگری نیز از او در دست است که نام می‌بریم:

- ۱ - «تربیت نسوان». ترجمه‌ای است از «تحریر المرأة» اثر «قاسم ایمن مصری»، تبریز، ۱۳۱۸ ق.
- ۲ - تراژدی «خدعه و عشق» اثر فردریک شیلر. برگردان از ترجمه فرانسوی کتاب به قلم الکساندر دوما. تهران، ۱۳۲۵ ق/۱۹۰۷ م.
- ۳ - «تیره بختان». ترجمه‌ای از «میز رابل» اثر «ویکتور هوگو».
- ۴ - «سفینه غواصه». اثر «ژول ورن».
- ۵ - «ترجمه حال تولستوی».
- ۶ - «مقالات آمریکایی».

از جمله اقدامات ارزشمند اعتصام الملک آوردن دستگاه چاپ به تبریز است. او توانست با صرفه جویی در مخارج خود چاپخانه‌ای خریداری و به تبریز بیاورد و بدینوسیله کمک بزرگی به صاحبان کتاب و مجلات که تا آنروز با چاپخانه سنگی کار می‌کردند بنماید.

میرزا یوسف خان آشتیانی عضو کمیسیون معارف بوده و در اواخر عمر نیز که

مصادف با ابتدای تأسیس کتابخانه مجلس شورای ملی بوده، ریاست آن کتابخانه را بعهده داشته است.

وی فرزندان خوبی نیز تربیت کرده است که یکی از آنها خانم «پروین اعتصامی» شاعر بزرگ و پراوازه ایرانیست.

میرزا یوسف آشتیانی در یکشنبه ۱۲ دی ماه ۱۳۱۶ در تهران درگذشت و در آرامگاه خانوادگیشان در قم به خاک سپرده شد.

م: ۱ - بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/ ۴.

۲ - علوی، ابوالحسن. رجال عصر مشروطیت.

۳ - قزوینی، محمد. یادداشتهای قزوینی، ج/ ۸ - ۷. به کوشش ایرج افشار.

۴ - مجله یادگار، شماره ۳. صاحب امتیاز عباس اقبال آشتیانی.

اعتصامی، پروین



پروین اعتصامی فرزند یوسف اعتصامی [اعتصام الملک]، ادیب مشهور در ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ در تبریز بدنیا آمد. او در خانواده‌ای فرهنگی و ادیب رشد و نمو یافت. فارسی و عربی و ادبیات این دو زبان را از آموزگاران خصوصی در خانه فرا گرفته و زبان انگلیسی را در تهران در مدرسه امریکایی دختران آموخت.

او علیرغم تحصیل در مدرسه امریکایی‌ها، تیپ رن شرقی بودن را همچنان حفظ کرد.

چون او به زبان انگلیسی مسلط و شخصی ادیب بود، از طرف رضا شاه دعوت شد که ندیمه و آموزگار «ملکه» شود ولی نپذیرفت.

نخستین اشعارش در «مجله بهار» که متعلق به پدرش بود چاپ شد و او برای توضیح جنسیت خود که مورد اشتباه خوانندگان مجله قرار گرفته بود گفت:

«از غسبار فکسر بساطل پاک باید داشت دل
نا بداند دیو کاین آئینه جای گردن نیست
مرد پندارند پروین را چو برخی ز اهل فضل
این معما گفته نبکوتر که پروین مرد نیست»

اشعار پروین مملو از طرح ساده مسایل اجتماعی و عاطفی است. اشعار اخلاقی او بی شک از احساس پاک و بی شایبه اش سرچشمه گرفته است. اشعار پروین را کلاً می توان به چند دسته تقسیم کرد، دسته ای از آنها مناظره های گوناگونی است که بین دو انسان، دو جسم و یا دو حیوان ترتیب یافته و در آنها بیشتر به پند و حکمت های اخلاقی پرداخته شده است؛ (۴۲). دسته دیگر حاوی عواطفی قوی نسبت به فقرا، بی سرپرستان و بیچارگان است؛ (۴۳). دسته سوم از اشعار پروین را می توان به اشعار انقلابی او تخصیص داد. پروین در این اشعار، با «بیرحمانه» توصیف کردن نظام اقتصادی جامعه، خواهان دگرگونی آن است و در آن اشعار بنوعی رنجبران را به زیر و رو کردن نهادهای ستم اقتصادی تشویق می نماید؛ (۴۴).

نخستین بار، دیوان شعر پروین، با مقدمه ای از «ملک الشعراء بهار» مشتمل بر ۵۰۰۰ بیت در سال ۱۳۱۴ خورشیدی، و دو مین بار پس از وفات او، توسط برادرش «ابوالفتح اعتصامی» منتشر شد. پروین مدتی نیز کتابدار دانشسرای عالی بود.

پروین اعتصامی در حین جوانی، دار فانی را وداع گفت (۱۶ فروردین ۱۳۲۰)، و مرگ او ایران را به عزا نشاند. پیکرش را در شهر قم و در آرامگاه خانوادگی شان بخاک سپردند و مجالس ترحیم متعددی در سراسر ایران برای بزرگداشت او تشکیل دادند و شعرای بزرگی در رثای او مرثیه سرودند. بر سنگ مزارش شعر منتشر نشده او را حک کردند، بدین مضمون:

اینکه خاک سیهش بالین است اخنر چرخ ادب پروین است
گرچه جز تلخی از ایام ندید هر چه خواهی سخنش شیرین است

دوفقره سند از وزارت کشور در رابطه با تدوین پروین اعتصامی در قم.



تاریخ: ۱۳۳۰ / ۱ / ۱۴

شماره: ۳۰ / وزارت کشور

موضوع: فرمانداری شهرستان قم - ۴۰

دو مرتبه امضا شده است

مطبق به گمرکات تهران - ۴۸ / در صبح چهارشنبه ۱۳۳۰ / ۱ / ۱۴

مستند به پرونده وزارت کشور در تاریخ ۱۳۳۰ / ۱ / ۱۴ در تهران و سایر

مقامات و در خصوص پرونده شماره ۴۸ / ۱۳۳۰ / ۱ / ۱۴

در تاریخ ۱۳۳۰ / ۱ / ۱۴ در قم و سایر نقاط

۴۱۷۴

۱۰ / ۱ / ۱۳۳۰

۷۸ / ۱۳۳۰ / ۱ / ۱۴

۸۵ / ۱ / ۱۳۳۰

۲۵ / ۱ / ۱۳۳۰

نوع پیش نویس
 موضوع پیش نویس
 بیوست
 پاکتویس کننده



وزارت کشور

شماره ۲۴۵۷
 تصویب ۲۴۴
 تاریخ ۱۳۱۱/۱۳
 شماره ۱۳-۱۳

ماه ۱۳۱۱

ماه تاریخ خروج

تاریخ پیوست

۱۳۱۱/۱۳

شماره

آقای سرکار
 جناب آقایان و حضرات محترم را بر این می‌نویسم که
 در مورد معارفه سرکاره استیضاح شده است و
 در نتیجه معارفه سرکاره در تاریخ ۱۳۱۱/۱۳

بازرسی شده است

سایبل فاتحه و بیاسین است
دل بی دوست دلی غمگین است
سنگ بر سینه بسی سنگین است
هر که را چشم حقیقت بین است
آخرین منزل هستی این است
چون بدین نقطه رسد مسکین است
چاره نسلیم، و ادب تمکین است
دهر را رسم و ره دبیرین است
خاطری را سبب نسکین است

صاحب آنهمه گفتار امروز
دوستان به که زوی یاد کنند
خاک در دیده بسی جانفرساست
ببند این بستر و عبرت گیرد
هر که باشی و زهر جا برسی
آدمی هر چه توانگر باشد
اندر آنجا که فضا حمله کند
زادن و کشتن و بسنهان کردن
خرم آنکس که درین محنت گاه

م: ۱ - صفا، دکتر ذبیح الله. گنج و گنجینه.

۲ - آژند، یعقوب. ادبیات نوین ایران.

۳ - دیوان پروین اعتصامی.

اعظام قدسی، حسن [اعظام الوزاره]

حسن اعظام قدسی فرزند ملاعلی مدرس فرزند علیرضا در سیزدهم ماه صفر ۱۳۰۸

قمری مطابق با ۱۲۶۸ خورشیدی در تهران بدنیا آمد.

تحصیلات ابتدایی را از چهار سالگی و از مکتبخانه آغاز کرد؛ جامع المقدمات را از ده سالگی نزد «سیدعلی اکبر امام جمعه» شروع کرد و پس از چندی به لباس روحانیون ملبس گردید و روضه خوان شد. او پس از مدت زمانی در کلاس درس هیئت «سرتیپ مهندس عبدالرزاق بغایری» حاضر شد و در آن کلاس با افکار مشروطه خواهی و آزادی خواهی آشنا گردید. پس از واقعه به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط «محمدعلیشاه» (۱۲۸۷ خ)، او به طالقان و از آنجا به رشت رفت و در آن شهر به پیشنهاد «اعظام السلطان» عضو تحقیق خاصه در شرعیات محکمه ایالتی گردید. او هرگز وارد جرگه مشروطه خواهان رشت نگردید و در امور سیاسی وقت مداخله ننمود.

پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان (۲۳ تیر ۱۲۸۸) او به تهران آمد و به حزب «دموکرات» پیوست و عضو کمیسیون نفتیش این حزب شد. به هنگام جنگ اول جهانی و ورود قوای بیگانه به خاک ایران، او همراه سایر آزادیخواهان به غرب کشور مهاجرت کرد و سپس برای انجام یک مأموریت به نجف رفت. او مأمور بود که در نجف ضمن تماس و

مذاکره با «آیت الله یزدی»، حمایت او را از کمیته مهاجرین ایرانی برانگیزاند (۴۴ م). پس از پایان جنگ و بازگشت به تهران، توسط «حسین خان الله» و «احسان الله خان» و «کریم دواتگر» دعوت شد تا به کمیته مجازات پیوندد. او هرگز به این کمیته داخل نشد ولی دورادور با اعضای آن دوستی و همکاری داشت، به طوری که وقتی «حسین خان الله» یکی از اعضای مؤثر کمیته مجازات دستگیر شد، او وکالت «حسین خان» را به عهده گرفت.

اعظام قدسی در ۱۴ جمادی الثانیه ۱۳۳۶ ملقب به «اعظم الوزاره» شده و به حکومت نظنز منصوب می شود. این اولین شغل دولتی و رسمی اوست. مطالعه شرح خاطرات او که به چاپ رسیده، اطلاعات وسیعی از وضعیت مردم نظنز و شرایط خاص اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دوره قاجاریه به دست خواننده می دهد (۴۴ م). ماجرای این دوران از حکومت او بسیار جالب و خواندنی است، او در خاطرات خود می نویسد: «صبح برای نماز برخاسته بودم که صدای تیروشلیک به شدت بلند و صدای مردم هم بلند بود، در این موقع صدای دروازه عمارت بلند [شد]، بعد از چند دقیقه سوار با شلیک تفنگ وارد عمارت، چهار تیر به طرف اطاق من [شلیک شد و] شیشه های در اطاق شکست و گلوله به دیوار اطاق می خورد، ناچار توی اطاق دراز کشیدم که از گلوله محفوظ بمانم که یک مرتبه عده ای با تفنگ ریختند توی اطاق، علیخان پیش خدمت که می خواهد مانع شود با تفنگ می زنند و سه دندان عنیخان شکست، با این حال که خون سرازیر بوده با سوارها وارد اطاق می شود من را گرفته چند نفر لباس های مرا از تن بیرون می آوردند تا رسید به جلیقه که نصف آن دست یکی و نصف دیگر دست دیگری. گفتند حاکم پول کجا است؟ جامه دان را نشان دادم، از زیر تخت خواب بیرون آورده با (ته) تفنگ روی آن را شکسته در حدود چهارصد تومان پول سفید روی زمین پخش و سوارها مرا رها کرد، برای جمع کردن پولها روی هم ریختند که یک نفر زیر افتاده بود و مقداری پول با لباس های توی جامه دان هم روی او و فریاد می زد ای وای استخوان های سینه ام خرد شد. بیش از ده نفر رویش افتاده بودند. یکی از سوارها مرد کامل تری بود، گفتم حالا این بیچاره را نجات بدهید، بالاخره سوارها برخاسته می خواستند پول و لباس را از او بگیرند و به این ترتیب از اطاق بیرون رفتند.

در این موقع چند نفری دیگر من را یعنی حاکم را با یک پیراهن پاره شده با زیرشلواری بردند در اطاقی که هیزم و ذغال بود حبس کرده در را بستند... طولی نکشید که صداها خاموش و من می شنیدم که یک نفر می گفت (خان حاکم کوبینه) یعنی حاکم

کجاست، آمدند مرا از اطاق بیرون آوردند، همین که خان چشمش به من افتاد با آن وضع شروع کرد به فحش دادن. اظهار کرد این خان حاکم که مسلمان و ریش داره چطور گفتند بابی است...».

او بالاخره از این مأموریت جان به در برد و پس از آن به حکومت چهار دانگه و هزار جریب رفت و سپس در دوازدهم شعبان ۱۳۳۹ به تهران آمد و رئیس شعبه کنترل انبار غله دولتی شد. اعظام قدسی چهار روز پس از کودتای ۱۲۹۹ توسط نظمیہ دستگیر شد و پس از هفده روز اسارت از زندان آزاد شد و با «سیدضیاء» رهبر کودتا ملاقات کرد. پس از مدتی طی یک درگیری با رئیس انبار غله که منجر به جلب او به نظمیہ شد، از انبار غله به وزارت مالیه منتقل شد، اما در این شغل هم در زمان کابینه «سردار سپه» و هنگامی که «دکتر میلیسپو» رئیس کل مالیه بود، منتظر خدمت شد.

اعظام قدسی برای مدتی نیز به حکومت ایوانکی و خوار برگزیده شد. در این مأموریت بود که به مناسبت نزدیکی انتخابات مجلس شورای ملی نامه‌ای از طرف حاکم تهران برایش رسید که: «امر می‌کنم سیدعلاءالدین اعتمادالاسلام انتخاب و اعتبارنامه‌اش داده شود». اعظام قدسی مدعی است که در پاسخ نامه حاکم نظامی تهران چنین نوشته: «اگر راجع به انتخاب و اعتبارنامه نبود البته با صورت کار شاید اقدام می‌شد ولی انتخاب تعیین وکیل و دادن اعتبارنامه شرطش این است که اعتبارنامه به کسی داده خواهد شد که اکثریت آراء را در حوزه انتخابی برده باشد، هنوز معلوم نیست که آقا سیدعلاءالدین انتخاب بشوند یا ممکن است نشوند، و چون صلاح ندانستم نامه رسمی در این باب آن هم با عبارت «امر می‌کنم» در ضبط آرشیه حکومتی ایوانکی بماند و همین طور در آرشیه و ضبط حکومتی طهران لذا عین مراسله را جوفاً تقدیم نمودم».

پس از اتمام این دوره از حکومتش به تهران آمد و «اتحادیه طالقانیها» را تشکیل داد. این اتحادیه که از طالقانی‌های مقیم مرکز تشکیل شده بود بزودی به صورت اسباب سیاسی او درآمد به طوری که در قضیه «جمهوریت»، او این تشکیلات را بر ضد «احمد شاه» و به نفع «رضاخان» وارد عمل کرد. البته خود او در این باره اعتراف می‌کند که: «من چون هدف و منظوم جز ترفی و تعالی افراد طالقانی چیز دیگر نبود، لذا پس از اصل موضوع گفتم بهترین راه رسیدن به هدف خود همین است که اتحادیه را وارد در این گود سیاسی نمایم و در واقع آنها را سر سفره مملکت نشانیده تا سهمی از غذا در کارهای امور مملکت برده باشند». او اعضای اتحادیه را به منزل «سردار سپه» برد و در آنجا طی نطقی گفت: «همیشه معتقد بودیم

این مملکت باستانی که دوره عظمت و افتخار او را تاریخ به نظر عبرت می‌نگرد، قدرت دارد در آغوش خود عنصر لایق و فعالی که عظمت ایام گذشته او را تجدید نماید پیروراند. لکن تصادفات می‌شود که حراست و پاسبانی ملت را به مردم بی‌عاطفه و بی‌لیاقت تسلیم می‌کرد ادراک این سعادت عظمی را مانع بود. فرزندان رشید این آب و خاک را حکومت‌های ظالمانه خودپرست منکوب می‌کرد. شهامت و استعداد فطری آن‌ها در پس پرده‌های طنامت مستور می‌گشت.

انعکاس اصوات اردشیر بابکان، شهامت و عدالت انوشیروان پیوسته ما را به تجدید حیات و احتشام گذشته خویش دعوت می‌کرد، اما آن افسردگی و جمودت که سیاست‌های ظالمانه بر ما تحمیل کرده بود، ما را از شنیدن این پندهای دل‌پذیر نیاکان محروم می‌داشت. و بر قوای جان‌فزای ایشان وقتی نمی‌نهاد.

اما تا کی؟ این حال قابل‌ادامت نبود، این از ازل مقدر بود که مام مغموم وطن فرزندی آرد که او را پنهان از فراغنه مصر خود آزادگی و شهامت تعلیم نماید. آنگاه او را به رشد و بلوغ رساند، تا به دوره خودسری و تفرعن و دعاوی بی‌جای مسببین بدبختی و سیه‌روزی خاتمه دهد.

اکنون که فرزند برومند چشم و گوش گشاده در صحنه سیاست ما عرض اندام کرده و ما را در سایه پرچم با اهتزاز خود به پرواز و تعالی دعوت می‌کند ما نیز بند جهل را می‌گشائیم و خماری سستی را می‌شکنیم و هستی و زندگی از سر می‌گیریم. در این موقع ما انتظار داریم در اول قدم آفتاب تابناک جمهوری از دریچه سعادت جبهه گشا گردد. ما انتظار داریم که روز نو و حیات تازه ما با نوروز باستانی مقارن شود و ژنده صد چاک ما به جامه زیبا تبدیل گردد. ما انتظار داریم که در لوای دیانت و مساعدت دارالشورای ملی و حمایت بیگانه رادمردی مانند سردار سپه که تنها دیده امید است فرشته جمهوری و عروس آزادی هر چه زودتر هم آغوش گردد. اینک اتحادیه طالقانیان با قلبی مملو از حقیقت، عقیده و نیت خود را به توسط نمایندگان خود تقدیم می‌دارد.

هم‌زمان با انتخابات دوره ششم مجلس شورای ملی، او از طرف «امیرطهماسبی» وزیر جنگ، حاکم دماوند و فیروزکوه شد. «امیرطهماسبی» قبل از حرکت او به محل مأموریتش، صریحاً به او گفته بود: «آقا شیخ محمدعلی چون سمت استادی به من دارند و زحمات اولیه تحصیل مخصوصاً ادبیات و عربی به عهده ایشان بوده، به همین جهت در دوره گذشته ایشان را از آذربایجان انتخاب کردم و اینک هم برای این دوره میل دارم انتخاب

باشوند. به این جهت بود که یک حاکم برای دماوند در نظر گرفتیم که مورد اطمینان باشد که خوش بختانه شما را معرفی کردند».

اعظام الوزاره در سال ۱۳۰۴ خورشیدی به معاونت حکومت یزد رفت (۴۴ م)، اما پس از مدتی به دنبال درگیری با حاکم یزد «معین الملک» به تهران بازگشت و در وزارت کشور مشغول به کار شد.

اعظام قدسی در سال ۱۳۰۸ خورشیدی، به معاونت حکومت قزوین منصوب شد و سپس با سمت بازرس وزارت کشور به تعدادی از شهرهای ایران سفر کرد. او سپس رئیس اسکان ایلات فارس و در سال ۱۳۱۷ رسماً اعلام کرد که موفق به اسکان دادن ایلات فارس شده است. اعظام قدسی پس از این مسئولیت فرماندار شیراز شد و پس از مدت کوتاهی کفیل استانداری فارس نیز شد. به هنگام رئیس‌الوزاری «منصورالملک» و در زمانی که «علی سهیلی» وزیر کشور بود، او به ریاست کارگزینی وزارت کشور منصوب شد و در سال ۱۳۲۲ از قزوین کاندید نمایندگی مجلس شورای ملی شد (۴۴ م).



م: ۱ - اعظام قدسی، حسن. خاطرات من، ج ۲/۱.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد قدسی

اعلم، مظفر | سردار انتصار

مظفر اعلم فرزند علی اکبر خان در حدود سال ۱۲۶۴ خورشیدی بدنیا آمد. او برادر دکتر امیر اعلم است. مدتی داخل امور سپاه‌گیری می‌شود. پس از آن برای تحصیل و آموختن زبان فرانسه به «سن سیر» می‌رود و در بازگشت به ایران عضو کمیسیون تحدید مرزی ایران و ترکیه می‌شود. پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان، او مدتی معاون «پیرم خان» که رئیس نظمیّه بوده می‌شود و پس از مدتی خود مستقلاً مسئول نظمیّه می‌گردد.

روز ۱۶ مهر ماه ۱۳۰۲ خورشیدی «قوم السلطنه»، رئیس الوزای سابق و رقیب سیاسی مخالف «رضا خان» پس از احضار به وزارت جنگ بنا به امر «رضا خان» که در آن هنگام وزیر جنگ و سردار سپه بود، بازداشت و زندانی می‌گردد. دلیل ظاهری این توقیف آن بود که پلیس ضمن بازجویی از چند نفر متهم به قتل و سرقت جهت کشف قضیه قتل مردی بنام «حاج اسمعیل قهوه‌چی» که در پشت پارک مختار السلطنه سر بریده شده بود، پی به تشکیلات یک کمیته سری ترور می‌برد که این کمیته فرار بوده بدستور «قوم السلطنه»

بهنگام ریاست الوزرایی او «رضا خان» سردار سپه را به قتل برساند. پس از کشف این کمیته، «مکرم السلطان» برادرزاده مظفر اعلم دستگیر و تحت بازجویی قرار می‌گیرد و او موضوع را به مظفر اعلم عمویش ربط می‌دهد. بدستور «رضا خان» مظفر اعلم که در اصفهان ساکن بوده به تهران احضار می‌شود و پس از بازداشت و بازجویی، وی صریحاً اقرار می‌کند که بدستور «قوام السلطنه» مأمور از میان برداشتن سردار سپه بوده است. و جالب اینجاست که پس از این اقرار صریح، راه ترقی برای مظفر اعلم باز می‌شود و به مقامات بالای مملکتی می‌رسد.

مظفر اعلم در سال ۱۳۰۶ خورشیدی حکمران خلیج فارس و در سال ۱۳۰۹ با حفظ سمت به حکومت فارس منصوب شد. او در اواخر سال ۱۳۰۹ جهت اتمام مأموریت خود در کمیسیون تحدید مرزی ایران و ترکیه، فارس را ترک کرده و پس از آن در سال ۱۳۱۱ بعنوان فرماندار کل آذربایجان غربی وارد ارومیه می‌شود.

پس از تشکیل کابینه دوم «فروغی» (۲۶ شهریور ۱۳۱۲) مظفر اعلم از اسفند ۱۳۱۳ تا ۱۰ آذر ۱۳۱۴ بسمت وزیر اداره کل تجارت در این کابینه حضور داشت و پس از آن نیز در کابینه «محمود جم» (۱۱ آذر ۱۳۱۴) مدتی بهمین سمت و پس از آن به پست وزارت خارجه رسید.

وی در سال ۱۳۱۵ خورشیدی با سمت وزیر مختار به عراق رفت و تا سال ۱۳۱۷ خورشیدی در همین مقام باقی ماند.

مظفر اعلم سپس در کابینه «دکتر احمد متین دفتری» (سوم آبان ۱۳۱۸) مجدداً وزیر امور خارجه شد و این پست را در کابینه «علی منصور» (پنجم تیر ۱۳۱۹) نیز تا تاریخ ۱۰ آبان ماه ۱۳۱۹ حفظ کرد.

- م: ۱ - رابینو، لویی. دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس. ترجمه غلامحسین میرزا صالح.
 ۲ - سالنامه دنیا، سال شانزدهم. صاحب امتیاز عبدالکریم طباطبایی.
 ۳ - ملک الشعراء بهار، محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۲/۲.
 ۴ - مجله آینده، سال سیزدهم، شماره ۱۲ - ۸. صاحب امتیاز ایرج افشار.
 ۵ - بیست و هشت هزار روز از تاریخ ایران و جهان، ضمیمه روزنامه اطلاعات، شماره ۴۲۶.

اعلم الدوله، خلیل خان [ثقفی]



خلیل خان ثقفی [اعلم الدوله] فرزند حاجی میرزا عبدالباقی (اعتضاد الاطباء) طبیب تهرانی در حدود سال ۱۲۳۹ خورشیدی بدتیا آمد.

او تحصیلات مقدماتی را در تهران و تحصیلات عالی در رشته طب را در فرانسه فرا گرفت. سپس در اوایل سلطنت مظفرالدینشاه قاجار (۱۳۱۶ خ) به تهران مراجعت کرده و در دربار شاه قاجار بعنوان طبیب مخصوص مشغول کار شد.

همزمان با جنبش مشروطه خواهی در ایران، دکتر خلیل خان اعلم الدوله نیز به صف آزادیخواهان پیوست. و در این راه خدمات بزرگی به برقراری نظام مشروطه در ایران نمود. از جمله خدمات او گرفتن امضاء نظامنامه مجلس شورای ملی از مظفرالدینشاه بود که با کاردانی تمام این امر را انجام داد، بطوری که «احمد قوام، قوام السلطنه» در نامه‌ای به شاد روان «سید محمد طباطبایی» نوشت: «خاطر مبارک را مستحضر می‌سازد امروز دکتر خلیل خان اعلم الدوله با لطایف الحیل توانست نظامنامه مجلس ملی را به صحنه مبارک اعلیحضرت همایون شهریاری رسانیده و نقشه معاندین و بدخواهان را نقش بر آب نماید. هرگاه کوشش این مرد محترم نبود دکتر «دامش» اجازه ملاقات نمی‌داد...».

پس از فوت «مظفر الدینشاه» اعلم الدوله پزشک مخصوص «شاهزاده ملک منصور میرزا شعاع السلطنه» پسر دوم «مظفر الدینشاه» شد. در همین اوان که «محمد علیشاه قاجار» بجای پدر بر تخت سلطنت نشسته بود و مزاجش ابداً با مشروطه و مجلس سازگار نبود تصمیم گرفت اعلام کند پدرش در زمانی که مشروطه را اعطاء کرده و فرمان آن را امضا نموده در حالت طبیعی نبوده و مشروطه غیرقانونی است؛ و بدینترتیب مجلس و مشروطه را تعطیل نماید. «محمد علیشاه» برای مقدمات اینکار طی نامه‌ای به دکتر اعلم الدوله نوشت: «دکتر اعلم الدوله با آنکه خدمات شما نسبت به شاه مرحوم شایان قدردانی است، جای تأسف است که در ایام اخیر وظیفه نوکری خودتان را انجام نداده‌اید و تحت تأثیر عواملی قرار گرفته‌اید که در نظر ما پسندیده نبود. صدور دستخط مشروطیت با آنکه شاه مرحوم در حال طبیعی نبوده‌اند به حکم وجدان از طرف شما باید ممانعت بعمل می‌آمد حالا برای جبران قصور که از خانه‌زاد خودمان توقع نداریم، انتظار داریم بصراحت بنویسید که امضای شاه پدرمان در روزهای آخر حیات مخدوش و در حال عادی نبوده‌اند تا حقیقت مکشوف شود و این خدمت بزرگ شما منظور ما خواهد بود».

اما دکتر خلیل خان اعلم الدوله هرگز چنین نامه‌ای ننوشت و با پایمردی در مقابل خواسته غیر قانونی «محمد علیشاه» ایستادگی کرد. پس از چند روز «محمد علیشاه» نامه‌هایی به «مختار الدوله» (۴۵) و «شاهزاده شعاع السلطنه» (۴۶) نوشت، و باتهدید و ارباب مجدداً تقاضای خود را تکرار نمود. و پس از آن فرمان ضبط کلیه اموال اعلم الدوله را صادر کرد.

اعلم الدوله که خود را در برابر تهدیدات و تعدیات «محمد علیشاه» ناتوان دید، به مساعدت مرحوم «میرزا حسن خان مشیر الدوله»، وزیر امور خارجه وقت، با خانواده خویش ترک وطن گفت و به فرانسه رفت؛ (۱۳۳۵ ق).

دکتر اعلم الدوله در پاریس بکمک برادرش «دکتر جلیل خان» (ندیم السلطان)، انجمنی بنام «ایران جوان دوم» (۴۷) دایر نمود، که یکسال و نیم دوام کرد. کار این انجمن تهیه و تنظیم اعلامیه و شبنامه‌هایی بر ضد «محمد علیشاه» بود که توسط «دکتر جلیل خان» با ژلاتین تکثیر و به تبریز برای «ستار خان» فرستاده می‌شد. اما مهمترین خدمتی که این انجمن توانست بکند جلوگیری از فروش جواهرات سلطنتی ایران در اروپا بود. قضیه این بود که «محمد علیشاه» مقداری از جواهرات سلطنتی را برای فروش یا گرو گذاری به اروپا فرستاده بود. اعضای انجمن «ایران جوان» مطلع شدند و با اینکه روزنامه‌ها، حاضر به چاپ

مقاله‌ای در این مورد نبودند، در اثر فعالیت دکتر اعلم الدوله، روزنامه‌های «اومانیته» و «لوسوار» این خبر را چاپ کردند و نتیجه آن شد که در فرانسه کسی حاضر به خرید این جواهرات نشد. از آنجا به انگلستان بردند، در آنجا هم بفروش نرفت. ناچار جواهرات را به ایران برگرداندند (۴۸).

پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان (تیر ۱۲۸۸ خ) هنگامی که «عضد الملک» قاجار نایب السلطنه بود، دکتر اعلم الدوله از پاریس به تهران آمد و رییس اولین بلدیّه (شهرداری) قانونی تهران شد. پس از آن با سمت ژنرال کنسولی به سویس رفت و در این سفر سی نفر از جوانان بختیاری را جهت تحصیل با خود به اروپا برد. این مأموریت سه سال به طول انجامید.


اعلم الدوله پس از بازگشت به ایران، در زمان «رضا شاه» مدتی مدیر کل امور معارف و اوقاف و پس از آن مدتی هم به سمت معاونت وزارت معارف منصوب شد و شغل دیگرش ریاست کل «حفظ الصحه مملکتی» بود.

دکتر خلیل خان سپس از کارهای دولتی کناره گیری کرد و در اواخر عمر ریاست انجمنی بنام «انجمن معرفه الروح تجربتی ایران» را برعهده گرفت. کار این انجمن عمدتاً بر محور مسایل عالم روح و احضار ارواح دور می‌زد. سابقه این امر به زمانی می‌رسد که دکتر اعلم الدوله در پاریس تحصیل می‌کرد. او در پاریس توسط یکی از استادانش بنام «پروفیسور لویس» بسوی افکار و عقاید «علم الروح» کشیده شد و با «هیپنوتیسم» و سایر رشته‌های مربوط به «تله پاتی» آشنا شد.

وی مجموعاً مردی فاضل و آزاده بود. تألیفات ارزشمندی نیز از او بجا مانده. از جمله می‌توان کتاب‌های «هزار و یک حکایت»، «صد و پنجاه مقاله یادگار عصر جدید» (۴۹)، «خردنامه جاویدان»، «مقالات گوناگون» و «هفتاد و یک مقاله معرفه الروح» را نام برد. او زبان فرانسه را نیک می‌دانست و به این زبان مقالات و رسالاتی نوشته از آنجمله کتابی است بنام: «Jardin Desdeliees» که ترجمه‌ایست از بعضی داستانهای شیرین شعرای پارسی زبان، خصوصاً «نظامی»، «امیر خسرو دهلوی» و «جامی» که این اثر چندین بار در پاریس چاپ شده و مورد توجه قرار گرفته است. ترجمه جلد دوم «کنت مونت کریستو» نیز ترجمه اوست از فرانسه به پارسی.

دکتر خلیل خان ثقفی [اعلم الدوله] سرانجام در روز هفتم فروردین ماه سال ۱۳۲۳ مطابق با سوم ربیع الثانی ۱۳۶۲ قمری در تهران وفات یافت و در گورستان امامزاده عبدالله

نامه ای خصوصی از مظفرالدینشاه به دکتر خلیل خان اعلم الدوله (تلفی).


 میرزا
 مصباح
 ۱۳۲۲
 رجب

که این نامه
 به کتبی
 ۱۳۲۲
 رجب

حنیف
 علم

ان
 توشه

احوال و سیرت روز
 در سینه از میرزا که
 خردار کفایت
 و صفت
 بنام
 خردار کفایت
 بنام
 خردار کفایت
 بنام

مظفرالدینشاه
 در روز
 مظفرالدینشاه
 در روز
 مظفرالدینشاه
 در روز

مظفرالدینشاه
 در روز
 مظفرالدینشاه
 در روز
 مظفرالدینشاه
 در روز

مظفرالدینشاه
 در روز
 مظفرالدینشاه
 در روز
 مظفرالدینشاه
 در روز

مظفرالدینشاه
 در روز
 مظفرالدینشاه
 در روز
 مظفرالدینشاه
 در روز

Handwritten signature or mark at the top right.



Main handwritten text in Persian script, including the name 'دکتر عجم‌پور' and other illegible words.

به نامه از محمد علی شاه به دکتر اعلم الدوله، شاهزاده شجاع السلطنه و مختار الدوله. شرح این نامه ها در قسمت باقری آمده است.

شایسته شمع سلطنت
 در پسران که بنا فرمودند
 مکتب از اول، مادر ابدی
 تزیینت بدین تزیینت
 فرمودم در دست
 وزارت
 خدایه قوام بخند
 شدای...





می کردند سه روز قبل با علم هر دو از فراموشی
 و بیخام فرستادم وضع مزاجی و کتبی
 مرحوم پدر بزرگوارمان را از صدق کنند
 که بواسطه مرض سخت از فشار مکتوبات
 بمان عمر استحصار حاصل گشته بودند
 کاران نیز از کمورات لازم دادم
 که از شسته را ببرد هنوز حرمت ندادند
 و خودش هم شرفیاب نشده است
 فردا او را ملاقات کن با تسلیت
 در آمدید هر طوری صلاح میدانی
 بفرستند را بگیر که خیلی مسرود

احوال
 بسیار بد است
 در این روزها
 در این روزها
 در این روزها

در این عکس دکتر خلیل خان اعلم الدوله، طبیب مخصوص مظفرالدینشاه، اندکی قبل از توشیح فرمان مشروطیت، متن فرمان را برای مظفرالدینشاه می‌خواند. کودکی که در عکس دیده می‌شود شاهزاده اعتضادالسلطنه نوه مظفرالدینشاه است.



(شهری) در آرامگاه «سعد الدوله» بخاک سپرده شد.

- ۱: ۱ - بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/۱.
 ۲ - باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تلاش آزادی.
 ۳ - قزوینی، محمد. یادداشتهای قزوینی. ج/۸ - ۷. به کوشش ایرج افشار.
 ۴ - علوی، ابوالحسن. رجال عصر مشروطیت.
 ۵ - ملک زاده، دکتر مهدی. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. ۶ - بیست و هشت هزار روز از تاریخ
 ۶ - بیست و هشت هزار روز از تاریخ ایران و جهان، ضمیمه روزنامه اطلاعات شماره ۲۷۱ و ۲۷۸.

افتخار الحکماء، اسماعیل

میرزا اسماعیل ملقب به افتخار الحکماء که متولد طالقان است پس از تحصیل علوم ادبی، ریاضیات، طب و فلسفه و مدتی طبابت در «تهران» و «بار فروش» و سفری به «پترزبورگ» همراه یکی از شاهزادگان بعنوان طبیب سفری، سرانجام در سال ۱۲۸۵ قمری برای تحصیل حکمت اشراق به سبزوار رفته و در حوزه درس «حاج ملا هادی سبزواری [اسرار]» (متوفی ۱۲۸۹ ق) حاضر می شود. «ملا هادی» که او را شاگرد با استعدادی می یابد روبه شاگردان خود کرده می گوید: «غالب شماها در علوم ریاضی کم اطلاعاتید. این میرزای طالقانی، ریاضی خوب می داند از او استفاده کنید و ریاضی نزد او بخوانید». پس از فوت «ملا هادی» دو سال دیگر از حوزه درس «آخوند ملا محمد کاظم» پسر «اسرار» استفاده می کند.

افتخار الحکماء سپس در سبزوار به کار طبابت و تدریس پرداخت. صبح ها مطب داشت و بیماران را درمان می کرد و عصرها برای طلاب، حکمت اشراق، طب قدیم، ریاضی، بلاغت، اصول و موسیقی و دیگر علوم را درس می گفت. او با طب جدید هم آشنا بوده، مختصری فرانسه می دانسته و گاهی هم شعر می سروده.

«دکتر قاسم غنی» درباره وی می گوید: «حکیم آزادی بود که به هیچ چیز عقیده نداشت. کاروانسرای را وقف بر مقبره [مقبره «حاج ملا هادی» و مقبره خصوصی خودش] کرده بود و شبهای جمعه در آنجا روضه می خواندند و این کارها را برای جلوگیری از تفسیق و تکفیر لازم داشت. مجلس شرب او بسیار بد بود، زیرا زود مست می شد و همه را اذیت می کرد. اولاً به خدا و مقدسین و مقدسات بد می گفت، گاهی زیاد می گریست. [افتخار

الحکماء] می‌گفت: چند سال پیش مریض شدم و خودم قطع داشتم که خواهم مرد. در حین مرض روزی حاج میرزا اسمعیل مجتهد که از مجتهدین بسیار متعصب و احمق سبزواری بود به عیادت من آمد و گفت آقا شما از عقیده «وحدت وجود» توبه کنید خلاف شرع است. من چون قطع داشتم قریباً خواهم مرد برای اذیت سید کاغذی برداشتم و نوشتم «عقیده به وحدت وجود با شیر اندرون شده با جان بدر رود ولی چون حجت الاسلام اصرار در توبه من دارند حاضریم از عقیده به واجب الوجود توبه کنم» کاغذ را نوشتم و به دست آقا دادم قضا را خوب شدم و نمردم، وسواس مرا گرفته بود که این کاغذ در دست آن سید ممکن است سبب قتل من شود. اتفاقاً شبی آقا مبتلا به قولنجی شده بود مرا بردند. گفتم آقا من در طی ناخوشی خود سرسام بوده‌ام و نمیدانم چه نوشته‌ام و بدست شما داده‌ام، آن کاغذ را پس بدهید که من با حواس جمع به معالجه شما مشغول شوم. بالاخره کاغذ را پس گرفته آنگاه به معالجه آقا پرداختم».

افتخار الحکماء نزدیک به شصت سال در سبزواری طبابت و تدریس می‌کرده و عاقبت در صد و چند سالگی در سبزواری وفات یافته است.

درباره تاریخ مرگش نوشته‌اند سال ۱۳۴۸ قمری بوده، ولی از ماده تاریخی که بمناسبت وفاتش سروده شده ۱۳۴۵ قمری می‌شود:

«ای دو صد حیف از این شخص جلیل»

م: ۱ - غنی، دکتر قاسم. یادداشت‌های دکتر قاسم غنی.

۲ - مجله وحید، دوره ۱۳، شماره ۲. صاحب امنیاز سیف‌الله وحید نیا.

افتخاری، رحیم

رحیم افتخاری فرزند حسین تاجر باشی [افتخار التجار] در حدود سال ۱۲۶۷ خورشیدی در اردبیل بدنیا آمد.

او پس از کسب تحصیلات قدیمه در اردبیل و مقداری تحصیلات پراکنده در روسیه، به گروه کمونیستی اردبیل می‌پیوندد و در سال ۱۳۱۰ خورشیدی هنگامی که اعضای رهبری گروه از جمله «حسن جودت»، «حسابی»، «حسین شرقی»، «دکتر سلام الله جاوید» و «نیک بین» دستگیر می‌شوند او به روسیه می‌رود.

رحیم افتخاری در شوروی بخاطر اتخاذ مشی ضد استالینی توسط «استالین» به

سیبری تبعید می شود و تا پس از شهریور ۱۳۲۰ در سیبری می ماند و پس از آن تاریخ به ایران باز می گردد.

رحیم افتخاری در سال ۱۳۶۳ خورشیدی در ایران وفات یافت.

م: ۱ - مصاحبه حضوری مؤلف با یوسف افتخاری برادر رحیم افتخاری.

افتخاری، یوسف



مرکز تحقیقات و اسناد پژوهش‌های اسلامی

یوسف افتخاری فرزند حسین تاجر باشی [افتخار التجار] در حدود سال ۱۲۸۱

خورشیدی در محله عالی قاپوی اردبیل بدنیا آمد.

تحصیلات ابتدایی را در اردبیل بپایان رساند و سپس بدلیل اغتشاشات ناشی از انقلاب مشروطیت و تعطیلی مدارس، جهت ادامه تحصیل در ۱۶ سالگی به روسیه رفت، تا نزد برادرانش که ساکن عشق آباد و باکو بودند به تحصیل پردازد. او پس از پایان دوره مدرسه ایرانی «اتحاد» در باکو، به مسکوفت و از نزدیک شاهد جریانات انقلاب روسیه بود. پس از پیروزی انقلاب در روسیه (۱۹۱۷ م) او که بشدت تحت تأثیر اندیشه سیاسی انقلاب واقع شده بود در سال ۱۹۲۲ میلادی به دانشگاه کمونیستی «کوتو» رفت تا با مبانی و اصول مارکسیسم، لنینیسم از نزدیک آشنا شود (۵۰). در دانشگاه کمونیستی «کوتو» او با فلسفه «مارکس» و «لنین» آشنا شد و تاریخ احزاب و تاریخ نهضت های جهانی و غیره را آموخت.

یوسف افتخاری در سال ۱۹۲۵ یا ۱۹۲۶ میلادی در کنگره ای که در روسیه جهت تعیین خط مشی کمونیستهای ایرانی و همچنین دولت اتحاد جماهیر شوروی در مقابل رضا

خان، تشکیل شده بود شرکت کرد، خود درباره وقایع این کنگره می‌گوید: «کنگره برای این تشکیل شده بود که تصمیم گیری شود که آیا باید کمونیست‌ها رضاخان را تقویت کنند یا نه، من و «لادین» و «لطیف زاده» با تقویت رضا خان شدیداً مخالفت کردیم ولی سایر کمونیستهای ایرانی فکر می‌کردند که رضا خان مرفی است و دلیلشان هم این بود که رضا خان امامزاده خراب کرده بود!» پس از مرگ «لنین» و روی کار آمدن «استالین»، و دنبال کشتار وسیع و تصفیه‌های خونینی که در دادگاههای استالینی بوقوع پیوست، یوسف افتخاری که خود از نزدیک شاهد این اعمال فجیع بود به صف مخالفین «استالین» پیوست. افتخاری در این باره می‌گوید: «من در زندگی همیشه با ظلم و فساد مبارزه کرده‌ام. از استالین نفرت داشتم، حتی موقعی که از روسیه به ایران می‌آمدم «لاهوئی» را دیدم که خیلی شاد بود، گفتم تو اگر می‌ماندی استالین قصد داشت تو را از بین ببرد. چون مخالف استالین بودم به من می‌گفتند تروتسکیست است.»

سرانجام او که یک «بند یکالیست» ورزیده شده بود در سال ۱۳۰۶ خورشیدی تصمیم گرفت به ایران بیاید و شرکت نفت آبادان را پس از سازماندهی کارگری به اعتصاب بکشاند. افتخاری شرح وقایع آبادان را چنین بیان می‌کند: «در سال ۱۳۰۶ وارد آبادان شدم. آن روزها ورود به آبادان علی‌الخصوص برای ترک زبان‌ها و آرامنه بسیار مشکل بود و من که ترک زبان بودم، رفتنم به آبادان خالی از اشکال نبود. ثانیاً راه خرم آباد بدلیل شورش اشرار مسدود بود و من ناچار شدم از طریق بوشهر و خلیج فارس به خوزستان بروم. من سوار کشتی که شدم در فکر این بودم که چگونه به خوزستان وارد شوم که دستگیر نشوم، چون پلیس شرکت نفت که تحت امر انگلیس‌ها اداره می‌شد، بسیار سختگیر بود. با عده‌ای در روی کشتی باب دوستی باز کردم و این دوستی در اندک زمانی بسیار صمیمانه شد، یکی از آنها از من پرسید به کجا می‌روی؟ گفتمم به خوزستان. گفتند برای چه می‌روی؟ گفتمم دستفروش بودم در قم، و حالا بیکار شده‌ام، دنبال کار می‌گردم. یکی از آنان بنام «سید عباس بهشتی» که مأمور راه بین اهواز و شوشتر بود گفت: به جدم قسم تو استخدام شدی، از امروز بگو کارمند دولتیم. منم از خدا همین را می‌خواستم، چون بهترین وسیله ورود من به آبادان، چنین شخصی بود. پس از اینکه وارد اهواز شدم در مهمانخانه «اسلامی» اهواز ساکن شدم. چند روز بعد «سید عباس بهشتی» سراغم آمد و گفت تو استخدام شدی بیا برویم پیش مهندس روسی تا ترتیب کار را بدهد. البته منظورش استخدام در وزارت راه بود که من این را نمی‌خواستم و قصدم استخدام در شرکت نفت بود، لذا دست بسرش کردم و مدت‌ها هر

روز برای استخدام شدن از صبح تا غروب دم درب شرکت نفت می نشستم. یکی از این روزها که طبق معمول جلوی دفتر نشسته بودم، یک انگلیسی بلند قد مرا دید و «محمود» نامی را که منشی اش بود بدنالم فرستاد. من ابتدا فکر کردم که مورد سوءظن انگلیسی ها واقع شده‌ام، ولی وقتی به دفتر انگلیسی مذکور رسیدم او از من سوال کرد چکاره‌ای؟ گفتم در قم دستنوش بودم و الان بیکارم. گفتم می‌توانی باماهی هشت تومان کار کنی؟ گفتم بله!».

یوسف افتخاری سرانجام به استخدام شرکت نفت در آمد و مشغول سازماندهی و تشکیلات دادن به کارگرهای شرکت شد. در سال ۱۳۰۷ خورشیدی «رحیم همداد» که از اعضای سندیکای جهانی بود، جهت کمک به وی ملحق شد. آنان کمیته اعتصاب را با عضویت: ۱ - یوسف افتخاری ۲ - رحیم همداد ۳ - شعبان کاوه ۴ - موسی اصلی ۵ - حسنعلی ثابتی ۶ - حسین خرامانی ۷ - زهرا خانم ۸ - عبدالله وفا، و یک شخص دیگر که نامش فراموش شده، تشکیل دادند و در سال ۱۳۰۸ ضمن اعتراض به قرارداد داری و خواسته‌های صنفی، اولین و بزرگترین اعتصاب را در صنعت نفت راه انداختند. این اعتصاب زمانی اتفاق افتاد که بدنالم مسافرت «سرجان کدمن» به ایران، قرار بود لایحه تمدید قرار داد به مجلس شورای ملی برود.

پس از اعتصاب، کارکنان انگلیسی از آبادان خارج شدند و قوای نظامی به آبادان رفت و پس از تیر اندازی، ضمن متفرق کردن اعتصاب کنندگان، حدود سیصد نفر از آنان را دستگیر نمودند که اعضای کمیته اعتصاب نیز جزو آنان بود. او و رحیم همداد پس از بازجویی های مقدماتی در آبادان، به زندان قصر در تهران منتقل شدند.

یوسف افتخاری از اولین زندانیان سیاسی زندان قصر بود و پس از او سایر گروههای کمونیستی از جمله گروه ۵۳ نفر دستگیر و زندانی شدند. با دستگیری «آرداشس آوانسیان» که از کمونیست های طرفدار شوروی و «استالین» بود و بعدها یکی از بنیانگذاران «حزب توده» شد، بین او و یوسف افتخاری در زندان اختلاف افتاد. «آرداشس آوانسیان» رهبری جریان کمونیستی را در اختیار داشت که طرفدار «استالین» و تأیید کننده بی چون و چرای اتحاد جماهیر شوروی بود و هیچگونه انتقادی را نه به شخص «استالین» و نه به برنامه های اجتماعی و اقتصادی شوروی وارد نمی دانست. در مقابل یوسف افتخاری رهبری جریانی را بعهدده داشت که بنوعی کمونیسم ملی اعتقاد داشت و شخص «استالین» را خائن به اصول مارکسیسم و شوروی را نیروی بیگانه تلقی می کرد. «انور خامه ای» که خود از اعضای گروه ۵۳ نفر و در آن دوران در زندان بوده در کتاب خود «پنجاه نفر و سه نفر» در مورد درگیری بین

افتخاری و «آرداشس» چنین می نویسد: «اختلاف میان یوسف از یکسو و آرداشس و پیشه‌وری از سوی دیگر یک اختلاف اصولی بود که از آغاز تشکیل کمیترون بین کمونیستها وجود داشته است و هنوز هم وجود دارد و شاید همیشه نیز وجود داشته باشد. اختلاف بر سر ایمان و اعتقاد نسبت به رژیم و حکومت شوروی و اطاعت بی چون و چرا از آنست. یکطرف، رژیم شوروی و حکومت آن را یگانه الگوی صحیح سوسیالیسم و یگانه راه تحقق جامعه‌ایده آل کمونیسم می‌داند، خط مشی دولت و حزب کمونیست شوروی را در خطوط اسامی آن بی عیب و نقص می‌شمارد، دولت و حزب کمونیست شوروی را رهبر و پیشاهنگ و مفر متفکر و ستون فقرات نهضت کمونیستی می‌پندارد و هر گونه انتقاد علنی یا ناهماهنگی با آنها را در حکم خیانت به این نهضت و گناهی نابخشودنی معرفی می‌کند. خلاصه هوادار و پیرو بی قید و شرط دولت و حزب کمونیست شوروی است. طرف دیگر تمام کمونیستهای هستند که به درجات مختلف از این خط انحراف دارند، از آنها نیکه ضمن ایمان و وفاداری نسبت به دولت شوروی از یکی از اقدامات یا سیاستهای آن انتقاد می‌کنند، گرفته تا آنهایی که رژیم و دولت شوروی را سوسیال امپریالیسم، سوسیال فاشیسم، سرمایه داری دولتی، و برای جنبش کمونیستی خطرناک تر از سرمایه داری و امپریالیسم غربی می‌شمارند... آرداشس طرفدار بی قید و شرط استالین و یوسف مخالف سرسخت استالین بود. آرداشس می‌گفت یوسف تروتسکیست است. یوسف گرچه ظاهراً این ادعا را رد می‌کرد ولی باطناً طرفدار تروتسکی بود... اینها از نظر اخلاقی و روحی به آرداشس ها شباهت داشتند. مبارز، متعصب، سرسخت و فداکار بودند. اما به جای شوروی پرستی برعکس مخالف این دولت و به ویژه مخالف استالین بودند و او را منحرف و خائن نسبت به سوسیالیسم می‌دانستند. یوسف افتخاری سر دستة این عده بود. من نمی‌دانم علت مخالفت او با شوروی و استالین چه بود. بی‌غرضانه بود یا غرض آلود. مخالفان او می‌گفتند در کتوبر اثر همان دسته بندیها او را به تاشکند تبعید کرده و سپس از شوروی رانده‌اند و علت مخالفت او با شوروی هم همین امر است. شاید. اما حرف‌هایی که او می‌زد و نسبت‌هایی که به شوروی و استالین می‌داد حقایقی بود که تاریخ آنها را تأیید کرد. آرداشس می‌گفت یوسف تروتسکیست است و همین اتهام در نظر او کافی بود که او را مرتد و خائن و مستحق هرگونه مجازاتی بداند و تحریم کند. یوسف ظاهراً این اتهام را رد می‌کرد ولی می‌گفت استالین نسبت به تروتسکی، زینوویف، کامنف و رهبران دیگر شوروی ظلم کرده و دیکتاتوری فردی برقرار ساخته است. در حقیقت نه یوسف و نه آرداشس هیچکدام نمی‌دانستند تروتسکی چه می‌گوید، استالین چه می‌گوید،

اختلاف اینها بر سر چیست؟ هیچکدام از مشاجرات و بحثهای ایدئولوژیکی که میان تروتسکی و استالین گذشته بود اطلاعی نداشتند. آرداشس می‌گفت تروتسکی مخالف برنامه پنج ساله صنعتی کردن و اشتراکی کردن کشاورزی بوده و پس از آنکه از حزب اخراج شده خود راه دامان امپریالیسم افکنده است. یوسف می‌گفت اینها دروغ است و دعوی استالین و تروتسکی بر سر مقام بوده است. آنچه مسلم است اینست که یوسف چه پیش از زندان و چه پس از زندان ارتباطی با بین‌الملل چهارم تروتسکی نداشته است. اقا اعتصاب آبادان در ۱۳۰۸ که مستقل از شوروی و کمینترن تحت رهبری یوسف انجام گرفت و فعالیت یوسف پس از شهریور ۱۳۲۰ که «اتحادیه کارگران و برزگران» را علی‌رغم سیاست شوروی و روی حزب توده تشکیل داد نشان می‌دهد که وی معتقد به یک مبارزه کارگری مستقل از شوروی بوده است یعنی چیزی شبیه آنچه امروز «کمونیسم ملی» می‌نامند... بدشانسی یوسف این بود که دکتر ارانی را خیلی زود به زندان موقت و حبس مجرد بردند و از زندانیان دیگر جدا کردند. چون به احتمال قوی اگر در زندان قصر باقی می‌ماند جانب یوسف را می‌گرفت و در این صورت خیلی‌های دیگر و احتمالاً خود اسکندری و رادمنش نیز از او پیروی می‌کردند.

دکتر ارانی ... در زندان، بخصوص پس از خواندن پرونده‌ها و آشکارشدن توطئه کامبخش، عقاید خود را علیه استالین صریحاً می‌گفت و اتهاماتی که آرداشس به یوسف می‌زد بی‌اساس می‌شمرد...»

در مورد مطالب بالا و اظهارات «دکتر انور خامه‌ای» ذکر دو نکته لازم به نظر می‌رسد، اول اینکه یوسف افتخاری هرگونه تمایلات «تروتسکیست» را از جانب خودش چه در گذشته و چه حال شدیداً تکذیب می‌کند و آن را «انگ» توده‌ایها می‌داند. دوم آنکه یوسف افتخاری از نظر سیاسی اشتباه نمی‌کرده است اگر صاحب مواضع ضد استالینی و ضد روسی بوده است، تنها گناه او این بوده که زودتر از آقای «گورباچف» پی به جنایتهای «استالین» و اشتباهات اتحاد جماهیر شوروی برده است.

بهر جهت او پس از شهریور ۱۳۲۰ از زندان آزاد شد و بلافاصله اقدام به تأسیس «سندیکا کارگران و رنجبران ایران» نمود. کمیته مرکزی سندیکا عبارت بود از: «رحیم همداد»، «فریدون منو»، «حکمی»، «انصاری»، «مهندس عتیقه چی»، «عبدالله نوایی»، «خلیل انقلاب آذر»، «حسینی»، «داداش»، «آقا خان مستوفی»، «محمد پروین»، «ابراهیم علیزاده» و یوسف افتخاری. روزنامه «گیتی» ارگان سندیکا نیز توسط یوسف

افتخاری مدیریت می شد. فعالیتهای صنفی و سیاسی این سندیکا حول دو محور بود ۱ - دفاع از حقوق طبقه کارگر. ۲ - تنظیم قانون کار. تأسیس این سندیکا با مخالفت شدید «حزب توده» مواجه شد، چه آنان تنها خود را حامی طبقه کارگر و کمونیست اصیل می دانستند و لاغیر. البته جریان تشکیل «حزب توده» نیز از زبان افتخاری شنیدنی است، او می گوید: «پس از آزادی از زندان «رضا روستا» روزی بسراغم آمد و گفت ما حزب تشکیل دادیم، تو هم بایستی به این حزب طبقه کارگر ملحق شوی. گفتم خوب بود صبر می کردید تا همه از زندان آزاد شوند و مشورتی می کردید. گفت آخر رفقا گفته اند. گفتم کدام رفقا؟ گفت: روس ها! گفتم غلط کردند که برای ما تعیین تکلیف کرده اند. این بود که روابطم را با «رضا روستا» قطع کردم». بهر جهت «حزب توده» از تلاشش برای جذب او مأیوس نشد و مستقیماً از طرف «سلیمان میرزا اسکندری» لیدر حزب مجدداً دعوت شد. آخرین جواب یوسف افتخاری به «حزب توده» این بود: «من با روس ها نمی توانم کار کنم چون آنها مثل انقلاب گیلان پشت ما را خالی خواهند کرد».

بهر جهت «سندیکای کارگران و رنجبران» رودر روی «حزب توده» تأسیس شد و مشغول فعالیت بود، روزنامه های توده ای بشدت به سندیکای نوپا و مؤسسين آن حمله می کردند، یکبار «ایرج اسکندری» در روزنامه «رهبر» صریحاً نوشت: «این مرد شرور را اعدامش کنید». ولی سندیکا همچنان در میدان باقی ماند. یوسف افتخاری در سال ۱۳۲۶ خورشیدی جهت تشکیلات و سازماندهی سندیکایی به خوزستان رفت و با تلاش او یک سندیکای فعال کارگری در سرزمین نفت خیز خوزستان تشکیل شد.

پس از جنگ جهانی دوم، یوسف افتخاری از طرف «لویی سایان» رئیس سندیکای جهانی، برای شرکت در اولین کنفرانس بین المللی کار به پاریس دعوت شد. سایر مدعوین ایرانی عبارت بودند از:

- «عتیقه چی» از حزب توده ایران.
- «مهندس تاجبخش» از سندیکای سید ضیاء الدین.
- «امیر کیوان» و «شمس» از سندیکای اصفهانیا.
- «دکتر سید حسین فاطمی» نماینده روزنامه نگاران.
- «مهندس حبیب نفیسی» نماینده دولت ایران.
- «شهاب خسروانی» نماینده کارفرما.

یوسف افتخاری درباره مخالفت «حزب توده» با سفر او به پاریس می گوید: «حزب

توده به سفارت شوروی متوسل شد که من به سندیکای جهانی نروم. گویا آنها هم با نخست وزیر وقت صحبت کرده بودند که سفر مرا به تأخیر بیاندازند. از نخست وزیری به من گفتند که پاسپورت من باید تعویض شود، خلاصه این کشمکش طول کشید تا اولین هواپیما پرواز کرد، بنابراین این کنگره سندیکای جهانی تمام شده بود که من رسیدم به پاریس، و شرحی نوشتم به «لویی سپایان» که اینها صلاحیت شرکت در سندیکا را نداشتند. محکمه‌ای به ریاست «سایان» تشکیل شد و عده‌ای هم هیئت منصفه بودند. «لویی سایان» از من پرسید شما اینها را می‌شناسید، «بی‌ریا»، «ایرج اسکندری»، «حکمی» و غیره را؟ گفتم می‌شناسم. گفت می‌توانی بگویی اینها چه کاره‌اند؟ گفتم «ایرج اسکندری» شاهزاده قاجار و از اولاد «ناصر الدین شاه» است و نمی‌تواند عضو سندیکا باشد. «عتیقه چی» را پرسید، گفتم والله من در استخدام او بودم و حقوق می‌گرفتم و برایش کار می‌کردم و کارگرش بوده‌ام و او سرمایه دار است. «بی‌ریا» را گفتم جوانی بوده زیباروی و روی دوش لوطی‌ها فیلم بازی می‌کرده و در ایران این عمل بسیار ننگین است، بعد «حکمی» را گفتم وقتی بمنزل من می‌آمد، می‌گفت منزلت بومی دهد و مرا به بیلاق شمیران خود می‌برد. هیچکدام از این آقایان صلاحیت عضویت سندیکا را ندارند».

او بهنگام جنبش ملی شدن صنعت نفت، فعالیت مثبتی در رابطه با این جنبش نداشت و آنطور که خود می‌گوید، به رهبر نهضت، «دکتر محمد مصدق» نیز اعتقادی نداشته است. او شرح یکی از ملاقاتهایش با «مرحوم مصدق» را چنین بازگو می‌نماید: «در ملاقات من با مرحوم مصدق، من به او گفتم بایستی حاد عمل کند، من حاضریم عملیات حاد انجام دهیم و شما نمی‌خواهد دخالتی بکنید. مرحوم مصدق در جواب گفت: خیر بایستی از طریق پارلمان، قانون و انتخاب اصلح مبارزه کرد».

یوسف افتخاری از سال ۱۳۲۴ در وزارت پشه و هنر استخدام شده بود و پس از بازگشت از کنفرانس بین‌المللی کار، «وزارت کار» به همت او و «دکتر امامی» و «مهندس حبیب نفیسی» و «مهندس همایون» تأسیس شد.

در کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سندیکای او نیز منحل شد و پس از آن در وزارت کار مشغول بکار شد. سمت او در وزارت کار «ریاست اداره اشتغال و استخدام» بود. در سال ۱۳۴۳ خورشیدی، رئیس اداره کار لاهیجان بود و در همین سال بخاطر مخالفت با تشکیل «حزب ایران نوین» به خدمتش بدستور شاه خاتمه داده شد ولی بعد از مدتی حقوقش را دادند و بازنشسته‌اش کردند.

نامه وزیر بازرگانی و پیشه و هنر به نخست وزیر مبنی بر اعزام یوسف افتخاری و عده‌ای که نامشان در متن سند آمده به بیست و هفتمین دوره اجلاس کنفرانس بین‌المللی کار در سال ۱۳۲۴ خورشیدی.

تاریخ: بیست و هفتمین دوره
پرونده: —————



وزارت بازرگانی و پیشه و هنر

جناب آقای نخست وزیر

بمراجعه نامه شماره ۱۰۲۸۸ مورخه ۲۶/۵/۲۰ هیئت نمایندگی ایران در بیست و هفتمین

دوره اجلاس کنفرانس بین‌المللی کار در تهران زیر همین عنوان

۱- نمایندگان دولت: آقای ابوالحسن حکیمی - آقای مهندس نفیسی مدیر کل کار

۲- نمایندگان: آقای جمال زاده - آقای دکتر زوی

۳- آقای عزیز بهرند

۴- آقای حسین فاطمی

۵- آقایان کاروما و آقای مهندس مسعود فیلد

۶- آقایان: مرکز تحقیقات کاپویر و کاپویر

۱- آقای اعزاز زنگنه

۲- آقای سید ابراهیم خورشیدی

۳- آقای محمد جعفر کازرونی

۴- آقای محمد علی کازرونی

۵- آقای عفا امامی

۶- آقای مسعود ده‌دشتی

۷- آقای حسن‌قلی دهش

۸- آقای سراج امامی

۹- نمایندگان کارگران: آقای حسن صدری - آقای عتیقه جی - آقای محمد حسین تاجبخش

۱۰- نمایندگان: آقای یوسف افتخاری - آقای امیر کبکان - آقای مهدی دولت آبادی

در امانت است به آقای دکتر هنرستان باجه در کتبخانه وزارت بازرگانی و پیشه و هنر

۱۵

بف

۱۳۱۶/۲

درگیری یوسف افتخاری با حزب توده و انعکاس آن در مطبوعات پس از شهریور ۱۳۲۰. ۵

سال ۶۵

خوارده‌ها

شماره ۲۲

طلوع و غروب يك پاند سياسي در ايران

يك نيرنگ بزرگ و ماهرانه ۱

افتخاری از زندان بیرون آمد ولی با وجود دستور صریح قوام السلطنه نتوانست اموال غارت شده را از (شورای متعده) پس بگیرد - حجة الاسلامی که از لجن‌اشرفی برای تبلیغ مظفر فیروز آمد چه نقشی بازی کرد

فعالتهای پشت پرده
 صیبا اینکه آن روزها قوام السلطنه با اینکه تظاهر بکارگزار دوستی و مردم نوازی میکرد و اجازه داده بود هر کس بدون تشریفات نزد او بیاید با اینحال روی خوبی نمود و تکبر ذاتی در روز باره‌سام هیچکس حتی و درایش حق جلوس نداشتند.
 یوسف افتخاری وقتی که در کاخ وزارت خارجه وارد دفتر کار قوام السلطنه گردید نگاهش باطراف افتاد و بعد از مدتی در حضور قوام دست بسته ایستاده بودند افتخاری بدون توجه بکار روی کاغذ در کنار قوام نشست و پاهای خود را روی هم انداخت
 از این حرکت افتخاری صوم حضار مخصوصاً اشرفی معاون اداری قوام لبهای خود را بدندان گزیده اما اشرفی تکیه بر پشتر شد که افتخاری دهان به سخن گشود و بی مقدمه گفت - آقای قوام شما شرم نگردید که با اذاف و اویش توده‌ای متعده شده‌اید مرا غارت گردید!

قوام که از جسارت يك مسرود باهتاس تساراحت همه بود با تعجب پرسید:

- موضوع چیست موضوع چیست یوسف افتخاری خود را معرفی کرد و قوام پس از آنکه حدأ سنا سهواً بپنر خود فشار آورده گفت: جان شما ختم ناما...! شما اغتیابه‌یرکتیه من اولین دهنه است که این موضوع را می‌شنوم.

پس قوام به اشرفی دستور داد

برداشت و سرمد پس شهر بانی را گرفت و باو دستور داد فوراً یوسف افتخاری را از مامورین شورای متعده تحویل بگیرد.
 افتخاری از زندان توده‌ای‌ها به زندان شهر بانی منتقل شد اما پس از سه روز با فعالتهای بانی که سرپس داده



قوام روی جلی نشسته و سایرین جلوی اودست بسته ایستاده بودند.

اما این مرد جسور..

برای استخلاص او کرد از زندان شهر بانی آزاد شد و از آنجا که سری برشود و بی باک داشت باحالتی صیبا یکنس برآغ قوام رفت.

در اینوقت قوام روزهای پنجشنبه در وزارت خارجه می‌نشست و بصوم مردم باو اطمینان میداد.

یکی از کسانی که در روزگود ناموده - له ترو در پشهای توده‌ای قرار گرفت یوسف افتخاری بود که وقتی سر تیب زاده وکیل آذربایجان جریان را با قوام میگوید قوام خیلی صیبا می‌گوید و بمظفر فیروز پرخاش می‌کند و می‌گوید باید یوسف افتخاری فوراً آزاد شود.

اما فیروز ...

فیروز در جوابیکه نگاه کت - توزه‌ای به سر تیب زاده می‌انداخت بپوسردی جواب داد ...

آخرین شخص آدم ناراحت و ماجر - جوی است و شب و روز بین کارگران تحریک می‌کند.

قوام که بر نهایت صیبا بنظر می‌رسید گفت اگر هم حرکت و ماجر - جو باشد این وظیفه شهر بانی است که او را جلب کند نه آقای و خاروستا. مظفر فیروز برای ارباب به رندی خاصی اظهار داشت می‌نوسم فعالیت های اینقبیل اشخاص منفرض روابط مارا با دولت اتحاد جماهیر شوروی تیره سازد!

قوام که در زیر کی و نکته سنجی دست کسی از لرزانده نصرت الدوله فیروز نداشت او را مقصود فیروز و از ذکر نام اتحاد جماهیر شوروی در لفظ کرده از آنجا که خیلی صیبا بود با بی حوصلگی بمظفر فیروز گفت - بهر حال او باید تحویل شهر بانی داده شود.

پس بدون آن که اجازه حرف بمظفر فیروز بدهد گوشی تلفن را

رئیس صوابت یان در موضوع این صلیب کرده
 در برضه خوب جناسی میکنند در کمیته
 مرکز سردار محمد قزاق است
 از رهبر باکی و ساکیر سوزند که مطابقت
 علی بن ابی طالب

فورا رئیس شهر بانی را احضار کند
 اختیاری که تکریم کرد رئیس شهر بانی را
 برای بازداشت او احضار کرده است
 آهسته سر در گوش قوام گذاشت
 و گفت:

اگر دستور بدهید بنده را
 توفیق گفته اول هزارا میزنم پسند
 میروم زندان.
 قوام که خود را با مردم جدو و نادرستی
 در برود دهد باز هم گفت اشتباه میکنند
 اشتباه میکنند.

لحظه ای بعد سرتیپ صفاری در
 حالی که نفس نفس میزد از پله های
 کاخ وزارت خارجه بالا رفت و بجمله
 خود را بدتر کار نخست وزیر رسانید
 نخست وزیر سالخورده ایران
 برای آنکه شر آن بیرمرد محمود را
 زودتر از سر واکند بلافاصله پس از
 ورود صفاری اظهار داد :-

این آقا را ببر پول و اثاثیه و همه
 چیزش را از توده ایها بگیر و بشوم
 اطلاع بده.

و بعد قوام السلطنه بنا آمدن
 آمرانه ای دو به اختیاری نمود و گفت:
 بفرمایید.

اختیاری با اتفاق سرتیپ صفاری
 به شهر بانی رفت تا اموال و اثاثیه
 غارت شده اش را بدست آورد ولی
 در شهر بسانی سرتیپ صفاری به او
 گفت:

ملاحظه می کنید که حالا آخر
 وقت روز پنجشنبه است شبه تشریف
 می آورید تا ترتیب ابتکار را بدهم.
 اختیاری پامید آنکه روز شبه
 حشر را میگیرد از اطلاق رئیس شهر بانی
 خارج شد فانرا از اینکه در فاصله بین
 پنجشنبه و شبه فعالیت های مردم روز
 مظفر فرورز شروع میشود.

روز شبه وقتی که اختیاری به
 سراخ رئیس شهر بانی رفت سرتیپ
 صفاری گفت برونده شما را بدها گسری
 احاله کردیم. بیعاست برونده ای که
 بجهت و بل دادگسری برود، یعنی

دستوری که اعزازی برای خودمانی جمع از اهالی سه راه طرنت و مسلیل
 صادر کرده بود.

موضوع را باید منتفی شده تلقی کرد
 و از غیرش گذشت.

فورا دوستانا بشهر بانی احضار
 کن و قضیه این آقا را حل کن.

رئیس شهر بانی نور فرود مول وار
 بك و اطاعت میشود به نخست وزیر
 تعویب داد و پس اختیاری را بکناری
 کشید و از وی خواهش کرد خردا
 ساعت ده صبح به شهر بانی بیاید تا
 حق او را از توده ایها بگیرد. باز هم
 تا فردا صبح معلوم نیست چه فعالیت
 های پشت پرده ای بعمل آمد که وقتی
 اختیاری بشهر بانی رفت رئیس شهر بانی
 خشک و سردتر از همیشه با او در پرو
 گردید و به ناهی گفت:

اما اختیاری که بیعاست دست
 های پشت پرده ای در دستکار دولت
 بنام خود ای منعمه کار میکند حاضر
 نشد از حق خود صرف نظر کند تا روز
 پنجشنبه دیگر که نخست وزیر باو عام
 می داد صبر کرد آن روز بکاخ وزارت
 امور خارجه رفت و این بار نیز مانند
 دفعه پیش خیلی خودمانی در کنار
 نخست وزیر نشست.

قوام که او را شناخته بود پرسید:
 کارت چه طور شد؟
 اختیاری در حالیکه لبسته ناهی
 پلب داشت گفت:

همانطور که دستور فرمودید
 موضوع محیل شد.
 این مرتبه جای اشرفی بك پیر
 مردی بشام بهار منشی مخصوص استاده
 بود و قوام باو دستور داد که فورا
 سرتیپ صفاری را احضار کند.

وقتی که سرتیپ صفاری آمد
 قوام باالمن اعتراض آمیزی به او

با کمال ناسف با پسندی عرض کنم
 که من آنها را خواستم، خیلی هم چانه
 زدم حاضر نشدند حتی بکشاهی بدعتند.
 بعد رئیس شهر بانی در حالیکه
 فیافه دلوز ما بانای پیوست گرفته
 بود ادامه داد:

اگر از من میخواستید صلاح فسادم
 نیست پیش از این تعقیب بکنید.

یوسف افتخاری هم اکنون (زمستان ۱۳۶۷ خورشیدی) در قید حیات است و در کمال تنگدستی در جنوب شهر تهران زندگی می‌کند.

م: ۱ — مصاحبه حضوری مؤلف با ایشان.

۲ — خامه‌ای، انور، پنجاه نفر و سه نفر.

افجه‌ای، مهدی [سید]

سید مهدی افجه‌ای فرزند سید جمال افجه‌ای یکی از مبارزان راه مشروطیت ایران است. وی از نویسندگان برجسته و مبارز دوران مشروطه بوده و خدمات بزرگی به مطبوعات کشور نموده است.

او پس از فتح تهران توسط مشروطه‌طلبان گرداننده روزنامه «ایران نو» ارگان رسمی «حزب دموکرات» و نشریه مخالفین دولت وقت بوده است و از این جهت در معرض هجوم و حمله معارضین و مخالفین، دولت، و مطبوعات طرفدار حکومت قرار داشت. چنانچه سرانجام «محمد امین رسول‌زاده» سردبیر آن در نتیجه پافشاری سفارت روسیه تزاری در تهران، در نیمه دوم جمادی الاول ۱۳۲۹ قمری از تهران تبعید گشت.

پس از تبعید «رسول‌زاده» روزنامه همچنان مرتب از طرف «حزب دموکرات» و سید مهدی افجه‌ای منتشر می‌شد، تا اینکه در ۲۲ شعبان ۱۳۲۹ قمری رسماً از طرف دولت توقیف شد. در بیست و هشتم ذی‌الحجه همان سال، پس از ده روز آزادی انتشار مجدداً توقیف گشت.

سید مهدی افجه‌ای سپس روزنامه «ایران نوین» را در ۲۹ ذی‌الحجه ۱۳۲۹ قمری منتشر کرد که پس از نشر فقط یک شماره از آن، توقیف گشت. بعد از آن در تلاشی نافرجام، سید مهدی روزنامه «رهبر ایران نو» را منتشر ساخت، ولی آنهم بعد از دو شماره توقیف شد. سید مهدی افجه‌ای سپس وارد دستگاه عدلیه شده و از قضات عالی‌رتبه کشور گردید و تا هنگام فوت مستشار استیناف بود.

در سال ۱۲۹۹ خورشیدی، سید مهدی افجه‌ای به‌مراه «سید عبدالرحیم خلخالی» و «سید جلیل اردبیلی» از طرف کابینه «مشیرالدوله» مأمور تماس و مذاکره با سران نهضت جنگل شده و این هیأت همزمان با عقب‌نشینی واحدهای ارتش سرخ در جنگلهای «تتف» و «سار» با «میرزا کوچک‌خان» ملاقات کرد.

پس از مذاکره با «میرزا کوچک خان» هیأت اعزامی از تهران به این نتیجه می‌رسد که در آغاز بهتر است بین دو دسته رهبران جنبش سنازشی ایجاد شود، از این رو بین «میرزا کوچک خان» از یکسو و «احسان‌الله خان» و «خالو قربان» از سوی دیگر درآمد و شد و پیغامبری بودند، تا سرانجام سران جنبش در فومن گرد آمده و موقتاً غبار کدورت را زدند. سید مهدی افجه‌ای در تاریخ یکشنبه ۲۷ مرداد ماه سال ۱۳۲۵ خورشیدی در تهران درگذشت.

- م: ۱- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج/۱.
۲- فخرانی، ابراهیم. سردار جنگل.

افخمی، ابراهیم [امیر اشرف]

سلطان ابراهیم افخمی ملقب به «امیر اشرف» فرزند سلطان علی‌خان وزیر افخم شخصیت بانفوذ دربار مظفرالدین‌شاه قاجار است. وی در سال ۱۲۶۸ خورشیدی در تهران زاده شد.

ابراهیم افخمی تحصیلات عالی خود را در «مدرسه سیاسی تهران» پایان رسانده و پس از آن راهی خارج از کشور می‌شود.

او در ابتدای مشروطیت در ایران نبوده و هنگامیکه به کشور باز می‌گردد وارد حزب «اتفاق ترقی» که توسط «تیمورتاش»، «ذکاءالدوله غفاری» و برادرش تشکیل شده بود می‌گردد.

ابراهیم افخمی از دوره پنجم مجلس شورای ملی تا دوره پانزدهم (بازده دوره) وکیل مردم زنجان در مجلس شورای ملی بوده. او در مجلس پنجم یکی از امضا کنندگان «ماده واحده انقراض سلطنت قاجار و تشکیل مجلس مؤسسان» بوده است.

- م: ۱- شجعی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری.
۲- شیفته، نصرالله. نمایندگان ملت.
۳- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تلاش آزادی.

افخمی، عبدالحسین [سرهنگ]

سرهنگ عبدالحسین افخمی در سال ۱۲۸۰ خورشیدی در تهران بدنیا آمد. پس از اینکه تحصیلات خود را پایان رسانید، در سال ۱۲۹۸ وارد خدمت ژاندارمری گردید و در سال ۱۲۹۹ بدرجه ستوان دومی نائل آمد و سپس برای تکمیل تحصیلات نظامی خود به اروپا عزیمت کرد و پس از طی مدرسه صاحب منصبی فرانسه و ایتالیا به ایران مراجعت نموده و به شهربانی انتقال یافت.

در فروردین ۱۳۱۱ به درجه سروانی رسید و به سمت آجودانی ریاست شهربانی منصوب گردید. در سال ۱۳۱۶ خورشیدی بدرجه سرگردی رسید و پس از چندی به کفالت شهربانی اصفهان تعیین ولی چندان طولی نکشید که به تهران مراجعت و معاونت اداره گذرنامه و بعد ریاست اداره مزبور را عهده دار شد.

در سال ۱۳۲۱ بدرجه سرهنگ دومی ارتقاء یافت و یکسال بعد، ریاست پلیس راه آهن به او واگذار شد. در سال ۱۳۲۳ سرهنگ تمام گردید و به شهربانی منتقل شد و ریاست اداره بازرسی را بعهده گرفت و پس از چندی به ریاست اداره کارگزینی تغییر پست یافت و مدتی هم رئیس اداره انتشارات بود و بالاخره در خرداد ماه ۱۳۲۹ به ریاست امور اداری منصوب شد.

م: ۱- چهره های آشنا. از انتشارات کیهان.

افخمی، عبدالرضا

عبدالرضا افخمی فرزند سلطان علی خان در سال ۱۲۶۴ خورشیدی در تهران زاده شد. پدرش سلطان علیخان وزیر افخم از شخصیت های بانفوذ دربار «مظفرالدینشاه قاجار» بود. افخمی تحصیلات ابتدایی خود را در تهران بپایان رسانده و سپس وارد کالج نظامی اتریش می گردد. او در سال ۱۲۹۰ خورشیدی وارد ژاندارمری شده و در سال ۱۳۰۰ به درجه سرهنگی می رسد. پس از آن مدتی افسر ستاد می شود و در سال ۱۳۰۵ با درجه سرتیپی مسئول بخش دوم ستاد مرکزی می گردد.

عبدالرضا افخمی در سال ۱۳۱۰ در کمیسیون مرزی ایران و ترکیه به عنوان عضو شرکت کرده و به همین دلیل در سفر «رضاشاه» به ترکیه (شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۱۳) وی یکی از همراهان است. (۵۱)

م: ۱- مجله آینده، سال سیزدهم، شماره ۱۲-۸. صاحب امتیاز ایرج افشار.

افسر، محمد هاشم میرزا [شاهزاده]

شاهزاده محمد هاشم افسر ملقب به «شیخ‌الرئیس» فرزند شاهزاده نورالله میرزا [شاهزاده جناب] (۵۲)، در سال ۱۲۵۳ خورشیدی در سبزوار تولد یافت.

پدرش شاهزاده نورالله میرزا معمم و از مقدسین بود، چندین بار پیاده به مشهد رفته و در مساجد مکبر بود (۵۳). جد مادریش در زمره شاگردان محترم حاج ملا هادی سبزواری بحساب می‌آمد.

محمد هاشم افسر دوران طلبگی خود را در سبزوار سپری کرده و بعد در حالیکه معمم بود وارد خدمت دولت گردید. مدتی کارمند وزارت فرهنگ و سپس در سال ۱۲۹۰ خورشیدی رییس فرهنگ و اوقاف خراسان شد. در این هنگام «تیمورتاش» رییس قشون خراسان بود و بین آنها دوستی پایداری بوجود آمد و به تشویق «تیمورتاش» بود که افسر وارد عالم سیاست و چندین دوره نماینده مجلس شد.

برای اولین بار وی در سال ۱۳۲۸ قمری در مجلس دوم وکیل سبزوار شد. می‌گویند پس از واقعه بتوپ بستن مجلس توسط «محمد علیشاه» کسی جرأت نداشته در انتخابات شرکت کند و به همین دلیل محمد هاشم میرزا فقط با ۳۲ رأی وارد مجلس شده است.

محمد هاشم افسر در دوره دوم از سبزوار، دوره سوم از نیشابور، دوره چهارم از مشهد و از دوره پنجم تا نهم از سبزوار (از ۱۳۲۸ تا ۱۳۵۴ ق) نماینده مجلس بود.

در مجلس پنجم محمد هاشم میرزا یکی از امضاکنندگان ماده واحده انقراض سلطنت قاجاریه و تشکیل مجلس مؤسسان بود و در سال ۱۳۰۴ خورشیدی از طرف مردم سبزوار به نمایندگی مجلس مؤسسان برگزیده شد.

افسر مردی زیرک، باهوش و شوخ طبع بوده، ادبیات فارسی را نسبتاً خوب می‌دانسته و شعر هم خوب می‌گفته (۵۴). «ملک الشعراء بهار» در مورد ظرافت شعر او می‌گوید: «... مرحوم علی اکبر خان، مدیر سابق این روزنامه [ایران] به تقلید سرلوحه «رعد» که به خط کوفی بود، سرلوحه «ایران» را کوفی کرده بود و آقای «رهنما» مجال نکرد که سرلوحه را تغییر دهد، مرحوم شاهزاده افسر نماینده مجلس چهارم که مردی ظریف و بذله گوی و از اعداء پرحرارت کابینه سیاه [سید ضیاء الدین طباطبایی] بود، در این باب شعر ظریفی گفت که در مراعات النظیر خالی از لطف نیست:

«عراقی زاده را بر گو که نادر ویش ناصوفی ضیابگذشت از بصره چرا ایران بود کوفی؟»

محمد هاشم افسر چون به لهجه غلیظ سبزواری و خیلی تند حرف می‌زد و تقریباً سخن گفتش برای مخاطبین نامفهوم بود، روزنامه «ناهید» به شوخی به او لقب «چلچله‌العلماء» داده بود.

وی چندی نیز رییس «انجمن ادبی تهران» بود و سرانجام در ۱۹ شهریور ۱۳۱۹ خورشیدی در تهران درگذشت.

- م: ۱- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/۶.
 ۲- ملک الشعراء بهار، محمدتقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج/۱.
 ۳- شجعی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری.
 ۴- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تلاش آزادی..
 ۵- فروزینی، محمد. یادداشتهای فروزینی، ج/۸-۷. به کوشش ایرج افشار
 ۶- مجله آینده، سال هفتم، شماره ۱۰-۹. صاحب امتیاز ایرج افشار.
 ۷- مجله آینده، سال اول، شماره ۲. صاحب امتیاز محمود افشار.



افشار، رضا

رضا افشار [میرزا رضا خان دارا] فرزند میرزا شفیق خان در حدود سال ۱۲۶۶ خورشیدی در ارومیه تولد یافت.

او دارای تحصیلات متعارف بوده و بعدها طی سفر به آمریکا تا حدود سطح عالی به تکمیل تحصیلات پرداخت. افشار در جوانی به خدمت در وزارت مالیه می‌پردازد و همزمان با قیام «میرزا کوچک خان جنگلی» در گیلان، پیشکار مالیه می‌شود. او در جنبش جنگل نقش خانانهای را علیه هموطنان خود و بنفع قوای انگلیسی بازی می‌کند. بطور کلی رضا افشار از بیگانه پرستان آشکاری است که مدتی در خدمت سیاست استعماری انگلستان و پس از آن تا آخر عمر در خدمت سیاست استعماری آمریکا بسر برده است.

در جنبش گیلان او موفق می‌شود بین دو تن از سران نهضت، «میرزا کوچک خان» و «حاج احمد کسمایی» بطوری اختلاف اندازد که طرفین بر علیه یکدیگر به صف آرایی برخیزند. از یکطرف برای «حاج احمد» پول می‌فرستاد و بلافاصله به «میرزا» گزارش می‌داد که «حاج احمد» با توسل به زور از او پول گرفته و بالعکس گاهی از مراجعات «میرزا

کوچک خان» جهت وصول حقوق نفقات خود به «کسمایی» شکایت می‌برد. و معروف است که وی فاصله بین «کسما» مقرر فرماندهی «خاج احمد کسمایی» و «گوراب زرمخ» پایگاه تحت فرماندهی «کوچک خان» را پیاده طی می‌کرد و به اختلاف افکنی می‌پرداخت. تمام سعی او این بود که آنها را مدتی بهم مشغول کند تا «وثوق الدوله» (رییس الوزراء) نیروی کافی جهت سرکوبی جنگلیها تهیه و به منطقه گیلان بفرستد.

رضا افشار که در رهبری جنبش گیلان نفوذ کرده و رسماً عضو «کمیته» بود و مالیه نهضت را در اختیار داشت در بحبوحه گرفتاریهای جنگل و شکست قوای «میرزا کوچک خان»، مبلغ هشتصد و چهل هزار ریال وجه نقد صندوق جنگل را که می‌بایست به مصرف هزینه های جنگی برسد ربوده و به تهران فرار می‌کند. او در تهران با این پول حلال! به کسب و تجارت پرداخته، از جمله معامله پرسود یک قطعه زمین وسیع از سه راه شاه تهران را انجام می‌دهد؛ و نیز به کار صادرات فرش و قالیچه به آمریکا می‌پردازد. افشار با «سرپرسی کاکس» عاقد قرارداد ۱۹۱۹، طرح دوستی ریخته و با خدمت در دستگاه انگلیسیها به ثروت بیشتری دست می‌یابد. سپس به آمریکا می‌رود و تحت جاذبه ترقیات آن قاره قرار می‌گیرد! او پس از بازگشت به ایران، کار سیاسی خود را در کنار هیأت مشاوران آمریکایی شروع می‌کند و از رایزنان نزدیک «دکتر میلیسپو» می‌شود.

میرزا رضا افشار در دور پنجم مجلس شورای ملی (۱۳۰۳ خ) برای اولین بار به عنوان وکیل مردم ارومیه وارد مجلس می‌شود. مجلس پنجم شورای ملی یکی از ادوار بسیار مهم و حساس بوده که حوادث و اتفاقات خاصی در ایندوره بوقوع پیوسته. می‌توان گفت که در طی این مجلس کلیه امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران دگرگون شده است. از مهمترین حوادثی که در این دوره تقنینیه اتفاق افتاده تصویب ماده واحده انقراض سلطنت قاجاریه و سپردن حکومت موقتی به «رضاخان» است، که رضا افشار عضو فراکسیون ملیون و یکی از امضا کنندگان این ماده واحده است؛ (۹ آبان ۱۳۰۴).

پس از انقراض سلطنت قاجاریه، مجلس مؤسسان تشکیل می‌شود (۱۵ آذر ۱۳۰۴)، و رضا افشار به نمایندگی از مردم ارومیه در شعبه اول این مجلس به فعالیت می‌پردازد.

افشار از آن پس در جرگه هواخواهان دو آتش «رضاخان» در آمده و در دوره های پنجم، ششم، هفتم و بعدها در دوره هجدهم به مجلس شورای ملی راه می‌یابد.

او در هنگام تصدی «نصرت الدوله» در وزارت مالیه (۶-۱۳۰۵ خ)، با او درگیر می‌شود. و سپس در سال ۱۳۰۷ به حکمرانی گیلان منصوب می‌شود.

وی در گیلان با آن سوابق زشت به تلافی نارضایی‌های مردم از این سوءانتصاب و مستور داشتن عدم صلاحیت خویش در برابر افکار عمومی، جمعی از بازماندگان نهضت جنگل را که در شهرداری رشت خدمت می‌کردند و وظایفشان را در نهایت درستی و علاقمندی انجام می‌دادند از خدمت اخراج نمود. به این هم بسنده نکرد، عده دیگری را بقصد انتقام جویی متهم ساخت و سرکارشان را به دیوان جزایی عمال دولت کشاند.

اوبه وضع صادرات و واردات بازرگانی گیلان تشکیلات دلخواه خود را داد و در برابر سیاست بازرگانی انحصاری دولت شوروی به جبهه‌گیری پرداخت که این اقدام موجب ناخشنودی همسایه شمالی شد.

رضا افشار در سال ۱۳۱۰ حکمران کرمان و در ۱۳۱۱ مسئول راهسازی کشور می‌شود. در اواخر سال ۱۳۱۱ به جهت عدم کوشش در راهسازی جاده چالوس از کار برکنار و پس از مدتی استاندار اصفهان می‌شود و در همین سمت است که گفته می‌شود رضا شاه را از خطری رهانده (۵۵). در سال ۱۳۱۴ به سبب سوءظن و احتمالاً شرکت در توطئه بختیاری‌ها علیه دولت مرکزی، تحت نظر نظمیۀ قرار می‌گیرد. اندکی بعد بازداشت و در سال ۱۳۱۵ به اتهام سوءاستفاده مالی از خدمات دولتی برکنار می‌شود.

م: ۱- فخرانی، ابراهیم. سردار جنگل. انجمن کتب و نشر سیدی

۲- مجله آینده، سال سیزدهم، شماره ۱۲-۸. صاحب امتیاز ایرج افشار.

۳- شجعی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری.

۴- سالنامه دنیا، سال بیست و هفتم. صاحب امتیاز عبدالکریم طباطبائی.

اقبال آذر، ابوالحسن [اقبال السلطنه]

ابوالحسن اقبال آذر در سال ۱۲۹۲ قمری در قریه «مالوند قزوین» تولد یافت. تا مدت‌ها با عنوان «ابوالحسن خان قزوینی» شهرت داشت. در طول عمر خود، بارها به «تهران» آمد و سه بار قصد اقامت در آنرا داشت. بار اول با «محمد علی میرزای قاجار» آمد و در زمان سلطنت وی در دربار بود. «محمد علیشاه» بقدری نسبت به او علاقه داشت که وقت پناهندگی در سفارت روس نیز وی را با خود برده بود. ولی اقبال چون به خروج از ایران راضی نبود، بواسطه «ثقة الاسلام» و «ستارخان» از «محمد علیشاه» می‌خواهد که از بردن

وی خوداری کند و او نیز قبول می‌کند. خود وی چنین گفته است: «اولین مکتب من در موسیقی دامن طبیعت بود که در باغات قزوین می‌گشتم و از مرغان خوش الحان تقلید می‌کردم ولی بعد از مرگ پدرم که از مجتهدین پارسا و دارای رساله عملیه بود بی‌چیزی و نداری و ادارم کرد در پای منبرها نوحه بخوانم و سپس وارد جرگه شبیه خوانان قزوین شدم با آنها به تبریز رفتم، در تبریز صدایم مورد توجه و پسند محمد علی میرزای ولیعهد واقع شد، امر کرد در دربار او بمانم و خانواده‌ام را به تبریز بردم. بعد از رفتن محمد علی‌شاه از ایران به دربار محمد حسن میرزا دعوت شدم، در این ضمن به نایب‌الحکومگی خلخال رفتم و از مرحوم احمد شاه لقب «اقبال السلطان» گرفتم. پس از ماجرای سوم حوت ۱۲۹۹ و دگرگونه شدن اوضاع کشور با رتبه ۴ وارد خدمت دولت شدم و در شهرداری انجام وظیفه می‌کردم و تا کفالت شهرداری تبریز نیز رسیده و بازنشسته شدم.»

در قدرت و نهیب صدای او چنین گفته شده که در برخی از خانه‌ها، هنگام خواندن او، لاله مردنگی‌ها را جمع‌آوری می‌کردند و پنجره‌ها را باز می‌گذاشتند تا موج صدا آسیب نرسانده و شیشه‌ها را نشکند. او در انجام عقاید مذهبی نیز پابرجا بود. چنانکه از اول جوانی نذر کرده بود تا سه شب احیا را بروی بام خانه خود مناجات گوید و تا پایان حیاتش این کار را انجام داد. در آن سه شب بسیاری از مردم از گوشه و کنار خود را به نزدیک خانه او می‌رساندند، چه در تابستان و چه در زمستان.

اقبال آذر گرچه در دامن استبداد پرورش یافته بود، ولی در دلش میل به آزادی و آزادی‌خواهی وجود داشت و تا آخر عمر این ویژگی را حفظ نمود. بگونه‌ای که در مقابل «صمد خان شجاع‌الدوله مراغه‌ای» فرمانروای مطلق‌العنان آذربایجان، به آسانی حاضر نشده بود بخواند. از صفاتش این بود که در برابر ضعیفان مضایقه نمی‌کرد ولی برای قدرتمندان نمی‌خواند. از موسیقی اصیل ایرانی اطلاع کامل داشت و صدایش بسیار قوی بود. صفحه‌های زیادی پر کرده است از جمله افشاری است با ساز «شهنازی». وقت خواندن قیافه مطلوبی به خود می‌گرفت و دهانش را باز نمی‌کرد و فقط هنگام اوج گرفتن صدایش، تیسمی در لبهایش ظاهر می‌شد. هرگز هنرش را به پول نفروخت. ولی برای جمع‌آوری اعانه جهت امور خیریه چون زلزله سلماس، تأسیس مدرسه زرتشتیان و غیره می‌خواند و درآمد حاصله را در اختیار مؤسسات خیریه می‌گذاشت.

در سال ۱۳۳۸ خورشیدی بدستور تلگرافی ریاست اداره رادیو ایران به «تهران» آمد،

تا تعلیماتی در زمینه موسیقی اصیل ایرانی به نوآموزان دهد. هفت ماه در «تهران» بود و سپس به «تبریز» بازگشت. و قرار شد علاوه بر حقوق بازنشستگی، مقرری مخصوصی برایش در نظر گرفته شود و از وجود او در رادیو تبریز استفاده کنند. اقبال آذر پس از ۱۰۰ سال زندگی درگذشت.

م: ۱- مجله یغما، سال بیست و چهارم، شماره پنجم. صاحب امتیاز حبیب یغمایی.

اقبال آشتیانی، عباس



مرکز تحقیقات کتب و اسناد

عباس اقبال آشتیانی فرزند محمد علی در سال ۱۲۷۷ خورشیدی در آشتیان بدنیا آمد. پس از آموختن دروس ابتدایی در سال ۱۳۲۸ قمری به تهران آمد و ابتدا به مدرسه «شرکت گلستان» و سپس به مدرسه «دارالفنون» وارد شد. پس از فراغت از تحصیل، در کتابخانه عمومی معارف بکار اشتغال یافت و در همان اوقات در مدرسه دارالفنون، زبان فارسی تدریس می‌کرد. تدریس ادبیات و جغرافیا در مدارس «نظام» و علوم سیاسی در «دارالمعلمین عالی» نیز سالها با او بود.

اقبال آشتیانی در سال ۱۳۰۴ خورشیدی از طرف وزارت جنگ با سمت منشی‌گری به همراه هیأت نظامی ایران به پاریس رفت و توفیق یافت که از دانشگاه «سوربن» لیسانس در ادبیات را دریافت دارد. چون به ایران بازگشت، دانشگاه تأسیس شده بود و او به سمت استادی در دانشکده ادبیات انتخاب گردید. اقبال در «فرهنگستان ایران» از اعضای پیوسته و

دایمی بود. از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۸ او مجله «یادگار» را در تهران منتشر می‌کرد. در اواخر عمر مدتی راین فرهنگ‌ی ایران در ترکیه و ایتالیا بود. سرانجام در سال ۱۳۳۴ خورشیدی در سن ۵۷ سالگی، در حالیکه راین فرهنگ‌ی ایران در رُم بود درگذشت. او استاد مسلم در ادبیات و تاریخ ایران بود، فقیر و تنگدست مُرد و نام نیکش برای ابد در تاریخ ایران زنده ماند. تعدادی از تألیفات او عبارتند از:

- ۱- تاریخ اکتشافات جغرافیایی و تاریخ علم جغرافیا.
- ۲- تاریخ ایران، از صدر اسلام تا استیلای مغول.
- ۳- تاریخ ایران، از استیلای مغول تا انقراض قاجاریه.
- ۴- تاریخ ایران، از بدو خروج چنگیز تا ظهور امیر تیمور.
- ۵- تاریخ ایران، سال چهارم دبیرستان‌ها.
- ۶- تاریخ تمدن جدید.
- ۷- تاریخ عمومی ایران.
- ۸- تاریخ مختصر ایران. (ترجمه).
- ۹- تاریخ مختصر جنگ‌های بین‌المللی اول و دوم.
- ۱۰- تاریخ عالم در قرون معاصر.
- ۱۱- تاریخ مختصر عالم.
- ۱۲- تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت.
- ۱۳- تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا انقراض قاجاریه.
- ۱۴- جغرافیای آسیا، افریقا، اقیانوسیه.
- ۱۵- جغرافیای اقتصادی و تجارتمی ایران و انگلیس و فرانسه و آلمان (برای چهارم دبیرستان).
- ۱۶- جغرافیای ایران در خارجه.
- ۱۷- جغرافیای عمومی.
- ۱۸- خاندان نوبختی.
- ۱۹- خدمات ایرانیان به تمدن عالم.
- ۲۰- دوره تاریخ عمومی (برای دوم متوسطه).
- ۲۱- دوره تاریخ عمومی جلد اول.
- ۲۲- دوره تاریخ عمومی جلد دوم.

- ۲۳- دوره جغرافیای عمومی و جغرافیای امریکا و استرالیا (اول دبیرستان).
- ۲۴- دوره جغرافیای مقدمات و جغرافیای قطبی امریکا.
- ۲۵- روس ها و انگلیس ها در آسیای مرکزی. (ترجمه).
- ۲۶- سه سال در دربار ایران. (ترجمه)
- ۲۷- سیرة الفلکيه.
- ۲۸- شرح حال عبدالله مقفع.
- ۲۹- طبقات سلاطین اسلام.
- ۳۰- قابوس و شمگیر زیاری.
- ۳۱- کلیات تاریخ تمدن جدید.
- ۳۲- کلیات جغرافیای اقتصادی و تجارتي ایران و انگلیس و فرانسه و آلمان (دوم دبیرستان ها)
- ۳۳- کلیات علم جغرافیا.
- ۳۴- مأموریت ژنرال گاردان در ایران (ترجمه).
- ۳۵- مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس.
- ۳۶- ناپلئون و اسلام (ترجمه).
- ۳۷- وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی.
- ۳۸- یادداشت های ژنرال تره زل (ترجمه).
- م: ۱- مثنای خانبابا. فهرست کتب چاپی فارسی و عربی.
- ۲- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۵/
- ۳- چهره مطبوعات معاصر.

اقبالی، احمد

احمد اقبالی در حدود سال ۱۲۹۵ خورشیدی در زنجان متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در دبیرستان «سعدیه» گذرانده و گواهینامه پایان دوره متوسطه را از دبیرستان «زنجان» دریافت می‌دارد. (۱۳۱۳ خ).

داوطلب خدمت در ارتش گردیده و به آموزشگاه ستوانی ژاندارمری وارد می‌شود. پس

از گذراندن دوره ۳ ساله آموزشگاه، به درجه ستوان سومی نائل آمد (۱۳۱۶/۷/۱ طبق فرمان ارتشی شماره ۲۶۵۱) و در ژاندارمری شروع به کار نمود. او کفالت فرماندهی دسته ۲ گروهان ۱ گردان مستقل شماره ۱۸ ژاندارمری «ارومیه» را عهده دار می‌شود. درجه ستوان دومی خود را نیز در اول فروردین سال ۱۳۱۹ دریافت نمود (طبق فرمان ارتشی شماره ۳۰۲۳).
 احمد اقبالی از گردان اولیه خود منتقل و فرمانده دسته دوم گروهان یک هنگ ۴ ژاندارمری لشکر ۴ شمال غرب می‌شود. در وقایع شهریور ۱۳۲۰ فرمانده دسته ژاندارمری «قطور» در لشکر ۴ بود که دچار تهاجم ارتش سرخ گردید و در روز پنجم شهریور ۱۳۲۰ بطور ناگهانی بر اثر اصابت یک رگبار مسلسل نیروی متجاوز سرخ در خاک و خون غلطید.

۱- خلیلی عراقی، محمد رضا. تاریخ شهدای ایران، وقایع شهریور.

اکبر، فتح الله [سردار منصور. سپه‌دار رشتی. سپه‌دار اعظم]



فتح الله اکبر [سردار منصور، سپهدار اعظم] فرزند حاج میرزا محمد علی خان گیلانی در سال ۱۲۳۴ خورشیدی در گیلان زاده شد. او سواد و معلومات قابل ذکری نداشت (۵۶) و در اوان نوجوانی با اینکه برادرزاده «اکبر خان بیگلربیگی رشتی» اول شخص متسول گیلان و اجاره دار گمرکات چندین ایالت بود در فقر و تنگدستی زندگی می کرد.

هنگامیکه عمویش «اکبر خان بیگلربیگی» مرد و از او تنها دو دختر باقی ماند، فتح الله خان که نامزد دختر عمویش بود ترجیح داد بجای دختر عمو، با زن عموی بیوه اش ازدواج کند و با این سیاست صاحب ثروت و مکننت عمویش شد، با توجه به اینکه پس از چندی دختر عمویش نیز مُرد.

فتح الله خان اکبر پس از عمویش، بیگلربیگی رشت شد و گمرک انزلی را که در دست بلژیکی ها بود در اختیار گرفت. او از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰ قمری با درجه امیرتومانی مدیر گمرکات خراسان، گیلان و مازندران بود که پس از چندی تمام آنها را از دولت اجاره کرد و در اندک مدتی دارای ثروت و نفوذ فوق العاده شد و به لقبهای «سالار افخم» و «سالار اعظم» ملقب گردید.

در سال ۱۳۲۱ قمری به جهت پذیرایی از هیأت «دونس گارتر» انگلیسی نشان «K. C. M. G» گرفت.

او در جنگ «محمد علیشاه» با مشروطه خواهان به آزادیخواهان پیوست و پس از اینکه در باغشاه دستگیر شد ابتدا به فیروزکوه و سپس به سوادکوه تبعید شد و در آنجا چندین ماه تحت مراقبت بسر می برد.

پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان، در اولین کابینه بدون رییس الوزراء (۲۶ تیر ۱۲۸۸) وی به وزارت پست و تلگراف رسید و در کابینه اول «سپهدار اعظم» (۹ مهر ۱۲۸۸) نیز این سمت را حفظ کرد. در ۳۰ اردیبهشت ۱۲۸۹ از طرف «سپهدار اعظم» (رییس الوزرا) به وزارت عدلیه منصوب و در کابینه «فرمانفرما» (۳ دی ۱۲۹۴) مجدداً مقام وزارت پست و تلگراف در اختیار او قرار گرفت.

در سال ۱۲۹۴ خورشیدی «سپهدار اعظم» (محمد ولی خان تنکابنی) تغییر لقب داده و به «سپهسالار اعظم» ملقب گردید و فتح الله خان اکبر، سردار منصور لقب وی را برای خود گرفت و از این پس «سپهدار اعظم» خوانده شد.

«فتح الله خان اکبر» در کابینه اول «وثوق الدوله» (۷ شهریور ۱۲۹۵) وزیر داخله

شد. او در این سمت به خصوصیت با جنبش جنگل پرداخت و به نفع بیگانگان بر علیه هموطنان خود دست به اقداماتی زد. (۵۷)

در کابینه دوم «وثوق الدوله» (۱۵ مرداد ۱۲۹۷) نیز که به خاطر عقد قرارداد ننگین ۱۹۱۹ «وثوق الدوله» [که طی آن ایران تحت الحمایه انگلیس محسوب می شد] «کابینه قرارداد» خوانده می شد، فتح الله خان رشتی سمت وزارت جنگ داشت.

در سال ۱۲۹۹ خورشیدی انگلستان به این نتیجه رسیده بود که با روی کار آوردن یک دولت واسطه و محلل در ایران، زمینه را برای یک کودتای تمام عیار انگلیسی آماده سازد. این کودتا چندین هدف استراتژیک برای انگلستان داشت. اول اینکه کار نافرجام قرارداد ۱۹۱۹ به شکل دیگری به انجام رسد. دوم اینکه یک دولت مرکزی مقتدر در ایران روی کار بیاید تا با قلع و قمع سیستم شبکه ملوک الطوائفی طرف انگلستان را دولت واحد و مقتدری قرار دهد. سوم اینکه با کوبیدن مجلس و سران آزادی، دولتی مطیع در جهت اجرای اوامر بعدی داشته باشد، و بالاخره اینکه دولت دست نشانده ایران هرچه سریعتر بقول «حاج مخبرالسلطنه»، «تمدن بلواری» غرب را با زور و خشونت به خورد ملت بدهد.

در این رابطه «نرمان» سفیر انگلیس در ایران طی تماس هایی با فتح الله اکبر این مأموریت را به وی محول می کند (۵۸). با پیشنهاد «نرمان» و موافقت «احمد شاه قاجار» فتح الله اکبر، سپهدار اعظم در تاریخ پنجم آبان ۱۲۹۹ اولین کابینه اش را تشکیل می دهد (۵۹). سپهدار اعظم گوش به فرمان سفارت انگلیس داشت و مردی بی تدبیر بود. حتی وزرای کابینه اش را با صلاح دید سفارت انتخاب و معرفی می کرد. با توجه به حمایت انگلستان از دولت سپهدار اعظم سرانجام دولت او دوام نیاورد و در دی ماه ۱۲۹۹ مستعفی شد.

پس از استعفای فتح الله اکبر، ایران تقریباً یک ماه بدون دولت بود؛ صدارت را به «مستوفی الممالک» پیشنهاد کردند، نپذیرفت. روز ۲۹ دی ۱۲۹۹ «احمد شاه»، «مشیر الدوله» را به دربار احضار کرد و تشکیل کابینه را به او تکلیف نمود، ولی او هم زیر بار نرفت. در آخر با صلاح دید سفارتخانه مجدداً فتح الله اکبر زمام امور را بدست گرفت (۲۸ بهمن ۱۲۹۹)، تا کار نیمه تمام پایان برسد (۶۰).

روز اول اسفند ۱۲۹۹ خبر رسید که «رضا خان میر پنج» با عده ای قزاق بسمت تهران در حال حرکتند. اجرای نقشه کودتا کورکورانه یا متعمداً به دست سپهدار اعظم عملی

می‌شد. او می‌خواست برای قزاق‌های گرسنه قزوین مبلغ یک میلیون ریال پول بفرستد. «سید ضیاء الدین طباطبایی» (یکی از عوامل مهم کودتا) اصرار کرد که این وجه را توسط «ماژور مسعود خان» (یکی دیگر از عوامل کودتا) بفرستد که در ضمن نظارت آنرا هم عهده‌دار باشد و به اصرار، نامه‌ای هم از سپهدار به عنوان ریاست قزاق‌های قزوین می‌گیرد که او امر شفاهی «ماژور مسعود خان» را اطاعت کنند.

سرانجام نیروهای کودتا بفرماندهی «رضا خان میر پنج» در روز سوم اسفند ۱۲۹۹ وارد تهران شدند و پس از اشغال مؤسسات دولتی، در «قصر» مستقر شدند. دولت محلل سپهدار اعظم سقوط کرد و خود او در سفارت انگلستان بست نشست. و بدینسان پرونده رییس الوزرای ساده مردی که حتی در بهترین شرایط هم به دشواری از عهده اداره امور ساده بر می‌آمد بسته شد.

فتح‌الله اکبر پس از کودتا به جهت جانبداری سفارت انگلیس، از هرگونه گزند سیاسی در امان ماند، دوبار به اروپا سفر کرد و مورد احترام «آقا خان محلاتی» رهبر فرقه اسماعیلیه قرار گرفت.

سپهدار اعظم دوبار نیز به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد، یکبار در دور سوم از گرگان و بار دیگر در دور پنجم از رشت.

بالاخره فتح‌الله خان اکبر سپهدار اعظم در نوروز سال ۱۳۱۷ خورشیدی در تهران درگذشت و در گورستان «ابن بابویه» بخاک سپرده شد.

م: ۱ - فخرائی، ابراهیم. سردار جنگل.

۲ - باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تلاش آزادی.

۳ - فرخ، سید مهدی. خاطرات سیاسی فرخ.

۴ - ملک الشعراء بهار، محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱/۱.

۵ - مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱/۱.

۶ - بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۳/۱.

الف، محمد باقر [شیخ]

محمد باقر الفت فرزند شیخ محمد تقی نجفی مشهور به آقا نجفی، در سال ۱۳۰۱

قمری در اصفهان چشم به جهان گشود.

وی تحصیلات مقدماتی را در اصفهان پایان رسانده و پس از آن به نجف رفته و در حوزه درس آخوند «ملا محمد کاظم خراسانی» و «شیخ الشریعه اصفهانی» و «آقا شیخ باقر اصفهانی» و «آقا ضیاء عراقی» به فراگیری علوم مذهبی پرداخته است. و اجازه روایت از امامان شیعه را از «حاج میرزا خلیل» و «آقا سید حسن صدر» اخذ نموده.

بهنگام اوجگیری جنبش مشروطیت در ایران، از آنجاییکه وی از شاگردان و طلبه های «آخوند خراسانی» مرجع مشروطه طلب شیعی مذهب بوده، به تفکر مشروطه خواهی گرایش یافته و در صف آزادیخواهان قرار می گیرد.

در باره او گفته اند که به «فراماسونری» وابستگی داشته و بهمین خاطر از اینکه عمویش «حاج آقا نورالله اصفهانی» (روحانی آزاده و ضد استعمار) مخالف انگلیس و روس (متفقین) بوده و با آلمان و عثمانی (متحدین) موافقت داشته با نظر بدبینی نگریسته و روش او را نمی پسندیده است. ولی با اینحال از الفت یک نسب نامه خطی بجا مانده که در آن شرح مبارزات «شیخ نورالله» عمویش را مفصلاً نگاشته است.

محمد باقر الفت در سال ۱۳۰۷ خورشیدی از طرف مردم اصفهان به نمایندگی دوره هفتم مجلس شورای ملی برگزیده می شود. وی همچنین در زمینه های دینی و ادبی تألیفاتی از خود بجای گذاشته.

شیخ محمد باقر الفت در ۱۴ مرداد ماه سال ۱۳۴۳ خورشیدی درگذشته است.

غزلی از محمد باقر الفت:

این صبح و شام ها که بدور زمان گذشت
 بر من نه آن گذشت که بردیگران گذشت
 بازیچه حیات ز گهواره تا به گور
 بر من بس جز خدای نداند چه سان گذشت
 مستی از این پیاله بسز دردسرنداشت
 خوش وقت آنحریف که هشیار از آن گذشت
 دردا که آخرم سفر هولناک عمر
 یکباره بی نصیب در این خاکدان گذشت
 لب تر نکردم از مسی جان پرور نشاط
 تا دور جام و گردش رطسل گسران گذشت

بر من گذشت آنچه ز طوفان برق و باد
 بر مرغ پرشکسته بی آشیان گذشت
 آن طایرم که سبزه و گل زین چمن ندید
 هم در خزان بزاد و هم اندر خزان گذشت
 هفتاد سال در طلب رنج بی حساب
 سودی نداشت بر من و یکسر زبان گذشت
 بخت بدم براه سداد و صلاح خویش
 در خواب ماند تا که از او کاروان گذشت
 تنها نبود غربت من دوری از وطن
 بس ماه و سالهای که در خانمان گذشت
 این کشتی شکسته ز دریای حادثات
 منت خدای راست که بی بادبان گذشت
 «الف» بصبر کوش که شکر و شکایت
 بی حاصل است گرچه ز دل بر زبان گذشت

م: ۱ - مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج/ ۴.

۲ - مجله وحید. اردیبهشت ۱۳۴۸. صاحب امتیاز سیف الله وحید نیا.

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علمی

امامت، سید فخرالدین [آیت الله]

حاج سید فخرالدین امامت فرزند سید محمد مهدی امامت حسینی کاشانی در حدود
 سال ۱۲۹۲ قمری در کاشان متولد شد. وی پس از خواندن مقدمات و ادبیات، متون فقه و
 اصول را از دو عموی روحانیش «آیت الله آقا سید محمد حسین امام» و «آیت الله آقا
 سید محمد حسن امام» فرا گرفت. وی همچنین از حوزه های درس «آیت الله حاج ملا محمد
 حسین نطنزی»، «میرزا محمد حسین نراقی»، «آیت الله حاج میرزا فخرالدین نراقی»،
 «حاج میرزا ابوالقاسم نراقی» و «آخوند ملا حبیب الله کاشانی» استفاده کرد و در اوائل
 تأسیس حوزه علمیه به قم رفت و از درس «آیت الله شیخ عبدالکریم حائری» بهره مند شد. وی
 پس از مدتی به کاشان مراجعت کرد و به تدریس و تألیف و وعظ و اقامه جماعت در مدرسه
 «سلطانیه» اشتغال ورزید تا در سال ۱۳۹۲ قمری که بدرود حیات گفت و در جنب میدان و

فلکه بزرگ کاشان (کمال الملک) در متبره شخصی مدفون گردید.

آثار و تألیفات بجا مانده از وی عبارت است از:

- ۱- هدایة العوام فی مهمات الاحکام (رساله عملیه). [چاپ شده]
 - ۲- راه نجات او تنبیهاً الغافلین (فارسی). [چاپ شده]
 - ۳- راه خدانشناسی فی اصول العقاید (فارسی). [چاپ شده].
 - ۴- وسیلة النجاة فی فضائل السادات (فارسی). [چاپ شده].
 - ۵- ثواب الزیارات (فارسی). [چاپ شده].
 - ۶- رساله فی احکام الارث [فارسی].
 - ۷- رساله فی حکم الجلود واللحوم مشتهین [عربی].
 - ۸- رساله فی منجزات المریض [عربی].
 - ۹- رساله در حکم آب قلیل متنجس. [فارسی].
 - ۱۰- رساله فی عقد الفضولی [عربی].
 - ۱۱- شرح بر منظومه استادش در اصول موسوم به «منیة الاصول».
 - ۱۲- مرآت الحقیقه در حالات صوفیه [فارسی].
 - ۱۳- کشکول در مواعظ در چند جلد [فارسی].
 - ۱۴- حاشیه بر شرایع.
 - ۱۵- حاشیه بر مکاسب.
 - ۱۶- رساله در مصرف سهم الامام.
- م: ۱- رازی، محمدشریف. گنجینه دانشمندان، ج/۶.

امام جمعه تهران، سید محمد [امامزاده]

حاج سند محمد امام جمعه تهران فرزند زین العابدین امام جمعه در سال ۱۲۹۳ قمری بدنیا آمد، اصلاً اصفهانی و ساکن تهران بود. او نوه دختری «دوستعلی خان معیر الممالک» بود. نامبرده تحصیلات خود را در نجف تمام کرد و از شاگردان آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و از علمای مشروطه خواه بوده است.

او در نجف فعالیت های مشروطه خواهی داشت و پس از آن در ۱۳۲۶ قمری که به تهران آمد به فعالیت های آزادیخواهانه خویش کماکان ادامه داد. پس از بتوپ بستن مجلس

شورای ملی، او در اعاده مشروطه سعی بلیغ نمود و با سایر مشروطه طلبان و تجار تهران برای ضدیت با محمد علیشاه و بازگشایی مجلس، در سفارت عثمانی متحصن شد. پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان (۱۲۸۸ خ) عضو هیأت مدیره انقلاب شد و بجای برادرش «حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه» که از مستبدین و تا آن زمان امام جمعه بود، از طرف دولت جدید، «امام جمعه» شد.



از راست به چپ سید محمد امام جمعه - سید جعفر صدرالعلماء

در سال ۱۲۹۶، او به همراه «مدرس» و «حاج آقا جمال» و جمع دیگری از روحانیون، مدیران جراید و بازاریها در «حضرت عبدالعظیم» متحصن شده و از احمد شاه تقاضای عزل «صمصام السلطنه بختیاری» رئیس الوزراء را نموده و بجای او حکومت «وثوق الدوله» را استدعا کردند. عاقبت چون تحصن بطول انجامید، شاه کالسکه عقب علماء فرستاد و آنها به شهر مراجعت کردند و تحصن خاتمه یافت. در اثر این اقدام «صمصام السلطنه» معزول شد و «وثوق الدوله» زمام امور را بدست گرفت (از مرداد ۱۲۹۷ تا دی ۱۲۹۹) و این کابینه همان بود که قرارداد ننگین ۱۹۱۹ را با دولت انگلستان منعقد نمود و به کابینه «قرارداد» مشهور شد.

در ذی‌قعدة ۱۳۴۴ که شایعه هدم بقاع متبرکه در عتبات عالیات، در ایران شایع شد، امام جمعه تهران یکی از رهبران مخالف انگلیس و دولت عراق بود، او طی نطقی در منزل خود برای جماعتی که به منظور محکوم کردن هدم بقاع متبرکه اجتماع کرده بودند، از دولت و مردم خواست که با این قضیه جدی برخورد کنند (۶۱).

در واقعه تحصن «حاج آقا نورالله» و سایر روحانیون در «قم» بمنظور اعتراض به «نظام اجباری»، حاج سید محمد امام جمعه نقش واسطه صلح بین دولت و «حاج آقا نورالله» را داشت. او به‌سراه «مخبر السلطنه» رئیس الوزراء و «تیمورتاش» وزیر دربار به «قم» رفت و ابتداء با «شریعتمدار» و سپس با سران روحانیون مخالف به گفتگو پرداخت و موفق شد موافقت‌نامه‌ای را به امضای طرفین برساند، که با مرگ نابهنگام «حاج آقا نورالله» هیأت متحصن از هم پاشیده شد و موافقت‌نامه مذکور نیز هرگز به حیطة عمل در نیامد.

امام جمعه تهران (حاجی سید محمد امامزاده) در سال ۱۳۲۶ خورشیدی در تهران درگذشت.

۱- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/۳.

۲- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تلاش آزادی.

۳- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج/۴.

۴- علوی، ابوالحسن. رجال عصر مشروطیت.

امام جمعه خوبی، حاج میرزا یحیی

حاج میرزا یحیی امام جمعه خوئی (۶۲) فرزند حاج میرزا اسدالله امام جمعه بسال ۱۲۳۹ خورشیدی در خوی متولد شده است.

او تحت نظارت و مراقبت دانش «حاج میرزا ابراهیم آقا دنبلی» تحصیلات خود را در خوی و تبریز و نجف به پایان رسانید.

امام جمعه خوئی در دوره اول مجلس شورای ملی در اثر نفوذ «حاج میرزا حسن آقا مجتهد» که به فضل و کفایت او عقیده داشت، از طرف علماء آذربایجان به نمایندگی انتخاب گردید و از علمای طراز اول شد که می‌بایست قوانین خلاف شرع را اگر تصویب شود رد نمایند. وی در مجلس وظایف خود را ایفا نمود. از تندروها جلوگیری کرده و از طرف

دیگر از مجلس در مقابل محمد علیشاه قاجار (مخلوع: ۱۲۸۸ خ) دفاع می نمود. هنگامی که مجلس شورای ملی به فرمان محمد علیشاه به توپ بسته شد (۱۲۸۷ خ)، قوای ملیون شکست خورده و «بهارستان» از طرف نیروهای استبداد اشغال شد، امام جمعه خوئی و سایر رهبران و زعمای مشروطه خواه به «پارک امین الدوله» پناه بردند. ولی «محسن خان امین الدوله» که با شاه نیز نسبت داشت، مستبدین را خبر کرد و پناهندگان را به آنان تحویل داد. امام جمعه خوئی از جمله کسانی بود که دستگیر شد ولی چون محافظه کار بود و قبلاً نیز با شاه رابطه داشت، با عذرخواهی مرخصش کردند.

پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان (۲۳/ تیر/ ۱۲۸۸)، او مجدداً به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد و در دور دوم و سوم مجلس شرکت جست. امام جمعه خوئی در دعوی احزاب «دموکرات» و «اعتدال» بیشتر به اعتدالیها تمایل داشت، او از دخالت در امور سیاسی باک نداشت و آن را مخالف ورع و تقوی نمی دانست، گویا اینک عده ای از مقدسین متعصب روی این اصل از او انتقاد می کردند، او همچنان بخدمت خلق و مداخله در امور سیاسی ادامه می داد و در عزل و نصب وزراء و زمامداران اظهار نظر می کرد.

هنگام عقد قرارداد ننگین ۱۹۱۹ «وثوق الدوله» با انگلیس، او یکی از انتقاد کنندگان قرارداد مذکور و خانه اش در اختیار مخالفین «وثوق الدوله» بود. بعد از انتشار مفاد قرارداد ۱۹۱۹، در جراید تحریکات شدیدی بر ضد «وثوق الدوله» شد و جمعی از دموکراتها و سایر آزادیخواهان که مرکزشان گاهی خانه امام جمعه خوئی و گاهی منزل «سید حسن مدرس» بود شب نامه ها و مقالات شدیدالحنی بر ضد دولت منتشر ساختند.

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به سرکردگی «رضا خان میر پنج» و «سید ضیاء الدین طباطبایی»، نیروهای کودتاچی برای دستگیری او در روز چهارم اسفند ماه به خانه اش می ریزند، ولی او موفق می شود بگریزد و در حرم «حضرت عبدالعظیم» بست بنشیند.

حاج میرزا یحیی سپس در سال ۱۳۰۴ خورشیدی به نمایندگی از طرف مردم «خوی» وارد مجلس مؤسسان می شود و پس از آن در جشن تاجگذاری رضا شاه جزو آن دسته از علماء بود که تاج را بر سر او نهادند. عده ای این عمل او را انتقاد کردند، ولی موافقین وی گفتند که امام جمعه و علماء چه می خواستند و چه نمی خواستند رضا شاه، شاه شده بود و تاج بر سر می گذاشت منتهی مراتب، حاج امام جمعه خواسته است متنی از طرف علماء به رضا شاه گذاشته و به وی بفماند که با دست علماء، تاج را بر سر نهاده است. البته در این مورد

«حاج مخبر السلطنه هدایت» می‌گوید: «رضا شاه تاج را به تقلید ناپلئون، از دست امام جمعه خوئی گرفتند و خود بر سر نهادند، عاقبت کارشان هم شبیه به عاقبت ناپلئون شد او را به سنت هلن بردند و ایشان را به موریس...»

در سال ۱۳۰۶ هنگامیکه «حاج آقا نورالله اصفهانی» به ضدیت با قانون نظام اجباری خدمت سربازی به «قم» مهاجرت کرد و روحانیون سایر شهرها نیز به تاسی از او به قم رفتند، شاه از امام جمعه خوئی دعوت کرد تا به او در خاموش کردن این شورش کمک نماید، ولی او نپذیرفت. در این مورد حاج مخبر السلطنه رئیس الوزراء وقت می‌گوید: «در غوغای قم دعوتی کردم که در منزل من با حضور تیمورتاش صحبتی بشود و در اصلاح غائله قم شرکتی داشته باشند، امام جمعه تهران و ظهیر الاسلام آمدند، تیمورتاش هم حاضر شد، امام جمعه خوئی و میرزا سید محمد بهبهانی نیامدند.»

او بطور کلی، با توجه به کهولت سن، از سیاست به تدریج کناره گرفت و تنها فعالیت سیاسی مشخص او در موقعیکه بیش از هفتاد سال داشت این بود که هنگامی که برای اجرای صیغه نکاح شمس و اشرف پهلوی به دربار رفت، از موقعیت استفاده کرده به ملکه مادر (همسر رضا شاه) گفت: «در این دربار شما را علاقمند به اسلام می‌بینم، اگر از نفوذ خود برای کمک به اسلام استفاده نماند، فردا در پیشگاه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مسئول خواهید بود. من به تکلیف شرعی خود عمل کردم و شما را به تکلیفتان آشنا ساختم.»

او به «مدرس» علاقه داشت و در مواضع سیاسی، «مدرس» محبوب او بود. در واقعه ترور «مدرس» او بود که پیکر مجروح «مدرس» را مراقبت می‌کرد و از نگهداشتن «مدرس» در بیمارستان «نظمیه» بدلیل سوءظن به دستگاه نظمی رضا شاه جلوگیری کرد.

در سال ۱۳۲۲ خورشیدی قانونی از تصویب مجلس گذشت که بر اساس آن مقرراتی برای تربیت واعظان روشن فکر و روحانیان متجدد و واقف به اوضاع عصر، وضع شده بود و در هیجدهم بهمن ماه همین سال، شورایی بنام «شورای علوم دینی» طی جلسه‌ای با حضور «سهیلی» نخست وزیر بهمین منظور تشکیل شد که امام جمعه خوئی نیز عضو این شورا بود. حاج امام جمعه خوئی سرانجام در دهم شهریور ماه ۱۳۲۴ دار فانی را وداع گفت و در نجف مدفون گردید.

بسم الله

بخدمت عالیجناب

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

تاریخ ۱۳۰۷

شماره ۹۱۲۷

مهر و امضاء

۹/۹/۲۵

این اسناد نشان دهنده گوشه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی امام جمعه خوبی است. او طی نامه‌ای به رئیس الوزراء از او می‌خواهد تا اجازه صدور غلات آذربایجان به خارج از کشور را صادر نماید. جواب رئیس الوزراء و گردش اداری نامه نیز چاپ شده است. ۷

۷ تیر ۱۳۰۸

شماره ۲۳

شماره ۱۷

شماره ۱۷

شماره ۱۷

۱

۱۷

۱

نوع مسوده
 موضوع مسوده
 ضمیمه
 مسئولینك نویسنده



تاریخ ارسال نویسنده: ماه ... تاریخ ثبت: ۱۳۰۸/۱/۱۷

در ازای خدمت و فتنه

از درگاه عالی که در رسیده است در عرضی از طرفی خدمت و فتنه و جانم جانم از طرف
 خدمت و فتنه است لهذا از درگاه عالی که در رسیده است در عرضی از طرفی خدمت و فتنه و جانم جانم
 صدور حکم و فتنه است در ازای خدمت و فتنه و جانم جانم

مركز تحقیقات و پژوهش های علمی
 خاطراتی در رسیده است در ازای خدمت و فتنه و جانم جانم
 در ازای خدمت و فتنه و جانم جانم

و فتنه می رسیده است در ازای خدمت و فتنه و جانم جانم
 و فتنه می رسیده است در ازای خدمت و فتنه و جانم جانم
 و فتنه می رسیده است در ازای خدمت و فتنه و جانم جانم

و فتنه می رسیده است در ازای خدمت و فتنه و جانم جانم
 و فتنه می رسیده است در ازای خدمت و فتنه و جانم جانم
 و فتنه می رسیده است در ازای خدمت و فتنه و جانم جانم

وزارت فرهنگ و معارف
 تهران ۱۳۰۸

۷ سوہ [A]

امریٹھ موم ۱۲/۱

نمبر۱ خصوصی

کارکن لکھا ۱
دوسرے ۱



ریاست وزراء

نوع مسودہ

موضوع مسودہ

ضمیمہ

مسئولینک نویس

پنجم

تاریخ تحریر ۱۲/۱/۱۳۰۱ تاریخ نیت ۱۳/۱/۱۳۰۱ تاریخ نیت ۱۳/۱/۱۳۰۱

آج بھی انام جسے نوٹ

مختصر طور پر دربار میں پیش کیا گیا اور اس کی اجازت ملنے کے بعد

اس کی اجازت سے اس کی اجازت سے اس کی اجازت سے اس کی اجازت سے

اس کی اجازت سے اس کی اجازت سے اس کی اجازت سے

اس کی اجازت سے اس کی اجازت سے اس کی اجازت سے

ریاست وزراء
۱۲/۱/۱۳۰۱

تاریخ ... ماه ... سنه ۱۳۰۹
نمبر ...



وزارت داخله

اداره ...
دائرة ...

مقام ریاست زندگینامه است

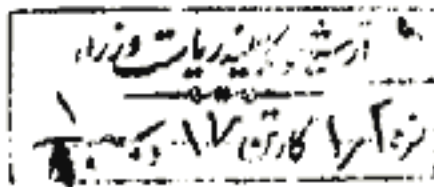
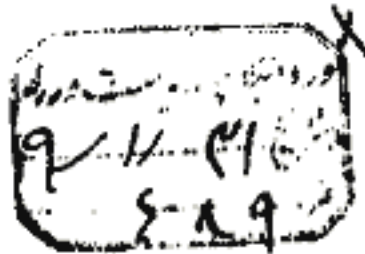
در جواب مرقوم مبارکه ...
این اوضاع خندی قبر حضرت ...
و خدمت مرقوم ...



مجلس ...



مرکز تحقیقات ...



مجلس ...
۹۱۱ ۳۶

- م: ۱ - مجتهدی، مهدی. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت.
 ۲ - بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/۴.
 ۳ - دولت آبادی، یحیی. حیات یحیی.
 ۴ - باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تلاش آزادی.
 ۵ - مخبر السلطنه هدایت، مهدیقلی. خاطرات و خطرات.

امامی، سید جواد [ظهر الاسلام]



مرکز تحقیقات کتب و اسناد

سید جواد ظهر الاسلام فرزند حاج سید زین العابدین ظهر الاسلام امام جمعه تهران در سال ۱۳۰۰ قمری تولد یافته است.
 مادرش شاهزاده خانم «ضیاء السلطنه» دختر سوم «ناصر الدینشاه قاجار» بود و خودش داماد «مظفر الدینشاه قاجار». او به سبب خویشاوندی با اهل دربار همیشه مورد توجه و احترام پادشاهان قاجار بوده است.
 سید جواد امامی پس از درگذشت پدر خویش در ذیقعده سال ۱۳۲۱ قمری به لقب ظهر الاسلام ملقب گردید. او در ابتدای جنبش مشروطه خواهی مردم ایران، راه مامشات و ملایمت نسبت به هر دودسته مستبد و مشروطه خواه را برگزید. روزی از طلاب مدرسه «ناصریه» می خواهد در سیاست دخالت نکنند و علیه دولت تظاهر نمایند؛ و روز دیگر به «سید محمد طباطبایی» که در قم متحصن اهت تلگراف پشتیبانی می فرستد.

پس از فوت «مظفر الدینشاه قاجار» و روی کار آمدن «محمد علیشاه»، و دشمنی شاه قاجار با مشروطه خواهان، او به صف «حاج شیخ فضل الله نوری» می پیوندد و ضمن حرام دانستن مشروطیت «نوری ملی» به صف مخالفین مشروطه پیوسته و خواهان «مشروطه مشروطه» می گردد.

پس از برکناری شاه قاجار و تاجگذاری ناصرالدین شاه قاجار در تهران، او از هرگونه گزند محفوظ می ماند، اما هنگامیکه در سال ۱۳۲۹ قمری «محمد علیشاه» مجدداً به هوای دستیابی به تخت و تاج خود کامگی همدان را «سجایع الدوله» و «سالار الدوله» برای سرنگونی دولت مشروطه بورش می آورند، دولت مقتدر «صمصام السلطنه بختیاری» تاجار می شود او و «مجد الدوله» و «امین الدوله» را دستگیر و زندانی کند.

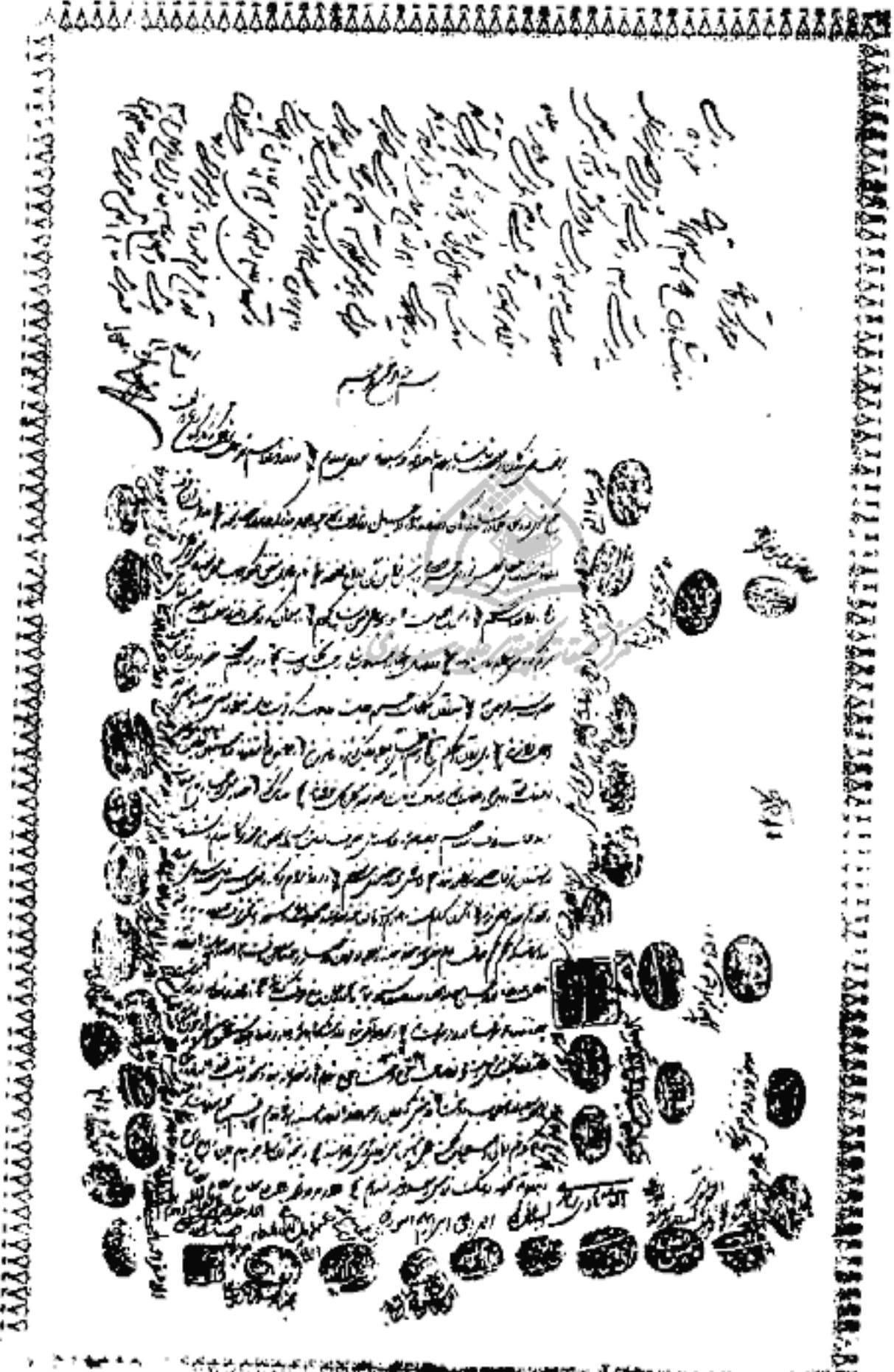
در دوم مهرماه ۱۳۰۰ خورشیدی او و عده ای دیگر (ضیاء السلطان - میرزا احمد خان برادر سالار فاتح و مشار الملک) به جرم ایجاد کمیته سری بمنظور سوء قصد نسبت به «سردار سپه» و «قوام السلطنه» بازداشت می شوند. فرماندار نظامی تهران بهنگام افشای این کمیته، در اعلامیه فرماندار نظامی ظهیر الاسلام را رئیس کمیته ترور معرفی می کند ولی او اندکی بعد در سلک هواداران «رضا شاه» در می آید و به مقامات و مناصب مختلف می رسد.

ظهیر الاسلام پنج بار در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۳۴ و ۱۳۴۲ قمری و مرداد ۱۳۳۰ و آذر ۱۳۴۲ خورشیدی نایب التولیه مدرسه عالی سپهسالار بوده و دوبار نیز در سالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۳۸ قمری نایب التولیه آستان قدس رضوی گردیده.

او در سال ۱۳۱۵ خورشیدی به نمایندگی دولت ایران برای افتتاح مسجد مسلمانان به پاریس رفته است و در همان سال بدستور شاه از لباس روحانیت خارج می شود. دوبار جهت مذاکره با ملک فاروق به مصر می رود و در سال ۱۳۱۸ خورشیدی وزیر مختار ایران در عربستان سعودی می گردد. در دولت قوام السلطنه بعد از شهریور ۱۳۲۰ به اتهام اختلاس بازداشت می شود و در دوره اول مجلس سنا، سناتور انتصابی می شود. از خدمات با ارزش او در هنگام نایب التولیه مدرسه سپهسالار، کاشی کاری ایوان بزرگ مسجد سپهسالار و همچنین تعمیر اساسی و استوار شیبستان مسجد است که تا آن وقت هیچ متولی در این دو خدمت بزرگ توفیقی نداشته است.

سید جواد امامی ظهیر الاسلام سرانجام در فروردین ۱۳۴۴ در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت و در مقبره «سرزا ابوالقاسم امام جمعه» جدش معروف به «سر قبر آقا» واقع

نامة شيخ فضل الله نوري و روحانيون مخالف مشروطه خطاب به محمدعلي شاه در باره حرام بودن تشكيل مجلس شوراي ملي. امضای سيد جواد ظهير الاسلام در پای اين ورقه مشاهده می شود. ۲



در جنوب شهر تهران بخاک سپرده شد.

- م: ۱ - قاسمی، ابوالفضل. الیگارشی، خاندان امام جمعه (امامی).
 ۲ - بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۱/۱.
 ۳ - ترکمان، محمد. شیخ شهید فضل الله نوری، ج ۱/۱.

امانت، رشید

رشید امانت فرزند «اردشیر» در سال ۱۲۸۹ خورشیدی در «یزد» متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در «یزد» گذرانید و پس از آن در سال ۱۳۰۸ خورشیدی به «تهران» آمد و وارد مدرسه صنعتی آلمانی گردید و ۲ سال در آنجا و ۳ ماه در کالج تحصیل نمود؛ ولی نتیجه‌ای نگرفت و به خدمت سربازی پرداخت. پس از پایان دوره سربازی به شغل آزاد مشغول گشت. رشید زبان انگلیسی را در مدت ۵ سال فرا گرفت، زبان آلمانی را در مدرسه صنعتی و فرانسه را نزد خود آموخت.



آثار بجا مانده از نامبرده عبارتند از:

- ۱ - از اسرار جنگ گذشته.
- ۲ - اسرار سیرک.
- ۳ - اسرار عشق.
- ۴ - پسر کاپیتان یا شوالیه شاه در ۳ جلد.
- ۵ - دو خواهر ماجراجو.
- ۶ - تریپوله یا مقلد دربار شاهی.
- ۷ - خودآموز انگلیسی به فارسی.
- ۸ - ژان دولارج.
- ۹ - سرگذشت‌های آرسن لوپن.
- ۱۰ - سفر افریقا.
- ۱۱ - عشق و نیرو.
- ۱۲ - قاتل عجیب.
- ۱۳ - قهرسن پول در ۳ جلد.
- ۱۴ - کمینگاه مرگ.

- ۱۵ - گرامر انگلیسی به فارسی.
 ۱۶ - گردن بند.
 ۱۷ - ماری رز.
 ۱۸ - ملکه ایزابو.
 ۱۹ - نامه نگاری انگلیسی به فارسی.

م: ۱ - مشار، خانبابا. مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۳.

امید، حسین

حسین امید در سال ۱۲۶۹ خورشیدی در تهران چشم به جهان گشوده، تحصیلات خود را در دبستان «دانش» و مدرسه «ادب» که هر دو از تأسیسات شادروان «حاج میرزا یحیی دولت آبادی» بوده پایان رسانده و از محضر اساتید علوم مختلفه نیز استفاده کرده است.

او از پیشقدمان تألیف کتب کلاسیک بود و تألیفات طبع و نشر شده او در زمینه تاریخ عمومی و جغرافی مورد استفاده دانش آموزان قرار گرفت.

به تاریخ با آنکه رشته تخصصی او بوده بی اعتنا است و می گوید: «پس از تعمق در تواریخ معاصر و قدیم و اندیشه بسیار به این نتیجه رسیده که چون تاریخ زاینده تمایلات ارباب قدرت و بمنظور ارضای حس خودخواهی آنان بدست خوش آیند گویان ساخته و پرداخته می شود ایمان محکمی به صحت آنها نمی توان داشت. حتی کتیبه های منقور در ابنیه باستانی هم چون بدون شک به اراده ارباب قدرت، بنا و حکاکی شده مشمول همین اندیشه است و بدین علل از تعقیب این رشته که سالیان دراز در آن صرف وقت نمودم؛ منصرف شدم و آنچه را هم که تهیه شده بود و به طبع نرسیده بود در لهیب آتش از بین بردم» و اضافه می کند که وجود استثنائات در هر امری قابل قبول است.

حسین امید بخدمت معارف و اوقاف درآمد و بیش از چهار سال، معلم و ناظم مدرسه زردشتیان و یکسال و نیم ناظم، معاون و معلم مدرسه «اسعدیه» زنجان بود و سپس با آغاز جنگ جهانی اول و ورود قوای اشغالگر انگلیس به ایران، او از بیم دستگیری توسط قوای متجاوز به تهران فرار کرد.

وی بیش از پنجاه سال ناظم و معلم مدرسه متوسطه «ادب» و قریب ۱۵ ماه رئیس معارف و اوقاف اصفهان شد. و پس از آن طی کشمکشهایی که در اصفهان با برخی از روحانیون داشت، در اوایل سلطنت «رضا خان» به تهران احضار شد، و سپس نزدیک سه سال ریاست معارف و اوقاف خوزستان را داشت.

حسین امید در نیمه دوم ۱۳۰۷ خورشیدی به وزارت دادگستری انتقال یافت. و با سمت باررس مخصوص وزارتی، باز پرس تهران، باز پرس دیوان کیفر کارکنان دولت، معاونت دادسرای دیوان کیفر، ریاست شعبه ۹ دادگاه استان مرکز بکر پرداخت. آخرین سمتش تا ۲۲ فروردین ماه ۱۳۲۸ که بتقاضای خود بازنشسته شد دادیاری دیوانعالی کشور بوده است.

او پس از بازنشستگی، بیش از دو سال و نیم، امور قضایی اداره املاک و مستغلات موقوفه بهنوی را اداره می نمود و از اواخر سال ۱۳۳۲ مدتی نیز در بنگاه خالصجات، به سمت مشاور قضایی و وکالت دعاوی، به خدمت پرداخت.

حسین امید سرانجام در سن شصت و چند سالگی در تهران درگذشت و در گورستان امامزاده فاسم شمیران بخاک سپرده شد.

مرکز تحقیقات کیفری و حقوقی

امیر احمدی، احمد اسفند



احمد آقا خان (امیر احمدی) در سال ۱۲۷۲ خورشیدی در خانه یک سرباز در اصفهان بدنیا آمد.

او تحصیلات نظامی خود را در مدرسه قزاقخانه به پایان رسانده و شغل نظامیگری را با درجه گروهبانی آغاز کرده و پس از آن چهارده مرحله نظام را پشت سر می گذارد.

در شب سوم اسفند ۱۲۹۹ در قهوه خانه شاه آباد، واقع در دو فرسخی فرودگاه مهرآباد تهران، چهار نظامی و یک روزنامه نگار در حال بررسی طرح کودتایی بودند که از طرف «ژنرال آبرون ساید» و صاحب منصبان انگلیسی حمایت می شد؛ این پنج تن عبارت بودند از: «رضا خان میر پنج»، «سید ضیاء الدین طباطبایی» و «ماژور مسعود خان (کیهان)»، «کنل کاظم خان (سیاح)» و «سرهنگ احمد آقا خان (امیر احمدی)».

پس از اشغال تهران توسط کودتاچیان (سوم اسفند ۱۲۹۹)، فرمان رییس الوزرای «سید ضیاء الدین طباطبایی» و سردار سپهی «رضا خان» به امضای «احمد شاه قاجار» رسید. «رضا خان» بدون فوت وقت «بریگاد مرکزی» را در قوای قزاق ادغام نموده و اردوی نیرومندی تحت فرمان «احمد آقا خان امیر احمدی» در قصر قاجار محل ییلاقی دیویزیون تشکیل داد.

امیر احمدی سپس با تأسیس لشکر غرب به فرماندهی آن لشکر می رسد و هنگامیکه وی در این سمت بوده، «رضا خان» که در آن زمان (۱۳۰۳ خ) رییس الوزراء، وزیر جنگ و وزیر داخله بوده، پس از شکست در غوغای «جمهوریت» و مخالفت اکثریت مجلس با وی، همچنین رسیدن تلگراف احمد شاه از اروپا مشعر بر عزل سردار سپه از رییس الوزرای در روز ۱۸ فروردین همان سال ظاهراً از کار کناره گیری نموده و بعنوان قهر عازم «رودهن» می شود.

پس از کناره گیری «رضا خان»، با نقشه از پیش تدوین شده ای سیل تلگرافهای تهدید آمیز از سوی فرماندهان نظامی بطرف مجلس سرازیر می شود که در آنها امرای لشکر و افسران قزاق صریحاً مجلس شورای ملی و امنیت کشور را تهدید کرده بودند. تلگراف امیر احمدی فرمانده لشکر غرب نمونه خوبی از این نوع تلگرافهاست (۱)، و همین تلگراف ضربت کاری و تعیین کننده را وارد آورده مجلس را وادار به تسلیم و عذرخواهی از «رضا خان» کرد.

سر لشکر امیر احمدی فرماندهی فوق العاده توانا و بی رحم بود و این ویژگیها او را قادر ساخت که شورش ها و راهزنی های مناطق غربی و جنوب غربی کشور را بطور مؤثر و

بیرحمانه‌ای سرکوب کند. چنانچه از آن پس وی به «جلاد لرستان» شهرت یافت. او کمی قبل از سلطنت «رضا خان» (۱۳۰۴ خ) به سمت رییس کل امنیه مملکتی (ژاندارمری) برگزیده شد و در سال ۱۳۰۸ او نخستین کسی بود که در ایران بدستور «رضا شاه» به درجه «سپهبدی» رسید.

در شهریور ۱۳۲۰ هنگامی که نیروهای متجاوز انگلستان و شوروی وارد خاک ایران شدند و «رضا شاه» از سلطنت استعفا کرد، پس از سقوط کابینه «علی منصور» و روی کار آمدن «محمد علی فروغی»، «رضا خان» در هنگام فرار، سپهبد امیر احمدی را بسمت فرمانده حکومت نظامی تهران منصوب می‌نماید (۸ شهریور ۱۳۲۰) وی در این سمت عهده‌دار جلوگیری از هرج و مرج و آشوب در پایتخت بوده است.

امیر احمدی در ۱۶ آذر ۱۳۲۰ برای اولین بار، در کابینه «فروغی» بعنوان وزیر کشور شرکت کرد و پس از آن نیز در کابینه «قوام السلطنه» (۱۸ مرداد ۱۳۲۱) به وزارت جنگ برگزیده شد.

در روز ۱۶ آذر ۱۳۲۱ هنگامیکه جنگ قدرت بین شاه (محمد رضا پهلوی) و نخست وزیر (احمد قوام السلطنه) می‌رفت تا به لحظات سرنوشت ساز خود نزدیک شود و «قوام السلطنه» این گرگ باران دیده کارزار سیاست خطر توطئه را استشمام کرده بود، به سپهبد امیر احمدی دستور می‌دهد که پست فرماندار نظامی تهران را در اختیار گرفته و مخالفین دولت را قلع و قمع نماید. سپهبد امیر احمدی هم که دست دربار را در کار می‌دیده از قبول این پست صراحتاً استنکاف کرده و می‌گوید: «شما فرماندهان نظامی فراوانی دارید، یکبار هم به سراغ آنها بروید!»، «قوام السلطنه» ناچار به شاه متوسل می‌شود و شاه سپهبد امیر احمدی را به کاخ مرمر احضار کرده و به وی امر می‌کند که مسئولیت امنیت تهران را بعهده بگیرد. اینبار صاحب شغل آبی (امیر احمدی) سلام نظامی داد و بدون چون چرا اطاعت کرد.

او ساعت پنج و نیم بعد از ظهر روز ۱۷ آذر ۱۳۲۱ بعنوان فرماندار نظامی تهران وارد ساختمان شهربانی کل کشور شد و ظرف چند ساعت تظاهرات خونین مخالفین دولت را متوقف کرد.

در کابینه «علی سهیلی» (۲۸ بهمن ۱۳۲۱) وزارت جنگ مجدداً به امیر احمدی واگذار شده و این پست تا ترمیم کابینه «سهیلی» (۲۳ آذر ۱۳۲۲) ادامه داشت. در ۲۵ بهمن ۱۳۲۴ برای چهارمین بار مقام وزارت جنگ در کابینه «قوام السلطنه»

به وی محول گردید. این وزارت تا ۱۶ تیر ماه ۱۳۲۶ که او استعفا کرده و جای خود را به «سرتیپ محمد حسن جهانبانی» داد همچنان ادامه داشت.

امیر احمدی در کابینه «ابراهیم حکیمی» (۶ دی ۱۳۲۶) نیز جایی برای خود باز کرد و بر مسند وزارت کشور نشست. در کابینه «عبدالحسین هژیر» (۲۳ خرداد ۱۳۲۷) به وزارت جنگ منصوب شد و هنگامیکه محمد رضا پهلوی بدعوت «ژرژ ششم» پادشاه انگلستان عازم لندن بود (۲۷ تیر ۱۳۲۷) وی بعنوان یکی از اعضای «شورای عالی سلطنتی» برگزیده شد.

او آخرین وزارت خود را در کابینه «ساعد» (۳۰ آبان ۱۳۲۷) بعنوان وزیر جنگ گذراند.

سپهبد امیر احمدی یکدوره نیز بعنوان سناتور انتصابی به مجلس سنا راه یافت.

م: ۱- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱/ و ۲ و ۷ و ۸.

۲- فرخ، سید مهدی. خاطرات سیاسی فرخ.

۳- ملک الشراء بهار، محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۲/.

۴- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تلاش آزادی.

۵- مخبر السلطنه هدایت، مهدیقلی. خاطرات و خطرات.

۶- چهره‌های آشنا. از انتشارات کیهان.

۷- سالنامه دنیا، سال شانزدهم، صاحب امین‌الکریم طباطبایی.

۸- بیست و هشت هزار روز از تاریخ ایران و جهان، ضمیمه روزنامه اطلاعات شماره ۱۴۱.

امیر ارشد، سام خان [حاجی علی لوا]

امیر ارشد حاجی علی لوا از اهالی قراچه داغ (ارسباران) و از رؤسای بزرگ عشایر آذربایجان بود و در زمان حکمرانی «مخبر السلطنه» در آذربایجان، و نخست وزیری قوام السلطنه (۱۳۰۰ خ) به اصرار قوام السلطنه با عده‌ای سوار و پیاده (سه هزار نفر چریک محلی و یکهزار و پانصد نفر ژاندارم) بجنگ «اسماعیل آقا سیمیتقو» فرستاده شد. «حاج مخبر السلطنه هدایت» معتقد است که امیر ارشد تابع قوام السلطنه بود و او می‌خواست مانند رضا خان میر پنج با نیروهای طرفدار خود کودتا کند و از اینرو در جمع‌آوری قوای نظامی توسط امیر ارشد، اصرار داشته است. مخبر السلطنه در کتاب «خاطرات و خطرات» خود در اینباره می‌گوید:

«میرزا علی هیئت در تهران و میرزا محسن قراچه داغی در تبریز، برای امیر ارشد کار می‌کردند، امیر ارشد بحکم «کهرکم از کبود نیست» نقشهٔ کودتا در سرداشت و شاید اصرار قوام السلطنه به اردو کشی بهمین نظر بوده است و مسلماً اگر کشته نمی‌شد دیوانگی میکرد و سبب دردرس می‌شد» و باز دربارهٔ واقعهٔ جنگ و کشته شدن امیر ارشد می‌نویسد: «[قوس ۱۳۰۰ واقعهٔ جنگ تسوج] امیر ارشد تا دو فرسخی تبریز آمده است... امیر ارشد حاجی لو، هوس ریاست نظام دارد... میرزا علی هیئت را بتهران فرستاده است، باید از او دلجویی کرد، شمشیری برای او خواستم از درجهٔ دوم فرستادند و از طرف رئیس الوزراء به امیر الامرائی مخاطب شد. قوام السلطنه که بجای مشیرالدوله آمده است، در حضوری اصرار کرد که او را مقابل اسماعیل آقا بنفرستم، در رشادتش حرفی نیست ولی بد سراست و آشوب طلب. خواستم به کنایه رأی او را رد کنم، ابرام کرد قبول کردم، او را خواستم مشغول تدارک شد، سردار عشایر برادر بزرگتر است و عاقلتر، لیکن از امیر ارشد احتیاط می‌کند. شنیدم سوارهای امیر ارشد بعضی با او همراه نیستند و این در جنگ عیبی بزرگ است»، «مطابق نقشه [روز ۲۸ قوس ۱۳۰۰] جنگ شد، دو بیه غروب [مانده] خبر قتل امیر ارشد رسید... به مجرد افتادن امیر ارشد، سوار قراچه داغی رو به ولایت آورد بطوریکه نعش امیر ارشد بزمین ماند، کلب علی خان نعش را جمع آوری کرده بود. قتل امیر ارشد پس از فرار کردن اکراد اتفان افتاد، بطوری که شبهه شد در اینکه از کسان خودش تیری به او زده باشند. سردار عشایر به تسوج رفت، نعش برادرش را به تبریز آورد، مردم مشایعت سردی کردند و گفته شد شوامیر ارشد به صد هزار تومان مخارج اردو می‌ارزید. این شد نتیجهٔ کار چاق کنی میرزا علی هیئت و اصرار بیجای قوام السلطنه». و بدینسان پروندهٔ زندگانی امیر ارشد حاجی علی لودر آذرماه سال ۱۳۰۰ در جنگ تسوج بسته شد.



م: ۱ - بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۲/۲.

۲ - مخبر السلطنه هدایت، مهدیقلی. خاطرات و خطرات.

امیر اعلم [دکتر]



امیر خان ملقب به [امیر اعلم] فرزند حاج میرزا علی اکبر معتمد الوزراء در سال ۱۲۵۵ خورشیدی بدنیا آمد. او پس از طی دوران ابتدایی تحصیل در ایران، به پاریس رفته و در رشته طب فارغ التحصیل می شود. پس از بازگشت به ایران (۱۲۸۹ خ) بطور خصوصی به طبابت پرداخته و سپس در ارتش به عنوان «طیب» استخدام می شود. وی در اثر وصلت با خانواده وثوق الدوله [داماد وثوق الدوله شد] به سیاست کشانده شد.

دکتر امیر اعلم در دوره های دوم و پنجم از مشهد، دوره هفتم از دره جز و دوره های هشتم و نهم از شاهرود به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد.

او در کابینه «قوام السلطنه» (۲۸ مهر ۱۳۰۰) اولین بار طعم وزارت را چشید و به وزارتخانه علوم و اوقاف رفت. دکتر امیر خان یکی از عوامل بقدرت رسیدن «رضا خان» در مجلس و طرفدار خلع سلطنت قاجاریه و حکومت «رضا خان» بود.

در سال ۱۳۰۴ خورشیدی بهنگام تشکیل مجلس مؤسسان، او از دره جز بنماینده برگزیده شد. پس از به سلطنت رسیدن «پهلوی» دکتر امیر اعلم طیب مخصوص «رضا شاه» شد و همواره در سفر و حضر همراه او بود. امیر خان یار معتمد و ندیم «رضا شاه» نیز بحساب می آمد.

دکتر امیر اعلم صاحب امتیاز مجله «دانشکده پزشکی» بود و در سال ۱۳۲۴ خورشیدی به عضویت هیأت مدیره کنگره پزشکی که با حضور نمایندگان دول متفق در تهران برگزار می شد در آمد.

در کابینه «ساعد» (۳۰ آبان ۱۳۲۷) پست وزارت بهداری به او محول شد و پس از آن مدتی سناتور انتصابی مجلس بود.

امیر اعلم در سال ۱۳۴۰ خورشیدی در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت.

سند مربوط به اضافه حقوق دکتر امیرخان امیراعلم طبق قرارداد ۲ ژانویه ۱۹۱۵ کمیسیون بودجه.

N° Trésorerie Générale de Perse

Ministère
de

Réquisition de Fonds Modèle A.

Depenses Fixes ou permanentes

Je prie Monsieur le Trésorier Général de Perse à Tehran de mettre à disposition une somme de Krans *Quatre mille Crans* destinée à faire face aux dépenses libellées ci-après

<i>Représentation aux Leichens. 1700 Kr.</i>	Kr.
<i>1915 - Frais médicaux en chef de la</i>	
<i>Commission Gouvernementale de Perse</i>	
<i>pour la mission d'Europe et de l'Asie</i>	
<i>pendant le séjour de la Commission de</i>	
<i>Perse en Europe et de la Commission de</i>	
<i>Perse en Europe et de la Commission de</i>	
<i>Perse en Europe et de la Commission de</i>	

U. K. G. G.
Ministère de l'Intérieur
Le 17 Août 1915
Le Trésorier
Le Chef de la Commission
Le Gouvernement

Total *30*
Totaux

۳۴۵

خزانه داری کل ایران

درخواست تقویم (نمونه آ)

مخارج تابعه یا دائم

که باید به حساب مصرف کننده درج شود

این خزانه دار کل ایران دو طهران خواهشمند مبلغ **بیست و پنج هزار تومان**

در این باب حواله نمایند

در این باب حواله نمایند
بابت اضافه حقوق و دستمزد
موظبان و کارکنان
در مدت دو ماه
مبلغ **بیست و پنج هزار تومان**



مرکز تحقیقات اقتصادی

ردیف	شرح	مبلغ
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

۳۴۵

تاریخ: ...

- م: ۱ - مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱/ و ۳ و ۵.
 ۲ - شجعی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری.
 ۳ - سالنامه پارس. سال ۱۳۲۵.
 ۴ - بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۵.
 ۵ - مجله آینده، سال سیزدهم، شماره ۱۲ - ۸. صاحب امتیاز ایرج افشار.
 ۶ - سالنامه دنیا، سال شانزدهم. صاحب امتیاز عبدالکریم طباطبایی.

امیر انصاری، ناصر | سرتیپ |

ناصر امیر انصاری فرزند مهدی امیر انصاری (امیر مؤمن) در سال ۱۲۸۸ خورشیدی در میانه تولد یافت. وی دوران ابتدایی تحصیل را در دبستان «تمدن» تبریز به اتمام رساند و سپس وارد دبیرستان نظام شد و پس از آن در دانشکده افسری رشته سواره نظام و موتوریزه را انتخاب کرد.

امیر انصاری پس از اتمام دانشکده افسری، در سال ۱۳۱۴ خورشیدی فرمانده اولین واحد زرهی ارتش «رضا شاه» و در سال ۱۳۲۰ بهنگام ورود قوای متجاوز متفقین به ایران او از طرف شاه جدید (محمد رضا پهلوی)، مأمور حفاظت باغشاه شد.

وی در سال ۱۳۳۰ خورشیدی به ریاست اداره راهنمایی منصوب شد. و مدت شش سال در این پست، اصول جدید راهنمایی را در تهران پایه گذاری نمود. در سال ۱۳۳۹ مرکز زرهی ارتش را تشکیل داده و اندکی بعد با درجه سرتیپی بمدت بسیار کوتاهی به ریاست شهربان کل کشور منصوب گردید.

سرتیپ ناصر امیر انصاری آجودان مخصوص شاه مخلوع (محمد رضا پهلوی) نیز بوده و به خاطر خدمت‌هایی که در حق او و پدرش کرده بود به نشان‌های لیاقت، افتخار، کوشش، پاس رستاخیز و همایون نایل می‌آید. او همچنین از دولتهای آلمان و لبنان نیز مدال‌های افتخاری دریافت کرده بود. امیر انصاری پس از بازنشستگی تا آخر عمر به دامپروری و کشاورزی مشغول بوده و یکی از متمولترین افسران بازنشسته ایران بود.

امیر خیزی، اسماعیل [حاج]



اسماعیل امیر خیزی در سال ۱۲۵۵ خورشیدی متولد شد و اصلاً از اهالی «ارونق» بوده اما چون خانواده او در محله «امیر خیزی» تبریز سکونت داشتند به امیر خیزی مشهور شدند. او مقدمات ادب فارسی و عربی را در چند مکتب خانه مختلف تبریز فرا گرفت، آنگاه به سابقه ذوق و استعداد فطری در پی تکمیل معلومات خود بر آمد و از محاضر اساتید بزرگ عصر استفاده کرد و هم در ایام جوانی از ادبا و نویسندگان بنام آذربایجان بشمار آمد. در ایام جوانی به حجره بزازی پدر رفت و شاگردی کرد. در آغاز مشروطیت مانند اغلب بازرگانان روشنفکر به جمع آزادیخواهان پیوست و در انجمن ایالتی آذربایجان بسمت نماینده شهر اردبیل و ناظر مرحوم ستار خان برگزیده شد. در پاره ای از جنگهای محلی تبریز همراه مشروطه خواهان بود. بعد از ورود ارتش روسیه به خاک ایران و افتتاح مجلس شورای ملی که ستار خان مجبور به ترک دیار خود شد و به تهران عزیمت نمود، او نیز همراه سردار ملی به تهران آمد. چندی بعد امیر خیزی به اتفاق «میرزا اسماعیل یکانی» و «امیر حشمت نیساری» به استانبول رفت.

متن تلگراف اهالی آذربایجان به نخست وزیر در باره ابقای امیر خیزی در اداره فرهنگ آذربایجان و عدم عزیمت وی به تهران. ۸

شماره ۳۶۵

شماره ۱۳۲

شماره کتاب

تاریخ وصول	تاریخ ارسال	کتابخانه تاریخ احمد	شماره	شماره	کتاب
دوره ماه	روز	۲۳	۹۷۷۷	۸۸۸	تلگراف
۴	۱۴				

بسم الله الرحمن الرحیم
 این تلگراف را در روز دوشنبه ۱۳۲۲
 به شماره ۹۷۷۷ در تاریخ ۲۳
 به شماره ۸۸۸ در تاریخ ۱۴
 در اداره فرهنگ آذربایجان
 در تهران دریافت گردید
 در روز دوشنبه ۱۳۲۲
 به شماره ۹۷۷۷ در تاریخ ۲۳
 به شماره ۸۸۸ در تاریخ ۱۴
 در اداره فرهنگ آذربایجان
 در تهران دریافت گردید

سورہ ۳۶۵

۱۳۲

سالہ



تلگراف

شمارہ کتاب

تاریخ وصول	توضیحات	تاریخ اصل	عدد کلمات	قبضہ	از چہ
روز				شمارہ	
۴	۳			۸۸۸	

فناویع الکرمدیہ فی کلمہ فیہ من شجرہ زسکرہ فی حد زرادہ رحیم زادہ
 علی کتبہ فی خردیہ نوریہ شکر اور میں عطار رسول گیب نے مسکراوا
 سے لے کر مدائن سے جسے شجرہ زسکرہ کہتے ہیں اس کے بارے میں در زمانہ
 کے سے اسے آئے ان فوقیہ لہذا اسے عام مسکراوا کہتے ہیں

۸۸۷۱
 ۲۲/۱۰/۱۷

(نمونه ۲)



نخست وزیر

۱۳۰۰۰۰۰۰۰

۵۰۰

۱۳۰۰

پارت فرهنگ

مطاف بدلتکراف شماره (۸۸۸) ۶ / ۲۶ اهالی آذربایجان
 در موضوع عزیمت آقای امیرخوئی به تهران دستور فرمائید نتیجه
 اقدام را اطلاع دهند. نخست وزیر

میرزا تقی محمد علی خان
 وزیر فرهنگ و معارف
 ۱۳۰۰

امیر خیزی پس از مدت‌ها اقامت در استانبول بسال ۱۲۹۸ خورشیدی به تبریز بازگشت و با سمت معلم ادبیات فارسی وارد خدمت فرهنگ شد و از تیرماه ۱۲۹۹ به سمت ریاست مدرسه «محمدیه» منصوب گردید و تا سال ۱۳۱۴ خورشیدی یعنی مدت پانزده سال تمام در این مقام انجام وظیفه نمود. او پس از بازگشت به تبریز، فعالیت‌های سیاسی خود را نیز از سر گرفت، اول با «عامیون» کار می‌کرد و بعد به «دموکرات‌ها» پیوست و از نزدیکان شیخ محمد خیابانی گردید.

در سال ۱۳۱۴ امیر خیزی به تهران انتقال یافت و ریاست دبیرستان «دارالفنون» را بعهده گرفت. در سال ۱۳۲۱ به ریاست فرهنگ آذربایجان منصوب شد و مدتی بعد مجدداً به تهران انتقال یافت که این امر موجب اعتراض مردم آذربایجان گردید. در تهران او تا سال ۱۳۲۵ خورشیدی با سمت بازرس عالی وزارتی انجام وظیفه کرد، یکسال هم بازرئیس دبیرستان «دارالفنون» شد؛ سال دیگر به بازرسی رفت و از تیرماه ۱۳۲۸ بازنشسته گردید.

مرحوم امیر خیزی از شعرا و نویسندگان و محققین و مورخین بنام کشور بود و عضویت «فرهنگستان» ایران را داشته، از آثار وی علاوه بر مقالات و اشعار متعددی که در جراید ادبی مختلف کشور به چاپ رسیده، تصحیح و تحشیه و نشر «بوستان سعدی» و «دیوان عنصری»، تالیف سه جلد قطعات منتخبه زبان فارسی و تالیف کتاب «قیام آذربایجان و ستارخان» و «تاریخ فرهنگ و ادب آذربایجان» را می‌توان نام برد. اسماعیل امیر خیزی در چهارشنبه ۲۷ بهمن ۱۳۴۴ در تهران زندگی را بدرود گفت.

۱ — مجتهدی، مهدی. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت.

۲ — مجلد یغما سال نوزدهم. صاحب امتیاز: حبیب یغمایی.

۳ — بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۵.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

امیر طهماسبی، عبدالله خان [امیر لشکر، سرلشکر]

عبدالله خان امیر طهماسبی فرزند محمد حسن (حاجی خان) از افسران قدیمی قزاقخانه بود که در پیشرفت کار رضا خان و تغییر سلطنت خدمات شایانی به او نمود.
 بهنگام کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضا خان میر پنج و سید ضیاء الدین طباطبایی،

عبدالله خان امیر طهماسبی با درجهٔ امیر تومانی رئیس گارد مخصوص احمد شاه و به لحاظ نظامی، مافوق رضا خان بود. پس از کودتا بدستور سردار سپه حاکم آذربایجان گردید و در آذربایجان او موفق شد «اقبال السلطنه ماکویی» را که اجدادی در ماکو ریشه بسته و از طایفهٔ شکاک بود به دوستی فریب داده به تبریز بیاورد و در آنجا او را به قتل برساند.

امیر طهماسبی در آذربایجان بخاطر سرکوبی راهزنان و عشایر آذربایجان محبوبیت خاصی پیدا کرد و با توجه به ایجاد امنیت و آرامش برای مردم با اقبال عمومی مواجه شد و همین امر باعث سوءظن سردار سپه شد و رضا خان طی سفری به آذربایجان او را همراه خود به تهران آورد و حاکم نظامی تهران گردید (۱۹ تیر ۱۳۰۴). برخی نیز گفته‌اند که علت سوءظن رضا خان به امیر طهماسبی کشف سندی بوده که آن‌سند نشان می‌داده عبدالله خان امیر لشکر شمال، درصدد است بخلاف سردار سپه دست و پایی بکند.

در تهران امیر طهماسبی تلاش فراوانی برای به قدرت رساندن سردار سپه می‌نماید و نقش یک مهرهٔ نظامی را برای اعمال فشار به مجلس و سایر نهادهای مردمی ایفاء می‌کند. پس از خلع قاجاریه از سلطنت، او مأمور اخراج «محمد حسن میرزا» ولیعهد از ایران بود که با مهر او اثاثهٔ سلطنتی و دربار توقیف و مخزن‌ها ضبط گردید.

پس از به سلطنت رسیدن رضا شاه، امیر طهماسبی در کابینهٔ اول فروغی (۲۸ آذر ۱۳۰۴) وزیر جنگ شد و در همین ایام بود که سرلشکر امیر طهماسبی برای دومین بار مورد سوءظن رضا شاه قرار گرفت:

سرلشکر امیر طهماسبی پس از آن از تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۰۶ در کابینهٔ حاج مخبر السلطنه به وزارت فوائد عامه و تجارت منصوب شد و در همین مقام بود که کشته شد.

روز سه‌شنبه ۱۴ فروردین ۱۳۰۷ امیر لشکر طهماسبی به اتفاق یکی دو نفر مهندس و چند نفر دیگر برای بازدید راه خرم‌آباد و بروجرد حرکت می‌نماید. عصر آن روز در موقعی که از گردنه‌های این راه عبور می‌کرده‌اند در نزدیکی تپه «رزان» دو فرسخی بروجرد، غفلتاً مورد شلیک عده‌ای ناشناس قرار می‌گیرند که در وهلهٔ اول «ایوان» نامی که راننده امیر لشکر بود به قتل می‌رسد و پس از آن گلوله‌ای نیز به شکم امیر طهماسبی اصابت می‌نماید. امیر طهماسبی با حال سختی که پهلوهای خود را با دست محکم نگاهداشته مقداری پیاده می‌رود تا به آبادی نزدیک واقعه رسیده و از آنجا به بروجرد اعزام می‌شود و در بروجرد بر اثر شدت جراحات وارده می‌میرد.

امیر ظهاسبی عبدالله خان



جنازه‌اش بدستور رضا شاه در بروجرد دفن می‌شود و خود شاه نیز در مجلس یادبود امیر طهماسبی در بروجرد شرکت و سخنرانی می‌نماید. مرگ او را تقریباً همه کس به رضا خان نسبت می‌دهند و معتقدند که بدستور مستقیم شاه کشته شده است. سه کتاب نوشته شده نیز از امیر طهماسبی به شرح ذیل باقی مانده است:

۱- بیانیه.

۲- تاریخ شاهنشاهی پهلوی.

۳- سردار سپه کیست؟

- م: ۱- ملک الشعراء بهار، محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج/۲.
 ۲- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج/۲.
 ۳- هدایت (مخبر السلطنه). خاطرات و خطرات.
 ۴- بهبودی، سلیمان. یادداشتهای سلیمان بهبودی.
 ۵- بیست و هشت هزار روز از تاریخ ایران و جهان، ضمیمه روزنامه اطلاعات.

امیرفضلی، اسماعیل (سرلشکر)

سرلشکر اسماعیل امیرفضلی در سال ۱۲۵۳ خورشیدی در «تهران» یا به قولی در «ایروان» دنیا آمد. خاندان او در سال ۱۸۹۷ میلادی از قفقاز به تهران مهاجرت کردند. امیرفضلی در سال ۱۸۹۹ میلادی در بریگاد قزاق نامنویسی نمود و در سال ۱۹۲۰ میلادی پس از طی مراحل مختلف به درجه سرهنگی رسید. او از دوستان «رضاشاه» بود که در کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی از همراهان وی بود. در سال ۱۳۰۰ خورشیدی به درجه سرلشکری رسید و به سمت فرماندهی نیروهای نظامی در آذربایجان منصوب گشت. در سال ۱۳۰۱ خورشیدی فرماندار نظامی آذربایجان شد. امیرفضلی در سال ۱۳۰۳ خورشیدی به «تهران» احضار شد. در سال ۱۳۰۵ خورشیدی به سمت فرماندار نظامی خوزستان رسید و به آنجا رفت. در سال ۱۳۰۶ خورشیدی به «تهران» احضار و به سمت ریاست بازرسی امور مالی ارتش رسید. در سال ۱۳۱۴ خورشیدی به وزارت جنگ منصوب شد. سرلشکر امیرفضلی از دوستان مورد اعتماد شاه بود. مردی پولدوست که به تخت و تاج

شاه وفادار بود، گرچه افسر تحصیلکرده‌ای نبود.

م: ۱ - مجله آینده، سال چهاردهم، شماره ۸-۶.

امین، محمود | امیر لشکر

امیر لشکر محمود خان امین فرزند حاج میرزا شفیع امین التجار بود. حاج میرزا شفیع، اصلاً اصفهانی و از نمایندگان انجمن ایالتی بود. پس از معاهده «ترکمان چای»، تبریز مرکز تجارت شد؛ در اثر این مرکزیت عده‌ای از تجار ولایات به این شهر رفتند و توطن اختیار کردند.

امیر لشکر محمود خان امین در اسلامبول تحصیلات نظامی نمود. در جنگ بین الملل اول در جبهه «داردانل» فرماندهی یک دسته از یک آتشبار را داشته است. پس از خاتمه جنگ به ایران مراجعت کرد و با درجه‌ای کمتر از آنچه در قشون ترکیه داشت وارد قزاقخانه ایران گردید. در ظرف مدت کمی تا درجه «ماژوری» ترقی کرد و به «ماژور محمود خان» معروف شد. در واقعه قیام «لاهوری»، او فرمانده توپخانه امدادی به تبریز و جزو نیروهای سرکوب کننده بود. می‌گویند در آن جنگ هنر نمایی‌ها بخرج داده است.

محمود خان در نظام آذربایجان تا درجه سرهنگی رسید. به فرماندهی ساخلو کردستان منصوب شد. پس از چند فقره جنگ‌های محلی، اشرار آن سامان را آرام کرد. سپس با درجه سرتیپی، دوباره به لشکر آذربایجان منتقل شد. او چون نسبت به آذربایجانی‌ها متعصب بود، با «امیر لشکر محتشمی» فرمانده لشکر که صاحب منصب آذربایجانی را اذیت می‌کرد، مخالفت کرد. امیر لشکر به رضا شاه گزارش داد که امین، صاحب منصبی خطرناک است، و خیالات خطرناکی از قبیل تجزیه آذربایجان در سر دارد.

در اثر این گزارش، محمود خان را منتظر خدمت و صاحب منصبان آذربایجانی را به لشکرهای دیگر منتقل کردند. اما طولی نکشید که دروغ بودن گزارش معلوم گردید. رضا شاه او را مورد لطف قرار داد و به فرماندهی توپخانه لشکر ۱ منصوب کرد. وی یک نظامی بتمام معنی بود، از زبردستان اطاعت می‌خواست و از بالادستان اطاعت می‌کرد.

سرتیپ امین در شهریور ۱۳۲۰ فرمانده لشکر کرمان بود. چون شیرازه اوضاع از هم پاشید و مملکت احتیاج به افسران رزمی پیدا کرد به سراغ او رفتند و او را برای امن کردن

منطقه کردستان برگزیدند. او به کردستان رفت و طی جنگی بی اهمیت جان خود را از دست داد. بعد از مرگ به درجه امیر لشکری نائل گردید.

م: ۱ - مجتهدی، مهدی. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت.

امین التجار اصفهانی، سید حبیب الله



سید حبیب الله امین التجار اصفهانی فرزند حاج سید محمد علی امین التجار اصفهانی در سال ۱۲۶۴ خورشیدی بدنیا آمد.

او در ادوار چهارم، ششم، هفتم، هشتم، نهم و پانزدهم مجلس شورای ملی از اصفهان به نمایندگی مردم برگزیده شد. به هنگام جنگ بین المللی اول و اشغال ایران توسط روسیه (۱۳۳۴ ق)، او همراه سایر آزادیخواهان و رجال ایران، تهران را ترک کرده و از قم و اصفهان به کرمانشاه رفت. در راه کرمانشاه توسط قوای انگلستان دستگیر و زندانی شد. عاقبت در اواخر سال ۱۳۳۵ قمری مستخلص گردید.

در سال ۱۳۰۹ خورشیدی به سعی «تیمورتاش» وزیر دربار، انحصار تجارت تریاک برای مدت سه سال به امین التجار داده شد و گفته می شد که تیمورتاش این امتیاز را در ازای دریافت ۹۰۰۰ لیره و بیست هزار تومان نقد در اختیار او قرار داده است. در سال ۱۳۱۲ خورشیدی «تیمورتاش» به بهانه رشوه گیری و اختلاس دستگیر و به زندان افتاد. امین التجار نیز بجرم رشوه دادن، به دادگاه احضار شد. چون امین التجار وکیل دوره نهم بود، در پنزدهم مورخ یکشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۱۲ از او سلب مصونیت گردید و سپس دستگیر و زندانی شد.

«عبدالحسین تیمورتاش» در حقیقت بجرم جاسوسی برای شوروی از دستگاه رضا خان پاکسازی می شد، ولی ظاهر قضیه را به مسایل کم اهمیتی در دستگاه رضا شاه، همچون رشوه خواری می کشاندند.

در دادگاه رئیس محکمه خطاب به امین التجار گفت: «مدعی العموم در ادعا نامه خود شما را متهم کرده است که مرتکب سه فقره جرم شده اید، اول آنکه ۹ هزار لیره انگلیسی و ۲۰۰ هزار ریال بعنوان رشوه به تیمورتاش در مقابل مساعدتهایی که مشارالیه با شما در موضوع امتیاز انحصار تریاک کرده است دادید. دوم — خیانت در امانت شرکاء تجارتهی انحصار تریاک. سوم — مبلغ ۱۰ هزار لیره از شرکاء، کلاهبردای کرده یعنی لیره و پوند به ۹ تومان فروخته و پای شرکاء ۶ تومان حساب کرده اید که بالنتیجه مبلغی از مال شرکاء را بوسیله تشبث به وسایل تقلبی برداشته اید».

سپس رئیس دادگاه دلایل دادستان را درباره اتهامات فوق اظهار داشته و از امین التجار می پرسد آیا به تقصیر خود اعتراف دارید؟ امین التجار در جواب می گوید: خیر. سپس رئیس دادگاه شروع به سئوالاتی از امین التجار می کند. در این سئوال و جواب ها، مسایل مبهمی روشن می شود.

س — شما به چه عنوان پول را دادید؟

ج — [فروش اسعار]

س — شما که از قوانین اطلاع دارید، به ایشان که سمتی نداشتند چگونه پول دادید؟

ج — در قبال تعهدی که من کرده بودم مجبور بودم بدهم و اما اینکه فرمودید سمت نداشت، ایشان خیلی سمت داشتند. چنانچه ۱۵۰ هزار لیره را به پنجاه هزار لیره تنزل دادند و قیمت هم از شش تومان که به هفت تومان ترقی داده شد، بوسیله آقای تیمورتاش انجام شد.

س — تیمورتاش هر قدر صلاحیت داشته است مربوط به این نیست، شما باید پول را به وزارت مالیه داده باشید.

ج — خصوصیت را اگر در نظر بگیرید، آن وقت تصدیق می‌کنید که بر من بخشی نمی‌باشد.

س — یک شخص هر قدر متنفذ باشد نباید یک تعهدی که مربوط به دولت است به او پرداخت.

ج — آقای تیمورتاش این پول را بنام دولت از من گرفته‌اند.

س — اگر بنام دولت داده‌اید چرا صدایش را در نیاوردید؟

ج — بنده خیلی پولها بدولت داده‌ام که صدایش در نیامده است. تقصیری متوجه بنده نیست. اگر پول را تیمورتاش گرفته‌اند و به حساب دولت نبرده‌اند، ایرادی بر من وارد نیست.

این داد‌گاه به ریاست «لطفی» تشکیل شد و اعضای آن عبارت بودند از: «عقیلی» و «یگانی». دادستان داد‌گاه «محمد سروری» بود و وکلای مدافع امین التجار عبارت بودند

از: «سید هاشم وکیل»، «دکتر آقایان» و «گرگانی». امین التجار اصفهانی در این داد‌گاه به شش ماه حبس محکوم شد که مورد عفو رضاشاه قرار گرفت!

امین التجار اصفهانی در سال ۱۳۳۳ خورشیدی در سن ۶۹ سالگی درگذشت.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد

م: ۱ — بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۵/۵.

۲ — هدایت (مخبر السلطنه). خاطرات و خطرات.

۳ — معتضد، خسرو. پلیس سیاسی.

۴ — بیست و هشت هزار روز از تاریخ ایران و جهان، ضمیمه روزنامه اطلاعات.

۵ — مجله وحید، سال هشتم. صاحب امتیاز سیف‌الله وحید نیا.

امین الدوله، محسن امین الملک

محسن امین الدوله فرزند میرزا علی خان امین الدوله صدر اعظم دوران قاجار در سال ۱۲۹۴ قمری بدنیا آمد.

پدرش علی خان امین الدوله در تربیت فرزند بسیار کوشید. حتی معلمی بنام «دیامانتین» از فرانسه برای تعلیمش استخدام کرد، اما همه تلاش‌ها برای تربیتش بی نتیجه ماند. او در زمان پدر اغلب ایام، به پیشکاری وی مشغول بود و در سال ۱۳۱۱ قمری، پدرش

بخاطر مستحکم تر شدن نفوذ سیاسی اش در دربار، «بی بی خانم» دختر «مشیر الدوله» رجل قدرتمند سیاسی را به عقد او در آورد و در حدود سال ۱۳۱۲ قمری بود که مستقیماً ریاست اداره پستخانه را پدرش به او واگذار کرد.

محسن خان امین الدوله هنگامیکه پدرش به صدارت رسید دختر مشیر الدوله را طلاق گفت و این بار مصمم شد که با خاندان خود شاه وصلت کند و از اینرو خانم «فخر الدوله» (۶۵) دختر مظفر الدینشاه را بزنی گرفت. پدرش نیز که اینک صدر اعظم وقت است، او را به وزارت گمرک و وظایف اوقاف با حفظ سمت قبلی (ریاست پست) می‌گمارد.

محسن امین الدوله تا سال ۱۳۱۵ قمری در رأس مشاغل فوق‌الذکر بود و سپس از سال ۱۳۱۶ قمری رییس خزانه شد. در مدت ریاست وی در خزانه، سخنان بسیاری در مورد تقلب در ضرب سکه و اختلاس وی از ضرابخانه بر سر زبانهاست. عده‌ای عزل «علی خان امین الدوله» را از صدارت مرهون اعمال پدرش در خزانه‌داری می‌دانند. محسن خان بدرفتاری با مردم را بجایی رسانده بود که مردم بر «اسماعیل امین الملک» برادر اتابک، رحمت می‌فرستادند.

واقعه سیاهی که برای همیشه چون لکه ننگی در پرونده سیاسی محسن خان امین الدوله ثبت است، ماجرای تسلیم کردن آزادیخواهانی است که به خانه وی پناهنده شده‌اند و آنان را در اختیار نیروهای قزاق قرار داد. ماجرا از اینقرار است که در روزیکه «محمد علیشاه قاجار» بر علیه مشروطه کودتا کرده و مجلس شورای ملی را به توپ می‌بندد (۱۲۸۷ خ)، عده‌ای از سران مشروطه از جمله شادروانان «سید محمد طباطبایی»، «سید عبدالله بهبهانی»، «ممتاز الدوله»، «حاج امام جمعه خویی»، «حاج میرزا ابراهیم آقا تبریزی»، «مستشار الدوله» و «حکیم الملک» که در مجلس شورا حضور داشتند به پارک امین الدوله پناه می‌برند و محسن خان امین الدوله نیز با تلفن قزاقها را به پارک دعوت و پس از درگیری مختصری که منجر به شهادت «حاج میرزا ابراهیم آقا تبریزی» می‌گردد قزاقها با ضرب و شتم و توهین سران آزادی را دستگیر و به باغشاه منتقل می‌کنند.

محسن خان امین الدوله پس از برقراری مشروطه در ایران و بهنگام شورش طرفداران «محمد علیشاه» مخلوع دستگیر و مدتی زندانی شده از آنجاییکه او علناً تحت الحمايه روسیه تزاری بود و بیرق روسیه بر سردر منزل و پارک معروفش نصب شده بود، در فتنه «محمد علیشاه» توانست جان سالم بدر برد. وی هنگامیکه بر سر اراضی «لشت نشاء» با مالکین آن

حدود اختلاف پیدا کرد، اراضی مزبور را به روسها اجاره داد و باب دیگری در ضدیت با وطن گشود.

با انقلاب اکتبر روسیه (۱۹۱۷ م) که ویژگیهای سخت ضد فئودالی داشت، محسن خان امین الدوله نه تنها تکیه گاه سیاسی خود را از دست داد، بلکه دشمنی دهقانان گیلانی و انقلابیون جنگل را نیز برای خود خرید.

پس از کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی «رضا خان» از آنجا که کودتاچیان، خود قشر جدیدی بودند که می بایستی هر چه زودتر به مال و منالی برسند و فئودالیسم جدید را بنیان نهند، منافع آنان با ملاکین و اشراف قاجار در تضاد افتاد و با دستگیری افرادی از قبیل «عین الدوله»، «فرمانفرما» و «سپهسالار» زنگ اعلام خطر برای خانواده امین الدوله نیز به صدا درآمد. پس از کودتا خانواده امین الدوله (امینی) سراسیمه و شبانه راهی شهر مذهبی قم شد، و در حرم حضرت معصومه (ع) بست نشست. اما بزودی با توجه به اینکه همسر محسن خان امین الدوله «اشرف الملوک امینی» (فخر الدوله) عمه «احمد شاه قاجار» بود از آنان رفع خطر گشته و راهی تهران شدند.

او یکبار نیز قبل از کودتا، در سال ۱۳۳۵ قمری در زشت توسط مجاهدین جنگلی طالش دستگیر شد و پس از دادن هفتاد هزار تومان جریمه به جنگلی ها، مرخص گردید. بعد از استقرار حکومت جنگل در شمال نیز املاک او و «وثوق الدوله» و «سپهدار اعظم» مصادره و عواید آن بین زارعین و کمیته انقلاب تقسیم گردید.

با توجه بوقایع فوق محسن خان امین الدوله کلیه ثروت خود را در اختیار همسرش گذاشت و از هرگونه فعالیت سیاسی و اقتصادی دست شست و در خانه خود گوشه عزلت اختیار کرد.



محسن امین الدوله عکس از دوران کودکی

محسن خان امین الدوله (امینی) در بهار سال ۱۳۲۹ خورشیدی درگذشت.

- م: ۱ - قاسمی، ابوالفضل، الیگارشی، خاندان امینی.
 ۲ - فخرانی، ابراهیم. سردار جنگل.
 ۳ - ناظم الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان.

امین الشرع، محمد جعفر شیخ

حجت الاسلام شیخ محمد جعفر امین الشرع فرزند شیخ جلال الدین بن شیخ محمد وسیم دوم از علمای مبرز خاندان مردوخی است که به دلیل زهد و تقوی و صداقت و صحت عمل مورد توجه عامه مردم بوده و ضمن شغل تدریس، قضاوت امور شرعی را نیز بر عهده داشته و در تاریخ ۲۲ جمادی الثانیه سال ۱۳۵۱ قمری در سنندج درگذشته است.

م: ۱ - بابا مردوخ روحانی «پشوا». تاریخ مشاهیر کرد، ج ۲/۲.

امین الضرب، محمد حسین حاجی



محمد حسین امین الضرب یگانه فرزند حاج محمد حسن امین الضرب اصفهانی مشهور به «کمپانی» در محرم سال ۱۲۸۹ قمری در تهران متولد شد. (۶۶)

پدرش حاج محمد حسن امین الضرب از تاجران درجه اول تهران و مسئول ضرب سکه‌های ناصرالدینشاهی بود؛ خانواده امین الضرب دارای نفوذ فراوان سیاسی در دربار قاجاریه بوده و همیشه مصدر امور عام المنفعه و ملی بودند.

از آنجائیکه مسئولیت ضرب سکه، شغل بسیار حساس و پرچنجالی در ایران بوده، همیشه مخالفان سیاسی خاندان امین الضرب از این طریق داخل بند و بست‌های سیاسی زمان خود می‌شدند و تلاش می‌کردند تا با اتهام اختلاس و کمی وزن سکه‌ها، از امین الضرب‌ها اخاذی کنند. نمونه بارز این اخاذی را می‌توان در کتاب «خاطرات و خطرات» مهدیقلی خان هدایت (مخبر السلطنه) دید «حاج محمد حسن امین الضرب لقمه چربی بود و غرامت پول سیاه بهانه موجهی.... چون خزانه باصنیع الدوله بود انجام این امر بعهده او شد، امین الضرب را در خزانه توقیف کردند، پسرش [محمد حسین امین الضرب] را که از فرنگ می‌آمد در سبزوار، چون به شهر رسید بمنزل ما آوردند و طرف مذاکره با او من بودم، امین الضرب گرگ باران دیده بود، به هر فشاری نم‌پس نمی‌داد، حاج محمد حسین جوان بود و جوویای نام. من با او از طریق شرافت و غیرت و رفع تهمت در آمد کردم که در این مملکت زندگی بایست کرد و مسأله پول سیاه لکه است بدامان شما، این لکه را باید شست، اگر ترا به منزل آورده‌ایم برای حفظ آبروی تو است، اگر به فراشخانه مایلی مانعی نیست. یکی را خواستم و گفتم کفش‌های حاجی را جفت کن. حاجی محمد اسماعیل قزوینی از دوستان مصاحب او است، از آن امر من اندیشه کردند و باب مذاکره گشوده شد.... باید گفت حاجی محمد حسین در این مذاکره شرافتمند پیش آمد.... فردا باید حاجی محمد تقی به اتفاق حاجی محمد حسین و حاجی اسماعیل بروند و از منزل امین الضرب آنچه نقد است بیاورند.... الحق حاجی حسین آقا روی احساسات شرف رفتار کرد و من ارادتی به او حاصل کردم، قریب چهارصد هزار تومان طلای مسکوک و غیر مسکوک به خانه ما وارد شد.... شمردند و به خزانه بردند.... حاجی حسین آقا و حاجی محمد اسماعیل شب و روز در همان اتاق بودند و دو نفر مأمور خدمت آنها....».

محمد حسین امین الضرب در نهضت مشروطه ایران فعالانه وارد شد و کمکهای مالی او پشتوانه اقتصادی مشروطه خواهان بود و بهمین خاطر بود که در دور اول مجلس شورای ملی

اوبه نمایندگی انتخاب شد و در مجلس سمت نیابت ریاست را دارا بود.

او پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بدستور دولت «سید ضیاء الدین» بازداشت شد که پس از چندی از توقیف خلاصی یافت و پس از آن در ادوار هفتم و هشتم و نهم مجلس شورای ملی و مجلس مؤسسان (۱۳۰۴ خ) به نمایندگی برگزیده شد و در اواخر عمر به ریاست اتاق تجارت تهران نیز منصوب شد.

حاج محمد حسین امین الضرب در اواخر عمر به مرض قند مبتلا شد و مدتی نیز جهت معالجه و مداوا به پاریس رفت. پس از کسب بهبودی نسبی به تهران بازگشت. او هنگامی که در شب بیست و پنجم آذر ماه سال ۱۳۱۱ در مجلس ضیافت آقای «حاج شریعتمدار رشتی» میهمان بود، اظهار کسالت نموده و به منزل می رود و در ساعت یازده همان شب با سکت قلبی دارفانی را وداع می گوید.

م: ۱ - بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۱/۱.

۲ - هدایت (مخبر السلطنه)، مهدیقلی. خاطرات و خطرات.

۳ - بیست و هشت هزار روز از تاریخ ایران و جهان، ضمیمه روزنامه اطلاعات، شماره ۲۱۷.

امینی، اشرف الملوک [فخرالدوله] کتیبه‌نویس و رسدوی



اشرف الملوک امینی دختر مظفر الدینشاه و خانم سرور السلطنه (حضرت علیا) در سال ۱۲۶۲ خورشیدی در تبریز تولد یافت. دوران تحصیل خود را در مکتبخانه‌های تبریز گذرانده و تا حدودی ادبیات و معلومات فارسی را فرا گرفت.

وی در نوجوانی نامزد پسر خاله‌اش «دکتر محمد مصدق» بود، ولی بعد که «مظفر الدینشاه»، به تهران آمد و «علی خان امین الدوله» را صدر اعظم خویش نمود، «امین الدوله» او را برای پسر خود «محسن خان امین الدوله» خواستگاری کرد. البته «علیخان امین الدوله»، وصلت با دختر شاه را برای حفظ موقعیت سیاسی خود می‌خواست، کما اینکه «محسن خان»، متأهل و همسر او «بی بی خانم مظاهر» دختر «محسن خان مشیر الدوله» بود و او این خانم را طلاق گفت و با «فخر الدوله» ازدواج کرد.

«فخر الدوله» زنی با استعداد، کاردان و تیزهوش بود و با توجه به این ویژگیها توانست ثروت باد آورده‌ای را که از «علی خان امین الدوله» به پسرش «محسن خان» رسید حفظ کند. رویهمرفته اقتدار زن سالاری او در خانواده، توانست کمک شایانی به خاندان امین الدوله نماید. او توانست با به مالکیت قانونی در آوردن اراضی «لشت نشاء» پایه‌های پوسیده فنودالیم در حال زوال را در خاندان امین الدوله تحکیم بخشد. او بشدت از مالکیت خانواده خود دفاع می‌کرد، بطوریکه وقتی چندرهای متعلق به کارخانه دولتی قند کهریزک را بدلیل پر شدن سیلوها موقتاً در زمین متعلق به او می‌ریزند، وی با برچسب «کمونیستی» زدن به «سید مهدی فرخ» رئیس کل فلاح و صناعت، این تجاوز ملکی او را موقوف می‌کند! وی چنان باتردستی این اتهام را طرح نمود که حتی «رضا شاه» نیز کمونیست شدن «فرخ» را باور کرد.

خانم «فخر الدوله»، خود ربا دگرذیسی اقتصادی ایران از فنودالیم بسمت بورژوازی نیز وفق داد و پس از جنگ جهانی دوم، در شرکتهای مدرن صنعتی، حمل و نقل و مقاطعه کاری سرمایه گذاری کرد. می‌گویند زمانی او طناب به کمر می‌بست و وارد قنات می‌شد تا کارمقیان را ارزیابی کند.

بعد از خلع «محمد علیشاه» از سلطنت (۱۲۸۸ خ) و روی کار آمدن «احمد شاه» جوان، او که عمه شاه محسوب می‌شد نفوذ زیادی در دربار شاه داشت. پس از کودتای ۱۲۹۹ «رضا خان»، خانواده امین الدوله، مضطرب و نگران، راهی شهر قم شدند و مدتی در آنجا بست نشستند و سپس با اطمینان خاطر از آرامش اوضاع به تهران مراجعت نمودند.

خانم «فخر الدوله» در دربار، با کمک «مشاور الملک» (وزیر دربار) دست بکار توطئه‌ای علیه «سید ضیاء» شد و اینطور که گفته‌اند فعالیت او بی‌ثمر نبوده است. پشتکار و تیزهوشی او بقدری بود که می‌گویند «رضا شاه» در محفلی گفته است: «قاجاریه یک مرد و نیم داشته است. مردش فخر الدوله و نیم مردش آغا محمد خان بوده».

«فخر الدوله» ساعت ۵ صبح روز دوشنبه ۲۵ دیماه ۱۳۳۴ در تهران درگذشت و در گورستان ابن بابویه بخاک سپرده شد.

- م: ۱ - فرخ، سید مهدی. خاطرات سیاسی فرخ.
 ۲ - بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۳/۳.
 ۳ - مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳/۳.
 ۴ - فاسمی، ابوالفضل. الیگارشی، خواندان امینی.
 ۵ - سالنامه دنیا. شماره شانزدهم. صاحب امتیاز عبدالکریم طباطبایی.

امینی، امیر قلی

امیر قلی امینی در سال ۱۲۷۷ خورشیدی در اصفهان بدنیا آمد. پدرش ابراهیم خان را در حالیکه ۹ ماهه بود از دست داد و تعلیم و تربیت او منحصر به مادرش که دختر میرزا احمد صادقی برادر آیت الله شریعت نجفی شیرازی بود شد.

امینی تحصیل را از پنج سالگی نزد معلمه‌ای که مادرش بخدمت گرفته بود آغاز کرد و پس از چندی به مدرسه‌ای که بطرز جدید در پشت باغ چهل ستون اصفهان تأسیس شده بود رفت. پس از تعطیل شدن مدرسه مذکور به مکتب روی آورد و بعد از چند سال به مدرسه اسلامیة رفت.

امیر قلی امینی از سنین کودکی به بیماری فلج اطفال دچار و نیمی از بدنش بی حس شد، بطوریکه اجباراً قسمتی از تحصیل خود را در بستر بیماری فرا گرفت.

او فعالیت سیاسی - اجتماعی خود را از روزنامه نگاری شروع کرد و در سال ۱۳۰۷ خورشیدی روزنامه «اخگر» را از «میرزا فتح الله خان وزیرزاده» تحویل گرفت. وی مدتی نیز مدیریت روزنامه «باختر» را که صاحب امتیازش «سیف پور فاطمی» بود عهده‌دار شد. روزنامه «اخگر» را تا سال ۱۳۲۱ خورشیدی بطور روزانه و بعداً هفته‌ای دو شماره منتشر ساخت و در سال ۱۳۲۲ روزنامه «اصفهان» را جایگزین آن کرد.

امیر قلی امینی چندی هم وارد عالم سیاست شد و ریاست حزب دموکرات «قوام السلطنه» را در اصفهان بعهدہ گرفت.

از آن پس به کارهای عالم‌المنفعه پرداخت. پرورشگاه کودکان بی سرپرست اصفهان ساخته همت اوست. او همچنین با احداث قنوات و غرس درختان بیشمار و آبرسانی به اراضی بایر نسبت به تأمین کار و درآمد برای روستاییان اصفهان کمک شایانی کرد. تأسیس شیر و خورشید سرخ ایران (هلال احمر فعلی) یکی دیگر از خدمات اوست و خودش نیز مدتها مدیر عامل آن سازمان بود.

امیر قلی امینی زبانهای عربی، فرانسه و اسپرانتورا به خوبی می دانست. او کار ترجمه را با «عروس فرغانه» اثر «جرجی زیدان» آغاز کرد و پس از آن دست به تألیف کتابهای: «داستانهای امثال» و «فرهنگ عوام» زد. کتاب «غلبه بر ترس و گرسنگی» نیز به همت امینی از عربی به فارسی برگردانده شد. از وی آثار بسیار دیگری نیز بجا مانده است.

م: ۱ - مجله وحید (خاطرات)، شماره‌های متعدد. صاحب امتیاز سیف‌الله وحید نیا.

۲ - چهره مطبوعات معاصر.



سید محمد رضا | بدیع المتکلمین |

سید محمد رضا کاشانی در سن بیست سالگی از کاشان زادگاهش به تهران آمد و در محضر عموزاده خود «فخرالواعظین» که از فضلا و شعرای زمان خود بود به تحصیل علوم قدیمه پرداخت و چون صدای خوبی داشت در جرگه اهل منبر وارد و شهرتی کافی یافت. چون این هنگام مقارن با تحولات اوایل مشروطیت در ایران بود و در سیدرضا نیز تمایلات آزادی خواهانه وجود داشت، بزودی به آزادی خواهان و مشروطه طلبان نزدیک شد و در محافل و مجالس به ذم استبداد و تحسین و تجلیل از مشروطیت پرداخت. او با بیان شیوای خود، همراه با آواز روح نواز، توجه عام را به نفع مشروطیت و مشروطه طلبان جلب می نمود.

سید محمد رضا به پیروی از نظر مشروطه خواهان که کار کردن را برای روحانیون و اهل منبر لازم می دانستند دست به ابتکار جالبی زد. بدین ترتیب که روزی با عمامه و عبا و شال و ردا و ریش خضاب کرده که نمونه کامل العیاری از یک روحانی باوقار بود از خانه خود خارج شد در حالی که الاغی با بار اناز در پیش و ترازویی بر شانه آویزان داشت و به

آواز دلچسبی به خواندن این اشعار مترنم بود:

ای زبودت قدرت یزدان پدیدار ای انار

ای زجودت بر نهال فیض حق بارای انار

گر که الکاسب حبیب الله بود قول رسول

مفت خوار از کسب دارد پس چرا عارای انار

ای درونت چون دل مشروطه خواهان غیور

هست از فضل خدا پُر دژ شهسوارای انار

انار فروشی با این لباس و وقار و با چنین آواز دلکش که ترجیع بند اشعارش پیوسته

معطوف به هواخواهی مشروطه خواهان و طرفداری از مشروطیت و آزادی بود، در مسیر و

معرش ازدحامی پیرامون خود فراهم و احساساتی در مستمعین خویش برانگیخت. گاهگاهی

در طول خط مسیر خود متوقف گشته در ترازو انار توزین می کرد و به مشتریان می داد و

دوباره راه خود را در پیش گرفته به سرودن اشعار می پرداخت.

بدیع المتکلمین در مدتی کوتاه به سید اناری مشهور گشت. در مجالس خاص و عام و

کوچه و بازار همه جا صحبت از سید اناری و آزادی خواهی و آزادمنشی وی بود. سراینده

اشعاری که او می خواند، عموزاده اش «سید فخر الواعظین» بود که «خاوری» تخلص می کرد

و از رهروان و مردان مبارز آن روزگاران به شمار می رفت و جرایدی چون «میزان» و

«قسطاس» را منتشر می ساخت. در همین دوران بود که فتوایی از طرف «آخوند ملا محمد

کاظم خراسانی» از حوزه علمیه نجف به خط «حاجی سید ابوالقاسم کاشانی» که سمت

منشگیری هیئت علمیه را داشت، خطاب به بدیع المتکلمین به دست سید رسید، فتوی مذکور

تحریم کمک به شاه مستبد «محمد علیشاه» و تجلیل و همکاری با مشروطه طلبان بود که آن

فتوی را سید اناری در ملا عام و مراکز جمع و ازدحام برای اهل تهران قرائت می کرد و آنان

را از نظر مراجع تقلید دین آگاه می ساخت.

چون روابط مجلسیان با «محمد علیشاه» روزبه روز روبه وخامت می رفت،

مشروطه طلبان تهران به منظور تقویت نمایندگان خود انجمن هایی فراهم آوردند و اعضاء آنها

را به سلاح ها مسلح و مجهز ساختند و به مشق و تمرین نظامی آنان پرداختند تا در بزنگاه،

آماده جان بازی و کارزار باشند. سید اناری نیز با جمع کردن سادات، انجمنی به نام

«فاطمیه» تشکیل داد و همگان را با تفنگ مسلح ساخت. این مجاهدین در روزبه توپ بستن

مجلس از طرف «محمد علیشاه»، در پیرامون مجلس و مدرسه «سپهسالار» با سیلاخوریان

دست به گریبان بودند.

سید محمدرضا اناری با دختر «شمس الواعظین کاشانی» وصلت کرد و از خود اولادان بسیار به یادگار گذاشت، از جمله «جواد بدیع زاده» که اولین خواننده رسمی رادیو بود و مدت ها در مایه موسیقی اصیل ایرانی به فعالیت هنری پرداخت. او هنر آوازه خوانی را از پدرش آموخت و بسیار خوب به کار بست.

م: ۱- جودت، حسین. یادبودهای انقلاب گیلان.

انصاری، علی قلی خان [مشاورالممالک]



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

علی قلی خان انصاری فرزند میرزا حسن خان نایب الوزراء در جمادی الثانی ۱۲۸۶ قمری در تهران تولد یافت. پدرش میرزا حسن خان فرزند میرزا مسعود گرمرودی انصاری دومین وزیر خارجه ایران در عصر محمد شاه قاجار و اوایل سلطنت ناصرالدینشاه بود. انصاری خدمات دولتی خود را از سال ۱۳۰۵ قمری آغاز کرد و به منشیگری اداره تحریرات عثمانی در وزارت خارجه پرداخت. پس از آن در ۱۳۰۷ به نیابت کنسولگری حاج طرخان رسید و مترجم اولی وزارت خارجه و مدیری تحریرات اداره دول غیرهمجوار را در سال ۱۳۱۰ پذیرفت. در سال ۱۳۱۳ بعنوان عضو سفارت کبرای فوق العاده در هنگام تاجگذاری امپراطور روسیه به آن کشور رفت. در سال ۱۳۱۵ ریاست تذکره خراسان را بعهده گرفت و

پس از آن تفتیش تذکرهٔ خراسان و حدود افغانستان را در سال ۱۳۱۸ قمری. و در سال ۱۲۸۴ خورشیدی بعنوان کاردار راهی روسیه شد.

علی قلی خان انصاری برای اولین بار در کابینه «فرمانفرما» (۳ دی ۱۲۹۴) به عنوان وزیر امور خارجه وارد هیأت دولت شد و پس از آن در ۲۷ دی ماه ۱۲۹۶ (کابینه مستوفی الممالک) مجدداً به همین سمت برگزیده شد.

او در کابینه‌های «مستوفی» (اسفند ۱۲۹۶)، «صمصام السلطنه» (۱۰ اردیبهشت ۱۲۹۷)، «وثوق الدوله» (۱۵ مرداد ۱۲۹۷) و «مستوفی» (۱۶ خرداد ۱۳۰۵)، «مستوفی» (۲۴ شهریور ۱۳۰۵)، «مستوفی» (۱۸ بهمن ۱۳۰۵) و «مخبر السلطنه» (۱۰ خرداد ۱۳۰۶) نیز پست وزارت خارجه را در اختیار داشت.

در سال ۱۲۹۸ خورشیدی از طرف دولت ایران مشاور الممالک (وزیر امور خارجه) به اتفاق «ذکاء الملک»، «حسین علاء»، «نبیل الدوله کاشی»، «انتظام الملک» و «سپهد جهانبانی» در کنگره ورسای شرکت کردند تا خساراتی را که در جنگ بین المللی اول به ایران وارد شده بود بگیرند، ولی با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ «وثوق الدوله» که بموجب آن ایران بصورت تحت الحمایه انگلستان در می آمد توفیقی بدست نیاوردند و مهتر اینکه مشاور الممالک را در همان زمان از وزارت خارجه معزول نموده و پست سفارت کبرای ترکیه را به او دادند (۱۲۹۹ تا ۱۳۰۲ خ) و بجای او «نصرت الدوله فیروز» وزیر امور خارجه شد و قرارداد ۱۹۱۹ امضاء گردید.

پس از سقوط کابینه «وثوق الدوله» و تشکیل هیأت دولت از طرف «مشیر الدوله» (۱۳ دی ۱۲۹۹)، دولت شوروی به ایران اطلاع داد که مایل است با دولت اخیر مستقیماً وارد مذاکره شده و رفع اختلاف کرده و قراردادی متضمن دوستی طرفین منعقد گردد. دولت «مشیر الدوله» از این موقعیت بهره جست و با دولت تازه انقلاب کرده‌ای که داعیه صلح و عدالت جهانی داشت وارد مذاکره شد، مأموریت این مذاکرات بعهد مشاور الممالک گذاشته شد و «مشیر الدوله» طی تلگرافی به او که در استانبول بسر می برد، وی را عازم مسکو نمود. مشاور الممالک بالاخره موفق شد در هشتم اسفند ماه ۱۲۹۹ قراردادی را که بنفع ایران بود به امضای دولتین برساند و این قرارداد در ۲۳ آذر ۱۳۰۰ به تصویب مجلس شورای ملی رسید (۶۷).

انصاری سان ۱۳۰۰ خورشیدی تا ۱۳۰۵ را با سمت وزیر مختاری ایران در

شوروی گذرانید. او پس از کودتای ۱۲۹۹ «رضا خان» مدتی نیز بصورت نه چندان جدی به بازی جمهوری رضا خان کشیده شد.

وی در سال ۱۳۰۶ مجدداً در سمت وزیر خارجه مأمور عقد قراردادهای اقتصادی بین ایران و شوروی شد که موفق گردید قرارداد گمرکی بین دولتین را به امضاء طرفین برساند. از سال ۱۳۰۷ دوباره به شوروی رفت و تا سال ۱۳۰۹ خورشیدی با سمت سفیر در آن کشور بفعالیت پرداخت و پس از آن تا سال ۱۳۱۲ با سمت فرستاده ویژه و وزیر مختار همچنان در شوروی ماند.

علی قلی خان انصاری در سال ۱۳۱۹ خورشیدی در تهران درگذشت.

م: ۱ - مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴/۴.

۲ - فخرانی، ابراهیم. سردار جنگل.

۳ - منتحن الدوله شقاقی و میرزا هاشم خان. رجال وزارت خارجه.

۴ - فرخ، سید مهدی. خاطرات سیاسی فرخ.

۵ - رابینو، لویی، دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، ترجمه غلامحسین میرزا صالح.

۶ - بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، ج ۲/۲.

۷ - سائنامه دنیا، شماره شانزدهم. صاحب امتیاز عبدالکریم طباطبایی.

۸ - بیست و هشت هزار روز از تاریخ ایران و جهان، ضمیمه روزنامه اطلاعات، شماره ۵۰.

انصاری، محمود خان [امیرافندار]

محمود آقا خان انصاری از صاحب منصبان قزاق بود که در آغاز چرخش قدرت بنفع «رضا خان» از یاران و مشاورین نزدیک وی محسوب گردیده و سپس مورد غضب وی واقع و خانه نشین شد.

او پس از سقوط کابینه «سید ضیاء الدین طباطبایی» (۴ خرداد ۱۳۰۰) به حکومت اصفهان منصوب شد. انتصاب انصاری به حکومت اصفهان کاملاً سنجیده بود زیرا وی قبلاً سابقه طلبگی در اصفهان داشته و طلاب را نیک می شناخت، بدینجهت برای آرام کردن شورش های اصفهان او را برگزیدند و وی در اصفهان جز به «آقا شیخ علی مدرس» که استاد زمان طلبگی خودش بود به احدی از روحانیون اعتماد نکرد. پس از مدت کمی اقامت در اصفهان بتهران آمده و فرماندار نظامی تهران می شود.

در این زمان «رضا خان» سردار سپه که در فکر تسخیر مواضع قدرت بود طی نامه‌ای (۶۸) به «قوام السلطنه» (رییس الوزراء)، از وی می‌خواهد که وی نظمی را تحت فرماندهی محمود آقا خان حاکم نظامی تهران قرار دهد. «قوام» که پی به مقصود «رضا خان» برده بود با این تقاضا مخالفت نمود، تا پس از چندی کابینه‌اش ساقط شد.

در پاییز ۱۳۰۰ خورشیدی که «مدرس» به بیماری حصبه مبتلا و بدون پرستار در منزل خود افتاده بود، سردار سپه برای جلب حمایت سیاسی «مدرس» و وابسته کردن او به خود به انصاری حاکم نظامی تهران فرمان داد تا پرستاری و مواظبت «مدرس» را بعهده بگیرد.

پس از روی کار آمدن آخرین کابینه «مشیر الدوله» (۲۶ خرداد ۱۳۰۲) «رضا خان» که در این کابینه وزارت جنگ را برعهده داشت و عطش رسیدن بقدرت صبر و توان او را ربوده بود، به کارشکنی و مخالفت با دولت «مشیر الدوله» پرداخت. گاهگاهی در هیأت دولت وارد شده و او امری صادر می‌کرد که در حوزه مسئولیت او نبود. از طرفی «مشیر الدوله» که مرد پاک نهاد و وجیه‌المله‌ای بود نمی‌توانست این رفتار قلدر مآبانه «رضا خان» را تحمل کند و بخاطر همین شخصیت‌گرایی و حساسیت حیثیتی، «رضا خان» نیز آتش بی ادبی را تیزتر می‌کرد تا «مشیر الدوله» رابه لبه پرتگاه نزدیکتر کند. روزی محمود خان انصاری را بنمایندگی خود به هیأت وزراء می‌فرستد و به او دستور خشونت و بی ادبی می‌دهد و انصاری در آن جلسه به «مشیر الدوله» می‌فهماند که باید کناره‌گیری کند. روز دیگر «رضا خان» ابتدا بوسیله «سالار نظام» و سپس توسط انصاری حاکم نظامی تهران به «مشیر الدوله» پیغام می‌دهد که «یا روزنامه حقیقت را توقیف کنید یا می‌سپارم که دیگر به دربار راهتان ندهند».

بالاخره این بی‌حرمتی‌ها و توهین‌ها کار خود را کرد و با سایر عوامل فشار دست بدست هم داده و کابینه «مشیر الدوله» را ساقط کرد. سپس آلت‌رناتیو طبیعی این پست یعنی «رضا خان» کابینه خود را تشکیل داد؛ (۶ آبان ۱۳۰۲).

می‌گویند هنگامیکه «رضا خان» رییس الوزراء شده و شروع به خرید، تصرف و مصادره زمینهای کشاورزی کرد، سرلشکر انصاری با این رویه مخالفت ورزیده است (۶۹). و در قضیه استیضاح مجلس از سردار سپه، او از حمله «رضا خان» به «مدرس» و کتک زدن او جلوگیری نموده است.

محمود خان امیر انصاری در کابینه دوم سردار سپه (۲۵ فروردین ۱۳۰۳) ابتدا وزیر پست و تلگراف و سپس وزیر داخله شد. امیر انصاری در وزارت داخله دست به تغییر و تحولاتی زد و عده‌ای را از کار برکنار کرد. گویا این عده ناراضی دست بکار توطئه‌ای علیه او شدند؛ بدین ترتیب که نامه‌ای جعلی با مهر و امضای «احمد شاه قاجار» که در پاریس بسر می‌برده به آدرس «سردار معزز بجنوردی» که اخیراً میهمان انصاری بوده و توسط او از «رضا خان» امان نامه گرفته بود پست می‌کنند و سپس خبر ساختگی ارتباط «سردار معزز» و «احمد شاه» را به «رضا خان» می‌دهند و بدستور او نامه‌های اداره پست تفتیش و این نامه جعلی نیز بدست مأمورین می‌افتد. این بود که محمود خان انصاری مورد سوءظن و غضب واقع شده و در ۲۸ بهمن ماه ۱۳۰۳ پس از استعفا مدتی را در زندان دژبان توقیف و چندی نیز تحت نظر بود.

م: ۱- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایزان، ج/۲ و ۳ و ۴ و ۶.

۲- بهبودی، سلیمان. خاطرات سلیمان بهبودی.

۳- ملک الشعراء بهار محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج/۱ و ۲.

۴- سالنامه دنیا، شماره شانزدهم. صاحب امتیاز عبدالکریم طباطبایی.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد

انگجی، ابوالحسن [آیت الله]

ابوالحسن انگجی فرزند شیخ الشریعه تبریزی در «انگج» یکی از محلات تبریز در

سال ۱۲۸۲ قمری بدنیا آمد.

ادبیات فارسی و عربی، نجوم، فقه و اصول را در تبریز خواند و از محضر درس

اساتیدی همچون «آقا میرفتح سرابی» و «میرزا محمود اصولی» بهره گرفت. سپس در سال

۱۳۰۴ قمری برای ادامه تحصیلات مذهبی به نجف رفت. در آنجا او به حوزه درس استدلالی

فقهی و اصولی «آقا شیخ محمد حسن مامقانی»، «فاضل ایروانی» و «حاج میرزا حبیب الله

رشتی» راه یافت و بهره جست.

اولین درگیری آیت الله انگجی با رضا شاه از زمانی آغاز شد که «آیرم» امیر لشکر

تبریز، روز عاشورا در استخر شاهگلی تبریز با زنان بدن نام به شرابخواری پرداخت و این امر با

توجه به اینکه «روزهای محرم و عاشورا» ایام سوگواری امام سوم می‌باشد، براهالی تبریز

گران آمد و دست به تظاهرات و مخالفت زدند.

آیت الله انگجی نیز با مردم همصدا شد و نسبت به این عمل «آیرم» اعتراض نمود. بدستور شاه، سپهد امیر احمدی از تهران جهت رفع غائله به تبریز رفت و او در خاطرات خود شرح این سفر را چنین می نویسد: «... من بدون معطلی به منزل آقای انگجی که از پیشوایان دینی بود و به مناسبت میرزا علی آقا هیئت با من آشنایی داشت، رفتم. پس از احوالپرسی، علت مخالفتش را پرسیدم. یکمرتبه انگجی چشمش پر از اشک شد و گفت حاضریم که خانه های این شهر زیر و روشوند و من و تو هم بمیریم و این چنین روزی را نبینیم، روزی که امام شهید شده و مردم عزا دارند نماینده دولت مانند یزید بن معاویه شراب بنوشد و تظاهر و بی عفتی کند؟ من گفتم از تهران برای اینکار آمده ام و اول پیش شما آمده ام که هر چه بفرمائید عمل کنم. گفت من چیزی ندارم که بفرمایم. این مرد ملعون را از تبریز بیرون کنید، اگر بیرون نکنید مردم می روند و با سنگ و چوب او را می کشند. من گفتم، می روم او را بیرون می کنم و شما هم به مردم اطلاع دهید و این آشوب را بخوابانید. آقای انگجی قبول کرد و من به سربازخانه آمدم و آیرم را با چهار سرباز بعنوان تحت الحفظ و در حقیقت برای اینکه او را نکشند، به تهران فرستادم. روز بعد آقای انگجی به منبر رفت و از رفتن او و اقدامات من تشکر کرد...»

بار دیگر آیت الله انگجی در قضیه تغییر لباس، علیه رضا شاه موضعگیری کرد که منجر به دستگیری و تبعید او به سمنان شد. پس از بازگشت از تبعید، به حوزه درس خود پرداخت و کتاب هایی نیز در زمینه دروس مذهبی تألیف کرد که از آنجمله می توان کتب زیر را نام برد:

- ۱ - ازاحة الالتباس عن حکم المشکوک فيه من اللباس (عربی).
- ۲ - رساله سؤال و جواب.
- ۳ - حاشیه رسائل شیخ مرتضی انصاری.
- ۴ - حاشیه ریاض.
- ۵ - حاشیه مکاتب شیخ انصاری.
- ۶ - کتاب الارث.
- ۷ - کتاب الحج.
- ۸ - کتاب الصلوة.
- ۹ - کتاب الطهاره.

آیت الله انگجی در تاریخ ذیقعدة سال ۱۳۵۷ قمری درگذشت و در تبریز بخاک سپرده شد.

م: ۱ - واحد، سینا، قیام گوهرشاد.

۲ - مشار، خانابا، فهرست کتب چاپی فارسی و عربی.

۳ - مجله خاطرات (وحید)، شماره اول، صاحب امتیاز سیف الله وحید نیا.

انوار، یعقوب [صدرالعلماء]



مرکز تحقیقات کتب و اسناد

سید یعقوب انوار فرزند آقا سید خلیل واعظ در حدود سال ۱۲۵۵ خورشیدی بدنیا آمد. او که تحصیلات علوم مذهبی را در حدود سطح خوانده بود به کسوت روحانیون در آمد و شغل مدرسی را برگزید.

در جریان انقلاب مشروطیت وی به صف آزادیخواهان پیوست. او که از مریدان مرحوم «ملک المتکلمین» (مقتول ۱۲۸۷ خ) از سخنرانان و رهبران نهضت مشروطه بود از آنجا که دارای سواد سیاسی و رشد فرهنگی نبود ناچار احساسات ضد استبدادی خود را با فتاشی و بدگویی به شاه و درباریان بیان می کرد.

پس از واقعه بتوپ بستن مجلس شورای ملی (۱۲۸۷ خ) بدستور «محمد علی شاه قاجار» (مخلوع ۱۲۷۷ خ)، عده زیادی از سران مشروطه و آزادی دستگیر و در باغشاه تهران زندانی می شوند. سید یعقوب انوار نیز یکی از دستگیر شدگان است و درباریان شاه قاجار که

بسبب هتاک‌گی و فحاشی‌های بیش از حد او به مستبدین دل‌پری از او داشتند با شدت تمام حبس و زنجیرش نمودند.

سید یعقوب بنا به ادعای «صدر الاشراف» به وساطت او در روز سوم شعبان (روز تولد امام سوم شیعیان) از حبس آزاد و به شیراز می‌رود (۷۰).

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و روی کار آمدن کابینه «سید ضیاء الدین طباطبایی» (کابینه سیاه که سه ماه بیشتر دوام نداشت) عده زیادی از جمله سید یعقوب انوار بدستور کودتاچیان دستگیر و زندانی می‌شوند. پس از چندی سید یعقوب از زندان آزاد و به صف مخالفین دولت می‌پیوندد (۷۱).

در روز سوم خرداد ماه ۱۳۰۰ (روز قبل از سقوط کابینه سید ضیاء) که مصادف با شانزدهم رمضان ۱۳۳۹ بود، جمعیت زیادی به بهانه گرامیداشت ماه رمضان در مسجد شاه تهران تجمع کردند و آهسته آهسته مراسم مذهبی رنگ سیاسی به خود گرفت. ابتدا سید یعقوب بالای منبر رفت و عمامه خود را بزمین زده گفت: «من چه گناهی کرده‌ام که مرا بدون جهت حبس کرده بودند»، سپس انتقاد از سیاست انگلستان و رفتار رئیس الوزراء کرد و از منبر پایین آمد. پس از او دو نفر دیگر (حسین زاده و شکوه السادات) سخنرانی کردند و نتیجه آن شد که جمعیت چند هزار نفری، شروع به تظاهرات علیه کابینه «سید ضیاء» کردند و عاقبت کابینه «سید ضیاء» در چهارم خرداد ماه ۱۳۰۰ ساقط شد.

با شروع انتخابات مجلس چهارم شورای ملی (اول تیر ماه ۱۳۰۰) سید یعقوب نیز به فعالیت پرداخت و از سوی اهالی شیراز به وکالت برگزیده شد. در مجلس چهارم انواریکی از مخالفین جدی دولت «مستوفی الممالک» بود و در کنار «مدرس» به مبارزه با مرحوم «مستوفی» پرداخت.

انوار در مجلس پنجم (۱۳۰۴ - ۱۳۰۲ خ) از ایلات خمسه به وکالت رسید. هنگامیکه ماده واحده خلع قاجاریه از سلطنت و سپردن حکومت موقتی به «رضا خان» در مجلس پنجم از طرف اعوان و انصار «رضا خان» و با اعمال زور و فشار مطرح شد، انواریکی از حامیان و امضاء کنندگان ماده مذکور بود و در جواب مخالفین سخنرانی کرد (۷۲).

سید یعقوب انوار در سال ۱۳۰۴ خورشیدی نماینده مجلس مؤسسان شد و از آن پس در دوره ششم و هفتم از شیراز و دوره‌های دوازدهم و سیزدهم از کاشان بوکالت رسید.

سید یعقوب انوار در میدان سیاست مجموعاً مرد متلون المزاجی بود، روزی با «رضا

خان» و روزی با مخالفین او بود. در جنگ سردار سپه با «شیخ خزعل» در یک جلسه خصوصی گفته بود: «تا امروز من موافق سردار سپه بودم و از آقای مدرس هم بواسطه سردار سپه بریدم، فعلاً که آقای مدرس خطر را اینطور بیان می فرمایند باید فکر چاره کرد» و سپس بنا کرده بود به گریه کردن و گفته بود: «من یک آخوند شپشو بیشتر نیستم». یکبار دیگر (تابستان ۱۳۱۲) وقتی که «رضا شاه» در کاخ سعدآباد وارد چادر نمایندگان شد و گفت: «آقایان من متأسفانه امروز سرما خورده ام و کسالت دارم»، انوار از جا پریده و فریاد کشید: «الهی بمیرم، الهی کسالت اعلیحضرت همایونی به جان من بیاید، الهی اعلیحضرت هر چه بلا دارند بسرما بخورد...». سپس در روزهای دیگر (شهریور ۱۳۲۰) پس از استعفا و خروج «رضا شاه» در پشت تریبون مجلس رفت و گفت: «الخییر فی ما وقع» و علیه «رضا شاه» نطق مفصلی ایراد کرد. پس از به سلطنت رسیدن «محمد رضا پهلوی» پسر «رضا شاه» سید یعقوب که دیگر به نمایندگی انتخاب نشد و از عالم سیاست کنار گذاشته شد، برای جلب نظر شاه جدید کتابی از خاطرات خود مبنی بر تجلیل از «رضا شاه» چاپ و منتشر کرد! او پس از واقعه ترور «مدرس» به دفاع از او در مجلس سخن گفت و از دولت وقت توضیح خواست (۷۳)، روزی هم علیه او جبهه گیری کرد.

م: ۱ - مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱/ ۱ و ۲ و ۴ و ۸.

۲ - صدر، محسن. خاطرات صدرا لاشراف.

۳ - باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تلاش آزادی.

۴ - شجیمی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی...

۵ - فرخ، سید مهدی. خاطرات سیاسی فرخ.

۶ - مجله آینده، سال نخست، شماره ۴. صاحب امتیاز محمود افشار.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

اوحدی، محمد علی

حاجی محمد علی خان اوحدی فرزند حاج شیخ رمضان واعظ در حدود سال ۱۲۶۰ خورشیدی در همایون شهر اصفهان چشم بجهان گشود. او در سال ۱۳۱۱ قمری از اصفهان به نجف رفته و پس از چند سال اقامت و کسب دانش قدیمه به وطن برمی‌گردد و در تهران اقامت می‌کند.

اوحدی پس از اقامت در تهران بخدمت وزارت عدلیه درآمد و در سال ۱۳۰۲ خورشیدی به ریاست تفتیش (بازرسی کل دادگستری) منصوب می‌گردد. خانه او نزدیک سقاخانه «نوروزخان» تقریباً دوپست متری مدرسه نادرشاه قرار داشت.

او سپس رییس محکمه جزای دادگستری می‌شود و چندین دوره نیز به نمایندگی از طرف مردم اصفهان وارد مجلس شورای ملی می‌گردد. در مجلس پنجم اوحدی یکی از طرفداران پروپاقرص جمهوری رضا خانی است. و در این رابطه نطق‌های مهیجی در مجلس ایراد می‌کند.

پس از شهریور ۱۳۲۰ هنگامی که «سید ضیاء» (یکی از دو عامل کودتای ۱۲۹۹ و رییس الوزرای بعد از کودتا) به ایران مراجعت کرده و تلاش می‌کند که آبروی ریخته را بنحوی جبران کند، طی یک مصاحبه با روزنامه «اتحاد ملی» اظهار کرده بود: «این که راجع به اعدام محبوسین [دستگیرشدگان پس از کودتای ۱۲۹۹] گفته‌اند خلاف واقع است و من هرگز قصد اعدام آنها را نداشتم». در جواب او محمد علی اوحدی که در زمان کابینه «سید ضیاء» (کابینه سیاه) رییس محکمه جزاء بوده نامه‌ای بشماره ۶۶۴ و بتاریخ سه‌شنبه ۱۶ خرداد ۱۳۴۰ خطاب به روزنامه فوق‌الذکر نوشته و در آن نامه اوحدی داستان احضارش را توسط «سید ضیاء» بازگو می‌کند و می‌گوید که «سید ضیاء» از او می‌خواهد محبوسین را به اعدام محکوم نماید، ولی او پیشنهاد می‌کند برای اینکار محکمه انقلابی تشکیل شود. «سید ضیاء» «ماژور مسعود خان کیهان» را می‌خواهد و می‌گوید: «بروید از قوانین فرانسه موادی تهیه کنید که محکمه انقلابی تشکیل و این دستگیرشدگان در آن محاکمه شوند».

اوحدی در مجلس یازدهم، دوازدهم و سیزدهم نیز از طرف مردم اصفهان نماینده مجلس شورای ملی بوده است.

م: ۱ - شجیمی، زهرا، نمایندگان مجلس شورای ملی ...

۲ - مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج/۱.

۳ - مجله وحید، مقاله ابوالفضل مهابادی. صاحب امتیاز سیف‌الله وحید نیا.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

اورنگ، عبدالحسین [معلم الاسلام. شیخ الملک] ۳۰۸

عبدالحسین اورنگ [شیخ الملک] فرزند آخوند ملا عبدالرسول، مجتهد معروف؛ در

سال ۱۲۶۷ خورشیدی در یکی از خانه‌های جنب مسجد جمعه تهران بدنیا آمد. پدرش ملا عبدالرسول، از طرف پدر، «فیروز کوهی» و از طرف مادر، اهل «بندی» بارفروش» مازندران بود که در اوایل جوانی برای تحصیل به تهران آمد و مقیم شد.

عبدالحسین اورنگ تحصیلات اولیه از قبیل: فارسی، صرف و نحو عربی، منطق، معانی بیان و کتب ابتدایی فقه و اصول را نزد «آقا شیخ محمد کجوری»، «میرزا عبدالغفور همدانی»، «شیخ مهدی اشتهاردی»، «سید مرتضی شهریار» و «حاج میرزا عبدالله معروف به کاتب تهرانی» فرا گرفت.

او در آخر ربیع الاول ۱۳۲۱ قمری در اثر نزاع با برادرش «میرزا محمد فقیه زاده» و کتک خوردن از او و استادش از خانه می‌گریزد و از طریق حضرت عبدالعظیم و قم به اراک و بروجرد رفته و از آنجا با مشقات فراوان به کربلا می‌رود. در کربلا نزد حجت الاسلام شیخ الطایفه «آقا میرزا فضل الله» شروع به تحصیل کرده و سپس در ربیع الاول ۱۳۲۲ به ایران مراجعت می‌کند. وی همزمان با فوت پدرش بتهران می‌رسد و با بیست تومان سرمایه، مغازه کبریت فروشی باز می‌کند. اما پس از سه ماه ورشکست شده و بطرف رشت حرکت می‌کند.

در دوم محرم ۱۳۲۳ وارد شهر رشت شده و در آنجا میهمان شاهزاده «ابوالفضل میرزای عضد السلطان» فرزند «مظفر الدینشاه قاجار» و فرمانروای گیلان می‌شود.

در ماه ربیع الاول ۱۳۲۳ که «مظفر الدینشاه» عازم اروپا است، اورنگ به‌همراه شاهزاده به استقبال شاه می‌رود و در انزلی شاه قاجار اورنگ را به لقب «معین الاسلام» ملقب و یک حلقه انگشتری الماس و یک سر عصای جواهر نشان با دوهزار تومان پول به او می‌بخشد.

اورنگ بالاخره پس از آوارگیهای بسیار به اصفهان رفته و چند ماهی نزد «آقا نجفی» روحانی معروف اصفهان بسر می‌برد. پس از چندی به شیراز رفته و سپس در خدمت «حاج شیخ محمد بن الشیخ» به اصفهان و تهران سفر کرده و از آنجا راهی مشهد می‌شود. او یکسال را نیز در بختیاری میهمان «جعفر قلی خان سردار بهادر» (سردار اسعد بادی) و «نصیرخان سردار جنگ» حاکم بختیاری، بوده و در سال ۱۳۳۳ قمری همراه «جعفر قلیخان سردار بهادر» بطرف تهران حرکت می‌کند.

عبدالحسین اورنگ دوران سیاسی زندگانی خود را از دور سوم مجلس شورای ملی آغاز کرد و در مجموع، دوازده دوره وکیل مجلس بوده است: دوره‌های سوم، هفتم تا یازدهم،

سیزدهم، پانزدهم تا نوزدهم از همدان، بیجار و فومن.
 اورنگ یکی از همراهان «رضا خان» در اوان جوانی و دوران سربازی بوده و
 آشنایی او با «رضا خان» به آن دوره می‌رسد. بعدها در مجلس از مقربین «رضا خان» بود و
 آنطور که خودش نقل کرده برای شاه، شاهنامه می‌خوانده.
 او در سال ۱۳۰۴ خورشیدی سفری به کربلا و کوفه می‌کند و پس از چند ماه به ایران
 باز می‌گردد. اورنگ گاهی شعر نیز می‌سروده و در سخنرانی صدای رسایی داشته، وی در
 اواخر کار «رضا شاه» که به شهریور ۱۳۲۰ منتهی شد طی یک سخنرانی که در محل
 سازمان پرورش افکار کرد سنگ تمام گذاشت و گفت:

بنده همان به که ز تفصیر خویش عذربه درگاه «رضا» آورد

عبدالحسین اورنگ شیخ الملک در دی ماه ۱۳۴۴ در تهران درگذشت.

۱- مجله وحید (خاطرات)، شماره‌های متعدد. صاحب امتیاز سیف‌الله وحید نیا.

۲- مجله یغما، سال هیجدهم. صاحب امتیاز حبیب یغمایی.

۳- شجیعی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی...

۴- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۶.

اوژن بختیاری، ابوالفتح

ج ۱

ابوالفتح اوژن بختیاری (ایل بک سابق) در سال ۱۳۲۴ قمری در «چهار محال بختیاری» بدنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در مکاتیب قدیمی گذراند. پس از آن به «اصفهان» رفت و در آنجا به ادامه تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۰۸ خورشیدی به تهران آمد و به منظور ادامه تحصیلات وارد مدرسه «دارالفنون» گردید. در سال ۱۳۱۱ خورشیدی از آن مدرسه تصدیق نامه نهایی تحصیلات متوسطه را دریافت نمود.

در سال ۱۳۱۲ خورشیدی وارد دانشکده افسری گردید و دوره ۲ ساله آنرا طی نموده به درجه ستوان دومی نائل گردید. سپس با این درجه رسماً به کار در ارتش پرداخت و ادامه داد تا به درجه سرهنگی رسید.

در سال ۱۳۱۸ نام خانوادگی خود را از «ایل بک» به «اوژن» تغییر داد.

آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

- ۱ — دو جوان در شهر ورنا.
- ۲ — قصه زمستانی.
- ۳ — تاریخچه دو قرن اخیر شعرا و عرفای چهار محال بختیاری.
- ۴ — همانکه دلت میخواهد.

م: ۱ — مشار، خانبابا. مولفین کتب چایی فارسی و عربی، ج ۱/۱.

اویسی، علیمحمد

علی محمد اویسی در سال ۱۲۶۳ خورشیدی در «تهران» تولد یافت. پس از پایان تحصیلات مقدماتی و متوسطه، دوره مدرسه علوم سیاسی را گذراند. او سپس به خدمت وزارت خارجه درآمد. و پس از مدتی به سمت قنصل ایران در «قفقاز» منصوب و به «بادکوبه» رفت. پس از آن به ترتیب عهده‌دار این مشاغل گشت: کارگزار «درجز» و «کلات نادری»، رئیس تذکره در «تهران»، مأمور وزارت مالیه در «استانبول»، مدیر کل فواید عامه، مدیر کل وزارت بازرگانی، رئیس اداره صنایع مستظرفه، فرماندار یزد، استاندار خوزستان در سالهای ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۱ خورشیدی، نماینده بازرگانی به هندوستان، معاون وزارت بازرگانی و پیشه و هنر.

آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

- ۱ — سرگذشت پرویز.
- ۲ — کلیه و دمنه جدید.
- ۳ — روش من در ورزش.
- ۴ — راه نو، الفبای خط نو.
- ۵ — برنامه علمی برای رفع بحران مالی اقتصادی ایران.
- ۶ — برنامه علمی برای اصلاح شئون اجتماعی سیاسی ایران.

م: ۱ — مشار، خانبابا. مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۴.

ایرج میرزا [جلال الممالک]



ایرج میرزا [جلال الممالک] در اوایل رمضان سال ۱۲۹۱ قمری در شهر تبریز بدنیا آمد. پدرش غلامحسین میرزا (صدر الشعرا) شاعر و تخلص «بهجت» داشت و فرزند ملک ایرج میرزا نصاب، پسر بیست و هفتم «فتحعلیشاه قاجار» بود. ایرج ایام تحصیل خود را در تبریز گذراند و در خدمت استادانی همچون «آقا محمد تقی عارف اصفهانی» و «میرزا نصرالله بهار شیروانی» به شاگردی پرداخت. منطلق و معانی

بیان را در حوزه درس آشتیانیهای مقیم تبریز، و زبان فرانسه را نزد «مسیولامیر» فرا گرفت. او همچنین زبان پارسی و عربی را در حد تسلط آموخت.

«امیر نظام حسنعلی خان گروسی» حاکم تبریز که خود اهل ادب و مردی دانشمند بوده او را در تحت حمایت خود گرفته و به او لقب «فخر الشعرا» می دهد. ایرج سرودن را از چهارده سالگی آغاز کرد و اشعارش در محفل امیر نظام سزاوار صله و پاداش بود.

ایرج در سنین نوجوانی (۱۹ سالگی) پدر را از دست داد و سرپرست خانواده گردید. در تنگدستی بجای پدر در دستگاه ولیعهد (مظفرالدین میرزا) بکار پرداخت و سپس منشی پیشکار جدید آذربایجان «میرزا علی خان امین الدوله» شد و این شغل را حتی هنگامی که «امین الدوله» صدر اعظم شده و به پایتخت رفت نیز حفظ کرد؛ (۱۳۱۴ ق).

ایرج پس از آن مشاغل ریاست اطاق تجارت تبریز (۱۳۱۸ ق) و خدمت زیر نظر مستشاران بلژیکی اداره گمرک (تا ۱۳۲۲ ق) را عهده دار بود. وی در سال ۱۳۲۲ قمری به تهران آمد و به جنبش مشروطه پیوست. نامش در جلسه آزادیخواهان که روز دوازدهم ربیع الاول ۱۳۲۲ در باغ «سلیمان خان میکده» تشکیل شده ثبت است. «دکتر مهدی ملک زاده» در «تاریخ انقلاب مشروطیت» می نویسد: «تمام افرادی که نام پر افتخارشان در این نامه ملی ضبط شده در راه مشروطیت و بدست آوردن آزادی فداکاری نمودند و انحرافی در راهی که پیش گرفته بودند پیدا نشد و لکه خیانتی دامن پاک آنها را آلوده نکرد». در جایی دیگر نیز نام ایرج را بعنوان یکی از متحصنین حضرت عبدالعظیم می آورد.

مشاغل دولتی ایرج پس از ۱۳۲۲ قمری عبارتند از: (۱۳۲۴ ق) دبیر دبیرخانه وزارت معارف - (۱۳۲۶ ق) با حفظ سمت قبلی، ریاست دفتر ایالتی تبریز - معاونت حکومت اصفهان - حکومت آباده - عضویت در گمرک انزلی - (۱۳۳۳ ق) ریاست دفتر محاکمات مالیه - (۱۳۳۷ ق) معاونت پیشکاری مالیه خراسان و سرانجام در خرداد سال ۱۳۰۳ خورشیدی به تهران آمده و منتظر خدمت می شود.

ایرج میرزا اشعار فراوانی در زمینه سیاست، انتقاد از اوضاع کشور، مدح و ذم رجال سیاسی و هجو سیاستداران دارد. شعری که او در رثاء «کلنل محمد تقی پسیان» افسر وطنخواه و شورشی ژاندارمری خراسان سروده یکی از بهترین اشعار سیاسی اوست (۷۴).

ایرج میرزا در دیوان خود بخشی دارد با عنوان «عارفنامه» که در هجو «عارف قزوینی» شاعر نامدار ملی سروده، این کینه ورزی ایرج نسبت به «عارف» از آنجا ناشی

می شود که «عارف» در اشعار خود نیش و کنایه هایی به خاندان قاجار می زده و در ذم آنان اشعاری می سروده.

ایرج میرزا اشعار بسیاری سروده که مخالف اعتقادات عامه و حتی بعضی از آنها مغایر با اخلاق و عفت عمومی است. خود وی بلحاظ اخلاقی مردی عیاش و خوشگذران بوده؛ اما از حق نباید گذشت که اشعار او به لحاظ صنعت شعری بسیار قوی و معتبر است. از اشعار زیبا و آبرومند او می توان قطعه «مادر» و منظومه «زهره و منوچهر» را که اقتباسی است از «ونوس و آدونیس» «ویلیام شکسپیر» نام برد.

ایرج میرزا در ۲۲ اسفند ۱۳۰۴ خورشیدی در تهران در عین فقر و تنگدستی وفات یافت و پیکرش در قبرستان امامزاده قاسم شمیران جنب مقبره «علیخان ظهیرالدوله» بخاک سپرده شد.

۱- صفا، دکتر ذبیح الله. گنج و گنجینه.

۲- آژند، یعقوب. ادبیات نوین ایران.

۳- محبوب، دکتر محمد جعفر. تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا.



مرکز تحقیقات کتابخانه ملی و اسنادی

ایرانی، عبدالمحمد [چهره نما]

عبدالمحمد ایرانی فرزند «علیزاده» در حدود سال ۱۲۵۰ خورشیدی در «اصفهان» متولد شد. در ۷ سالگی پدرش را از دست می‌دهد و در حجره تجارتنی برادران خود به شاگردی می‌پردازد ولی بر اثر بدرفتاری آنها نزد تاجر دیگری می‌رود و در مدارس قدیم اصفهان نیز به تحصیل می‌پردازد.

او در سن ۱۷ سالگی به «شیراز» و «بوشهر» سفر نمود و یکسال در آنجا ماند و سپس رهسپار «عبات» گردید. پس از مدتی به «اصفهان» بازگشت و سپس به سمت نمایندگی از شرکت اسلامی که برای ترویج صنایع وطنی در «اصفهان» تأسیس شده بود به «بادکوبه» فرستاده شد. چند سال در «بادکوبه» ماند تا در سال ۱۳۲۲ قمری که به «مصر» رفته ابتدا در «اسکندریه» و سپس در «قاهره» به انتشار روزنامه «چهره‌نما» پرداخت.

چهره‌نما در سال ۱۳۲۷ قمری به اروپا مسافرت نمود. و آخرین سفر وی به ایران در سال ۱۳۰۹ خورشیدی بود که به «تهران»، «آذربایجان» و «اصفهان» آمده پس از مدتی اقامت به «مصر» بازگشت.

چهره‌نما در پنجم آبان ۱۳۱۴ خورشیدی در «مصر» درگذشت. نامبرده علاوه بر ۳۲ سال انتشار مرتب روزنامه چهره‌نما آثار دیگری نیز دارد:

۱- رساله احقاق الحق.

۲- کتاب زرتشت باستان.

۳- تاریخ مفصل افغان.

۴- کتاب خط و خطاطان.

ایروانی، خانابا

خانابا ایروانی فرزند «مصطفی» در سال ۱۲۸۷ خورشیدی در «تهران» بدنیا آمد. از یکسالگی در «اصفهان» بود و تا سال چهارم متوسطه را در آن شهر گذراند؛ سپس به «تهران» آمد و کلاس ۵ و ۶ متوسطه را در دارالمعلمین عالی تهران به اتمام رسانید. پس از پایان تحصیلات در مسابقه وزارت فوائد عامه شرکت نموده و عازم اروپا گشت و پس از گذراندن دوره مدرسه عالی پاریس به اخذ دیپلم نائل آمد. بعد از گرفتن دیپلم از آن مدرسه به مدت دو سال در کارخانجات مختلف «فرانسه» در شقوق ذوب آهن و شیشه و راه آهن و استخراج فلزات کارآموزی نمود.

ایروانی در سال ۱۳۱۵ خورشیدی به تهران بازگشت و پس از بازگشت به ترتیب عهده دار این مشاغل گشت: مأمور معادن انارک یزد، رئیس اداره فنی کل معادن، سرپرست هیئت عامله معادن، معاون سازمان برنامه، مدیریت مصالح ساختمانی سازمان برنامه.

آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

- ۱ - دفترچه مشخصات مواد اولیه، مواد غیرفلزی.
- ۲ - دفترچه مشخصات مواد فلزی.
- ۳ - نقشه برداری هوایی.

ایروانی، علی آقا [آیت الله]

حاج میرزا علی آقا ایروانی فرزند شیخ عبدالحسین فرزند علی اصغر فرزند محمد باقر ایروانی نجفی در سال ۱۳۰۶ قمری تولد یافت.

پس از تحصیل مقدمات، در حوزه درس «آنخوند ملا محمد کاظم خراسانی» و «آیت الله یزدی» در نجف شرکت جست و سپس به کربلا رفته و در درس «آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی» حاضر شد و به مقام بلندی از فقه و اصول رسید. پس از فوت «آیت الله محمد تقی شیرازی» به نجف بازگشت و متصدی تدریس خارج فقه و اصول گردید تا در عصر روز دوازدهم ربیع الاول ۱۳۵۴ قمری از دنیا رفت و در حجره کازرونی واقع در صحن شریف به خاک سپرده شد. از آثار اوست:

- ۱- کتاب بشری المجتهدین.
- ۲- کتاب طهارة.
- ۳- کتاب صلوة.
- ۴- کتاب حج.
- ۵- کتاب خمس.
- ۶- رساله در فروع علم اجمالی.
- ۷- الذهب المسکوک فی بیاس المسکوک.
- ۸- خیر الزاد الی یوم المعاد.
- ۹- عقد اللثالی فی فروع العلم الاجمالی.
- ۱۰- شرح یک مسافرت کوچک یا گفتگوی شیخ و فکلی.
- ۱۱- نهائی النهایه فی شرح الکمایه.
- ۱۲- هدیه الصبیان.

ایروانی، محمود [سرتیپ]

سرتیپ محمود ایروانی در سال ۱۲۸۰ در تهران متولد گردید و در ۱۲۹۸ که هجده سال داشت وارد دیویزیون قزاق شد. پس از طی آموزشگاه با درجه ستوان سومی وارد خدمت ارتش گردید و در سال ۱۲۹۹ به درجه ستوان دومی و در سال ۱۳۰۱ به درجه ستوان یکمی نائل گردید.

ایروانی در همان زمان که افسر جوانی بود در بیشتر منازعات و سرکوب‌های داخلی شرکت داشت. در گیلان با میرزا کوچک خان رهبر «نهضت جنگل» جنگ کرد و در آذربایجان با «سیمیتقو» گردنکش معروف نیز همچنین، او در جنگ تراکمه در «ترکمن صحرا» و جنگ بختیاری نیز شرکت جست و در خلال این مدت در سال ۱۳۰۲ خورشیدی به درجه سروانی و در فروردین سال ۱۳۰۸ به درجه سرگردی رسید.

بتدریج مراحل خدمتی خود را در ارتش از فرماندهی دسته تا فرماندهی لشکر طی کرد و در سال ۱۳۱۵ بدرجه سرهنگی و در ۱۳۲۰ زمانیکه فرماندهی لشکر لرستان با او بود به درجه سرتیپی ارتقاء یافت.

پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰، مدتی ریاست دژبان مرکز و سپس معاونت فرمانداری نظامی را عهده‌دار شد؛ تا اینکه مجدداً در سال ۱۳۲۳ به فرماندهی لشکر لرستان ب تغییر سمت یافت ولی عمر فرماندهی او کوتاه بود و در اواخر سال ۱۳۲۳ بازنشسته گردید.

تیمسار ایروانی در ۲۴ مرداد ۱۳۲۷، پس از سه سال استراحت و رفع خستگی و ۲۶ سال خدمت در ارتش، وارد شهربانی شد و مشاغلی از قبیل: بازرسی ویژه، ریاست پلیس قضایی و ریاست امور اداری و معاون انتظامی شهربانی را عهده‌دار بود.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

ایزد گشسب گلپایگانی، شیخ اسدالله [ناصر علیشاه]

ناصر علیشاه شیخ اسدالله ایزد گشسب گلپایگانی متخلص به «شمس» فرزند «محمود» در سال ۱۳۰۳ قمری در «گلپایگان» متولد شد. تا سن ۱۸ سالگی در «گلپایگان» به تحصیل ادبیات و فقه و اصول پرداخت. پس از آن به «اصفهان» رفت و مدتی در آنجا ماند، سپس به «گلپایگان» بازگشت. پس از مدتی برای ادامه تحصیل به «نجف» رفت و در آنجا به مدت ۳ سال به تحصیل علوم پرداخت. در علوم دین موفق به تحصیل اجازاتی گردید.

ایزد گشسب بعدها با «ملا سلطانه‌علی گنابادی» ملاقات نمود و جزو مشایخ این فرقه گشت. او مدتی در فرهنگ «اصفهان» مدیر دبستان «حکمت» و چندی نیز دبیر دبیرستانها بود. در فروردین ۱۳۰۵ مجله «عنقا» را منتشر ساخت.

ناصر علیشاه در ۵ جمادی الاول سال ۱۳۶۶ قمری در «اصفهان» درگذشت و در «تخت فولاد» مدفون گردید.

آثار بیجا مانده از وی عبارتند از:

۱ - نور الابصار.

۲ - اسرار عشق (تفسیر سوره یوسف به شعر).

۳ - شمس التواریخ.

۴ - جزوات الهیه (به شعر).

۵ - نامه سخنوران.

۶ - هدایة الامم.

۷ - معرفة الروح.

م: ۱ - مشار، خانابا، مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۱.

۲ - صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و محلات ایران، ج/۴.

ایزدی، سلیم

میرزا سلیم ایزدی فرزند محمد حسین در حدود ۱۲۶۵ خورشیدی تولد یافت و در دوره جوانی پس از تحصیلات بسیار کمی به سیاست روی آورد.

ایزدی در دوره پنجم مجلس شورای ملی (۱۳۰۴ - ۱۳۰۲ خ) بنماینده‌گی از سوی مردم اهر راهی مجلس شد. مجلس پنجم بلحاظ سیاسی یکی از ادوار مهم، حساس و سرنوشت ساز تقنینیه ایران است. در همین دوره بود که سردار سپه (رضا خان) ابتدا بازی «جمهوری» را بنمایش گذارد و پس از آن در مرحله جدی‌تر با اعمال زور و فشار نمایندگان مجلس را وادار کرد که ضمن تصویب ماده واحده‌ای (۹ آبان ۱۳۰۴) انقراض سلطنت قاجار را اعلام و حکومت را موقتاً در اختیار «رضا خان» قرار دهند. ایزدی یکی از امضاء کنندگان ماده واحده فوق‌الذکر بود.

سلیم ایزدی در دوره‌های پنجم، هفتم، هشتم و نهم از اهر، و دوره‌های دهم و یازدهم از کاشان به نمایندگی مجلس شورای ملی رسید.

م: ۱ - شجعی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی....

۲ - باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تلاش آزادی.

ایزدی نیر، مهدی [دبیر خاقان]

دبیر خاقان مهدی ایزدی نیر فرزند «ابوطالب مستوفی شیرازی» در سال ۱۲۵۶ خورشیدی در «تهران» بدنیا آمد، و به تحصیل علوم ادب پرداخت. به علت زیبایی خط و دانش در سنین جوانی جزو منشیان «فتحعلیشاه صاحب دیوان» و «حسین قلیخان نظام السلطنه» قرار گرفت و به بیشتر ایالات ایران سفر نمود.

دبیر خاقان در سال ۱۳۲۷ قمری وارد خدمت وزارت جنگ شد. او در آغاز تأسیس سلطنت پهلوی به دفتر مخصوص شاهنشاهی انتقال یافت؛ و سالها در آن دفتر به کار پرداخت. مجموعه منشآت او در مدارس مورد استفاده قرار می‌گرفت. در سرودن شعر نیز تبحر داشت.

آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

- ۱ - اخلاق.
- ۲ - انشاء جدید.
- ۳ - انشاء جدید مقدماتی.
- ۴ - انشاء مقدماتی دوم.



م: ۱ - مشار، خانیابا. مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۶/۱.

ایلخان ظفر بختیار، میرزا حسین [امیر حسین]

میرزا حسین خان ایلخان ظفر بختیار «امیر حسین» فرزند «خسرو خان سردار ظفر» در سال ۱۲۷۱ یا ۱۲۷۳ خورشیدی در «چهار محال بختیاری» متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در ایران گذراند و سپس برای تکمیل تحصیلات در امور سیاسی و اجتماعی به خارج از کشور رفت و دوره تحصیلات عالی را در «لوزان پاریس» و «انگلستان» به پایان رسانید.

امیر حسین از سال ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۹ خورشیدی حاکم «ایزد» بود. در دوره‌های ۱۵، ۹، ۷، ۶، ۵ از «ایل بختیاری» و در دوره ۶ از «نجف آباد اصفهان» به نمایندگی انتخاب شد.

آثار بجا مانده از وی عبارتند از:

- ۱ - سفری به سرزمین دلاوران.

۲- زندگی و افکار مستقراط.

۳- شاهزاده خانم بعلبک.

م: ۱- مشار، خانبابا، مولفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج/۲.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم سندھی

پانویس ها

۱- متن تلگراف آیت الله زاده خراسانی از مشهد به تهران در مخالفت با استقراض دولت:

«مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه

هیئت وزراء عظام دامت شوکته

تمام این خونریزیها و از جان گذشتن ها برای حفظ بیضه اسلام و وطن عزیز بود. لهذا بر تمام مسلمین و ایرانیان واجب است که برای یک وجب خاک عزیز خون آلود ایران از جان و مال بگذرند و نگذارند بیش از این دست پلٹیک اجانب در این مملکت درازودامان ناموس وطن زیاده بر این آلوده گردد. امروز روزی است که خون شهدای راه وطن را، که استقلال ایران است، مسلمانان حفظ کنند. از فرار مسموع برای مصارف فوری دولت امروز پنج کرور تومان وجه لازم شده، معلوم نیست چرا اولیای دولت فقط راه بدست آوردن این وجه ناقابل را، قرض کردن از خارجه با آن شرایط جانگداز که یکمرتبه قلم به هستی ایران می کشد دانسته اند. وزرای ممالک خارجه برای مصارف فوق العاده مملکت خود آن وجه را با ترتیبات صحیحه از داخله خود جمع آوری کرده منت هم با کمال میل می دهد. چه شده که اولیای دولت این موقع را مفتتم نشمرده و تا حال فکری برای جمع آوری اعانه از داخله نکرده اند؟ آیا در میان سی کرور ایرانی نمی توان با تدابیر عملیه و این حسن توجه امروزه رؤسای روحانی و رغبت خود ملت پنج کرور دریافت که هر یک رو بهمرفته پنج تومان داده که بیست و پنج کرور برای رفع احتیاجات دولت فراهم گردد؟ و به این ننگ زیر بار قرض خارجه نرویم. و این استقراض از خارجه بمراتب معایش بیشتر از قرض سابق است که پشت استقلال ایران را شکسته و ما را به این روز میاه افکنده ...».

[روزنامه حبل المتین، شماره ۳۶ سال ۱۳۲۸ ق].

۲- ایرج میرزا شاعر شوخ طبع ایران، بخاطر سرودن اشعار ضد روحانی و ضد اعتقادات مذهبی، چندی مورد تهدید متعصبین مذهبی قرار گرفت و ناچار به منزل آیت الله زاده رفته و مدتی تحت حمایت ایشان قرار گرفت. وی در دیوان اشعارش در دو جا از آیت الله زاده به نیکی یاد می کند.

الف:

روزگار آسوده دارد مردم آزاده را	زحمت سندان نمی آید در بسگشاده را
از سر من عشق کی بیرون رود مانند خلق	چون کشم دور تو خود این همزاده آزاده را
خوش نمی آید بگوشم جز حدیث کودکان	اصلاً اندر قلب تاثیرست حرف ساده را

من سر از بهر نثار مقدمت دارم بدوش
ای که امشب یاده‌ای با ساده‌خوردی در وثاق
خان و مان بر دوش خواهی شد تو هم آخر چوما
هر چه خواهد چرخ با من کج بتابد گوبتاب
ب:

فقط یک وقت یک آزاده بیسی یکی چون آیت‌الله‌زاده بیسی

۳- گفته می‌شود که در مراسم تاجگذاری رضاخان، از آیت‌الله آقا‌زاده خواسته بودند که ایشان تاج سلطنت را بر سر رضاخان بگذارد. لیکن ایشان از این امر خودداری کرده بودند و رضاخان که به این مسأله پی برده بود خودش تاج را برداشت و بر سر نهاد.

۴- اعضای دادگاه دیوان ارکان حزب عبارت بودند از: سرتیپ البرز، رئیس دادگاه. سرهنگ خلعتبری، دادستان. سرگرد حانمی، مستطلق.

۵- «خانندان آق‌اولی در اصل ساکن رضایه بوده‌اند و نام اولیه آنها معلوم نیست که چه بوده است. شاه اسمعیل صفوی برای دفع اوزبیکها و قبایل مهاجم مرزی آنان را از رضایه کوچانیده و در خراسان سکونت داد. نادرشاه که کارش رونق یافته بود از سواران و نامداران قبایل و نیز از این قبیله استفاده نمود و سپاهیان زبده و آزموده و چابک سواران او از این طایفه بوده‌اند، و در اوایل بواسطه حسن انتخابی که داشت به فتوحات بزرگ نائل گردید.

نادرشاه، شاهنشاه ایران، از جمله امتیازاتی که برای حریم سلطنت خویش مقرر نموده بود آنکه پوش مخصوص سلطنتی سفید باشد. آقا لربیک پیشوای طایفه مزبور یکی از سرکردگان نامی و سرکرده مقدم سپاهیان نادرشاه بوده و در جنگها و فتوحات نادر وارد بود و چون مورد عنایت او قرار گرفت بفرمان شاه اجازه یافت که پوش‌های او و ایل و تبارش چون پوش سلطنتی سیمین‌قام باشد و از آن موقع طایفه او به آق‌اولی که ترجمهٔ ترکی آن است شهرت یافتند.

نادرشاه پس از بازگشت از هندوستان گروهی از ایل آق‌اولی را در میان طوایف یموت و کوکلان ترکمان اقامت داد، تا از سلطت آنان هیچیک در مقام عصیان برنیایند و عده‌ای را نیز از آن طایفه برای دفع یانغان فارس و کوه گبلویه مأمور صفحات فارس ساخت که بعداً در آنجا منیم شدند و بعد محمد حسین بیگ پسر آقا در دستگاه کریم خان زند حایز مقامات مهم و مشاغل عالیه گردید و تا اواخر زندیه و اوایل سلطنت قاجاریه نیز در قید حیات بوده است.

در سال ۱۲۰۶ قمری که آغا محمدخان مؤسس سلسله قاجار بدستگیری حاج ابراهیم شیرازی وزیر نطفعلی خان زند شیراز را گرفت پنج برادر از سران آن قوم را با خود به تهران آورد و در تهران ساکن شدند.

در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه قاجار اغتشاشانی در نواحی اصفهان و بختیاری رویداد. دولت نصرالله‌خان را که از سلاله آقا حسین بیگ آق‌اولی بود با افرادی برای انتظامات نواحی مزبور باصفهان روانه نمود. نامبرده پس از نظم دادن در اصفهان ماندگار گردید و بعد یکی از دختران او بازواج ظل‌السلطان درآمد که بهرام میرزا سردار مسعود و اسمعیل میرزا معتمدالدوله از دختران نصرالله‌خان میباشند. [شرح رجال ایران، تألیف «مهدی بامداد»].

۶- خطابه استادهمایی و شعر استاد امیری فیروزکوهی در مجله یفما سال ۱۳۵۳ ضمیمهٔ بهمن‌ماه.
 ۷- از لوایح جنجالی این دوره وزارت آهی، یکی لایحه فروش املاک موقوفه بود که از طرف آهی به مجلس ارائه شد. این لایحه که با عقاید مردم ایران مغایرت داشت سرانجام با اعمال زور به تصویب مجلس رسید.

«در ابتدا هنگامیکه قانون فروش موقوفات را به مجلس بردند، اکثریت وکلا با طرح و تصویب آن موافقت نداشت و به وسائل ممکنه اقدام نمودند که بلکه این قانون از مجلس پس گرفته شود.

مخصوصاً مرحوم حاجی محتشم السلطنه رئیس مجلس، خود نیز بهیچوجه موافق نبود و در چند جلسه در این باب با هجید آهی وزیر دادگستری و همشیره‌زاده خود مفصلاً صحبت نمود و در یکی از جلسات با کمال تشدد و تغییر بیانی کرد و گفت این کار برای سلطنت و مملکت میمنت ندارد. پس از این جلسه گویا وزرایی که آن لایحه را به مجلس آورده بودند علاجی جز توسل به قدرت شاه برای خود ندیدند. یکی دو روز بعد شاه حضوراً (گویا در نمایشگاه شرکت کالا) به رئیس مجلس سفارش گذراندن قانون را نمودند و این خبر به وکلا رسید، ناچار در کمیسیون مختلط فرهنگ و دادرسی مواد قانون طرح شد. وزیر دادگستری و وزیر فرهنگ در برابر ایرادات موجه وکلای معترض حرف حسابی نداشتند از اینرو هرگونه ایراد و بلکه جمله همه را متحمل می شدند.

تا آنکه در مجلس مطرح شد. در آنجا هم پیشنهادها و بیاناتی شد که گویا در جرید منہکس نگردید». [بخشی از متن مصاحبه «هاشمی» نماینده دور دوازدهم مجلس با «کوهی کرمانی»، مدیر مجله نسیم صبا] « متن قانون اجازه فروش املاک زراعتی و قنوات موقوفه:

ماده ۱- به وزارت دارایی اجازه داده میشود املاک زراعتی با هرگونه آبهای متعلق به آن و قنوات موقوفه مسلمة عامه را از طریق مزایده برابر ماده دوم و سوم قانون فروش خالصجات اطراف تهران مصوب ۲۰ آبانماه ۱۳۱۶ بفروش برساند.

تبصره ۱- رقباتی که برحسب نذریا ثلث یا حبس منافع آنها بطور دائم برای مصارف عامه تخصیص داده شده است در حکم وقف است.

تبصره ۲- قنوات و آبهایی که وقف بر شرب خانه‌های شهری می‌باشد مشمول ماده یک نخواهد بود.

نظارت بر دایرنگاهداشتن آنها با شهرداری هر محل است.

ماده ۲- املاکی که تولیت آنها با پادشاه عصر است و املاکی که وقف بر آستانه رضوی و مسجد گوهرشاد و آستانه قم و حضرت عبدالعظیم و شاهچراغ و نعمت‌الله ولی و یا وقف بر بیمارستانها می‌باشد مشمول بند اول نخواهد بود.

ماده ۳- درآمد فروش موقوفات نامبرده در ماده یک به مصرف تأسیسات خیریه و اجتماعی (مانند بیمارستانها و آموزشگاهها) خواهد رسید.

ماده ۴- درآمد فروش موقوفات هر شهرستان در درجه اول برای احتیاجات مذکور در ماده ۳ همان شهرستان بمصرف می‌رسد.

ماده ۵- به متولیان و نظار منصوص یا اشخاصی که تولیت و نظارت آنها مسلم باشد دولت مستمری برابر حد وسط حق تولیت و نظارت سه ساله اخیر را در تمام مدت عمر به آنها خواهد پرداخت.

ماده ۶- وزارت فرهنگ ملکف است آنچه از مساجد و یا معابر سایر مذاهب که قابل نگهداری باشد و

صورت جزئی آنها در آئین‌نامه تعیین خواهد شد از محل نذورات و عایدات مخصوص خود آنها و یا از اعتباری که برای این منظور در بودجه پیش‌بینی می‌شود حفاظت و مرمت نماید.

ماده ۷- موقوفات خاصه در حکم املاک شخصی است و کسانی که مطابق وفتنامه از آن حق استفاده دارند نسبت به حق خود در نقل و انتقال آن آزاد می‌باشند.

ماده ۸- وزارت فرهنگ با شرکت وزارت دادگستری برای اجرای این قانون و برای تعیین املاک و بناهایی که مشمول ماده ۲ و ۶ می‌باشد آئین‌نامه آنرا تهیه و پس از تصویب هیأت وزیران بموقع اجرا گذاشته می‌شود.

ماده ۹- موادی که در قوانین دیگر مخالف این قانون باشد نسبت به موضوع این قانون بی اثر خواهد بود. این قانون که مشتمل بر نه ماده است در جلسه چهاردهم اردیبهشت‌ماه یکهزار و سیصد و بیست و پنج مجلس شورای ملی رسید.

۸- درباره شرح فعالیت‌های میرزاهدی آیت‌الله‌زاده در مشروطه، نوشتارهای زیادی از جمله مقاله زیر در دست است:

«جناب مستطاب آقامیرزا مهدی آیت‌الله‌زاده خراسانی چنانچه مابشخصه می‌دانیم و بر عالمیان هم پوشیده نیست در وقتی که احدی در میان نبود و صدائی از هیچ سری بیرون نمی‌آمد بزرگترین خدمات را براساس مشروطیت فرمود. این بنیان قویم را مستقیم ساختند. قداماً و درماً در این طریق گوی مسابقت را از عموم ایرانی خواهان و اسلام‌پرستان ربودند. حق این است که خدمات تاریخی این وجود محترم را تا ابد ایران فراموش نتوانند نمود...»، [روزنامه جبل‌المثین، شماره ۸، سال ۱۳۲۸ ق].

۹- مؤلف کتاب «تاریخ فلاسفه اسلام» در کتاب خود می‌نویسد:

«آقا میرزا مهدی آیت‌الله‌زاده خراسانی فرزند بزرگ آخوند خراسانی هم از بنیان‌گذاران مشروطیت ایران و استقلال عراق بشمار می‌رفت... مورخان عرب نامش را به بزرگی و آزادگی ثبت تاریخ استقلال عراق کرده‌اند.»

۱۰- شرح این دیدار و گفتگو با «رامزی» سرکنسول انگلستان در بغداد را از متن یادداشت وی نقل می‌کنیم:

«یادداشت سرکنسول رامزی

در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۰۹ میرزا مهدی آقا، پسر آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، و میرزا محسن، داماد سید عبدالله بهبهانی به دیدن من آمدند. میرزا ابراهیم، مترجم پیشین کنسولگری ایران [در بغداد] و میرزا محمد، محرر آخوند ملامحمد [کاظم]، نیز همراه آنان بودند. این آقایان چنین می‌گفتند که موضوعی که برای گفتگو پیرامون آن بدینجا آمده‌اند پیشاپیش مورد کنکاش دقیق مجتهدان نجف قرار گرفته است و افزودند که گرچه آنان نزد من آمده‌اند تا بصورت خصوصی و دوستانه درخواست راهنمایی کنند ولی در ضمن اجازه دارند که به نمایندگی از سوی رهبران مذهبی نجف با من به گفتگو بنشینند، و سخت اظهار علاقه کردند که راهنمایی‌های مرا بشنوند.

شکایت این آقایان از این بود که حضور نیروهای نظامی روس در شهرهای مختلف ایران قابل توجیه نیست زیرا بیگانگان ساکن ایران با هیچگونه آسیبی روبرو نشده‌اند؛ حضور آن سربازان، آسایش را از کشور سلب کرده است. آنان ضمناً اعتراف کردند که در جنبش مردمی [مشروطه ایران]، خود را مرهون کمک‌های

بریتانیای کبیر می‌دانند ولی اظهار می‌داشتند که نمی‌دانند چرا اکنون انگلیس رفتاری کاملاً غیرفعالانه [در مورد مشروطه] از خود نشان می‌دهد.

پاسخ دادم که تا آنجا که من آگاه هستم سیاست انگلیس تغییر نیافته است و افزودم که ما به اندازه خود آقایان علاقه‌مند به صلح و آرامش در ایران هستیم و مایلیم ایران را از وجود نیروهای نظامی بیگانگان تهی بینیم ولی من هیچگونه آگاهی که بتوانم بر پایه آن در مورد نیاز به نگاهداری سربازان روسی در ایران داورى کنم در دست ندارم. سپس هدف از ترتیبات [و همکاری اخیر] دولتهای انگلیس و روسیه را توضیح داده گفتم که جریان اخیر شاید تنها فرصتی بوده است که حکومت بریتانیا داوطلب شد که مجتهدان [نجف و کربلا] را پند داده راهنمایی کند، و افزودم که به دیده من جای افسوس است که مجتهدان بدان پندها و راهنماییها توجهی نکردند. نیز یادآوری کردم که هرچه مجتهدان بیشتر مردم را بر ضد نیروهای نظامی روسیه تهییج کنند خروج مسالمت‌آمیز آنها از ایران مشکلتر خواهد شد.

پس از بحث فراوان، مهمانان [وارد بر اینجانب] اظهار داشتند که آنان تضمین خواهند کرد که بمحض آنکه روسها سربازان خود را باز خوانند آرامش در ایران برقرار خواهد گشت و به بیگانگان [مقیم ایران] نیز هیچگونه آسیبی نخواهد رسید، و افزودند که مادامی که سربازان [روسیه] در ایران بصری برند علما نمی‌توانند آرامش کشور را تأمین کنند زیرا سربازان مزبور با مردم سخت بدرفتاری کرده‌اند؛ هواخواهان ملیون را دستگیر ساخته‌اند؛ خانه‌ها را بازرسی کرده‌اند؛ مرتکب اعمالی دیگر شده‌اند که سبب تحریک توده مردم شده است. من گفتم که ما، ضمن داشتن بهترین نیت دوستانه [نسبت به ایران و علما]، نمی‌توانیم پیرامون این مسائل بحث کنیم زیرا آگاهی بسنده درباره رویدادها نداریم، و افزودم که وزیر [مختار] دولت پادشاهی بریتانیا در تهران خیلی آگاهتر به این موضوعات می‌باشد. و بدانها اطمینان دادم که نامبرده خواهان خوشبختی و آرامش برای ایران است. من بدانها گفتم که آنچه را که مورد بحث ماقرار گرفته‌است [به مقامهای بالا] گزارش خواهم کرد و اگر پاسخی برای آقایان دریافت کردم به آگاهی آنان خواهم رسانید.

در پاسخ پرسش آقایان مبنی بر اینکه آیا سربازان روسی حفظ جان شهروندان بریتانیایی مقیم شمال ایران را نیز به عهده دارند یا نه، گفتم که آن سربازان قاعدتاً این کار را نیز بخشی از وظایف خود می‌دانند، همانگونه که سربازان ما [سربازان انگلیسی] هنگامیکه در بوشهر بصری بردند از وظایف خود می‌دانستند که از جان همه بیگانگان محافظت کنند.

سپس میهمانان من اظهار داشتند که از سوی مردم شکایات زیادی نزد مجتهدان آمده و از آنان درخواست کمک و راهنمایی گردیده است. تاکنون مجتهدان هیچیک از شیوه‌های تند را توصیه نکرده‌اند ولی به مردم پاسخ داده‌اند که سرگرم کوشش در راه بیرون راندن نیروهای نظامی روسیه هستند و اعلام کرده‌اند که اگر در کوششهای خود کامیاب نشوند آماده‌اند در راه مذهب و ملت خود شهید شوند.

به دیده من اگر خروج سربازان [روسی] خیلی به تأخیر افتد احساسات و تعصب [عمومی]، استدلال و داورى بهتری را به حمایت خواهد گرفت و مشکلات و پیچیدگیهای سختی نیز به بار خواهد آورد. چنین بنظر می‌رسد که تا این لحظه ایرانیان هیچگونه نظر بدخواهانه‌ای نسبت به انگلستان ندارند ولی مشکل است بگویم که تا کی این حالت مطلوب باقی خواهد ماند.

سرهنگ دوم، ج. رمزی () (مأمور

سیاسی عربستان ترکیه، و سرکنسول دولت پادشاهی
بریتانیا در بغداد.»

[نشیخ و مشروطیت، تألیف عبدالهادی حایری]

۱۱- «بعضی از تلگرافات مبادله شده بین علمای مهاجر کاظمین با دربار و هیأت دولت ایران به این

شرح است:

«تلگراف رمز از تهران، توسط وزارت خارجه

حضرت آیت الله زاده

از قرار معلوم حقایق امور، در حضور حضرات آیات الله کشف نشده. البته خاطر مبارک از مقدمات اولتیماتوم ثانی مسبق است که پس از تأخیر در قبول تکلیف های اولیه روس که اهمیت زیادی نداشت و رد آن، موجب سوق قشون به رشت و قزوین شد، اولتیماتوم ثانی، مبنی بر تقاضای عزل «شوستر» و اطلاع دادن به دولتین برای استخدام مستشارهای خارجی، و تأدیه مخارج قشون رسید.

در این مواد هم با قرب خطر و وضوح امر مسامحه شد. در این بین وقایع رشت و تبریز بظهور رسید و جُهاال و خائنین بهانه بدست اجانب دادند. قنصلهای روس در تمام شهرهای ایران برای حفظ اتباع خود قشون خواستند. پس از فوت موقع و وقوع در تهلکه اشخاص معلوم الحال به خیبط خود معترف و بعد از آنکه تبریز و رشت در تحت اشغال کلی و شهر مشهد نیز در معرض خطر واقع گردید، مجلس شورای ملی رأی به قبول اولتیماتوم داد.

بواسطه قبول اولتیماتوم سوق قشون نشد. از اشغال مشهد مقدس و مداخله در امر حکومتی آنجا جلوگیری شد. قشون قزوین که معصوم به اشغال پایتخت بود بعضی معاودت نموده از آن وقت شب و روز مشغول اصلاح و جمع آوری خرابیهای گذشته هستیم، اگر مفسدین بگذارند و در داخل اتحاد و اتفاق باشد به توفیق الله تعالی امیدواری ترمیم و اصلاح مفاسد حاصل است.

واضح است اصلاح آن همه خطبهای فاحش آئی الحصول نیست، ولی با حقیقت و احتیاط و اقتدار حکومت موفقیت تدریجی است. مسلماً غیر از این مطالب هر چه عرض کرده باشند یا در مطبوعات ترکی و آژانس ها درج شده باشد کذب محض است. امیدواری به رفع شر محمدعلی میرزا و مخالفین نیز بوسیله پوتیکی حاصل است. اینکه تا حال مفصلاً مطالب عرض نشده به این جهت بوده که حجت الاسلام آقامیرزا محسن که از جزئیات اوضاع حاضر مطلع هستند لابد حقایق را مکشوف داشته، حال احتمال دادم شاید مطلب را کاملاً عرض نکرده باشند مزاحمت دادم. عرایض را حضور حضرات آیات الله معروض، هر مطلب مهم هم حادث شود بتوسط حضرتعالی حضور مبارکشان عرض می شود.

توجه باطنی در اصلاح امور مسلمین از ذوات مکرمه مسئلت می نماید.

فی ۱۷ صفر و ثوق الدوله».

پس از تلگراف فوق، تلگراف دیگری در تاریخ ۲۰ صفر از طرف و ثوق الدوله به کاظمین مخابره می شود که متضمن توفیق دولت در تبعید و رفع غایله محمدعلی میرزا و سالارالدوله بود و در ضمن و ثوق الدوله درخواست کرده بود که حضرات آیات توجه سریعی در رفع حکم تحریم امتعه روس و انگلیس بفرمایند.

بعد از وصول آن تلگراف، آیت الله زاده خراسانی تلگراف زیر را توسط وزارت امور خارجه جهت

و ثوق الدوله مخابره نمود:

«از کاظمین، وزارت جلیله خارجه دامت تأییده

تلگراف مورخ ۲۰ صفر از لحاظ حجج اسلام مد ظلهما گذشت.

... همه روزه انتظار بشارت نتیجه، و اخراج عساکر را داریم. از طرف ما حکم به تحریم امتعه صادر نشد. شاید خود ملت (برائت) تعدیات اجانب به این قبیل امور تشبث جست، تا هر چه زودتر عساکر اجنبی خارج شوند. این مدافعه اقتصادی هم مرتفع خواهد شد. بتوسط حکومت بوشهر تلگراف به تمام بلاد کردیم.

فی ۲۲ صفر آیت‌الله‌زاده خراسانی»

بعد از چندی تلگراف بسیار مفصلی از وثوق‌الدوله برای میرزا مهدی رسید که طی آن گفته شده بود:

«... قشون روس از بعضی نقاط شروع بحرکت کرده و از نقاط دیگر هم به تدریج حرکت خواهند کرد. همین قدر که دولت به رفع بعضی اختلافات داخلی موفق شده، قوای خود را برای اقامه عدل و اعاده نظم حاضر کند بکلی خاک ایران از قشون خارجه تخلیه خواهد شد... در این موقع که امورات رو به اصلاح است دیگر توقف آن ذوات مقدسه را در کاظمین... مقتضی ندانسته و استدعا می‌کند که بمرکز سابقه معاودت و توجهات مبارکه را بعموم مسلمین شامل بفرمایند...»

پس از وصول تلگراف مذکور علماء تصمیم به مراجعت گرفتند و مراتب را آقا میرزامهدی طی تلگرافی به وثوق‌الدوله اطلاع داد و متعاقب او نایب‌السلطنه ایران طی تلگرافی که بعنوان وی مخابره کرد از مراجعت علماء تشکر نمود.

[مرگی در نور، تألیف عبدالحسین مجید کفانی]

۱۲- در مورد آیرم گفته‌اند که وی در اروپا یا روسیه مورد نوعی عمل جراحی آلت تناسلی فرار گرفته که تا آخر عمر از قوه مردانگی محروم گردیده، از آنجا که دو روایت در این مورد آمده که یکی دال بر عمل جراحی وی در روسیه و قبل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و دیگری مؤید جراحی وی در همین سفر سال ۱۳۰۹ اروپا بوده، بنظر می‌رسد که روایت دوم به راستی نزدیکتر باشد چون وی دارای فرزند است و وصف عیاشی‌های سال ۱۳۰۴ آذربایجان وی از یک نامرد! بعید است.

۱۳- در مورد آیرم رئیس پلیس رضاخان وقایع جالب و قابل توجهی نقل شده که نه تنها عدم تخصص وی را در شیوه‌های علمی پلیسی نشان می‌دهد بلکه درنده‌خویی و وحشیگری مهار گسیخته وی را آشکار می‌سازد. از آنجمله دو روایت زیر را انتخاب و به رشته تحریر درآوردیم:

الف: [نقل از ملک‌الشعراء بهار در کتابش تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران]

«صبح عید نوروز ۱۳۱۲ شمسی اول آفتاب سه نفر مرد ناشناس آمدند به خانه من و گفتند ما مأمور تأمیناتیم. هر چه کاغذ و رونوشت و کتب اصلاح شده متعلق به معارف بود همه را بار کردند و همه همراه به نظمیته برده شدیم، پنج ماه حبس بودم. یک سال هم به اصفهان تبعید شدیم. بعد از آن خواستند جشن هزاره فردوسی برپا کنند، مرا آزاد کردند. روزی که به ملاقات حسین آیرم رئیس شهربانی رفته بودم و با من کاری داشت پرسیدم: «خوب سربکار امیر لشکر، آخر معلوم نشد چرا مرا توقیف کردید، چرا تبعید کردید؟» آن شخص دیپلمات این جواب را داد: «تولابد در جوانی روزی به کسی آزاری رسانده بودی... این توقیف و صدمات که کشیدی انتقام آن بود، روزگار منتقم است». جواب دادم: «پس از این قرار شما هم منتظر انتقام روزگار هستید؟» گفت «بدون شک.»

ب: [نقل از صدرالاشراف در سالنامه دنیا]:

«یک روز تعطیل من با داور که وزیر دارایی بود قرار داده بودیم برای بودجه وزارت دادگستری بمنزل او بروم و در آنجا اختلافات خود را راجع به بودجه رفع کنیم. من وقتی بمنزل داور رفتم آیرم رئیس کل شهرستانی آنجا بود و از هنرهای خود این حکایت را برای ما نقل کرد:

میگفت: چند روز قبل اعلیحضرت همایونی مرا احضار کرده بعد از شرفیابی با خاطری فوق العاده متغیر پاکی بدست من دادند، پاکت را از نظر گذراندم معلوم شد از بابل فرستاده شده بود و استامپ پستخانه بابل روی تمبر پاکت مهور بود. پاکت را گشودم داخل پاکت نامه ای بود بدون امضاء که هزاران فحش و ناسزا به اعلیحضرت داده بودند.

نامه را بسرعت خواندم. رنگ صورتم تغییر کرد و از شدت نگرانی بی اختیار لرزه بر اندام افتاد. سر را بلند کردم اعلیحضرت به صورتم خیره بودند و لحظه ای بعد سکوت را شکسته فرمودند: آیرم عامل کشف این نامه را که چه شخصی نوشته از تو میخواهم! تعظیم کرده عرض کردم اطاعت میکنم الساعه در پی کشف صاحب نامه میروم و پدر او را می سوزانم؛ بلافاصله اجازه مرخصی طلبیده بیرون آمدم و از قصر همایونی یکسر عازم مازندران و شهر بابل شدم. در طول راه مندرجات نامه را مورد دقت قرار دادم. اولاً به جان هر دو شما مثل اینکه به من الهام شده باشد پی بردم این نامه در بابل نوشته نشده و برای پی گم کردن به پست بابل داده اند. ثانیاً دقت در خط نامه کردم و حدس زدم که این نامه بدست یکنفر شاگرد مدرسه در حدود دوازده سیزده ساله نوشته شده زیرا از نپختگی خط معلوم بود نویسنده مبتدی است از اینجهت وقتی بدروازه شاهی رسیدم به شوهر امر کردم بجای راه بابل راه ساری را پیش گیرد. ساعتی بعد وارد ساری شدم و یکسر بمدارس پسرانه پهلوی و سیروس رفتم. محصلین این دو مدرسه را یک یک خواسته کلماتی که در آن نامه بود دیکته کردم و آنها نوشتند. هر چه امتحان میکردم به حدس خود ناامید میشدم یکی، دو تا، ده تا، بیست تا از شاگردان یک یک نوشته و ابدأ خط آنها با خط نامه تطبیق نمیکرد. داشتم بکلی مأیوس میشدم و تصمیم گرفته بودم مدرسه را ترک نمایم که فکری بخاطرم رسید از مدیر مدرسه پرسیدم در این شهر مدرسه متوسطه هم وجود دارد؟ جواب داده شد. خود را به محل مدرسه متوسطه که اتفاقاً در همان محل دبستان بود رساندم و همان عملی را که در دو پستان کرده بودم در بین شاگردان متوسطه تکرار کردم و یک یک آنها را خواسته و مطالبی را دیکته بآنها کردم تا اینکه یکی از محصلین وقتی شروع بنوشتن کرد مخصوصاً وقتی جملاتی را که در آن نامه بود به او گفتم که بنویسد رنگ او تغییر کرد و اگر چه سعی کرد شیوه خط را تغییر دهد ولی کلماتی که نوشت با کلمات نامه شبیه بود! من او را بلافاصله با خود بطرف محل اداره شهرستانی ساری بردم و شروع باستنطاق کردم و نامه را هم باو نشان دادم و او بدون معطلی اقرار کرد که این نامه را من بدستور عمود دانی خود نوشتم. فوراً دستور دادم عمود دانی او را که اتفاقاً از خوانین مازندران بودند احضار کنند، احضار کردند و با آن محصل روبرو کردم، مجال انکار آنان نبود و معلوم شد سه نفر دیگر هم شریک در این امر بوده اند، من هر سه نفر را دست بسته با خود بتهران آوردم و درست سه روز بعد که البته دیروز باشد جریان را بحضور اعلیحضرت عرض کردم».

۱۴- آیرم حتی از اخاذیهای حقیر و ناچیز هم ابایی نداشته، رشوه گرفتن برای صدور گذرنامه به اروپا و یا پروانه سفرهای زیارتی برای مکه و کربلا نمونه ای از این امورند.

۱۵- ماجرای پرونده رشوه خواری آیرم را «محسن صدق» در خاطرات خود در سالنامه شماره بیست و نهم

دنیا چنین نگاشته: «در سال ۱۳۱۴ شمسی که در کابینه محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) سمت وزیر دادگستری را عهده‌دار بودم راپرتی بدون امضاء بدفتر مخصوص شاهنشاهی رسیده بود مبنی بر اینکه در سه سال قبل تعداد هزار و سیصد تن نقره متعلق به انگلیسها که از سرحد عراق به تهران و از تهران به زاهدان می‌بایست حمل شود اداره پست که متعهد حمل نقره بود در حدود هشتاد هزار تومان بدولت ضرر زده باین تفصیل که حمل نقره را فقط بدون نفر گارازدار حسینی و فولادی داده و بمبلغی که کرایه داده شده دیگران به نصف آن مبلغ پیشنهاد داده‌اند ولی اداره پست پیشنهادهای آنها را رد کرده در راپرت مذکور برای اثبات مطلب نوشته بود که اداره پست کرایه حمل نقره را از سرحد عراق به تهران هر تن شصت تومان کرایه داده در حالیکه اشخاص متعددی به کمتر یعنی چهل تومان و سی پنج تومان و سی تومان و بالاخره بیست و پنج تومان پیشنهاد داده‌اند ولی اداره پست قبول نکرده (مقصود راپرت دهنده این بود که مأمورین اداره پست رشوه گرفته و این مبلغ بدولت ضرر زده‌اند).

دفتر مخصوص عین راپرت را نزد من فرستاد و نوشت اعلیحضرت همایونی امر فرمودند مقرر دارید این مطلب را بدقت رسیدگی و نتیجه را اطلاع دهید. من تحقیق این موضوع را بیکی از مفتشین مورد اعتماد رجوع کردم و مفتش پس از ملاحظه پرونده‌های اداره کل پست راجع به حمل نقره گزارش داد که ظاهر پرونده‌ها مصدق راپرت است و باید موضوع بدیوان جزاء عمال دولت رجوع شود. من حسب‌المعمول پرونده‌ها را بدیوان جزاء ارجاع کردم و سه نفر در این امر مورد اتهام واقع شدند اول محمد حجازی (مطیع‌الدوله) که در تاریخ حمل نقره رئیس اداره کل پست بود. دوم رضوی معاون وزارت پست و تلگراف و تلفن که موافقت با رد پیشنهادات وارده کرده بود. سوم خداینده‌لو رئیس محاسبات وزارت پست و تلگراف و تلفن که او نیز پیشنهادات مبلغ کمتر را مورد توجه قرار نداده بود. مدعی‌العموم دیوان جزای عمال دولت (دیوان کیفر) که در آن تاریخ یوسف جوادی بود مشغول تحقیقات شده و روزی قبل از ظهر بمن تلفن کرد که برای جلوگیری از تبانی باید متهمین توقیف شوند. من جواب دادم که هرطور مقتضی است اقدام کنید. باید دانست علی‌اکبر داور وزیر دارائی علاقه زیاد به این سه نفر داشت.

مطیع‌الدوله حجازی علاوه بر دوستی با داور در اینوقت سمت ریاست کل دفتر وزارت دارائی را بهمه‌داشت و خداینده‌لو هم عضو وزارت دارائی بود و با رضوی که در این ایام بیکار بود دوستی نزدیک داشت و چون داور مطلع شد که مدعی‌العموم دیوان جزاء عمال دولت میخواهد این سه نفر را توقیف کند مضطرب شده بمن تلفن کرد که لازم است فوراً با شما ملاقات کنم و خواهش کرد که ناهار به منزل او بروم. من حسب‌الوعده به منزل داور وزیر دارائی رفتم و چون او در کار و حوزه اقتدار خود متعصب بود گفت از توقیف این سه نفر حیثیت من لکه دار میشود. پس از آن هر دو به قوانین مربوطه مراجعه کردیم و به قانونی برخوردیم که در سال ۱۳۱۱ در متمم بودجه از تصویب مجلس گذشته بود باین مفاد که در اتهامات مالی بمأمورین دولت از قبیل تصرف غیرقانونی و اضرار بدولت، می‌بایست بدواً محکمه اداری در وزارت متبوعه متهم تشکیل و بموضوع اتهام رسیدگی در صورتی که برائت متهم معلوم نشد بدیوان جزاء عمال دولت ارجاع میشود. و چون قوانینی که در ضمن متمم بودجه تصویب میشود اعتبار آن در همان یکسال اعتبار بودجه است مگر آنکه در بودجه کل سال بعد کشور بقاء اعتبار آن قانون تصریح شده باشد و چون در این سال هم اعتبار آن باقی بود من از منزل داور به مدعی‌العموم دیوان جزاء تلفن کردم و او را متوجه این قانون که در پس پرده متمم بودجه مستور و کمتر مورد توجه دستگاههای قضایی بود کردم و قرار شد داور در وزارت دارائی، محکمه اداری تشکیل شده و نتیجه تحقیق را به وزارت دادگستری اطلاع دهد.

رضاشاه برحسب عادت هر نوبت که شرفیاب میشدم از من میپرسیدند راجع به اتهام مربوط به حمل نقره نتیجه تحقیقات چه شده و در اینموقع که از من میپرسیدند من نتیجه تحقیقات مفتش و رجوع به دیوان کبیر (دیوان جزاء) و تصمیم دادستان (مدعی العموم) به توقیف سه نفر مذکور و توجه به قانون متمم بودجه را بدون اینکه اسمی از داور بپرسم گفتم.

اعلیحضرت به ظواهر قانون کاملاً تسلیم بودند ولی گفتند این قبیل قوانین را نباید در متمم بودجه که اعتبار آن موقت است گنجانید و بطور کلی به تصویب مجلس رسانید که کارکنان دادگستری از آن غفلت نکنند. حالا دیگر طرف پرسش شاه در این امر وزیر دارائی بود و بعد از چند روزرای محکمه اداری که مرکب از هفت نفر روساء درجه اول وزارت دارائی تشکیل شده بود بر تبرئه منتهمین با قید اینکه این سه نفر نه فقط متهم بخلاف کاری نیستند بلکه مستوجب تمجید و تقدیرند صادر شد.

دلایل محکمه اداری وزارت دارائی این بود که چون اداره کل پست برای حمل محمولات دولتی قراردادی با دو گاراژدار حسینی و فولادی برای مدت پنج سال منعقد نموده بود و میبایست محمولات خود را مطابق مواد قرارداد از قرار هرتن در هر کیلومتر فلان مبلغ کرایه بدهد و برحسب قرارداد همین مبلغ که میبایست پردازد داده است و چون در موقع حمل نقره هنوز دو سال از مدت قرارداد باقی بوده اداره پست نمی توانسته تخلف نماید و حفظ اعتبار امضاء دولت مقدم بر نفع موقتی بوده چنانکه مطیع الدوله حجازی رئیس کل پست هم که در زیر هر پیشنهاد این نکته را ذکر کرده و باستناد آن پیشنهاد را رد کرده است.

داور وزیر دارائی زیر حکم محکمه اداری که برای شاه فرستاده بود بخط خود شرحی نوشته که محکمه اداری از بهترین روساء ادارات دارائی تشکیل شده و این رای را داده اند و خود علاوه بر اعتماد به نظریات هیئت محکمه به سه نفر که مورد اتهام واقع شده اند معرفت کامل داشته و دارد که هیچوقت از جاده راستی و درستی منحرف نشده و پیرامون خلاف نگشته اند. و این از شهامت و شجاعت علی اکبر داور سرچشمه می گرفت. رونوشت حکم محکمه اداری را هم وزیر دارائی به وزارت دادگستری فرستاد. بعد از دو سه روز نامه از دفتر مخصوص شاهنشاهی محتوی عین ورقه حکم محکمه اداری که زیر آن شرح مذکور را داور نوشته بود بمن رسید و رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی بمن نوشت که اعلیحضرت همایونی فرمودند من باین حکم محکمه اداری مطمئن نشدم لذا وزیر دادگستری باید شخصاً در این موضوع با دقت رسیدگی کند و نظر خود را بنویسد. من پرونده های اداره کل پست و پرونده محکمه اداری را خواسته بدقت رسیدگی کردم و چون مواد بر مفاد قرارداد اداره پست با دو نفر گاراژدار بود از مطالعه مواد قرارداد این نکته نظر مرا جلب کرد که موضوع قیمت کرایه محمولات جزء متعهدات گاراژدارها است باین معنی که آنها تعهد کرده اند محمولات را باین قیمت حمل کنند نه زاید بر آن و با اینحال دولت تعهدی نداشته که اگر دیگری کمتر از این قیمت حمل کند نتواند بدیگری بدهد ولی درک این نکته در قرارداد با دقت زیاد معلوم میشدند در بادی نظر و من باین نتیجه رسیده بودم که مطیع الدوله حجازی از روی سادگی پیشنهادات دیگران را رد کرده و سایرین هم متابعت او را کرده اند بی تقصیری منتهمین بر من روشن شد ولی در این موقع دچار محظوری شدم و آن ملاحظه داور وزیر دارائی چه از جهت دوستی که با او داشتم و چه از آن جهت که سایر وزراء در امور وزارت خود نهایت احتیاج بمساعدت وزیر دارائی داشته و دارند ولی چون مبنای من در امور اداری بصدافت با شاه بود ناچار نظر خود را نوشتم با این قید که چون استنباط این نکته از قرارداد با دقت قضائی ممکن است رئیس اداره کل پست و دو نفر دیگر از مسئولین بواسطه خفاء این نکته

را متوجه نشده و تعمدی نداشته‌اند حکم اداری بالنتیجه بر تیر نه آنان صحیح بوده.

وقتی نظریه من به رضاشاه رسید نظر مرا بر تیر نه متهمین تصدیق کرده و توسط دفتر مخصوص به وزیر دارائی نوشته شد باید تمام هیئت محکمه اداری محاکمه اداری شده مجازات شدید شوند چون در رسیدگی دقت نکرده و متوجه این نکته نشده‌اند.

داور از این امر شاه بی نهایت ملول بود ولی چاره از اطاعت نداشت و اعضاء محکمه اداری را محاکمه کرده هر یک یکسرتلث حقوق در مدت سه ماه محکوم شدند. در آنموقع داور بمن گفت کار کردن با این شاه خیلی مشکل است ولی ضمناً درسی بما میدهد که در امور سرسری رفتار نکرده و دقت کافی بکنیم. و اما یک خاطره دیگر در همین سال ۱۳۱۴ که من در کابینه محمدعلی فروغی، وزیر دادگستری بودم یکروز صبح از دفتر مخصوص سلطنتی خبر دادند که اعلیحضرت شما را احضار کرده‌اند. ساعت چهار بعد از ظهر در اطاق کار مخصوص بحضور اعلیحضرت رضاشاه شرفیاب شدم و شاه بمحض اینکه مرا دیدند فرمودند کار مهمی با شما دارم پرونده‌ای را از شهربانی برای مطالعه من فرستاده‌اند و میخواهم رسیدگی به این پرونده را بعهده شما بگذارم تا آنرا از اول تا بآخر بدقت بخوانید و گزارش دقیقی به من بدهید. خلاصه این پرونده این است که مامورین نظمیه کشف کرده‌اند که مصطفی قلی بیات (صمصام‌الملک) رئیس اداره کل فلاحات (توضیح آنکه در آن سالها وزارتخانه بصورت اداره کل بود و اما رئیس کل فلاحات مانند رئیس اداره کل صناعت که مقام آنها تقریباً برابر مقام وزیر بود حق شرکت در جلسات هیئت وزیران را داشتند و هر کدام نیز از مسئولیت یک وزیر برخوردار بودند) از یک شرکت مقاطعه کاری قصد گرفتن پنجاه هزار تومان رشوه داشته و مامورین واسطه را قبل از دادن رشوه گرفته‌اند و پول رشوه را هم توقیف کرده‌اند و واسطه هم اکنون در زندان است و من میل دارم شما این پرونده را بدقت بخوانید و نظر بدهید که آیا بیات مقصر است یا نه. اعلیحضرت همایونی بعد از بیان این جملات پرونده قرمز رنگی را بدست من دادند و فرمودند بزودتر نتیجه را اطلاع دهید. این اولین مرتبه نبود که شاه بمن ماموریت‌های خصوصی میداد ولی مثل اینکه این ماموریت از ماموریت‌های سابق مهم تر و بزرگ تر بنظر میرسید. بلافاصله بوزارت دادگستری رفتم و پرونده را مطالعه کردم و بعد از چند ساعت دقت و رسیدگی صورت ظاهر پرونده را چنین یافتم: قرار بود اداره کل فلاحات از طریق مناقصه معامله‌ای انجام دهد و چندین شرکت نیز پیشنهادهایی داده بودند که یکی از آنها شرکت «س» بود که پیشنهادش مدتها روی میز آقای بیات مانده بود و مشارالیه آن را اعضاء نمیکرد و مدیران شرکت نیز بنظمیه شکایت کرده و گفته بودند که بیات بآنها گفته است تا موقعیکه ۵۰ هزار تومان بمن ندهید پیشنهاد شما را تصویب نمیکنم و بامید گرفتن پول یکهفته تمام پرونده را روی میز خود نگهداشته است تا اینکه شرکت موافقت میکند و قرار میشود شخصی بنام اسماعیل ده هزار تومان نقد و چهل هزار تومان چک از طرف شرکت تسلیم آقای بیات کند و موقعیکه این شخص با پول و چک عازم اداره کل فلاحات بوده مامورین اداره آگاهی شهربانی (تامینات) او را گرفته و بشهربانی میبرند و پول‌ها را از جیبش در می‌آورند و مشارالیه ضمن بازجویی اقرار می‌کند که قصد داشته پول و چک را بعنوان رشوه به رئیس اداره کل فلاحات بدهد. چون رئیس اداره کل فلاحات در آنموقع عضو هیئت دولت بوده و در جلسات هیئت وزیران شرکت میکرده است لذا سرلشگر آیرم رئیس وقت شهربانی کل کشور برای کسب دستور گزارشی بشاه داده تا اوامر شاه را هر چه باشد اجرا کند.

آن روز عصر بعد از خواندن پرونده متوجه شدم که گرچه نام عده‌ای منجمله رئیس دفتر اداره فلاحات در

پرونده ذکر شده و گویا او هم علی الظاهر واسطه کار بوده ولی محور اصلی همان اسماعیل است که میتواند اطلاعات دقیق و کاملی در اختیار ما بگذارد و بگوید پول را از چه کسی گرفته و بچه عنوانی میخواست برنیس فلاحت بدهد لذا مصمم شدم که اسماعیل را از شهربانی برای بازجویی بخواهم.

فوراً به سرلشگر آیرم تلفن زدم و گفتم فوراً اسماعیل نام زندانی را برای بازجویی نزد من بفرستید کار واجبی دارم. جواب داد: بله خودم از موضوع خبر دارم و تا یکساعت دیگر او را تحت الحفظ خواهم فرستاد. تا یکساعت صبر کردم ولی از اسماعیل خبری نشد و مجدداً به آیرم تلفن کردم که آقا چطور شد این متهم نیامد لطفاً زودتر او را بفرستند. جواب داد چشم تا ده دقیقه دیگر خدمتتان خواهد بود. باز منتظر ماندم ده دقیقه شد یکساعت ولی زندانی بدادگستری نیامد. بالاچار برای مرتبه سوم تلفن کردم و مجدداً آیرم با زبان چرب و نرم وعده داد که زندانی را خواهد فرستاد. اما تا ساعت ده شب از اسماعیل خبری نشد و من در وزارت خانه بلا تکلیف ماندم. فردا صبح تلفن کردم و به آیرم گفتم: آقا، اعلیحضرت دستور داده اند باین پرونده رسیدگی کنم و تا این شخص که حامل پول رشوه بوده حاضر نشود نمی توانم گزارش عرض کنم چرا او را نمی فرستید؟ جواب داد: چشم اطاعت میشود همین حالا خواهد آمد. ده دقیقه بعد تلفن زنگ زد و آیرم از پشت سیم گفت: قربان، اتفاق بدی افتاده که باعث تأسف ما شده و نمیدانم چه باید بکنم. اسماعیل زندانی را دیشب باتفاق یک مامور بخانه اش فرستاده بودم تا کاری که در خانه داشته انجام دهد و برگردد ولی متأسفانه درین راه از دست مامور فرار کرده و طبق خبری که هم اکنون از بندر پهلوی رسیده شبانه به آنجا رفته و ده دقیقه قبل در حالیکه تغییر قیافه داده بوده سوار کشتی شده و بیاد کوبه فرار کرد. و مامور آگاهی (تامینات) هم از ترسش گریخته است! موفقیکه آیرم از پشت سیم اظهار کرد اسماعیل بیاد کوبه فرار کرده و مامور تامینات هم از ترسش گریخته است باو گفتم خوب حالا چه باید کرد؟ جواب داد نمیدانم، کاری است شده و علاج آن دیگر در دمبت ما نیست و بلافاصله تلفن قطع شد.

بعد از این تلفن مدتی مشکوک ماندم و چون آیرم را می شناختم که مرد زرننگ و کلاشی است باو سوءظن بردم و تحقیقات را از جای دیگر شروع کردم و بالاخره بعد از چند روز متوجه شدم که این پرونده ساختگی است و آیرم چندین مرتبه با آقای بیات گفته که در مناقصه باید شرکت «س» برنده شود و اگر پیشنهاد او را نپذیرید کاری خواهم کرد که پشیمان خواهید شد چون آقای بیات زیر بار نرفته بود لذا نقشه ای طرح کرد اسماعیل را با مقداری پول و چک روانه اداره فلاحت کرد. سپس طبق نقشه او را دستگیر نموده و بعد برای مفضوب ساختن آقای بیات پرونده ای ساخته و گزارش دروغ به شاه داده است. اطلاع بر این حقیقت مرا دچار عذاب کرد زیرا اگر حقیقت را به شاه گزارش میدادم یقیناً موجب دردسرم میشد زیرا در آن موقع آیرم در اوج قدرت بود و اولین محرم مورد اعتماد اعلیحضرت بشمار میرفت و چون ضمناً آدم خطرناکی بود همه از او حساب میبردند و در این مورد افشای حقیقت از جانب من موجب دردسرهای بزرگ میشد و حتی ممکن بود جانم بخطر بیفتد. اما اگر حقیقت را به شاه نمی گفتم و پرونده ساختگی آیرم را تصدیق میکردم در آنصورت وجدانم در عذاب بود زیرا با هستی و آبروی مرد بیگناهی بازی کرده بودم.

به هر حال یکشب تا صبح خواب به چشمم نرفت و نگرانی و فکر داشت مرا از پا در میآورد تا اینکه بالاخره تصمیم گرفتم خودم نزد شاه بروم بلکه گزارشی بعرض ایشان برسانم تا ببینم بعداً چه خواهد شد. صبح فردا گزارشی نوشته و بدفتر مخصوص شاهنشاهی ارسال داشتم و بطور خلاصه نوشتم «حسب الامر در اطراف

پرونده اداره کل فلاحت تحقیق کردم ولی چیزی دستگیرم نشد و تنها موضوعی که مورد یقین و تصدیق من است اینست که بیات رشوه‌خوار نیست و در این پرونده بی گناه است». یکروز بعد از دفتر مخصوص شاهنشاهی کتباً جواب داده شد که گزارش شما قانع کننده نبود اعلیحضرت فرمودند گزارش قطعی بدهید و این گزارش هم باید در ظرف امروز و فردا واصل شود چون اعلیحضرت در انتظارند. دوباره گزارش سربسته‌ای دادم و این مرتبه نوشتم: «اتهامات وارده به آقای بیات بنظر من خلاف واقع است و مشارالیه از موضوع پنجاه هزارتومان رشوه بی اطلاع است.» این گزارش را فرستادم و چند روز بعد دیدم اعلیحضرت مرا به دربار احضار کرده‌اند. در آن ایام تازه قصر مرمر را می‌ساختند. حجارها و بناها مشغول کار بودند و اعلیحضرت در حالیکه دور حوض بزرگ قدم می‌زدند کار حجارها را تماشا میکردند. وقتی که وارد حیاط شدم شاه فرمود در گزارش خودتان نوشته بودید که بر صدق مطلب و دادن رشوه دلیلی پیدا نکردید، بسیار خوب، ولی اینکه نوشته‌اید یقین کردید که بیات مقصر نیست دلیل شما چیست؟ در جواب شاه چند لحظه تأمل کردم و در این چند لحظه بخاطر آمد که زندگیم مورد خطر واقع شده و گفتن و نگفتن حقیقت موجب دردسر خواهد شد و نمیدانستم چگونه از این خطر رهائی پیدا کنم. اعلیحضرت رضاشاه که از تأمل من دچار سوءظن شده بود فرمود مثل این که خیلی فکر میکنید، حقیقت از چه قرار است؟ گفتم: قربان اگر حقیقت را بگویم می‌ترسم جانم بخطر افتد و اگر هم دروغ عرض کنم که شرط خدمتگزاری را بجا نیاورده‌ام اینست که فکر می‌کنم که جواب اعلیحضرت را چه بدهم که از خطر نجات پیدا کنم. با شنیدن این جملات، شاه قیافه مخصوصی بخود گرفت و گفت البته باید راست بگوئید و آنچه را که از این پرونده فهمیده‌اید بیان نمایند. گفتم: قربان این پرونده را آیرم ساخته است. یکدفعه با حالت تعجب آوری گفت: «آیرم؟!» با لحن محکمتر جواب دادم، بله آیرم. مثل اینکه انتظار شنیدن این خبر بد را نداشت و باز متفکرانه دور حوض چرخید و بعد جلو آمد و فرمود: چطور آیرم پرونده را ساخته است؟

— برای اینکه به بیات پیغام داده که اگر پنجاه هزارتومان در این معامله بمن سهم نرسد کارت را خواهم ساخت. — دلیلش چیست؟ — دلیلش اینست که، کسی که پول رشوه را همراه داشته و مأمورین او را گرفته بودند توسط آیرم از زندان فرار کرده است. شاه با لحن محکمی گفت: پس چرا در گزارش اولیه خودتان بمن نوشتید که زندانی خودش از زندان فرار کرده است. — عرض کردم قربان می‌ترسیدم زیرا آیرم کسی است که با جان و مال مردم بازی می‌کند. شاه چیزی نگفت و دوباره مشغول قدم زدن دور حوض شد و من هم پدنبال شاه به قدم زدن در اطراف حوض پرداختم و شاه در حال قدم زدن چند بار زیر لب گفت: «آیرم با جان مردم بازی می‌کند» سپس سر برداشت و فرمود: — یقین داری که پرونده را آیرم ساخته و بیات پول نگرفته است؟ عرض کردم بله قربان زیرا سوابق هر کسی معرف اوست صمصام‌الملک بیات مردی تحصیل کرده و روشنفکر است که سوابق بدی ندارد و تاکنون رشوه از کسی نگرفته است در حالیکه آیرم تاکنون هزاران مرتبه تقلب و پرونده‌سازی کرده است. شاه با تعجب زیاد گفت: آیرم تقلب کرده است؟ — بله قربان اکنون موارد آنرا عرض می‌کنم اولاً چندی قبل چندین هزار دسته ورق بازی وارد کرد بقیمت دانه‌ای شش ریال و فروخت از قرار هر دسته ۵ تومان هم چنین آیرم بعنوان اینکه اشیائی برای املاک سلطنتی لازمست هر هفته یک تصویب‌نامه از هیئت دولت می‌گفراند و اجناس را بدون گمرک وارد کرده و در بازار می‌فروشد. اعلیحضرت که با تعجب به اظهارات من گوش میدادند وقتی که ملاحظه نمودند من با ایمان و بدون غرض صحبت می‌کنم با تأثر مخصوصی گفتند نه کافی است همه اینها درست است، من بدو نفر بیجهت اعتماد کردم یکی از آن دو نفر همین آیرم بود.

سپس دست بروی شانهام زده و فرمود — من عقیده شما را قبول کردم و از شما ممنون شدم و خیلی آفرین می گویم که با وجود تعجب من ایستادگی کردید و حرفهای خودتان را برای روشن شدن ذهن من زدید من بآیرم قدرت زیاد دادم در حالیکه لایق این قدرت نبود تشکر دیگر من از شما اینست که مرد خدمتگزاری را نبرته کردید و من از امروز فکری بحال آیرم خواهم کرد و اصلاً در این چندین روزه از گوشه و کنار حرف هانی دیگر هم شنیده ام که عقیده شما را تایید می کند. بعد از این جملات اعلیحضرت مرا مرخص کردند و چند ساعت بعد بود که شنیدم آیرم شدیداً مریض و بستری شده است و اطبای تهران مجبور شدند که بگویند در ایران نمی توان او را معالجه کرد، و سه روز بعد نیز مشارالیه با اسم معالجه از ایران فرار کرد و به آلمان رفت و تا پایان جنگ در آلمان بود و در موقع تسلیم آلمان به امیرنشین لیختن اشتین واقع در مرز سوئیس و اطریش و آلمان کوچ کرد و چندی بعد در همانجا درگذشت. بعدها هر وقت راجع به فرار آیرم فکر می کردم پیش خود حدس می زدم که حتماً جاسوسان این مرد از مذاکرات آنروز اعلیحضرت و من مطلع شدند و باو خبر دادند که موقعیتش در خطر است و او هم نیرنگ تازه ای زد و با خوردن دواهای سمی برای خودش ایجاد کسالت مصنوعی کرد و بعد با اسم معالجه ایران را ترک گفت.

۱۶ — اشرف پهلوی در بخشی از خاطرات خود تحت عنوان «تنها کسی که توانست سر پدرم را کلاه بگذارد سر لشکر محمد حسین آیرم بود!» می نویسد:

«... پدرم که پس از رفتن آیرم تازه به فساد و دزدیهای کلان او پی برده بود چون دید چند ماه گذشت و از آمدن آیرم خبری نیست برای به دام انداخت او هزار لیره هم پول برایش حواله کرد ولی آیرم پول را هم گرفت و نیامد و در مقابل تلگراف پدرم جواب داد که پزشکان بازگشت او را به کشور خطرناک دانسته اند. اتفاقاً درست می گفت و بازگشت او واقعاً برایش خطرناک بود چون پدرم قصد داشت به محض ورود او به کشور وی را زندانی کرده و به سختی مجازات کند ولی آیرم که خود سالها باعث مجازات عده زیادی شده بود هرگز به ایران نیامد و با ثروت باد آورده به زندگانی در خارج ادامه داد. این واقعه بقدری پدرم را عصبانی کرد که اگر آیرم را گیر می آورد با دستهای خفه اش می کرد. در آن روزها ما می دیدیم که او دایماً در باغ کاخ راه می رود و دستهایش را به هم می زند و فحش می دهد. پدرم هیچ انتظار نداشت آدمی که ظاهراً نزدیکترین شخص به او و نفردوم سلسله مراتب اداری کشور بود این چنین در اوج قدرت همه چیز را بگذارد و از کشور فرار کند، و با اینکه از مدتی قبل به او مشکوک شده بود، مقام و قدرت آیرم باعث شد که گولش را خورده به او اجازه سفر بدهد...» [مجله سپید و سیاه ۱۱۱۱].

۱۷ — نقل از آقای ختانی بازرگان ایرانی که مغازه قالی فروشی ایران او در خیابان کورفورستندام معروف اهالی برلین غربی است:

«دعوتی از تجار ایرانی مقیم آلمان برای ملاقات با آیرم شده بود. رفتیم و ایشان را ملاقات نمودیم. در بین تجار ایرانی مقیم برلین آیرم با من آشنایی بیشتری داشت. آیرم شروع به سخن نمود و گفت: برای ترتیب کار، احتیاج به کمک مادی آقایان داریم. هموطنان ما در سایر کشورها کمکهای ذیقیمتی نمودند. از جمله آقای علی اصغر میلانچی بازرگان ایرانی مقیم اطریش یکصد هزار مارک کمک نمود و بدین جهت از آقایان انتظار دارم از هرگونه کمکی برای پیشرفت منظور دریغ نوزند.

در جواب گفتم: جناب سرلشکر قطعاً اطلاع دارند وضع مالی اینجانب روی قطع ارتباط با ایران

رضایتبخش نیست. قالی و قالپچه که یک روزی در مغازه من انباشته بود، امروز برای نمونه موجود نیست. زیرا راه بسته است و مال التجاره از ایران نمی‌رسد و از طرفی سه سال است من کوچکترین خبری از قایل و برادر خود که در تهران و آذربایجان اقامت دارند ندارم. و بالاخره با توجه به بی‌پولی و اینکه ما تجار را چه رسیده به سیاست، استدعا دارم اقلأً مخلص را معذور بدانید.

از این بیان من سایر تجار ایرانی که حضور داشتند کمی بخود آمده و خوشحال شدند. ناگفته نماند رد تقاضای آیرم در حکم صدور حکم اعدام خودمان بود. زیرا پلیس «اس-اس» آلمان و شخصی «هیملر» بشدت از آیرم حمایت می‌کردند، و اگر آیرم کوچکترین اشاره‌ای به «اس-اس» می‌کرد حساب ما معلوم بود و آنآ بیکی از بازداشتگاهها منتقل می‌شدیم.

آیرم کمی برآشفت و گفت: اصراری در بین نیست. هر کس علاقه به وطن خود داشته باشد کمک می‌کند و البته باید بداند که عنقریب ما عملاً حکومت را در دست خواهیم گرفت، زیرا قوای آلمان هم اکنون در قفقاز در حال پیشروی هستند و بمجرد اشغال باکو کار ایران تصفیه می‌باشد.

چند نفر از تجار بزدل ایرانی از روی ترس حاضر به کمک شدند ولی کمکهای آنها چندان زیاد نبود. [سالنامه دنیا، سال شانزدهم].

۱۸- باید در نظر داشت که مسلم است در مقایسه بین دو نظام سیاسی جمهوری و سلطنتی، حکومت جمهوری بمراتب دموکراتیک‌تر و انسانی‌تر است و در آن مردم حق انتخاب داشته و رئیس‌جمهور از بهترین و داناترین مردم، با رأی مستقیم انتخاب شده و پس از پایان مدت ریاست جمهوری نیز بایستی همچون شهروندی عادی در میان همان جامعه زندگی کند. و این امر خود موجب تعدیل خصصت‌های دیکتاتوری و غرور ناشی از قدرت می‌شود. در حالیکه در نظام سلطنتی بدون هیچگونه دلیل علمی و منطقی، فرزندی پس از پدر با هر نوع سواد و معلومات و منشی به تخت سلطنت نشسته و زمام امور ملت را بدست می‌گیرد. مرحوم مدرس نیز این مطلب را خوب می‌فهمیده، لکن قصد رضاخان از قضیه جمهوریست این بوده که ابتدا، انقراض سلطنت را اعلام نموده و خود بعنوان رئیس‌جمهور مادام‌العمر بر کرسی ریاست بنشیند. رضاخان اصلاً باور نمی‌کرد که گروهی دور او را گرفته و بر تخت سلطنت بنشانندش، چرا که او نه سواد اینکار را داشته و نه آبا و اجدادش شاه یا شاهزاده بوده‌اند.

۱۹- موقعی که مجلس مؤسسان به تعیین پادشاه جدید مشغول بود، احمدشاه در پاریس بیانیه‌ای منتشر کرد که در روزنامه «پامداد» *Matin* چاپ شد. متن بیانیه که برای صادق صادق (مستشارالدوله) رئیس مجلس مؤسسان ارسال گردیده بدین شرح است:

«در این موقع باریک که آینده کشور من در خطرست تمام افکارم متوجه ملت است که این بیانیه را برای آنها می‌دهم.

از زمانی که رضاخان با تردستی قشون را در اختیار خود گرفت و قوای عمومی مملکت را مورد سوء استفاده قرار داد برخلاف قوانین اساسی کشور شاهنشاهی رفتار کرده است.

به نظرم مناسب آمد برای آنکه از هیجانات داخلی ملت من مبتلی به گرفتاری نشود از کشورم دوری جویم و از راه غیب خود به ثبوت برسانم که تا چه حد با این اعمال خلاف قانون و خودسرانه مخالفت دارم. کودتای رضاخان مغایر قانون اساسی و برضد سلسله سلطنتی من با قدرت سرزیزه انجام شده است. او

مقدس‌ترین قوانین را زیر پا نهاد و ملت مرا ضرورتاً به سوی عواقب وخیم و آلامی که بهیچوجه سزاوار آن نیست مبتلی خواهد کرد. من قویاً و رسماً اعتراضات خود را نسبت به این کودتا اعلام می‌دارم و کلیه اعمالی که در آینده از طرف آن دولت به وقوع برسد و آنچه در زیر سلطه این حکومت بوقوع پیوندد باطل و کان‌لم‌یکن اعلام می‌دارم.

من حقوقی را که خود سلسله قاجار نسبت به تاج و تخت ایران که نه موهبتی الهی و به موجب قوای اساسی مملکت داریم محفوظ می‌دارم.

من خود را پادشاه برحق و قانونی مملکت ایران می‌دانم و در انتظار بازگشت خود به کشورم برای خدمتگزاری به ملت‌م که هیچگاه صفات شرافتمندانه و صداقانه و... آن همیشه نسبت به من در مواقع دشوار ابراز کرده است او را فراموش نمی‌کنم، هستم».

در زیر متن فارسی بیانیه که مایشین شده می‌باشد، ناشناسی با خط فارسی خطاب به مستشارالدوله نوشته:

«اگر شرف و وجدان دارید (تصور می‌کنم اشخاصی که اروپا رفته‌اند می‌فهمند شرف یعنی چه) این اعتراض مظلومی را که به لوطی‌بازی ظلم به او شده ترجمه کرده و تمام اعضاء مجلس را از مضمونش مستحضر می‌کنید. شاید شرافت ایرانی مانع شود که مملکت شش‌هزار ساله ملعبه و مسخره دست انگلیسها شود و یک مرکز ثابت مملکت ما دستخوش هوی و هوس سیاستمداران انگلوسا کسون واقع گردد. تصور می‌کنم هر ایرانی با شرفی راضی نمی‌شود که مملکتش از هندوستان بدتر شود. من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم. منتظر مکافات اخروی و عقوبت دنیوی باشید. خیرخواه».

[نقل از مجله آینده، سال ۱۴، شماره ۱۲ تا ۹].

۴۰- ایشان در قید حیات هستند و در تهران سکونت دارند، و آنطور که مشهور است از مردان درستکار و صالح سیاسی ایران هستند، مؤلف این سطور در سال ۱۳۶۶ ملاقاتی با ایشان در منزلشان داشت که از ایشان به غیر از فروتنی و تقوای سیاسی هیچ چیز دیگر مشاهده ننمود. آقای دکتر جلال عبده خاطرات دوران زندگی خود را نگاشته‌اند که در تاریخ تألیف این اثر زیر چاپ بود. ایشان طی مصاحبه‌ای که با آقایان محمد گلبن و یوسف شریفی بهنگام تدوین کتاب «محاكمه محاکمه گران» داشتند درباره این محاکمات می‌گویند: «سوم شهریور ۱۳۲۰ بنده دادستان دیوان کیفر بودم، در این موقع بعد از رضاشاه و آزادی زندانیان عده‌ای از دوستان خود من که جزو ۵۳ نفر بودند و به یکی از آنها خیلی احترام داشتم، که همین امسال فوت شد، دکتر رضا رادمنش، که با هم بودیم، او نزد من آمد و شمه‌ای از جنایاتی که در دوران رضاشاه شده بود، شرح داد. رفقای دیگر آمدند و در این امر شریک بودند و تأیید کردند که هم قتل‌هایی در زندان واقع شده و هم شکنجه‌هایی به پاره‌ای از متهمان داده شده و هم توقیف‌های بیجایی».

در اینجا بود که من برای خود احساس وظیفه‌ای کردم، در آن موقع شاید بهترین راه برای مبارزه با دیکتاتوری این بود که ما کسانی را که مباشر این جنایات بودند تعقیب بکنیم، البته باید عرض بکنم که خوشبختانه در کابینه فروغی، کابینه‌ای که در شهریور تشکیل شد، «مجید آهی» وزیر دادگستری بود، خود او از کسانی بود که ماههایی را در زندان رضاشاه گذرانده بود، با ایشان مشورت کردم و ایشان نظر اینجانب را در این امر تأیید کردند، بنده شروع کردم به تحقیقات. از جمله کسانی که به عنوان باز پرس برای اینکار در نظر

گرفتم و انصافاً وظایفش را به نحو احسن انجام داد «سلطان‌زاده» است، قسمت عمده تحقیقات ما را سلطان‌زاده انجام داد، خوشبختانه او زنده است. وی باز پرس اول دیوان کیفر بود و مرد بسیار لایق و شایسته‌ای است. ما شروع کردیم به تحقیقات، باز پرس عده‌ای از مأموران شهربانی را با موافقت اینجانب توقیف کرد. از جمله کسانی که توقیف شدند عربشاهی رئیس آگاهی، جوانشیر در کارآگاهی، سرهنگ وقار رئیس شهربانی خراسان، بمناسبت شهادت مدرس، سرهنگ نوایی رئیس شهربانی خراسان، باز بمناسبت اینکه موجبات قتل اسدی را فراهم کرده بود در مشهد، سرهنگ راسخ رئیس زندان. تحقیقات ما ادامه یافت و به بنده خبر دادند که مختاری به کرمانشاه رفته و از آنجا به کمک خانواده معروفی از سرحد ایران و عراق در مقام فرار است، بخاطر می‌آید که خود من رفتم به شهربانی نزد ادیب‌السلطنه که رئیس شهربانی وقت بود و دستور توقیف مختاری را دادم، ما موفق شدیم مختاری را که رئیس کل شهربانی بود و تمام این جنایات بدست او انجام می‌شد، توقیف بکنیم، و این توفیق بزرگی بود و خوشبختانه قبل از اینکه بنده دستور توقیف او را بدهم موافقت وزیر کشور وقت یعنی شاهزاده امان‌الله میرزا (جهانبانی) را که او هم در زندان رضاشاه بود، جلب کردم.

بنابراین از این جهت هیچ نگرانی نداشتیم و تحقیقات ادامه پیدا کرد با چند باز پرس از جمله ایشان (سلطان‌زاده)، رزاقی، دادپارهایی مثل حبیب‌اله معظمی، علی‌اصغر شریف که شاید هنوز زنده باشد، بنده از ایشان خواهش کردم که تمام وقتشان را روی این کار بگذارند، و دنبال یک سرنخی می‌گشتیم، سرنخ به این ترتیب پیدا شد که یک روز آقای نصرت‌الله امینی (که نزدیک ما منزل دارد) شهردار بود زمان دکتر مصدق، از فول مرحوم ارسلان خلعتبری وکیل دادگستری به من گفت که موقعی که نصرت‌الدوله فیروز را در زندان سمنان بر حسب دستور رضاشاه کشتند، «کشاورز صدر» عضو جبهه ملی، در سمنان دادستان بود و از جزئیات امر مطلع است، بنده خیلی کنجکاو شدم، از آقای امینی خواهش کردم ملاقاتی با هم داشته باشیم و ایشان هم تأیید کردند، تلفن کردم به آقای کشاورز صدر، و کشاورز صدر ابتدا کمی ناراحت شد ولی بعداً تا آنجائیکه می‌توانست ما را، مخصوصاً باز پرس سلطان‌زاده را که بیش از بنده اطلاع دارد (حتماً) برای اینکه او وارد جریانات بوده، در جریان گذاشت و ما بدین ترتیب متوجه شدیم که چند نفر از جمله «نایب فولادی» و «عقبلی‌پور»، در این جریان شرکت داشتند، و این عقبلی‌پور مفتاح کار ما شد، یعنی سلطان‌زاده توانست بدون آزار و شکنجه (در دستگاه ما آزار و شکنجه‌یی نبود). عقبلی‌پور اقرار کرد به کشتن نصرت‌الدوله به کمک شرکایی که داشته، و ضمناً به ما گفت که سایر قتل‌هایی که واقع شده، مخصوصاً قتل مرحوم مدرس در چه شرایطی واقع شد، این اقرار برای ما خیلی مهم بود، نه تنها از لحاظ قتل مرحوم نصرت‌الدوله (دنبال اینکار البته پرسش بود، مظفر فیروز که معاون قوام‌السلطنه بود) ما بدین ترتیب توانستیم دنبال قتل‌های مختلفی که واقع شده برویم، و عاملان این قتل‌های مختلف را پیدا کنیم، علاوه بر این ما به مناسبت قضایای خراسان و قتل بنظر من شهادت اسدی، برای اینکه واقعه‌ای بی‌گناه بود، پاکروان استاندار خراسان را هم توقیف کردیم، دیوان کیفر آن موقع در محل فعلی (شیر و خورشید سابق) بود، پشت کاخ گلستان، یعنی عمارت وزارت خارجه سابق، و محاکمات اولین متهمان هم در سالن سابق وزارت خارجه به عمل آمد، وقتی وزارت خارجه به این محل جدید منتقل شد، بنده که یک دادستان دیوان کیفر تا اندازه‌ای مقتدری بودم، موفق شدم آنجا را برای دیوان کیفر بگیرم.

ما دیدیم که این کار را باید تمرکز بدهیم، ولی یک قسم از کارها در حدود صلاحیت ما بود، یک قسمی از کارها ممکن بود نتیجتاً به دیوان جنایی برود، دیوان کیفر می‌دانید که حکم اعدام نمی‌توانست بدهد. بنده دیدم اگر ما الان این تمرکزی که پیدا کرده به هم بزنیم، موجب خواهد شد که قضایا لوٹ بشود، از این جهت دستور توقیف دکتر احمدی و دیگران را هم خود بنده دادم، یعنی قاتلان این سه نفر (فرحی یزدی - سردار اسعد بختیاری و دکتر تقی ارانی) تمام اینها را ما در دادستانی دیوان کیفر تمرکز دادیم، با علم به اینکه دکتر احمدی نتیجتاً محکومیت به اعدام خواهد داشت ولی دیدیم اگر غیر از این بکنیم ممکن است به اصل کار ضرر بخورد.

بنده بخاطر دارم که یکی از این حیاط‌های کوچکی که در پشت دیوان کیفر واقع شده بود، آنجا یک توقیفگاه مختصری داشتیم، در این توقیفگاه دکتر احمدی بود، سرهنگ وقار بود، یک شبی پاکروان هم می‌رسد... در هر صورت پرونده‌ها را ما جمع و جور کردیم و یک قسمتی از پرونده‌هایی که متهمش دکتر احمدی بود و قاتل معلوم بود، فرستادیم به دیوان جنایی، بعد از اینکه پرونده را تکمیل کردیم، از جمله همین قتل‌های مربوط به دکتر احمدی، آنهایی که قاتل معلوم نبود، یعنی چند نفر شرکت داشتند، از جمله قتل مرحوم مدرس، که من مشخصاً خیلی علاقمند بودم، برای اینکه قبلاً ارادت خاصی به او می‌ورزیدم، بچه گی می‌رفتم، دوره چهارم به مجلس برای اینکه نطق مدرس را بشنوم، انصافاً قوت او ضایعه‌ای بود، در هر صورت ما نسبت به عده‌ای از متهمان در دیوان کیفر خودمان عمل کردیم، یعنی آنهایی که مجازات آنها اعدام نبود، برای اینکه مثلاً فولادی، عقیلی‌پور و یک نفر دیگر در قتل نصرت‌الدوله شرکت داشتند، ولی معلوم نبود کدام یکی از اینها مباشرت کرده، کدام معاونت کرده، در مورد قتل مرحوم مدرس که ما علاقه‌مند بودیم، خیلی کوشش کردیم که در این باره شخص متهم معلوم شود، ولی تا آنجا که بنده به خاطر دارم، دلایلی که ما داشتیم بر این کار، اولاً اظهارات سرهنگ نوایی بود، سرهنگ نوایی گفت: دوبار مختاری بمن مأموریت داد که من مدرس را هلاک بکنم، ولی من تن به این کار ندادم، و می‌گفت که من وظیفه خودم را تعقیب جرم می‌دانستم نه ارتکاب جرم.

البته می‌دانید که نوایی در زندان تیفوس گرفت و مرد. عرشاهی همینطور، در زندان مُرد، ولی قضیه قتل مدرس را تا آنجا که بنده به خاطر می‌آید به این ترتیب می‌توانم به عرضتان برسانم، بعد از آنکه سرهنگ نوایی کار نمی‌کند، نوایی را احضار می‌کنند و سرهنگ وقار مأمور خراسان می‌شود، ظاهراً نامه‌ای بمنوان سروان جهانسوزی تهیه می‌کنند مختاری به او دستور قتل مدرس را می‌دهد، مدرس اول در قسمت سرحدی خراسان بود، بعد از جریانات خراسان، و اسدی (۱۳۱۶) در آن موقع اینها نگران می‌شوند، و خود سرهنگ نوایی گزارش می‌دهد که چون ایشان در سرحد هستند، و حدود ۲۰ نفر نظامی از ایشان محافظت می‌کردند، حالا که نظامی‌های را برداشتیم ممکن است بالاخره یک طوری مدرس را بربایند، بهتر نیست که به داخل ایران منتقل شود؟ و ایشان را منتقل می‌کنند به کاشمر، و جهانسوزی مسلماً مأمور قتل بوده، جهانسوزی با یک دو نفر در

کار شرکت داشتند. یکی مستوفی و یکی خلیج، که یکی از اینها را با خودش می آورد، رئیس شهربانی آنجا را یک سروانی بوده (سروان اقتداری) که زیر بار قتل مرحوم مدرس نمی رفته از آنجا برمی دارند و کفالت شهربانی کاشمر را به حبیب مستوفی می سپارند، پاسبانهای مرحوم مدرس را برمی دارند، او البته بعنوان بازرسی آمده بوده در نقاط مختلف خراسان، شب ۲۱ ماه رمضان، روز ۲۱ ماه رمضان خیال می کنم... این دو نفر حبیب مستوفی و خلیج مأمور می شوند بروند و سید را به قتل برسانند، اینها می روند، چون اقرار نکردند، برای ما این مطلب روشن نبود، ولی قرائن و دلایل کاملاً حاکی بود از اینکه مسلماً این دو نفر بعد از آنکه چای به سید داده بودند و سمی در آن ریخته بودند، سم ظاهراً کاری نکرده بود، شال سید را دور گردنش می پیچند او را خفه می کنند، و روز بعد عده ای می روند و گزارش می دهند که سید چندی بوده که مریض بوده و به کسالت فوت شده، و حال آنکه مسلم بود که مدرس در آن موقع هیچ کسالتی نداشت و مسلماً بدست اینها کشته شده است. در هر صورت ما نسبت به بسیاری از جرائم در دیوان کیفر اقامه دعوا کردیم، آن موقع موسوی زاده رئیس دادگاه بود که بعداً زمان قوام السلطنه وزیر دادگستری شد، شما برای اینکه جزئیات این مقاله را ببینید، در روزنامه اطلاعات وقت، شماره مرداد ۲۱ به بعد را، ادعای نامه دادستان، که خود بنده بعد از انقلاب رفتم و دیدم، مشروحاً ذکر شده است، محاکمه از مرداد ۱۳۲۱ بعد شروع شد، این محاکمات مربوط به دیوان کیفر است چون محاکمات مربوط به دیوان جنایی بعد از ۱۳۲۲ مطرح شد.

بنده البته تقاضای اعدام نمی توانستم بکنم به مناسبت اینکه در این موارد هیچکدام قاتل به طور مشخص معین نبود، ولی تقاضای حبس دایم کردیم، شعبه اول دیوان کیفر متأسفانه در مورد قتل مرحوم مدرس رأی و دلایل ما را کافی ندانست، بنده فرجام خواستم، فرجام حکم برائت در مورد مدرس را نقض کردند و همان متهمان که داشتیم، یعنی جهانسوزی و خلیج و مستوفی و مختاری، البته بعنوان معاون قتل، محکوم شدند. و متأسفانه مختاری که مورد علاقه بالا بود، بعد از چندی مورد عفو شاه وقت واقع شده بود، عده ای هم زندانشان را گذراندند، ولی خوب برای بنده این احساس بود که یک انجام وظیفه کردم چون واقعاً محاکمه، یک محاکمه رژیم بود، یعنی محاکمه رژیم رضاشاه بود.

به خاطر می آید که من کاندید شدم از تهران و «نماینده پنجم» تهران شدم (در دوره چهاردهم): مصدق، سید محمد صادق طباطبایی، حسین پیرنیا (مؤتمن الملک)، سیدرضا فیروزآبادی و وکیل پنجم هم اینجانب که در آن موقع ۲۹ سال پیشتر نداشتم، واقعاً در مقام تزکیه نفس نیستم، ولی آن موقع نه شاه را می شناختم، حتی حالا که گذشت، ولی شاه به وسایل مختلف (شاه سابق) خواست جلوما را بگیرد، ولی خوشبختانه اول وزیر دادگستری کاملاً موافق بود، وقتی به مرحله محاکمه رسید، بها الملک قراگوزلو وزیر بود، خاطر می آید که یک روز بنده را خواست و گفت که شاه گفتند که حالا لازم نیست که راجع به این موضوع تبلیغات زیادی بکنید، شما که اقامه دعوا کردید. اقامه دعوی بنده دو روز طول کشید، و کلاً تقریباً هفت یا هشت تا وکیل در این راه بودند.

اینها به مدافعات پرداختند، پیغامشان این بود که بنده دیگر لازم نیست جواب مدافعات وکلا را بدهم، گفتم برخلاف اصول محاکمات جزایی است.

من وظیفه ام را اگر باشم انجام می دهم، اگر خیلی علاقمند هستید ممکن است من استعفا بدهم و دیگری را به جای من بگذارند، خوشبختانه دیگر این کار را نکردند، ولی خوب در آن موقع شاه هنوز قدرت بعدی

را پیدا نکرده بود و بنده توانستم محاکمه را به آخر برسانم، این محاکمه مشروحش در روزنامه‌ها چاپ شده است، دکتر احمدی و دیگران را هم فرستادیم به دیوان جنایی، و بنده از سال ۲۲ این کار را از دور دنبال کردم و یکی از کسانی هم که ما تعقیب کردیم، قاتل تیمورتاش بود که الان جزئیات کار به خاطر من نیست، شاید این کار هم به دیوان جنایی مراجعه شده باشد.

در هر صورت بنده یک ارضاءِ خاطری دارم در زندگی و آن این است که یک موقع خیلی حساسی، تا اندازه‌ای با رژیم دیکتاتوری مبارزه کردم، برای اینکه همیشه در زندگیم سمی کردم آزادمنشی را پیشه خودم قرار بدهم و از این عمل خودم هم پشیمان نیستم.

۲۱- قسمتی از سخنان ارملان خلعتبری در دیوانعالی کشور که به شناخت بیشتر پزشک احمدی کمک می‌کند ذیلاً آورده می‌شود: «... آقای پوررضا، خوب از سوابق این شخص [احمدی] با اطلاع نبودند. یعنی نقصی داشت و آن این بود که این احمدی قبل از آمدن به تهران در مشهد دوافروش بود. و هنوز هم برادرش دوافروش است، آن موقع بواسطهٔ دوافروشی اطلاعاتی هم از طبابت داشت، ولی در شناختن ادویه و استعمال آن بد طولانی داشت، مخصوصاً در قسمت ادویهٔ سمی. اما وقتی بخدمت شهربانی مشرف شد، برای عمل به طبابت و شفا دادن اشخاص، از بیماری و مرگ، با عزرائیل شریک شد. (خندهٔ تماشاچیان) و شغل قابض الارواحی اختیار کرد.

... در زندان موضوع آمپول احمدی بقدری رواج داشت که اگر یک زندانی می‌خواست دربارهٔ زندانی دیگر نفرین کند می‌گفت: «خدا به آمپول احمدی گرفتارت نمایند». یا اگر یک زندانی دربارهٔ دیگری می‌خواست دعا کند می‌گفت «خدا به آمپول احمدی گرفتارت نکند».

.... می‌گویند و حقیقت هم دارد، و دوسیه‌ها هم نشان می‌دهد که احمدی برای هر قتلی انعامی می‌گرفت، اگر مقتول از کله گنده‌ها مثل سردار اسعد و تیمورتاش بود، انعامش از صد تومان و همین حدودها بود، و اگر از خرده‌پاها و اشخاص غیر معروف گمنا در تهران و زندان بودند، نفری ده الی پانزده تومان می‌گرفت، همان طوری که پاسبانها و مأمورین شهرداری برای سگ کشی از قرار سگی پنج قران تا یک تومان می‌گرفتند، این احمدی هم مقاطعه برای آدم کشی داشت، و محبوسین بی‌گناه را از روی مقاطعه مثل سگ می‌کشت. وقتی بین انسان و سگ در جامعه از لحاظ ارزش فرقی نداشته باشد، برای کشتن سگ و انسان یک مفدار استرکنین لازم است. احمدی هم آدم می‌کشت اما با نرخ بیشتری، و این اضافهٔ نرخ خون انسان بر سگ نه از این جهت است که در نظر احمدی و دستگامی که او در پناه آن کاری می‌کرد، سگ با انسان فرق داشته، بلکه اضافهٔ را در واقع برای دادن آن تصدیق می‌گرفت که دادن چنان تصدیق‌ها بغیر از او از عهدهٔ دیگری بر نمی‌آمد. (تأثر شدید تماشاچیان).

دکتر یزدی و آقای فاطمی که از اشخاص معروف هستند، حکایت می‌کنند و همین طور عده‌ای از زندانی‌های دیگر، که این احمدی یک پسر بچه مازندرانی را که اصلاً تقصیرش معلوم نبود، آمپول زد و آن بیچاره تا ۲۴ ساعت دائم فریاد «العطش» می‌زد، و سر خود را به دیوار می‌کوبید و آب می‌خواست، و این احمدی قذف کرده بوده کسی نزدیک او نرود، تا بمیرد، و بالاخره بعد از ۲۴ ساعت جان کندن که بدنش از تشنگی آتش گرفته بود، مُرد. (تأثر شدید حضار - گریه).

... عملیات این شخص منحصر به این چند فقره نیست، اگر احصائیه محبوسین سیاسی را که از

آزادبخوانان و رؤسای ایلات و عشایر و غیره بوده‌اند بخوانید، خواهید دید که متجاوز از صدها نفر بدون علت مرده‌اند. و تصدیق قوت همه آنها را این شخص داده است، همه مجوسین و صاحب‌منصب‌ها و پاسبان این موضوع را می‌دانند. اگر از آن‌ها کسی باقی بود که شکایت کند و در صدد دادخواهی برآید، صدها پرونده امروز روی این میز عدالت قرار می‌گرفت.

... مستنطق شعبه یک می‌گوید روزی که این شخص را برای تحقیق به شعبه یک استنطاق آورده بودند، شخصی بنام علی اصغر مؤمنی در آنجا حضور داشت، که سابقاً از مجرمین بود و مبتلا به روماتیسم شدیدی بود. که به قلبش سرایت کرده بود، و از درد آن دائماً می‌نالید، یک روزی این احمدی به او گفته بود تو جوان هستی و این درد عاقبت ترا از بین خواهد برد؛ و این مرض معالجه شدنی نیست. اگر رئیس زندان اجازه بدهد من در ظرف یک دقیقه بدون اینکه خودت بفهمی ترا برای همیشه از این درد خلاص خواهم کرد، و با یک آمپول راحتت خواهم کرد، و نخواهم گذاشت یک دقیقه جان‌کندن را بفهمی، اما اجازه رئیس زندان شرط است!

این شخص در قساوت قلب بی‌نظیر بوده، این همان کسی است که وقتی تیمورتاش را مسمون کرد تیمورتاش در حال جان‌کندن بوده، ولی هنوز مختصر حیاتی داشته، به شهادت «دکتر محمد خورش» و اظهارات معین طبیب «ابوالقاسم حائری» برای اینکه خبر مرگ مصنوعی زودتر بمرض برسد، نازبالش و پتو را بر دهان او گذاشت و او را آهسته خفه کرد.

... این شخص داوطلب این کار شده است. دکتر خورش در تحقیقات خود می‌گوید من به «دکتر علیم‌الدوله» راجع به این اعمال اعتراض کردم. و او گفت به من هم تکلیف کردند ولی قبول نکردم و این احمدی پدر سوخته داوطلب شده است.

... اما علت انکار احمدی این است که او وقتی از ایران بطریق قاچاق خارج شد، و در کربلا اقامت گزید، خود را حاج احمدی معرفی کرد، و لباس عربی تن نموده و عرب شده و وقتی هم به ایران آورده شد، همان لباس عرب را به تن داشت و به همین جهت است که چون از عرب شدن خیر دیده، زیرا تا آنجا بوده راحت بوده، لذا پاک از بیخ عرب شده است.

... و ما امیدواریم روزی این لباس‌های رسمی را بپوشیم و باز در صف مدعی خصوصی برای محاکمه همه مسئولین دوره گذشته بنشینیم و از حقوق مردم ستم‌دیده ایران دفاع کنیم. این اشخاص روزی که قدرت داشتند به ما رحم نکردند پس نباید منتظر رحم و ارفاق از طرف قضات که امروز عامل اجرای عدالت در جامه ما هستند باشند. چون احمدی برای ریاکاری اغلب قرآن می‌خواند من حکم خداوند که در این آیه شریفه است تذکر می‌دهم تا او بداند، خداوند رحم و دلسوزی درباره مجرمین را نهی فرمود: قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبه المجرمین ولا تحزن علیهم ولا تکن فی ضیق مما یمکرون.

۲۲- تاریخ تولد دکتر ارانی در کتاب «پلیس سیاسی» نوشته خسرو معتضد سال «۱۲۷۴» آمده که مسلماً غلط است. زیرا در متن ادهانامه دادستان علیه دکتر ارانی آمده: «دکتر تقی ارانی فرزند ابوالفتح ۳۴ ساله...» و با توجه به اینکه ارانی در سال ۱۳۱۶ دستگیر شده تاریخ ۱۲۸۱ برای سال تولد او صحیح می‌باشد.

۲۳- قسمتی از نطق ارباب کیخسرو شاهرخ در مخالفت با تغییر دکتر میلیپو در جلسه اول مردادماه ۱۳۰۶ مجلس شورای ملی:

«دکتر میلیپو خدمت کرده است، دکتر میلیپو تمرکز داد به مالیه و خدماتی کرد که می‌توانیم رشماریم... دکتر میلیپو برای این مملکت امین بود، دکتر میلیپو رفت ولی حالا بجای او می‌خواهند کسی دیگری را بیاورند، بنده در اینجا حرف دارم. این مکاسکی را که بجای دکتر میلیپو می‌خواهند بگذارند کسی ست که همراه شوستر آمده بنده از همان وقت با او آشنا بودم. نه دکتر میلیپو برادر بنده و نه با مکاسکی مخالفم ولی اولاً باید ببینیم مکاسکی را که می‌خواهند سر اینکار بگذارند از عهده بر می‌آید یا نه؟ ثانیاً این شخص خزانه‌دار بوده است کی را بجای او خواهند گذاشت؟ از آن طرف باید دانست که حساب مدت خزانه‌داریش را به کی داده است...»

یک نفر از نمایندگان: پولها را می‌خواهند بخورند.

ارباب کیخسرو: می‌خواهیم ببینیم مکاسکی را که الان می‌خواهد رئیس مالیه بشود اطرافیان او معتبرتر و محترم‌تر از اطرافیان میلیپو هستند وزیر مالیه با آنها چه خواهد کرد...»

«تاریخ بیست ساله ایران، ج / ۴. حسین مکی»

۲۴- اشعار زیر از سروده‌های ارباب کیخسرو شاهرخ است:

سرمه علم و خرد گر نبود در بصر
کور بدون عصا سیر کند در خطر
خویش پرستی چقدر جانب دلها نگر
گر نبود قلب پاک بار گران‌بست سر
عسرم و شادان بود صاحب فهم و هنر
تجربه خوش مخزنی است پر شمر و پر گهر
چاره بیچارگی همت و کوشش بود
با همه پیش آمدی الفت و سازش بود
حاصل مردانگی غیرت و جنبش بود
جان و دل کارگر مهد ستایش بود
می‌بود هیچ کس از دو جهان بهره‌ور
غیر امینی که اوست کارکن و رنجبر
دعوی انسانیت با سر و پرشور و آز
سر روی مهر نماز دست بسوی دراز
می‌شود بهره‌ات زینهمه عجز و نیاز
جز غم و رنج و الم در همه شیب و فراز
پویش راه خدا نیست به سوز و گداز
هرچه تو کاری بدست دل دهدت زان شمر

نقش طبیعت بما درس حقیقت دهد
 عقل بشر را ز حسن جلوه و زینت دهد
 بر دل و چشمان کور حسن بصیرت دهد
 از ره حسن عمل پاکسی طینت دهد
 نیست بجز خوی نیک در همه زیر و زیر
 میوه روح حیات هست بر این شجر
 آئینه قلب پاک منعکس از ذات اوست
 نیست در این آینه جز اثر روی دوست
 هر چه بود میل یار جمله ثواب و نکوست..
 طالب مغزیم ما دور فکنندیم پوست
 منکر وحدانیت نیست بجز کور و کبر
 حاصل اهریمنی است ریمنی و خبیث و شر
 ای دل پسر نور من آتش حق بر فروز
 دشمن بدخواه را خرمن هستی بسوز
 با سر شمشیر تیز دیده او را بدوز
 غیر دل پاک و نیک کس نشد اهل رموز
 آتش دل چون فروخت سوخت همه خشک و تر
 ای که بخود غره‌ای کن ز چنین دل حذر
 صحبت اغیار و یار معنی سنگ و سبوت
 بر سر دنیای دون بیجهت این‌ها یهوست
 در اثر معرفت نیست کسی غیر دوست
 هستی کون و مکان ذره‌ای از جود اوست
 دایره عشق را هر که نماید گذر
 نیست بجز ذات او در سیر و در مرور
 دعوی کبر و غرور جمله ز ضعف سراسر است
 نکش و ادب‌سار را بسی تعردی رهبر است
 عقل چو شد یار بخت دولت گنج آور است
 دست بهر سنگ و خاک چون بزند گوهر است
 در شجر عقل و بخت چون فکنی خوش نظر
 بسره دهد بیحساب خیر بود بار و بر

فصل بهار آمده است خیمه اشکوفه بین
 لؤلؤ و مرجان و لعل جمع بدور نگین
 ساقی بزم نشاط می‌دهم ساتکین
 حاصل دوران عمر هست نه در آن نه این
 هر که ز حد گلیم پای گذارد بدر
 می‌رودش رایگناه بخت و سعادت هدر
 رونق تن چیست روح، حاصل آن مردمیست
 مردم بیجان و روح هیچ به گیتی نزیست
 دست و دل مرد پاک در همه حالی قویست
 اوست یکان ذات پاک کز همه عیبی بریست
 ترس از انسان چرا گو بودم دادگر
 جز به تولای او نیست نجاتی دگر
 افر کیخروی گشته مرا شایگان
 در همه احوال حق داده امان و توان
 شاهد این مدعا نیست نهان از جهان
 تا که خدا یار ماست گشته بسی کامران
 داور روزی رسان داده بسما گسج زر
 معدن دل را یکا و تا که بیایی اثر

«مجله هوشم سال سوم شماره ۴»

۲۵- متن لایحه علی‌اکبر ارداقی پس از دستگیری وی در ۲۱ مرداد ۱۲۹۶:

«آقای وستداهل رئیس نظمیه، من خیال کردم توضیحات مبسوط مورخ دوم ذی‌قعدة ۱۳۳۵ من باری کشف قضیه کافی است و دیگر مجهولی در شبهات منصوره باقی نخواهد ماند ولی تجدید استطاق مورخ ۲۳ ذیحجه خلاف تصور مرا آشکارا، و لازم می‌دانم در تکمیل استطاق خود، توضیحات کاملتری به دوسیه (پرونده) خود علاوه کنم:

من وحشت داشتم از اینکه آقایان منشی‌زاده، و دیگران در کتمان حقایق و وقایع تا پایان استطاق باقی مانده و کلیه اظهارات من صرف ادعا و مستند به هیچ شاهدهی نباشد و شاید این امر بدیهی است که تا ماه حمل هذه‌السنه بهیچ وجه از آن اطلاعی نداشتم بر نظمیه مدلل نگردد ولی خوشبختانه اقراریه حضرات که از فحواهی استطاق آقای صفا استباط نمودم، قسمت اعظم توضیحات مرا تصدیق و حتی گمان می‌کنم به خلاف اظهارات قسمت اول که عبارت از عقاید قلبی و خیالات باطنی من است باشد.

خلاصه هفت ورق توضیحات من در لایحه دفاعیه قلبی این است که:

۱- من عقاید تروریستی ندارم.

۲- طرح آشنایی و اظهار موافقت با آقایان برای تصفیه و اصلاح امر کریم دواتگر و کشف اینکه اگر آقایان پیرو اغراض شخصی و یا در صدد خیانت به ملک هستند جلوگیری کنم.

۳- قتل‌هایی که صورت گرفته بدون اطلاع و موافقت من بوده است. و از قرار معلوم قسمت سوم ادعای من به ثبوت رسیده و آنچه فی الجمله مورد تردید است مسئله قتل کریم دواتگر و میرزا محسن مجتهد است که در مورد قتل کریم دواتگر باید بگویم که بنا به شهادت آقایان اعضای کمیته، وقتی مشارالیه به من مراجعه کرد که کمال کدورت و شکایت را از آنان داشت در یک مناقشه‌ایکه انجام آن منجر به قتل طرف بشود معلوم است در بادی امر شخص شاکی چه نسبت‌هایی به طرف خود داده و متدرجاً چه مطالبی باید بمن گفته باشد. و چون کریم دواتگر در طول چند سال آشنایی با من همیشه خود را بدرستی و شرافت معرفی کرده و بعلاوه اظهارات او در خاطر من تصدیق‌آور بود بنابراین صحت گفته‌های او را به اظهارات دیگران که سابقه آشنایی با آنها را نداشتم ترجیح می‌دادم و نمی‌توانستم هرچه می‌گویند قانع شده بلا تأمل باور کنم.

با وجود این اصول و با اینکه کریم دواتگر بمن متوسل شد اگر من تمام اوقات خود را صرف طرفداری از او و رفع اختلاف با آقایان نمی‌کردم لاقلاً ممکن نبود به اعدام او رأی بدهم و این مطالب نه برای خودم است که بخواهم موجبات برائت خودم را فراهم کنم بلکه چنین کسی اگر به نایب حسین کاشی و صمدخان شجاع‌الدوله هم مراجعه می‌کرد ممکن نبود به قتل او رأی بدهند.

غرض از مطالب فوق این نیست که کریم دواتگر را بیگناه و آقایان اعضای کمیته مجازات را مقصر جلوه بدهم بلکه اگر آقایان در اظهارات خود صادق باشند مسلم می‌شود که کریم یک آدم خیانتکار و یک نفر مفتری حقیقت‌کشی بوده است که این بیچاره‌ها را مجبور به این اقدام نمود ولی انصاف من این عقیده را وقتی تصدیق خواهد کرد که از نظمی خارج شده و کاملاً بدانم در قضیه قتل میرزا اسمعیل خان رئیس انبار غله، پای کمال‌الوزراء و یا یک شخص صدادار دیگری در میان نبوده است.

با این استدلالات مبرهن که گمان می‌کنم مانند آفتاب روشن است علاوه بر اینکه ثابت شد من در قتل کریم دواتگر شرکت نداشته‌ام خیال می‌کنم دو موضوع دیگر هم بکلی منتفی و حل شده و دیگر جای شبهه باقی نمانده باشد یعنی وقتی من به آقایان مراجعه کردم نظر به عدم سابقه و آشنایی و بواسطه اینکه کریم خروار خروار خیانت و تقلب و غرض به آنان نسبت داده بود، من با یکدنیا سوه‌ظن و شبهه و تردید و عدم اعتماد به آنان ورود کرده و پرواضح است در این شرایط، جز حس کنج‌کاو و تفتیش، هیچ قوه دیگری از قوای انسانی داخل عمل نمی‌شود، در این صورت یک چنین امر مهمی را اگر با یکی از امور غیر مخوف عالم مقایسه کنیم می‌بینیم وقتی یک نفر لب‌فروش، سرمایه قلیل خود را با لب‌فروش دیگری روی هم می‌گذارد و طرح شرکتی را می‌ریزد که از صحت عمل او کاملاً مطمئن و از درستکاری او ایمن باشد و چون در این مداخله، من بهیچ وجه قصد انتفاع و یا تحصیل شغل و هر نوع منفعت دیگر را نداشته‌ام پس قسمت اول و دوم ادعای من ثابت می‌شود.

... ما یلم خداوند تعالی ریشه تمام خائنین و وطن‌فروشان ایران از بن کنده و ایران از این سنگ و سرشکستگی خلاص نماید که این آرزوی تمام ایرانیان زحمتکش است.
با اینکه عقیده‌ام این است و درخواست از درگاه احدیث چنین است معیناً هیچ‌گاه حکم قتل کسی را

نداده و اگر بنا می شد به اعدام کسی تصمیم قطعی گرفته می شد من اظهار مخالفت می کردم تا در حکم او شرکت نکرده باشم زیرا این وظیفه و تکلیف طبقه دیگرست که افق نظر و رأی آنها محیط وسیعتری را مورد توجه قرار داده و بنابراین چگونه یک آدم کوچک و کوتاه قدی چون من دارای چنین افکار و خیالات بزرگ و بلندی می تواند باشد؟

آقای وستداهل، چون دو سه بار بمن نسبت دروغ داده اید، خیال دارم پس از استخلاص از زندان، به شما امتحاناتی بدهم تا بدانید من چه کسی بوده و یک حالت ندامت و پشیمانی به شما عارض گردد ولی قبل از اینکه ایران را ترک کنید میل دارم تمام گفتار مرا حقیقت محض پنداشته و باور کنید که تا کنون هیچ کلماتی تا ایندرجه صحیح بگوش شما نرسیده که عکس آنرا اگر از آن سه نفر دیگر شنیده باشید بدانید از سه شق خارج نبوده است. برای استفاده از شرف من، یا کذب محض و یا مطالبی است که در موافقت صورت خود مجبور باظهار آن بوده اند... در اینجا لازم است دفاع از حقوق دیگران کرده و منصفانه بگویم اگر سایرین هم از زندان نظمی سر بلند خارج و فشار متنگه مستعلق از روی آنها برداشته شود مستحق هرگونه عطف و بخشش هستند زیرا در زمانی که غفلت و خیانت سراسر مملکت را فرا گرفته بود. یک چنین اقدام موقتی لازم بود که دیگران را متنبه و بیدار ساخته و به تماشاچیان خارجی هم بگوید که: «خون ایرانی تا ایندرجه فاسد و منجمد شده است». آقای وستداهل، من مایل بودم که شما بزبان فارسی آشنایی داشتید و لطایف نشاط آوری که در ادبیات شیرین ما موجود است بخاطر می آورید و لایحه دفاعیه مرا خودتان شخصاً قرائت می کردید تا از مفاهیم معنوی آن حقایق دیگری را استنباط می کردید.

آقای رئیس نظمی، شغل و حکم من منشی دوم می باشد ولی به شهادت دوسیه های اداری از همان روزی که وارد وزارت داخله شدم رسماً وظیفه منشی اول را انجام می دادم و می گویم علاوه بر اینکه در فضیلت و کفایت نظیر خود را در تمام وزارتخانه ها کمتر سراغ دارم، معهذا در طول پنجسال استخدام خود به ملت عفت نفس و متانت طبع نتوانستم به یک وزیر و یا معاون وزارتخانه ای که با من خصوصیت داشت مراجعه نموده و اظهار کنم، حقوق منشی اول را بمن پرداخت کند، و این مطلب را برای این گفتم که معلوم شود در آرشو تاریخ انقلاب ایران، بودند کسانی که در زوایای پست و گمنام، بدون چشم داشت و حسب جاه و تشویق و بدون اجرت با عزت نفس و همت بلند و صرفاً بخاطر عشق بوطن، از تمام لذایذ دنیوی و نفسانی و تعلیقات مادی دست شسته و تنها دلخوشی و آرزوی او سعادت ملت ایران و نیکبختی مردم این سرزمین بود و میخواستند در آن محافل محتشمی که برای فروش و حراج عزت تشکیل می شد افتخار و سر بلندی هموطنان خود را مشاهده کنند.

آقای وستداهل، من از شما دلتنگم که دست مرا از دامن دولت من کوتاه و نگذاشتید مطالب خود را بدولت متبوع خود معروض دارم زیرا تصور می کنم اگر سیاست عمومی مملکت تا این مدت به ادامه توقیف من اقتضا داشت هیچوقت دولت راضی نمیشد صاحب آن قلمی که جواب بیان نامه دولت را نوشته است باین سختی و مشقت گرفتار و مبتلا به مصائب درد آمیزی باشد که شاید به صد یک آن هم مسیوق نباشید.

من از شما خواهش می کنم قبل از اینکه این لایحه را در دوسیه من ضبط کنید در نزدیکترین زمانی به

مقام هیئت وزرا تقدیم و از طرف من بدولت عرض کنید:

خون بدل ما کنسی بخاطر دشمن؟ جان من آئین دوستی نه چنین است»

[نقل از اسرار تاریخی کمیته مجازات، جواد تبریزی]

۲۶- در جلسه ۳۰ حوت [سی ام اسفند] مصادف با ۱۴ شعبان طرح قانونی ذیل تقدیم مجلس شورای

ملی گردید:

نظر به اینکه تلگرافات عدیده‌ای که از تمام ایالات و ولایات و تمام طبقات مملکت در مخالفت با سلسله سلاطین قاجاریه و رأی به انقراض سلطنت مذکور رسیده و نظر به اینکه تقریباً در تمام تلگرافات واصله اظهار تمایل به جمهوریت شده و صراحتاً اختیار تغییر رژیم را به مجلس شورای ملی داده‌اند و چون قانوناً این تلگرافات کافی برای تغییر رژیم نیست ما امضاء کنندگان مواد ذیل را به مجلس شورای ملی بقید فوریت پیشنهاد می‌نمائیم:

ماده اول- تبدیل رژیم مشروطه به جمهوریت.

ماده دوم- اختیار دادن به وکلای دوره پنجم تا در قانون اساسی موافق مصالح مملکت در رژیم

تجدید نظر نمایند.

ماده سوم- پس از معلوم شدن نتیجه آراء عمومی تغییر رژیم بوسیله مجلس شورای ملی اعلام شود.

سید محمد تدین- شیخ العراقین زاده (تجدد)- سرکشیک زاده- سلیمان محسن (سلیمان میرزا

اسکندری)- ناصر ندامانی- دکتر ضیاء الاطبا- سید ابراهیم ضیاء رئیس التجار خراسانی- عدل الملک

(دادگر)- حسن صدرانی- شریعت زاده- یحیی زنگنه- سید محمد سلطان- صدر العلماء- مصباح السلطنه

اسدی.

«تاریخ بیست ساله ایران، ج/ ۲ حسین مکی»

۲۷- برای مطالعه بیشتر در مورد واقعه خونین مسجد گوهرشاد رجوع شود به مقاله «آغازده، آیت الله».

۲۸- البته «شیخ بهلول» طی یک سخنرانی که پس از انقلاب اسلامی در یکی از مساجد تهران نمود

قضیه فرار خود را به کمک اسدی تکذیب کرد. و گفتنی است که خانم «سکینه نواب رضوی» خواهر مرحوم

«نواب احتشام رضوی» طی مصاحبه‌ای که با آقای سینا واحد، مؤلف کتاب «قیام گوهرشاد» بتازگی نموده

در باره شیخ بهلول می‌گوید: «بهلول آمده بود برای اینکه دست نشاندۀ خارجی‌ها بود و به او گفته بودند که

بباید شلوغ کند و...»

[نقل از: قیام گوهرشاد، سینا واحد].

۲۹- برای اطلاع بیشتر به «اسعد بختیاری، جعفرقلیخان» رجوع کنید.

۳۰- درباره زبردست بودن رضاخان نسبت به سردار اسعد، ملک الشعراء بهار در کتاب «تاریخ

مختصر احزاب سیاسی ایران» می‌نویسد: شی در مدرسه آرامنه نمایش بود. «سردار سپه» وزیر جنگ و

سردار بهادر که آن وقت سردار اسعد لقب یافته بود و جمعی دیگر از رجال نیز دعوت داشتند، منهم بودم. در یکی

از فواصل پرده‌های نمایش در اطاقی هدایت شدیم که مخصوص مهمان محترم تهیه و چیده شده بود، سردار سپه

مرا نیز دعوت کرد و در آن اطاق سر میز نشسته بودیم و صحبت‌های متفرق بمیان آمد، من جمله سردار اسعد اشاره

به سفر اردبیل کرده گفت: در سفری که ما در رکاب حضرت اشرف [رضاخان] به اردبیل رفتیم... سردار سپه

نگذاشت سخنش تمام شود و گفت: خیر من در رکاب شما بودم...».

۳۱- در این باره که می‌گویند سردار اسعد قصد جان رضاشاه را داشته یکی از بهترین نمونه‌ها، نوشته

زیر است با توجه به اینکه رضا افشار شخص صحیح‌العقلی نبوده و گفته‌هایش چندان مستند به نظر نمی‌رسد

مذالک قسمتی از مقاله در زیر می آید:

«در یکی از سالنامه های دنیا مرحوم سرلشکر ضرغام وزیر انحصارات و گمرکات و دارائی مقاله ای داشت تحت عنوان «پیچ تاریخ» و در آن مقاله راجع به توقیف و کشتن سردار اسعد وزیر جنگ و سایر سران بختیاری از قول مرحوم میرزارضا افشار والی یا استاندار وقت اصفهان نقل کرده بود که خلاصه آن شرح زیر است «مرحوم ضرغام در آن مقاله مفصل می نویسد که میرزارضا افشار برایم نقل کرد که من والی اصفهان بودم و شبی در منزل یکی از سران بختیاری مهمان بودیم. پس از صرف مشروب و شام یکی از حضار به من گفت فردا صبح کلک رضاشاه کنده خواهد شد. جریان را پرسیدم او در حال مستی اظهار داشت فردا که رضاشاه عازم مازندران می باشد توسط عده ای از سربازان بختیاری که در لباس چوپانی درآمده و مسلح به مسلسل می باشند در جنگلهای نزدیک چالوس ماشین رضاشاه را بمسلسل بسته و او را خواهند کشت. من فوراً کسالت و دردسر را بهانه کرده جلسه مهمانی را ترک گفته و بمنزل آمده و با سختی و بدی ارتباطات با تهران تماس گرفتم و تقاضای حرکت فوری و گزارش امر فوق العاده نموده و همان شب حرکت و صبح زود قبل از حرکت رضاشاه خود را به تهران رسانیده و جریان را مشروحاً معروض داشتم و تقاضای انصراف از این حرکت نمودم. رضاشاه پس از تأمل فرمودند تو خود فوراً به اصفهان رفته و کوچکترین اظهاری راجع باین مسافرت ننما و پس از حرکت من، سرلشکر کریم آقای بوذرجمهری فرمانده لشکر یک (باغشاه) احضار و جریان را با او در میان گذاشته و اظهار میدارد من بدانم و تو و تو حالا با چند نفر افسر مورد اعتماد و چند کامیون سرباز با اسم امنیت راه حرکت کرده و من در مهمانخانه گچسر منتظر نتیجه اقدامات و تحقیقات شما می باشم. پس از رفتن بوذرجمهری، رضاشاه با ملنزمین رکاب که یکی از آنها سردار اسعد بختیاری وزیر جنگ بود حرکت می نماید و پس از رسیدن به گچسر دستور توقف داده و اظهار میدارد هوای خوبی است کمی استراحت نموده و چای بنوشیم و سپس سردار اسعد را احضار می کند و میگوید بیا با هم تخته بازی نموده و شانس را امتحان کنم (معمولاً رضاشاه با سپید نقدی و اسعد بازی تخته نمی نموده است) و مشغول بازی میشوند تا نزدیک ظهر که پیشخدمت مخصوص عرض می نماید سرلشکر بوذرجمهری تقاضای شرفیابی دارد. او را در اطاق دیگر پذیرفته و جریان را مشروحاً بعرض میرساند و اظهار میدارد قضیه حقیقت داشته و عده ای از آنها توقیف و عده ای دیگر کشته شده اند.»

رضاشاه باز عکس العمل نشان نداده بطرف مازندران حرکت می کند و در آنجا دستور توقیف سردار اسعد وزیر جنگ و سایر سران بختیاری را میدهد و عجیب آنکه پس از کشف قضیه که بوسیله افشار بوده و معلوم میگردد و با نشان (میسرغ) او را ارتقاء مقام داده و بوزارت راه منصوب و سپس پرونده ارتشاء و اختلاس (مانند نیمورتاش) برایش درست و زندانی و محکوم به حبس ابد و انفصال ابد از خدمات دولت می نمایند و عجیب آنکه پس از قضایای شهریور در کابینه ساعد خواستند او را باز استاندار نمایند ولی چون محکوم به حبس ابد بود در مجلس مورد اعتراض واقع شد و مرحوم ممقانی وزیر دادگستری کابینه دفاع کرد و گفت مقصود از «حبس ابد موقت است» چون همه چیز در دنیا موقت میباشد و با این سخنان مورد تمسخر و استهزاء نمایندگان و مطبوعات قرار گرفت.»

«آینده، سال دوازدهم شماره ۶»

۳۲- تاریخ تولد حسن اسفندیاری [محتشم السلطنه] را برخی، ۱۲۸۴ قمری نیز ذکر کرده‌اند. در مجله وحید (خاطرات) شماره ۵ صفحه ۵۰۴ تاریخ تولد محتشم السلطنه را ۱۲۶۳ قمری ذکر کرده‌اند که مسلماً اشتباه است.

۳۳- متن تلگراف محتشم السلطنه به «پرنس روپس» وزیر مختار آلمان:

«بتاریخ ۲۸ عقرب توشقان ٹیل.»

نواب اشرف والا پرنس روپس وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فخریه آلمان لازم میدانم در موقع ورود به قم هر چه زودتر به استفسار و استخبار از سلامتی و احوالات سعادت اشتغال مبادرت نموده و احساسات مودت آمیز خود را نسبت به نواب والا تجدید و امیدوارم که بزودی در طهران درک صحبت و ملاقات به جهت علامات نواب مستطاب والا بشود

امضاء محتشم السلطنه

پاسخ پرنس روپس به تلگراف «محتشم السلطنه»:

«از قم ۲۱ نوامبر ۱۹۱۵.»

تهران- جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای حاج محتشم السلطنه وزیر امور خارجه دام اقباله العالی از تلگراف مودت آمیز آن جناب مستطاب که حاکی از حسیات صمیمانه عالی بود نهایت امتنان و تشکر را حاصل کرده و خوشبختانه می‌تواند از آسایش قم استفاده نموده و بدون آنکه ضرر و صدمه به ایران وارد آید در اینجا مشغول خدمت به وطن خویش باشد.

امضاء وزیر مختار آلمان، روپس.

۳۴- مرحوم محتشم السلطنه درباره ملاقات خود با هیتلر گفته است: «همینکه با هیتلر روبرو شدم و با تعارف معمولی جلوس نمودیم هیتلر از من سؤال کرد که آیا شما سابقاً هیچ وقت در آلمان مأموریت داشته‌اید؟ در آن موقع وضع محل و آلمان و مسافرت را فراموش کرده و بتصور اینکه در ایران هستم و یکی از وزراء جوان کشور می‌خواهد خودنمایی کند و خنعات خود را تحویل من بدهد و منم با شوخی مسخره‌اش می‌کردم بی اختیار جواب دادم بلی ولی قبل از تولد سرکار بود.»

مترجم نگاهی متبسمانه بمن کرد و عبارت مرا چنین ترجمه کرد که بلی ولی خیلی سابق بود. هیتلر از طرز نگاه کردن مترجم فهمید که عبارت مرا کاملاً ترجمه نکرده و باروی خوش و خنده به مترجم گفت میل دارم عین عبارت نماینده محترم و مَسْن ایران را برای من ترجمه کنید و او هم ترجمه کرد و من هم توضیح دادم که من به واسطه شیخوخیت با وزراء جوان ایران شوخی زیاد می‌کنم و حضرت صدراعظم را هم تصور کردم که از آنان هستند و این اشتباه موجب این طرز اظهار گردید. ایشان هم نهایت خوشوقتی را اظهار داشتند.»

«مجله وحید (خاطرات شماره ۵)»

۳۵- دو نمونه از اشعار محتشم السلطنه:

الف:

آنکه باطل را به حق ترجیح داد	خویش را در چشم حق باطل نمود
حق بجبری و حق ببین و حق گذار	راست رو خود را بحق مسایل نمود

ب:

گر موفق شوی به نیکی خلق	شکر توفیق را بزرگ شمار
-------------------------	------------------------

مسرد منتت به دیگری نشهد بود از کار نسیک منتت دار
 «تاریخ خاندان اسفندیاری»

۳۶- متن یادداشت سفارت انگلیس مورخه ۲۸ جمادی الاول ۱۳۳۶ مطابق ۲۱ حوت ۱۲۹۶ و برابر با

۱۲ مارس ۱۹۱۸:

«بطوریکه اولیاء دولت ایران مسبق هستند دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، همیشه اوضاع ایران را در تحت نظر و توجه صمیمانه داشته، در این اواخر علناً موافقت خود را در موضوع استقلال ایران اظهار داشته اند. سفارت انگلیس برحسب دستورالعمل دولت خود اخیراً چندین دفعه با دولت علیه ایران مذاکرات دوستانه نموده است و تنها چیزی که خواهش شده است این بود، که حیات دوستانه خود را کلیتاً نسبت به مصالح انگلیس ابراز و اظهارات اولیاء دولت انگلیس را بطوریکه باید محل توجه قرار دهند. و برای حفظ ایران از تجدید اتفاقاتی که از عملیات پائیز و زمستان ۱۹۱۵ بحصول پیوست و امروز نیز همان مخاطرات بخوبی مشهود است، جلوگیری نمایند. و بالاخره نظر به مصالح فوق العاده دولت همجوار انگلستان در جنوب، و بملاحظه هرج و مرجی که بواسطه فتدان قوای منظم ممکن است بظهور برسد. دولت علیه قشون جنوب را بطوری که حال تشکیل یافته تا آخر جنگ رسماً بشناسد و در مقابل دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر هستند که مساعدت مالی وافر بدولت علیه نموده و برای ایجاد قوای متحدالشکلی پس از اتمام جنگ برای تمام مملکت که بالاخره قشون جنوب به آن منضم گردد، در تحت نظر صاحب منصبان خارجه که در خصوص ملیت آنها بعد از این باید بین دولتین موافقت حاصل شود کمک و مساعدت نمایند. و قرارداد انگلیس و روس مورخه ۱۹۰۷ را موقوف الاجراء بدانند. تا پس از تشکیل دولت منظم در روسیه برای الغای آن رسماً با دولت ایران وارد مذاکره شوند. ضمناً اولیاء دولت انگلیس حاضر هستند که ابطال شناسائی قرارداد مزبور را، از طرف دولت ایران قبول نمایند و تغییر تعرفه گمرکی را با ایران پذیرفته و برحسب میل اولیاء دولت ایران در هر کنفرانس بین المللی که نمایندگان دول متخاصم شرکت نمایند، نمایندگان ایران نیز مشارکت داشته باشند. این پیشنهادات هنوز بحال خود باقی و تاکنون از طرف اولیاء دولت علیه پذیرفته نشده، از طرف دیگر اغتشاش در حالت شدت و عثمانیها در نقاط مختلفه غربی آذربایجان وارد شده اند و جنگلیها تقریباً ارتباط فیما بین انزلی و پایتخت را قطع، و «ویس» قنصل انگلیس و رئیس بانک شاهنشاهی را توقیف کرده اند. و در واقع شمال غربی ایران را از بحر خزر تا سرحد عثمانی مغشوش و برای عبور و مرور خصم باز است. و این اقدامات که معابر شمالی را فرا گرفته و روز بروز نیز کسب شدت و وخامت می نماید، پایتخت ایران را دچار مخاطره ساخته است. لهذا اولیاء دولت انگلیس برخلاف میل خود، درصدد برآمده اند که از این اتفاقات که دولت ایران نمی تواند یا نمی خواهد جلوگیری نماید، خود شخصاً جلوگیری بعمل آورند. و بنابراین تصمیم کرده اند از سرحد عثمانی استعداد کافی به شمال غربی ایران اعزام دارند. توسعه عملیات استعداد مزبور منوط به اثرات و نتایج حاصله از این اقدام و قدرتی است که اولیاء دولت علیه بکار خواهند برد. اولیاء دولت انگلستان، با کمال صداقت اعتراف می نمایند که این ترتیب موقتی بوده و حتی القوه سعی و اهتمام خواهند داشت از هر چیزی که مخالف استقلال و تمامیت ارضی ایران و مداخله در امور مملکت باشد احتراز جویند. و قشون انگلیس به محض اینکه اوضاع اجازه دهد و در هر صورت در ختم جنگ احضار خواهند شد».

در تاریخ ۵ جمادی الاخر مطابق ۲۷ حوت ۱۲۹۶ برابر ۲۸ مارس ۱۹۱۸ وزارت امور خارجه ایران جواب یادداشت سفارت انگلیس را بشرح زیر داد:

«در ضمن اظهار امتنان از تجدید اطمینان اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در رعایت استقلال ایران، اشعار می‌دارد که اولیای دولت علیه، همیشه در حفظ بیطرفی ساعی بوده و ونخاستی را که از حضور قشون اجنبی متصور بوده پیش‌بینی کرده‌اند. و بهمین جهت از ابتدای جنگ، برای وقایه بیطرفی و جلوگیری از مصائب وارده به ایران، احضار قشون روس را تقاضا نمودند ولی متأسفانه با این نظریه دولت ایران که متضمن منافع دولتمن روس و انگلیس هم بود، موافقت بعمل نیامد. و از نتیجه عملیات تجاوزکارانه دول متخاصمه، حوادث ۱۹۱۵ اتفاق افتاد و اولیای دولت علیه امیدوار بودند پس از رجعت قشون روس، که اول دفعه به نقض بی طرفی ایران مبادرت کرده بود، می‌توانند بیطرفی ایران را محفوظ دارند. ولی نظامیان انگلیسی برخلاف مواعید مصرحه قطعیه اولیای آن دولت دائره استقلال و بیطرفی ایران، همان تجاوزات و مداخلات را تعقیب و اینک نیز سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تصمیم اعزام قوای جدید را به این مملکت اطلاع می‌دهند. نظر به اینکه این تجاوزات و تقاضای شناختن قوای مسمی به پلیس جنوب، که در واقع قوای خارجی بشمار می‌آید تا ختم جنگ مصائب چندین ساله ایران را تجدید و استقلال و بیطرفی این مملکت را تهدید می‌نماید. اولیای دولت علیه به اینگونه اقدامات قویاً پروتست نموده توجه اولیای دولت انگلستان را به نتایج وخیمه این تصمیمات جلب و هر چه زودتر احضار قوای انگلیس را می‌خواهند.

در موضوع سایر مسائل مطروحه بین دولتمن، از موافقت دولت انگلیس راجع به ابطال شناسائی قرارداد ۱۹۰۷ از طرف دولت ایران از حالا و همچنین راجع به تجدید نظر در تعرفه گمرکی، اظهار تشکر می‌شود. ولی در موضوع صاحب‌منصبان خارجه برای تشکیل قوای متحدالشکل در تمام مملکت، که ملیت آنها را موکول به تصمیم دولتمن نموده‌اند اولیای دولت ایران این شرط را ناقص حقی می‌دانند که با ابطال شناسائی اثرات اولتیماتوم ۱۹۱۱ دارا هستند. اینکه مشارکت ایران را در کنفرانس صلح به شراکت سایر دول بیطرف موکول نموده‌اند، با مصائب و خساراتی که از عملیات نظامی دول متخاصمه به این مملکت وارد آمده، اولیای دولت علیه نمی‌توانند ایران را در ردیف سایر دول بیطرف قرار دهند. به این جهت خود را در شرکت به کنفرانس محق دانسته، انتظار دارند مشارکت ایران موکول به این شرط نباشد.

در مسئله واقعه ویس قنحول و رئیس بانک شاهنشاهی مقبمین رشت، اولیای دولت علیه، با اظهار تأسف از بروز این واقعه، به این نکته اشارت می‌برند که مسؤلیت حقیقی این اتفاق ناگوار را متوجه نظامیان انگلیس می‌دانند. که در حال بیطرفی ایران، «نواب سلیمان میرزا» و همراهان او را دستگیر نمودند. در موضوع مساعدت مالی، اولیای دولت ایران اظهار امتنان می‌نمایند، از اینکه خواسته‌اند وجوهی که حقاً عاید دولت ایران می‌گردد از طرف بانک شاهنشاهی به وزارت مالیه پرداخت می‌شود.

«دیده‌ها و شنیده‌ها، خاطرات میرزا ابوالقاسم خان کحال زاده، به کوشش مرتضی کامران»

۳۷- متن سوگندنامه رضاخان سردار سپه، سلیمان میرزا اسکندری، سید محمد صادق طباطبایی،

کریم‌خان بوذرجمهری و سرلشکر خدایارخان بدین قرار است:

بسم الله الرحمن الرحیم

امضاء کنندگان ذیل خداوند متعال را گواه گرفته به کلام الله مجید قسم یاد می‌کنند و به ضمانت قول

و شرافت و ناموس و وجدان خود بر طبق مواد آتیه با یکدیگر معاهده نموده پیمان می بندند و با اتحاد و اتفاق و صمیمیت کامله در حفظ استقلال و تمامیت ایران و اقدام فداکارانه در پیشرفت ترقیات قشونی و سیاسی و اداری و فلاحی و تجاری و صنعتی و علمی مملکت و نجات وطن از خرابی ها و اوضاع ناگوار کنونی می کوشند.

۱- ریاست عالی نظام ایران کماکان با شخص حضرت اشرف آقای رضاخان سردار سپه وزیر جنگ خواهد بود و حضرت معظم له قوه مجریه این هیئت هستند.

۲- افراد این هیئت هر جا و در هر حال باشند و بهر مقام نائل شوند از صمیم قلب با یکدیگر دوست صمیمی بوده با جان و مال و تمام هستی خود از یکدیگر دفاع کرده تا آخرین نقطه امکان با تمام قوای خود در حمایت جان و مال و حیثیت و عرض و ناموس یکدیگر ثبات و مقاومت خواهند نمود و نخواهند گذاشت هیچ قوه و هیچ وسیله باعث تفرقه آنان شده آنها را از یکدیگر جدا کند.

۳- این هیئت در تشکیل دولت و کلیه امور مملکتی (غیر از نظام که اداره آن با شخص آقای سردار سپه است) با یکدیگر مشورت و اتخاذ تصمیم نموده و بموقع اجرا خواهند گذارد.

۴- هیچ یک از اعضاء این هیئت نمیتوانند از مواد این تعهدنامه تخلف ورزند و همچنین این هیئت حق ندارد به مجرد حرف و سوءظن عضوی از اعضاء خود را تخلف کننده از مواد مزبور بداند مگر آنکه حقیقت امر مکشوف و ثابت شده باشد و این در صورتی است که مسئله قبلاً در هیئت مطرح و معلوم شود و در آن صورت مجازات مقصر بنظر هیئت تعیین خواهد شد.

۵- این هیئت با مشورت و صلاح دید همدیگر سعی خواهد کرد که اشخاص خوش سابقه را که بهیچوجه آلوده خیانت و ارتشاء نباشد جمع آوری نموده در اطراف این هیئت تمرکز دهد که بعداً در انجام مقصود مقنس این هیئت کار کنند.

۶- این هیئت اقدام خواهد نمود که دولتی قادر و لایق تشکیل داده بدست آن دولت از ریشه و اساس باصلاح امور مملکت قیام کند و تمام همت خود را متوجه خواهد نمود که دولت مذکور مدتی کافی که لااقل کمتر از ۳ سال نباشد قائم و باقی باشد.

۷- اعضاء کنبندگان این ورقه حق ندارند که با احدی خارج از این هیئت تعهداتی داشته باشند که ناسخ یا مواد این تعهد باشد.

۸- هرگاه یکی از اعضاء این هیئت در نزد هیئت محکوم به اشتباه گردیده یا فوت نماید یا به ماموریتی منصوب شود که در ظرف شش ماه نتواند در جلسات هیئت حضور بهم رساند این هیئت با مشورت یکدیگر یک نفر امین صالح بجای او انتخاب خواهد کرد.

۹- هیئت لااقل در هر ۱۵ روز یک جلسه خواهد داشت.

۱۰- مواد فوق پنجسال حتمی الاجرا بوده، پس از آن بانفاق آرای هیئت ممکن است تجدید شود. و عین این حال صمیمیت و دوستی بین اعضاء هیئت ثابت و باقی خواهد بود.

قبل از خاتمه پنج سال مذکور هیچ یک حق استعفا ندارند مگر اینکه مبتلا به مرض مزمن شده یا قادر به تفکر و تعقل نباشد.

۱۱- این مواد سری بوده افشاء آن نزد هر کس باشد ممنوع است.

۱۲- بحول وقوه وبه فضل الهی و توجه اولیا و اطهار سلام الله علیهم اجمعین عهد مقدس و میثاق مبارک و پیمان شکست ناپذیر فوق در تاریخ شب سه شنبه ۱۶ میزان ۱۳۰۲ هجری شمسی مطابق ۲۷ صفرالمظفر ۱۳۴۲ هجری قمری در عمارت شهری حضرت اشرف آقای سردار سپه دامت شوکت با حضور حضرات آقایان امضاء کنندگان ذیل برقرار و منعقد و امضاء گردید.

رضا سلیمان محسن محمدصادق طباطبائی
خدایار عبدالکریم

[نقل از خاطرات سلیمان بهبودی]

۳۸- متن تلگراف احمدشاه قاجار به مجلس شورای ملی داتر بر عزل سردار سپه:

«نظر به اخبار تأسف انگیزی که از ایران رسیده و تحریکاتی که سردار سپه بر ضد امنیت عمومی می کند ما اعتماد خود را از مشارالیه سلب نمودیم! لازم است اکثریت مجلس نسبت به شخص دیگری اظهار تمایل نماید تا فرمان صادر شود».

۳۹- قسمتی از نطق سلیمان میرزا در مجلس مؤسسان، جلسه چهارم:

رئیس آقای سلیمان میرزا.

سلیمان میرزا- نظریاتی دارم اگر اجازه بفرمائید عرض کنم.

رئیس- مواظبید یا مخالف؟

سلیمان میرزا- در بعضی موافق در بعضی مخالف.

رئیس- خوب در موقعش.

بعضی از نمایندگان- حرفشان را بزنند.

رئیس- در همان قسمتی که مخالفید بفرمائید.

سلیمان میرزا- بنده که نظامنامه مجلس شورای ملی را بلد نیستم....

رئیس- اگر مطلب مفصل است خوبست تشریف بیاورید اینجا.

سلیمان میرزا- مختصرش را هم ممکن است آنجا عرض کنم (در محل نطق حاضر شدند) چنانکه در جلسه گذشته حضور آقایان مجلس مؤسسان عرضه داشتم این ماده که الان مطرح است دارای دو قسمت است؛ در یک قسمت آن بنده موافقم و در یک قسمت آن مخالفم و نظامنامه یکی از معایب اینست که بنده الان نمی توانم از این حق خودم در موقع رأی استفاده کنم زیرا که در تمام نظامنامه ملاحظه کردم حق تجزیه و تقاضای تجزیه را فراموش کرده اند بنویسند بنابراین بنده در موقع رأی از این حق خودم نمی توانم استفاده کنم زیرا که در یک قسمت یعنی در تفویض حکومت به شخص آقای پهلوی کاملاً موافقم زیرا الساعة شاید مدت ۳ سال باشد که همه وقت خواه در مجالس خصوصی مجلس شورای ملی خواه در مجالس علنی از اولین مدافعان ایشان و اعمالی که ایشان برای خیر مملکت و صلاح مملکت کرده اند بنده بوده ام و هیچ جای تردید برای احدی نیست که در خیلی از مواقع مهمه کسی که برخاسته است دفاع کرده است از خدماتیکه شخص ایشان در برانداختن اصول ملوک الطوائفی و از امنیتی که در سرتاسر این مملکت تهیه کرده اند و از مرکزیتی که در قوا داده اند و از کوبیدن سر اشرار و اشخاصیکه قوای مرکزی را سابقاً نمی شناختند و سایر تریبیتات دیگر که همه اش در موقع خودش واضح و آشکار است همیشه اگر مخالفی داشته اند مواقعی که در مقابل آن مخالفت صحبت

کرده است در مجلس علنی یا خصوصی (به شهادت رفقای مجلس اگر جلسه خصوصی بوده است و به شهادت ارباب جراید و روزنامه‌ها در جلسات علنی) بنده بوده‌ام، در این تردیدی نیست. همینطور در مجلس شورای ملی در ماده واحد بنده رأی دادم و ورقه سفید هم آنجا هست فعلاً هم اگر حق تجزیه در این نظامنامه‌ای که آقایان عملاً برسمیت شناخته‌اند منظور بود بنده تقاضای تجزیه می‌کردم در ماده اول و در قسمتی که راجع به ایشان بود رأی می‌دادم و در قسمت دیگر رأی نمی‌دادم و چون این مسئله در اینجا قابل اجراء نیست زیرا که بنده ماده‌ای در نظامنامه پیدا نکردم که از این حق خودم بتوانم استفاده کنم بنابراین چه خواهم کرد در یک ماده؟ در صورتیکه از یک طرف با یک قسمتش کاملاً موافقم و از برای خیر این مملکت بهترین ترتیب می‌دانم که شخص ایشان رئیس حکومت شوند زیرا خدمات گذشته‌شان معلوم و در آتیه هم خدمتشان محقق است برای این مملکت. در قسمت دیگر که موافق عقیده مسلکی بنده نیست در آنجا اگر بخواهم رأی ندهم در نظامنامه قابل تجزیه نیست بنابراین بعد از مطالعه زیاد در این قضیه در کلیات هم اجازه خواستم نوبت نرسید یا اجازه را نوشتند یا نمی‌دانم چه شد؟ تفاوتی هم نمی‌کند و همین مطالب را می‌خواستم در کلیات بعرض آقایان برسانم که حالا در ماده اول عرض کردم. لذا حالا تصمیمی که گرفته‌ام این است که امتناع کنم در کلیه مواد اولی و آخری و سایر مواد زیر که نمی‌توان تجزیه کرد.

رئیس - آقای سلیمان میرزا موافقید یا مخالف؟

سلیمان میرزا - عرض کردم مخالفم چطور بگویم؟

رئیس - اگر مخالفید بفرمائید.

سلیمان میرزا - مخالف ولی می‌بینم آقایان می‌گویند مذاکرات کافی است و آقای رئیس هم

می‌گویند موافقید یا مخالف کدام یکی از این دو تا است؟

رئیس - بفرمائید.

سلیمان میرزا - بنده چنانکه در ماده اول عرض کردم البته محتاج به تکرار نیست و همه خوب

می‌شناسند که بنده دارای یک مسلکی هستم که مرامنامه‌اش هم در تمام مملکت طبع و منتشر شده و هر کس

هم اگر ندیده است فوراً از بنده می‌خواهد.

تیمورتاش - ما که ندیده‌ایم.

سلیمان میرزا - الان یکیش درجیم هست تقدیم می‌کنم و مطابق مرامنامه و عقیده خود همیشه بایستی

در قضایا صحبت کنم و رأی بدهم. در ماده دوم مرامنامه بنده هست و آرزویی که در مملکت همیشه حکومت

از طرف ملت داده شود چنانکه الان هم اینجا نوشته می‌شود. بنابراین اعم از اینکه کسی بخواهد ولیعهد باشد

که آن وقت معنی ندارد و یا شاه باشد بایستی ملت این اختیار را به او بدهد.

بنابراین با این اصل بنده کاملاً مخالفم زیرا ملتی که خود را متمدن می‌داند ملتی که تحصیل کرده

است، ملتی که موفق می‌شود مجلس مؤسسان داشته باشد ملتی که مجلس شورای ملی دارد همه چیز در اقتدار

اوست و اوست که می‌تواند برای خودش وکیل معین کند و حکومت معین کند. این اصل عقیده بنده است. اما

آمدیم بر سر این ماده. این ماده بر طبق نظریه اشخاصی هم که طرفدار این قضیه هستند چندین عیب اساسی

دارد که آن ماده سابق قانونی اساسی هم ملاحظه نکرده و آن معایب فعلاً هم که موقع اصلاح است باز بنده

می بینم از نظر طرفداران ماده هم آن معایب در ماده هست مثلاً ملاحظه بفرمائید اینجا نوشته شده است ولایت عهد با پسر بزرگتر پادشاه خواهد بود. دیگر حدی در اینجا نیست همینقدر که این پسر بزرگتر باشد فرض بفرمائید اگر پسر بزرگتر پادشاه دیوانه باشد چون اینجا ذکر شده پسر بزرگتر پادشاه باید مملکت به یک شخص دیوانه تسلیم شود؟! اگر فرضاً این پسر بزرگتر پادشاه کر باشد؟ کور باشد؟ نتواند حرکت کند؟ علیل باشد آیا باید اختیار مملکت بیک چنین شخص داده شود؟ برای اینکه پسر بزرگتر پادشاه اگر مجنون باشد یک مملکتی که نمیتواند چندین سال برای خودش رئیس مجنون داشته باشد؟ یک رئیس ناقص داشته باشد. پس تنها ارشد کفایت نمی کند.

یکتفر از نمایندگان — اگر.

سلیمان میرزا — اگر. پس باید شخص رشید و صاحب رشد معین گردد.

این است که این ماده از نظر اشخاص طرفداران آنهم ناقص است و بلاخره در آتیه ممکن است دچار معایبی بشود که جبران پذیر نیست. بنده همانطور که عرض کردم تکلیفم معلوم است اما آقایانی که میخواهند این ماده را بنام خیر و سعادت مملکت اصلاح کنند این اشکال را باید رفع کنند. خوب اگر یک پسری یکسال بزرگتر بود و یکی یکسال کوچکتر آیا بواسطه یکسال بزرگتر بودن با داشتن معایب اخلاقی یا اساسی میشود او را معین کرد؟ پس تکلیف این بود که آقایان موافقین این ماده بزرگتر را مناط قرار ندهند و شرط اساسی را که لازم است در این ماده معین کنند که بعد در آتیه دچار اشکال نشوند بنویسند باید رشید باشد سالم بیگانه نباشد.

— ۴۰ —

این است عیب این ماده.

آقای سلیمان میرزا بمحل خود مراجعت نمودند. *تجدید و اصلاح در مملکت*
 سلیمان میرزا — (نزدیک بصندلی خود — خطاب به پیشخدمت) این مرامنامه را بده خدمت آقای سردار معظم.

[نقل از: تاریخ بیست ساله ایران. حسین مکی].

۴۰ — متن تلگراف جوابیه علمای تبعیدی به احمدشاه:

بسم الله الرحمن الرحيم

«حضور مبارک اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ادام الله تعالی سلطانه پس از تقدیم مراسم دعاگویی عرضه می داریم دستخط مبارک تلگرافی که متضمن تفقدات و عنایات کامله ملوکانه بود بر تشکر و دعاگویی و امیدواری داعیان و سایر آقایان حجج اسلام و همراهان افزود همواره دعاگویی دوام ظل عطفوت و دین پروری ذات اقدس شاهنشاهی دین پناه اعز الله تعالی نصره را از اهم وظایف دانسته اداء این وظیفه مهمه را در هر نقطه غفلت نداریم، انشالله.»

«اداعی ابوالحسن الموسوی اصفهانی، الداعی محمدحسین غروی نائینی».

• • •

متن تلگراف جوابیه علمای تبعیدی به رئیس دولت:

«مقام منبع ریاست وزراء عظام دامت شوکته».

تلگراف محترم از کردند عز وصول بخشید حفظ نوامیس اسلامیه را بعون الله تعالی و حسن تأیید همیشه دولت علیه ادام الله تعالی شوکت و شیدالله ارکانها ذمه دار و از اهم تکلیف خود می دانسته همواره دوام تأیید و حسن موقعیت حضرت اشرف و هیئت معظم دولت را امیدوارم انشاء الله.

حسن طباطبائی، عبدالحسین شیرازی، عبدالحسین طباطبائی، جواد صاحب جواهر، الاحقر مهدی خراسانی، الاحقر ابوالحسن موسوی اصفهانی، محمدحسین الاحقر احمد خراسانی.»

• • •

متن جوابیه تلگراف علمای تبعیدی به دکتر محمد مصدق، وزیر امور خارجه:

بسم الله الرحمن الرحيم

مقام منبع آقای مصدق السلطنه وزیر امور خارجه دامت شوکت. تلگراف محترم که کاشف از احساسات اسلام پرستانه و تأثر قلبی از این پیش آمد بوده بر مراتب امتنان و امیدواری افزوده همواره دوام تأیید و حسن موقعیت وجود اشرف را در حفظ نوامیس اسلام و ادای وظایف مقدمه خواستاریم. انشاء الله تعالی.

الاحقر ابوالحسن موسوی اصفهانی، الاحقر محمدحسین غروی نائینی

«تاریخ بیست ساله ایران، ج/۲ حسین مکی»

۴۱- بیانیه رئیس الوزراء سردار سپه:

«هموطنان! گرچه بتجربه معلوم شده که اولیای دولت هیچ وقت نباید با افکار عامه ضدیت و مخالفت نمایند و نظر بهمین اصل است که دولت حاضر تاکنون از جلوگیری احساسات مردم که از هر جانب ابراز میگردیده خودداری نموده است لیکن از طرف دیگر چون یگانه مرام و مسلک شخصی من از اولین روز حفظ و حراست عظمت اسلام و استقلال ایران و رعایت کامل مصالح مملکت و ملت بوده و هست و هر کس که با این رویه مخالفت نموده او را دشمن مملکت فرض و قویاً در دفع او کوشیده و از این بیعت نیز عزم دارم همین رویه را ادامه دهم و نظر باینکه در این موقع افکار عامه متشتت و اذهان مشوب گردیده و این اضطراب افکار ممکن است نتایجی مخالف آنچه مکنون خاطر من در حفظ نظم و امنیت و استحکام اساس دولت است بیخشد، و چون من و کلیه اعداد و افراد قشون از روز نخستین محافظت و صیانت ابهت اسلام را یکی از بزرگترین وظایف و نصب العین خود قرار داده همواره درصدد آن بوده ایم که اسلام روز بروز و بترقی و تعالی گذاشته و احترام مقام روحانیت کاملاً رعایت و ملحوظ گردد لهذا در موقعی که برای تودیع آقایان حجج اسلام و علماء اعلام بحضرت معصومه (ع) مشرف شده بودم با معظم لهم در باب پیش آمد کنونی تبادل افکار نموده و بالاخره چنین مقتضی دانستیم که بعموم ناس توصیه نمایم عنوان جمهوری را موقوف و در عوض تمام سعی و هم خود را مصروف سازند که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را از پیش برداشته در منظور مقدس تحکیم اساس دیانت و استقلال مملکت و حکومت ملی با من معاضدت و مساعدت نمایند. این است که بتمام وطن خواهان و عاشقان آن منظور مقدس نصیحت میکنم که از تقاضای جمهوری صرف نظر کرده و برای نیل بمقصد عالی که در آن متفق هستیم با من توحید مساعی نمایند.»

رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا (رضا)

تلگراف علمای اعلام از قم

«بسم الله الرحمن الرحيم - جنابان مستطابان حجج اسلام و طبقات اعیان و تجار و اصناف و قاطبه

ملت ایران دامت تائیداتهم.

چون در تشکیل جمهوریت بعضی اظهاراتی شده بود که مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت لهذا در موقع تشرّف حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء دامت شوکت برای موداعه بدارالایمان قم نقض این عنوان و الغاء اظهارات مذکوره و اعلان آن بشام بلاد را خواستار شدیم و اجابت فرمودند انشاءالله تعالی عموماً قدر این نعمت را بدانند و از این عنایت کاملاً تشکر نمایند.

الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی - الاحقر محمد حسین غروی نائینی - الاحقر عبدالکریم

حایری».

۴۲- نمونه‌ای از این دسته از اشعار پروین:

این قصه شنیدید که در باغ، یکی روز از جور تیر، زار بنالید سیدار
کز من نه دگر بیخ و بنی ماند و نه شاخی از تیشه هیزم شکن و ازّه نجار
این با که توان گفت که در عین بلندی دست قدم کرد بسناگاه نگونسار

* * *

گفتش تیر آهسته که جرم تو همین بس کاین موسوم حاصل بود و نیست ترا بار

تا شام نیفتاد صدای تیر از گوش شد توده در آن باغ، سحر هیمة بسیار
دهقان چو تنور خود ازین همیه برافروخت بگریست سیدار و چسبن گفت دگر بار
آوخ که شدم هیزم و آتشگر گیتی اندام مرا سوخت چسبن زاتش ادبار
هر شاخه‌ام افتاد در آخربه تنوری زین جامه نه یک بود بجا ماند و نه یک تار
چون ریشه من کنده شد از باغ و بخشکید در صفحه ایسام، نه گل باد و نه گلزار
از سوختن خویش همی زارم و گریم آن را که بسوزند، چو من گریه کند زار
کسو دولت و فیروزی و آسایش و آرام کسو دعوی دیروزی و آن پایه و مقدار

* * *

خندید بر او شعله که از دست که نالی نساچیزی تو کرد بدینگونه تو را خسوار
از گفته ناکرده بیهوده چه حاصل کردار نکو کن، که نه سودیست ز گفتار
آسان گذرد گر شب و روز و مه و سالت روز عمل و مزد، بود کار تو دشوار
از روز نخستین اگرت سنگ گران بود دور فسلفت پست نسعی کرد و سبکسار

امروز، سرافرازی دی راهشتری نیست

می باید از امسال سخن راند، نه از پار

۴۴- نمونه‌ای از اشعار عاطفی پروین:

کبودکی کوزه‌ای شکست و گریست
 چه کنم، استاد اگر پرسد
 زین شکسته شدن، دلم بشکست
 چه کنم، گر طلب کند تاوان
 گر نکوهش کنند که کوزه چه شد
 کاشکی دود آه می‌دیدم
 چیزها دیده و نخواستم
 روی مارد ندیده‌ام هرگز
 کبودکان گریه می‌کنند و مرا
 دامن مادران خوش است، چه شد
 خواندم از شوق، هر که را مادر
 از چه یکدوست بهر من نگذاشت
 دیشب از من، غم‌جسته روی بی‌تافت
 من که دیبا نداشتم همه عمر
 طوق نخورید، اگر ز مردم بود
 لعل من چیست، غنچه‌های دلم
 اشک من، گوهر بناگوشم
 کبودکان را کلیج هست و مرا
 جامه‌ام را به نیم جو نخرند
 ترسم آنکه دهند پیراهنم
 کبودکی می‌گفت: مسکن تو کجاست
 رقصه، دلم زدن به جامه‌خویش
 خوشه‌ای چند، می‌توانم چید
 در سباهم نخوانده مانند تمام
 همه گویند پیش ما منشین
 بر پلاسم نشانده‌اند از آن
 نزد استاد فرش رفتم و گفتم

که مرا پای خاانه رفتن نیست
 کوزه آب ازوست، از مسن نیست
 کار ایام، جز شکستن نیست
 خجالت و شرم، کم ز مردن نیست
 سخنی از برای گفتن نیست
 حیف دل را شکاف و روزن نیست
 دل من هم دل است آهن نیست
 چشم طفل یتیم، روشن نیست
 فرمتی بهر گریه کردن نیست
 که سر من، بهیچ دامن نیست
 گفت با من، که مادر من نیست
 گر که با من، زمانه دشمن نیست
 کاز چه معنیت، دیبه بر تن نیست
 دیدن، ای دوست چون شنیدن نیست
 لعل من هم، به هیچ معدن نیست
 عقد خونین، بهیچ معدن نیست
 اگرم گوهری به گردن نیست
 نان خشک از برای خوردن نیست
 این چنین جامه، جای ارزن نیست
 کهنشانی و نسامی از تن نیست
 گفتم آنجا که هیچ مسکن نیست
 چه کنم، نخ کم است و سوزن نیست
 چه توان کرد، وقت عمر من نیست
 چه کنم، در چراغ روغن نیست
 هیچ جا، بهر من نشیمن نیست
 که مرا جامه، خزاد کن نیست
 در تو فرسوده، فهم این فن نیست

همگانم قفا زنند همی / که ترا جز زبان الکن نیست
 من نرفتم بباغ با طفلان / بسهر پژمردگان، شکفتن نیست
 گل اگر بود مادر من بود / چونکه او نیست، گل به گلشن نیست
 گسل من، خارهای پای من است / گر گل و یاسمین و سوسن نیست
 اوستادم نسهاد لوح بر / که چو تو، هیچ طفل کودن نیست
 من که هر خط نوشتم و خواندم / بخت با خواندن و نوشتن نیست
 پشت سر اوفتاده فلکم / نسقم حطی و جرم کلمن نیست
 مزد بهمن همی ز من خواهمند / آخر این آذر است، بهمن نیست
 چسرخ، هر سنگ داشت بر من زد / دیگرش سنگ، در فلاخن نیست

چه کنم، خائنه زمانه خراب

که دلی از جفاش، ایمن نیست

۴۴- نمونه‌ای از اشعار سیاسی، اجتماعی پروین:

بزرگری پند به فرزند داد / کای پسر، این پیشه پس از من تراست
 مدت ما، جمله به محنت گذشت / نسبت خون خوردن و زنج شماست
 کشت کن آنجا که نیم و نمی است / خرمی مسزعه، ز آب و هواست
 دانه، چو طفلی است در آغوش خاک / روز و شب، این طفل به نشو و نماست
 میوه دهد شاخ، چو گرده درخت / اینس هنر دایه باد صباست
 دولت نسوروز نیاید بسی / جمله و تاراج خنزان در قفاست
 دور کن از دامن اندیشه دست / از پی مقصود برو ثنات پسات
 هرچه کنی کشت، همان بدروی / کار بد و نیک، چو کوه و صداست
 سبزه بهر جای که روید، خوش است / رونق باغ، از گل و برگ و گیاست
 راستی آموز، بسی جو فروش / هست در این کسوی، که گندم نماست
 نشان خود از بازوی مردم سخواه / گر که تو را بازوی زور آزماست
 سعی کن، ای کودک مهد امید / سعی تو بنا و سعادت بناست

تجربه مییادت اول، نه کار

صاعقه در موسم خرم، بلاست

• • •

گفت چنین، کای پدر نیک رای / صاعقه ما ستم اغنیاست

پیشینه آنان، همه آرام و خواب
 دولت و آسایش و اقبال و جاه
 قسوت، به خوناب جگر می خوریم
 غله نداریم و گه خرمن است
 حاصل ما را، دگران می برند
 از غم باران و گل و برف و سیل
 سفره ما از خورش و نان، تهی است
 گه نبود روغن و گاهی چراغ
 زین همه گنج و زر و ملک جهان
 همهچو منی، زاده شاهنشهی است
 رنسجبرار شاه بود وقت شام
 خرقه درویش، ز درماندگی
 از چه شهان ملک ستانی کنند
 پای من از چیست که بی موزه است
 خرمن امساله ما را، که سوخت
 در عوض رنج و سزای عمل
 چسند شود بارکش این و آن
 کار ضعیفان ز چه، بی رونق است
 عدل، چه افتاد که منوخ شد
 آنکه چو ما سوخته از آفتاب
 زاننده این گنبد آئینه گون

آنچه که داریم زدهر، آرزوست

آنچه که بینیم ز گردون، جفاست

o o o

پیر جهان دیده بنخندید کاین
 مردمی و عدل و مساوات نیست
 گشت حق کارگران پایمال
 هیچکس پاس نگهدار نیست
 قصه زور است، نه کار قضاست
 زان، ستم و جور و تعدی رواست
 بر صفت غله که در آسیاست
 این لغت، از دفتر امکان جفاست

پیش‌کش مظلوم برد داوری؟
 انجمن آنجا که مجازی بود
 رشوه نه ما را، که به قاضی دهیم
 نبض تسبی دست نگیرد طبیب
 ما فقرا، از همه بیانه‌ایم
 بار نمود از آب بیرون می‌کشد
 مردم این مسکمه، امری‌مندانند
 آنکه سحر، حامی شرع است و دین
 لاشه خورانند و به آلودگی
 خون بسی پیرزنان خورده استس
 خوابگاه آنرا که سمور و خزاست
 هر که پیشی به گسداوسی دهد
 در طلب و نیت عمری دعاست

تیره‌دلان را چه غم از تیرگیست

بسی خیران را، چه خبر از خداست.

۴۴ (م) حسن اعظام قدسی شرح ملاقات و مذاکره خود با آیت‌الله یزدی را در جلد اول کتاب خاطرات خود چنین نگاشته: «در همین حال که به فکر نقشه جایگاه آیت‌الله را به ذهن خود جای می‌دادم، پرده به واسطه باز شدن درب توی حیاط به عقب، و ایشان وارد، احمد آقا و من برخاسته و دست آقا را گرفته پس از بوسیدن ایشان را به جای خود نشانیده.

.....
 یک چنین شخصی به قدری در اعراب و قبایل صحرائین صاحب نفوذ و قدرت است که در عصر خود چه قبل از و چه بعد چنین قدرتی دیده و گفته نمی‌شود بلکه از زمان مرحوم آیت‌الله شیرازی بزرگ (در رژی تنباکو و توتون) مانند ایشان از مجتهدین و مراجع تقلید کسی نیامده. آخوند ملا کاظم خراسانی به واسطه اقدام در مشروطیت شاخصیت پیدا کردند ولی از نقطه نظر طرفیت با شاه و همراهی با آزادی خواهان اشتها پیدا کردند و آن معنویت را نداشتند که آیت‌الله یزدی دارا بودند.

.....
 پس از احترامات و تعارفات ساده آقای احمد آقا معرفی کردند به اینکه ایشان جزو علما و سایر آقایان مهاجرین از طهران تا قصر شیرین و تنها برای ملاقات با آیت‌الله و انجام مأموریتی آمده‌اند، پس اظهارات احمد آقا دنباله آن را نگذارم قطع شود، گفتم چون به واسطه جمعیت زیادی از نظامی و سوارهای مختلف و نیز طبقات از طهران و سایر ولایات خط سیر فروغت و مهاجرین نیز عده [ای] از عملا و مجتهدین (که یکایک را

اسم بردم) همه در قصر [شیرین] تجمع نموده و مدتی است که گرفتار نبودن آذوقه و حتی چند روز است که همه صبح و ظهر و شام با حرما می‌گذرانند و این آقایانی که سابقه شناسائی با پسرعموهای این جانب داشته و دارند رأی داده و روانه‌ام نمودند که از حضرت آیت‌الله نامه‌ای برای والی پشتکوه گرفته که مشارالیه به واسطه امر حضرت آیت‌الله کمک آذوقه به مهاجرین قصر که مسلمان و از علما می‌باشند داده باشند، البته [با] این اقدام مسلماً از تلفات نفوس مسلمین جلوگیری خواهند نمود. در مذاکرات اساسی اشخاص برجسته چه از وکلای مجلس شورای ملی و چه اشخاص دیگر و همین‌طور از طبقه روحانی چه آنهایی که وکیل بودند و چه نبودند به طور وضوح نام برده و معرفی کردم.

... اینک تشخیص داده‌اند که با یک دستخط حضرت آیت‌الله گشایش در ارزاق آنان حاصل و در رفاه خواهند بود، با این حال که به طور خلاصه عرض شد سزاوار است که اقدامی در این باب نشود؟ در این موقع معظم‌له قلم برداشته روی کاغذ پاره‌ای در بالای آن نوشته:

بسم الله الرحمن الرحيم

چون اطلاع حاصل شده که جمعی از مسلمانان در قصر شیرین به واسطه فشار قشون کفر برای آذوقه در تنگ‌نای سختی قرار گرفته‌اند بر مسلمان لازم است که از این راه کمک نمایند تا اخوان دینی خود را حفظ نمایند.

[کاغذ را] امضاء نموده به دست من دادند. دست ایشان را بوسیده بیرون آمدیم.».ا.

۴۴ (م) چند قسمت از خاطرات اعظام‌الوزاره از دوران حکومتش در نظر جهت بررسی وضعیت یک دوره تاریخی ذیلاً آورده می‌شود. قسمت اول: (ل... در آن سال مرضی شیوع پیدا کرد بنام (آنفلانزا) و از طرفی هم قحطی به طوری که در اول بهار مردم با علف صحرا ارتزاق می‌کردند، موقمی که وارد گاشان شده بودیم روز دوم بود که زنی را آوردند اداره حکومتی و یک بچه شش هفت ماهه نیز که قطعه قطعه شده بود مأموری آورده بودند و گفته می‌شد که این زن خودش اظهار می‌کرد: سه شبانه روز است خودم با سه بچه‌ام جز آب چیزی نخورده‌ایم چون در نزدیکی من یک طفل مرد و پدر و مادرش برای دفن بچه را به قبرستان برده دفن می‌نمایند، من به فکرم رسید جز اینکه بچه‌هایم را با خوردن گوشت این بچه مرده حفظ نمایم چاره‌ای ندارم، این بود که ناچار این کار را کردم... از طرفی آنفلانزا به قدری تلفات زیاد داشت که مردم قادر به جمع‌آوری و دفن اجساد نبودند، من چون همه روزه در بازار و کوچه قصبه حرکت می‌کردم و مردم را در برداشتن اجساد تشویق می‌کردم، یک روز نزدیک میدان قصبه رسیدم که جنازه‌ای را روی نردبان حرکت می‌دادند که یک نفر افتاد زمین و بلافاصله مرد و جسد روی نردبان هم روی زمین ماند که سه نفر دیگر می‌خواستند فرار کنند. چون غلامعلی خان وکیل باشی با یک نفر قزاق با من بودند، از فرار آن سه نفر جلوگیری و این جسد را هم پهلوی آن جسد روی نردبان گذارده با کمک قزاق و خود من به قبرستان بردیم چون دیگر به کفن کردن و تشریفات دیگر

نمی رسیدند، همان طور غالباً با لباس دفن می شد مگر کسانی که [از] صاحبان میت توانایی چه مالی و چه نفراتی داشتند عمل تشریفات انجام می گردید».

— قسمت دوم از خاطرات اعظام الوزاره:

«عده ای از زن و مرد به اداره حکومتی رو آوردند با یک حال پریشانی، معلوم شد در یکی از دهات نزدیک قصبه عروس می بردند به قریه دیگر، در بین راه در صحرا عده ای از سوارهای ماشاءالله خان [کاشی] عروس را از دنت مردم گرفته می برند بعد از دو شب عروس را شبانه به خانه اش می رسانند».

— قسمت سوم از خاطرات اعظام الوزاره:

«علی خان صولت نظام که یکی از سرکرده های ماشاءالله خان بود باده سوار وارد قصبه و به اتفاق میرزا حسن خان هنجی به اداره حکومتی وارد شدند، نامه ماشاءالله خان [کاشی] را دادند، نوشته بود که «طبق معمول سنواتی رعایای نظنز باید پانصد یا پنجاه خروار گاه (درست در نظر ندارم ولی باید همان پانصد خروار باشد) حمل به قلعه کرشاهی نمایند و چون زمان حکومت جنابعالی نخواستیم صولت مستقیماً در حمل گاه اقدام نماید لذا ایشان را فرستادم که طبق دستور شما مأموریت خود را انجام دهد».

میرزا حسن خان هم تصدیق کرد که این طور است به علاوه حمل پانصد خروار گاه، هر خرواری یک تومان هم باید به صولت نظام داده شود. خیلی اسباب تعجب گردید هر چه فکر کردم چه باید کرد [به جایی نرسیدم]، فقط شروع کردم به دولت های وقت و رجال مملکت فحش دادن که آخر این چه وضع حکومت داریست که به واسطه نفع پرستی و نوکر اجانب بودن نمی خواهند چنین کانون فساد را که نزدیک پایتخت شاهنشاهی است از بین ببرند. رئیس مالیه را که مطالبه مالیات می نماید به طویله سرآخیر می بندند، عروس مردم بیچاره را روز روشن می برند، [در] هر دهی چند سوار آنچه دلشان بخواهد به سر این رعیت بیچاره می آورند، حالا هم پانصد خروار گاه باید رعیت حمل به قلعه کرشاهی بنماید، آخر این چه دولت است و من چه حکومتی و برای چه امثال من را به ولایت می فرستند، مگر سرپرستی و حفظ جان و مال مردم در دست حکومت نیست...».

۴۴ (م) — او از دوران حکومت یزد خاطرات جالبی دارد که ذکر یک مورد آن لازم به نظر می رسد. او سه روز بود که وارد یزد شده بود و اهالی یزد دسته دسته، طبق رسم آن زمان به دیدنش می آمدند و اینک شرح باقی ماجرا از زبان خودش:

«روز سیم یک دسته از تجار و محترمین زردشتی که در یزد بیش از سایر نقاط ایران و می توان گفت مرکز زندگانی و نشوونما از هر صنف در یزد و مخصوصاً از حیث فلاحت و کشاورزی نسبت به سایر طبقات ممتازند.

وقتی وارد شدند من از پشت شیشه متوجه آقایان که به طرف تالار پذیرایی می آمدند بودم که هر کدام یک بقیچه از بافته های یزد زیر بغل دارند و فکر می کردم برای چیست، اینها رعیت یا کاسب جزء هستند. و چیزی اظهار نکرده و گفتم باید صبر کرد که آخرش به کجا می رسد.

وارد تالار شدند هر کدام بقیچه ها را روی فرش تالار گسترده روی آن نشستند (قطعاً خوانندگان عزیز در تعجب اند صبر داشته باشید و به دقت هم بخوانید) من خیلی در تعجب که این چه بدعت غلطی است چون فوراً اصل مطلب را درک کرده بودم، برای این که در ملاقات های خصوصی در تهران شبه ای مطلع شده بودم. ولی

واقعا چون به صورت افسانه نزدیک تر لذا باور کردنی نبود.

در همان روز و در همان ساعت تصمیم گرفتم این بدعت ننگ آور را از میان دو طبقه مورد توجه یزد بردارم، و این دیوار ضخیمی را که در مقابل آن‌ها کشیده شده است، که در هر برخورد کینه و دشمنی ایجاد خواهد کرد از میان بردارم. منشی دفتر معاونت آقای ذبیح الله خان را که بسیار مرد وظیفه شناس و با ایمانی بود خواسته گفتم با یکی از پیش خدمت‌ها تمام این بچه‌ها را که زیر آقایان گسترده شده است جمع نمایند و کناری در بیرون تالار بگذارید که در وقت بیرون رفتن بردارند. چون تا آن موقع چائی نخورده بودند، برای این که معلوم بود برای چه بوده، گفتم چائی آوردند و با یک زحمت و اصراری وادار نمودم بخورند. پس از صرف چائی با یک دنیا بشاشت و تشکر، مخصوصاً ارباب رستم اظهار کردند امروز جریان را برای ارباب کیخسرو نماینده زردشتیان در مجلس شورای ملی خواهم نوشت.

بلافاصله این عمل در شهر منتشر و هیاهوی واسلاما بلند شد، و چند نفر از علما و روحانیون در منزل آقا سیدعلی کنار خندقی جمع و عده زیادی هم از کسبه و چند نفر از تجار هم بودند و رجاله‌ها فریاد می‌زدند و اسلاما، وادینا، ای امام زمان کجائی... از این قبیل جملات...»

۴۴(م) — انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی در شرایطی آغاز شد که خاک میهن ما در اشغال قوای متفقین بود و خاطرات اعظام قدسی گوشه‌ای از دخالت‌های قوای بیگانه را در امر انتخابات آشکار می‌سازد:

«یکی از آن نواحی [که قوای شوروی اعمال نفوذ در امر انتخاباتش کردند] قزوین بود که من کاندید ملی آنجا بودم و در جریان انتخابات و توزیع نمره بود که فرماندار قزوین مرحوم منتظم الدوله تلگراف رمز به وزارت کشور می‌نماید که: «از طرف کماندان و مأمور سیاسی شوروی اظهار می‌شود که اگر اعظام قدسی انتخاب شود شما (یعنی فرماندار) و سایر مأمورین قزوین را تحت الحفظ به مسکو خواهیم فرستاد. جواب دادم انتخابات ملی است و من تنها وظیفه‌ام انتظامات است. جواب دادند همان است که به شما گفتیم: حالا تکلیف من چیست؟» رئیس دولت هم در آن موقع آقای علی سهیلی و وزیر کشور هم سیدمحمد تدین بودند.

وزیر کشور مرا در اطاقش خواست و گفت فرماندار قزوین چنین تلگرافی راجع به انتخاب شما کرده است لذا دولت صلاح در این می‌داند که شما استعفا بدهید تا آرامش در قزوین برقرار گردد. گفتم من که هنوز انتخاب نشده‌ام تا استعفا دهم، اظهار کردند درست است ولی در این موقع طرفدارهای شما دیگر فعالیت نخواهند داشت و ساکت خواهند بود، لذا دولت هم دچار محذور نخواهد گردید.

گفتم من استعفا نخواهم داد اگر مجبورم نمایند جریان را خواهم نوشت. وزیر کشور گفت برای شما و دولت خوب نیست خودتان می‌بینید که سربازان هندی به فرماندهی افسران انگلیسی افراد را از خانه و ادارات می‌گیرند و می‌برند و ما نمی‌توانیم جلوگیری نمائیم. جواب دادم چرا پشت این میز نشسته‌اید، بروید در خانه‌هاتان این چه ننگی است که برای دو روز وزارت به چنین بی‌شرفی تن در می‌دهید. در این موقع زنگ زدند و معاون را خواستند، میرزا سیدعلی خان نصر معاون وارد اطاق وزیر شد. تدین رو کرد به معاونش که موضوع دستور نخست وزیر را به اعظام قدسی می‌گویم و ایشان به من پرخاش و تند می‌نمایند. در این جا قبل از اینکه معاون اظهار نماید، گفتم من دیشب منزل نخست وزیر بودم از اوضاع انتخابات قزوین سوال کردند، من جریان را به ایشان توضیح داده دیگر ابداً چنین مذاکراتی که شما می‌کنید در میان نبود.

وقتی که این اظهارات مرا گوش می‌داد یک حالت عصبانی پیدا کرد و برخاست کیفش را برداشت و با تغییر از اطاق و وزارت کشور خارج شدند. من و معاون هم از اطاق بیرون آمدیم، چند دقیقه طول نکشید که به وسیله تلفن نخست‌وزیری احضار شدم. به هیئت وزراء رفته موقعی که من وارد می‌شدم وزیر کشور بیرون می‌آمد، آقای سهیلی می‌خندید و گفتند این سید دیوانه را سر من انداختید، آمده بود که استعفا بدهد به علت اینکه شما به او فحش داده بودید و می‌گفت از یک طرف به من دستور می‌دهید از اعظام استعفا بگیرم، از طرف دیگر در ملاقات با شما در این موضوع مذاکره نمی‌کنید. آقای سهیلی ضمناً اظهار کردند درست است فرماندار قزوین تلگراف رمز کرده بود و کاندید روس‌ها هم در قزوین «کامبخش» است و با انگلیس‌ها کنار آمده‌اند که فطن السلطنه مجد کاندید انگلیس‌ها و کامبخش کاندید روس‌ها از قزوین انتخاب شوند، حالا من با سفارت روس مذاکره کرده‌ام هنوز نتوانسته‌ام آنها را متقاعد نمایم که کامبخش را در جای دیگر انتخاب می‌نمایم قبول نکردند و اظهارشان این است که اعظام الوزاره طرفدار جدی سیاست آلمان‌ها در ایران است به طوری که پسرش دکتر قدس عضو فعاله ستون پنجم آلمان‌ها در ایران است که فعلاً فراری است و اگر پسرش را تسلیم نماید ممکن است با انتخاب ایشان موافقت شود. پس از مذاکرات با سهیلی در پایان گفتند: فعلاً شما از فعالیت و رفتن به قزوین خودداری نمائید، مخصوصاً رفتن به قزوین نتیجه‌ای ندارد ممکن است برای شما پیش آمد غیرمنتظره روی دهد، و اگر می‌توانید و دسترسی دارید پسر را به من تحویل دهید یا به سفارت انگلیس معرفی نمائید، چون انگلیس‌ها از پیش آمد فرار ایشان فوق‌العاده عصبانی هستند، از این که پس از دستگیری با قولی که داده بود فرار می‌نماید توهین بزرگی به سیاست آنها وارد آمده حالا هم اگر ایشان تحویل داده شود، اولاً قول می‌دهم برای ایشان صدمه‌ای نخواهد بود، ثانیاً صد درصد انتخاب شما از یکی از ولایات جنوب عملی و انجام خواهد گردید، چنانچه احمد شریعت‌زاده مشاور را تحویل و خود را کاندید مازندران و انتخاب خواهد شد، ضمناً اظهار داشتند که من با هر دو سفارت مشغول مذاکره هستم تا شاید متقاعدشان نموده از محل دیگر انتخاب شوید».

۴۵- متن نامه محمدعلیشاه به مختارالدوله:

«مختارالدوله

سه روز قبل به اعلم الدوله امر فرمودیم و پیغام فرستادیم وضع مزاجی و حالت بحرانی مرحوم پدر بزرگوارمان را تصدیق کند که بواسطه مرض سخت از مفاد مکتوب اخیر پایان عمر استحضار حاصل نمی‌فرمودند به کامران میرزا دستورات لازم دادم که نوشته را بگیرد هنوز جزاب نداده و خودش هم شرفیاب نشده است فوراً او را ملاقات کن با تشویق و تهدید هرطوری صلاح می‌دانی نوشته را بگیر که خیلی مورد حاجت است گویا تحت تأثیر معاندین بی حیا واقع شده می‌خواهد نمک بحرانی کند مراقب باش و او را وادار کن امری که فرمودیم اجرا نماید».

۴۶- متن نامه محمدعلیشاه به شاهزاده شعاع السلطنه:

«شاهزاده شعاع السلطنه».

فرمایشی که بشما فرمودیم نتیجه آن معلوم نگردیده و اعلم الدوله گویا نمک بحرانی می‌کند مجدداً از قول ما به او اطلاع بدهید که چنانچه همانطوریکه فرموده‌ایم کاغذ را ننویسد شدیداً تنبیه خواهد شد، خود شما هم آدم پشت گوش فراخی هستید فرمودیم دو ساعت جواب بیاورید دو ساعت دو روز شده چون موضوع فوریت

دارد فوراً نتیجه اقدامات اعلم الدوله را معلوم کنید خدا شاهد است چنانچه اقدام نکند و ننویسد و شهادت ندهد و کتمان نماید شدیداً تنبیه خواهد شد».

۴۷- «انجمن ایران جوان اول» متعلق به ملک خان بود.

۴۸- بحث مربوط به «فروش جواهرات سلطنتی» از گفته‌های آقای حسین تقفی فرزند مرحوم اعلم الدوله است. صحت و سقم آن برنگارنده معلوم نیست.

۴۹- این مجموعه عبارت است از مقالاتی که آن مرحوم در مجله «عصر جدید» که مدیریت آن با عبدالمجید خان تقفی (متین السلطنه) برادر کوچکترش بود، نوشته.

۵۰- نام بعضی از کمونیستهای فارغ‌التحصیل کوتو.

۱- رضا روستا

۲- جعفر پیشه‌وری

۳- دکتر سلام‌الله جاوید

۴- سید محمد تنها

۵- یوسف افتخاری

۶- کاظم شاهرخی

۷- علی شرقی

۸- آرداشس آوانسیان

۹- ستارزاده

که این افراد همراه با چند نفر دیگر در تاریخ بین سالهای ۱۳۰۸ و ۱۳۱۰ بازداشت شدند.

۵۱- همراهان رضاشاه در سفر ترکیه عبارت بودند از:

کافظمی وزیر خارجه - شکوه‌الملک رئیس دفتر مخصوص - سمیمی رئیس تشریفات داخلی - امیرنظام رئیس تشریفات خارجه - امیر لشکر امان‌الله جهانبانی - مرتیپ عبدالرضا افخمی - مرتیپ کوپال - سرهنگ ارفع افسر سوار نظام - سلطان مزینی افسر توپخانه - سلطان خسروانی افسر هوایی - سلطان دکتر اسفندیاری - ستوان یکم قدیمی افسر پیاده نظام - سلطان ظلی افسر بحری (دریایی) - ارفع رئیس رمز ستاد ارتش و چند نفر دیگر.

۵۲- محمد هاشم میرزا از نوادگان فتحعلیشاه قاجار است. پدر او نورالله میرزا فرزند محمد اسماعیل میرزاست و او فرزند محمدرضا میرزا پسر سیزدهم فتحعلیشاه است.

۵۳- برای مردم شاهزاده‌معمم و مکبر تازگی داشت. عده‌ای نیز او را مقدس نما و کلاش می‌دانستند و گفته‌اند که چون قند ساخت ممالک کفر است او شبهه می‌کرد و نمی‌خورد.

۵۴- دو نمونه از اشعار محمد هاشم میرزا «افسر»

الف:

ببین فرشته خصمالند یا که دیوودند
زمردمی که هنرپیشه‌اند و باخردند
به اختیار برای تو مستخپ نشدند

بروزگار جوانی بیازمای کسان
برای عمر رفیق شفیق گلچین کن
سلامت نکنند از بدند خویشان

ولی به نیک و بد هم‌نشین تو مسئولی
 معاشران تو گر چند تن ز خوبانند
 بهم نشینی مردم به اختیار خودند
 غمت مباد که این‌ها روزگار بندند

ب:

ای کودک دانش طلب عاقبت اندیش
 مقدار معلّم ز پدر بیش بود بیش
 این پند بیاموز که گویند حکیمان
 کین پرورش تن دهد آن پرورش جان

۵۵- نقل از خاطرات «سرلشکر علی اکبر ضرغام» در سالنامه دنیا، سال بیست و هفتم: «رضا افشار سمت استانداری اصفهان را به عهده داشت. روز ۲۵ آبان ۱۳۱۲ افشار احساس خطر برای مملکت کرد و اطمینان یافت خبری که از مجاری موثق کسب نمود کاملاً حساب شده بود و قرار است تا ۲۴ ساعت دیگر اجرا شود و در صورتیکه به مرحله عمل برسد مملکت به نابودی سوق پیدا می کند. افشار ارتباط خود را با تهران برقرار کرد و کاخ سلطنتی را خواست و وقتی تلفن او با تلفن کاخ سلطنتی اتصال یافت خود را با اسم و رسم معرفی کرد و گفت: من حتماً باید برای موضوع بسیار لازم و ضروری شرفیابی پیدا کنم و اگر هم شرفیابی به ساعت ۴ بعد از نصف شب برسد باید خود را به تهران رسانیده و موضوع را به عرض اعلیحضرت برسانم. رضاشاه کبیر که معمولاً زود به صرف شام می پرداختند و در حدود ده شب به بستر می رفتند هنوز به اتاق خواب نرفته بودند. پیغام تلفنی استاندار اصفهان بعرض رسید و هر چه او درباره موضوع مهم و ضروری یادآوری کرده بود برای رضاشاه کبیر بازگوشد. ارتباط تلفنی همچنان برقرار بود ولی کسی که گوشی تلفن را برداشته بود شرفیاب بود تا پس از اینکه پیغام استاندار را بعرض رسانید به پای تلفن برگردد و جواب افشار را بدهد. شاه که بروحیه همه افراد بخصوص والیها و حکام آشنایی داشتند، موافقت خود را اعلام کردند ولی خاطر نشان کردند چون بامداد از طریق جاده چالوس عازم مازندران می باشند افشار باید طوری حرکت کند و خود را به تهران برساند که قبل از حرکت بسوی شمال بتواند شرفیابی پیدا نماید. پیشخدمت مخصوص دستور شاهانه را به افشار ابلاغ کرد و افشار گفت بلافاصله پس از قطع ارتباط تلفنی با اتومبیل حرکت خواهد کرد و خود را مستقیماً به کاخ خواهد رسانید. افشار درنگ نکرد و راه افتاد و اتومبیل در دل تاریک شب و آن جاده ناهموار آنقدر پیش رفت که در همان ساعت ۴ بعد از نصف شب به تهران رسید. رضاشاه کبیر در قصریکه روبروی دانشکده افسری واقع در خیابان سپه قرار دارد سکونت داشتند. این قصر پس از ساختمان کاخ مرمر و اسباب کشی شاه به این کاخ در اختیار اعلیحضرت ملکه پهلوی قرار گرفت و هم اکنون نیز قصر اختصاصی اعلیحضرت می باشد. میرزا رضاخان افشار در این قصر در آنوقت شب شرفیابی حاصل کرد. او در کمال صداقت و بدون اینکه ایجاد تشویش و نگرانی نماید موضوع را بطور رو باز با شاه در میان گذاشت. او در اصفهان خبر کاملاً موثقی از توطئه علیه جان شاه دریافت کرده بود. او اطلاع یافت وزیر جنگ در این توطئه دست دارد و نقشه آنرا شخصاً تنظیم کرده و وسائل کار را از هر نظر فراهم نموده و افراد را هم در محل مستقر کرده است. تا اینکه بلافاصله و بدون هیچ لحظه ای تاخیر بمرحله اجرا درآید. افشار بعرض رسانید فردا که اعلیحضرت از طریق جاده چالوس عازم شمال میشوند با خطری در سر راه خود مواجه میشوند و نقطه معهود نیز اطراف پل چالوس می باشد که قرار است به محض ورود اتومبیل حامل شاهانه نقشه خائنانه خود را به مرحله عمل درآورند و به حیات اعلیحضرت پایان دهند. افشار اضافه نمود که در حال حاضر افراد مسلح در اطراف محل مستقر می باشند و اما نقشه آنها با مهارت و استادی تهیه و تنظیم شده و هر لحظه در انتظار پیدا شدن موکب شاه می باشند تا اتومبیل حامل شاهانه را به رگبار

مسلسل های خود ببندند. دلایلی را که افشار در نیمی شب برای رضاشاه کبیر اقامه کرد و بیانات صادقانه او که متکی به دلایل گویا و متغین بود شاه را به هیجان آورد. اعلیحضرت اطمینان یافتند توطئه ای برای جان ایشان در نظر گرفته شده که تا این لحظه به خیر گذشته و اما تا آخرین لحظه نباید عامل اصلی این سوء قصد اطلاعی از کشف این فساد پیدا کند. توضیح آنکه وزیر جنگ در سفر شمال جزو همراهان رضاشاه بود و اتومبیل حامل او بدنبال اتومبیل حامل اعلیحضرت حرکت میکرد. رضاشاه کبیر امر به احضار سرلشگر بوذرجمهری دادند. موضوع با بوذرجمهری در میان نهاده شد. بوذرجمهری آمادگی خود را برای خنثی کردن توطئه یادآور شد و چون نقطه ای که باید توطئه صورت بگیرد دقیقاً بوسیله میرزارضاخان افشار بعرض رسید سرلشگر بوذرجمهری تأخیر را صلاح ندانست و فرار شد خود با سه گروهان سرباز مسلح از تهران و فرمانده تیپ گیلان با دو گروهان مسلح از رشت از دو سمت بطرف پل چالوس که در جاده چالوس و نزدیک به شهر چالوس قرار دارد یورش برده و افراد اجیر را دستگیر و خلع سلاح نمایند. میرزارضاخان افشار استاندار اصفهان حتی آمار تعداد نفرات را هم که در اطراف پل چالوس موضع گرفته بودند میدانست و بعرض رسانید که عدّه آنها مجموعاً چهل نفر بوده و از تفنگچیان ورزیده می باشند. اعلیحضرت به افشار دستور دادند برای اینکه هیچ نوع شائبه ای بوجود نیاید هم اکنون بدون تأخیر و بدون اینکه لحظه ای در شهر تهران توقف کنید با اتومبیل خودتان به اصفهان مراجعت نمائید. بصورتیکه در اوائل وقت ساعت اداری در پشت میز خود حاضر باشید. افشار به همین نحو عمل کرد و کاخ سلطنتی را ترک نمود و راه اصفهان را پیش گرفت و جز بنزین گیری در بین راه دیگر در هیچ نقطه ای توقف نکرد. تا اینکه ساعت ۹ بامداد به اصفهان رسید و بلافاصله هم به استانداری رفت و کار خود را آغاز نمود و اما برای اینکه گرد و خاک اتومبیل ایجاد شبهه نکند قبل از ورود به دروازه اصفهان به راننده خود دستور داد تمام گرد و خاک اتومبیل زدوده شود. سرلشکر بوذرجمهری نیز بیدرنگ دست به کار شد و ترتیب کار را از دو سمت داد و خود در پیشاپیش قرار گرفت و سه دسته گروهان تحت فرماندهی او از تهران و دو گروهان تحت فرماندهی فرمانده تیپ گیلان از رشت بسوی پل چالوس حرکت کرد. طبق برنامه قبلی هم در بامداد آنروز موکب شاه عازم کرج و از آنجا از طریق جاده مخصوص رهسپار چالوس شد. ملتزمین همانهایی بودند که از قبل تعیین شده بودند و در بین آنها وزیر جنگ دیده میشد. برنامه این بود که رضاشاه کبیر و ملتزمین یکسره از تهران وارد چالوس شوند و ناهار را در مهمانسرای چالوس صرف نمایند و اما پس از اینکه اتومبیل حامل شاه به گچسار رسید اراده فرمودند ساعتی در این نقطه توقف نمایند و ضمن احضار وزیر جنگ فرمودند:

شما در حال حاضر به کدام بازی علاقه دارید آیا حاضرید پوکر و یا رامی بازی کنیم. وزیر جنگ عرض کرد هر چه اعلیحضرت اراده فرمایند. فرمودند بنابراین برای ساعتی جهت رفع خستگی به اتفاق به بازی رامی میپردازیم چون علاقه دارم درجه مهارت شما را در این بازی امتحان کنم و ببینم چگونه می توانید طرف را مات کنید. دستور العملی که به سرلشگر بوذرجمهری داده شده بود برای خود او مفهوم بود ولی بوذرجمهری آنرا با هیچیک از فرماندهان و افسران در میان نگذاشت بلکه صرفاً ماموریت چالوس را بررسی راه و ایمنی آن که خط سیر موکب شاهانه بود توجیه نمود.

سرلشگر بوذرجمهری از یکطرف و فرمانده تیپ گیلان از طرف دیگر رهسپار پل چالوس شدند در حالیکه ساعتی بعد موکب شاه بسوی چالوس میراند. به سرلشگر کریم آقا بوذرجمهری و نیز فرمانده تیپ گیلان تعلیم داده شده بود با تانی و دقت کافی اقدام به دستگیری مجریان توطئه نمایند و آنها نیز با دقت لازم و بدون

اینکه کوچکترین تصویری برای توطئه گران برود در جاده چالوس به حرکت در آمدند و درست موغی بهم تلافی کردند که تفنگچیان با لباس مبدل خود را آماده برای اجرای نقشه خائثانه کرده بودند. بدون درنگ اقدام به دستگیری آنها و خلع سلاح گردید. بهمانگونه که میرزا رضاخان افشار بعرض رسانیده بود عده آنها درست چهل نفر بود. آنها آلتی بیش نبودند ولی دچار تلقین شده و آمادگی لازم برای اجرای نقشه وزیر جنگ پیدا کرده بودند. سرلشگر کریم آقا بوذرجمهری به مجرد اینکه خلع سلاح پایان رسید و چهل نفر مزدور دستگیر و روانه تهران شدند عقب گرد نمود و به طرف گچسرا راه افتاد تا گزارش امر را بعرض برساند. وقتی به گچسرا رسید در پاسخ به سوالی که در مورد اقامت شاه کرده بود گفته شد که شاه و وزیر جنگ خلوت نموده اند و اجازه شرفیابی غیرمقدور است. بوذرجمهری به اخلاق و روحیات شاه واقف بود و از طرفی مسبوق به سابقه بود و میدانست که این خلوت و مجالست روی چه سیاستی است بدون توجه به تذکرات رئیس تشریفات سلطنتی و نیز پیشنهادت مخصوص راه افتاد و وارد عمارت شد و درب اطاق را گشود و وقتی چشم به درون اطاق انداخت و دید که شاه با وزیر جنگ مشغول بازی رامی است بدون تامل بعرض رسانید کار پایان رسید و همگی که عده آنها چهل نفر بودند خلع سلاح و دستگیر و هم اکنون در راه تهران می باشند تا پس از رسیدگی به جرم آنها به مجازات برسند.

شاه ... هم بلافاصله وزیر جنگ را مات کرد البته در هر دو مورد او را مات نمود هم در بازی که لحظه آخر آن بود و وزیر جنگ مات شده بود و هم اینکه نقشه او که قرار بود با اجرای آن تاریخ آئروز ایران ورق بخورد بکلی خنثی شد. شاه خطاب به او گفتند دیدی که مات شدی آخر تو را چه رسیده به این کار. من که آنهمه محبت به تو نمودم و توی بی سواد و لر را به وزارت منصوب کرده و مورد حمایت خود قرار داده و در بین وزراء برای تو یکنوع قدر و ارزشی قائل بوده و همیشه حرفهای تو را مورد قبول قرار داده و حتی یکبار به مخالفت با پیشنهادهای تو نمی پرداختم چرا می خواستی علیه من آنهم جان من قیام و اقدام کنی...

حرکت بسوی چالوس را صادر کردند تا از طریق خط کتاره عازم مازندران و از آنجا به ترکمن صحرا برای شرکت در مراسم اسب دوانی شوند. تکلیف وزیر جنگ هم معلوم بود و اسعد بختیار هم از مقام خود عزل شد.

۵۶- از آنجا که فتح الله خان اکبر فهم و سواد درستی نداشت در هنگام رییس الوزرای اش ظریفی

گفته:

«انالحق گفت مستصویر سردار انالخر گوید این سردار منصویر»

۵۷- از متن نامه ای که سپهدار اعظم رشتی به «مفاخرالدوله» نوشته، لطفش به انگلیس و بغضش به جنگلی ها روشن می شود:

«بتاریخ ۱۱/ج ۱/ ۱۳۳۵ بعدالعنوان

این شرح را بطور خصوصی عرض می کنم. البته از وضع کنونی و پیشرفتهای قابل تقدیر قشونهای دولت امپراطوری در فرونتهای ایران و تخلیه و فرار نمودن قشونهای عثمانی و تصرف همدان و سایر شهرهای اشغال شده عثمانی ها از یکطرف و از طرف دیگر پیشرفت قشون انگلیس در بین النهرین و سقوط کوت العماره و عزیزیه و تهدید بغداد که احتمال قوی می رود تا این هفته بتصرف انگلیس درآید شنیده اید با این تفصیل و پیش آمدهای خوب حقیقتاً انصاف نیست که از شرارت و غارتگری یک مشت جنگلی ها در گیلان جلوگیری و موجبات قلع و قمع آنها فراهم نیاید و تعجب است با جدیتی که می شنوم «مسیوبلم» قونسول دولت بیه در این

موضوع دارند چرا این کار باید اینقدر طول بکشد در این موقع اگر سیصد الی چهار صد نفر از قشون دولت امپراطوری را بتوانند به‌مراه طالبشیا بفرستند یقین دارم با کمال سرعت باین کار خاتمه داده خواهد شد. بخصوص اگر امیر مقتدر را هم امیدوار و مسئول قرار دهید. بعقیده من موقع را نباید از دست داد و همین مراسم را بنظر جناب فنسول برسانید که زودتر اقداماتی بفرمایند و از نتیجه مرا مطلع سازید والا اگر از طرف خلخال و آن صفحات بخواهید اقدام کنید خبط عظیمی است زیرا آنها اطلاع از جنگلهای گیلان ندارند می‌ترسم باز اسباب پیشرفت جنگلیها فراهم شود چنانچه در وقعه مفاخرالملک مرحوم موفق شدند. در هر حال با جناب قونسول مذاکره فرموده و محتمل است تا این هفته جناب ژنرال باراتف هم مراجعت کنند بطور یقین ایشان هم شریک عقاید من خواهند بود.

وزیر داخله - فتح الله اکبر»

۵۸- قسمتی از تلگراف ۲۶ اکتبر ۱۹۲۰ (صفر ۱۳۳۹ ق) سفیر انگلیس در ایران «نرمان» به وزارت خارجهٔ کشورش:

«... شاه گفت که تحت این شرایط، دولت فعلی استعفا خواهد کرد، و از من خواست درباره انتخابات رییس الوزراء جدید او را راهنمایی کنم. من سپهدار را پیشنهاد کردم و او با این پیشنهاد موافقت کرد. باید اضافه کنم که قبلاً تحقیق کرده‌ام و بمن اطمینان داده شده بود که سپهدار آماده است سیاست پیشنهادی مرا به موقع اجرا بگذارد.»

۵۹- اعضای کابینهٔ سپهدار اعظم عبارت بودند از:

سپهدار اعظم	رییس الوزراء:
سپهدار اعظم	وزیر داخله:
جهانگیرخان ناظم الملک	کفیل وزارت خارجه:
حسینقلی خان همدانی [امیر نظام]	وزیر جنگ:
میرزا سلیمان خان میکده	وزیر عدلیه:
امین الملک	وزیر مالیه:
سردار معتمد	وزیر پست و تلگراف:
سالار لشکر	وزیر فواید عامه و تجارت:
وحیدالملک	وزیر علوم و اوقاف:
نصرالملک	وزیر مشاور:

۶۰- تلگراف نورمن سفیر انگلیس در تهران به لرد کرزن وزیر امور خارجهٔ انگلیس:

(تاریخ وصول ۱۴ فوریه ساعت ۱۱ بامداد)

شماره تلگرافی ۹۶ (۱۹۸۵۶/۲/۳۴)

تهران- ۱۱ فوریه ۱۹۲۱- ساعت ۱۲ ظهر

ایران مدت یکماه است که دولت ندارد. سپهدار نتوانسته است دولتی تشکیل بدهد که مورد قبول و تأیید شاه و دولت انگلستان باشد و تصور هم نمی‌رود که شخص دیگری بتواند دولتی تشکیل بدهد که طبق ستور شما حاضر باشد فوراً مجلس را تشکیل دهد و قرارداد ایران و انگلستان را بمجلس تقدیم دارد.

فقط یک رئیس‌الوزراء مرتجع و نیرومند که بتواند مخالفان را تهدید و ترغیب کند شاید قادر باشد برخلاف مخالفت مردم مجلس را تشکیل بدهد. من شاه را تشویق کرده‌ام که یک چنین شخصی را بریاست دولت منصوب کند و اگرچه شاه صمیمانه میل دارد مجلس تشکیل و باوضاع بحرانی کنونی خاتمه داده شود مع هذا می‌گوید (و حق هم با اوست) که چنین اقدامی ممکن است خصومت مردم را برانگیزد و باعث بلوا و آشوب بشود. شاه می‌گوید اگر نیروهای نظامی انگلستان در ایران نمانند و مانند سابق دولت انگلیس به ایران کمک مالی ندهد نمی‌تواند چنین شخصی را مأمور تشکیل دولت جدید کند. من دیگر وسیله و قدرت ندارم که شاه را وادار به قبول پیشنهادهای راهنمایی‌های خود کنم.

هیچکدام از کسانی که نزد مردم محبوبیت دارند قدرت آنها ندارند که در شرایط کنونی مجلس را تشکیل دهند. دشمنان ما با جار و جنجال زیاد تقاضای الغاء قرارداد را دارند و دوستان ما نیز تقاضا می‌کنند از قرارداد صرفنظر کنیم تا نزد مردم بی‌آبرو نشوند. گروهی مرکب از ۵۵ نفر وکیل مجلس که با ما موافق اند اکنون رسماً مخالفت خود را با قرارداد اعلام کرده‌اند تا به این وسیله اتهامات مخالفان را که می‌گویند این افراد از ما رشوه گرفته‌اند رد کنند و خنثی سازند. به این ترتیب حتی اگر مجلس هم تشکیل شود مسلماً قرارداد بتصویب نخواهد رسید.

شکی نیست که اگر دولت انگلستان قرارداد را باطل اعلام کند بزرگترین مانع تشکیل مجلس از بین خواهد رفت.

در وضع کنونی، شاه که طبق معمول بسیار متوجش است شاید به این نتیجه برسد که بهترین راه برای پایان دادن به بن‌ست فعلی و اعاده نظم و آرامش این خواهد بود که دولتی سرکار آورد که رسماً قرارداد را باطل اعلام کند.

اکنون نصرت‌الدوله فیروز وارد تهران شده و قرار است بزودی او را ملاقات کنم.

۶۱- متن نطق حاج سیدمحمد امام جمعه درباره شایعه هدم بقاع ائمه هدی: «اخباری که از آقایان علماء نجف اشرف رسیده و مضمون آن خبر این است: «قاضی القضاة وهابی‌ها حکم داده است به هدم بقاع ائمه هدی (ع) و محققاً مشغول بعملیات شده‌اند، زاید بر این خبر نرسیده است که نتیجه چه شده است». من در صحت و سقم قضیه صحبت نمی‌کنم ولی میدانید که این امر در صورتیکه حقیقت داشته باشد یک امری است بزرگ که از واقعه‌ای که در سنه ۶۱ هجری واقع شده الی زماننا هذا هیچ وقعه مثل این واقعه در اسلام واقع نگردیده، این قضیه علاوه بر اینکه هتک شعائر اسلام را نموده موجب انهدام اسلام و زوال اسلام خواهد بود. این امر راجع است بعموم مسلمین خصوصاً علماء اعلام که باید از برای جلوگیری از وقوع یک واقعه بدتر از این فکر بنمایند. من تعجب دارم که یک واقعه کمتر از این سابقاً در ایران پیدا میشد عموم ایرانیان آنچه لازمه دیانتشان بود عمل می‌کردند نمیدانم چه شده است که بعد از ورود خبر این قضیه تا بحال از طرف مسلمین اقداماتی نشده، استدعا دارم از عموم آقایان و سایر طبقات که حاضر در این مجلس هستیم نشسته در این باب فکر بنمائیم و آنچه بنظر آقایان میرسد اظهار دارند تا اقدام جدی بشود.»

۶۲- حاج میرزا یحیی امام جمعه خوبی از دنبلی‌های خوی بود «دنبلی‌ها» یا «دنباله» طایفه‌ای از اکراد بودند که خود را از تژاد برامکه معرفی می‌نمودند، از عهد صفویه در مغرب آذربایجان و شرق عثمانی صاحب قدرت و نفوذ بودند.

در قدرت بین فوت نادرشاه و استقرار سلطنت قاجار، بر تبریز و خوی و سلماس مسلط شدند و تقریباً استقلال یافتند.

اقا بنیان سلطه و اقتدار ایشان در اثر طغیان «جعفر قلی خان دنبلی» از بین رفت

«رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، مهدی مجتهدی»

۶۳- نامه ظهیرالاسلام و حاج شیخ فضل الله نوری و جمعی دیگر از روحانیون تهران به محمدعلیشاه:

بسم الله الرحمن الرحيم

به موقف عرض بندگان اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه خلدالله ملکه و سلطانه معروض می داریم در روز دوازدهم شهر حال شوال که کار گذاران دولت جمع کثیری از وجوه علماء و شاهزادگان و وزراء و امراء و اعیان و اشراف و تجار را حسب الامر به دربار گردون مدار احضار نمودند. و از طرف فرین الشرف اراده سنیه را به اعطای مجلس شورای عمومی و تأسیس قوانین آن ابلاغ فرمودند.

تمام حاضرین متفق الکلمه جواب عرض نمودند که مجلس شورای عمومی منافی با قواعد اسلام است و ممکن الجمع نیست چنانچه به رأی العین مشاهده کردیم و ما مسلمانان که در تحت اقتدار سلطنت اسلامی هستیم ابدأ راضی نمی شویم که وهنی به اسلام و دین ما برسد و در مقابل احکام اسلامی شاه و رعیت یکسان است و بر همه لازم است حفظ دین و آئین شریعت حضرت سید المرسلین (ص) بعد از آن تلگرافات عموم ولایات و ایالات که قریب به دویست طغرا بود بعضی تفصیلاً و بعضی اجمالاً قرائت شد.

و پس از آن احکام حجج اسلام و علماء اعلام ولایات گوشزد حاضرین شد و عرایض عدیده متظلمانه در استیمان از این بلیه عظیمه از طبقات علماء و اهل علم و طلاب و تجار و اصناف که غائب از آن محضر بودند یکان یکان خوانده شد بعد از ذالک کلیه حضار مجلس از علماء و تمام طبقات به توسط جناب اشرف صدراعظم عریضه متضرعانه در استدعای انصراف از این عزیزت به حضور باهر التور ملوکانه تقدیم داشتند و پس از استیذان شرفیات حضور معدلت ظهور شدند و استدعای مجدانه حضوری هم نمودند و به وعده مراجع ملوکانه و قبول استدعای مقصد اسلامی با صدور دستخط انجم نقط مرخص شدند تا کنون که یوم بیست و چهارم است از ناحیه مقدسه اعلیحضرت همایونی دستخط آسایش شرف صدور پذیرفته از آنجائیکه به حکم محکم خلاق عالم جل اسمه حفظ بیضه اسلام در قرون و اعصار بر عهده سلطان وقت و علماء اعلام است از آنروز تا حال همه روزه از داعیان مطالبه انجام و وعد و اصدار دستخط مینمایند و داعیان بدفع الوقت گذرانیده تا امروز که مطالبه از حد گذشت چاره ندید جز شرفیابی در دربار معدلت آثار و بحمدالله نائل شدیم و از پیشگاه همایونی ایفاء بوعده را جدا مستدعی هستیم و چون این استدعا از جهت ادای تکلیف شرعی است از صاحب شرع رخصت رجوع نداریم و متضرعانه جداً دستخط آفتاب نقط در آسودگی اهل اسلام از اضطراب و وحشت و دهشتی که در این مرحله دارند از سده سنیه استدعا داریم قسم بجمع معظمتات شرعیه که ماها بلکه تمام اهالی اسلام این مملکت برای تأسیس مجلس شورای عمومی حاضر نیستند و نتیجه آنرا جز هدم دین و هرج و مرج و هدر دعای محترمه و هتک نوامیس اسلامی نمیدانیم الامر امرالقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

الاحقر الداعی لقوام و دوام الدوله فضل الله النوری - حاجی سید ابوالناسم امام جمعه -

ظهیرالاسلام - سیداحمد طباطبائی - حاجی میرزا هادی نوری - حاجی علی اکبر بروجرودی - حاج شیخ

عبدالتبی - حاجی سیدعلی شوشتری - آخوند ملامحمد عاملی - حاجی ملامحمد رستم آبادی - حاجی

آقایحیی کرمانشاهی - شیخ محمد صادق شریف العلماء - شیخ محمدعلی - پسرهای آقا محمد کاشانی - شیخ حسن سنگلجی - شیخ علی اکبر تفرشی - شیخ باقر گیلانی شریعتمدار کاشانی - شیخ جعفر گلپایگانی - شیخ جعفر سلطان العلماء - حاجی مید محمد تفرشی - شیخ حسین چاله میدانی - سیدحسن شوشتری - حرره الاخرالداعی حسین الرضوی القمی غفی عنه - محمدرضا القمی - الداعی علی اکبر الطهرانی - الداعی ابراهیم النوری - الداعی امام جمعه کردستان - الداعی شیخ المشایخ الکردستانی - الاقل الداعی لدوام الدوله حجة الاسلام الکردستانی - احمد الموسوی البهبهانی - شمس العلماء - العبد احمد ابن محمد کاظم الطباطبایی .

در حاشیه نامه فوق، محمد علیشاه قاجار بخط خود نوشته است:

جنابان مستطابان حجج اسلام سلمهم الله تعالی

عزم ما همه وقت بر تقویت اسلام و حمایت بشریعت حضرت نبوی صلوات الله علیه بوده و هست حال که مکشوف داشتند تأسیس مجلس با قواعد اسلامیة منافی است و حکم بحرمت دادید و علماء و ممالک هم بهمین نحو کتباً و تلگرافاً حکم بر حرمت نمودند در این صورت ما هم از این خیال بالمره منصرف و دیگر عنوان هیچو مجلسی نخواهد شد لکن بتوجهات حضرت امام زمان عجل الله فرجه در نشر عدالت و بسط معدلت دستورالعمل لازم داده و میدهیم آنجنابان تمام طبقات را از این عزم خسروانه ما در نشر معدلت و رعایت حقوق رعیت و اصلاح مفاسد بقانون دین مبین اسلام حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین اطلاع دهید.

محمد علیشاه قاجار

[نقل از شیخ شهید فضل الله نوری ج/ ۱. گردآورنده محمد ترکمان].

۶۴ - من تلگراف امیر احمدی، امیر لشکر غرب:

«اهدان»

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

مقام محترم دارالشورای ایران

متحد المال که اخیراً از طرف مقام منیع بندگان حضرت اشرف اعظم فرمانده کل قوا دامت عظمته دایر بفرسودگی ذات مبارکش در مقابل ناسپاسی مفسدین و کناره گیری از خدمت رسیده اینجانب را به مخابره تلگراف مستقیم بدون رعایت قوانین موضوعه اداری و ادار نموده است اگر با دیده انصاف توجهی به وضعیات قبلی از حوت ۱۳۰۰ شده و با اوضاع کنونی مملکت در طبق موازنه و مقایسه گذارده شود کمتر فکر و عقیده وجود خواهد داشت که خدمات و فداکاریهای این مدت بندگان حضرت اشرف سردار سپه و فرمانده کل قوا دامت عظمته را تشخیص نداده اند و تصدیق ننمایند که با فقدان تمام وسائل و ملزومات جنگی قدم های سریمی برای تکمیل و بسط تشکیلات قشون برداشته و با وجود موانع لاینحلی که سرتاسر مملکت را فرا گرفته بود خویشتن را برای نجات وطن از گرداب فلاکت و انحطاط آماده و با شهادت تاریخ تنها سرباز فداکاری بوده است که با مشکلات سیاسی فوق التصور و عدم ادوات ضروری در مقابل حوادث شومی که استقلال مملکت را تهدید می نمود اثبات وجود نموده خود را برای مواجهه با هر حادثه حاضر و تأمین سعادت وطن را وجه همت خویش فرمود خستگی و تأثر خاطر معظم له ضربه مهلکی است که بدفاع افکار نونهالان دبستان شهامت و لیاقت او وارد شده و به ما اجازه می دهد بفهمیم که جانیازی و فداکاری در این مرزوبوم و در بین جامعه که محروم از عاطفه هستند همین است که امروز مبارزین و پیشوایان ملت معمول داشته فرصت و اجازه داده اند عندهای مفسد به

تحریک و بفتح سیاست خارجی نسبت به ناجی وطن و محی قشون از حدود خود تجاوز و در نتیجه یأس حضرت معظم له مملکت را به دوره های مهیب بدبختی معلق نمایند اگر در مملکت ما یافت نشود دماغ هایی که ممیز سعادت و تیره روزی بوده و جامعه را به فهم این نکته مهم ارشاد نمایند نظامیان ایران یعنی همان سربازانی که بازوان توانای قائد نیرومند قشون پروریده خوب تشخیص داده و فهمیده اند که تنها بقای افتخارات آنها منوط به بقای زمامداری ذات مبارکش بوده ننگ و اهانت هایی که نالایق ترین عمده اروپایی به اسم مستشار نظامی تحمیل سربازان وطن می نمود فراموش نخواهد کرد عشق و علاقه حسی است که اگر در دماغ و فکر بشر نباشد هیچ اندیشه و تصمیمی را انسان به عرصه وجود و عمل نگذارد و بدون تظاهر خارجی در طبقات مغز و در متن تشتت افکار محور و نابود می گردد ما اگر در این مدت قلیل موفق شدیم موانع و مشکلات عظیمی را از بین برداشته و سرتاسر مملکت را به وسیله ریختن خونهای پاک سربازان با شرف وطن منزه نموده و مجال دهیم مرکز نشینان مملکت و نمایندگان ملت با فراغت بال کرسی وکالت را اشغال نموده و با استعانت سربازان فداکار محیی قشون راه تکمیل ترقیات و سعادت مملکت را پیمایند برای عشق و علاقه منطقی بود که نسبت به مربی خود داشته و جزا افتدار او و عظمت قشون در تحت توجه ذات مبارکش در دماغ ما فکری خنجان نداشته و اندیشه فرصت رسوخ نمی کرد اگر اردوهای منظم نظامی استحکامات طبیعی دره و تنگه های مخوف لرستان را در هم گرفته و نام سردار سپه را در مرتفع ترین کوه های پشت کوه نقش نموده اند برای عشق و علاقه ایست که به ذات اشرف او داشته و فرمانده نظامی آنها قصد نداشته است مانند نظام السلطنه املاک هر دو را به حیطه تصرف خود درآورده یا مانند سایرین املاک پیشکوه را به پشت کوه اتصال دهد. ما خوب تشخیص می دهیم که اگر موانعی باعث شود که ظل توجه زمامداران و سرپرست توانای قشون به سرما گسترده نباشد مقدرات ما تسلیم نظام السلطنه ها با پست ترین فعله اروپایی گردیده و دوره های تیره روزی را باید از سر گرفته آبرو و شرافت اجدادی ما در بین ملل زنده ریخته شده فوج فوج سپاهیان معصوم قربانی منافع اشخاصی گردند که امتحانات خود را بکرات در این مملکت داده اند چون احساس موقعیت و حفظ جان یک نفر سرباز را فرمانده متعصبی تنها می تواند بفهمد و درک کند اینست که خاطر محترم نمایندگان ملت را مستحضر می دارد انتشار خبر کناره جویی بندگان حضرت اشرف اعظم با عشق و علاقه منطقی که قشون به وجود مبارکش دارد و انجام وظیفه در فرونت های لرستان تباین کلی داشته و معلوم نیست خون سربازان برای که و چه مقصود ریخته می شود بحکم همان احساساتی که در فوق اشاره شد اینجانب تا تشخیص تکلیف و فهم اینکه نسبت به قشون و سرپرست توانای ما و جبران این فرسودگی چه فکری در دماغ وکلای محترم ملت اندیشیده شده است پس از ۶۸ ساعت قوای خود را از فرونت های لرستان جمع آوری نموده و منتظر خواهد بود تا پس از استحضار به تصمیمات متخذه آنچه وظیفه هر متعلمی است و نسبت به مرپیش حکم می کند بدان عمل نموده و پیاس افتخاراتی که به ما عطا کرده است خون های خود را در راه تسلیت خاطر مبارکش بریزیم اینک با نهایت تأسف مقدرات لرستان و نواحی سرحدی مملکت را بعد از انقضای مدت معروضه تسلیم نمایندگان محترم ملت می نماید.

۲۱ حمل نمره ۱۳۷۰ امیر لشکر غرب، احمد»

«نقل از تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ج/۲».

۹۶- از ایشان مختصری از خاطرات گذشته بیادگار مانده که چون دارای مطالب جالبی می باشد ذیلاً

آورده می شود:

تاریخ تولد بنده مطابق مرقومه پدرم که در پشت کلام الله مجید خطی و در پشت کتاب زادالمعاد خطی نوشته اند شب ششم محرم الحرام ۱۲۸۹ هجری است. محل تولد در شهر تهران است، در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار اسمی که برای بنده معین شده محمدحسین است. مطابق مرقومه مرحوم پدرم که در ظهر قرآن و زادالمعاد بشرح فوق نوشته اند. اسم مرحوم پدرم حاج محمد حسن تاجر اصفهانی، ابن آقا محمدحسین، ابن حاج مهدی، ابن آقا محمد رحیم طاب ثراهم است. اسم مرحومه مادرم ماه بیگم خانم، دختر مرحوم آقا محمدجعفر صراف اصفهانی است. ازدواج مرحوم پدرم با مرحومه مادرم در شهر تهران شده که مرحوم پدرم مرحومه مادرم را به عقد دائمی خود مطابق قوانین شرع مقدس در محضر علماء شرع مطاع درآورده است. محل رحلت مرحوم آقا محمدرحیم را - که جد بزرگ من است - نمیدانم و از مرحوم پدرم سؤال نکردم ولی مرحوم حاج مهدی در شهر اصفهان مرحوم شده و مرحوم آقا محمدحسین جدم در کرمان مرحوم شده است. والدۀ مرحوم حاج محمد حسین بی بی خانم بوده که گویا دختر آقا بابا نام خونی بوده اند که از جمله محترمین خوی با اسم مرحوم آقا بابا خونی فعلاً موجود است، نمیدانم چه شده که به اصفهان آمده اند و بی بی ماه خانم را در اصفهان به عقد دائمی مرحوم آقا محمدحسین جدم درآورده اند و شخصی که این اطلاعات را داشته باشد سراغ ندارم از مرحوم پدرم هم فراموش شد تحقیقات صحیحه بنمایم. شغل مرحوم آقا محمد رحیم جد بزرگم را نمیدانم چه بوده، ولی مرحوم حاج مهدی و مرحوم آقا محمدحسین پسرش هر دو کاسب و تاجر بوده اند. مرحوم حاج محمدحسین پدرم جد خود را که حاج مهدی باشد دیده بودند، و برای بنده تعریف می کردند که مشارالیه خیلی مرد خلیق خوش احوال و بسیار مقدس و عالی مقام بود. و دائماً به تلاوت کلام... مجید مشغول بود و می فرمودند صبح ها که از خانه بیرون می آمدند اول می رفتیم تمام لوازم خانه را می خریدند به منزل می فرستادند، بعد به حجره می رفتیم، آنجا یا به کار دادوستد مشغول بودند و یا قرآن می خواندند. نزدیک ظهر می رفتیم به مسجد نماز جماعت خوانده برای صرف نهار به منزل می رفتیم، ولی اغلب اتفاق می افتاد که در موقع قبل از ظهر معاملات می کردند و می گفتند به اندازه مخارج خداداد، دیگر چرا اینجا بمانیم. فوری برخاسته و به مسجد می رفتیم، مشغول قرائت قرآن می شدند تا وقت ظهر که نماز خوانده و به منزل می رفتیم. تاریخ وفات مرحوم حاج مهدی و مرحوم آقا محمدحسین را در نظر ندارم یعنی مرحوم پدرم گفتند ولی فراموش شده، هکذا در نظر ندارم که مرحوم آقا محمدحسین در زمان زندگی پدرشان و حاج مهدی به کرمان رفته اند یا بعد از وفات ایشان. بطوری که استنباط نمودم مرحوم پدرم و اخوانشان را عمر جد پدر و پدر کفاف نداده که تربیت کنند و آنها را به تحصیل وادارند مرحومه بی بی ماه خانم که مادرشان بوده آنها را به مکتب معمولی آن وقت فرستاده تحصیلات زبان فارسی کرده اند و یک نفر قرآن نویس معروف موسوم به آقا ابوالقاسم در اصفهان بوده که شاگردهای خود را تعلیم می داده ضمناً آنها را به نوشتن قرآن مجید مکلف می کرده از آن جمله مرحوم پدرم و برادرشان مرحوم حاجی ابوالقاسم بوده اند. که هر دو قرآن می نوشته اند و آقا ابوالقاسم قرآن خط آنها را هر جلدی دوازده قران می فروخته است مرحوم آقا محمدحسین جدم از عیال خود بی بی ماه خانم چهار اولاد ذکور داشته یکی از آنها که ارشد بوده خیلی زود دنیا را وداع نموده مرحوم عبدالوهاب اسم بوده و سه اولاد دیگر به قرار ذیل است ۱- حاج محمدحسن امین الضرب ۲- حاج ابوالقاسم ملک التجار خراسان ۳- حاجی محمدرحیم آقا، نمیدانم به چه

علت مرحوم آقا محمدحسین جدم به کرمان مسافرت نموده‌اند و به طوری که مرحوم پدرم تعریف می‌کرده‌اند از اصفهان با سرمایه کافی عازم شده بود ولی در کرمان وضعیات دادوستدشان خوب نشده بود. و چون آنوقت چاپار نبوده و توسط قاصد از ولایات با یکدیگر مکاتبه می‌کرده‌اند، آن هم مدت زیادی طول می‌کشیده. مدتها از آقا محمدحسین بی‌خبر بوده‌اند تا اینکه یک وقتی خبر می‌رسد که آقا محمدحسین در کرمان ناخوش است و وضع او خیلی به فلاکت و تنگدستی می‌گذرد و تقاضای دیدار پسر خود را می‌کند مرحومه بی‌بی‌ماه خانم از فروش رخت و لباسهای خود مختصر خرج راهی فراهم می‌کند و مرحوم حاج محمدحسن پدرم را با مکاری به طرف کرمان می‌فرستد، مرحوم پدرم می‌فرمودند چندین روزها بین راه بودیم با نهایت سختی و ذلت که خرجی تمام شده بوده، با فلاکت زیاد وارد کرمان شده به سراغ پدر رفتیم، معلوم شد ایشان چندی است مرحوم شده‌اند، یک نفر صیغه کرمانیه داشته‌اند او را ملاقات می‌کنند لیدی‌الملاقات می‌گویند خوب شد آمدید، من مبلغی مهریه و خرج ناخوشی پدرت را طلب دارم، باید بدهید و در آنجا کار بمعاندت و مراقبه می‌کشد. بالاخره مصلحین خیراندیش مبلغی از مرحوم پدرم قبض با اسم آن کرمانیه گرفته‌اند که در وعده معین برای او بفرستند. مرحوم پدرم در شهر کرمان می‌بینند غریب و بی‌خرجی مانده‌اند، دو سه نفر از تجار اصفهان که آنها را می‌شناخته‌اند ملاقات می‌کنند و بهر شکل بوده جزئی وجهی گرفته معاودت می‌کنند، در اصفهان حاج محمد کاظم صراف را (پدر آقا محمدجعفر کاظم صراف که فعلاً در اداره من است) ملاقات می‌کنند مشارالیه بسیار آدم نجیب بزرگواری بوده، از مرحوم پدرم دلجویی می‌کنند وجهی را که از تجار اصفهانی در کرمان برای خرج راه معاودت با اصفهان قرض کرده بودند، به انصام وجه سندی که بابت ادعای صیغه مرحوم آقا محمدحسین در کرمان به اسم او قبض داده بودند کلیه هر چه بوده است مرحوم حاج محمد کاظم به مرحوم پدرم قرض داده و از ایشان تمسک گرفته است که عندالمقدرة ولا استطاعة بپردازند و ضمناً گفته بوده چون شما جوان و پدر مرده هستید روزها بیایید در حجره من بنشینید. به دستور العمل من روزنامه حجره را بنویسید گاه گاهی هم جزئی پولی از حجره می‌گویم برداشته یک معامله به اسم خودتان بکنید. در این وقت مرحوم حاج ابوالقاسم ملک‌التجار و مرحوم حاج محمد رحیم هر دو در اصفهان بوده‌اند و مطابق معمول اصفهان هر کدام در حجره یکی از تجار روزها را می‌گذرانده‌اند که بدون حقوق و مواجب فقط به صرف نهار قناعت کرده در حجره تجار خدمت می‌کرده‌اند. مرحومه بی‌بی‌ماه خانم از زنهای عقیفه محترمه بوده که تمام زنهای محترمین خیلی از ایشان احترام می‌کرده‌اند و ایشان با نهایت عزت و عفاف و بزرگ منشی رفتار می‌کرده‌اند، ضمناً در منزل از نخ و پشم و ابریشم، قیطان و دگمه و لوازم دکان که علاقه‌بندی آنوقت متداول بوده تهیه و حاضر می‌کرده بدکان علاقه‌بندی فرستاده می‌فروخته‌اند گاهگاهی پارچه‌های معروف به سکه‌دوزی «که نمیدانم چه چیز است» (و این لغت را مرحوم پدرم وقتی گفتند یاد گرفتم) می‌دوخته یا می‌یافته‌اند به بازار فرستاده می‌فروخته‌اند، و گذران یومیه و شام آقایان و ملبوس زمستانی و تابستانی آنها را تدارک می‌کرده‌اند مدتی به همین طریق گذشته و مرحوم حاج محمد کاظم مساعدتهای اعتباری به مرحوم حاج محمدحسن پدرم می‌کرده است که در همان حجره یک مال مخصوصی را از پول حاجی محمد کاظم به اسم مرحوم پدرم می‌خریده و همانجا پس از چند روز فاصله می‌فروخته‌اند. اتفاقاً بخت مساعدت کرده در مدت توقف در حجره حاج محمد کاظم، از منافع معاملات مساعدت کارانه مرحوم حاج محمد کاظم با اینکه گاهگاهی هم مرحوم پدرم خوردخورد پول دستی می‌گرفته و از منافع حساب می‌کرده‌اند، کلیه طلب مرحوم حاج محمد کاظم را از بابت همین وجوه مساعدت کارانه و از بابت

وجوهی که برای فروض کرمان به شرح فوق داده بودند می پردازند، و تقریباً صد تومان هم اضافه داشته اند که می گیرند و با مرحوم حاج محمد کاظم خداحافظ گفته و از حجره او بیرون آمده اند. مرحوم پدرم حاج محمدحسن می گفتند از این مبلغ تهیه لباس برای خودم و برای حاج ابوالقاسم و حاج محمد رحیم نمودم و مبلغی بوالده ام برای خرج خودشان و اخوان دادم و عازم تهران شده آنها در اصفهان ماندند وقتی وارد تهران شدم غیر از لباس مختصر و یک دانه عبا فقط از مال دنیا یک جمبه ترازو مثقال کار اصفهان که یازده قران خریده بودم داشتم و صد ریال پول نقد، دیگر هیچ نداشتم جز لطف خدا و توکل به خدا. مراد از کلمه ریال قران رایج ایران است که مثلاً آن صد ریال ده تومان وجه رایج آن وقت و حالیه است. می فرمودند با همین مختصر سرمایه یک دکان در بازار گرفتم و مشغول دادوستد و معاشرت شدم. از خرید و فروش هر رقم اجناس خودداری نداشتم و خیلی مواظب بودم که نزد مردم صحیح القول باشم و حفظ نوشته و سند و قول خود را کاملاً رعایت می کردم و در مدت هشت ماه بعد از وضع مخارج حجره و مصارف لازمه یک مبلغی نزد والده به اصفهان فرستادم برای خرج گذشته و برای کرایه عزیزمت خودشان به اتفاق اخوان به طرف تهران، و به علاوه چهارصد مثقال طلا هم که آنوقت هزار و دو بیست تومان قیمت داشته نزد مرحوم حاج محمد کاظم صراف به اصفهان در جوف یک بسته توسط مکاری امانت فرستادم که نزد او باشد و پس از فرستادن این چهارصد مثقال طلا دیگر سرمایه باقی نمانده بود. ولی بهمان اعتبار مشغول دادوستد بودم. چند ماه یا مرحوم آقا محمد جعفر صراف که پدر مرحومه والده است شرکت کرده و فسخ شده در این بین ها مرحومه بی بی ماه خانم والده از اصفهان به اتفاق اخویها وارد تهران شدند. در محله عباس آباد تهران که نزدیک بازار است خانه اجاره کرده آنجا منزل داشتیم و اخوان روزها در حجره بیکار بودند تا پس از چند ماه یک دکان دستمال فروشی و بزازی برای اخوان تهیه کرده قدری دستمال و جنس خریده به آنها دادم که خودشان بفروشند و حساب پس بدهند در این بین ها مرحومه والده شان دختر مرحوم آقا محمد جعفر صراف ماه بیگم خانم را خواستگاری کرده و آن مرحومه را برای مرحوم پدرم عقد کرده عروسی می کنند اولادشان از مرحومه ماه بیگم خانم به قرار ذیل بوده است ۱- علی قبل از تولد بنده فوت شده ۲- مهدی قبل از تولد بنده فوت شده ۳- خدیجه سلطان خانم همان است که عیال مرحوم حاجی محمد علی کاشی پسر مرحوم حاج علی نقی کاشی بودند که حاجی مزبور در سال ۱۳۳۳ به مرض سکنه وفات یافته و خود آن مرحومه در سال... مرحومه شدند. ۴- ابن محمد حسین ۵- معصومه خانم در سن چهار سالگی فوت شد که گویا سال ۱۳۰۴ بود. به قرار معلوم و مطابق تقریرات خود مرحوم پدرم و مشاهده وضعیات، اقبال و شانس فوق العاده برای مرحوم پدرم حاصل بوده هر معامله را که دست می زده فایده و صرفه برمی داشته زرنگی و دازایی و پشتکار هم کمک می کرده است. از آثار اقبال آن مرحوم یک فقره خوابی است که بی بی ماه خانم والده آن مرحوم دیده بود و تعریف می کردند و شنیدم که می گفتند وقتی محمدحسن را حامله بودم خواب دیدم ستاره درشتی از آسمان افتاد در خانه ما و در آستین پیراهن من فرود آمد صبح رفتم نزد آقا ابوالقاسم معبر معروف اصفهان، گفت حامله هستی گفتم بلی. گفت این اولاد پسر است و به اندازه صاحب اقبال و بزرگی خواهد شد که معروف و مشهور مملکت شود نظائر و امثال این خواب بسیار بوده است. مرحوم پدرم گفتند پس از چند ماه به حساب جمع و خرج حجره که به اخوان داده بودم رسیدگی کردم دیدم مبلغی ضرر و خسارت تهیه کرده اند، مبلغی هم مطالبات سوخت درست کرده اند درب آن حجره را چند روز بستم و چون دیدم آنها بیکار می مانند مجدداً درب حجره را باز کرده مقداری از همان جنسها تحویل آنها دادم که بفروشند روزبه روز حساب بدهند به

همین منوال مدتی معمول می‌شد و شب‌ها آنها به خانه می‌آمدند تا اینکه برای حاج ابوالقاسم دختر حاج محمد حسن آقا رسول حریر فروش را نامزد و عقد نمودند و عروسین کردند و عیال او را نیز به همین خانه خودمان آوردند که در خدمت مرحومه بی بی ماه خانم بودند از قرار تقریر خودشان فوائد مهمه در تجارت تحصیل کرده‌اند و عمده راه تجارت را از یک نفر اروپایی مسیوپانابورت نام فرا گرفته بودند که مشارالیه آنوقت تنها تاجر اروپایی در تهران بوده و می‌گفتند رجوعات او با من بود. یک روز دیدم مرا برد به بیرون دروازه آنجا بارهای خیلی زیاد افتاده بود یکی یکی با دقت ملاحظه می‌کرد و روی آنها را با مهر چوبی بزرگی از مرکب جوهر علامت می‌گذاشت گفتم اینها چه می‌باشد؟ گفت پشم گوسفند است گفتم چه می‌کنند؟ گفت می‌خرم و به فرنگستان می‌فرستم. اگر شما بتوانید بخرید من به طور امانت جهت شما به فرنگستان می‌فرستم بفروشند. از همان وقت درصدد برآمدم به این تجارت مشغول شوم ولی سرمایه‌ام بعد از وضع ضرر و خسارتی که از حجره اخوانم متحمل شده بودم و مخارج عروسی خود و اخوی حاج ابوالقاسم را متحمل شده بودم قابل نبود. ناچاراً به حاج محمد کاظم صراف نوشتم آن چهارصد مقال طلا را برای من پشم گوسفند مطابق نمانه بخرید و حمل طهران کنید. خودم هم به قدر هزار تومان جنس و خرده ریز داشتم فروختم، وجه نقد حاضر کردم و چون به صحت و اعتبار معروف شده بودم بقدر هشت هزار تومان از اشخاص معین قرض کردم. بالاخره در مدت شش ماه از پول اصفهان و قرض ده هزار تومان پشم خریده و تحویل مسیوپانابورت دادم و گفتم قیمت این پشم ها ده هزار تومان است من دیگر پول ندارم هشت هزار تومان از قیمت اینها مال مردم است شما پول زیاد دارید این پشم ها را بگیریید بفرستید فرنگستان برای من به امانت به فروشند حق العمل بردارید به شرطی که حالا ده هزار تومان پول نقد به من بدهید که قرض خودم را بدهم و قدری هم پول در دست و یالتم باشد دادوستد کنم، مسیوپانابورت با کمال بشاشت بدون دغدغه خاطر قبول کرد، ده هزار تومان حواله صراف بازار به من داد، وقتی خواستم از اطاق او بیرون بیایم مرا صدا زد و گفت تصور نکن به اعتبار این پشمها من به تو پول دادم فقط در این مدت امتحان کرده‌ام که صحیح العمل و پشت کاردار هستی لهذا به تو اعتماد کردم و از این بعد پول تجارت خانه من باید ابوابجمع شما باشد و شما حواله جات و بروات مرا بدهید. و فوراً قریب چهل هزار تومان قبوضات صرافها را به من داد. رفتم گرفتم به حجره آوردم و متدرجاً به حواله جات او می‌دادم. ضمناً او به من طریقه خرید مال التجاره از هر جا، و حمل به هر جا را یاد داد هر روزه مثل معلم به من عملیات تجارتی را می‌آموخت و ترتیب برات دادن به ولایات که ۶۱ روزه و ۹۱ روزه برات از تهران به ولایات و از ولایات به تهران و در عوض چه قسم عوض باید رساند تمام را به من آموخت، با نهایت ذوق و شوق و جدیت تعلیمات او تعقیب کردم و هر روزه او را تفتیش می‌کرد و خیلی متعجب بود که چگونه به این زودی ترتیب را بدست آورده‌ام و در عین حال خوشوقت بود که با یک نفر آدم زرنگ مربوط شده و از وضعیات اقتصادی و دارائی خودش اطمینان کامل حاصل می‌کند و در اغلب امورات و خرید مال التجاره با من مشورت میکرد در مدت یک سال کار به جایی رسید که از تمام ولایات ایران پولهای خزانه و گمرک و بروات تجار تماماً عهده من برات میشد که گماشتگان مسیوپانابورت در ولایات برای خرید مال التجاره پول لازم داشتند از حکومت و گمرک و تجار می‌گرفتند و برحسب دستورالعمل مسیوپانابورت مشغول خریدهایی در طهران بودند. تمام بروایات را چند روز قبل از وعده وجه میدادم، فوق‌العاده اسباب اعتبار نزد دولت و مردم در تهران و سایر ولایات فراهم شده بود. و چون با مسیوپانابورت قرار داده بودیم هفته یک مرتبه حساب رسیدگی شود و مفروغ شود یک روز رفتیم که حساب را مفروغ نماییم - پس از مفروغ حساب ده هزار و

هفتاد تومان طلب او شد، کتابچه را از دست من گرفت و به خط فرنگی شرحی در آنجا نوشت. من تصور کردم صحت محاسبه را نوشته، کتابچه را گرفتم وقتی خواستم برخیزم گذت ملتفت شدید چه نوشتم؟ گفتم خیر گفتم از این ده هزار و هفتاد تومان که طلب من بوده مبلغ ده هزار و پانزده تومان از بابت منافع پشمهای امانتی شما که در فرنگستان فروخته شده طلب شما را موضوع کردم و باقی طلب من از شما فقط پنجاه و پنج تومان شده است. رشته تجارت و داد و ستد در طهران و سایر ولایات ایران دایر و برقرار بوده است تا در سال ۱۲۸۸ که در طهران و سایر بلاد ایران قحطی فوق العاده بود که یکی از سالیهای مجاعه مهم بشمار می آید، مرحوم پدرم درصدد می آید که به صرافت طبع خدمتی به مردم بکند تمام دارائی خود را به قرار اظهار خودشان نود هزار تومان بوده است به حاج طرحان و باد کوبه می فرستند و چون در مازندران هم گندم بوده است حاج محمد رحیم برادرشان را به مازندران می فرستند که از مازندران خرید گندم نماید آردهای حاج طرحان هم که به مازندران می رسد حمل طهران نمایند. در آن سال قحطی فوق العاده این خدمت مرحوم پدرم به عموم مردم موجب تقدیر و تقدیس شده و خیلی خیلی اسباب آسایش مردم شده شاید عده زیادی نفوس را از چنگال مرگ و گرسنگی نجات داده اند چنانچه خود این بنده مکرر از اشخاص معمر مسن که آن وقت در طهران بوده اند مثل مرحوم آقا سید حسن دلال معروف به سیاه و مرحوم آقا محمد جواد قاضی و مرحوم حاج میرزا محمد خلیل و مرحوم آقا شیخ موسی مجتهد پسر مرحوم حاج ملا جعفر چاله میدانی و چندین نفرهای دیگر شنیده ام که می گفتند در سال مجاعه ۱۲۸۸ حاج محمد حسن جان خیلی خیلی مردم را از مرگ و قحطی نجات داد و خدمت بزرگی به مردم کرده اند، بهرحال در آن سال مرحوم پدرم به طوری که خودشان می گفتند تمام دارائی خود را در آن راه خیر صرف کرده بودند و دیگر دارائی باقی نمانده بود که می گفتند وقتی برادرم را از مازندران خواستم و به تهران آمد دیدم فقط دوسه هزار تومان مطالبات از خیاز و علاف مانده ضمناً شصت دوست و دشمن هم در افواه و السنه هست که چرا خود را این طور به مهلکه انداخته ای و تجار طهران هم که رقابت با من داشتند به همه جا گفتند و نوشتند که فلانی کارش عیب کرده است و اسباب بی اعتباری را فراهم کرده بودند ولی به فضل الهی و حسن اتفاق این بود که دیناری قرض نداشتم و وضع زندگی خود را خیلی مختصر و به قناعت گرفته بودم که تفاوتی در انظار ظاهر نشده بود و مثل سابق صبح های زود به حجره می آمدم خیلی آهسته و معقولانه معاملات جزئی جزئی و نقد به نقد می کردم، چند ماه به این منوال گذشت تجار ولایات و اهالی طهران دیدند که آن های و هوها بی خود بوده، من سر کار خودم هشتم، طلبکاری هم ندارم، قرض هم به کسی ندارم، فهمیدند آن عنوات از طرف رقبا بوده، مجدد از ولایات شروع کردند مال التجاره و وجوهات امانت نزد من فرستادند، برای آنها می فروختم با نهایت صحت عمل حق الزحمه مختصری برمی داشتم. اخوان را هم نگاهداری می کردم حاج محمد رحیم هم که از مازندران معاودت کرده بود معلوم شد وقتی مازندران بوده عیال گرفته نوشتم عیال او را هم به طهران فرستادند، به منزل خود آوردم که هر دو اخوان با عیالانشان در خدمت مرحومه والده با عیال خودم در یک خانه منزل داشتیم با نهایت صرفه جویی آبرومندانانه زندگانی می کردیم در این بین ها مجبوراً چاباری مسافرت به آذربایجان برای تسویه محاسبات تجاری که طرف حساب بودیم پیش آمد به آنجا رفتم و آنجا چندین نفر تجار مهم با من ابواب معامله باز کردند. مالهای عمده به حواله من فرستادند حاج عبدالحمید تاجر اصفهانی در تبریز بود با او آشنا بودیم، شرکت کردیم برای خرید مال از اسلامبول و حمل به ایران و همکذا برای خرید مال التجاره از ایران و حمل نمودن به اسلامبول و به اروپا، این بود که حاج ابوالقاسم را به اسلامبول فرستادم و حاج محمد رحیم را به

اروپا فرستادم و چندین سال کاملاً مشغول تجارت شدم و از مشاهیر ایران به شمار در آمدم تا اینکه خود را واجب الحج دیدم، به مکه معظمه مشرف شدم و حاج ابوالقاسم را از اسلامبول احضار و حاج محمد رحیم را از اروپا به طهران احضار کردم محاسبات شرکت خودم را با حاج عبدالحمید تاجر اصفهانی مفروغ کردم، مبلنی نقد و چند پارچه املاک تهران سهم شراکت او شد، دادم و از یکدیگر جدا شدیم، حاج ابوالقاسم به مشهد رفته بود، حاج محمد رحیم مجدداً به اروپا در این موقع دستگاه تجارت و آشنائی وزراء و امرای و معروفی به خدمت پادشاه خیلی عریض و طویل و زیاد، و معیر الممالک معروف که گویا نظام الدوله لقب داشته پدر دوست محمدخان معیر الممالک که خزانه دار بوده با مرحوم پدرم طرف محاسبه بوده، حاج میرزا حسین خان صدراعظم سپهسالار بنا کننده مسجد سپهسالار ناصری و سازنده مجلس شورای ملی با مرحوم پدرم طرف حساب بوده اند، و عموم امرای و اشخاص منتفذ و خزانه دارها رجوعاتشان با حجره ما بود. و در آن وقت تاجری که مستقیماً در اروپا طرف داشته باشد غیر از آن مرحوم کسی نبوده، بانک ابدأ در ایران وجود نداشته، تجار دیگر مال التجاره مختصری به روسیه و به اسلامبول می فرستاده اند ولی مرحوم پدرم مستقیماً به فرانسه و آلمان و انگلستان مال التجاره بسیار مهم در هر سال می فرستاده، دولت هر وقت اسلحه یا براتی یا جنس دیگری از اروپا می خواسته با آن مرحوم و به وسیله او انجام می شده، سفرای خارجه فقط بوسیله ایشان از خارجه به ایران پول می آورده اند. بخت و اقبال و توجهات خداوندی خیلی خیلی کمک و معاونت کرده خصوصاً در مال التجاره که از ایران به خارجه می برده اند، منافع بی شمار عاید می شده، خوب در نظر دارم که مرحوم پدرم می فرمودند یک وقتی استخاره کردم تریاک بخرم و بهنکانک حمل نمایم، استخاره خوب آمده شروع به خرید نمودم. اقدام من به خرید تریاک مصادف شد با تنزل فاحش تریاک هنکانک و اشخاصی که در اصفهان و بروجرد و کرمانشاهان و شیراز همه ساله خرید تریاک می کردند در آن سال دست از خرید کشیدند و عموم تجار مرا تقبیح از این خرید می کردند. بالاخره هر چه خودم توانستم خرید کردم و مبلنی هم از مردم بوعده زیاد قرض کردم و بولایات برای خرید تریاک فرستادم که کلیه هزار و دویست صندوق تریاک در بنادر ایران حاضر نموده حمل به هنکانک نمودم. یک روز دیدم آقا عبدالباقی و آقا محمد امین ارباب طهرانی که از اجله تجار بود آمدند حجره من و اظهار داشتند ما شنیده ایم شما تریاک می خرید، چون خیال دادوستد نداریم خواهشمندیم صد و چهل صندوق تریاک ما را هم بخرید، هر چند پول نداشتم، ولی چون آنها از اجله تجار بودند و خیلی میل داشتم تأدباً مقصود آنها را انجام داده باشم، گفتم می خرم، ولی قیمتش هر چه بشود یک ساله قبض می دهم آنها قبول کردند و از قرار صندوقی صد تومان تحویل بوشهر قیمتش را قطع کرده حواله تلگرافی بوشهر دادند که صندوقها را به نماینده من تحویل دهند جملتان تریاک من ۱۳۴۰ صندوق شد دو روز بعد از این مقدمه حاج میرزا حسین خان صدراعظم مرا احضار کرد و گفت آقا عبدالباقی و آقا محمد امین نزد من آمده و می گفتند کار شما عیب کرده و از تجارت تریاک صدمه و ضرر فوق العاده خواهید برد و این قبض یکساله شما را تومانی سه قران کسر کرده به من فروخته اند ولی من چون اطمینان به شما دارم و میدانم هیچ وقت کار بی ربط نمی کنی قبض شما را قبول کردم، حالا اگر می خواهید قبض خودتان را در همان قیمت که من خریده ام در حساب من محسوب کنید می خواهید هم بماند رأس وعده و جهش را بدهید مرحوم پدرم گفتند من دیدم تفضل الهی شده از یکطرف ۴۲۰۰ تومان از قرض من کسر شده، از یکطرف به قدر ده هزار تومان از اهل خانه و صندوقخانه صدراعظم طلبکارم، حالا پایه پا می شود جواب دادم من حرفی ندارم این قبض را به همان طور که

حضرتعالی خریدهاید از بابت طلبم از اندرون و صندوقخانه خودتان محسوب دارم. صدراعظم گفتند فایده من چه می شود، گفتیم دویست تومان هم تقدیم شما می شود قبول کرد، قبض مراد نموده و حساب ما مفروغ شد، تریاکها از بوشهر حمل شد، اتفاقاً بازار تریاک روزبه روز ترقی کرد تا اینکه به صندوقی سیصد و پنجاه تومان بالغ شد، خبر دادم بفروشدند فروختم و از معامله تریاک پس از وضع مخارج و خرید و مصارف و تنزیل پولی که به صاحبان پول داده بودم تقریباً سیصد هزار تومان فایده عاید شد «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» چند روز پس از آنکه خبر فروش تریاکها رسید، یک روز اعلیحضرت ناصرالدین شاه مرا احضار کردند و حضوراً گفتند تو تریاک در خارجه داشته. گفتیم بلی. گفتند فروخته ای، گفتیم بلی گفتند چقدر بهره برده ای، حقیقت را بگو و مطمئن باش به سر شاه قسم که مشعوف می شوم و مزاحمت نخواهم بود. با نهایت جرأت و اعتماد به نفس گفتم وحشت ندارم و بعدالت پادشاه اطمینان دارم و حقیقتاً عرض می کنم که سیصد هزار تومان فایده برده ام. ناصرالدین شاه خیلی اظهار بشاشت و قدردانی کرد که خیلی مشعوفم در زمان سلطنت من تجار این طور آزادانه با اطمینان کامل مال التجاره می خرند و راه تجارت اروپا را بلد شده اند و در یک قلم مال التجاره سیصد هزار تومان بهره بر میدارند. و آنوقت کاغذ ملکم خان ارمنی که آنوقت سفیر ایران بوده در خارجه، و راپورت این معامله را به وزارت خارجه و به پادشاه نوشته و ضمناً اشاره کرده بود که خوبست حاج محمدحسن در یک چنین فایده مهمی یک وجه تقدیمی بحضور پادشاه بدهد، به مرحوم پدرم داده بودند، و گفته بودند ملکم اینطور نوشته ولی غلط کرده است. بعوض اینکه او نوشته تقدیمی بدهد من به شما یک خلعت (لباده نرمه سفید دورش حاشیه و گلابتون دوز) میدهم که تشویق بشوید و زیادتر درصدد توسعه تجارت برآئید.

این حکایت را برای مساعدت بخت و اقبال و مثبت الهی نوشتم. امثال و نظایر این تجارت به سرای آن مرحوم زیاد بود. مسأله اینکه اگر دستش را در خاک میبرد جواهر بیرون می آورد ضرب المثل عامه در حق آن مرحوم بود که در افواه و السنه این حرف در حق آن مرحوم شایع بود. رشته تجارت و معاملات کاملاً دایره و برقرار بود. از سال ۱۲۹۶ هجری با مرحوم آقا ابراهیم امین السلطان آشنا و فوق العاده دوست شده بودند. مشارالیه ضرابخانه دولتی که در طهران بود اجاره کرده بود، و اداره نمودن آنجا را از حیث صحت عیار و خرید و فروش نقره، و محاسبه با مردم را در تحت نظر مرحوم پدرم قرار داده بود، و ایشان پسرعمه خود حاج محمد امین التجار را به سمت معیری و مسوولیت عیار در آنجا رئیس کرده بودند. تا در سال ۱۳۰۲ یا قبل از آن که آقا باقر سعید السلطنه نزد مرحوم آقا ابراهیم امین السلطان کارشکنی کرد، امین التجار را که معروف به حاج معیر بود از ضرابخانه خارج کردند و مرحوم پدرم رفع مسوولیت از خود نمود، و آقا باقر داخل در عمل ضرابخانه شد و خوب رفتار نکرد. در آن بینها آقا ابراهیم ناخوش شد و مسافرت ناصرالدین شاه به مشهد پیش آمد. آقا ابراهیم امین السلطان از پدرم خواهش کرد در غیاب او رسیدگی بعمل ضرابخانه نماید. ایشان ناچاراً قبول کردند و آقا ابراهیم در راه خراسان مرحوم شد. میرزا علی اصغر اتابک اعظم وزیر شد و قائم مقام پدر شد. در مراجعت از سفر باز عمل ضرابخانه را به مرحوم پدرم سپرد. هر چند در ظاهر با خزانه دولت مرحوم پدرم طرف بودند، ولی در باطن کلیه عمل با آنها بود، و همیشه سرأ بحسابها با نهایت دقت رسیدگی میکردند، تا چند سال از قرار سالی دوهزار تومان حق الزحمه به پدرم میدادند، و از سال ۱۳۰۴ تا سال ۱۳۰۹ یا سال ۱۳۱۰ سالی پنج هزار تومان حق الزحمه میدادند و تنمه عایدات از رطب و یابس بدون دیناری تلف و تقریط، و کسر و نقصان در زمان آقا ابراهیم امین السلطان به او و در زمان میرزا علی اصغر خان اتابک به او تحویل و تسلیم می شد. و اغلب اوقات

بلکه در تمام مدت تحویل گیرنده این فواید کربلائی محمد نام تبریزی بود که درب اندرون آنها اطاق داشت و محرم اسرار بود. و هر سه ماه یا شش ماه یکدفعه حساب و روزنامه را به آنجا برده میرزا سید عبدالله خان نامی بود، که مستوفی خزانه بود، به حسابها رسیدگی می کرد، مفروغ میکردند، و تمام صورتها و روزنامه جات را می گرفتند و پاره می کردند، اگر زمستان بود در بخاری می ریخت، و اگر تابستان بود اغلب در آب می ریختند. ولی خوب در نظر دارم که از سال ۱۳۰۶ یا ۱۳۰۷ که بعد از مراجعت ناصرالدینشاه از سفر آخر فرنگستان بود، و مرحوم اسمعیل خان امین الملک برادر اتابک اعظم واقف بحقیقت مسأله شده بود، خود را در عمل داخل کرد و در مواقع رد و بدل حساب حاضر می شد، ولی ندانستم او با برادرش چه قرارومداری داده بود. قرارنامه که بین مرحوم پدرم و مرحوم آقا ابراهیم امین السلطان راجع به عمل ضرابخانه به امضا رسیده بود، و بعد از آن مرحوم اتابک در حاشیه آن نوشته بود که دوهزار تومان حق الزحمه را به چهارهزار تومان رسانده بود، و مرحوم پدرم در حاشیه همان قبول این قرارداد به خط خود نوشته و امضا کرده بودند، نزد آقا محمدجوهری معروف به حلال زاده که در بازار عباس آباد تهران خانه داشت، و از دوستان طرفین و معروف شاه و وزراء بود، امانت گذارده بودند که مرحوم آقا محمد حلال زاده پس از چندین سال در موقع ناخوشی خودش (شاید چهارپنج روز قبل از فوت) خودش در موقعی که در خدمت مرحوم پدرم بیعت او رفته بودیم و در موقعی بود که ضرابخانه از امین السلطان اتابک انتزاع شده بود اظهار داشت که چون دست رسی به امین السلطان صدراعظم ندارم، و میدانم شماها هم حسابهاتان مفروغ شده و خود صدراعظم گفته است که از بابت ضرابخانه با یکدیگر حساب ندارید، و تمام حساب خود را گرفته است، بینی و بین الله این نوشته را می سوزانم که پس از من بدست دیگری نیفتد، و اسرار صدراعظم و پدرش که آقا ابراهیم امین السلطان قاش نشود، لاله آوردند و آن کاغذ را سوزانید. شرح حالات و گزارشات را انشاء الله در صفحات آتی خواهم نوشت و اینک به زندگانی خود آنچه در نظرم دارم مینویسم، بحول الله وقوته.

بطوریکه در صفحه اول نوشته ام شب ششم محرم الحرام ۱۲۸۹ هجری در طهران متولد شده ام. چندین روز از پستان مرحومه والده شیر خوردم و پس از آن دختر حاج اکبر که همسایه خانه های شهری بوده و از طایفه نجبا بوده دایه بنده شده، و بقدر کفایت شیر داده تا مرا از شیر گرفته اند.

دختر حاجی اکبر مرحوم نا این تاریخ که روز یکشنبه ۲۹ ربیع الثانی ۱۳۴۷ هجری است حیوة دارد، و در خانه دختر من خانم خانمها که عروس حاج آقا محمد معین الشجار بوشهری ندیمه دختر من است، و اطفال او را مثل طفل خود پرستاری می کند. مشارالیها خیلی خیلی عقیقه و مهربان است.

از همان وقتی که شیر می خورده ام در اطاق مرحومه بی بی ماه خانم که والده مرحوم پدرم بودند مرا منزل داده بودند و همیشه در اطاق آن مرحومه بودم و خیلی مرا دوست میداشتند و با ایشان مانوس بودم. با اینکه چندین نوه های دیگر داشتند مرا از همه زیادتر دوست میداشتند و عزت مرا زیادتر نگاه میداشتند. از زمان کوچکی خود کمتر چیزی گذشته که در نظر نداشته باشم و هر چند بنظر هر کس این یادگار را بخواند عجیب و غریب بیاید، ولی چون حقیقت نویسی می شود لهذا می نویسم که زمان شیرخوارگی خود را که شر می خوردم. و در نوبت (راحت گاه اطفال) مرا می خواباندند یادم می آید. و یک خدمتکاری بوده ننه علی اسم و بوده است، خیلی پیر بوده، ترکیب او و اسمش در نظرم هست و حال اینکه وقتی من دو سال و نیم از عمر گذشته بوده وفات یافته است، که وقتی زبان من باز شد و توانستم تکلم کنم از مرحومه والده و مرحومه

بی بی ماه خانم احوال او را پرسیدم، تعجب می کردند که چگونه متذکر او شده‌ام و هکذا یادگاریهایی در نظرم از همان زمان طفلی هست که خیلی عجیب و غریب بنظر خواهد آمد اگر بنویسم.

نقشه عمارتی که عموماً در آنجا منزل داشتیم بقرار ذیل است، همین عمارتی است که فعلاً در محله چاله میدان تهران موجود است، ولی نقشه سابق غیر از این نقشه حالیه است و نقشه سابق از این قرار است: فقط دو دستگاه حیاط بود، یکی اندرونی - یکی بیرونی. حیاط اندرونی منزلگاه مرحوم پدرم و مرحومه مادرم در عمارت رو به قبله بود که یک ارسی یعنی اطاق بزرگتر در وسط و دو اطاقهای کوچک در دو طرف، و جلو آن دو اطاق کوچک ایوان بود که بحیاط پله می خورد، وزیر آن ارسی و اطاقها زیرزمین بود که انبار ماکولات و لوازم خانه بود. عمارت طرف مغرب شامل یک اطاق پنج دری در وسط و دو نمازخانه کوچک در دو طرف بود. یک صندوقخانه هم در زاویه بود که پشت آن زاویه دالان کوچکی بود که به کوچه نجارباشی در بازمی شد (همان درب است که حالا هم بکوچه نجارباشی باز می شود). در این عمارت مرحومه بی بی منزل داشتند که اطاق وسط فی الحقیقه سالون عمومی بود. عروسها و پسرها و بچه‌ها آنجا در خدمت بی بی حاضر می شدند، و وقت شام و ناهار و خواب به اطاقهای خود می رفتند. نمازخانه طرف راست که شمالی اطاق پنجدری بود راحتگاه مرحومه بی بی بود، که من هم آنجا می خوابیدم. و نمازخانه سمت چپ که جنوبی پنجدری بود جای خوابیدن خدمتکار بود. عمارت طرف مشرق یک پنجدری و دو اطاق کوچک بود. مسکن عیال مرحوم حاج ابوالقاسم عمو بود. و اطاقهای طرف جنوب همینطور، سه اطاق مسکن نخل باجی عیال مرحوم حاج محمدرحیم عمو بود. مرحوم پدرم صفرا خانم، دختر آقا محمد حسن ضرابی را هم عقد کرده بودند و مشارالیه در خانه خودشان بود. گاهی از شبها مرحوم پدرم به منزل آنها می رفتند، و از او دو پسر دارا شدند. و برای او یک خانه پشت خانه های مسکونی تخلیه کردند که در آنجا منزل نمود. ولی اتفاقاً هر دو طفل فوت شدند و خیلی بر پدرم فوت آنها مؤثر و ناگوار بود.

در سال ۱۲۹۷ یا ۱۲۹۸ مرحوم حاجی محمدرحیم عمو را که پدرم از اروپا احضار کرده بودند به طهران آمد. چند ماه در طهران بود. اولاد آن مرحوم منحصر به سگینه سلطان خانم بود که بحاج میرزا آقا پسر حاج عباس صراف شوهرش دادند، و در مجلس عقد او مرحوم حاج محمدرحیم طهران بود. عروسی را هم همینطور در طهران بودند، و بعد از عروسی دختر از راه عتبات عازم اروپا شدند، و مرحومه بی بی را هم همراه به عتبات بردند و پس از زیارتها بی بی را بطهران عودت دادند، و خودشان به اروپا رفتند. روز ورود مرحوم حاج محمدرحیم را به طهران تا روز حرکتشان بطرف اروپا خیلی خوب در نظر دارم. مرحوم حاجی محمدرحیم خیلی خیلی خلیق و مهربان بودند، فوق العاده متعصب در دین اسلام بود، چند روز بعد از ورود شروع نمودند به گرفتن روزه های ایام رمضان که در فرنگستان بوده اند. شبها وقت سحر که برای خوردن سحری بیدار می شدند من هم از اطاق مرحومه بی بی به اطاق ایشان می رفتم، تا صبح که نماز می خواند و می خوابیدند نزد ایشان بودند، و مرا خیلی دوست میداشتند و مهربانی می کردند. الفبای فرانسه را در همان صفر سن به من آموختند و حال اینکه هنوز مکتب نرفته بودم. روز عزیمتشان به عتبات، مفارقت من از مرحومه بی بی خیلی مؤثر بود، پس از مسافرت ایشان چندین روز سخت ناخوش شدم. و هر روزه به من وعده میدادند که بی بی پس فردا معاودت می کنند، تا معاودت نمودند.

در این بینها مرا به مکتب زنانه که همسایه خانه بود در کوچه نجارباشی سپردند. معلمه ملا باجی بود.

بنده و همشیره و دختر مرحوم حاج دایی علی که اخوی مرحومه بی بی بودند به آن مکتب فرستادند، قریب یکسال نزد او درس می خواندیم و پس از یکسال مرا به مکتب مردانه بردند که نزدیک حیاط بیرونی بود. (آن مکتب خانه فعلاً مبدل به عمارت معروف طالار مسکونی خودمان شده است). اسم معلم شیخ اسمعیل شاهرودی بود. چند نفر شاگرد دیگر هم داشت. پس از چندی مرحوم پدرم که در کوچه حمام مرجان که نزدیک مسجد حاج شیخ ابوالفتح است یک خانه کوچکی خریدند، آنجا را مکتب خانه قرار دادند، به آنجا برای درس خواندن می رفتیم.

پس از دو سه ماه آقا شیخ اسمعیل مسافر شاهرود شد. مرحوم پدرم موقتاً گفتند روزها بروم حجره آقا محمد، اسمعیل نامی در حجره محرر بود نزد او درس بخوانم تا معلم دیگر معین شود.

هر روز صبحها به حجره می رفتیم، نزد مشارالیه درس فارسی میخواندم، تا در سال ۱۲۹۹ مرحوم آقاملا آقا شه میرزادی را که معلم سابق حاج میرزا ابوالقاسم دفتردار حجره بود، و مشارالیه او را به مرحوم پدرم معرفی کرده بود به حجره از سمنان وارد شد. و مرحوم پدرم امر فرمودند صبحها بیایند بمنزل تا عصر مرا درس بدهند. ایشان از روز بعد بمنزل آمدند. در حضور مرحوم پدرم شروع به تعلیم نمودند. آقارضا رئیسالتجار حالیه مشهد که عموزاده هستند نیز با من در همان اطاق مکتب خانه واقعه در حیاط بیرونی که رو به قبله بود مشغول درس خواندن شدند. بطور یادداشت نوشته میشود که آقارضا رئیسالتجار در مشهد متولد شده بودند، ولی همان اوقات باتفاق مرحومه حاجیه خانم والده اش که دختر حاج محمدحسن آقارسل و عیال مرحوم حاج ابوالقاسم بود و باتفاق سه دختر عمویم که اسامی آنها به قرار ذیل است:

دختر بزرگ - خانم، که عیال آقا عبدالحسین صراف بود و اخیراً در مشهد وفات یافتیم، والده اکبر آقا.

دختر دوم - طویبی خانم که عیال خودم است.

دختر سوم - قمر خانم، که پس از معاودت با والده اش در مشهد فوت شد.

برحسب امر مرحوم پدرم آمده بودند به طهران، به این خیال که حاج عمویم هم بیایند طهران، ولی پس از دو سال توقف در طهران مجدداً به اتفاق مرحومه والده خودم به مشهد فرستادند که آنها آنجا ماندند، و مرحومه والده ام معاودت کردند. قریب دو سال بهمین ترتیب مشغول تحصیل بودیم. غیر از مرحوم ملا آقا که اخیراً بحاج آخوند معروف بود یک نفر شیخ رضای اعمی که قاری قران بود و قرائت قراء سبعه را کاملاً میدانست، و حافظ قران بود آورده بودند که هر روز یکساعت قبل از آفتاب در منزل حاضر می شد یک جزو کلام الله قرائت می شد، و پس از صرف چائی میرفت. پس از آن شروع به دروس فارسی و عربی می شد. صرف میروا مثله و عوامل ملا جرجان (کذا) و صمدیه و حاشیه ملا عبدالله در منطق، و پس از آن سیوطی و جامی، و پس از آن مطول و مقنی، در مدت ۵ سال تا ۶ سال خاتمه یافت.

صرف میرو صمدیه و متن مطول را به انضمام الفیه که هزار شعر بود در این مدت حفظ کرده بودم.

یک نفر حاج میرزا حسن معروف به گل گلاب برای تحریر خط شکسته مواظب بود که از صبح تا شام همانجا بود، و یک نفر میرزا عمو خوش نویس (همان که در اغلب کتیبه های مساجد و مسجد ناصری سپهسالار خط اوست) عصرها برای تعلیم نستعلیق می آمد، و تمام روزها را غیر از روز جمعه مشغول تحصیل بودم. بهیچوجه از منزل بیرون نمی رفتیم مگر اینکه سالی یکروز مرحوم پدرم اجازه داده بودند به اتفاق آقایان معلمین و دو سه نفر نوکر به یکی از باغات شهر که آنوقت لاله زار و از جزیه آن باغات معروف دولتی بود می رفتیم، صرف

ناهار و چائی نموده عصر مراجعت می شد. ولی تا دو سال این ترتیب در خانه بود.

بعد از دو سال مرحوم پدرم حکم کردند که دیگر در خانه نمانید. این اشخاص باید در بالاخانه حجره که در کاروانسرای امیر بود بمانند، بنده هم وقت اذان صبح به آنجا بروم تا نیمساعت بغروب مانده که معاودت به منزل نمایم. حاج آخوند تا آن وقت در مسجد مدرسه امین الدوله کاشی که نزدیک حمام قبله و آن حدود است منزل داشت، ولی از این تاریخ مشارالیه در همان بالاخانه سرای امیر شبها منزل داشت. بنده وقت اذان صبح با اتفاق دو نفر نوکر امین که یکی از آنها نزدیک منزل قدیمی خانه داشت، و دیگری منزلش دورتر بود، قاطر یا اسب سوار شده به بالاخانه حجره می آمدم، ولی حاجی آخوند بعضی از شبها را باز به حجره مدرسه امین الدوله نزد طلاب می رفت، و هر شب که به آنجا می رفت قرار می دادیم که در نزدیکی بازار آهنگرها به یکدیگر ملحق شویم، که من هم پیاده شده با اتفاق او تا حجره برویم، ضمناً الفیه و کتابهایی را که شب حفظ کرده بودم در بین راه تحویل میدادم، و این ترتیب خیلی اسباب تعجب عابریں و مترودین بود که وقتی می دیدند من اینطور مشغول تحصیل هستم تعجب می کردند.

مرحوم حاج آخوند در تحصیلات بنده خیلی دقیق و مواظب بود، و در آن چند سال عیال و اطفالش در شه میرزاد بودند و خودش در تهران مواظب تحصیل من بود، فقط دو سال قبل از خاتمه تحصیلات عبدالعسین پدرش را از شه میرزاد احضار کرد که نزد ما مشغول تحصیل بود.

خط شکسته و خط نستعلیق را بنده خیلی خوب می نوشتم. چندین کتاب از قبیل: شرح دعای صباح، و دیوان مشتاق علی شاه، و دوازده امام محیی الدین اعرابی، و کلیله و دمنه و غیره نوشته ام. مناجات منظومه منسوب بحضرت امیرالمومنین علیه السلام را به خط نستعلیق نوشته ام که مرفع شده، جلد مخمل دارد. فعلاً در کتابخانه موجود است و نسبتاً خوب نوشته شده است. مرحوم پدرم اعلی الله مقامه اغلب روزها قبل از آفتاب در محل درس ما برای سرکشی می آمدند و خیلی تشویق و ترغیب می کردند خصوصاً به قرائت قرآن و تفسیر قرآن، و بهمین جهت حاج آخوند مجبور شده بود که چندین جلد تفاسیر کلام الله از علماء شیعه و سنی مطالعه کند، و هر روزه درس تفسیر قرآن میداد که شرح و نزول آیات را مفصلاً بیان می کردند. مرحوم پدرم مرا خیلی به زهد و قدس و خداپرستی و خواندن قرآن و ادعیه امر می فرمودند و از صمیم قلب اطاعت می کردم. دعای صباح، دعای کمیل، سوره یس، سوره اذا وقعت الواقعة، سوره انافتحننا لک فتحاً مبیناً، سوره جمعه، سوره منافقون، سوره حشر، سوره هل اتی، سوره عم یسائلون را به امر آن مرحوم حفظ کردم و برای هر کدام یک جایزه و انعام مخصوص به من مرحمت می فرمودند. بطوری مواظب دیانت و تقوی من بودند که از قوه تحریر آن عاجزم. چون اوامر مرحوم پدرم را واجب الاطاعه میدانستم، و نظراً هم متدین بدین اسلام بودم همیشه از تقوی و پرهیزکاری غفلت نمی کردم، و از دوازده سالگی سحرخیز و نماز شب خوان بودم، و هر روزه محض اینکه مجال می کردم قرآن و دعا می خواندم، و خیلی مواظب بودم اشخاص عابد زاهد خداشناس اولیاء الله را زیارت کنم و از آنها کمک و مدد بجویم، و از همان طفولیت توکل و توسل فوق العاده به خداوند متعال داشتم، و همیشه هر چه در نظرم خوب و مطبوع می آمد از خداوند مسئلت می کردم. خیلی خیلی مواظب بودم که خلاف شرع از من سرزنند و از نگاه کردن به نامحرم محترز بودم. بطوری آثار و علائم دیانت اسلام و پیروی آن در من غالب بود که واقعاً مورد تعجب بود، و همیشه این خداپرستی و زهد و تقوی را از هر کس مخفی و مستور می داشتم. خوب در نظر دارم یک روز از ماه رمضان به اتفاق حاج آخوند و سایرین به مسجد جمعه برای نماز رفته بودیم. آقا سید ابوطالبی بود

خراسانی از جمله روضه خوانها و وعاظ معروف تهران بود. پس از نماز مطابق معمول موعظه می کرد. یک روز اظهاراتی در عظمت اسم اعظم خدا نمود که هر کس اسم اعظم را بداند مستجاب الدعوه خواهد بود، ولی اسم اعظم از همه مستور است، کسی نمیداند. در آخر موعظه شرحی در جلالت قدر و شأن دوازده امام، خواجه نصیر بیان کرد که هر کس چهل و یک روز قبل از طلوع آفتاب این دعا را بخواند و متوسل بائمه هدی و حضرت پیغمبر و حضرت فاطمه زهرا علیهم الصلوٰه و السلام بشود حاجت او برآورده می شود. آنجا با خود گفتم من باید خیلی خوشبخت باشم و خوشوقت و مسرور شوم که امروز بدینجا آمده ام این دو موعظه را شنیدم. اسم اعظم که شأن و قدرش معلوم، طریقه به دست آوردن هم که اینطور معلوم شد. از روز بعد شروع نمودم تا چهل و یک روز قبل از آفتاب هر روز میخواندم البته: ذلک فضل الله یؤتیہ من یشاء و الله ذوالفضل العظیم. بدیهی است همان تفضلات خداوند متعال که در هر دقیقه و ساعت روز و شب و ماه و سال به من بروز و ظهور کرده و می کند اثر همان دعوات صادقانه است که همیشه متشکر بوده و هستم.

در سال ۱۳۰۳ مرحوم ناصرالدینشاه به سفر مشهد رفت و مرحوم آقا ابراهیم امین السلطان را همراه برد. در بین راه آقا ابراهیم مرحوم امین السلطان شد و پسرش میرزا علی اصغرخان به لقب پدرش ملقب شد، و تقریباً وزیر دربار و همه کاره و زمامدار سلطنت شد. در مشهد در منزل مرحوم عمو ملک التجار منزل نمود. پس از معاودت به طهران با مرحوم پدرم خیلی مهربان بود، و یک روز جمعه به منزل ما نهار آمدند. وقت عصر که می خواستند معاودت کنند فقط یک درشکه داشتند. ما درشکه نداشتیم، یک قاطر و یک الاغ داشتیم که قاطر را اسمعیل خان امین الملک برادر امین السلطان سوار شد و الاغ را محمد قاسم خان صاحب جمع برادر دیگر سوار شد. (در آن اوقات عرصه شهر پایتخت این طور مضیق بود). بعد از دو روز مرحوم پدرم به ناخوشی سینه درد خیلی سختی مبتلا شدند که چند ماه بستری بودند، و تمام اطباء ایرانی و یک نفر حکیم فرنگی (که) طولوزان اسمش بود از طرف شاه و امین السلطان هر روز عیادت می آمدند، و مرحوم پدرم تلگراف کردند مرحوم عمو حاج ابوالقاسم از مشهد به تهران آمدند، و امین السلطان چندین مرتبه خودش احوالپرسی آمد. حکیمها لیموی شیرین تجویز کرده بودند، امین السلطان حکم کرد می رفتند در خانه ها از نارنجستانها لیموی شیرین دردانه پنج قران می خریدند می آوردند و این قیمت خیلی در نظرها عجیب و غریب بود و ضرب المثل شده بود.

متدرجاً حال پدرم بهتر شد و مرا باتفاق حاج محمد امین التجار باستقبال عمو تا ایوان کیف فرستادند، و این اول دفعه بود که از طهران بیرون رفتم. دو سه روز ایوان کیف ماندیم تا عمو آمدند و در خدمت ایشان وارد طهران شدیم. چندین ماه ایشان در طهران بودند مرا خیلی دوست میداشتند. عصرها سواره به اتفاق ایشان منزل می آمدیم. ایشان و مرحومه بی بی و مرحوم پدرم شبها در اطاق پنجداری که طرف شرقی عمارت اندرون بود راحت می کردند، و بعضی شبها مرحوم پدرم به اطاق خودشان می رفتند. آن شب دیگر دوره عمو و بنده بود که تا نزدیک صبح می نشستیم. ایشان صحبت از گذشته خودشان می کردند. و بنده گوش می کردم. بیچاره مرحوم عمو به سنگ مثانه مبتلا بودند و خیلی در زحمت بودند، و مزاجشان علیل و ناتوان بود. پس از چند ماه ایشان به اتفاق مرحومه بی بی عازم مشهد شدند. شب اول که از تهران حرکت کردند در حضرت عبدالعظیم علیه السلام توقف کردند و نصف شب عازم شدند. پس از حرکت ایشان مرحوم پدرم هم بطرف مشهد آمدند و گویا ماه رمضان بود، فقط در آنجا من ماندم و مرحومه سکینه سلطان خانم دختر مرحوم حاج محمد رحیم عمو، و مرحوم آقا فرج الله که صبح متفقاً بشهر معاودت کردیم (سوار الاغ). در همین اوقات خبر فوت حاج میرزا آقا صراف پسر

حاج عباس صراف در راه مکه رسیده بود. پس از مدتی که عده منفی شده بود سکینه سلطان را به آقا فرج الله دایی زاده مرحوم پدرم ازدواج نمودند.

مفارقت بی بی و مرحوم عمو بر من خیلی مؤثر شد، و پس از چند روز سخت مریض شدم تا بحمدالله پس از مدتی بهبودی حاصل شد.

در همان سال مرحوم پدرم اندرونی سابق را خراب کردند. خانه مشهدی امام قلی کلاه دوز که عیالش معلمه بنده بود خریدند، دو سه قمره خانه های کوچک هم در اطراف آنجا خریدند، و اندرونی که طرف قبلی آن سه طبقه است با حیاط حمام و غیره بنا نمودند. در پشت حیاط معروف به حیاط طالاریک خانه کوچک خریدند که صفرا خانم عیال خودشان را که صبیبه مرحوم آقا محمدحسن ضرابی بود به آنجا آوردند. از مشارالیه دو پسر خداوند به مرحوم پدرم داده بود ولی عمر آنها طولانی نشد و همان سال هر دو ناکام فوت شدند.

مرحوم پدرم در عیدهای غدیر و عیدفطر و زمستانها خیلی خیلی اعانت در حق فقرا و طلاب علوم دینی و اهل استحقاق می نمودند. در ماه محرم دو روزه عاشورا در منزل روضه خوانی مفصل و اطعام مفصل می نمودند که روزی دو سه خروار برنج طبخ می شد و دو سه هزار نفر جمعیت زن و مرد ناهار می خوردند، عقیده باطن ایشان بود که باید از مخلوق خداوند دستگیری کرد، مال خدا را با مردم باید خورد، و همیشه به من نصیحت می فرمودند که از احسان درباره هر کس غفلت نکن، بهراندازه که بتوانی انفاق کن، خدا عوض می دهد. خوب نظرم است که یک روزی برای من مثل آوردند و گفتند من دواي خانواده خودم را برآورد کرده ام که اگر مریض شوند و دوا بخرم سالی ده پانزده تومان نفع این عطاری است (حاج عطار پدر غلام حسین) که نزدیک خانه من منزل دارد. اول سال این پانزده تومان را به او میدهم عوضش در سال ابداً ناخوش در خانه پیدا نمی شود. غرض این است که چنین عقاید حسنه را دارا بودند. در زمستانها مقداری خطیر بالغ بر سیصد چهارصد خروار خاکه ذغال و هزار عدد نیم تنه پوست و چندین پیراهن و شلوار می خریدند به فقرا تقسیم می کردند، و به علماء می سپردند که آنها حواله میدادند به فقرا داده میشد.

در تمام این اوقات بنده مشغول تحصیل بودم. تا اینکه یک روز از مدرس که به خانه آمدم دیدم سیدعربی در اطاق بیرونی نشسته. مرحوم پدرم گفتند این آقا در منزل میهمان است و اینجا خواهند ماند. چون امشب در خانه میرزا محمدرضای واعظ دعوت دارم اینجا پذیرایی کن تا آخر شب برگردم. ایشان رفتند، بنده وارد اطاق شدم، سلام نمودم. جواب دادند، گفتند شما پسر حاجی هستید؟ گفتم بلی. گفتند به به ماشاءالله، درس می خوانید؟ گفتم بلی. گفتند چه می خوانید؟ گفتم مطول و مغنی. گفتند مننی کجا می خوانید؟ گفتم زنبوریه را میخوانم. عبارت را از خارج تقریر کردند و گفتند مقصود چه می باشد؟ جواب دادم، گفتند صحیح است، احسنست. بعد پرسیدند عربی حرف می زنی؟ عربی می نویسی؟ گفتم خیر. این کلمه خیر چنان بر آن عالیجناب سخت و ناگوار آمد که از شدت تغییر رنگ صورتشان تغییر کرد. با نهایت تغیر گفتند شنی عجیب! مطول و مغنی میخوانی و عربی حرف نمی زنی! از فردا باید شروع به مکالمه عربی نمایی. پس از سه چهار ساعت مرحوم پدرم از مهمانی معاودت کردند. آقا مراتب را به مرحوم پدرم اظهار و گفتند من حکم می کنم از فردا پسر شما عربی بنویسد و عربی حرف بزند، و انشاء عربی از اینجا شروع می شود که وقایع ورود مرا و ملاقات خودش را با من، و این حکم مرا از زبان فارسی به عربی دریاورد، ضمناً جناب حاج محمدحسن به

شما می گویم که هرگاه تا ده شب دیگریک صفحه بی غلط نوشت و آورد، باید صد اشرفی انعام به پسر خودتان بدهید.

مرحوم پدرم اعلی الله مقامه که خیلی طالب ترقی بنده بودند این امر را فوز عظیم دانستند و مرا تشویق فرمودند. از فردای آن شب به اتفاق حاج آخوند معلم و شیخ رضای اعمی که حافظ قران و زبان عربی می دانست شروع به مکالمه و مکاتبه عربی نمودم، و هر شب آقا سیدجمال الدین یک صفحه فارسی تفسیر می کردند روز بعد من آن را به عربی تبدیل می کردم و شب از نظر ایشان می گذراندم، تا ده روز به همین منوال گذشت. یک صفحه عربی بدون غلط حاضر کرده به نظرشان رساندم، خیلی تمجید کردند، و گفتند این کافی نیست، در حضور من باید یک صفحه عربی بنویسید. قبول کردم. یک صفحه فارسی گفتند و همانجا بدون غلط تبدیل به عربی نموده خدمتشان دادم. گفتند قدری تأمل کن، حاجی بیایند صد اشرفی را بگویم به شما بدهند.

پس از نیمساعت مرحوم پدرم آمدند وقایع را اظهار کردند. ایشان هم گفتند باید در حضور خودم یک صفحه ترجمه بعربی نماید، اگر صحیح بود میدهم. و آن را هم اطاعت و فوراً انجام داده و یکصد اشرفی را مرحمت فرمودند. این اول نتیجه علم بود که بدست آمد.

مدتی مرحوم مزبور در منزل ما بودند و مقالات مفصلی هر شب می فرمودند به فارسی و من به عربی ترجمه می کردم که تمام آن مقالات نصایح و حکم و فلسفه بود و اغلب آنها به خط خودم گویا فعلاً در کتابخانه موجود است.

آقا سیدجمال الدین مرد حکیم فیلسوفی بود و مرحوم پدرم درباره او عقاید دینی فوق العاده داشت، ولی عقیده بنده نه چنین است، و هر چند مشارالیه از کمالین دهر و افاضل عالم و از جمله مشاهیر است اما بنده شخصاً تردستی ایشان را زیادتراً مراتب کمالات ایشان میدانم. متهور بود، شجاع بود، عالم بود، فیلسوف بود، نه چندان، ولی بخت و اقبال با او مساعد نبود، هر جا رفته کتک خورده، بهر جا قدم نهاده آشوبهایی بر پا کرده ولی نتوانسته نتیجه مطلوبه بدست آورد.

بالاخره پس از مدتی که مرحوم پدرم پذیرایی کردند و او را به حضور ناصرالدینشاه بردند، شاه از مذاکرات مجلس ایشان رنجیده خاطر شد، و به مرحوم پدرم امر نمودند باید سید تبعید شود. مرحوم پدرم همان اوقات برای عمل بازدید معادن آهن مازندران و احداث کارخانه آهن آب کنی می خواستند به مازندران بروند، به شاه گفتند که چون میهمان است اجازه بدهید محترماً من او را به مازندران می برم و از آنجا به روسیه می رویم. آنجا تفصیل را به او خواهم گفت. شاه قبول کرد و به همین منوال به موقع اجراء گذاردند.

۶۷- متن معاهده مسکو که در تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ به امضای علیقلیخان انصاری رسیده بدینقرار

است:

«چون دولت علیه ایران و دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه صمیمانه و متفغانه مایل هستند که روابط حسنه همجواری و مناسبات مستحسنة برادری را قیامین افراد ملت خود مستحکم نمایند لهذا اشخاص مفصلة الاسامی ذیل را برای مذاکره در نیل به این مقصود تعیین نمودند:

از طرف دولت علیه ایران علیقلی خان مشاور الممالک از طرف دولت جمهوری شوروی روسیه گورکی و اسیلویچ چیچرین و یون کاراخان. وکلای مختار مزبور طرفین پس از ارائه ابعبارنامه های خود که موافق قاعده

و ترتیبات شایسته بود فصول زیر را منعقد نمودند:

فصل اول - دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه بر طبق اخطاریه و مراسله مورخه ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ و ۲۶ ژوئن ۱۹۰۹ راجع با اساس سیاست خود نسبت به ملت ایران مجدداً و صراحتاً اعلام می‌نماید که سیاست جابرائله امپریالیستی روسیه نسبت به ایران که اینکه بقوای رنجبران و بزرگان این مملکت سرنگون گردیده است بطور قطعی و دائمی خاتمه میدهد، بنابراین و نظر بآنکه دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه مایل است که ملت ایران را دارای استقلال و مختار در تصرفات مخزونات مملکتی و رواج سعادت و ترقی بیند اعلام میدارد که (کلیه معاهدات و مقاولات و قراردادهائی که دولت امپراطوری سابق با دولت ایران منعقد نموده و باین وسائل حقوق حقه ملت ایران را توضیح کرده است بکلی لغو و از درجه اعتبار ساقط میدانند).

فصل دوم - چون اساس سیاست دولت امپراطوری روسیه مبنی بر این بود که با سایر دول اروپا در خصوص ممالک شرقی بدون رضایت ملل آسیا با هم هواخواهی و حفظ استقلال آنها بعضی قراردادها منعقد داشته و باین واسطه مقصود باطنی را که تصرفات تدریجیه بوده است انجام دهد لهذا دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه این سیاست جابرائله اروپا را که هم مایه ضعف سیادت ملل آسیا و هم وسیله اضمحلال ارکان مشرق زمین بود مطرود می‌نماید بناء علیهذا دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه نظر باصول مقرر در فصول اول و چهارم همین عهدنامه اعلام میدارد که از هر اقدامی که باعث ضعف و موجب تحقیر سیادت ملت ایران است بکلی صرف نظر کرده و نیز تمام معاهدات و مقاولاتی را که دولت روسیه سابق با دولت ثالثی بر ضد دولت ایران یا راجع بآن منعقد کرده باشد از درجه اعتبار ساقط و ملغی می‌داند.

فصل سوم - دولتین معظمین متعاهدین رضایت میدهند که سرحد مابین ایران و روسیه را مطابق تعیین کمیسیون سرحدی ۱۸۸۱ تصدیق و رعایت نمایند ضمناً بواسطه عدم میلی که دولت شوروی روسیه از استفاده از ثمره سیاست غاصبانه دولت تزاری سابق روسیه دارد از انتفاع از جزائر عاشوراده و جزائر دیبگری که در سواحل ولایت استراباد ایران واقع میباشند صرف نظر کرده و همچنین قریه فیروزه را با اراضی مجاوره آن که مطابق قرارداد ۲۸ مای ۱۸۹۳ از طرف ایران بروسیه انتقال داده شده است بایران مسترد میدارد دولت ایران از طرف خود رضایت میدهد که شهر سرخس معروف بسرخس روس یا سرخس کهنه با اراضی مجاور آن که منتهی بروودخانه سرخس میشود در تصرف روسیه باقی بماند. طرفین معظمین متعاهدین با حقوق مساوی از رودخانه اترک و سایر رودخانه‌ها و آبهای سرحدی بهره‌مند خواهند شد و ضمناً برای تنظیم قطعی مسئله انتفاع از آبهای سرحدی و برای حل کلیه مسائل متنازع فیهای سرحدی و ارضی یک کمیسیون مرکب از نمایندگان ایران و روسیه معین خواهد شد.

فصل چهارم - با تصدیق اینکه هر یک از ملل حق دارد مقدرات سیاسی خود را بلامانع و آزادانه حل نماید هر یک از طرفین معظمین متعاهدین از مداخله در امور داخلی طرف مقابل صرف نظر کرده و جداً خودداری خواهد کرد.

فصل پنجم - طرفین معظمین متعاهدین تقبل مینمایند که:

۱- از ترکیب و یا توقف تشکیلات و یا دستجات (گروپ‌ها) بهر اسم که نامیده شوند و یا اشخاص منفرد که مقصود تشکیلات و اشخاص مزبور مبارزه با ایران و روسیه و همچنین با ممالک متعلقه با روسیه

باشد در خاک خود ممانعت نمایند.

و همچنین از گرفتن افراد قشونی و یا تجهیزات نفرات برای صفوف قشون و با قواء مسلحه تشکیلات مزبور در خاک خود ممانعت نمایند.

۲- بکلیه ممالک و یا تشکیلات قطع نظر از اسم آن تشکیلات که مقصودشان مبارزه متعاهده معظم باشد نباید اجازه داده شود که بخاک هر یک از طرفین معظمین متعاهدین تمام آنچه را که ممکن است بر ضد متعاهد دیگر استعمال شود وارد نموده و یا عبور دهند.

۳- با تمام وسایلی که بان دست‌رس باشد از توقف قشون و یا قواء مسلحهٔ مملکت ثالث دیگری در صورتیکه احتمال برود توقف قواء مزبور، باعث تهدید سرحدات و یا منافع و یا امنیت متعاهد معظم دیگر میشود باید در خاک خود و متحدین خود ممانعت نمایند.

فصل ششم- طرفین معظمین متعاهدین موافقت حاصل کردند که هرگاه ممالک ثالثی بخواهند بوسیله دخالت مسلحه سیاست غاصبانه را در خاک ایران مجری دارند یا خاک ایران را مرکز حملات نظامی بر ضد روسیه قرار دهند و اگر ضمناً خطری سرحدات دولت جمهوری اتحادی شوروی روسیه و یا متحدین آنرا تهدید نماید و اگر حکومت ایران پس از اخطار دولت شوروی روسیه خودش نتواند این خطر را رفع نماید دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را بخاک ایران وارد نماید تا اینکه برای دفاع از خود اقدامات لازمه نظامی را بعمل آورد دولت شوروی روسیه متعهد است که پس از رفع خطر بلاد رنگ قشون خود را از حدود ایران خارج نماید.

فصل هفتم- نظر به اینکه ملاحظات مذکوره در فصل ۶ می‌تواند همچنین در باب امنیت در بحر خزر مورد پیدا نمایند لهذا طرفین معظمین متعاهدین موافق هستند که اگر در جزیره افراد بحریه ایران اتباع دولتی ثالثی باشند که از بودن در بحریه ایران برای تعقیب مقاصد خصمانه نسبت بروسیه استفاده نمایند دولت شوروی روسیه حق خواهد داشت که انفصال عناصر مضره مزبوره را از دولت ایران بخواهد.

فصل هشتم- دولت شوروی روسیه انصراف قطعی خود را از سیاست اقتصادی که حکومت تزاری روسیه در شرق تعقیب مینمود و بدولت ایران نه از نقطه نظر توسعه اقتصادی و ترقی ملت ایران بلکه برای اسارت سیاسی ایران پول میداد اعلان می‌نماید بنابراین دولت شوروی روسیه از هر نوع حقوق خود نسبت به قروضی که دولت تزاری بایران داده است صرف نظر کرده و این گونه استقراضی‌ها را نسخ شده و غیرقابل تادیه می‌شمارد همچنین دولت شوروی روسیه از تمام تقاضاهای راجع بانقاع از عواید مملکتی ایران که وثیقه استقراض‌های مذکوره بودند صرف نظر می‌نماید.

فصل نهم- دولت شوروی روسیه نظر باعلان نفی سیاست مستعمراتی سرمایه‌داری که باعث بدبختی‌ها و خون‌ریزی‌های بی‌شمار بوده و می‌باشد از انتفاع از کارهای اقتصادی روسیه تزاری که قصد از آنها اسارت اقتصادی ایران بود صرف نظر می‌نماید.

بنابراین دولت شوروی روسیه تمام نقدینه و اشیاء قیمتی و کلیه مطالبات و بدهی بانک استقراضی ایران را و همچنین کلیهٔ دارائی منقول و غیرمنقول بانک مزبور را در خاک ایران به ملکیت کامل ایران واگذار مینماید توضیح آنکه در شهرهایی که مقرر است قونسولگری‌های روسیه تاسیس شوند و در آنجاها خانه‌های متعلقه به بانک استقراضی ایران وجود داشته و مطابق همین فصل نه منتقل بدولت ایران می‌شود دولت رضایت میدهد

که یکی از آن‌ها را مجاناً برای استفاده مطابق انتخاب دولت شوروی روسیه برای محل قونسولگری روسیه واگذار نماید.

فصل دهم - دولت شوروی روسیه کوشش سیاست مستعمراتی دنیا را که در ساختن راه‌ها و کشیدن خطوط تلگرافی در ممالک غیر برای تأمین نفوذ نظامی خود بر توسعه تمدن ملل ترجیح می‌دهد نفی کرده و مایل است که وسایل مرادفات و مخابرات که برای استقلال و تکمیل تمدن هر ملتی لزوم حیاتی دارد با اختیار خود ملت ایران واگذار شده و ضمناً هم بقدر امکان خسارات بایران به واسطه قشون دولت تزاری جبران شود لهذا دولت شوروی روسیه مؤسسات روسی ذیل را بلاعوض به ملکیت قطعی ملت ایران واگذار مینماید.

۱- راه‌های شسه از انزلی بپهران و از قزوین به همدان با تمام اراضی و ابنیه و اثاثیه متعلق براه‌های مذکوره.

ب- خطوط راه آهن از جلفا به تبریز و از صوفیان بدریاچه ارومیه با تمام ابنیه و وسائل نقلیه و متعلقات دیگر.

ت- اسکله‌ها و انبارهای مال التجاره و کشتی‌های بخاری و کرجیها و کلیه وسایل نقلیه در دریاچه ارومیه با تمام متعلقات آنها

ث- تمام خطوط تلگرافی و تلفونی با تمام متعلقات و ابنیه و اثاثیه که در حدود ایران بتوسط دولت سابق تزاری ساخته شده است.

ج- بندرانزلی (پر) با انبارهای مال التجاره و کارخانه چراغ برق و سایر ابنیه.

فصل یازدهم - نظر باینکه مطابق اصول بیان شده در فصل اول این عهدنامه منعقد در ۱۰ فورال ۱۸۲۸ مابین ایران و روسیه در ترکمان‌چای نیز که فصل هشتم آن حق داشتن بحریه را در بحر خزر از ایران سلب نموده بود از درجه اعتبار ساقط است لهذا طرفین معظمین متعاهدین رضایت میدهند که از زمان امضاء این معاهده هر دو با زائدالسویه حق کشتی رانی آزاد را در زیر بیرق‌های خود در بحر خزر داشته باشند.

فصل دوازدهم - دولت شوروی روسیه پس از آنکه رسماً از استفاده از فواید اقتصادی که مبنی بر تفریق نظامی بوده صرف نظر نموده اعلان می‌نماید که علاوه بر آنچه در فصول نه و ده ذکر شد سایر امتیازات نیز که دولت سابق تزاری عیناً برای خود و اتباع خود از دولت ایران گرفته بود از درجه اعتبار ساقط می‌باشند.

دولت شوروی روسیه از زمان امضاء این عهدنامه تمام امتیازات مذکور را اعم از آنکه بموقع اجرا گذارده شده باشند و یا گذارده نشده باشند و تمام اراضی را که بواسطه آن امتیازات تحصیل شده‌اند بدولت ایران که نماینده ملت ایران است واگذار می‌نماید.

از اراضی و مایملکی که در ایران متعلق بدولت تزاری سابق بوده محوطه سفارت روس در طهران و در زرگنده با تمام ابنیه و اثاثیه موجوده در آنها و همچنین محوطه‌ها و ابنیه و اثاثیه جنرال قونسولگری‌ها و ویس قونسولگری‌های سابق روسیه در ایران در تصرف روسیه باقی می‌ماند.

توضیح آنکه دولت شوروی روسیه از حق اداره کردن قریه زرگنده که متعلق بدولت سابق تزاری بود صرف نظر می‌نماید.

فصل سیزدهم - دولت ایران از طرف خود وعده می‌دهد که امتیاز و مایملکی را که مطابق این عهدنامه بایران مسترد شده است بتصرف و اختیار و یا استفاده هیچ دولت ثالث و اتباع دولت ثالثی واگذار ننموده و تمام

حقوق مذکوره را برای رفاه ملت ایران محفوظ بدارد.

فصل چهاردهم -

همچنین دولت ایران حاضر است که با دولت شوروی روسیه داخل مطالعه و مسائلی که حالیه نیز تا رسیدن موقع شرایط مذکوره در فوق امکان رساندن مواد شیلات مزبوره را به بروسیه در نظر ادارات ارزاق جمهوری اشتراکی روسیه تأمین بنماید بشود.

فصل پانزدهم - دولت شوروی نظر باصول اعلام شده خود در باب آزادی عقاید مذهبی مایل است به تبلیغات مذهبی که مقصود باطنی از آن اعمال نفوذ سیاسی در توده مردم و کمک بدسایس سبعمانه آزادی بوده در ممالک اسلامی خاتمه دهد.

بنابراین دولت شوروی روسیه انحلال تمام هیئت های روحانی را که در ایران، دولت سابق تزاری تأسیس کرده بود اعلان می نماید و اقدام خواهد نمود که بعدها از روسیه بایران اینگونه هیئت ها اعزام نشود. دولت شوروی روسیه اراضی و ابنیه و دارائی هیئت ارتودکس را در ارومیه و همچنین تمام دارائی و سایر مؤسسات سنخ هیئت مذکوره را بلاعوض به ملکیت دائمی ملت ایران که دولت ایران نماینده آن است واگذار می نمایند. دولت ایران اراضی و ابنیه و دارائی مزبور را به مصرف ساختن مدارس و سایر مؤسسات معارفی خواهد رساند.

فصل شانزدهم - نظر به مندرجات مراسم دولت شوروی بتاريخ ۲۵ ایون ۱۹۱۹ راجع به ابطال قضاوت قنصلها اتباع روسیه ساکن ایران و همچنین اتباع ایران ساکن روسیه از تاریخ امضاء این معاهده دارای حقوق مساوی با سکنه محلی بوده و محکوم قوانین مملکت متوقف فیها خواهند بود و به تمام کارهای قضائی آنها در محاکم محلی رسیدگی خواهد شد.

فصل هفدهم - اتباع ایران در روسیه و همچنین اتباع روسیه در ایران از خدمت نظامی و تأدیه هر نوع مالیات نظامی یا عوارض نظامی معاف هستند.

فصل هیجدهم - اتباع ایران در روسیه و اتباع روسیه در ایران در آزادی مسافرت در داخله مملکت دارای حقوقی می باشند که باتباع دول کامله الوداد بغیر از دول متحده با روسیه واگذار میشود.

فصل نوزدهم - طرفین معظمتین متعاهدتین در مدت قلیلی پس از امضاء این عهدنامه اقدام در تجدید روابط تجارتی خواهند نمود.

وسائل تنظیم واردات و صادرات مال التجاره و تأدیه قیمت آن و همچنین طرز دریافت و میزان حق گمرکی که از طرف ایران بر مال التجاره روس تعلق می گیرد مطابق قرارداد خاص تجارتی که بوسیله کمیسیون خاص از نمایندگان طرفین تشکیل خواهد شد معین خواهد گردید.

فصل بیستم - طرفین معظمتین متعاهدتین متقابلاً به همدیگر حق ترانزیت میدهند که از طریق ایران و یا طریق روسیه به ممالک نائی مال التجاره حمل نمایند ضمناً بر مال التجاره حمل شده عوارض و بیش از آنچه

از مال التجاره دول كامله الوداد غير از ممالک متحده يا جمهورى اتحادى شوروى روسيه اخذ ميشود نبايد تعلق بگيرد.

فصل بيست و يکم - طرفين معظمين متعاهدتين در اقل مدت پس از امضاء اين عهدنامه اقدام در استقرار روابط تلگرافى و پستى مابين ايران و روسيه خواهند نمود شرايط روابط مذکور در قرارداد خاص پستى و تلگرافى معين خواهد شد.

فصل بيست و دوم - براي تثبيت روابط وداديه همچوارى و تهيه موجبات درک حسن نيست که پس از امضاء اين عهدنامه فيما بين برقرار ميشود هر يک از طرفين معظمين متعاهدتين در پاى تخت طرف مقابل نماينده مختار خواهند داشت که چه در ايران و چه در روسيه داراى حق مصونيت خارج از مملکت (اکستري تریالته) و ساير امتيازات مطابق قوانين بين المللى و عادات و همچنين قواعد و مقررات جاريه در مملکتين نسبت به نمايندگان سياسى خواهند بود.

فصل بيست و سوم - طرفين معظمين متعاهدتين به نيت توسعه روابط مملکتين متقابلاً در نقاطى که بر رضابت طرفين معين خواهند شد تاسيس قنسولگرى ها خواهند نمود حقوق و صلاحيت قنسولها در قرارداد مخصوص که بلا تأخير پس از امضاء اين عهدنامه منعقد خواهند شد و همچنين مطابق قواعد و مقررات جاريه در هر دو مملکت نسبت به مؤسسه قنسولها معين خواهد شد.

فصل بيست و چهارم - اين عهدنامه بايد در ظرف سه ماه تصديق شود مبادله تصديق نامه ها در شهر طهران حتى الامکان در مدت قليلى بعمل خواهد آمد.

فصل بيست و پنجم - اين عهدنامه بزبان فارسى و روسى در دو نسخه اصلى نوشته شده در موقع تغيير آن هر دو نسخه معتبر مى باشد.

فصل بيست و ششم - اين عهدنامه فوراً پس از امضاء داراى اعتبار خواهد شد. براي تصديق آن چه گفته شد امضاء کنندگان ذيل اين عهدنامه را امضاء کرده و با مهار خود مهور نمودند.

در شهر مسکو در ۲۶ فورال تحرير شد امضاء:

گورکى چيچرين - ل. کاراخان - مشاور الممالک:

۶۸ - نامه وزارت جنگ

فوريست!

اداره کابينه، نمره ۸۷۲۷ مورخه ۱۳ برج جدى ۱۳۰۰

مقام منبع رياست وزراء عظام دامت شوکته

«براي تکميل اطمينان وزارت جنگ از جريان امور نظيه تهران و راپرتهاىي که همه روزه به اين وزارتخانه مى رسد پيشهاد مى نمايم که مقرر فرمايند رياست نظيه را بعهده محمود آقاخان سرتيپ حاکم نظامى محول و موکول دارند که با اطلاعات کاملی که مشارالیه در امور داخلى شهر دارند مراقب جريان آن اداره بوده انتظامات متصوره را از هر جهت فراهم دارد شغل کنونى مشارالیه که حکومت نظامى است محفوظ و با خود مشارالیه خواهد بود و واگذاري نظيه به ايشان از نقطه نظر اطمينان وزارت جنگ به حفظ انتظام داخلى است که لازمست ميرد توجه آن مقام محترم واقع گردد. انجام اين پيشهاد را مخصوصاً و با قيد فوريت تمنا دارم.»

وزارت جنگ - رضا

۶۹- یکروز در زمان ریاست وزرایی شاه سابق که سرلشکر انصاری حاکم تهران بوده است غفلتاً وارد خانه شاه سابق می‌شود. در آنجا یکنفر افسر از بستگان شاه که فرمانفرمای مازندران شده بود و یکنفر از رجال کهنه و وزیران قدیم بوده و یکنفر سیدی که محرّر یکی از محاضر آن دوره است رئیس‌الوزراء را احاطه و اوراق و اسنادی را بایشان ارائه می‌دادند، ورود سرلشکر انصاری سبب می‌شود که کاغذها را جمع و قضیه را از ایشان مستور می‌نمایند. اما سید محرّر که از اصل موضوع بی‌خبر و سرلشکر انصاری را یکی از محارم رئیس‌الوزراء می‌دانسته برای ابراز حسن خدمت اسرار را نزد ایشان فاش می‌سازد: (فدوی خدمت بزرگی را انجام می‌دهم و سه دانگ از یک ملک بسیار مهمی را که آقای... الملک برای حضرت اشرف پیدا کرده می‌خواهم قبالة آن را تنظیم کنم و شرح مبسوطی راجع به اهمیت ملکه و اشکالات موجوده معامله آن بیان می‌نماید.)

سرلشکر انصاری که دارای یک سلسله افکار بلندی بوده که می‌خواست است در سایه این نهضت و در پرتو اقتدار آن مرد انجام دهد مبهوت شده و به خود نگارنده اظهار داشت که آن شب را تا صبح نخوابیدم و چون رئیس‌الوزراء همه روزه ساعت پنج صبح از هر کاری به وزارت جنگ می‌رفته و به امورات آنجا رسیدگی می‌کرده است، ایشان قبل از ورود او در وزارت جنگ حاضر می‌شود. رئیس‌الوزراء باحالت تعجب می‌پرسد چه اتفاقی افتاده که به این زودی اینجا آمده‌ای؟ ایشان جواب می‌دهد بزرگترین اتفاقی که تا دیروز انتظار آنرا نداشتم. رئیس‌الوزراء با نهایت نگرانی می‌پرسد قضیه چیست؟ سرلشکر انصاری جواب می‌دهد: مگر تو چند شب قبل وزراء و رجال و رؤسای ایلات و شاهزادگان سابق را فحش نمی‌دادی و ملامت نمی‌کردی که اینان بمحض رسیدن به یک حکومت یا ریاستی اول شروع به چپاول و یغمای مردم نموده و سپس مقداری املاک خریداری و بعد با ارتکاب بانواع علاقه و ملک مجاورین خود را زده‌بست‌اندازی و بجای انجام وظایف خویش به توسعه املاک خود می‌پردازند. مگر ماها دور هم نشستیم و تصمیم نگرفتیم که با بدست گرفتن مقامات مؤثر مملکتی ریشه بیدادگری آنها را قطع و کشور را بطرف سعادت سوق دهیم. مگر نه اینکه تو می‌خواهی از این مقام کهداری بالاتر بروی و در حقیقت صاحب این مملکت بشوی؟ می‌پرسد مگر چه شده است؟ جواب می‌دهد اگر تو بهمین سه دانگ ملک قناعت می‌کردی من با عدم بضاعت خویش بدم خانه خود را فروخته آن سه دانگ دیگر را هم خریداری و تقدیم تو کنم که رئیس مملکت یک محلی برای استراحت خویش داشته باشد...

[نقل از کتاب رضاشاه گردآورده نعمت‌الله مهرخواه.]

صدرالاشرف چندی وزیر و وکیل، و مدتی نیز رییس الوزرای (۲۲ خرداد - ۲۲ مهر ۱۳۲۴) می‌رسد. او مدعی است که سید یعقوب و تعداد زیادی از محبوسین باغشاه با مساعدت او آزاد شده‌اند، البته بعدها مرحوم مستشارالدوله و سید یعقوب انوار این ادعای او را تأیید کردند [رجوع شود به مصاحبه سید یعقوب انوار با روزنامه ستاره مورخ اول تیرماه ۱۳۲۴ خورشیدی]. هر چند که تأیید و تکذیب آقا سید یعقوب هیچگاه چندان جدی نبوده.

صدرالاشرف در خاطرات خود درباره کمک به سید یعقوب انوار در باغشاه می‌نویسد:

«ابتدا سید یعقوب شیرازی انوار را حاضر کردند. سید یعقوب از ناطقین هتاک و فحاش به شاه و دربار ایران بود، و از او کینه زیاد داشتند. وقتی که او را به مجلس حاضر کردند در حالیکه عمامه بر سر داشت و زنجیری در گردن او بود معلوم شد او آنروزها ناخوش بوده و تب داشت. من از دیدن او با آن هیأت عمامه و حالت نحیف و زنجیر به گردن برآشغتم و به حاجب الدوله که امر محبوسین بعهده او بود گفتم سید ناخوش است و در دست شما اسیر و قادر به فرار نیست برای چه او را باز زنجیر آوردید؟ او با لحن تمسخر گفت: اگر می‌فرمائید شتری هم جلو او قربانی کنیم. من عصبانی شدم و گفتم: در جائیکه شیه مجلس یزید درست کنند من نمی‌نشینم و از جا برخاسته با تعرض خواستم خارج شوم. حاضرین همه به حاجب الدوله اعتراض کردند و او و سایر اعضاء جلو مرا گرفته و نگذاشتند خارج شوم ولی آنروز مجلس بر هم خورد و سید یعقوب را هم بردند... من از باقی ماندن سید یعقوب شیرازی در مجلس، نگران و ناراحت بودم. روز سوم شعبان رسید و محمدعلی‌شاه آنروز را جشن می‌گرفت و سلام می‌نشست. من صبح آن روز بی‌باغ شاه رفتم. موقعی رسیدم که همه درباریان و رجال عازم رفتن نزد شاه برای عرض تبریک بودند و چون ورود مرا بی‌موقع دیدند، مشیرالسلطنه صدراعظم به من گفت یقین است کاری داشته‌اید که امروز اینجا آمده‌اید؟ گفتم بلی کار مهمی دارم که باید به اعلیحضرت شاه عرض شود. صدراعظم گفت بگویند من عرض میکنم. گفتم آمده‌ام به شاه عرض کنم امروز روز ولادت حضرت سیدالشهداء است که جشن گرفته‌اید به آنحضرت چه جواب خواهید داد که یکی از اولاد او را در حبس نگاه داشته‌اید. پیغمبر فرمود الصالحون لله و الصالحون لی. همه رجال متأثر شدند که یکی از آنها حشمت الدوله است که حالا حیات دارد. گفتند عرض خواهم کرد. من آنجا نشستم تا ایشان از سلام مراجعت کردند. مشیرالسلطنه گفت حرف شما را عیناً بشاه عرض کردم، فرمودند امروز الساعه او را مرخص کنید ولی باید طهران نماند به شیراز برود. من تشکر کردم و گفتم او پول ندارد که مسافرت کند و بالاخره قرار شد صد تومان به او برای خرج حرکت بدهند و همانروز خلاص شده و به شیراز رفت».

۷۱- لازم به تذکر است که پس از کودتای (رضاخان/ سیدضیاء) این دو عامل نتوانستند یکدیگر را نیز

تحمل کنند، لذا رضاخان به مخالفین دولت سیدضیاء در خفا و غیرمستقیم کمک می‌کرد، و زمینه را برای رییس الوزرای خود آماده می‌ساخت.

۷۲- سیدحسن مدرس، سیدحسن تقی‌زاده، دکتر محمد مصدق و حسین علایی کسانی بودند که در

مخالفت با ماده واحده مزبور پس از ایراد نطقی در مخالفت، مجلس را ترک گفتند. غیر از این عده تنها شش نفر دیگر بودند که در آنجلسه حضور نیافتند و می‌توان گفت که به شکل محترمانه با ماده واحده خلع قاجار مخالفت نمودند. اولین مخالف سیدحسن مدرس بود، که پس از مخالفت با ماده مزبور، مجلس را با گفتن این جمله که: «خلاف قانون اساسی است و نمی‌شود در اینجا طرح کرد، صد هزار رأی هم بدهید خلاف قانون

اساسی است» ترک کرد. پس از او تقی زاده سخنرانی کرد و طی نطق خود گفت: «... خدا را شاهد می گیرم الان که اینجا حرف می زنم و پیش از اینکه حرف بزنم اشخاص متفرقه، وکیل و اشخاص مسئول بمن گفتند حرف نزنید، حرف زدن صلاح نیست برای آنکه خطر دارد...». او سپس سخنرانی در مخالفت با ماده مذکور ایراد کرد و در حال گفتن این جمله: «... مطابق قوانین اساسی مملکت نیست و مطابق صلاح مملکت هم نیست. بیشتر از این حرف زدن هم صلاح نیست، همه می دانند. آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است» مجلس را ترک گفت. در جواب تقی زاده، سید یعقوب انوار به دفاع از ماده واحده پرداخت و طی نطق مفصلی گفت:

«بنده خیلی میل داشتم که آقای تقی زاده تشریف ببرند و عرایض بنده را بشنوند و حقیقتاً همانطوریکه بیان کردند بنده هم همین حسن عقیده را درباره ایشان دارم ولی یک مسأله ای را در اینجا اظهار کردند که لازم است جواب عرض کنم این مسأله در همین مملکت دو سابقه دارد و این سابقه در حقیقت بمنزله یکی از مواد قانون اساسی برای ما واقع شده و الان بنده مراتب را به عرض آقایان نمایندگان محترم می رسانم. بعد از آنکه مجلس شورای ملی را توپ بستند و آن ترتیبی که همه می دانید پیش آمد و استبداد صغیر واقع شد در مجلس اول قانون اساسی و متمم آن نوشته شده و در جزو اول قانون نوشته شده بود نمایندگان مجلس شورای ملی باید دویست نفر باشند انتخاب هم بطور طبقاتی بود و بهمان ترتیبی که وکلای دوره اول که جزاهم الله علی الاسم خیراً که به عقیده بنده بهترین خدمات را برای مملکت نمودند و این قانون اساسی را در مقابل قوه قاهره و جبر و استبداد دربارها نوشتند انتخاب شدند و بنده حقیقتاً همیشه از زحمات وکلای آن دوره شکرگزاری می کنم زیرا قانون اساسی را با خلوص نیت و با یک روح آزادی خواهی برای ما گرفتند. پس از آنکه مجلس به توپ بسته شد و آزادی خواهان در تمام اقطار ایران منتشر شدند و از مرکز و آذربایجان، از فارس و بالاخره از تمام مملکت صدای خواستن مشروطیت بلند شد تا اینکه خدا خواست و قوه ملی غلبه کرد و دربارها ناچار شدند که در مقابل قوای ملی تسلیم شوند و مشروطیت را اعاده دهند نه این بود که مشروطیت را مفت به ما دادند بلکه آزادیخواهان حبس شدند و ایستادگی کردند تا اینکه آنها را وادار کردند که مشروطیت بدهند، آنوقت گفتند که ما حاضریم مشروطیت بملت بدهیم و همین آقای تقی زاده که در دوره اول یکی از نمایندگان مبرز بودند چه فریادها برای این قانون اساسی می زدند و چه کارها کردند که حالا یک قدمش را در اینجا می خواهیم برداریم.

داد و فریادهای آقای تقی زاده در روزنامه‌جات پر است، خلاصه در باغشاه کمیسیون شد و آن کمیسیون رجوع کرده به انجمن آذربایجان (که حالا نماینده محترم آقای داور می‌خواهند بطور مفصل بعرض آقایان برسانند) انجمن‌های ایالتی و ولایتی تمام نقاط اختیار دادند به انجمن ایالتی آذربایجان و انجمن ایالتی آذربایجان هم اختیار داد به کمیسیون که در اینجا تشکیل شده بود و چهار پنج ماده از مواد قانون اساسی را تغییر دادند و بعضی از آن مواد راجع به انتخابات بود که به عقیده بنده خیلی مهم است زیرا آن مواد تأسیس حکومت ملی می کند و بنده حق حاکمیت ملت را در آن مواد قانون انتخابات می دانم، غرض اینست مواد راجع به انتخابات را که پایه حکومت ملی بر آن است تغییر دادند به چه سابقه آنها را تغییر دادند.

بواسطه اینکه چون در مملکت انقلاب شده بود و می خواستند به جوشش و انقلاب مملکت خاتمه بدهند لذا به این عنوان آمدند و این کار را کردند، در دوره دوم ناصرالملک که نایب السلطنه وقت بود پیشنهاد کرد که نمایندگان که برای دوره سوم انتخاب می شوند خوب است در موادی از قانون اساسی که راجع به

حکومت است یک انگشتی ببرند بنده می‌خواهم در اینجا وارد (پروانتز) بشوم و عرض کنم عقیده ناصرالملک این بود که نمایندگان می‌آیند باید شریک در این مسئولیت باشند و نمایندگان به این حق منتخب شدند و آمدند و حاضر شدند که این مسأله را انجام دهند نهایت جنگ بین المللی و آن انقلاباتی که همه می‌دانند پیش آمد یازده ماه بیشتر از عمر مجلس نگذشت که مجلس تعطیل شد و آن انقلابات که همه می‌دانید پیش آمد و مجلس را خاتمه داد، ما که صد سال نیست مشروطه شده ایم نهایت پانزده سال است و در این مدت پانزده شانزده سال هم قانون اساسی باین سوابقی که می‌بینید واقع شده پس سابقه در دست داریم.

در دوره اول که هیأت مؤسسان بود و خیلی خوب هیأتی هم بود و از میرزین ایران هم بودند و بسیار زحمت کشیدند و در دوره دوم آمدند و مواد قانون اساسی که راجع به انتخابات و حق سلطنت و حکومت ملی بود و انتخاب را که بطور طبقاتی بود تغییر دادند و بطور دو درجه کردند به آن شکلی که همه می‌دانید واقع شد امروز هم همینطور است آتش را چقدر می‌شود در تحت خاکستر مستور کرد؟ این آتش است که از تمام نقاط سربدر آورده و در کانون آزادیخواهان از آن وقتی که پایه مشروطیت گذاشته شعله کشیده و از اول داد و فریاد همه همین بود و بنده که بتصدیق خود آقای مدرس یکی از انقلابیهای درجه اول بودم هم فریاد می‌زدم که باید خاتمه داد باین خانواده زیرا برای کار تازه مرد تازه لازم است. شاهزاده سلیمان میرزا و اشخاص دیگری هستند که در مشروطیت پیش قدم بودند با بنده رفتیم و آن چراغان و آتش بازی را بهم زدیم. غرض این است که از همان اول عقیده ما این بود که این درخت خشکیده است و باید او را کند و درخت برومندی بجای آن غرس کرد که آن درخت برومند سایه افکن بشود و ملت از آن استفاده کند. این بود که بنظر ماها که بفرنگ نرفته بودیم و در اینجا تحصیل کرده بودیم می‌رسید و عقیده داشتیم که این درخت خشکیده و باید آنرا کند و نهال تازه ای به جای آن کاشت منتهی ما چون مشرق زمینی و یک ملت اتکایی هستیم از اینجهت مسأله از امروز بفردا و از فردا به پس فردا می‌اندازیم مسأله همین طور بود تا دو سال قبل تاریخ آزادیخواهان ایران و انقلاب ایران را نگاه کنید و ملاحظه کنید کدام آزادیخواه و انقلابی در مملکت بود که بسعادت ایران علاقه مند بود و عقیده نداشت که این درخت را باید کند؟

مرحوم آقا سید جمال الدین افغانی که رئیس الاحرار است و مرحوم میرزا آقاخان کرمانی و دیگران که از ترشح قلم آنها که این همه مردم بیدار و هشیار شده اند همه داد و فریاد می‌زدند که چاره نیست و ملتی که می‌خواهد زندگی کند باید حیات تازه پیدا کند و برای نیل به سعادت تازه ناچار است که درخت کهنه را بکند و دور اندازد، نظر به این مسأله آتش بلند شد تا اینکه الان از تمام مملکت سربرون آورده از آذربایجان از فارس و کرمان و از گیلان محمره و طهران از همه جا آتش بلند است مگر نمی‌بینید چه خبر است؟ حکومت با خود ملت و تعیین سلطنت با ملت است و اولین وظیفه مجلس خاتمه دادن به انقلاب است کجا این مسأله خلاف قانون اساسی است؟

بهترین قدمی که مجلس می‌خواهد بردارد همین است که به انقلابات امروزه که در تمام مملکت هست خاتمه دهد و سعادت ملت را تأمین کند، پس در جواب فرمایش آقای تقی زاده [که] می‌فرمایند این مسأله برخلاف قانون اساسی است با اینکه نهایت عقیده را به ایشان دارم لازم است عرض کنم که این مسأله خلاف قانون اساسی نیست بلکه همین قانون است.»

پس از سید یعقوب (موافق)، حسین علایی طی نطق کوتاهی با ماده واحده مخالفت و سپس مجلس را

ترک کرد، و پس از او عبدالله باسایی (موافق) به سخنرانی و جواب نطق علایی پرداخت. سپس مرحوم دکتر محمد مصدق طی نطق مهیج و شجاعانه‌ای ابراز مخالفت با ماده واحده نمود و در آن نطق، شدیداً به سید یعقوب تاخت، و گفت: «... بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه ام بکنند و آقای سید یعقوب هزار فحش به من بدهد زیر بار این حرفها نمی روم. بعد از بیست سال خونریزی، آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید؟ آزادیخواه بودید؟ بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر می رفتید و مردم را دعوت به آزادی می کردید. حالا عقیده شما اینست که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد هم رئیس الوزرا، هم حاکم؟ اگر اینطور باشد که ارتجاع صرف است. استبداد صرف است. پس چرا خون شهدای راه آزادی را بیخود ریختید؟! چرا مردم را به کشتن دادید؟ می خواستید از روز اول بیاید بگویید که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی خواستیم، آزادی نمی خواستیم، یک ملت است جاهل و باید با چماق آدم شود.

۷۳- سخنان انوار پس از واقعه ترور مدرس:

«آنچه از احوالات نمایندگان ملت در دنیا دیدم این است که نمایندگان نماینده احساسات ملت هستند. همین احساسات ملت را نمایندگان در مجلس شورای ملی اظهار می کنند. بنده و چند نفر از آقایان که تقاضا کردیم هیأت محترم دولت به مجلس تشریف بیاورند برای این بود که به دولت بنماییم که امروز احساسات ملت ایران جریحه دار است و بوسله نمایندگان خود، این مسأله را اعلام می کنند. یک قضایایی اتفاق می افتاد که به حیثیت و مقامات ملت جریحه وارد می سازد جنگهای بزرگ دنیا برای حیثیت و شرافت ملت بوده است.

ما در این مسأله کاملاً مطمئن از طرف دولت هستیم زیرا خود آقای رئیس الوزرا یکی از مریدهای آقای مدرس بوده و همینطور آقایان وزراء همه به ایشان ارادت داشتند. آقای مدرس از علمای طراز اول و دارای درجه اجتهاد بود و ما که پیرو مذهب حقه جعفری هستیم فرموده اند «امّا الوقایع الحادّة فارجعوا الی زواریت آحادیننا الناظرین فی حالنا و حرامنا... الخ» مجلس خواست بنمایند و بگویند که ما آینه و انعکاس ملت ایران هستیم. دیروز من شمیران بودم وقتی که آمدم رفتم به مرهشخانه دیدم فوج فوج دسته دسته از تمام طبقات با حال انکسار و قلب شکسته در آنجا حاضر شده بودند و حقیقتاً می خواهم بگویم مثل روز عاشورا بر ملت تهران بود. یک ملت که احساساتش برای حفظ مقامات روحانی و مفتنه خود اینطور است و اینطور احترام می کند دولت باید این احساسات را تقدیس کند. ما خواستیم بنماییم این احساسات را و تمام دنیا هم بدانند که ملت ایران چیز فهم و حساس است چیزهایی که به او برمی خورد نمی نشیند و تعقیب می کند تا رفع آنرا بنماید.

مجلس شورایی با کمال نفرت و انزجار به این مطلب نگریسته و یک عمل رذل و پستی می داند و با کمال جدیت به دولت می گویم که این کار را باید با کمال اهمیت تلقی کرد و خیلی جدی دنبال کند.

۷۴- مرثیه «کنل محمد تقی خان پسیان» که توسط ایرج میرزا سروده شده:

دلم به حالی تو ای دوستدار ایران سوخت
تمام خلق خراسان به حیرتند اندر
به چشم مردم این مملکت نباشد آب
مخالفتین تو سرمست باده گیلرنگ
نظام ما فقط از همت تو دایر بود
که چون توشیرنری را در این کنام کنند
که این مقاتله با تو را چه نام کنند
وگرنه گریه برایت علی الدوام کنند
موافقین تو خون جگر به کام کنند
بیا ببین که چه بعد تو با نظام کنند

رسید نوبت آن گز برای خونخواهی دروغ و راست همه متهم شدند به جُبن مرام تسوهمه آزادی و عدالت بود کسان که آرزوی عزت و وطن دارند به جسم هیأت ژاندارمری روانی نیست ترا سلامت از آن دشت کین نیاوردند پس از تو بر میر آن میزهای مهمانی پس از تو بر میر آن اسب‌ها سوار شوند سبیل‌ها را تا زیر چشم تاب دهند خدا نخواسته کاین مملکت شود آباد از این سپس همه مردان مملکت باید سزد که هر چه به هر جا وطن پرست بود

تمام علة ژاندارمری قیام کنند به هر وسیله زخود دفع اِتهام کنند پس از تو خود همه ترویج این مرام کنند پس از شهادت تو آرزوی خام کنند و گسرنه جنبشی از بهر انتقام کنند کسبون به مدفن تو ریخته و سلام کنند پی سلامت هم اصطکاکِ جسام کنند عروسن وارد در این کوجه‌ها خرام کنند به قذ و قامت خود افتخار تام کنند وطن پرستان بی‌هوده اهتمام کنند برای زادن شبیه توفکر ما هم کنند پس از توتا به ابد جامه مُشک مام کنند





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست اعلام



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

- آزادی، جواد - ۳۲
- آبرکار، بطروس - ۲۱
- آرام، اسماعیل [دکتر] - ۳۳
- آبرک، مصطفی کمال - ۳۶ - ۸۷ - ۱۴۲ - ۱۴۳
- آشتیانی، ابراهیم خان [اعتصام الملک] - ۲۰۳
- آشتیانی، حاج شیخ مرتضی - ۳۴ - ۳۵ - ۳۷
- آشتیانی، حاج میرزا حسن - ۳۴ - ۳۵ - ۳۸
- آشتیانی، میرزا اسماعیل - ۳۴
- آشتیانی، میرزا مصطفی - ۳۵ - ۳۶
- آشتیانی، میرزا مهدی - ۳۷
- آشتیانی، میرزا هاشم - ۳۸ - ۳۹
- آصف، فرج الله [سردار معظم کردستانی] - ۴۰
- آصف اعظم، علی نقی خان - ۴۸
- آصف الدوله، حاج الهیارخان - ۴۰
- آصف الدوله، حاج محمدقلی - ۴۰
- آصف تاجبخش، محمدقلی [آصف الحکماء] - ۴۰
- ۴۱ -
- آصف وزیر، محمد جعفر [سرہنگ] - ۴۲
- آقا حسین بیک آق اولی - ۳۲۵
- آقاخان اول - ۴۳
- آقاخان دوم، سلطان علیشاہ - ۴۲
- آقاخان چہارم، کریم خان - ۴۴
- آقاخان محلانی - ۴۲ - ۴۴ - ۲۴۹
- آقازادہ، میرزا محمد [آبت اللہ] - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۳۵۰
- آقار بیک - ۳۲۵
- آناتورک، مصطفی کمال - ۳۶ - ۸۷ - ۱۴۲ - ۱۴۳
- آنش اصفہانی، میرزا حسن - ۲۱
- آجودانیاشی، میرزا ابراهیم [سردار انتظام] - ۲۲
- آجودانیاشی، میرزا اسماعیل خان - ۱۵۳
- آجودانی، قاسمعلی [سرتیپ] - ۲۲
- آنخوند، حاج - ۳۸۹ - ۳۹۱
- آنخوند آملی - ۳۶
- آنخوند، رجب [حاج] - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴
- آنخوند کاشی - ۱۹۱
- آنخوند ملامحمد [آل ناصر] - ۱۰۴
- آذرخش، حسنعلی [دکتر] - ۲۴
- آذری، میرمید علی - ۲۵
- آراستہ، نادر میرزا - ۲۵ - ۲۶
- آرتا، فضل اللہ [سرہنگ] - ۲۷
- آرمین، کمال الدین [دکتر] - ۲۷
- آریان پور، عباس - ۲۸
- آرین پور، یحیی - ۱۸۶
- آزاد، میرزا حسین خان [دکتر، حکیم باشی] - ۲۹
- آزاد، علی محمد - ۳۰
- آزاد مراغہ، ابوالقاسم - ۳۱
- آزادہ گیلانی، علی - ۳۲

- آقامحمدخان قاجار - ۴۰ - ۱۲۰ - ۲۹۴
 آقا نجفی، شیخ محمدتقی - ۱۹۸ - ۱۹۹
 آقا اولی، تقی - ۴۸ - ۴۹
 آقا اولی، فرج الله [سرلشکر - شهید] - ۴۹ - ۵۰ - ۳۲۵ -
 آقایان، الکساندر [دکتر] - ۵۰ - ۵۱ - ۱۱۷ - ۲۸۷
 آلفونس سیزدهم - ۱۴۰
 آملی، محمدتقی - ۵۲ - ۱۱۰
 آملی، آقا شیخ هاشم - ۱۱۰ - ۱۱۱
 آموزگار، حبیب الله - ۵۲ - ۵۳
 آونس خان [مساعدالسلطنه] - ۵۴
 آوانسیان، آرداشس - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۳۶۹
 آهنین، ابوالحسن [سرتیپ] - ۵۵
 آهی، ابوالقاسم خان - ۵۶
 آهی، مجید - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۳۲۶ - ۳۳۹
 آیت الله زاده، آقامیرزا احمد - ۱۹۴
 آیت الله زاده، محمدرضا - ۱۹۶
 آیت الله زاده خراسانی، میرزامهدی - ۶۰ - ۶۱ -
 ۱۲۸ - ۱۹۴ - ۳۲۹ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۰
 آیتی، عبدالحسین [آواره] - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴
 آیرم، سربیب عباس [امیراحتشاز] - ۷۱
 آیرم، محمدحسین [سراشکر] - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ -
 ۶۹ - ۷۰ - ۸۹ - ۱۵۴ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۳۰ -
 ۳۳۱ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸
 آیرم، نصرت الله - ۷۱
 آبیرون ساید، ژنرال - ۹ - ۱۰ - ۲۶۷
 ابتهاج، آقاخان - ۷۳
 ابتهاج، غلامحسین - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۱۷۴
 ابتهاج الملک، ابراهیم - ۷۳
 ابراهیم خان - ۲۹۴
 ابراهیم، میرزا - ۶۰ - ۳۲۷
 ابراهیم ملاباشی، حاجی میرزا - ۹۹
 ابراهیمی، ابوالقاسم [شیخ - سرکار آقا] - ۷۶ -
 ۷۷ - ۷۸
 ابوالحسن، میرزا - ۴۶
 ابوالفتح - ۳۴۴
 ابوالفتح زاده - ۸۱ - ۸۲
 ابوالقاسم، حاج میرزا - ۳۷۸ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲
 ۳۸۳ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۹
 ابوطالب، سید - ۳۸۹
 اتابک، میرزاعلی اصغرخان - ۷۹ - ۹۸ - ۱۶۲ -
 ۱۶۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵
 اتابکی، احمد [مشیراعظم] - ۷۸
 اتابکی، محمد صادق - ۷۹
 اجاق، حاج سید اسماعیل - ۷۹
 اجاق، سید حسن - ۷۹ - ۸۰
 احسان الله خان [دومستدار] - ۷۴ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ -
 ۸۳ - ۸۴ - ۸۴ - ۲۱۰ - ۲۳۶ - ۳۴۸
 احسانی طباطبایی، محمدعلی [سرتیپ - دکتر] -
 ۸۴ - ۸۵
 احسانی، شیخ احمد - ۷۷
 احمد آقا - ۳۶۳ - ۳۶۴
 احمد، شیخ - ۹۹
 احمدخان، میرزا - ۷۸ - ۲۶۲
 احمدشاه قاجار - ۱۱ - ۱۳ - ۳۸ - ۴۴ - ۸۰ - ۸۵ -
 ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۱۲۲ - ۱۴۰ - ۱۶۴ - ۱۷۵ -
 ۱۹۴ - ۲۰۰ - ۲۱۱ - ۲۴۲ - ۲۴۸ - ۲۵۳ - ۲۶۷ -
 ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۹۳ - ۳۰۱ - ۳۲۸ - ۳۵۶ -
 ۳۵۸
 احمدی، احمد [پزشک احمدی] - ۴۶ - ۵۷ - ۸۹ -
 ۹۰ - ۹۱ - ۳۴۱ - ۳۴۳ - ۳۴۴

- احمدی، سید منیر الدین - ۹۶ - ۹۷
 احمدی بختیاری، عبدالحسین - ۹۶ - ۱۱۷
 احیاء الملک، محمد [شیخ] - ۹۸ - ۹۹
 انجگر، احمد - ۹۹ - ۱۰۱ - ۱۰۲
 انخوت، یوسف - ۱۰۲
 ادوار براون - ۶۳
 ادیب الدولہ، محمد حسن خان - ۱۰۲
 ادیب السلطنہ - ۳۴۰
 ادیب السلطنہ - سمعی
 ادیب پیشاوری، سید احمد [رضوی] - ۱۰۳ - ۱۰۴
 - ۱۰۵
 ادیب طوسی، محمد امین - ۱۰۶
 ادیب نویری تبریزی، ابراہیم - ۱۰۷
 ادیب نیشابوری، عبدالجواد - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸
 - ۱۰۹
 ادیب ہروی، محمد حسن - ۱۰۹
 اراکی، آقا شیخ ضیاء الدین [آیت اللہ عراقی] - ۳۷
 - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۲۵۰
 اراکی سلطان آبادی، شیخ محمد [سلطان العلماء] -
 ۱۱۲
 اراکی نجفی، عبدالنسی [آیت اللہ عراقی] - ۱۱۲
 ارانی، ابوالفتح - ۱۱۳
 ارانی، تقی [دکتر] - ۸۹ - ۹۱ - ۱۱۳ - ۱۱۵ -
 ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۲۲۹ - ۳۴۱ - ۳۴۴
 ارباب، میرزا محمد [آیت اللہ] - ۱۲۴ - ۱۸۳
 ارباب جمشید - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱
 ارباب رستم - ۳۶۷
 ارباب کیخسرو شاہرخ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۳ -
 ۳۴۵ - ۳۶۷
 ارداقی، علی اکبر - ۸۱ - ۱۲۵ - ۱۲۷ - ۳۴۶
 ارداقی، قاضی - ۱۲۵
 اردبیلی، سید جلیل - ۲۳۵
 اردبیلی، عبداللہ - ۱۳۰
 اردبیلی، عبدالمناف [ملا مناف] - ۱۳۰ - ۱۳۱
 اردبیلی، علی اکبر - ۱۳۲
 اردبیلی، سید بونس [آیت اللہ] - ۴۵ - ۱۲۷ - ۱۲۸
 - ۱۲۹ - ۱۴۸
 اردشیر - ۲۶۴
 اردشیر بابکان - ۲۶۲
 اردکانی، غنی اکبر [حقیقت] - ۱۳۲
 اردلان، ابوالحسن [فخر الملک] - ۱۳۴ - ۱۳۵
 اردلان، امان اللہ [حاج عزالمناک] - ۱۳۵ - ۱۳۶
 - ۱۷۵
 اردلان، سید اللہ [ضارم السلطان] - ۱۳۶ - ۱۳۷
 اردہالی، شیخ علی - ۱۹۷
 ارفع، سرہنگ - ۳۶۹
 ارفع، رضا [ارفع الدولہ] - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰
 ۱۴۲
 ارفع قوامی، اسد اللہ [سرلشکر] - ۱۴۲
 ارفعی، جلیل [سرتیپ] - ۱۴۳ - ۱۴۴
 اسمیت، آرمنٹاز - ۹
 استالین - ۲۲۴ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹
 استخر، محمد حسین - ۱۴۵
 استرآبادی، سید محمد [آیت اللہ] - ۱۴۴
 استرآبادی، حاج سید نصر اللہ - ۱۴۴
 اسد اللہ خان، مرزا - ۴۸ - ۴۹
 اسدی، محمد ولی خان [مصباح السلطنہ] - ۱۴۶ -
 ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۵۰
 اسحق، پرقسور محمد - ۱۸۵
 اسعد، خان بابا خان - ۸۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۵۸ -
 ۱۵۹ - ۱۶۰
 اسعد، سردار بہادر - ۱۵۱ - ۱۵۴
 اسعد، محمد خان - ۱۵۱ - ۱۵۴
 اسعد، محمد تقی خان [امیر جنگ] -

- ۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۸۱ - [امور، یکتا] - اشتری، احمد
- ۳۰۷ - اشتهاردی، شیخ مهدی
- ۱۸۳ - اشراقی، محمدتقی [حجت الاسلام]
- ۱۸۳ - اشرف الدین حسینی گیلانی، محسن [نسیم شمال]
- ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۴ - اصطهباناتی، احمد [شیخ المحققین ذهبی]
- ۱۸۸ - ۱۸۹ - اصطهباناتی، اسمالله [حکیم باشی]
- ۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - اصطهباناتی، آقا شیخ باقر - ۲۵۰
- ۱۹۲ - ۳۷ - ۱۹۲ - اصفهانی، سید ابوالحسن [آیت الله]
- ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - اصفهانی، جمال الدین [حاج آقا]
- ۱۹۱ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - اصفهانی، سید حسن [آیت الله]
- ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - اصفهانی، حسعلی
- ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - اصفهانی، ملا علی اکبر
- ۱۹۱ - اصفهانی، شیخ فتح الله - ۶۱
- ۱۱۰ - اصفهانی، آقا سید محمد
- ۱۹۷ - اصفهانی، محمد حسن [ادیب الدوله]
- ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - اصفهانی، نورالله [حاج آقا]
- ۲۵۶ - ۲۵۴ - ۲۵۰ - ۲۰۱ - اصلی، موسی - ۲۲۷
- ۳۰۱ - اصولی، میرزا محمود
- ۲۰۳ - اعتبار احمد [اعتبار الدوله]
- ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - اعتصام الملک، یوسف
- ۲۰۶ - اعتصامی، ابوالفتح
- ۳۶۰ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - اعتصامی، پروین
- ۲۱۵ - اعتضاد الاطباء، حاجی میرزا عبدالباقی
- ۲۱۱ - اعتماد الاسلام، سید علاء الدین
- ۱۴۰ - ۱۳۴ - ۱۴۰ - اعتماد السلطنه، محمد حسن خان
- ۲۰۹ - اعظام السلطان
- ۲۱۰ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - اعظام قدسی، حسن [اعظام الوزاره]
- ۳۶۸ - ۳۶۷ - ۳۶۶ - ۳۶۵ - ۳۶۴ - ۲۱۳ - ضیاء السلطان] - ۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - اسعد، منوچهر - ۱۵۱ - ۱۵۴
- ۹۸ - اسعد بختیاری، حاج علی قلی خان [سردار]
- ۱۹۸ - ۱۵۸ - ۱۵۲ - ۱۵۱ - اسعد بختیاری، جعفر قلی خان [سردار اسعد، سردار بهادر]
- ۱۵۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۶۸ - ۹ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۵۸ - ۳۰۷ - ۳۴۱ - ۳۷۲ - ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۳ - اسفندیاری، حسن [محتشم السلطنه]
- ۱۶۱ - ۱۲۳ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۷۱ - ۳۲۶ - ۳۵۲ - اسفندیاری، دکتر [سلطان]
- ۳۶۹ - ۱۵۴ - اسفندیاری، سردار اقبال - ۱۵۱ - ۱۵۴ - اسفندیاری، عباسعلی [سرتیپ]
- ۱۷۱ - اسکندر - ۱۲۰
- ۱۷۹ - اسکندر خان فتح السلطان
- ۱۷۳ - اسکندر میرزا
- ۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۲۹ - اسکندری، ایرج
- ۸۶ - اسکندری، سلیمان میرزا [سلیمان محسن]
- ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۷۶ - ۱۷۹ - ۲۳۰ - ۳۵۰ - ۳۵۴ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۴۰۰ - اسکندری، نصرت الله [امیر نصرت]
- ۱۷۹ - اسکندری، یحیی میرزا - ۱۷۳
- ۳۸۷ - ۳۳۵ - ۳۳۴ - اسماعیل - ۳۸۷
- ۳۴۷ - ۸۱ - ۳۴۷ - اسماعیل خان، میرزا
- ۲۱۳ - اسماعیل قهوه چی [حاج]
- ۳۶۹ - اسماعیل میرزا
- ۳۲۵ - اسماعیل میرزا [معتد الدوله]
- ۱۰ - اسماعیس، سرهنگ
- ۹ - اسمایلز، کلنل
- ۱۸۰ - اسمعیل بیگی شیرازی، ضیاء الدین [دکتر]

- اعلم، مظفر [سردار انتصار] - ۹۹ - ۲۱۳ - ۲۱۴
 اعلم الدوله، خلیل خان [دکتر - نقی] - ۲۱۵ -
 ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۳۶۸
 افتخار الحکماء، اسماعیل - ۲۲۳ - ۲۲۴
 افتخاری، رحیم - ۲۲۴
 افتخاری، یوسف - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۹ -
 ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۵ - ۳۶۹
 افجه ای، سید جمال الدین - ۳۶ - ۲۳۵
 افجه ای، سید مهدی - ۲۳۵ - ۲۳۶
 افخمی، ابراهیم [امیر اشرف] - ۲۳۶
 افخمی، عبدالحسین [سرهننگ] - ۲۳۷
 افخمی، عبدالرضا [سرتیپ] - ۲۳۷ - ۳۶۹
 افسر، محمد هاشم میرزا [شاهزاده - شیخ رئیس]
 - ۴۶ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۳۶۹
 افشار، رضا - ۷۴ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۳۵۰ -
 ۳۵۱ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲
 افشار، سلیمان خان [صاحب اختیار] - ۱۳۹
 افغانی، سید جمال الدین - ۳۹۱ - ۴۰۰
 افندی موصلی، عبدالباقی - ۷۶
 اقبال، دکتر منوچهر - ۱۳۶
 اقبال آذر، ابوالحسن [اقبال اسلطنه] - ۲۴۱ - ۲۴۲ -
 ۲۴۳ -
 اقبال آشتیانی، عباس - ۲۴۳
 اقبال الدوله کاشی - ۱۹۸
 اقبال السلطنه ماکویی - ۲۸۰
 اقبالی، احمد - ۲۴۵ - ۲۴۶
 اقتداری، سروان - ۳۴۴
 اکبر، آقا [حاج] - ۳۸۵ - ۳۸۷
 اکبر، فتح الله [سردار منصور، سپهدار رشتی، سپهدار
 اعظم] - ۱۱ - ۸۷ - ۱۶۵ - ۱۸۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ -
 - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۸۹ - ۳۷۲ - ۳۷۳
 البرز، سرتیپ - ۳۲۵
 الفت، محمد باقر [شیخ] - ۲۴۹ - ۲۵۰
 الله قلی خان - ۲۲
 المرافی، شیخ مصطفی - ۱۶۷
 امام قلی کلاهدوز، مهدی - ۳۹۰
 امان الله خان، دکتر - ۴۹
 امام، آقا سید محمدحسن [آیت الله] - ۲۵۱
 امام، آقا سید محمدحسین [آیت الله] - ۲۵۱
 امامت، سید فخرالدین [آیت الله] - ۲۵۱
 امامت حسینی کاشانی، سید محمد مهدی - ۲۵۱
 امام جمعه، حاج میرزا ابوالقاسم - ۲۵۳ - ۳۷۵
 امام جمعه، حاج میرزا اسدالله - ۲۵۴
 امام جمعه تهران، سید زین العابدین [ظهیرالاسلام]
 - ۲۵۲ - ۲۶۱
 امام جمعه تهران، سید محمد [امامزاده] - ۲۰۱ -
 ۲۵۲ - ۲۵۴ - ۲۵۶ - ۳۷۴
 امام جمعه خویی، حاج میرزا یحیی - ۲۵۴ - ۲۵۵ -
 ۲۵۶ - ۲۸۸ - ۳۷۴
 امام جمعه کردستان - ۳۷۶
 امامی، دکتر - ۲۳۱
 امامی، سید جواد [ظهیرالاسلام] - ۲۰۱ - ۲۵۶ -
 ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۳۷۵
 امان الله خان والی اردلان - ۱۳۶
 امانت، رشید - ۲۶۴
 املش، یحیی خان [حاجی میرزا] - ۸۰
 امید، حسین - ۲۶۵ - ۲۶۶
 امیراحمدی، احمد [سپهدار] - ۴۹ - ۶۷ - ۷۰ -
 ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۳۰۲ - ۳۷۶
 امیرارشد، سام خان [حاجی علی لوی] - ۲۶۹ - ۲۷۰
 امیراعلم، امیرخان [دکتر] - ۲۱۳ - ۲۷۱ - ۲۸۱
 امیر اقتدار [سید انصاری، محمودخان
 امیر انصاری، مهدی [امیر موتمن] - ۲۷۴
 امیرانصاری، ناصر [سرتیپ] - ۲۷۴

- امیرنومان - ۱۴۳
 امیرحسین ایلخان - ۱۵۱
 امیرحشمت نیساری - ۱۶۳ - ۲۷۵
 امیرخیزی، اسماعیل - ۲۷۵ - ۲۷۹
 امیر طهماسبی، عبدالله [امیرلشکر] - ۶۷ - ۱۴۳ -
 ۲۱۲ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۳
 امیر عشاير خلیخالی - ۱۴۳
 امیرفضلی، اسماعیل [سرلشکر] - ۲۸۳
 امیر فیروز - ۱۴۳
 امیرنظام - ۳۶۹
 امیر نوروز - ۱۴۳
 امیری فیروز کوهی - ۵۰ - ۳۲۹
 امین، محمود [امیرلشکر] - ۲۸۴
 امین التجار، حاج محمد - ۳۸۴ - ۳۸۹
 امین التجار، حاج معیر - ۳۸۴
 امین التجار، حاج میرزا شفیع - ۲۸۴
 امین التجار اصفهانی، سید حبیب الله - ۲۸۵ - ۲۸۶ -
 ۲۸۷ - ۲۸۸
 امین التجار اصفهانی، محمدعلی [حاج سید] - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱
 ۲۸۵
 امین الدوله، محسن خان - ۲۵۵ - ۲۸۷ - ۲۸۸
 ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۳
 امین الدوله، علی خان - ۲۶۲ - ۲۸۷ - ۲۸۸
 ۲۹۳ - ۳۱۶
 امین السلطان، آقا ابراهیم - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۹
 امین السلطان اتابک - ۱۴۰ - ۳۸۵
 امین الشریع، شیخ محمد جعفر - ۲۹۰
 امین الضرب، حاج محمد حسن - ۲۹۱ - ۳۷۸
 امین الضرب، حاج محمد حسین - ۲۹۰ - ۲۹۱ -
 ۲۹۲
 امین الملک، اسماعیل خان - ۲۸۸ - ۳۷۳ - ۳۸۵
 ۳۸۹ -
- امین نظام، میرزا صادق - ۱۳۹
 امینه اقدس - ۱۴۰
 امینی، اشرف الملوک [فخرالدوله] - ۲۸۸ - ۲۸۹
 - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۳۷۷
 امینی، امیرقلی - ۲۹۴ - ۲۹۵
 امینی، نصرت الله - ۳۴۰
 اناری، سید محمدرضا [بابیع المتکلمین] - ۲۹۵ -
 ۲۹۶
 انتظام الملک - ۲۹۸
 انصاری، علی قلی خان [مشاور الممالک] - ۲۲۹ -
 ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۹۱ - ۳۹۶
 انصاری، محمودخان [امیر اقتدار] - ۲۹۹ - ۳۰۰ -
 ۳۰۱ - ۳۹۶ - ۳۹۷
 انصاری، میرزا مسعود گرمودی - ۲۹۷
 انقلاب آذر، خلیل - ۲۲۹
 انگجی، ابوالحسن [آیت الله] - ۶۷ - ۳۰۱ - ۳۰۲
 ۳۰۳
 انوار، سید یعقوب [صدر العلماء] - ۱۴ - ۱۵ - ۳۰۳
 - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱
 انوار، حاج مدرس - ۱۳۲
 انوشیروان - ۲۱۲
 اوحدی، محمدعلی - ۳۰۵ - ۳۰۶
 اورنگ، عبدالحسین [معین الاسلام - شیخ الملک]
 - ۱۹۶ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸
 اوژن بختیاری، ابوالفتح - ۳۰۸
 اوگانیانس، آوانس [آوانس اوهانیان] - ۳۰۹ -
 ۳۱۰ - ۳۱۴
 اویسی، علی محمد - ۳۱۴
 ایرانی، عبدالمحمد [چهره نما] - ۳۱۷ - ۳۱۸
 ایرج میرزا [جلال الممالک] - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷
 - ۳۴۴ - ۴۰۱
 ایروانی، خان بابا - ۳۱۸

- ایروانی، علی آقا [آیت الله] - ۳۱۸
ایروانی، محمود [سرتیپ] - ۳۱۹ - ۳۲۰
ایروانی نجفی، علی [حاج میرزا] - ۳۱۹
ایروانی نجفی، محمدباقر - ۳۲۲
ایزدی، سلیم - ۳۲۱
ایزدی نیر، مهدی [دبیر خاقان] - ۳۲۱
ایلخان ظفر بختیار، میرزا حسین - ۳۲۳
ایلخانی، حسینقلی خان - ۹۹
ایوان - ۲۸۱
- ب**
- باراتف. ژنرال - ۳۷۳
باکونین - ۸۳
بامداد، مهدی - ۷۸ - ۱۱۹ - ۱۲۳
بانو عظمی - ۴۹
بجنوردی، سردار معزز - ۳۰۱
بجنوردی، میرزا حسن - ۱۱۱
بدیع زاده، جواد - ۲۹۷
بروجردی، حاجی علی اکبر - ۳۷۵
بروجردی، آقا سید محمد تقی - ۱۱۰ - ۱۱۱
بغایری، عبدالرزاق [سرتیپ، مهندس] - ۲۰۹
بلم، مسیو - ۳۷۲
بوذرجمهری، عبدالکریم [سرلشکر] - ۳۵۱ - ۳۵۴
- ۳۷۱ - ۳۷۲
بهار، محمد تقی [ملک الشعرا] - ۱۱ - ۸۰ - ۱۸۹
- ۲۰۶ - ۲۳۸ - ۳۵۰
بهار شیروانی، میرزانصرالله - ۳۱۵
بهاء الملک قراگوزلو - ۳۴۲
بهبودی، سلیمان - ۲۸۰
بهبهانی، سید عبدالله [آیت الله] - ۳۶ - ۶۰ - ۸۱
- ۱۱۹ - ۱۶۳ - ۱۷۳ - ۱۹۹ - ۲۸۸ - ۳۲۷
بهبهانی، سید محمد - ۲۵۶
- بهرام میرزا [سردار مسعود] - ۳۲۵
بهرامی - ۲۸۰
بهرامی، دکتر - ۵۱
بهرامی، دبیر اعظم - ۱۴۷ - ۱۷۵
بهرامی، عبدالله - ۸۲ - ۸۴
بهشتی، سید عباس - ۲۲۶
بهلول، شیخ - ۴۶ - ۱۲۸ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۳۵۰
بهن زردشتی - ۱۱۹
بیات، سرهنگ - ۱۴۹
بیات، مرتضی قلی - ۲۶ - ۱۳۶
بیات، مصطفی قلی [صمصام الملک] - ۳۳۴ -
۳۳۶ - ۳۳۵
بی بی خانم مظاهر - ۲۸۸ - ۲۹۳
بی بی ماه خانم - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۱ - ۳۸۲ -
۳۸۵ - ۳۸۶
بیدوس کوان - ۳۱۴
- پاکروان، فتح الله - ۴۶ - ۱۴۹ - ۳۴۱
پانابورت، مسیو - ۳۸۱
پرنس رويس - ۱۶۴ - ۳۵۲
پروین، محمد - ۲۲۹
پسیان، کننل محمد تقی خان - ۱۴۷ - ۳۱۶ - ۴۰۱
پسیان، یاور علی قلی خان - ۱۰۰
پنه آقا، سید - ۷۳
پوررضا - ۳۴۳
پورمند، دکتر - ۱۶۰
پوس - ۱۶۷
پهلوی، اشرف - ۲۵۶ - ۳۳۷
پهلوی، رضا [خان - میر پنج - سردار سپه - شاه]
- ۱۰ - ۱۱ - ۱۳ - ۱۵ تا ۱۷ - ۲۴ - ۳۶ تا ۳۹ -
- ۴۴ تا ۴۶ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۶ تا ۵۸ - ۶۷ تا ۶۹ -

۳۶۷ - ۳۵۰	۱۰۱ - ۱۰۰ - ۸۹ تا ۸۶ - ۸۳ - ۸۰ تا ۷۸
تربیت، علی محمدخان - ۱۷۳	۱۴۹ تا ۱۴۷ - ۱۴۲ - ۱۳۵ - ۱۲۸ - ۱۲۳ - ۱۲۲
ترونسکی - ۲۲۸ - ۲۲۹	- ۱۶۵ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۱ -
تفرشی، شیخ علی اکبر - ۳۷۶	۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۱ - ۱۸۰ - ۱۷۶ تا ۱۷۴
تفرشی، حاجی سید محمد - ۳۷۶	- ۲۱۷ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۱۱ - ۲۰۶ - ۲۰۱ -
تقی زاده، سید حسن - ۱۱ - ۳۹ - ۷۶ - ۷۷ -	۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۷ - ۲۲۶ - ۲۲۵
۱۴۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰	- ۲۷۱ - ۲۶۸ تا ۲۶۶ - ۲۶۲ - ۲۵۶ - ۲۵۵ -
تنها، سید محمد - ۳۶۹	۲۸۷ - ۲۸۶ - ۲۸۴ - ۲۸۳ - ۲۸۰ - ۲۷۹ - ۲۷۴
تونی، آخوند ملامحمد - ۱۰۹	- ۳۰۴ - ۳۰۳ تا ۲۹۹ - ۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۸۹ -
تیمورتاش، عبدالحمین [سردار معظم خراسانی] -	۳۳۴ - ۳۳۳ - ۳۳۰ - ۳۲۵ - ۳۲۱ - ۳۰۸ - ۳۰۵
۵۱ - ۶۸ - ۸۹ - ۱۴۷ - ۱۵۴ - ۲۰۱ - ۲۳۶ -	- ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۲ - ۳۴۰ تا ۳۳۸ - ۳۳۶ -
۲۳۸ - ۲۵۴ - ۲۵۶ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۷ - ۳۴۴ -	۳۷۷ - ۳۷۶ - ۳۷۲ تا ۳۶۹ - ۳۵۹ - ۳۵۶ تا ۳۵۴
- ۳۵۱ - ۳۵۷ - ۳۵۸	- ۳۹۸ تا ۳۹۶

پهلوی، شمس - ۲۵۶

پهلوی، محمدرضا [شاه مخلوع] - ۱۶ - ۲۲ - ۴۴ -

۵۷ - ۱۹۶ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۴ - ۳۰۵

پهلوی، ملکه مادر - ۲۵۶ - ۳۱۰

پیرنیا، حسن - مشیرالدوله

پیرنیا، حسین - مؤتمن الملک

پیروزه - ۱۲۱

پیشه‌وری، جعفر - ۲۲۸ - ۳۶۹

ث

ثابتی، حسنعلی - ۲۲۷

ثقة الاسلام - ۲۴۱

ثقفی، دکتر جلیل خان [ندیم السلطان] - ۲۱۶

ثقفی، حسین - ۳۶۹

ثقفی، خلیل خان - اعلم الدوله، خلیل خان

ثقفی، عبدالمجیدخان [متین السلطنه] - ۳۶۹

ثقفی، متین السلطان - ۸۱

ج

جامی - ۲۱۷

جان محمدخان - ۴۰

جاوید، سلام الله [دکتر] - ۲۲۴ - ۳۶۹

جکسن - ۱۰۶

جلال الدین، شیخ - ۲۹۰

جم، محمود [مدیرالملک] - ۵۶ - ۱۴۷ - ۲۱۴

جمال، حاج آقا - ۲۵۳

تاج بخش، میرزا محمدخان [امیرکبیر] - ۴۰

تاج بخش، محمد حسن خان [سالارهمایون] - ۴۱

تاج بخش، مهندس - ۲۳۰

تاجر باشی، حسین [افتخارالتجار] - ۲۲۴ - ۲۲۵

تبریزی، حاج میرزا ابراهیم آقا - ۲۸۸

تبریزی، جواد - ۱۲۶

تبریزی، کربلایی محمد - ۳۸۵

تجدد [شیخ العراقرین زاده] - ۳۵۰

تدین، سید محمد - ۳۸ - ۳۹ - ۱۷۵ - ۱۸۲ -

- جمالزادہ - ۱۸۵
 جمشیدیان - ۱۲۰
 جواد، حاج سید [حجت الاسلام] - ۷۸
 جواد، یوسف - ۳۳۲
 جوانشیر - ۳۴۰
 جواہری، شیخ جواد [صاحب جواہر] - ۱۹۴ - ۳۵۹
 جواہری، آقا محمد [حلال زادہ] - ۳۸۵
 جودت، حسن - ۲۲۴
 جہانبانی، امان اللہ [امیر لشکر، سپہد] - ۲۹۸ -
 ۳۶۹ - ۳۴۰
 جہانبانی، محمد حسن [سرتیپ] - ۲۶۹
 جہانسوزی، سروان - ۳۴۱ - ۳۴۲
- چ
 چالہ میدانی، شیخ حسین - ۳۷۶
 چیچرین، گورکی واسیلویچ - ۳۹۱ - ۳۹۶
- ح
 حاتمی، سرگرد - ۳۲۵
 حاج میرزا آقا - ۳۸۶
 حاج میرزا محمد باقر - ۱۳۲
 حاج میرزا محمد صادق - ۱۹۱
 حاج محمد کریم - ۱۸۰
 حاجی محمد طاہر میرزا - ۱۷۳
 حاجب الدولہ - ۳۹۸
 حاجیہ خانم - ۳۸۷
 حایری، ابوالقاسم - ۹۰ - ۳۴۴
 حایری، شیخ عبدالکریم [آیت اللہ] - ۳۸ - ۱۲۴ -
 ۱۸۳ - ۲۵۱ - ۳۶۰
 حبیب اللہ خان - ۱۳۶
 حجازی، محمد [مطیع الدولہ] - ۳۳۲ - ۳۳۳
 حریر چیان - ۱۸۶
- ح
 حریر چیان ساعی، محسن الحسنی - ۱۸۶
 حایب - ۲۲۴
 حسن خان - ۴۶
 حسن خان، سید - ۲۰۳
 حسین زادہ - ۳۰۴
 حسین للہ - ۸۱ - ۸۲ - ۲۱۰ - ۲۴۸
 حسینی - ۲۲۹ - ۳۳۲ - ۳۳۳
 حشمت الدولہ - ۳۹۸
 حضرت سید الشہدا - ۳۹۸
 حکاک اردبیلی، سید علی - ۱۳۰
 حکمت، علی اصغر - ۱۳۵
 حکمی - ۲۲۹ - ۲۳۱
 حکیم، آیت اللہ - ۱۰۱ - ۱۱۰
 حکیم، حاج - ۶۱
 حکیم کازرونی، حاج سید علی - ۱۳۲ - ۱۸۸
 حکیمی، ابراہیم [حکیم الملک] - ۲۶ - ۴۹ -
 ۱۳۶ - ۲۶۹ - ۲۸۸
 حیات، محمد حسین - ۳۲
 حیدرخان - ۴۰
- خ
 خاتون آبادی - ۱۱۶
 خاچاطوریان، ساناسار - ۳۱۴
 خالصی، شیخ مہدی - ۱۹۳
 خالصی زادہ، شیخ محمد - ۱۹۱ - ۱۹۳
 خالوقربان - ۲۳۶
 خامہ ای، انور [دکتر] - ۲۲۷ - ۲۲۹
 خانم خانمہا - ۳۸۵
 ختانی - ۳۳۷
 خدابندہ لو - ۳۳۲
 خدایارخان [سرلشکر] - ۱۷۵ - ۳۵۴ - ۳۵۶
 خدیجہ سلطان - ۳۸۰

- حراسانی، احمد - ۳۵۹
 حراسانی، حسین - ۲۲۷
 حراسانی، آخوند ملا محمد کانلم - ۳۱ - ۳۷ - ۴۴
 - ۴۶ - ۶۰ - ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۲۴ - ۱۲۸ - ۱۳۲ -
 - ۱۴۴ - ۲۵۰ - ۲۵۲ - ۲۹۶ - ۳۲۲ - ۳۲۷ -
 ۳۶۴
 حراسانی، میرزا مهدی - ۱۹۴ - ۳۵۹
 خروش، دکتر محمد - ۳۴۴
 خزعل، شیخ - ۶۱ - ۳۰۵
 خسروانی، سلطان - ۳۶۹
 خسروانی، شهاب - ۲۳۰
 خلیج - ۳۴۲
 خلخالی، سید عبدالرحیم - ۲۳۵
 خلعتبری، ارسلان - ۱۱ - ۱۱۷ - ۱۱۷ - ۳۴۰ - ۳۴۳
 خلعتبری، سرهنگ - ۳۲۵
 خلیلی، حاج میرزا - ۲۵۰
 خلیل واعظ، آقا سید - ۳۰۳
 خواجوی، رضا - ۸۳
 خوانساری، سید محمد تقی - ۱۱۰
 خوبی، آقا بابا - ۳۷۸
 خیابانی، شیخ محمد - ۹ - ۲۷۹
 خیرالنساء (آقا زاده خانم) - ۳۴

ذ

- ذبیح الله خان - ۳۶۷
 ذره - ۱۱۶
 ذره، ابوالقاسم - ۸۳



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی ایران

- زادمنش، رضا [دکتر] - ۱۱۵ - ۲۲۹ - ۳۳۹
 راستین - ۹۷
 راسخ، سرهنگ - ۳۴۰
 راسخ، مصطفی - ۸۹
 رامزی - ۳۲۷

- زریابه خانم (شاهزاده آغا خسروانی) - ۲۲
 رحیم زاده صفوی - ۸۰ - ۸۷
 رزاقی - ۳۴۰
 رزم آرا - ۷۵
 رستم آبادی، حاجی ملا محمد - ۳۷۵
 رسول، حاج محمد حسن آقا [حریر فروش] - ۳۸۱ -
 ۳۸۷
 رسول زاده، محمد امین - ۲۳۵

- داداش - ۲۲۹
 دادور - ۱۴۷
 دادگر، حسین [عدل الملک] - ۶۹ - ۳۵۰
 دارابی، شیخ احمد - ۶۱
 دامش، دکتر - ۲۱۵
 داور، علی اکبر - ۵۰ - ۵۳ - ۱۴۵ - ۳۳۱ - ۳۳۲ -
 - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۹۹ -
 دایی علی، حاج - ۳۸۷

- رشتی، شیخ حبیب الله - ۱۱۰ - ۳۰۱
 رشتی، سید کاظم - ۷۷
 رضی، شیخ - ۳۸۷
 رضاقلی خان - ۱۳۴
 رضای اعمی، شیخ - ۳۹۱
 رضوی - ۳۳۲
 رضوی قسی، حسین - ۳۷۶
 رقیه بیگم - ۱۸۰
 رکن الدوله - ۱۸۹
 رمضان واعظ، حاج شیخ - ۳۰۵
 روستا، رضا - ۲۳۰ - ۳۶۹
 رهنما، زین العابدین - ۱۷۵ - ۲۳۸
 رئیس التجار، آقارضا - ۳۸۷
 رئیس علی دلواری - ۱۰۰
- ز
 زکی - ۹۰
 زمر بیگم - ۱۹۸
 زند، کریم خان - ۳۲۵
 زند، لطفعلی خان - ۳۲۵
 زنگنه، یحیی - ۳۵۰
 زهرا خانم - ۲۲۷
 زین العابدین، حاج - ۷۶
 زینوویف - ۲۲۸
- ژ
 ژرژ ششم - ۱۶۷ - ۲۶۹
- س
 ساعد، محمد - ۲۶ - ۱۳۶ - ۲۶۹ - ۲۷۱ - ۳۵۱
 ساعداالدوله - ۸۳
 ساکوار لیدزه - ۳۰۹ - ۳۱۰
 سالارالدوله - ۱۵۱ - ۲۶۲ - ۳۲۹
 سالار قانع - ۲۶۲
 سالار لشکر - ۳۷۳
 سالار نظام - ۳۰۰
 سبزواری، حاج ملاهادی - ۱۰۴ - ۲۲۳ - ۲۳۸
 سپنتا، عبدالحسین - ۳۱۰
 سپهدار اعظم سه اکبر، فتح الله
 سپهدار اعظم سه سپهسالار تنک بئی، محمد ولی خان
 سپهدار رشتی سه اکبر، فتح الله
 سپهسالار، حاج میرزا حسین خان - ۳۸۳
 سپهسالار تنکابنی، محمد ولی خان [سپهدار اعظم،
 خلعتبری] - ۸۳ - ۱۶۳ - ۱۸۵ - ۲۴۷ - ۲۸۹
 ستارخان - ۱۵۳ - ۲۱۶ - ۲۴۱ - ۲۷۵
 ستارزاده - ۳۶۹
 سرامی، آقامیرفناح - ۳۰۱
 سرپرسی کاکس - ۱۶۵ - ۲۴۰
 سرتیپ زاده - ۱۵۶
 سرجان کدمن - ۲۲۷
 سردار اسمعده - اسمعده بختیاری، جعفر قلی خان
 سردار انتصار - اعلم، مظفر
 سردار سپه - پهلوی، رضا
 سردار ظفر، خسروخان - ۳۲۳
 سردار عشایر - ۲۷۰
 سردار معتمد - ۳۷۳
 سردار منصور - اکبر، فتح الله
 سرکار آقا - ابراهیمی، ابوالقاسم
 سرکشیک، سید باقر - ۱۹۴
 سرکشیک زاده اتحاد - ۱۷۵ - ۳۵۰
 سرور السلطنه - ۲۹۳
 سروری، محمد - ۲۸۷
 سعیدالسلطنه، قباقر - ۳۸۴

- سکنه سلطان خانم - ۳۸۶ - ۳۸۹ - ۳۹۰
 سلطان، سید محمد - ۳۵۰
 سلطان العلماء، شیخ جعفر - ۳۷۶
 سلطان زاده - ۳۴۰
 سلطان ظلی - ۳۶۹
 سلطان علی خان [وزیر افخم] - ۲۳۷
 سمعی [ادیب السلطنه] - ۱۹۶ - ۳۶۹
 سنگلجی، شیخ حسن - ۳۷۶
 سهروردی، شیخ شهاب الدین - ۱۰۴
 سهیلی، حسن [سرهنگ] - ۱۵۴
 سهیلی، علی - ۵۸ - ۱۳۶ - ۲۰۳ - ۲۱۳ - ۲۵۶
 - ۲۶۸ - ۳۶۷ - ۳۶۸
 سیاح، حمید - ۲۶
 سیاح، کلنل کاظم خان - ۲۶۷
 سیدالعراقین - ۲۰۰
 سیف آزاد - ۳۱۰
 سیف السلطنه بختیاری، حاج ابوالفتح - ۹۶
 سیف پور فاطمی - ۲۹۴
 سیمیتقو، اسماعیل آقا - ۱۴۳ - ۲۶۹ - ۲۷۰ -
 ۳۱۹
- ش**
- شاخت، دکتر - ۱۶۷
 شاه آبادی، آقا میرزا محمدعلی - ۶۲
 شاه بابا، سید شهاب الدین - ۱۰۴
 شاه خلیل الله - ۴۳
 شاهرخی، کاظم - ۳۶۹
 شاهرودی، شیخ اسماعیل - ۳۸۷
 شاهرودی، شیخ زین العابدین - ۶۰
 شاهقلی خان - ۴۰
 شجاع الدوله، صمدخان - ۲۴۲ - ۲۶۲ - ۳۴۷
 شرقی، حسین - ۲۲۴
- شرقی، علی - ۳۶۹
 شریعت اصفهانی - ۱۱۳ - ۱۲۸
 شریعت زاده، احمد - ۳۵۰ - ۳۶۸
 شریعتمدار - ۲۵۴
 شریعتمدار رشتی، حاج - ۲۹۲
 شریعتمدار کاشانی - ۳۷۶
 شریف، علی اصغر - ۳۴۰
 شریف الدوله بنی آدم - ۱۴۷
 شریف العلماء - ۴۶
 شریف العلماء، شیخ محمد صادق - ۳۷۶
 شریف رازی، محمد - ۱۹۲
 شریفی، یوسف - ۳۳۹
 شعاع السلطنه - ۳۶۸
 شعاع السلطنه، شاهزاده ملک منصور میرزا - ۲۱۶
 شعیب - ۳۶۵
 شعیب خان، میرزا - ۲۳۹
 شکوه السادات - ۳۰۴
 شکوه الملک - ۳۶۹
 شکبیا، اسدالله - ۲۴
 شمس - ۲۳۰
 شمس العلماء - ۳۷۶
 شمس الواعظین کاشانی - ۲۹۷
 شورشیان، محمد - ۱۱۵
 شوستر، مورگان - ۸۹ - ۱۲۲ - ۳۲۹ - ۳۴۵
 شوشتری، سید حسن - ۳۷۶
 شوشتری، حاجی سیدعلی - ۳۷۵
 شوقی افندی - ۶۳
 شولمیرگ - ۶۹
 شهرستانی [آیت الله] - ۱۹۴
 شهریار، سید مرتضی - ۳۰۷
 شهیرزادی، آقا ملاآقا - ۳۸۷
 شهنازی - ۲۴۲

- شیبانی، سرلشکر - ۷۱
 شیخ الاسلام، ملاغلامحسین - ۱۰۴
 شیخ الشریعه اصفهانی - ۲۵۰
 شیخ الشریعه تبریزی - ۳۰۱
 شیخ الطایفه، آقامیرزا فضل الله [حجت الاسلام] - ۳۰۷
 شیخ المشایخ کردستانی - ۳۷۶
 شیخ الملک - او رنگ، عبدالحسین
 شیرزای، حاج ابراهیم - ۳۲۵
 شیرزای، جلال الدین [آیت الله زاده] - ۶۱
 شیرزای، جلال الدین محمد [مجدالاشراف] - ۱۸۸ - ۱۸۹
 شیرزای، عبدالحسین - ۱۹۴ - ۳۵۹
 شیرزای، عبدالله [آیت الله] - ۱۲۹
 شیرزای، میرزا محمدتقی [آیت الله] - ۱۰۶ - ۱۱۲ - ۱۲۸ - ۱۹۳ - ۳۲۲ - ۳۶۴
- ص
 صابر، علی اکبر - ۱۸۶
 صاحبجمع، محمد قاسم خان - ۳۸۹
 صادق، صادق [مستشارالدوله] - ۱۶۵ - ۳۳۸ - ۳۹۸
 صادقی، میرزا احمد - ۲۹۴
 صائب تبریزی - ۲۱
 صدر، سیدحسن - ۲۵۰
 صدر، محسن [صدرالاشراف] - ۲۶ - ۱۸۰ - ۲۰۳ - ۳۰۴ - ۳۳۱ - ۳۹۷ - ۳۹۸
 صدر، سید محمد - ۱۹۳
 صدرالاشراف، سید صدر، محسن
 صدرالعلماء - ۳۵۰
 صدیق الملک، میرزا محمدخان - ۱۶۱
 صراف، حاج عباس - ۳۸۶ - ۳۹۰
- ص
 صراف، عبدالحسین - ۳۸۷
 صراف اصفهانی، آقا محمد جعفر - ۳۷۸ - ۳۸۰
 صراف، حاج محمد کاظم - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱
 صراف، حاج میرزا آقا - ۳۸۹
 صفرا خانم - ۳۸۶ - ۳۹۰
 صفا - ۳۴۷
 صفار - ۱۳۰
 صفوی، شاه اسماعیل - ۳۲۵
 صنمصام السلطنه بختیاری - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۹۹ - ۲۵۳ - ۲۶۲ - ۲۹۸
 صنیع الدوله - ۴۸ - ۱۶۳ - ۲۹۱
 صنیع الممالک، علیتقی [زرگرباشی] - ۹۸
 صنیع حضرت - ۱۵۳
 صولت الدوله - ۱۵۳ - ۱۵۴
 صولت نظام، علی خان - ۳۶۶
- ض
 ضرابی، آقا محمد حسن - ۳۸۶ - ۳۹۰
 ضرغام، علی اکبر [سرلشکر] - ۳۵۱ - ۳۷۰
 ضرغام السلطنه - ۱۹۹
 ضیاء، سید ابراهیم [رئیس التجار خراسانی] - ۳۵۰
 ضیاء الاطباء، دکتر - ۳۵۰
 ضیاء السلطان - ۲۶۲
 ضیاء السلطنه - ۲۶۱
 ضیاء الله - ۶۴
- ط
 طالب، آقا محمد رحیم - ۳۷۸
 طباطبایی، سید احمد - ۳۷۵ - ۳۷۶
 طباطبایی، حسن - ۳۵۹
 طباطبایی، حسین - ۱۹۴

- طباطبائی، سید ضیاء الدین - ۱۱ - ۱۳ - ۳۶ - ۳۸
 ۸۷ - ۱۶۵ - ۲۱۱ - ۲۳۸ - ۲۴۹ - ۲۵۵ - ۲۶۷ -
 ۲۷۹ - ۲۹۲ - ۲۹۴ - ۲۹۹ - ۳۰۴ - ۳۰۶ -
 ۳۹۸
 طباطبائی، عبدالحسین - ۳۵۹
 طباطبائی، سید محمد [آیت اللہ] - ۳۴ - ۲۱۵ -
 ۲۶۱ - ۲۸۸
 طباطبائی، سید محمد رضا - ۱۱۱
 طباطبائی، سید محمد صادق - ۱۷۵ - ۳۴۲ - ۳۵۴ -
 ۳۵۶ -
 طنطونی، شیخ - ۱۶۷
 طویبی خاتم - ۱۳۴ - ۳۸۷
 طولوزان - ۳۸۹
 طهرانی، علی اکبر - ۳۷۶
 طهرانی، آقا محمد امین - ۳۸۳
- ظ**
- ظن السلطان، مسعود میرزا - ۲۹ - ۴۹ - ۳۲۵
 ظہیر الاسلام - امامی، سید جواد -
 ظہیر الملک - ۱۴۷
- ع**
- عارف اصفہانی، آقا محمد - ۳۱۵
 عارف قزوینی - ۳۱۶ - ۳۱۱
 عاملی، سید صدرالدین - ۱۹۸
 عاملی، آخوند ملا محمد - ۳۷۵
 عباس افندی - ۶۴
 عباسعلی، حاج میرزا [فاضل] - ۱۰۶
 عباسقلی خان سرتیپ - ۱۳۶
 عباس میرزا، نایب السلطنہ - ۱۳۴ - ۱۶۱ - ۱۷۳
 عبدالبہاء - ۶۳ - ۶۴
- عبدالباقی - ۳۸۳
 عبدالجبار، شیخ - ۱۸۰
 عبدالحسین - ۳۸۹
 عبدالحسین، شیخ - ۳۱۹ - ۳۲۲
 عبد الحمید - ۳۸۲ - ۳۸۳
 عبد لرزاق، سید - ۱۴۳ - ۱۷۳
 عبدالرسول، آخوند ملا - ۳۰۶ - ۳۰۷
 عبدالعزیز خان، سردار - ۱۶۵
 عبداللہ خان، میرزا سید - ۳۸۵
 عبدالمحمد، حاج میرزا [ثقة الاسلام] - ۳۱
 عبد لتیبی، حاج شیخ - ۳۷۵
 عبدالوہاب - ۳۷۸
 عبیدہ، جلال [دکتر] - ۵۷ - ۸۹ - ۳۳۹
 عشیقہ جی، مهندس - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱
 عراقی - ۳۹ - ۵۲
 عراقی، آقا نور الدین [آیت اللہ] - ۱۱۲
 عربشاہی - ۳۴۰ - ۳۴۱
 عز الملک - اردلان، امان اللہ
 عصارہ، سید محمد کاظم - ۱۱۰
 عضد السلطان، شاہزادہ ابوالفضل میرزا - ۳۰۷
 عضد الملک قاجار - ۸۶ - ۲۱۷
 عطار، حاج - ۳۹۰
 عظیم الدولہ، مصطفی - ۱۴۲
 عقیلی - ۲۸۷
 عقیلی پور - ۳۴۰ - ۳۴۱
 علاء السلطنہ - ۱۴۰ - ۱۶۵
 علاء الملک دینا، محمود خان - ۱۳۹ - ۱۴۰
 علائی، حسین [علاء] - ۱۲ - ۲۹۸ - ۳۹۸ - ۴۰۰
 عم، امیر شوکت الملک - ۱۴۶ - ۱۴۷
 علی - ۳۸۰
 علی، آقا سید - ۳۶۷
 علی اصغر - ۳۲۲

- علی اصغر، ملا - ۳۱۹
 علی اصغر خان، میرزا - ۳۸۹
 علی اکبر، میرزا - ۱۴۶
 علی اکبر خان - ۲۱۳ - ۲۳۸
 علی خان - ۲۱۰
 علی خان، دکتر - ۴۰
 علی خان، میرزا - ۱۳۹
 علی بن ابی طالب - ۱۹۵
 علی حسین - ۹۰ - ۱۵۶
 علی رضا - ۲۰۹
 علیزادہ - ۳۱۷
 علیزادہ، ابراہیم - ۲۲۹
 علی عسکر، حاج - ۸۱
 علی قلی خان، حاج - ۴۰
 علیم الدولہ، دکتر - ۳۴۴
 عمادالکتاب - ۸۱ - ۸۲
 عمادی، یاور - ۹۰ - ۱۵۶
 عمید، دکتر - ۱۱۶
 عمیدی نوری - ۱۱۷
 عین الدولہ - ۳۶ - ۹۸ - ۱۶۴ - ۲۸۹
- غ
- غزنوی، ملا سعدالدین - ۱۰۴
 غلامحسین میرزا [صدرالشعراء] - ۳۱۵
 غنی، قاسم [دکتر] - ۲۲۳
- ف
- فاضل ایروانی - ۳۰۱
 فاضل شریانی - ۳۱ - ۱۲۸
 فاضل کاشانی - ۹۶
 فاطمہ رھبرا (ع) - ۲۵۶
 فاطمی - ۳۴۳
- فاطمی، دکتر سید حسین - ۲۳۰
 فتحعلیشاہ صاحب دیوان - ۳۲۱
 فتحعلیشاہ قاجار - ۴۳ - ۱۶۱ - ۱۷۳ - ۳۱۵ - ۳۶۹
 فخر الدولہ - امینی، اشرف الملوک
 فخرالشعراء - ۳۱۶
 فخر الواعظین، سید - ۲۹۵ - ۲۹۶
 فرج اللہ، آقا - ۳۸۹ - ۳۹۰
 فرخ، سید مہدی [معتصم السلطنہ] - ۲۹۳
 فرخی یزدی، محمد - ۸۹ - ۹۱ - ۳۴۱
 فردوسی - ۳۳۰
 فرمانفرما، عبدالحسین میرزا - ۱۰ - ۲۴۷ - ۲۸۹ - ۲۹۸
 فروغی، محمد علی [ذکاء الملک] - ۳۹ - ۵۷ - ۵۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۲ - ۲۱۴ - ۲۳۶ - ۲۶۸
 ۲۸۰ - ۲۹۸ - ۳۳۲ - ۳۳۴ - ۳۳۹
 فنسارکی، ملا حسین - ۲۰۰
 فطن السلطنہ مجدد - ۳۶۸
 فقیہ زادہ، میرزا محمد - ۳۰۷
 فلسفی، محمد باقر - ۷۷
 فن آنتر - ۱۶۴
 فن کاور - ۱۶۴
 فولادی، نایب - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۴۰ - ۳۴۱
 فون پاپن - ۶۹
 فیروزہ مظفر - ۳۴۰
 فیروز، نصرت الدولہ - ۱۰ - ۸۲ - ۲۴۰ - ۲۹۸ - ۳۴۰ - ۳۷۴
 فیروز آبادی، سید رضا - ۳۷ - ۳۴۲
 فیلسوف ناظمی - ۱۸۹
- ق
- قاننی - ۱۰۸

- قاضی، آقامحمد جواد - ۳۸۲
 قاضی عسکر، شیخ میرزا حسن - ۶۲
 قائم مقام فراہانی - ۴۳
 قبادیان، عباس - ۹۰
 قدس، دکتر - ۳۶۸
 قدیمی، ستوان یکم - ۳۶۹
 قراچہ داعی، محسن - ۲۷۰
 فراگوزلو، ابوالقاسم خان - ۵۴
 قرہ خان قاجار دولو - ۴۰
 قزوینی، محمد - ۱۰۵
 قزوینی، حاجی محمد اسماعیل - ۲۹۱
 قزوینی حسینی، احمد - ۱۸۴
 قشقایی، میرزا جہانگیر خان - ۱۱۰ - ۱۹۱
 قمرخانم - ۳۸۷
 قمی، حاج حسین [آیت اللہ] - ۴۵ - ۴۶ - ۱۲۸ - ۱۴۸
 قمی، شیخ محمد رضا - ۳۵ - ۳۷۶
 قوام، احمد [قوام السلطنہ] - ۱۱ - ۳۲ - ۴۹ - ۱۶۵ - ۱۷۴ - ۱۷۴ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۶۲ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۹۵ - ۳۰۰ - ۳۴۰ - ۳۴۲
 قوام الدولہ، میرزا علی خان - ۱۴۲
 قوام الدولہ، محمدخان - ۱۰۵
 قویانی، آقا شیخ علی - ۱۱۳
 قیصر [ویلہلم دوم] - ۱۰۵
- ک
- کاپیتان نوتل - ۷۴ - ۱۷۴
 کاتب تهرانی، حاج میرزا عبداللہ - ۳۰۷
 کاراخان - ۳۹۶ - ۳۹۱
 کاردوف - ۱۶۴
 کاشانی، سید ابوالقاسم [آیت اللہ] - ۶۱ - ۱۰۱ - ۲۹۶
- کاشانی، حبیب اللہ [آخوند ملا] - ۲۵۱
 کاشانی، سید صادق - ۳۵
 کاشانی، سید مصطفیٰ - ۶۱
 کاشانی، آقا محمد - ۳۷۶
 کاشی، حاج علی نفتی - ۳۸۰
 کاشی، ذابب حسین - ۳۴۷
 کاشی، ماشاء اللہ خان - ۲۸ - ۳۹۹
 کاشی، حاجی محمد علی - ۳۸۰
 کاشی، حاج شیخ مہدی - ۳۶
 کاظمی - ۳۶۹
 کامبخش، عبدالصمد - ۱۱۵ - ۲۲۹ - ۳۶۸
 کامکار - ۱۱۷
 کامنف - ۲۲۸
 کامیل مولیتور - ۲۱
 کاوہ، شعبان - ۲۲۷
 کبیر، حاج شیخ ابوالقاسم - ۱۸۳
 کجوری، آقا شیخ محمد - ۳۰۷
 کحاک، حسین [دکتر] - ۵۵
 کردستانی، حجت الاسلام - ۳۷۶
 کرمانشاہی، دکتر محمد - ۴۰
 کرمانشاہی، حاجی آقا بھیبی - ۳۷۶
 کرمانی، میرزا آقاخان - ۴۰۰
 کرمانی، میرزا رضا - ۹۸
 کرنی - ۹۷
 کسروی، احمد - ۹۱ - ۱۱۷
 کسبایی، حاج احمد - ۲۳۹ - ۲۴۰
 کشاورز صدر - ۳۴۰
 کفایی [آیت اللہ] - ۱۲۵
 کفایی، حسن - ۴۶
 کفری - ۴۱
 محسن میرزای کفیل الدولہ - ۱۷۲ - ۱۷۳
 کلیاسی، شیخ ابراہیم - ۱۱۱

ل

- کلب علی خان - ۲۷۰
 کلهر - ۹۰
 کمال الملک - ۳۴
 کمال الوزاره - ۳۴۷
 کنت کاینترز - ۱۶۴
 کنگاوری، حاجی محمد جعفر - ۸۳
 کوپال، صادق [سرتیب] - ۹۷ - ۳۶۹
 کوپالی، آقا سید صدرالدین - ۶۲
 کوچیک خان جنگلی، میرزا - ۹ - ۲۶ - ۷۴ - ۸۲
 ۸۳ - ۱۷۴ - ۱۸۳ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۹ - ۲۴۰ -
 ۳۱۹ -
 کیوان، امیر - ۲۳۰
 کبهان، مازور مسعودخان - ۲۴۹ - ۲۶۷ - ۳۰۶
- لادین - ۲۲۶
 لاری، سید عبدالحسین - ۱۸۹
 لامارتین - ۹۷
 لامبر، مسیو - ۳۱۶
 لاهوتی، ابوالقاسم - ۲۲۶ - ۲۸۴
 لرد بایرون - ۹۷
 لرد کرزن - ۱۰ - ۳۷۳
 لطفی - ۲۸۷
 لطیف زاده - ۲۲۶
 لنین - ۲۲۵ - ۲۲۶
 لونیس، پرفسور - ۲۱۷
 لویی سایان - ۲۳۰ - ۲۳۱

م

م

- گر سر - ۱۹۹
 گرگانی - ۲۸۷
 میرزای گرگانی - ۹۹
 گرمرودی، میرزا سعیدخان - ۱۰۴
 گروس، حسنعلی خان [امیر نظام] - ۳۱۶
 گلبن، محمد - ۳۳۹
 گلپایگانی، ایزد گشوب [شیخ اسدالله - ناصر
 علیشاه] - ۳۲۰
 گلپایگانی، شیخ جعفر - ۳۷۶
 گل گلاب، حاج میرزا حسن - ۳۸۷
 گنابادی، ملاسلطانعلی - ۳۲۰
 گورباچف - ۲۲۹
 گورینگ - ۱۶۷
 گیلانی، شیخ باقر - ۳۷۶
 گیلانی، حاج شیخ محمدحسین - ۱۰۶
 گیلانی، حاج میرزا محمدعلی خان - ۲۴۷
- مار، پرفسور - ۱۰۶
 مارکس - ۲۲۵
 مازندرانی، آقا شیخ مهدی - ۱۱۳
 ماک لارن - ۷۴
 مامقانی، آقا شیخ محمد حسن - ۳۰۱
 مانکجی هاتریا - ۱۲۱
 ماه بیگم خانم - ۳۷۸
 متین دفتری، دکتر احمد - ۲۱۴
 مجتهد، حاج میرزا اسماعیل - ۲۲۴
 مجتهد، حاج میرزا حسن آقا - ۲۵۴
 مجتهد، شیخ علی کبر - ۳۲
 مجتهد، آقا سید محسن - ۸۱ - ۸۲ - ۳۴۷ - ۳۴۸
 مجتهد محلاتی، آقا شیخ جعفر - ۶۱
 مجتهدی - ۴۹
 مجدالدوله - ۲۶۲
 مجیدی، قوام الدین - ۱۱۷

- محمدعلی، آقا شیخ - ۲۱۲ - ۳۷۹
- محمد علیشاه قاجار - ۲۳ - ۲۴ - ۵۰ - ۸۵ - ۸۶
- ۱۵۳ - ۱۶۳ - ۱۷۹ - ۱۸۵ - ۲۰۴ - ۲۰۹ -
- ۲۱۶ - ۲۳۸ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۷ - ۲۵۳ - ۲۵۵
- ۲۶۲ - ۲۸۸ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۰۳ - ۳۲۹ -
- ۳۶۸ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۹۸
- محمد کاظم، حاج - ۳۷۹ - ۳۸۰
- محمود - ۲۲۷ - ۳۲۰
- محمودرضا - ۸۲
- محمودی - ۷۵
- مخبرالسلطنه، حاجی مهدی قلی [هدایت] - ۱۵۳
- ۱۶۲ - ۱۶۷ - ۱۹۶ - ۲۰۱ - ۲۴۸ - ۲۵۴ - ۲۵۹
- ۲۶۹ - ۲۸۱ - ۲۹۱ - ۲۹۸
- مختارالدوله - ۲۱۶ - ۳۶۸
- مختاری، رکن‌الدین [سرپاس] - ۵۱ - ۵۸ - ۸۹ -
- ۱۵۸ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲
- مدرس، سیدحسن - ۱۱ - ۳۸ - ۳۹ - ۵۶ - ۷۸ -
- ۷۹ - ۸۰ - ۸۶ - ۸۷ - ۱۰۰ - ۱۲۱ - ۱۴۷ -
- ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۴ - ۱۹۸ - ۲۵۳ -
- ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۳۰۰ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۳۸ -
- ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۹۸ - ۴۰۰ - ۴۰۱
- مدرس، شیخ عبدالرحمن - ۱۰۴
- مدرس، آقا شیخ علی - ۲۹۹
- مدرس، ملاعلی - ۲۰۹
- مراد، حبیب‌الله - ۳۱۴
- مرتضی، حاج شیخ - ۳۶
- مزینی [سلطان] - ۳۶۹
- مژده، پرفسور - ۳۱۴
- مساوات، سید محمدرضا - ۳۶
- مستشارالدوله - صادق، صادق
- مستشارالدوله، میرزا یوسف خان - ۲۹ - ۲۸۸
- مستوفی، آقاخان - ۲۲۹
- محتشم‌السلطنه - اسفندیاری، حسن
- محتشمی، امیر لشکر - ۲۸۴
- محسن، میرزا - ۶۰
- محقق‌العلماء، حاج میرزا ابوالحسن - ۱۸۸
- محمد، آقا - ۳۸۷
- محمد، حاج شیخ - ۶۲
- محمد، دکتر رسدبان یکم - ۹۰
- محمد ابراهیم بیک - ۹۰
- محمد باقر، شیخ - ۱۱۰ - ۱۹۸
- محمد بن الشیخ، حاج شیخ - ۳۰۷
- محمدتقی - ۱۰۹
- محمدتقی، سید - ۱۲۷
- محمدتقی، حاج شیخ - ۱۲۶
- محمدتقی، حاجی - ۲۹۱
- محمدتقی بیک - ۱۲۵
- محمدحسن [حاجی خان] - ۲۷۹
- محمدحسن، حاج [ناجر اصفهانی] - ۳۷۸ - ۳۷۹
- ۳۸۰ - ۳۸۴ - ۳۹۰
- محمد حسن جان - ۳۸۲
- محمد حسن میرزا [ولیعهد] - ۲۰۰ - ۲۴۲ - ۲۸۰
- محمدحسین - ۵۲ - ۳۲۱ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰
- محمدحسین بیک - ۳۲۵
- محمدحسین خان - ۱۰۲
- محمدخلیل، حاج میرزا - ۳۸۲
- محمدرحیم، حاجی - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۲
- ۳۸۳ - ۳۸۶ - ۳۸۹
- محمدرضا [سید میرزا] - ۸۴
- محمدرضا، شیخ - ۶۲
- محمدرضا میرزا - ۳۶۹
- محمدشاه قاجار - ۴۳ - ۱۹۸ - ۲۹۷
- محمد صادق، میرزا آقا [ملا] - ۲۱
- محمدعلی - ۸۹ - ۱۱۲ - ۲۴۳

- مستوفی، حبیب - ۳۴۲
- مستوفی الممالک، حسن - ۱۱ - ۱۶ - ۷۸ - ۱۲۱
- ۱۵۳ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۲۴۸ -
- ۲۹۸ - ۳۰۴
- مستوفی شیرازی، ابوطالب - ۳۲۱
- مشیراعظم - اتابکی، احمد
- مشارالدواء حکمت - ۲۰۰
- مشارالملک - ۲۶۲
- مشاورالملک - ۲۹۴
- مشاورالممالک - انصاری، علی قلی خان
- مشکوۃ الممالک - ۸۱
- مشیرالدوله، حسن [پیرنیا] - ۹ - ۱۱ - ۱۶ - ۳۹ -
- ۱۲۲ - ۱۳۵ - ۱۴۲ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۲۱۶ - ۲۳۵ -
- ۲۴۸ - ۲۷۰ - ۲۸۸ - ۲۹۸ - ۳۰۰ -
- مشیرالدوله، محسن خان - ۲۹۳
- مشیرالدوله، نصرالله خان - ۱۶۲
- مشیرالسلطنه - ۱۶۳ - ۳۹۸
- مشیرالملک - ۱۶۲
- مصباح السلطنه - اسدی، محمدولی خان
- مصدق، محمد [دکتر] - ۱۲ - ۱۵ - ۳۹ - ۱۰۱ -
- ۱۴۴ - ۲۳۱ - ۲۹۳ - ۳۴۰ - ۳۴۲ - ۳۵۹ - ۳۹۸ -
- ۴۰۱ -
- مصطفی - ۳۱۸
- مظفر، حاج - ۲۳
- مظفرالدین شاه قاجار - ۶۰ - ۱۳۹ - ۱۶۲ - ۲۱۵ -
- ۲۱۶ - ۲۳۶ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۸۸ - ۲۹۳ -
- ۳۰۷ - ۳۱۶ -
- معتصد، خسرو - ۳۴۴
- معتصم الملک - ۸۲
- معتد الوزراء، حاج میرزا علی اکبر - ۲۷۱
- حضرت معصومه (ع) - ۲۸۹
- معصومه خاتم - ۳۸۰
- معلمی، حبیب الله - ۳۴۰
- میرالممالک، دوستعلی خان - ۲۵۲
- میرالممالک، محمدخان - ۳۸۳
- معین الاسلام - ۳۰۷
- معین التجاره، حاج آقا محمد - ۳۸۵
- معین الملک - ۲۱۳
- مفاخرالدونه - ۳۷۲
- مفاخرالملک - ۱۵۳ - ۳۷۳
- مکاسکی، مستر - ۱۲۲ - ۳۴۵
- مکرم السلطان - ۲۱۴
- مک لارن - ۱۷۴
- مکنزن - ۱۶۷
- ملاجرجان - ۳۸۷
- ملاعباس - ۱۰۸
- ملاعبدالله - ۳۸۷
- ملاگشتاسب - ۱۲۰
- ملا محمد کاظم [آخوند] - ۲۲۳
- ملا محمد کبیر - ۱۱۰
- ملک - ۱۵۶
- ملک التجاره، حاج ابوالقاسم - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۹
- ملک الشعراء بهار - بهار محمدتقی
- ملک المتکلمین - ۳۶ - ۳۰۳
- ملک ایرج میرزا نصاب - ۳۱۵
- ملک نجان - ۳۶۹
- ملک زاد، خلیل - ۹۰
- ملک زاده، مهدی [دکتر] - ۹۹ - ۳۱۶
- ملک فاروق - ۲۶۲
- ملک فیصل - ۶۱ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ -
- ملکم خان ارمنی - ۳۸۴
- ملکه جهان - ۸۵
- ملکه ویکتوریا - ۵۴
- ممتازالدوله - ۱۴۰ - ۱۶۵ - ۲۸۸

- ممتازالملک - ۱۶۵
 ممقانی، حاج سید اسدالله - ۱۸۰ - ۳۵۱
 ممقانی، شیخ حسن - ۳۱
 منتخب الدوله - ۸۱
 منتظم الدوله - ۳۶۷
 منشور - ۱۱۷
 منشی زاده - ۸۱ - ۸۲ - ۳۴۶
 منصور، علی - ۵۶ - ۵۷ - ۲۱۴ - ۲۶۸
 منصورالملک - ۲۱۳
 منصوری، علی حسین - ۹۰
 منو، فریدون - ۲۲۹
 مؤتمن الملک، حسین [پیرنیا] - ۱۶۲
 موحد حکیم، شیخ محمدعلی - ۶۲
 موریس، کلنل - ۷۴
 موسوی، امیرسیفعلی - ۱۲۷
 موسوی بهبهانی، احمد - ۳۷۶
 موسوی زاده - ۳۴۲
 موسی - ۳۶۵
 موسی خان - ۴۶
 موسی مجتهد، آقا شیخ - ۳۸۲
 مولاره، پرفسور - ۲۴
 مؤمنی، علی اصغر - ۳۴۴
 مؤید احمدی - ۲۰۳
 مؤید السلطنه - ۱۶۲
 مهاجر ایروانی، حاج شیخ حسن - ۱۳۸
 مهدی، حاج - ۳۷۸ - ۳۸۰
 مهدی، حاج میرزا - ۴۶
 مهدی آقا، میرزا - ۶۰
 مهدی خان - ۸۲
 مهری، حسن - ۸۳
 میجر آکشتوت - ۷۴ - ۱۷۴
 میرزاده عشقی - ۱۰۰
- میرزاحسن - ۳۲۷
 میرزاحمد - ۳۲۷
 میرهاشم - ۱۵۳
 میکده، سلیمان خان - ۳۱۶ - ۳۷۳
 میلانچی، علی اصغر - ۳۳۷
 میلیسپو، دکتر - ۱۲۲ - ۲۱۱ - ۲۴۰ - ۳۴۵
- ن
- ناپلئون - ۲۵۹
 نادرشاه - ۳۲۵ - ۳۷۵
 ناصرالدین شاه قاجار - ۲۹ - ۴۹ - ۵۴ - ۹۸ -
 ۱۳۴ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۲ - ۱۶۲ - ۱۸۰ - ۲۳۱ -
 ۲۶۱ - ۲۹۷ - ۳۲۵ - ۳۷۸ - ۳۸۴ - ۳۸۵ -
 ۳۹۱ - ۳۸۹
 ناصرالملک، ابوالقاسم خان - ۱۷۳
 ناصرالملک فراگوزلو - ۸۶ - ۳۹۹ - ۴۰۰
 ناظم الشریعه، حاج سید ابوالحسن - ۱۸۹
 ناظم الملک، جهانگیرخان - ۱۶۳ - ۳۷۳
 نایب الوزرا، میرزا حسن خان - ۳۹۷
 نانینی، آیت الله - ۳۷ - ۵۲ - ۱۱۳ - ۱۹۳ - ۱۹۴ -
 ۱۹۵ - ۱۹۷
 ناشینی، میرزاحسن - ۱۱۱
 ناشینی، محمدحسین غروی - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰
 نبیل الدوله کاشی - ۲۹۸
 نجفی، آقا کمال الدین [شریعتمدار] - ۲۰۰ - ۲۰۱ -
 نجفی اصفهانی، شیخ محمدتقی [آقا نجفی] -
 ۱۹۸ - ۲۴۹ - ۳۰۷
 نجفی شیرازی، شریعت [آیت الله] - ۲۹۴
 ندامانی، ناصر - ۱۷۵ - ۳۵۰
 نراقی، حاج میرزا ابوالقاسم - ۲۵۱
 نراقی، حاج میرزا فخرالدین [آیت الله] - ۲۵۱
 نراقی، میرزا محمد حسین - ۲۵۱

و

نرمان - ۲۴۸ - ۳۷۳

نریمان اف - ۸۴

نصر، میرزا سید علی خان - ۳۶۷

نصر اللہ خان - ۳۲۵

نصر الملک - ۳۷۳

نصیر خان [سردار جنگ] - ۳۰۷

نطنزی، حاج ملا محمد حسین [آیت اللہ] - ۲۵۱

نظام السلطنہ مافی - ۱۳۵ - ۳۲۱ - ۳۷۷

نظامی - ۲۱۷

نعمت اللہ ولی - ۳۲۶

نفیسی، حبیب [مهندس] - ۲۳۰ - ۲۳۱

نقدی [سپہبد] - ۳۵۱

نواب احتشام رضوی - ۳۵۰

نواب رضوی، سکینہ - ۳۵۰

نوابی، رفیع خان [سرہنگ] - ۱۴۹ - ۱۴۰ - ۳۴۱

۳۴۱

نوابی، عبداللہ - ۲۲۹

نوبری، میرزا اسماعیل خان - ۲۰۳

نور اللہ میرزا [شاہزادہ جناب] - ۲۳۸ - ۳۶۹

نور الدین مجتہد، آقا سید - ۲۰۱

نوری، ابراہیم - ۳۷۶

نوری، میرزا عبداللہ - ۱۶۱

نوری، حاج شیخ فضل - ۸۱ - ۱۰۵ - ۱۵۳ -

۲۶۲ - ۳۶۴ - ۳۷۵

نوری، حاجی میرزا ہادی - ۳۷۵

نونہال - ۱۱۷

نیر الملک، جعفر علی خان - ۱۰۳

نیرومند، حسین [سرہنگ] - ۵۷ - ۸۹ - ۱۵۸ -

۱۵۹ - ۱۶۰

نیک بین - ۲۲۴

نیکلای دوم - ۵۴

واحد، سینا - ۳۵۰

واعظ، میرزا محمد رضا - ۳۹۰

وثوق، حسن [وثوق الدولہ] - ۹ - ۴۸ - ۸۱ - ۸۲ -

۸۶ - ۱۲۱ - ۱۲۵ - ۱۶۵ - ۲۴۰ - ۲۴۷ - ۲۴۸ -

۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۷۱ - ۲۸۹ - ۲۹۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰

وحید، حسینی - ۱۱۶

وحید الملک - ۳۷۳

وزیرزادہ، میرزا فتح اللہ خان - ۲۹۴

وزیری [رسد بان] - ۹۰

وزیری، علی اصغر - ۹۰

وستا اہل - ۳۴۶ - ۳۴۸ - ۳۴۹

وفا، عبداللہ - ۲۲۷

وقار [سرہنگ] - ۳۴۰ - ۳۴۱

وکیل، سید ہاشم - ۱۱۷ - ۲۸۷

وکیل السلطنہ، محمد قاسم - ۷۹

وکیل باشی، غلام علی خان - ۳۶۵

ویس - ۳۵۳

ویلس، مسٹر - ۱۰۶

ویلیام شکسپیر - ۳۱۷

ھ

ہاشم، میرزا - ۳۹

ہاشمی، داکٹر - ۱۵۶ - ۱۶۰

ہڈیر، عبدالحسین - ۲۶ - ۲۶۹

ہرتسفلد - ۱۰۶

ہمایون، احمد - ۹۰

ہمایون، مهندس - ۲۳۱

ہمایی، جلال الدین - ۵۰ - ۳۲۶

ہمداد، رحیم - ۲۲۷ - ۲۲۹

ہمدانی، حسینی خان [امیر نظام] - ۳۷۳

ہمدانی، میرزا عبدالغفور - ۳۰۷

- هنجی، میرزا حسن خان - ۳۶۶
- هیبت، میرزا علی - ۱۸۰ - ۲۷۰ - ۳۰۲
- هیتر - ۱۶۷ - ۳۵۲
- هیملر - ۶۹ - ۳۳۸
- یزدان پناه، مرتضی [سرتیپ] - ۷۰
- یزدی [آیت الله] - ۳۷ - ۱۱۳ - ۱۴۴ - ۲۱۰ -
- ۳۲۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴
- یزدی، دکتر - ۳۴۳
- یزدی، آقا سید کاظم - ۱۱۰
- یزید بن معاویه - ۳۰۲ - ۳۹۸
- یغمایی، حبیب - ۱۸۵
- یکانی، میرزا اسماعیل - ۲۷۵
- یگانی - ۲۸۷
- یاسایی، عبدالله - ۴۰۱
- یرم خان ارمنی - ۵۰ - ۱۵۳ - ۲۱۳
- یدالله خان اسلحه دار باشی - ۲۸۰ - ۲۸۱

ی



مرکز تحقیقات و اسناد در علوم اسلامی

فهرست اماکن



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

ادسا - ۱۲۱	آ
اراک - ۴۲ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۳۵ - ۱۷۳ - ۳۰۷	آبادان - ۲۲۶ - ۲۲۷
ارداق - ۱۲۵	آباده - ۱۳۲
اردبیل - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۲۲۴ - ۲۲۵	آذربایجان - ۹ - ۳۱ - ۶۷ - ۸۴ - ۸۶ - ۱۷۹
۳۵۰ - ۲۷۵	۲۰۳ - ۲۱۲ - ۲۱۴ - ۲۴۲ - ۲۵۴ - ۲۶۹ - ۲۷۵
اردکان - ۱۳۲	۲۸۰ - ۲۸۳ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۳۰
اروپا - ۶۷ - ۶۹ - ۸۰ - ۸۷ - ۹۸ - ۱۳۰ - ۱۴۰	۳۳۸ - ۳۵۳ - ۳۷۴
۱۶۲ - ۲۱۷ - ۲۳۷ - ۲۴۹ - ۲۶۷ - ۳۰۷	آرامگاه فردوسی - ۱۲۲ - ۱۶۶
۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۱۷	آرژانتین - ۲۶
ارومیه، رضائیه - ۱۶۳ - ۲۱۴ - ۲۳۹ - ۲۴۰	آستارا - ۱۴۳
۲۴۶ - ۳۲۵ - ۳۹۵	آستان قدس رضوی - ۱۰۴ - ۱۴۷ - ۲۶۲
ارونق - ۲۷۵	آسیای صغیر - ۱۰۶
اسپانیا - ۱۴۰	آشتیان - ۱۴۲ - ۲۴۳
استانبول، اسلامبول - ۱۳۰ - ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۲۷۵	آشوراده - ۲۳ - ۳۹۲
۲۸۴ - ۲۸۲ - ۳۱۴ - ۲۸۴ - ۲۷۹	آلان - ۱۷۹
استخر شاهگلی تبریز - ۳۰۱	آلمان - ۰ - ۴۳ - ۴۹ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۱۱۳
اسکندریه - ۳۳۱	۱۲۳ - ۱۶۲ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۷۳
اصطهبانات - ۵۲ - ۱۸۸	۱۷۴ - ۲۵۲ - ۲۷۶ - ۳۳۹ - ۳۵۴ - ۳۷۰ - ۳۸۵
اصفهان - ۲۱ - ۲۹ - ۴۹ - ۶۲ - ۸۴ - ۱۱۰	آمریکا - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۸۱ - ۲۳۹ - ۲۴۰
۱۱۲ - ۱۴۵ - ۱۶۴ - ۱۷۳ - ۱۸۰ - ۱۹۰ - ۱۹۱	آه، روستا - ۵۶
۱۹۳ - ۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۲ - ۲۱۴ - ۲۳۷	
۲۴۱ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۲ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۸۵	
۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۹ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷	
۳۰۸ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۲۰ - ۳۲۵ - ۳۳۰ - ۳۵۱	
	ا
	اترک، رودخانه - ۱۲۹ - ۳۹۲
	اتریش - ۳۳۷

- ۳۶۵ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ -
۳۸۱ - ۳۸۳.
- افغانستان، افغان - ۱۰۴ - ۱۴۹ - ۱۶۵ - ۲۹۸
- امامزاده عبدالله، حرم - گورستان - ۹۹ - ۱۰۲ -
۱۰۵ - ۱۸۹ - ۲۱۷
- انارک یزد - ۳۱۸
- انگج - ۳۰۱
- انگلستان، انگلیس، بریتانیا - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ -
۱۱ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۸ - ۴۳ - ۴۸ - ۵۶ - ۶۰ -
۶۱ - ۷۴ - ۸۳ - ۸۶ - ۱۰۵ - ۱۲۱ - ۱۲۲ -
۱۲۷ - ۱۵۸ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۷۳ - ۱۷۴ -
۱۹۳ - ۲۱۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۴ -
۲۵۵ - ۲۶۵ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۸۵ - ۲۹۸ - ۳۲۳ -
۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۶۸ - ۳۷۲ -
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۸۳
- اهر - ۱۵۳ - ۳۲۱
- اهواز - ۶۲ - ۱۴۵ - ۲۲۶
- ایتالیا - ۲۳۷ - ۲۴۴
- ایروان - ۶۶ - ۲۸۳
- ایوان کیف، ایوانکی - ۱۹۸ - ۲۱۱ - ۳۸۹
- ب
- بادکوبه - ۲۵ - ۸۴ - ۱۲۵ - ۱۳۵ - ۳۱۴ - ۳۱۷ -
۳۳۵ - ۳۸۲
- بارفروش (بابل) - ۱۵۴ - ۲۲۳ - ۳۰۷ - ۳۳۱
- بازار آهنگرها - ۳۸۹
- بازداشتگاه اراک - ۱۰۱
- باغ چهلستون اصفهان - ۲۹۴
- باغ سراج الملک - ۴۵ - ۱۲۸ - ۱۴۸
- باغشاه - ۱۲۵ - ۱۶۳ - ۲۴۷ - ۲۷۴ - ۲۸۸ -
۳۰۳ - ۳۵۱ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹
- باغ فیروزه، آرامگاه حکیم سنائی غزنوی - ۱۰۴
- باکو - ۶۸ - ۸۳ - ۲۲۵
- بحر خزر، دریایچه خزر
- بخارا - ۲۳
- بختیاری - ۹۶ - ۱۳۲ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۲۳ -
۳۲۵
- برلین غربی - ۱۱۳ - ۱۲۳ - ۱۴۵ - ۱۶۲ - ۱۶۷ -
۳۳۷ -
- بروجرد - ۲۰۳ - ۲۸۱ - ۲۸۳ - ۳۰۷ - ۳۸۳
- بسفور - ۱۴۳
- بعلبک - ۱۹۶
- بغداد - ۶۱ - ۸۸ - ۳۲۷ - ۳۲۹ - ۳۷۲
- بلخان - ۲۲
- بلژیک - ۳۱
- بلوچستان - ۷۱
- بمبئی - ۱۲۱ - ۱۶۲ - ۱۸۵
- بندر انزلی، بندر پهلوی - ۲۷ - ۵۶ - ۶۸ - ۷۴ -
۷۵ - ۳۰۷ - ۳۱۰ - ۳۵۳ - ۳۹۴
- بنگاه رفاه اجتماعی - ۹۶
- بوشهر - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۸۰ - ۲۰۰ - ۲۲۶ - ۳۱۷ -
۳۲۸ - ۳۳۰ - ۳۸۳ - ۳۸۴
- بهشهر - ۱۵۴
- بیجار - ۳۰۸
- بیرجند - ۱۴۶
- بیروت - ۷۳ - ۱۴۵ - ۱۸۹
- بیله سوار - ۱۴۳
- بیمارستان پورسینا - ۷۳
- بیمارستان رضانور - ۱۶۷
- بیمارستان شماره ۲ ارتش - ۱۰۲
- بیمارستان فیروزآبادی - ۱۱۳
- بیمارستان کلود برنارد - ۲۴
- بیمارستان لشکر لرستان - ۲۴
- بیمارستان مهر تهران - ۵۰

بیمارستان نظمیه - ۲۵۶

بین النهرین - ۳۷۲

ترکمن صحرا - ۲۲ - ۱۳۹ - ۳۱۹ - ۳۷۲
 ترکیه - ۳۱ - ۳۶ - ۶۹ - ۱۲۵ - ۱۴۲ - ۱۴۳ -
 ۲۳۷ - ۲۴۴ - ۲۸۴ - ۲۹۸ - ۳۶۹ - و نگاه کنید

به عثمانی .

تسوج - ۲۷۰

تفت - ۶۲

تفلیس - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰

تنکابن - ۸۳ - ۱۰۶

تهران - اغلب صفحات

تیمارستان شهرنو - ۱۸۵

پ

پارک اتابک - ۱۵۳

پارک امین الدوله - ۲۵۵ - ۲۸۸

پارک مختارالسلطنه - ۲۱۳

پاریس - ۲۹ - ۵۴ - ۶۹ - ۹۸ - ۲۱۶ - ۲۱۷ -

۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۴۳ - ۲۶۲ - ۲۷۱ - ۲۹۲ - ۳۰۱ -

۳۳۸ -

پسیخان - ۱۸۳

پشتکوه - ۳۶۴

پطرز بورگ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۲۲۳

بل زغال - ۸۳

پنج ده - ۱۳۹

پشاور - ۱۰۴

ج

جامع الازهر - ۱۶۷

جلفا - ۲۱ - ۳۹۴

جوشقان - ۱۸۱

جهرم - ۱۳۲



مرکز تحقیقات کتابخانه‌شناسی و اسناد

ت

تأثر ملی - ۲۶

تازه آباد - ۲۳

تاشکند - ۲۲۸

چالوس - ۲۴۱ - ۲۵۱ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲

چاله میدان، محله‌ای در تهران - ۳۸۶

چشمه آبعلی - ۵۶

چکشگر - ۲۳

چهاردانگه - ۲۱۱

تبریز - ۲۵ - ۳۱ - ۶۷ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۳۸ -

۱۴۳ - ۱۶۳ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۴ - ۲۰۵ - ۲۴۲ -

۲۴۳ - ۲۵۴ - ۲۷۰ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۹ -

۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۹۳ - ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۱۵ - ۳۱۶ -

۳۷۵ - ۳۸۲ - ۳۹۴ -

تپه رزان - ۲۸۱

تنفس، روستا - ۲۳۵

تخت فولاد اصفهان - ۲۱ - ۳۳۰

تربت جام - ۱۰۴

ترکستان - ۲۳ - ۱۰۶ - ۱۳۹

ترکمان چای - ۳۹۴

ح

حاج طرخان - ۲۶ - ۲۹۷ - ۴۰۰

حجاز - ۳۱

حسینقلی، شهرک - ۲۳

حضرت عبدالعظیم، شهر ری - ۴۵ - ۴۶ - ۹۸ -

۱۱۳ - ۱۲۸ - ۱۴۸ - ۱۶۷ - ۱۸۳ - ۲۰۰ - ۲۲۳ -

۲۵۳ - ۲۵۵ - ۳۰۷ - ۳۱۶ - ۳۲۶ - ۳۸۹ -

حمام قبله - ۳۸۹

خ

حیفا - ۶۳

دره جز - ۲۷۱ - ۳۱۴

دریاچه ارومیه - ۳۹۴

دریاچه خزر، بحر خزر - ۲۳ - ۱۳۹ - ۳۵۳ - ۳۹۳

- ۳۹۴ - ۳۹۵

دزفول - ۱۵۱

دشت گرگان - ۹۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴

دشی و دشتستان - ۱۰۰

دگور، روستا - ۱۳

دماوند - ۵۶ - ۲۱۲ - ۲۱۳

دهونک - ۵۴

خاربین - ۵۴

خاققین - ۱۹۹

خدا آفرین - ۱۴۳

خراسان - ۴۵ - ۱۳۹ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۳ -

۲۳۸ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۱۶ - ۳۲۵ - ۳۴۰

خرم آباد - ۲۲۶

خرمشهر - ۶۲

خلخال - ۲۴۲ - ۳۷۳

خلیج حسینقلی - ۱۳۹

خلیج فارس - ۷ - ۲۱۴ - ۲۲۶ -

خمسه - ۳۰۴

خوار - ۲۱۱

خوزستان - ۶۱ - ۲۲۶ - ۲۳۰ - ۲۶۶ - ۲۸۳ -

۳۱۴

خوی - ۱۶۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۸ -

ز

رایش بانک - ۱۶۷

رشت - ۲۶ - ۶۷ - ۷۳ - ۷۴ - ۸۲ - ۸۳ - ۱۲۵ -

- ۱۷۵ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۲۰۹ - ۲۴۹ -

۳۱۷ - ۳۲۹ - ۳۷۱

زم - ۲۴۴

رودهن - ۱۷۶ - ۲۶۷

روسیه - ۷ - ۸ - ۳۱ - ۳۸ - ۶۰ - ۶۶ - ۷۹ -

- ۸۰ - ۸۶ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۳۰ - ۱۴۰ - ۱۶۴ -

۱۷۳ - ۱۹۰ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۳۵ - ۲۵۰ - ۲۷۵ -

- ۲۷۵ - ۲۸۵ - ۲۸۸ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۱۰ -

۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۵۳ - ۳۶۸ - ۳۸۳ - ۳۹۱ -

- ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - و نگاه

کنید به شوروی.

ری - حضرت عبدالعظیم

ز

زاهدان - ۳۳۲

زرگنده - ۳۹۴

زرنده - ۱۵۱

زنجان - ۱۲۷ - ۱۵۳ - ۲۴۵

د

دارالمعلمین تبریز - ۱۰۷

دارالمعلمین عالی تهران - ۲۴۳ - ۳۱۸

داردائل - ۲۸۴

دانشگاه ادیسبورگ - ۳۳

دانشکده افسری - ۲۷۴ - ۳۰۸ - ۳۷۰

دانشکده اونیورسیتیه پاریس - ۲۴

دانشگاه سوربن - ۲۴۳

دبیرستان تمدن - ۲۷۴

دبیرستان ثروت - ۲۷

دبیرستان زنجان - ۲۴۵

دبیرستان سعديه - ۲۴۵

دبیرستان شاهپور کرمانشاه - ۳۰

- زندان قصر - ۸۹ - ۹۹ - ۱۱۶ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ش
- ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۲۲۷ - ۲۲۹
- زندان نارین قلعه - ۱۴۳
- زنگبار - ۱۴ - ۴۳
- ش
- شوروی، اتحاد جماهیر - ۷ - ۸ - ۳۵ - ۵۶ - ۵۸
- شیراز - ۳۲ - ۳۳ - ۵۲ - ۶۱ - ۶۲ - ۷۱ - ۱۲۹
- شوشتر - ۲۲۶
- شهرضا - ۱۳۲
- شهمیرزاد - ۳۸۹
- شیراز - ۳۲ - ۳۳ - ۵۲ - ۶۱ - ۶۲ - ۷۱ - ۱۲۹
- شیراز - ۱۳۲ - ۱۴۵ - ۱۸۰ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۲۰۰
- شیراز - ۲۰۱ - ۲۱۳ - ۳۰۴ - ۳۰۷ - ۳۱۷ - ۳۲۵ - ۳۹۸
- ص
- صوفیان - ۳۹۴
- ط
- طالقان - ۲۰۹ - ۲۲۳
- ع
- عالی قاپو - ۱۳۰
- عباس آباد، محله ای در تهران - ۳۸۰
- عبات عالیات - ۱۰۱ - ۱۹۱ - ۲۵۴ - ۳۱۷
- عثمانی - ۱۴۰ - ۱۶۳ - ۲۵۰ - ۲۵۳ - ۲۹۷
- ۳۵۳ - ۳۷۲ - ۳۷۴ و نگاه کنید به ترکیه
- زندان قصر - ۸۹ - ۹۹ - ۱۱۶ - ۱۵۱ - ۱۵۴ -
- ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۲۲۷ - ۲۲۹
- زندان نارین قلعه - ۱۴۳
- زنگبار - ۱۴ - ۴۳
- ژنو - ۴۴
- س
- سازمان بیمه های اجتماعی - ۹۶
- ساوه - ۱۵۱
- سبزوار - ۳۸ - ۴۵ - ۱۰۴ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۳۸ -
- ۲۹۱
- سراب - ۱۵۳
- سراسکندر - ۲۵
- سرخس - ۱۳۹ - ۳۹۲
- سرخس، رودخانه - ۳۹۲
- سردشت - ۱۴۳
- سرقبر آقا - ۲۶۲
- سار، روستا - ۲۳۵
- سقاخانه نوروزخان - ۳۰۶
- سلماس - ۱۶۳ - ۲۴۲ - ۳۷۵
- سمنان - ۳۰۲ - ۳۴۰ - ۳۸۷
- سنت هنر - ۲۵۶
- سنندج - ۳۰ - ۴۰ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۳ - ۲۹۰
- سوادکوه - ۲۴۷
- سوئد - ۱۲۳ - ۱۴۰
- سوئیس - ۲۱۷ - ۲۳۷ - ۵۰
- سیبری - ۲۲۵
- سیرجان - ۹۹
- سیستان - ۴۳ - ۱۴۶ - ۱۴۷
- سینما مایاک - ۳۰۹

قم - ۲۷ - ۴۳ - ۶۱ - ۶۴ - ۱۰۵ - ۱۱۳ - ۱۲۱ -
 - ۱۲۴ - ۱۲۷ - ۱۳۰ - ۱۳۵ - ۱۴۴ - ۱۶۴ -
 ۱۶۵ - ۱۷۳ - ۱۸۳ - ۱۹۴ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۵ -
 - ۲۰۶ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۶ -
 ۲۶۱ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۳ - ۳۰۷ - ۳۲۶ - ۳۵۲ -
 - ۳۵۹ - ۳۶۰ -
 قندهار - ۴۳

ک

کابل - ۱۰۴
 کاخ سعدآباد - ۳۰۵
 کاخ گلستان - ۴۵ - ۴۴۰
 کاخ مرمر - ۲۶۸ - ۳۳۶ - ۳۷۰
 کارونسرای امیر - ۳۸۹
 کازرون - ۶۲ - ۱۰۰
 کاشان - ۳۰ - ۹۶ - ۱۶۵ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۳۰۴ -
 - ۳۲۱ - ۳۶۵ -
 کاشغر - ۳۴۱
 کافلمین - ۶۰ - ۱۳۵ - ۱۹۳ - ۱۹۶ - ۳۲۹
 کالج نظامی انریش - ۲۳۷
 کتابخانه عمومی معارف - ۲۴۳
 کراچی - ۴۳
 کربلا - ۸۸ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۹۹ - ۳۰۷ - ۳۰۸ -
 - ۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۲۸ - ۳۳۱ - ۳۴۴ -
 کرج - ۷۵ - ۱۷۳ - ۳۷۱
 کردستان - ۴۰ - ۴۲ - ۴۸ - ۱۳۴ - ۱۴۳ - ۲۸۴ -
 - ۲۸۵ -
 کرمان - ۴۳ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۵۳ - ۲۴۱ - ۲۸۴ -
 - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ -
 کرمانشاه، کرمانشاهان - ۲۷ - ۷۹ - ۸۰ - ۱۳۵ -
 ۱۷۳ - ۲۸۵ - ۳۴۰ - ۳۸۳
 کسما - ۲۴۰

عراق - ۳۷ - ۶۱ - ۸۹ - ۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -
 ۱۹۹ - ۲۱۴ - ۲۵۴ - ۳۲۷ - ۳۳۲ - ۳۴۰ -
 عربستان - ۱۰۲ - ۱۰۶ - ۲۶۲
 عزیزیه - ۳۷۲
 عشق آباد - ۱۲۱ - ۲۲۵ - ۳۱۰

غ

غزنین - ۱۰۴

ف

فارس - ۱۳ - ۳۲ - ۵۶ - ۷۱ - ۱۳۵ - ۱۸۹ -
 ۲۱۴ - ۳۲۵
 فخر بند - ۷۴
 فرانسه - ۲۴ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۳ - ۷۳ - ۸۸ - ۱۷۱ -
 - ۱۸۱ - ۲۰۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ -
 فسا - ۷۸ - ۱۳۲
 فومن - ۲۳۶ - ۳۰۸
 فیروزکوه - ۲۱۲ - ۲۴۷ - ۳۰۷
 فیروزه، روستا - ۳۹۲

ق

قاهره - ۷۵ - ۳۱۷
 قاینات - ۱۴۶
 قراچه داغ (رسباران) - ۱۵۳ - ۲۶۹
 قزوین - ۱۱ - ۷۴ - ۸۷ - ۱۲۵ - ۱۷۳ - ۱۸۴ -
 ۲۱۳ - ۲۴۲ - ۳۲۹ - ۳۶۵ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۹۴
 قصر - ۲۴۹
 قصر شیرین - ۳۶۴ - ۳۶۵
 قصر قاجار - ۲۶۷
 قطور - ۲۴۶
 قفقاز - ۱۳۹ - ۱۴۳ - ۲۸۳ - ۳۱۴
 قلعه کرشاهی - ۳۶۶

لندن - ۲۶ - ۷۴ - ۱۵۱ - ۲۶۹

لوزان - ۴۴ - ۳۲۳

لهستان - ۲۶

لیختن اشتاین - ۳۳۷

م

مازندران - ۴۲ - ۲۴۷ - ۳۳۱ - ۳۵۱ - ۳۷۰ -

۳۷۲ - ۳۸۲ - ۳۹۱ - ۳۹۷

ماکو - ۲۸۰

مالوند، از روستاهای قزوین - ۲۴۱

مجلس منا - ۲۶۲ - ۲۶۹

مجلس شورای ملی، دارالشوری ملی - ۹ - ۲۱ -

۳۳ - ۳۶ - ۳۸ تا ۴۱ - ۵۰ - ۸۷ - ۹۹ تا ۱۰۱ -

۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۴۷ - ۱۵۱ - ۱۵۲ -

۱۵۳ - ۱۶۳ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۷۳ - ۱۷۴ -

۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۵ - ۱۹۳ - ۲۰۳ تا ۲۰۵ - ۲۰۹ -

۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۲۷ -

۲۳۶ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۳ تا ۲۵۵ -

۲۶۲ - ۲۷۱ - ۲۷۵ - ۲۸۵ - ۲۸۸ - ۲۹۱ -

۲۹۲ - ۲۹۸ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۲۱ - ۳۲۴ - ۳۲۶ -

۳۲۹ - ۳۳۳ - ۳۴۱ - ۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۶ -

۳۵۷ - ۳۶۴ - ۳۶۷ - ۳۷۴ - ۳۷۶ - ۳۸۳ - ۳۹۹ -

۴۰۱ -

مجلس صلح لاهه - ۱۴۰

مجلس مؤسسان - ۴۰ - ۴۵ - ۵۱ - ۵۶ - ۷۹ -

۸۸ - ۱۲۲ - ۱۴۷ - ۱۵۱ - ۱۷۶ - ۲۰۳ - ۲۳۶ -

۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۵۵ - ۲۷۱ - ۲۹۲ - ۳۳۸ - ۳۵۷ -

محلات - ۴۳

مدرسه آرتیستی سینما - ۳۰۹

مدرسه آقاخان - ۱۴۵

مدرسه آلیانس - ۹۶ - ۱۴۲

مدرسه اتحاد - ۲۲۵

کلات نادری - ۳۱۴

کلاشم - ۷۴

کوت العماره - ۳۷۲

کدغه - ۳۰۸

کومش تپه - ۲۳

کوه گیلویه - ۳۲۵

کهریزک - ۲۰۰

گی

گچسر - ۳۵۱ - ۳۷۱ - ۳۷۲

گذر عزت الدوله - ۹۹

گراند هتل - ۱۱۵

گرگان (استرآباد) - ۲۳ - ۱۳۹ - ۱۴۴ - ۲۴۹ -

۳۹۲

گلبایگان - ۱۹

گوراب زرمغ - ۲۴۰

گورستان ابن بابویه - ۲۴۹ - ۲۹۴

گورستان امامزاده قاسم شمیران - ۲۶۶ - ۳۱۷

گورستان دارالسعاده - ۶۱

گیلان - ۹ - ۱۰ - ۲۷ - ۳۲ - ۴۹ - ۷۳ - ۷۴ -

۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۱۲۵ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۴ -

۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۷ - ۳۰۷ - ۳۱۹ - ۳۷۲ -

۳۷۳ -

لی

لار - ۳۳ - ۹۹

لاهیجان - ۷۵ - ۲۳۱

لایپزیک - ۱۱۳

لبنان - ۱۹۹ - ۲۷۴

لرستان - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۷۷

لشت نشاء - ۲۸۸ - ۲۹۳

لنجان اصفهان - ۱۹۳

- مدرسه اخوت - ۱۰۲
 مدرسه ادب، دبیرستان - ۲۴ - ۲۸ - ۴۸ - ۵۲ -
 ۹۹ - ۲۶۵ - ۲۶۶
 مدرسه آرامنه - ۳۵۰
 مدرسه اسمعیله - ۲۶۵
 مدرسه اسلامیه - ۲۹۴
 مدرسه اعتصام - ۴۱
 مدرسه افتتاحیه - ۱۲۵
 مدرسه امریکایی ها - ۲۰۵ - ۲۰۶
 مدرسه امیرآتابک - ۲۴
 مدرسه امین الدوله - ۳۸۹
 مدرسه پهلوی - ۳۳۱
 مدرسه حکمت - ۳۲۰
 مدرسه حیات - ۳۳
 مدرسه خان مروی - ۳۶
 مدرسه خیرات خان - ۱۰۸
 مدرسه دارالفنون - ۲۴ - ۳۴ - ۴۰ - ۴۹ - ۸۴ -
 ۹۶ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۱۳ - ۱۹۲ -
 ۱۹۷ - ۲۴۳ - ۲۷۹ - ۳۰۸
 مدرسه دانش - ۲۵ - ۲۶۵
 مدرسه رحمت - ۱۴۵
 مدرسه رحیمیه - ۲۵
 مدرسه زرتشتیان - ۲۴۲
 مدرسه سائنه پوبلیک فرانس
 مدرسه سپهسالار - ۲۶۲ - ۲۹۶
 مدرسه سلطانیه - ۲۵۱
 مدرسه سن سیر - ۱۷۱ - ۲۱۳
 مدرسه سن لویی - ۵۵ - ۹۶ - ۱۴۲
 مدرسه سیروس - ۲۸ - ۹۶ - ۳۳۱
 مدرسه شرف - ۱۱۳
 مدرسه شرکت گسندن - ۲۴۳
 مدرسه شریعت - ۵۱ - ۱۴۵
 مدرسه صدر - ۱۸۵
 مدرسه صنعتی آلمانی - ۲۶۴
 مدرسه عالی ایران و آلمان - ۵۵
 مدرسه عالی پاریس - ۳۱۸
 مدرسه علمیه - ۵۵
 مدرسه علوم سیاسی تهران - ۲۴۳
 مدرسه فاضل خان - ۱۰۸
 مدرسه فاطمیه - ۱۴۵
 مدرسه فلاحتی گرینسیون فرانسه - ۳۳
 مدرسه قزاقخانه - ۲۶۷
 مدرسه محمدیه - ۲۷۹
 مدرسه معارف فارس - ۳۳
 مدرسه مؤبدیه - ۱۸۰
 مدرسه میرزا جعفر - ۱۰۴
 مدرسه نادرشاه - ۳۰۶
 مدرسه ناصریه - ۲۶۱
 مدرسه نظام - ۲۴۳ - ۲۷۴
 مدرسه نواب - ۱۰۸
 مدرسه نویر - ۱۰۷
 مدیسه - ۱۹۳
 مراغه - ۳۱
 مرو - ۱۳۹
 مسجد بالاسر - ۱۱۳ - ۱۸۳
 مسجد جمعه تهران - ۳۰۷
 مسجد خازن الملک - ۳۶
 مسجد سپهسالار - ۲۶۲ - ۳۸۳
 مسجد شاه - ۳۵ - ۸۱ - ۱۸۵ - ۱۹۶ - ۳۰۴
 مسجد شیخ مرتضی - ۱۱۳
 مسجد گوهرشاد - ۳۶ - ۴۵ - ۴۶ - ۱۲۸ - ۱۲۹ -
 ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۳۲۶ - ۳۵۰
 مسجد مدرسه امین الدوله کاشی - ۳۸۹
 مسجد هندی - ۱۱۳

- مسکو - ۵۸ - ۷۵ - ۱۸۲ - ۲۲۵ - ۳۶۷ - ۳۹۱ - نجف آباد اصفهان - ۳۲۳ -
 ۳۹۶ -
 مشهد - ۳۶ - ۴۵ - ۴۶ - ۶۰ - ۶۱ - ۸۹ - ۱۰۴ -
 ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۳ - ۱۲۱ - ۱۲۸ - نیس - ۸۰ -
 ۱۲۹ - ۱۴۴ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۹۱ - ۲۳۸ - ۲۷۱ - نیشابور - ۱۰۸ - ۲۳۸ -
 ۳۰۷ - ۳۰۹ - ۳۲۴ - ۳۲۹ - ۳۴۰ - ۳۴۳ - نهر مهدی خانی - ۱۳۹ -
 ۳۸۷ - ۳۸۹ -
 مصر - ۳۱ - ۶۳ - ۱۰۶ - ۱۴۵ - ۱۶۷ - ۱۸۹ -
 ۲۰۴ - ۲۶۲ - ۳۱۷ - ۳۱۸ -
 مقبره سعدالدوله - ۹۹ - ۲۲۳ -
 مقبره علیخان ظهیرالدوله - ۳۱۷ -
 مقبره میرزا ابوالقاسم امام جمعه - ۲۶۲ -
 مقبره ناصرالدین شاه - ۴۶ -
 مکه - ۳۳۱ -
 منجیل - ۱۰ - ۷۴ -
 موریس، جزیره - ۲۵۶ -
 موزه معارف - ۹۸ -
 مؤسسه صرافیه جمشیدیان - ۱۲۰ -
 مؤسسه فنی ماساچوست - ۱۸۱ -
 موناکو - ۱۴۰ -
 مهمانخانه اسلامی - ۲۲۶ -
 مهمانسرای چالوس - ۳۷۱ -
 میانه - ۲۷۴ -
 میدان توپخانه - ۹۱ -
- و
- ورشو - ۱۶۷ -
 ول کنشین - ۶۹ -
 وین - ۱۴۰ -
- ه
- هرات - ۴۳ - ۱۰۴ -
 هزار جریب - ۲۱۱ -
 هشترود آذربایجان - ۲۵ -
 هلند - ۳۱ -
 همایون شهر - ۳۰۵ -
 همدان - ۳۰ - ۴۲ - ۴۹ - ۱۱۲ - ۱۳۵ - ۳۰۸ -
 ۳۷۲ - ۳۹۴ -
 هندوستان - ۳۱ - ۴۳ - ۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۶۲ -
 ۱۸۵ - ۳۱۰ - ۳۱۴ - ۳۲۵ - ۳۲۹ -
 هنرستان سینمایی مسکو - ۳۰۹ -
 هنرستان کمال الملک - ۳۴ -
 هنگانک، هنگ کنگ - ۳۸۳ -
- ن
- نجف - ۳۱ - ۳۲ - ۳۷ - ۴۱ - ۴۴ - ۴۶ - ۵۲ -
 ۶۰ - ۶۱ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۲۸ - ۱۲۹ -
 ۱۴۴ - ۱۸۴ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۱۹۵ - ۲۰۹ - ۲۵۰ -
 ۲۵۲ - ۲۵۴ - ۲۵۶ - ۲۹۶ - ۳۰۱ - ۳۰۵ -
 ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۲ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۶۴ - ۳۷۴ -
- ی
- یزد - ۴۶ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۵ - ۲۱۳ - ۲۶۴ - ۳۱۴ -
 ۳۲۳ - ۳۶۶ - ۳۶۷ -
 یونان - ۳۱ -



مرکز تحقیقات کتابخانه‌شناسی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست کتاب‌ها، رساله‌ها،
نمایشنامه‌ها و دیوان اشعار
نام‌برده در متن



مرکز تحقیقات کامپیوتر و علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

- آتشکده یزدان، تاریخ یزد - ۶۴
- آسیب شناسی آزرده گی سورنال غده فوق کلیوی - ۲۸
- آسیب شناسی آزرده گی گانگلیون استلر - ۲۷
- آسیب شناسی آزرده گیهای سیستم رتیکولو آندوتلیال - ۲۷
- آسیب شناسی لنفرگرانولوماتوز بدخیم در ایران - ۲۷
- آفت زندگی، مبارزه با تریاک و الکل و سفلیس و فحشاء - ۲۴
- آموزش و پرورش - ۵۳
- آموزش و پرورش از نظر غزالی - ۱۰۶
- آیین پارسیان - ۱۲۳
- آینه آیین مزدیسنی - ۱۲۳
- ا
- ابومسلم خراسانی - ۵۳
- اپرای زن در قرن دیگر - ۲۵
- اپرای وعده زرتشت یا روح سلحشوری ایرانیان - ۲۵
- اتم و بعد چهارم تاریخ سازی و هنر - ۱۱۷
- اثبات تقلید میت - ۱۳۲
- اثراولتراسیون روی چشم و اجزای آن - ۱۸۱
- احسن الادعیه - ۳۵
- احسن القصص - ۱۰۹
- اختناق ایران - ۱۲۲
- اخلاق - ۳۲۲
- اخلاق الاولین - ۱۳۱
- اخلاق محتشمی - ۱۶۷
- اربعین الحسینیه - ۱۲۴
- اردوکشی نادرشاه به هندوستان - ۷۹
- ارزش، قیمت، کار، تکامل موجودات زنده - ۱۱۷
- ازاحة الالتباس عن حکم المشکوک فيه من اللباس - ۳۰۲
- از صبا تا نیما - ۱۸۶
- اسرار خلقت - ۱۰۰
- اسرار عشق (تفسیر سوره یوسف به شعر) - ۳۲۰
- اسرار کمیته مجازات - ۱۲۵
- اشارات ابوعلی سینا - ۱۰۵
- اشتباهات خنده دار - ۲۸
- اشعه حیات - ۶۴
- اصلاحات اجتماعی - ۵۳
- اصول علم روح - ۱۱۷
- اصول علم شیمی - ۱۱۷
- اصول علم فیزیک - ۱۱۷
- اطواق الذهب - ۲۰۴
- اکوستیک (صوت) - ۱۸۱
- الاخلاق - ۱۳۱
- الاسماء الحسنی - ۳۵
- الثورة الهندیه - ۲۰۴

- الحاشیه علی کفایة الاصول - ۱۱۲
 الذهب المسکوک فی النیاس المشکوک - ۳۱۹
 الفبای آسان شاهراه رسنگاری ایرانست - ۳۱
 القاصر فی صلوة المسافر - ۱۲۹
 القضاء - ۱۱۱
 القضاء و الشهاده - ۴۶
 الکترواکوستیک - ۱۸۱
 الکواکب الدریه فی آثارالبهانیه - ۱۴
 الکیما - ۱۳۱
 المعیثه - ۱۳۱
 انتقام عشق (۳ جلد) - ۱۰۶
 انشاء جدید - ۳۲۲
 انشاء جدید مقدماتی - ۳۲۲
 انشاء عالی یا چهار فصل آیتی - ۶۴
 انشاء مقدماتی دوم - ۳۲۲
 انقلاب بیرونگ یا قیام کلنل محمدتقی خان پسیان
 در خراسان - ۲۵
 اوصاف المقربین - ۱۸۸
 اولین پیام مقدس ملی - ۱۳۶
 ایام کودکی - ۱۰۶
 ایران و ایرانیان - ۵۴
- ب**
- بازرس - ۲۶
 باغ بهشت - ۱۸۵
 بدیع الافکار فی اصول - ۱۱۱
 برنامه علمی برای اصلاح شئون اجتماعی سیاسی
 ایران - ۳۱۵
 برنامه علمی برای رفع بحران مالی اقتصادی ایران -
 ۳۱۵
 بشر از نظر مادی - ۱۱۷
 بودا در هند - ۱۰۶
- بشری المجتهدین - ۳۱۹
 بوستان سعدی - ۲۹۹
 بنان الحق - ۱۸۹
 بیانیه - ۲۸۳
 بی جون نامه - ۱۰۰
 بیست مقاله - ۱۰۵
 بیما بهای دهان و دندان - ۲۸
 بنوایران - ۲۰۴
- پ**
- پایمردی (شعر) - ۲۵
 پسرکاپیتان یا شوالیه (۳ جلد)
 پسیکولوژی علم الروح - ۱۱۷
 پلیس سیاسی - ۳۴۴
 پنجاه و سه نفر - ۲۲۷
 پند و لبخند - ۵۵
 پیام فردوسی - ۱۰۶
 پیشوایان فکر - ۱۴۵
- ت**
- تاریخ ابوالفضل بهیقی - ۱۰۵
 تاریخ اسلام - ۵۳
 تاریخ اکتشافات جغرافیایی و تاریخ علم جغرافیا -
 ۲۴۴
 تاریخ انقلاب طوس - ۱۰۹
 تاریخ انقلاب مشروطیت - ۳۱۶
 تاریخ ایران، از بدو خروج چنگیز تا ظهور امیر تیمور -
 ۲۴۴
 تاریخ ایران، از استیلای مغول تا انقراض قاجاریه -
 ۲۴۴
 تاریخ ایران، از صدر اسلام تا استیلای مغول - ۲۴۴
 تاریخ ایران، سال چهارم دبیرستان ها - ۲۴۴

- تاریخ پیدایش مشروطیت - ۱۱۰
 تاریخ تمدن جدید - ۲۴۴
 تاریخچه دو قرن اخیر شعرا و عرفای چهار محال
 بختیاری - ۳۰۹
 تاریخ خراسان - ۱۰۴
 تاریخ دینی ایران از قدیمی ترین روزهای عصر
 حاضر (۲۲ جلد) - ۱۰۶
 تاریخ شاهنشاهی پهلوی - ۲۸۳
 تاریخ عالم در قرون معاصر - ۲۴۴
 تاریخ علوم، من یک سیاهم - ۱۱۷
 تاریخ عمومی ایران - ۲۴۴
 تاریخ فرهنگ و ادب آذربایجان - ۲۷۹
 تاریخ فلاسفه - ۶۴
 تاریخ فلسفه اسلام - ۳۲۷
 تاریخ کلیسای شرق - ۲۹
 تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران - ۳۵۰
 تاریخ مختصر ایران - ۲۴۴
 تاریخ مختصر جنگهای بین المللی اول و دوم -
 ۲۴۴
 تاریخ مختصر عالم - ۲۴۴
 تاریخ مفصل افغان - ۳۱۸
 تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا انقراض
 قاجاریه - ۲۴۴
 تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان
 مشروطیت - ۲۴۴
 تحریر المرأة - ۲۰۴
 تخت سلیمان - ۱۰۶
 ترانه های اخگر - ۱۰۱
 تربیت نسوان - ۲۰۴
 ترجمه حال تولسنوی - ۲۰۴
 تریبوله یا مقلد دربارشاهی - ۲۶۴
 تصحیح و تنقیح دیوان منوچهری دامغانی - ۳۵
- تفسیر سوره توحید - ۱۳۱
 تفسیر سوره ن والقلم - ۱۸۴
 تفسیر سوره یوسف - ۱۸۴
 نکامل، تبیین به محیطه، ارث - ۱۱۷
 تنبیهاات عشر - ۱۸۹
 تیره بختان - ۲۰۴
 تئوریهای اساسی ژنتیک - ۳۳
 تئوریهای علم - ۱۱۷
- ث
- ثواب الزیارات - ۲۵۲
- ج
- جانورشناسی سینماتیک - ۳۳
 جبر و اختیار، حقوق و اصول مادی - ۱۱۷
 جزوات الهیه (شعر) - ۳۲۰
 جغرافیای آسیا، افریقا، اقیانوسیه - ۲۴۴
 جغرافیای اقتصادی و تجارنی ایران و انگلیس و
 فرانسه و آلمان - ۲۴۴
 جغرافیای ایران در خارجه - ۲۴۴
 جغرافیای عمومی - ۲۴۴
 جنگ شاپور ذوالاكتاف و امپراطور روم - ۷۹
 جهان و روح آفرینش - ۵۳
- چ
- چکامه شمشیر - ۶۵
 چننه درویش (۲ جلد) - ۸۵
 چند بخش از بیوفیزیک - ۳۳
 چند صفحه از تاریخ بزرگترین تحولات علمی - ۱۴۶
 چهل مقاله تاریخ تصوف - ۱۴۶

ح

- دروازه‌های ایران قفل است - ۵۵
 دستور حسن - ۱۰۹
 دستور زبان برای پنجم ابتدایی - ۱۰۷
 دستور زبان برای مدارس متوسطه - ۱۰۷
 دستور زبان فارسی در سه دوره برای دبستان‌ها -
 دبیرستان‌ها - دانشکده‌ها - ۱۰۶
 دستور کشت ذرت - ۷۹
 دفترچه مشخصات مواد اولیه مواد غیرفلزی - ۳۱۸
 دفترچه مشخصات مواد فلزی - ۳۱۸
 دوجوان در شهر ورنه - ۳۰۹
 دوخواهر ماجراجو - ۲۶۴
 دوره تاریخ عمومی - ۲۴۴
 دوره تاریخ عمومی (۲ جلد) - ۲۴۴
 دوره جغرافیای عمومی و جغرافیای امریکا و استرالیا
 - ۲۴۵
 دوره جغرافیای مقدمات و جغرافیای قطبی امریکا -
 ۲۴۵
 دیوان عنصری - ۲۷۹
- حاشیه بر رسائل - ۱۱۱
 حاشیه بر شرایع - ۲۵۲
 حاشیه بر عروة الوثقی - ۱۱۱
 حاشیه بر کفایه - ۱۱۱
 حاشیه بر مکاسب - ۲۵۲
 حاشیه بر رسائل شیخ مرتضی انصاری - ۳۰۲
 حاشیه ریاض - ۳۰۲
 حاشیه مکاتب شیخ انصاری - ۳۰۲
 حالت کلونید ماده - ۳۳
 حدیقه الرضویه - ۱۱۰
 حکمت - ۱۳۱

خ

- خاطرات و خطرات - ۲۹۱ - ۲۶۹
 خاندان نوبختی - ۲۴۴
 خدعه و عشق - ۲۰۴
 خدمات ایرانیان به تمدن عالم - ۲۴۴
 خردنامه - ۶۵
 خردنامه جاویدان - ۲۱۷
 خصائل الشیعه - ۲۰۱
 خط و خطاطان - ۳۱۸
 خوابیدن و خواب دیدن، زن و ماتریالیسم - ۱۱۷
 خواص ترمونتیکسی اکسیدهای آهن - ۱۸۱
 خودآموز انگلیسی به فارسی - ۲۶۴
 خوردشیدی که در تاریکی تبعید درخشید - ۲۵
 خیرالزاد الی یوم المعاد - ۳۱۹
- رابطه اوزان شعریا ترانه‌های محلی ایران - ۱۰۶
 راه خداشناسی - ۲۵۲
 راه نجات او تنبیهات الغافلین - ۲۵۲
 راه نوه الفبای خط نو - ۳۱۵
 رساله احقاق الحق - ۳۱۸
 رساله‌ای در احکام رضاع - ۵۲
 رساله تحقیقی در خواص ترمونانتیکسی فریت
 دومانیزیم - ۱۸۱
 رساله در حکم آب قلیل منتجس - ۲۵۲
 رساله در فروع علم اجمالی - ۳۱۹
 رساله در مصرف سهم الامام - ۲۵۲
 رساله سنواک و جواب - ۳۰۲
- داستانهای امثال - ۲۹۵
 دخمه‌های سیاه یا کلبه بدبختان - ۱۰۶
 در مکنون در علم بدیع - ۱۰۷

- رسالة فی احکام الارث - ۲۵۲
 رساله فی بیان البعث و النشور و القیام من الاحداث
 القبور - ۱۳۲
 رساله فی تعاقب الایندی - ۱۱۱
 رساله فی حکم الجلود و اللحم مشتهین - ۲۵۲
 رساله فی عقد الفضولی - ۲۵۲
 رساله فی لباس المشکوک - ۱۱۱
 رساله فی منجزات المریض - ۲۵۲
 رساله نقد حاضر بر دیوان ناصر خسرو - ۱۰۵
 رمل و ادعیه - ۱۳۱
 روابط ایران و عرب قبل از اسلام و بعد از اسلام -
 ۱۴۶
 روس ها و انگلیس ها در آسیای مرکزی - ۲۴۵
 روش من در ورزش - ۳۱۵
 روش نگارش با موضوع نویسی - ۶۵
 رهنمای تربیت یا اصول تعلیم و ترجمه - ۵۳
 رهنمای نوعرسان - ۳۲



شی

- شاتو دوشیون - ۹۷
 شادمانی - ۲۹

- شاهزاده خانم بعلبک - ۳۲۳
 شرح بر اشارات - ۵۲
 شرح بر عروة لوفقی - ۵۲
 شرح بر منظومه حاج ملاهادی سبزواری - ۵۲
 شرح تبصره علامه در قسمت بیع - ۱۱۱
 شرح حال عبدالله مقفع - ۲۴۵
 شرح دستگاه ادرار - ۱۸۱
 شرح و حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری - ۵۲
 شرح یک مسافرت کوچک با گفتگوی شیخ و فکلی
 - ۳۱۹
 شکسپیر - ۵۴
 شمس التواریخ - ۳۲۰

ز

- زرنشت باستان - ۳۱۸
 زمینه دانش در علوم طبیعی - ۲۸
 زن در جامعه - ۵۳
 زندگی حکیم ابوالقاسم فردوسی - ۲۵
 زندگی و فکار سقراط - ۳۲۳
 زندگی و روح هم مادیت - ۱۱۷

ژ

- ژان دولارج - ۲۶۴

س

- ساختمان فیزیکی و ترکیب شیمیایی پرتوپلاسم -

ص

- فرضیه نسبی - ۱۱۷
 فروغ مزدیسنی - ۱۲۳
 فرهنگ آریان پور (یک جلدی، دو جلدی و پنج جلدی) - ۲۹
 فرهنگ آزاد - ۳۰
 فرهنگ آینی - ۶۵
 فرهنگ اسلام - ۱۴۵
 فرهنگ عوام - ۲۹۵
 فرهنگ فارسی آموزگار - ۵۳
 فلسفه روحی - ۵۳
 فوائد الصلوة - ۳۵
 فهرست کتب مشایخ - ۷۸
 فیزیک دوره متوسطه - ۹۶
- صد و پنجاه مقاله یادگار عصر جدید - ۲۱۷
 صرات النجات - ۱۹۳
 صرف عربی - ۵۳
 صرف متوسطه - ۱۱۰
 صنعت صابونسازی - ۱۳۱

ط

- طب الناظرین - ۹۹
 طبقات سلاطین اسلام - ۲۴۵

ع

- عائم ارواح - ۵۳

عبرت افزا - ۴۳

عرفان و اصول مادی - ۱۱۷

عروس فرغانه - ۲۹۵

عروس مدنی - ۲۸

عشق و سرنوشت - ۲۵

عشق و نیرو - ۲۶۴

عقد الثانی فی فروع العلم الاجمالی - ۳۱۹

علل بدبختیها و علاج آن - ۱۷۱

علم رمل و جفر - ۱۳۱

علم عروض - ۱۰۱

علم قافیة - ۱۰۱

علم قیافه شناسی - ۱۳۱

علم کیمیا - ۱۳۱

ق

قاپوس و شمگیر زیاری - ۲۴۵

قائل عجیب - ۲۶۴

قرآن کریم - ۱۰۱

قصر سن پول - ۲۶۴

قصه زمستانی - ۳۰۹

قواعد الاحکام - ۱۷۱

قیام آذربایجان و ستارخان - ۲۷۹

قیام خدابانی پیشوای تجدد و آزادی ایران در تبریز - ۲۵

قیام گهرشاد - ۳۵۰

ک

کتاب آبی - ۱۹۷

کتاب اقتصاد - ۱۳۱

کتاب الارث - ۳۰۲

کتاب الحج - ۳۱۹

کتاب الصلوة - ۵۲ - ۳۱۹

غ

غلبه بر ترس و گرسنگی - ۲۹۵

ف

فردوسی و امیرابوعلی سیمجور - ۲۵

م

- ماتریالسم دیالکتیک - ۱۱۷
 ماری رز - ۲۶۵
 ماشین زندگی - ۲۹
 مأموریت ژنرال گاردان در ایران - ۲۴۵
 مثنوی مولوی - ۲۹
 مجموعه یادداشت‌های رضاشاه - ۱۴۶
 محاکمه محاکمه گران - ۳۳۹
 مرآت الحقیقه - ۲۵۲
 مسافرت استانبلی به افریقا - ۱۹۷
 مسلک بهائیت - ۶۳
 مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس - ۲۴۵
 مظاهر محمدی - ۱۴۶
 معرفة الروح - ۳۲۰
 مقالات الاصول - ۱۱۱
 مقالات امریکایی - ۲۰۴
 مقالات گوناگون - ۲۱۷
 مقامات - ۱۳۱
 ملکه اسلام - ۵۳
 ملکه ایزابو - ۲۶۵
 ملکه عقل و عفریت جهل - ۶۵
 منتهی الاصول - ۱۱۱
 منطق آموزگار - ۵۳
 منظومه زهره و منوچهر - ۳۱۷
 منظومه قیصرنامه - ۱۰۵
 منیه الاصول - ۲۵۲
 مواد جاذب صوت - ۱۸۱
 مهرشاه و میهن - ۱۰۷
 مهمانیها و پذیرایی های شاهانه - ۱۴۶
 میزربیل - ۲۰۴

کتاب الطهاره - ۳۱۹

کتاب خمس - ۳۱۹

کتاب نبی یا قرآن فارسی - ۶۵

کجا می روی؟ - ۲۹

کشف الحیل - ۶۴ - ۶۵

کشکول - ۲۵۲

کشکول الادباء - ۱۸۹

کشکول العرفاء - ۱۸۹

کفایة الاصول - ۴۶

کلیات تاریخ تمدن جدید - ۲۴۵

کلیات جغرافیای اقتصادی و تجارنی ایران و

انگلیس و فرانسه و آلمان - ۲۴۵

کلیات علم جغرافیا - ۲۴۵

کلیاتی راجع به موجود زنده - ۳۴

کلبه و دمنه جدید - ۳۱۵

کمکهای اولیه در موقع جنگ و صلح - ۷۹

کمپنگاه مرگ - ۲۶۴

کنت مونت کریستو - ۲۱۷

کواکب الدرره فی مآثر البهائیه - ۶۳

گ

گرامر انگلیسی به فارسی - ۲۶۵

گردن‌بند - ۲۶۵

گفتار آبی - ۶۵

گل‌های سفید - ۱۱۷

ل

لثالی مکنون، دیوان ادیب نیشابوری -

لغت آذری - ۱۰۹

لغت عربی به فارسی آموزگار - ۵۳

لهجه های محلی - ۱۰۶

ن

- ناپلئون و اسلام - ۲۴۵
 نامه سخنوران - ۳۲۰
 نامه نگاری انگلیسی به فارسی - ۲۶۵
 نحو عربی، عمده النحو - ۵۳
 نحو مقدماتی - ۱۱۰
 نخستین بانوی پزشکی - ۲۹
 نصیح ابن صفار حکیم الهی - ۱۳۱
 نصیحة الرضائیة - ۱۳۱
 نغمة دل - ۶۵
 نقد الادب - ۱۰۷
 نقشه برداری هوایی - ۳۱۸
 نورالابصار - ۳۲۰
 نهاية النهایة فی شرح الکمابة - ۳۱۹

و

- وجیزه - ۱۲۹
 وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی - ۲۴۵
 بادداشت های ژنرال تره زن - ۲۴۵



**فهرست نشریات نامبرده در
متن**



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

روزنامه‌ها

- | | |
|-------------------------------------|------------------------------|
| روزنامه خلیج ایران - ۱۰۲ | روزنامه آزاد - ۳۱ |
| روزنامه رعد - ۲۳۸ | روزنامه آسایش - ۳۱ |
| روزنامه رهبر - ۲۳۰ | روزنامه آفتاب - ۵۲ |
| روزنامه رهبر ایران نو - ۲۳۵ | روزنامه آینده - ۵۳ |
| روزنامه ستاره - ۳۹۸ | روزنامه اتحاد ملی - ۳۰۶ |
| روزنامه صدای ایران - ۵۲ | روزنامه اخگر - ۱۰۱ - ۲۹۴ |
| روزنامه طوفان - ۸۹ | روزنامه استخر - ۱۴۵ |
| روزنامه عصر آزادی - ۳۳ | روزنامه استقلال ایران - ۵۵ |
| روزنامه عصر جدید - ۸۱ | روزنامه اصفهان - ۲۹۴ |
| روزنامه فکر جوان - ۳۲ | روزنامه اطلاعات - ۳۳۲ |
| روزنامه قرن بیستم - ۱۰۰ | روزنامه اومانیته - ۲۱۷ |
| روزنامه قرن چهارده - ۳۲ | روزنامه ایران - ۱۷۵ - ۲۳۸ |
| روزنامه قسطاس - ۲۹۶ | روزنامه ایران نو - ۲۳۵ |
| روزنامه گیتی - ۲۳۲ | روزنامه ایران نوین - ۲۳۵ |
| روزنامه لوسوار - ۲۱۷ | روزنامه باختر - ۲۹۴ |
| روزنامه ملانصرالدین - ۱۸۶ | روزنامه بامداد - ۳۳۸ |
| روزنامه میزان - ۲۹۶ | روزنامه بهلول - ۴۸ |
| روزنامه ناهید - ۲۳۹ | روزنامه پیکار - ۱۱۳ |
| روزنامه نسیم شمال - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ | روزنامه چهره‌نما - ۳۱۷ - ۳۱۸ |
| | روزنامه حیل المتین - ۳۲۴ |
| | روزنامه حقوق - ۱۷۳ |
| | روزنامه حقیقت - ۳۰۰ |
| | روزنامه حیات - |

مجلات

مجله آرمان - ۹۷

مجله آزادی شرق - ۱۱۸

مجله ارش - ۵۵

- | | |
|------------------------|---------------------------|
| مجله ماهتاب - ۱۰۶ | مجله ارمغان - ۹۷ |
| مجله مهر - ۹۷ | مجله بنم ایران - ۱۸۵ |
| مجله مهر ایران - ۵۵ | نشریهٔ بلدیہ - ۲۶ |
| مجله نامهٔ بانوان - ۳۱ | مجلهٔ بهار - ۲۰۴ - ۲۰۶ |
| مجله نامهٔ پارسی - ۳۱ | مجله دانشکدهٔ پزشکی - ۲۷۱ |
| مجله نمکدان - ۶۴ | مجله دنیا - ۱۱۵ |
| مجله وحید - ۳۵۲ | مجله رهنما - ۵۲ |
| مجلهٔ یادگار - ۲۴۴ | مجله عائم نسوان - ۲۸ |
| مجلهٔ یثما - ۳۲۶ | مجله عصر جدید - ۳۶۹ |
| سالنامهٔ انجگر - ۱۰۱ | مجله علم و اخلاق - |
| سالنامهٔ دنیا - ۳۷۰ | مجله عنقا - ۳۲۰ |



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

فهرست احزاب، انجمن ها،
جمعیت ها، کمیته ها،
سندیکاها و فرقه ها



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

- اتحادیه طالقانی‌ها - ۲۱۱ - ۲۱۲
- اتحادیه کارگران و برزرگان ایران - ۲۲۹ - ۲۳۰
- اتحادیه مسلمانان تمام هند - ۴۳
- اصلاح طلبان - ۳۸
- انجمن آثار ملی - ۱۲۲ - ۱۶۶
- انجمن آذربایجان - ۳۹۹
- انجمن اخوت بوشهر - ۱۰۲
- انجمن ادبی تهران - ۳۰ - ۲۳۹
- انجمن اکابر صاحبان پارسی - ۱۲۱
- انجمن ایران جوان اول - ۳۶۹
- انجمن ایران جوان دوم - ۲۱۶
- انجمن فاطمیه - ۲۹۶
- انجمن معرفة الروح تجربتی ایران - ۲۱۷
- انجمن هنرمندان - ۳۴
- بین الملل چهارم نروتسکی - ۲۲۹
- جبهه ملی - ۳۴۰
- جمعیت طرفدار جامعه ملل - ۱۶۶
- جمعیت و دادیون - ۱۶۵
- حزب انفاق ترقی - ۲۳۶
- حزب اعتدال، عامیون - ۳۸ - ۱۱۳ - ۱۹۹ - ۲۰۴
- ۲۵۵ - ۲۱۹
- حزب ایران نوین - ۲۳۱
- حزب توده - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۴۴ - ۱۷۶ - ۱۷۹ -
- ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱
- حزب دموکرات - ۱۶۳ - ۱۷۳ - ۱۷۹ - ۱۹۹ -
- ۲۰۹ - ۲۳۵ - ۲۷۹
- حزب دموکرات شیراز - ۱۴۵
- حزب دموکرات قوام السلطنه - ۲۹۵
- حزب سوسیالیست - ۱۷۳ - ۱۷۴
- حزب کمونیست شوروی - ۲۲۸
- حزب ملیون - ۱۳۶
- دانشگاه کمونیستی کونو - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۳۶۹
- سندیکای اصفهانی‌ها - ۲۳۰
- سندیکای جهانی کارگران - ۲۲۷ - ۲۳۰ - ۲۳۱
- سندیکای سید ضیاء الدین طباطبایی - ۲۳۰
- شورای عالی سنطنتی - ۲۶۹
- شورای علوم دینی - ۲۵۶
- شیر و خورشید سرخ ایران - ۱۶۶ - ۲۹۵
- فراکسیون ملیون - ۲۴۰
- فرقه اسماعیلیه - ۴۳ - ۲۴۹
- فرقه ذهبیه - ۱۸۸ - ۱۸۹
- فرقه شیخیه - ۷۶ - ۷۷
- فرهنگستان ایران - ۳۵ - ۱۶۶ - ۲۴۳ - ۲۷۹
- کانون جوانان - ۱۱۵
- کانون شکار ایران - ۱۳۶
- کلوپ آذربایجان - ۱۸۰
- کمیته اعتصاب شرک نفت آبادان - ۲۲۷
- کمیته تحولات و انقلاب - ۱۷۵

- کمیته دفاع ملی - ۱۲۱ - ۱۶۴ - ۱۷۳
 کمیته ستار - ۱۸۵
 کمیته مجازات - ۸۱ - ۱۲۵ - ۱۲۷ - ۲۱۰ -
 ۳۴۷ - ۳۴۸
 کمیسیون تحدید مرزی ایران و ترکیه - ۲۱۳ - ۲۱۴ -
 ۲۳۷ -
 کمیسیون معارف - ۲۰۴
 کمیسیون - ۸۳ - ۱۱۵ - ۲۲۸ - ۲۲۹
 کنفرانس بین المللی کار - ۲۳۰ - ۲۳۱
- کنگره مستشرقین در جشن هزاره فردوسی - ۱۶۶
 کنگره ورسای - ۲۹۸
 گروه الفبای آزاد - ۳۱
 گروه کمونیستی آرنبیل - ۲۲۴
 گروه کمونیستی ۵۳ نفر - ۵۱ - ۵۷ - ۸۹ - ۱۳۵
 - ۱۷۶ - ۱۷۹ - ۲۲۷
 مجمع ملل - ۱۸۲
 نعمت الهی . طریقه - ۷۹



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی - کامپیوتر علوم اسلامی

- ۱- احتشام الدوله (شوشتر اهواز) ۲- رکن الملک (خرم آباد) ۳- مستشار السلطنه (بروجرد) ۴- قوام الدوله (محمهره) ۵- سردار اقبال (بهبهان و کهکیلویه) ۶- معتمدالتجار (تبریز) ۷- امیرناصر (ساوه) ۸--
- عدل السلطنه (بم) ۹- آصف الممالک (کرمان) ۱۰- منتصرالملک (عربستان) ۱۱- میرزا ابراهیم خان ملک آرائی (قزوین) ۱۲- سدیدالملک (قمشہ) ۱۳- سردار فاخر (آبادہ) ۱۴- شاهزادہ محمد ولی میرزا (تبریز) ۱۵- شاهزادہ سردار مفخم (قزوین) ۱۶- میرزا محمدحسین صدرائی (دماوند و فیروزکوه) ۱۷-
- اریاب کیخسرو شاهرخ (زرشتیان) ۱۸- سهام السلطان (عراق) ۱۹- وکیل الملک (کردستان) ۲۰-
- شاهزادہ سلیمان میرزا (طهران) ۲۱- شاهزادہ نصرت الدوله (کرمانشاهان) ۲۲- حاج نصیرالسلطنه (بارفروش) ۲۳- معتمدالسلطنه (درجن)



چهارمین دوره مجلس شورایی

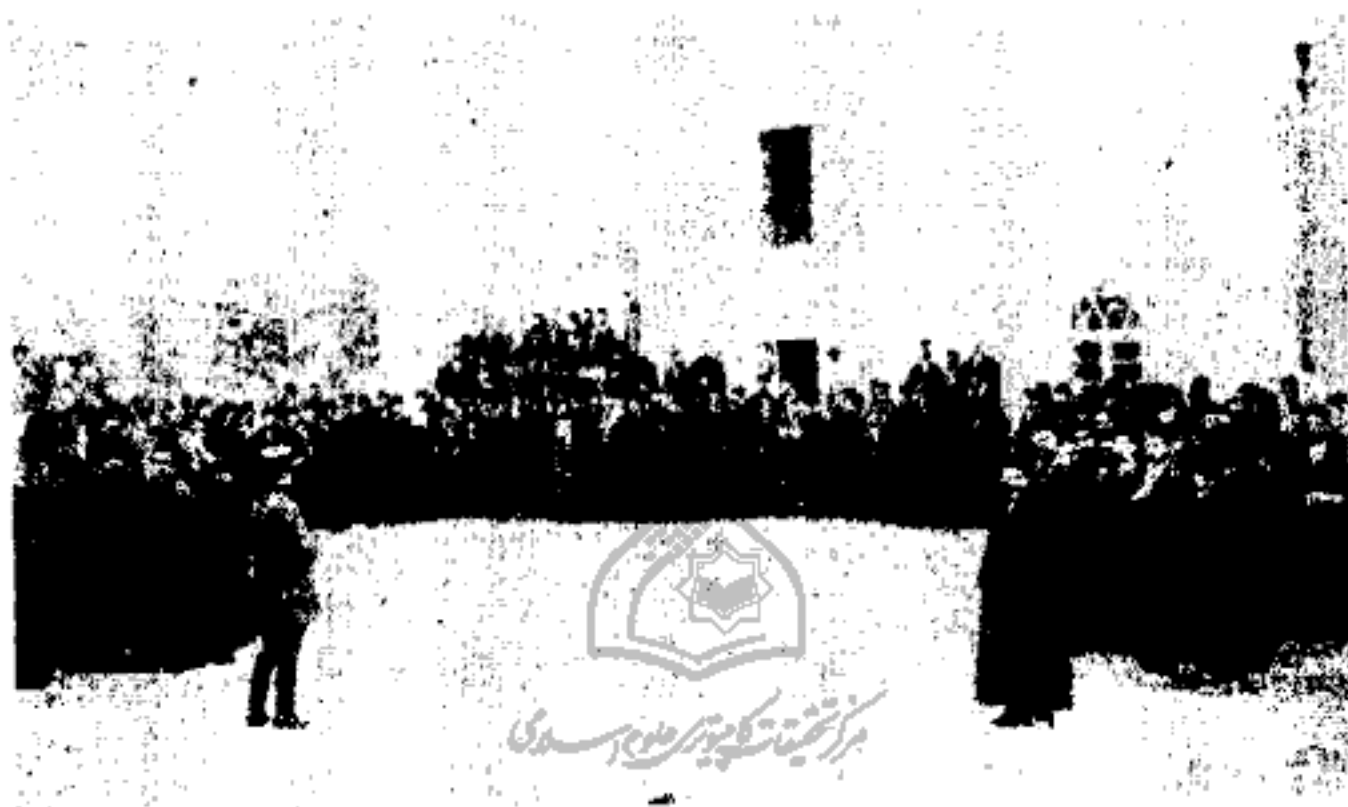
- ۱- شیخ الاسلام اصفهانی (اصفهان) ۲- حاجی امین‌التجار (اصفهان) ۳- ناظم‌العلماء (ملایر) ۴- شاهزاده شیخ لرئیس (مشهد) ۵- سید محمدرضا میاویات (طهران) ۶- سیدحسن مدرس (طهران) ۷- مؤتمن‌المنک (طهران و رئیس مجلس) ۸- میرزا هاشم آشتیانی (سیزوان) ۹- حاج میرزا مرتضی (کرمان) ۱۰- سیدحسن کاشانی (کاشان) ۱۱- شریعتمدار (رفسنجان) ۱۲- میرزا طاهر تنکابنی (طهران) ۱۳- شیخ ابراهیم زنجانی (خمسه) ۱۴- حاج میرزا عبدالوهاب (همدان) ۱۵- سید محمدتقی طباطبائی (تبریز) ۱۶- صدرالاسلام (خمسه) ۱۷- شیخ محمدحسین سعادت (لار فارس) ۱۸- میرسید حسن خان (بلوچستان) ۱۹- امین‌التشریعه (ایلات خمسه فارس) ۲۰- شیخ الاسلام ملایری (ملایر) ۲۱- حاج شیخ محمدحسن گروسی (گروس) ۲۲- سید ابوالحسن حائری زاده (یزد) ۲۳- سیدفاضل (شاهرود) ۲۴- میرزا شهاب‌الدین (سیرجان) ۲۵- میرزا علی کازرونی (بوشهر) ۲۶- حاج شیخ اسداله (محللات) ۲۷- میرزا محمدصادق طباطبائی (ساوجبلاغ) ۲۸- سید یعقوب (شیراز) ۲۹- سید کاظم یزدی (یزد) ۳۰- رئیس‌التجار (سیزوان) ۳۱- ملک‌الشعرا (بجنورد) ۳۲- شیخ العراقین زاده (ساری) ۳۳- میرزا احمدنجات (ساری).



مجلس شورای ملی

چهارمین دوره مجلس شورای ملی

- ۱- لسان الملک (جهرم) ۲- حاج میرزا اسداله خان (کردستان) ۳- سردار معظم کردستانی (سنندج) ۴-
- رفعت الدوله (جیرفت) ۵- صمصام السلطنه (طهران) ۶- سردار جنگ (بختیاری) ۷- سردار معتمد (رشت)
- ۸- فتح الدوله (نجف آباد اصفهان) ۹- عمادالملک (قشقایی) ۱۰- شاهزاده اقبال السلطان (سقز و بانه)
- ۱۱- غضنفرخان امیرمنتظم (گلپایگان) ۱۲- دکتر لقمان (کلیمیان) ۱۳- میرزا یانس (ارامنه) ۱۴- میرزا
- ابوالقاسم خان فیوضات (تبریز) ۱۵- ناظم الدوله (تبریز) ۱۶- پورضا (بوشهر) ۱۷- عمیدالممالک
- (سمنان) ۱۸- سالار معظم (تون و طیس) ۱۹- حاج میرزا تقی خان (نائین) ۲۰- نصیر دیوان (کرمانشاهان)
- ۲۱- میرزا محمد دانش (نیشابور) ۲۲- بیان الدوله (خمسه) ۲۳- مصباح دیوان (سیستان).



صحنه‌ای از نقاھرات نمایشی عده‌ای در مقابل منزل سردار سپه - آنان تقاضا دارند که سردار سپه سلطنت ایران را عهده‌دار گردد. سال ۱۳۰۴ خورشیدی.

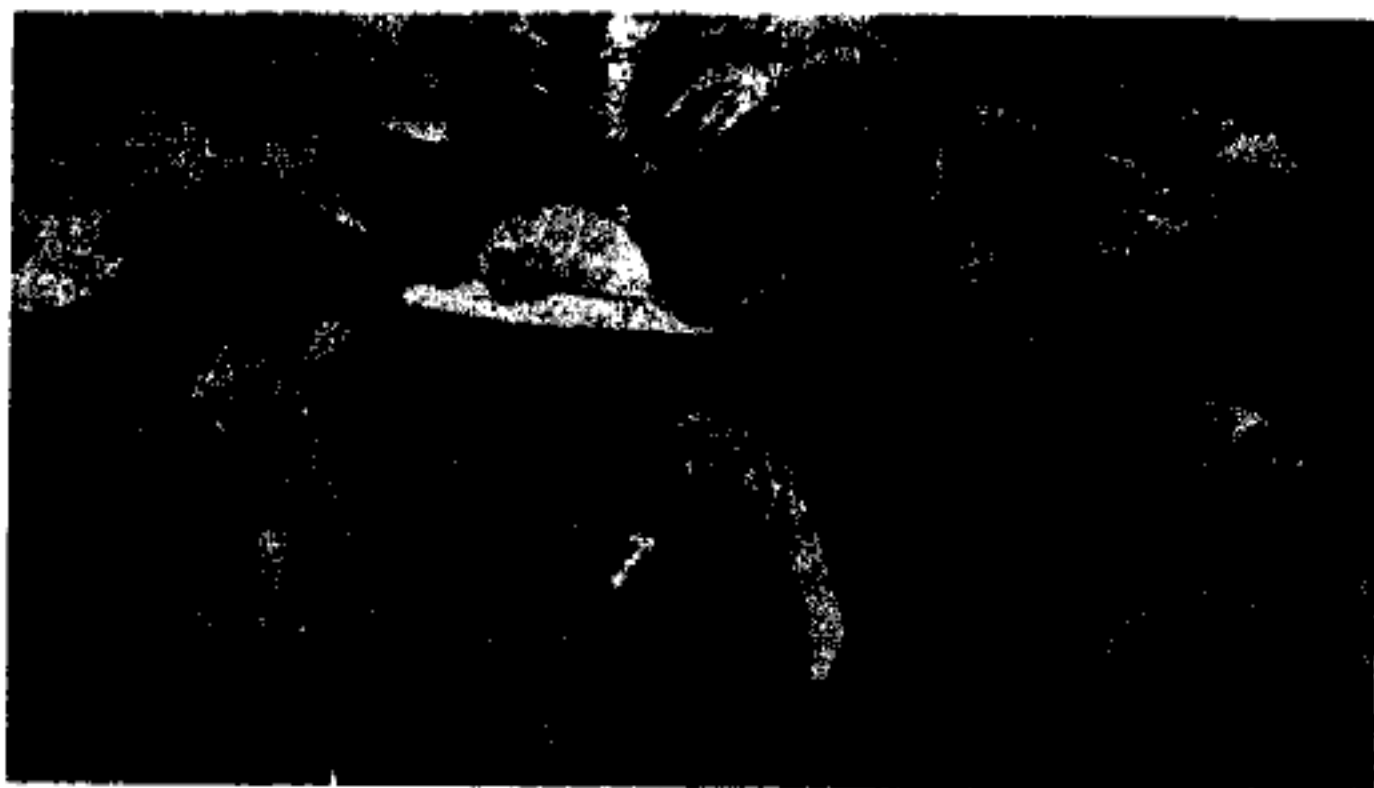


عکس رضاخان سردارمپه و فرماندهان ارتش را نشان می دهد. سردارمپه در اولین مراسم سلام نوروزی در سال ۱۳۰۱ خورشیدی شرکت کرده است.



رضاشاه به همراه همسر و دخترانش - آنان برای اولین بار در روز ۱۷ دی ۱۳۱۴ بدون حجاب در مراسم افتتاح دانشسرای مقدماتی شرکت کردند.

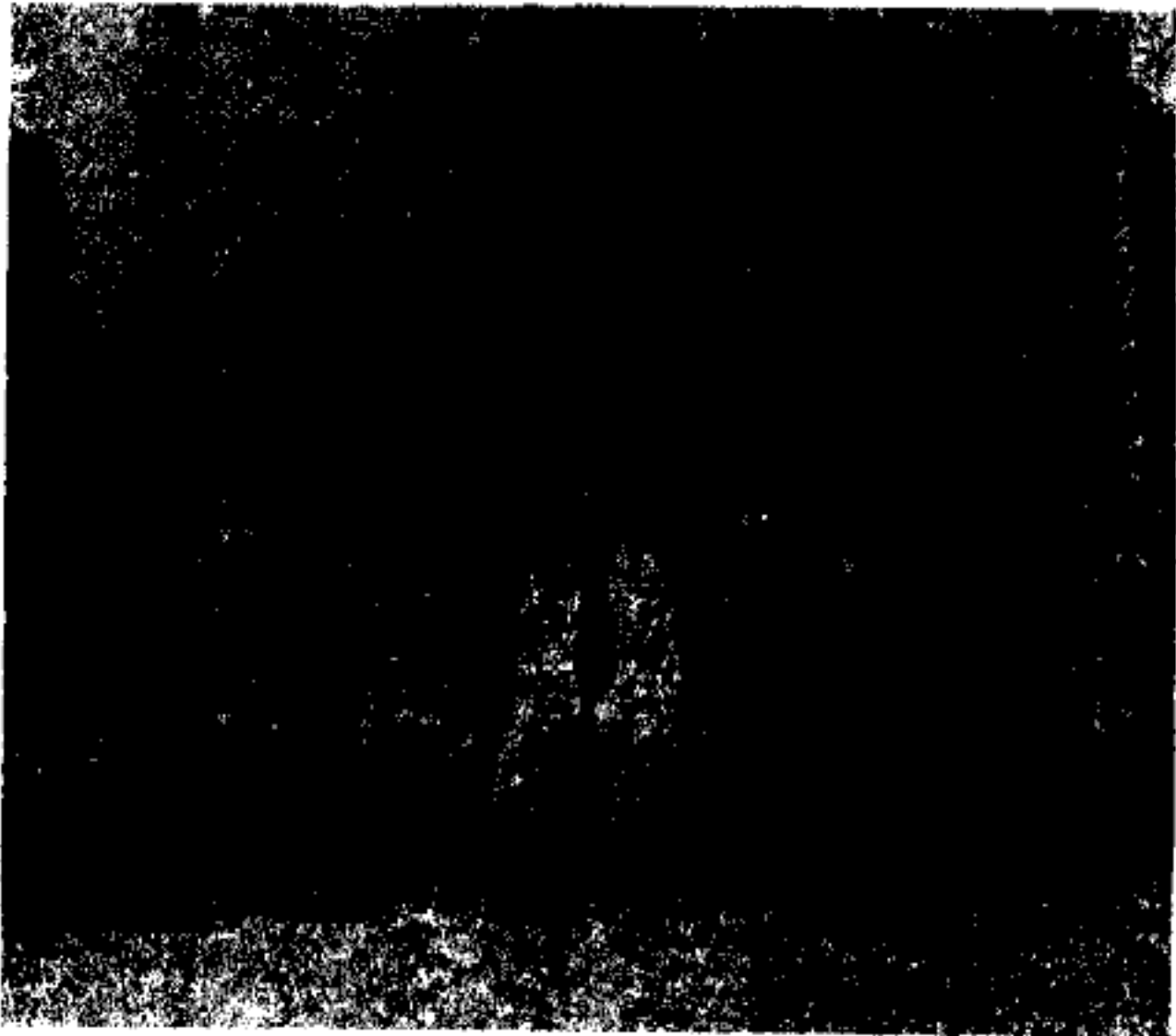
۴۰۰



شرکت زنان رجال و وزراء برای اولین بار بدون حجاب در مراسم افتتاح دانشسرای مقدماتی در روز ۱۷
دی ماه ۱۳۱۴.



عکسی از روز افتتاح مجلس مؤسسان - ۱۵ آذر ۱۳۰۴.



این عکس رضاخان سردار سپه رئیس الوزرا؛ را در سال ۱۳۰۳ خورشیدی در کاخ مرمر نشان می دهد.
فرماندهان و امرای لشکر همراه او عبارتند از:
از راست: امیرلشکر محمدحسین آبرم - امیرلشکر خزاعی و امیرلشکر محمودخان آبرم.
از چپ به راست: مرتیپ مرتضی خان یزدان پناه - امیرلشکر امیراقدار انصاری و امیرلشکر عبدالله خان
طهماسبی.



عکس نمایندگان دوره ششم مجلس شورای ملی

- ۱- آقای میرزا احمدخان بدر سیرجان ۲- آقای میرزا سیدحسن خان زعیم کاشان ۳- آقای میرزا محمدتقی بهار طهران ۴- آقای میرزا سیدمهدی معتمد غاروفشافویه ۵- آقای میرزا سید احمد بهبهانی طهران ۶- آقای سیدحسن مدرس ۷- میرزا هاشم آشتیانی طهران ۸- آقای سید یعقوب شیراز ۹- آقای میرزا علیخان خطیبی بیجار گروس ۱۰- آقای هاشم آقا ملک مدنی ملایر و نواب ۱۱- آقای حاج میرزا سیدعلی عمادی ساری ۱۲- آقای میرزا محمدعلی خان بامداد شیراز ۱۳- آقای حسینعلی خان فرمند همدان ۱۴- آقای محمد ابراهیم خان امیرنیمور کلالی تون و طیس ۱۵- آقای نویخت همدانی ۱۶- آقای میرزا ابوطالب خان شیروانی قمشه ۱۷- آقای میرزا حسینخان دادگر بارفروش ۱۸- آقای دستقی بوشهر ۱۹- آقای میرزا سیدعلی رضاخان احتشامزاده گنج بخش طهران ۲۰- آقای کی استران بندر پهلوی ۲۱- آقای محمودرضا لاهیجان ۲۲- آقای شیخ محمد عای امام جمعه شیراز ۲۳- آقای صادقخان خواجهبوی دماوند و نواب ۲۴- آقای میرزا سید احمدخان اعتبار بروجرد ۲۵- آقای میرزا عبدالله یاسانی سمنان ۲۶- آقای آقا حسین آقایان شاهرود بسطام ۲۷- آقای میرزا عبدالباقی جمشیدی بارفروش ۲۸- آقای دکتر سنگ ساری ۲۹- آقای میرزا حسینخان جلانی اصفهان ۳۰- آقای مرتضی قلیجان بیات عراق ۳۱- آقای میرزا حسن خان اسفندیاری رفسنجان ۳۲- آقای سلطان ابراهیمخان افخمی زنجان ۳۳- آقای حاج آقا اسمعیل عراقی عراق ۳۴- آقای امیر حسینخان ایلیخان بختیاری ۳۵- آقای میرزا حسینخان موقر محمده ۳۶- آقای حاج شیخ نصرت الله بیات طهران ۳۷- آقای سید زین العابدین فومنی فومنات ۳۸- آقای سیدعلی اکبر آیت الله زاده اصفهان زنجان ۳۹- آقای عباس میرزا فرمانفرمایان مراغه ۴۰- آقای حاج سید عبدالعلی طباطبائی دیبا ایلات شاهسون ۴۱- آقای میرزا ابوالحسنخان ثقة الاسلامی تبریز ۴۲- آقای میرزا ابراهیم امام جمعه اهر اهر ۴۳- آقای سید اسمعیل شیخ الاسلام ملایری ملایر ۴۴- آقای سید محمدتقی طباطبائی (ثقة الاسلام) بروجرد ۴۵- آقای حاج میرزا آقا فرشی تبریز ۴۶- آقای حاج آقا حسین زنجان ۴۷- آقای میرزا حسین خان وزیر ساوه و زرند ۴۸- آقای حاج میرزا مرتضی کرمانی کرمان ۴۹- آقای میرزا ابراهیم آشتیانی خوار ورامین ۵۰- آقای حاج سیدرضا فیروزآبادی طهران ۵۱- آقای محمد علی میرزا دولتشاهی کرمانشاهان ۵۲- آقای محمد آخوند تراکمه ۵۳- آقای محمدولی خان اسدی سیستان

- ۵۴- آقای حاج میرزا علی اکبر امین تربت حیدریه ۵۵- آقای حاج شیخ عبدالرحمن صالحی خرم آباد ۵۶-
 آقای میرزا حسن آقازاده سبزواری سبزواری ۵۷- آقای آقارضا مهدوی مشهد ۵۸- آقای ملک ایرج میرزا پورتیمور
 مشهد ۵۹- آقای عطاءالله خان روحی جیرفت ۶۰- آقای میرزا محمد علیخان نظام مافی بوشهر ۶۱- آقای میرزا
 عبدالله خان وثوق درجز ۶۲- آقای حاج میرزا اسدالله زوار ترشیز ۶۳- آقای والی زاده جوانشیر تبریز ۶۴- آقای
 محمد تقیخان اسعد دزفول ۶۵- آقای میرزا مهدی خان بنی سلیمان شوشتر و توابع ۶۶- آقای سید حسین معتضد
 استرآباد ۶۷- آقای میرزا محمدخان معظمی گلپایگان ۶۸- آقای میرزا حسن آیت الله زاده خراسانی مشهد ۶۹-
 آقای ارباب کیخسرو شاهرخ زرتشتیان ۷۰- آقای سهراب خان ساکینیان ارامنه شمال ۷۱- آقای میرزا علی
 کازرونی بندرعباس ۷۲- آقای لطف الله خان لیقوانی تبریز ۷۳- آقای میرزا جوادخان امامی خوی ۷۴- آقای
 میرزا علی مولوی سراب گرمرو ۷۵- آقای میرزا عبدالعزیز مفتی سقز و بانه ۷۶- آقای میرزا یوسف خان عدل
 تبریز ۷۷- آقای میرزا آقاخان عصر انقلاب اردبیل ۷۸- آقای حسن خان فرهنگ همدان ۷۹- آقای میرزا
 رضاخان افشار ارومیه ۸۰- آقای میرزا اسمعیل خان نجومی آباد ۸۱- آقای دکتر هادی طاهری یزد ۸۲- آقای
 سید کاظم یزد ۸۳- آقای میرزا خلیل خان فهیمی قویان ۸۴- آقای حاج میرزا حبیب الله امین اصفهان ۸۵-
 آقای غلامحسین میرزا مسعود نجف آباد ۸۶- آقای دکتر لقمان کلیمیان ۸۷- آقای حیدرقلی میرزا حشمتی
 محلات ۸۸- آقای میرزا عبدالحسین کرمان ۸۹- آقای میرزا سید ابراهیم ضیاء ایل قشقائی ۹۰- آقای سلطان
 محمد خان عامری نائین ۹۱- آقای میرزا محمد تقی ذوالقدر فسا ۹۲- آقای امیر اسدالله خان عامری کاشان
 ۹۳- آقای سیدمحمد جواد محقق ایلات خمسه فارس ۹۴- آقای میرزا علی خوشنویس قم ۹۵- آقای سیدحسن
 تقی زاده تهران ۹۶- آقای دکتر محمدخان مصدق تهران ۹۷- آقای میرزا ربیع خان جهانشاهی تبریز ۹۸- آقای
 نصرت الله خان اسکندری تبریز ۹۹- آقای میرزا آقاخان دیوان بیگی بلوچستان ۱۰۰- آقای میرزا صدیقخان
 طباطبائی وکیل اردبیل ۱۰۱- آقای میرزا ابراهیمخان ملک آرائی قزوین ۱۰۴- آقای محمد هاشم میرزا افسر
 سبزواری ۱۰۵- آقای دکتر رفیع خان امین تبریز ۱۰۶- آقای میرزا حسن خان ابراهیمی بم و نورماشیر ۱۰۷- آقای
 اسکندرخان مقدم مراغه ۱۰۸- آقای یحیی خان زنگنه لرستان ۱۰۹- آقای عطاءالله خان پالیزی کرمانشاهان
 ۱۱۰- آقای علی زارع جهرم



ایراء نطق افتتاحیه دوره ششم مجلس شورای ملی توسط رضاشاه.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

انتشارات الهام منتشر کرده است:

به کوشش عباس حسامی	اشگ قلم
به تصحیح دکتر محمدجواد مشکور	منطق الطیر
رضا اصفهانی	ایران از زرتشت تا قیام‌های ایرانی
حسین داریان	گنجینه‌های ادب آذربایجان
دکتر علی شریعتی	مجموعه آثار
ترجمه دکتر محمد علی فرجاد	مدیریت در آموزش و پرورش
ترجمه دکتر محمد علی فرجاد	چگونه به کودک سخن گفتن بیاموزیم
ترجمه دکتر محمد علی فرجاد	در افغانستان چه می‌گذرد
دکتر ابوالفتح حکیمیان	علویان طبرستان
نیر نبریزی	سی و سه بند



انتشارات الهام منتشر می‌کند:

گردآوری افشین کوچکی زاد
گردآوری بدر تقی زاده انصاری
ترجمه دکتر محمد علی فرجاد
ترجمه خانم زینت صوفی سیاوش
گردآوری سید عباس حسامی
دکتر ابوالفتح حکیمیان

شعر نو و غزل امروز ایران
تورا دوست دارم مادر
چگونه یا دیگران دوست باشیم
چگونه فرزندان خود را تربیت کنیم
سرود زاینده رود
آئین نگارش فارسی